

تفسیر احمد

Ketabton.com

تفسیر شریف جزء شانزدهم (۱۶)، هفدهم (۱۷) و

هژدهم (۱۸)

امین الدین «سعیدی - سعیدافغانی»

چاپ اول سال ۱۴۰۱ هجری شمسی ©

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ

(And we have indeed made the Quran marvellously easy to remember understand and act. Upon; but is there any that will remember it?) Verse17:45- Quran

Name: Tafsir Ahmad

(Interpretation of Part 16-17-18 of the Holy Quran with Original 'Arabic Text)

By: Aminuddin Saidi ©

Printed at: Ahmad Printing Press Kabul, Afghanistan

Publisher :De Haq De laare Kultury Markaz

First Edition 2022, in 926 Pages, A5

Email: saidafghani@hotmail.com

شناسنامه:

نام: تفسیر احمد جزء شانزدهم (۱۶)، هفدهم (۱۷) و هژدهم (۱۸)

تتبع، تحقیق و نگارش: امین الدین «سعیدی - سعید افغانی»

مهتمین:

• دکتور صلاح الدین «سعیدی - سعید افغانی»

• انجینیر عتیق الله «یاسر»

تیراژ چاپ اول: ۱۰۰۰

سال طبع: قوس سال ۱۴۰۱ هـ، ش

مطبعه و محل طبع: مطبعه صنعتی احمد کابل، افغانستان

فهرست
مضامین سوره های جزء شانزدهم (۱۶)، هفدهم (۱۷) و
هژدهم (۱۸)
تفسیر احمد
شامل سوره های

سوره طه، سوره الانبیاء، سوره الحج، سوره المؤمنون، سوره النور، سوره الفرقان.

شماره	نام سوره	معانی و محتوی سوره ها	صفحه
	طه	وجه تسمیه	۱
۱		تعداد آیات، تعداد کلمات و تعداد حروف سوره طه	۱
۲		فضیلت سوره طه	۲
۳		موضوعات مطروحه در سوره طه	۲
۴		ارتباط سوره طه با سوره مریم	۳
۵		محتوا و موضوعات سوره طه	۳
۶		سایر خصوصیات سوره طه	۵
۷		فضای نزول سوره طه	۵
۸		معنی و مفهوم قرار گرفتن الله بر عرش	۱۰
۹		«السِّرِّ»	۱۴
۱۰		«أَخْفَى»	۱۴
۱۱		داستان اسلام آوردن حضرت عمر (رض)	۱۵
۱۲		برخورد عمر (رض) با محمد (ص) در حال کفر	۱۷
۱۳		داستان ذی عبرتی در تاریخ اسلام	۱۸
۱۴		«طُوی»	۲۵
۱۵		منافع عصا	۳۲
۱۶		عصای حضرت موسی علیه السلام	۳۲

۳۳	عصای موسی و تبدیل شدن آن به مار	۱۷
۳۶	یدبضا	۱۸
۳۸	اولین مأموریت انبیاء، مبارزه با طاغوت هاست	۱۹
۴۶	نام مادر موسی	۲۰
۴۸	نقش محبت در تربیت	۲۱
۵۱	نعمت های شش گانه اعطا شده به موسی	۲۲
۸۹	سامری کیست؟	۲۳
۱۰۰	خوار چیست؟	۲۴
۱۱۳	سرنوشت سامری، پس از گمراهی مردم	۲۵
۱۱۶	داستان گوساله پرستی سامری	۲۶
۱۱۶	عوامل گوساله پرستی بنی اسرائیل	۲۷
۱۲۱	صور چیست؟	۲۸
۱۲۵	کوبیده شدن زمین و خرد شدن کوه ها	۲۹
۱۲۶	ایمان به روز رستاخیز یعنی چه؟	۳۰
۱۲۸	معاد و برانگیخته شدن بعد از مرگ	۳۱
۱۳۱	شفاعت بزرگ	۳۲
۱۶۱	وجه تسمیه	الانبياء
۱۶۱	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره انبیاء	۱
۱۶۲	ارتباط سوره انبیاء با سوره طه	۲
۱۶۳	فضیلت سوره انبیاء	۳
۱۶۳	محتوای سوره انبیاء	۴
۱۶۵	ذکر انبیاء در قرآن	۵
۱۶۶	ذکر تعداد ۱۲۴۰۰۰ نفر پیامبر به روایت حدیثی	۶
۱۶۷	فلسفه ذکر قصه های انبیاء	۷
۱۶۸	فاصله زمانی بین بعثت پیامبران اولوالعزم	۸
۱۶۹	«غفلت و اعراض»	۹

۱۷۰	اعراض از یاد الله خسارات عظیمی در دنیا و آخرت دارد.	۱۰
۱۷۱	یاد از الله باید خصلت دایمی انسان باشد	۱۱
۱۷۱	نگاهی مؤجز به مسئله حساب در روز قیامت	۱۲
۱۷۱	حساب	۱۳
۱۷۱	حساب در فهم شرعی	۱۴
۱۷۲	دلایل اثبات حساب	۱۵
۱۷۳	حسابرسی مقتضای حکمت است	۱۶
۱۷۳	شیوه و کیفیت حسابرسی	۱۷
۱۷۴	انواع حساب	۱۸
۱۷۴	قوانینی که بندگان براساس آنها مورد محاسبه قرار می گیرند.	۱۹
۱۷۴	برخی از آن قوانین، به طور مختصر از این قرار است.	۲۰
۱۷۵	عمومیت حساب و کسانی که مورد محاسبه قرار نمی گیرند.	۲۱
۱۷۵	شیوه رسیدگی به حساب کافران	۲۲
۱۷۶	اولین امتی که مورد محاسبه قرار می گیرد	۲۳
۱۷۶	اولین عملی که از بنده پرسیده می شود	۲۴
۱۷۷	اولین عملی که در بین مردم، فیصله و حکم می شود	۲۵
۱۸۵	وعده پیروزی را که الله به انبیا داده، حتمی است.	۲۶
۱۸۹	هستی هدفدار است	۲۷
۱۹۱	حق بر باطل پیروز است باطل رفتنی است	۲۸
۱۹۵	انسانها در قبال کارهای شان مسئول و متعهدند	۲۹
۱۹۶	هر کس از الله واحد دور شود، در دام خدایان متعدّد می افتد.	۳۰
۱۹۷	وظایف پیغمبران چیست؟	۳۱

۱۹۸	- تبلیغ اوامر و نواهی خداوند برای بشر	۳۲
۱۹۹	- هدایت و ارشاد مردم به شاهراه سعادت (صراط مستقیم)	۳۳
۱۹۹	- پیغمبر باید سرمشق و نمونه نیکو باشد.	۳۴
۲۰۰	- از جمله وظیفه پیامبران همانا یادآوری مبدأ و معاد و آشنا نمودن مردم با زندگی بعد از مرگ و شداید و احوال آن است.	۳۵
۲۰۰	- انتقال دادن اهتمام مردم از زندگی فانی دنیایی به حیات جاویدان اخروی.	۳۶
۲۰۱	- در نهایت تا حجتی برای انسانها نزد خداوند باقی نماند.	۳۷
۲۰۲	ملایکه	۳۸
۲۰۴	ادّعی شرک از هیچ موجودی قابل قبول و بخشش نیست.	۳۹
۲۰۶	سرچشمه‌ی همه موجودات زنده، از آب است.	۴۰
۲۰۹	آسمان دارای نشانه‌هایی از قدرت و حکمت الهی است.	۴۱
۲۱۱	بهترین راه خدا شناسی.	۴۲
۲۱۲	خضر علیه السلام	۴۳
۲۱۶	سنّت الهی بر جاوید نبودن انسان در این جهان است.	۴۴
۲۱۷	حربه کاری کفّار	۴۵
۲۲۰	عجله انسان، به خاطر جهل است.	۴۶
۲۲۷	ترازوی اعمال [میزان]	۴۷
۲۲۷	میزان چیست	۴۸
۲۲۷	میزان در فهم شرعی	۴۹
۲۲۷	دلایل اثبات میزان	۵۰

۲۲۸	حسی یا معنوی بودن ترازوی اعمال	۵۱
۲۲۸	چه چیزی با ترازوی اعمال وزن می شود؟	۵۲
۲۲۹	ترازوی اعمال یکی است یا متعدد؟	۵۳
۲۳۰	حکمت و دلیل نهادن ترازوی اعمال	۵۴
۲۳۱	ترس از خداوند به دو صورت است	۵۵
۲۳۳	تعریف لغوی قرآن	۵۶
۲۳۴	تعریف اصطلاحی قرآن	۵۷
۲۳۶	سلسله نسب حضرت ابراهیم علیه السلام	۵۸
۲۳۹	فرق میان صنم و وثن	۵۹
۲۴۰	مناظره‌ی حضرت ابراهیم(ع) با قوم بت پرستش	۶۰
۲۴۲	بت شکنی، از جمله وظایف اصلی پیامبران الهی است.	۶۱
۲۴۶	مناظره‌ی ابراهیم علیه السلام و نمرود	۶۲
۲۴۸	محاكمه حضرت ابراهیم علیه السلام	۶۳
۲۵۲	نور حق، با نار کفر خاموش نمی شود.	۶۴
۲۵۴	ابراهیم علیه السلام به آتش انداخته می شود	۶۵
۲۵۶	یادداشت کوتاه در مسیر مهاجرت ابراهیم	۶۶
۲۵۸	سلسله نسب لوط علیه السلام	۶۷
۲۵۹	سلسله نسب حضرت اسحاق و یعقوب علیهم السلام	۶۸
۲۵۹	حضرت اسحاق علیه السلام	۶۹
۲۵۹	حضرت یعقوب علیه السلام	۷۰
۲۶۱	انبیاء برگزیدگان بشر هستند	۷۱
۲۶۲	تفاضل بین انبیاء	۷۲
۲۶۶	سلسله نسب نوح علیه السلام	۷۳
۲۶۸	قضاوت، یکی از شئون انبیا است	۷۴
۲۷۰	سلسله نسب داؤود علیه السلام	۷۵

۲۷۵	سلسله نسب حضرت ایوب علیه السلام.	۷۶
۲۷۵	امتحان و آزمایش.	۷۷
۲۷۷	سلسله نسب حضرت اسماعیل علیه السلام	۷۸
۲۷۸	سلسله نسب ادریس علیه السلام	۷۹
۲۷۹	سلسله نسب ذوالکفل علیه السلام	۸۰
۲۸۴	تنها راه نجات، خواست و اراده‌ی الهی است	۸۱
۲۸۴	دعای حضرت یونس علیه السلام برای هر کس در هر زمان و برای هر مقصد مقبول است.	۸۲
۲۸۵	سلسله نسب حضرت یونس علیه السلام	۸۳
۲۸۷	سلسله نسب زکریا علیه السلام	۸۴
۲۸۹	سلسله نسب یحیی علیه السلام	۸۵
۲۹۱	پاکدامنی از برجسته‌ترین کمالات زن است	۸۶
۲۹۲	سلسله نسب مریم	۸۷
۲۹۳	سلسله نسب حضرت عیسی علیه السلام.	۸۸
۲۹۳	نسب عیسی علیه السلام در انجیل	۸۹
۳۰۱	دوزخ، جایگاه ناله‌های بی جواب است.	۹۰
۳۰۹	نسب شریف و بزرگوار رسول الله صلی الله علیه وسلم	۹۱
۳۱۱	تولد رسول الله صلی الله علیه وسلم	۹۲
۳۱۲	محمد صلی الله علیه وسلم پیامبر رحمت است	۹۳
۳۱۲	پیامبر ما نمونه بهترین اخلاق است.	۹۴
۳۱۶	وجه تسمیه	حج
۳۱۶	خصوصیات خاص سوره حج	۱
۳۱۸	ارتباط و پیوند سوره حج با سوره انبیاء	۲
۳۱۸	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره حج	۳
۳۱۹	فضیلت سوره حج	۴
۳۱۹	فضیلت بخصوص سوره حج	۵

۳۲۱	محتوای سوره حج	۶
۳۲۳	ناسخ و منسوخ	۷
۳۲۴	سایر خصوصیات سوره حج	۸
۳۲۵	«زُلْزَلَةٌ»	۹
۳۲۶	زلزله قیامت	۱۰
۳۳۱	خساره دوستی با شیطان	۱۱
۳۳۳	دوستان شیطان	۱۲
۳۳۳	ترسو بودن	۱۳
۳۳۳	بی ایمانی و شرک	۱۴
۳۳۴	سست بنیانی	۱۵
۳۳۵	برادران شیطان	۱۶
۳۳۹	بهجت	۱۷
۳۳۹	مراحل هفتگانه ای که انسان از آن می گذرد	۱۸
۳۴۲	اهمیت ایمان به آخرت و تأثیر آن بر رفتار انسان	۱۹
۳۵۵	صابثیان در قرآن	۲۰
۳۵۵	نظریات مفسران در مورد «صابثیان»	۲۱
۳۵۸	قرآن کریم و صابثیان	۲۲
۳۶۰	سنت نبوی و صابثیان	۲۳
۳۶۳	صحنه از عذاب روز قیامت	۲۴
۳۶۷	پوشیدن دستبند های طلایی در جنت	۲۵
۳۶۸	پوشیدن لباس ابریشم برای مردان حرام است	۲۶
۳۷۰	حکم پوشیدن لباس ابریشم و طلا برای مردان در دنیا	۲۷
۳۷۰	استفاده از طلا باب برای مردان در دنیا	۲۸
۳۸۰	حج	۲۹
۳۸۱	حرم مکه و حدود آن	۳۰
۳۸۲	تجارت و کسب و کار در ایام حج	۳۱

۳۸۳	تفاوت مراسم حج مسلمانان با مراسم حج در دوران جاهلیت	۳۲
۳۸۶	حج در دین یهودیت	۳۳
۳۸۸	طواف افاضه چیست؟	۳۴
۳۸۹	انواع طواف در کعبه	۳۵
۳۹۳	چهار پایان قربانی = هدی	۳۶
۳۹۴	بهترین قربانی	۳۷
۳۹۴	کمترین چیزی که برای اهداء به خانه خدا کفایت میکند.	۳۸
۳۹۵	سواری گرفتن از حیوان اهداء شده برای قربانی	۳۹
۳۹۶	وقت قربانی و ذبح کردن	۴۰
۳۹۶	مکان و جای ذبح	۴۱
۳۹۷	خوردن گوشت حیوان اهداء شده به حرم شریف	۴۲
۳۹۹	چهار صفت برای مخبتین واقعی	۴۳
۴۰۰	مخبتین چه کسانی هستند؟	۴۴
۴۱۴	اولین فرمان جهاد	۴۵
۴۱۹	بدترین نابینایی	۴۶
۴۲۰	کوری دل در قرآن	۴۷
۴۲۲	ظلم انسان، سبب قهر الهی است	۴۸
۴۳۰	مراد از غرانیق	۴۹
۴۳۸	مهاجران چه کسانی اند؟	۵۰
۴۳۹	دفاع، حق مسلم و طبیعی هر انسانی است	۵۱
۴۴۶	خداوند، هیچ اُمتی را بدون مکتب نمی گذارد	۵۲
۴۵۶	راز و حکمت مشترک رکوع و سجود	۵۳
۴۵۷	مقام و حقیقت سجده	۵۴
۴۵۸	مبحث سجده تلاوت در آیه مبارکه	۵۵

۴۶۴	وجه تسمیه	المؤمنون	
۴۶۴	فضایل و خصوصیات سوره‌ی مؤمنون		۱
۴۶۵	نامگذاری سوره مؤمنون		۲
۴۶۶	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره المومنون		۳
۴۶۷	ارتباط سوره مؤمنون با سوره قبلی		۴
۴۶۷	محور اصلی سوره مؤمنون		۵
۴۶۷	محتوای سوره مؤمنون		۶
۴۷۲	صفات مؤمن واقعی		۷
۴۷۶	خشوع در نماز		۸
۴۷۸	معنی خشوع		۹
۴۸۱	راه های وصول به خشوع		۱۰
۴۸۳	حضور قلبی در نماز		۱۱
۴۸۴	خواندن نماز با خشوع		۱۲
۴۸۹	زمینه سازی برای روحیه خشوع		۱۳
۴۸۹	خشوع روح نماز است		۱۴
۴۸۹	توفیق رسیدن به خشوع		۱۵
۴۹۰	معرفت و آماده گی برای نماز		۱۶
۴۹۴	فلسفه‌ی وجوب زکات پول		۱۷
۴۹۴	فلسفه و حکمت زکات		۱۸
۴۹۵	اول: نقش زکات در ساختار شخص		۱۹
۴۹۷	استمنا		۲۰
۴۹۹	أمانت		۲۱
۵۰۱	وفای به عهد «أوفوا بعهدی اوف بعهدکم»		۲۲
۵۰۱	عهد چیست؟		۲۳
۵۰۴	محافظت بر نماز		۲۴
۵۰۵	جنت فردوس		۲۵

۵۰۸	مراحل هفتگانه آفرینش انسان	۲۶
۵۰۸	خودشناسی، مقدمه‌ی خداشناسی است	۲۷
۵۱۰	داستان زیبای از حضرت ابن عباس (رض)	۲۸
۵۱۱	من عرف نفسه فقد عرف ربه	۲۹
۵۳۸	استدراج چیست؟	۳۰
۵۵۳	طغیان	۳۱
۵۵۳	خصوصیات طغیان گران	۳۲
۵۵۵	جلوه گاه طغیان	۳۳
۵۸۰	مؤمن کیست؟	۳۴
۵۸۱	کفر چیست و کافر کیست؟	۳۵
۵۸۵	وجه تسمیه	النور
۵۸۵	فضیلت سوره نور	۱
۵۸۶	ارتباط و پیوند سوره نور با سوره مؤمنون	۲
۵۸۷	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره نور	۳
۵۸۷	اهداف و محتوای کلی سوره نور	۴
۵۸۷	خصوصیات سوره نور	۵
۵۸۸	محتوای کلی سوره نور	۶
۵۹۳	زنا چیست؟	۷
۵۹۳	تقدم زانیه بر زنکار در آیه مبارکه	۸
۵۹۴	زنا حرام و از بزرگترین گناهان کبیره است	۹
۵۹۷	تازانیه زدن زانی و زانیه	۱۰
۵۹۷	اقسام زناکاران	۱۱
۵۹۹	اما حد غیر محصن (ازدواج نکرده)	۱۲
۶۰۰	حد برده	۱۳
۶۰۱	حکم کسی که بگوید: با فلان زن زنا کرده‌ام	۱۴
۶۰۲	بر کسی که به زور وادار به زنا شود حدی نیست	۱۵

۶۰۲	حکم کسی که با حیوانی آمیزش کند	۱۶
۶۰۳	حد لواط	۱۷
۶۰۳	المکلف	۱۸
۶۰۶	تشهیر در اجرای حکم زنا	۱۹
۶۰۸	حد چیست؟	۲۰
۶۰۹	با چه چیزی حد ثابت می شود	۲۱
۶۱۱	سزای زنا از همه مجازات ها سنگین تر است	۲۲
۶۱۱	هرجرمی که طبق قانون اسلام مجازات سختی دارد شرایط اثبات آن هم سخت، مقرر شده است	۲۳
۶۱۲	برخی از مفسد زنا	۲۴
۶۱۴	نسخه جلوگیری از زنا در اسلام	۲۵
۶۱۴	ابزار زدن تازیانه	۲۶
۶۱۵	نوع و شکل شلاق و تازیانه	۲۷
۶۱۸	حکم سنگسار در اسلام	۲۸
۶۳۰	قذف و تهمت به زنا	۲۹
۶۳۰	قذف چیست؟	۳۰
۶۳۲	حکم قذف	۳۱
۶۳۳	قذف چگونه ساقط می شود	۳۲
۶۴۳	مبحث لعان	۳۳
۶۴۶	احکام پس از لعان	۳۴
۶۶۷	روش تعلیمی اخلاقی به صحابه	۳۵
۶۷۵	اهل ایمان، در امور زندگی باید از وحی الهی دستور بگیرند!	۳۶
۶۸۵	علت منع مردان و زنان از نگاه ناروا چیست؟	۳۷
۶۸۵	ممانعت از نگاه خیره کننده یعنی چه؟	۳۸
۶۸۶	علماء نظر را به دو نوع تقسیم نموده اند	۳۹

۶۸۷	زینت یعنی چه؟	۴۰
۶۸۸	زینتهای زن دو نوع است	۴۱
۶۹۱	عورت	۴۲
۶۹۲	عورت مرد	۴۳
۶۹۲	عورت زن در برابر مرد بیگانه	۴۴
۶۹۳	خلاصه مبحث عورت	۴۵
۶۹۴	عورت مرد با زن	۴۶
۶۹۴	محارم حجابی در قرآن	۴۷
۶۹۷	نظر فقهاء و مفسرین در مورد عورت	۴۸
۶۹۸	پایه و اساس اختلاف	۴۹
۶۹۹	«زینت ظاهره»	۵۰
۷۰۲	دست زن عورت نیست	۵۱
۷۰۲	روی زن عورت نیست	۵۲
۷۰۴	آیا صدای زن عورت است؟	۵۳
۷۴۹	سین بلوغ	۵۴
۷۵۱	جمع بندی کلی سن بلوغ در نزد علماء	۵۵
۷۵۱	بلوغ زود رس در اسلام	۵۶
۷۶۷	وجه تسمیه	فُرْقَانِ
۷۶۸	خلاصه مضامین سوره فُرْقَانِ	۱
۷۶۸	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره فُرْقَانِ	۲
۷۶۸	ارتباط و پیوند سوره فرقان با سوره نور	۳
۷۶۹	محتوای سوره «فُرْقَانِ»	۴
۸۰۹	سعادت دنیا و آخرت در گرو عمل به قرآن است	۵
۸۱۰	قرآن هم کتاب علم وهم کتاب دستور زندگی	۶
۸۱۰	عمده شمردن امور دنیوی	۷
۸۱۴	حکمت های نزول قرآن به تدریج	۸

۸۴۴	تواضع و فروتنی	۹
۸۴۷	صبر، بردباری و تحمل	۱۰
۸۵۰	با جاهلان نباید مقابله بالمثل صورت گیرد	۱۱
۸۵۱	قیام الیل و شب زنده داری	۱۲
۸۵۳	دعا و مناجات	۱۳
۸۵۴	انفاق و دوری از تبذیر و اسراف	۱۴
۸۵۷	به خدای یگانه شرک نمی ورزند	۱۵
۸۵۹	پرهیز از قتل نفس	۱۶
۸۶۲	دوری و جلوگیری از زنا	۱۷
۸۶۴	جزای روز قیامت هم کمی است، و هم کیفی	۱۸
۸۶۸	اجتناب از شهادت دروغین	۱۹
۸۷۱	عدم حضور در مجالس لغو و بیهوده	۲۰
۸۷۴	آگاهانه باید به سراغ دین رفت.	۲۱
۸۸۰	مکثی بر بعضی از منابع و مأخذها	۲۲

منهج تفسير «أحمد»

بسم الله الرحمن الرحيم،

- في تفسير «أحمد» تم بذل جهد كبير في التعبير عن المواضيع الواردة في السور، مع سهولة تفسيرها بلغة واضحة وبسيطة وتفسير القرآن بالقرآن والأحاديث النبوية وشرحها قدر الإمكان بعيداً عن تعليقات الفقهاء المختلفة.
- في هذا التفسير جرت محاولة لتوثيق جميع المصادر والمراجع العلميّة ومنع المراجع للأحاديث الغريبة ذات السرد غير الموثوق به قدر الإمكان.
- في هذا التفسير، تم الاهتمام بالقضايا التي تعتبر حيويةً لجيل الشباب، لا سيّما الطلب على العلوم في المدارس والجامعات والمزيد من التركيز والاجتهاد في القضايا من حيث الوقت.
- إنَّ التعبير عن معاني آيات القرآن وتفسير رسالته الإرشادية قد تم بعيداً عن التعصّب الديني والتوجهات الطائفية.
- في التعليق، عملنا على استخدام أسلوبٍ سهّل فهم الآيات وبذل الجهد في ترجمة الكلمات والعبارات الصعبة وشرحها بلغة بسيطة قريبة من الفهم لجعل القراء أكثر دراية.
- شرح محتوى السور في بداية المناقشة وقبل بدء الترجمة والتفسير.
- تحديد وتوضيح القضايا الواردة في السور بشكلٍ موجز، مع الإشارة إلى رسالة الآية المباركة، وما هي واجبات المسلمين في مواجهة هذه الرسائل، تمت دراستها بشكل مكثّف ومركّز وتحديد المواضيع المختلفة في السور والآيات.

- تم تجنّب الأحاديث والروايات النادرة والغريبة قدر الإمكان، مع محاولة تقديم وجهة نظر مفضلة تعتمد على ظاهر الآية وعدم التطرّق إلى الموضوعات التي تشوّش ذهن القارئ وتطرح أسئلة تظل دون حل.
- في هذه المناقشات تم توثيق أسباب نزول الآيات كما وردت في الوثائق الأصلية للأحاديث، وتم ذكر المصادر والكتب والروايات الصحيحة، وتم ذكر مصادر المصادر بأمانة تامة.
- في تفسير السّور ولاسيّما في القصص القرآنية، تم بذل جهد كبير في الإشارة إلى الاسرائيليات ومحتوياتها لعدم اعتمادها على وثيقة صحيحة موثوق بها.
- بذلت قصارى جهدي لتقديم ملخص وخطاب رئيسي في كتابة الترجمة، وخاصة في تفسير الآيات بشكل موجز ومفيد وواضح.
- لا شك أنّ أصالة القرآن الكريم ومرجعياته هي في الجوهر ترجع إلى نزوله على نبي الإسلام محمد صلّ الله عليه وسلم وللمسلمين هو نفس المصدر والمرجع والمرشد، لكن في تفسير آيات القرآن الكريم تم التقاط الحكمة والفوائد والأسرار التعبيرية لهذه الآيات كما وردت بتفصيل كبير.
- كذلك في طريقة كتابة شرح أحمد، تم تلخيص المراجع الضرورية في نص الموضوعات الرئيسية والمراجع العامة في الجزء الأخير.
- في كتابة هذا الشرح، جرت محاولة لذكر عدد الآيات وعدد الكلمات وعدد حروف الآيات المباركة من مصادر موثوقة.
- توصلنا إلى شرح المسائل الواردة من وجهة نظر أهل السنّة والجماعة، وتجنب التماس الخلافات المذهبية والدينية.
- بدأت متابعة وبحث وكتابة تعليق «أحمد» لأمين الدين «سعيد سعيد أفغاني» في عام ٢٠١٩، ووصل إلى شكل كتاب.
- عزيزي القارئ:

القرآن الكريم بطبيعته معجزة إلهية وكتاب هداية، وقد جعل الله عز وجل القرآن الكريم شفاء القلوب من أمراض الشك والشهوات، وبواسطته تنال درجات العلم واليقين، كما يعالج القرآن الآلام الروحية والجسدية.

من المؤكد أن القرآن الكريم لا شك فيه بأي حال من الأحوال للمسلمين وقد أعلن الله تعالى البشارة في هذا الصدد، لقد أنعم الله علينا في القرآن الكريم بالهدى والبشارة في أوامره ونواهيه وقصصه، وفيه خير وبركة وعلم غزير وأسرار رائعة وأمور حيوية للإنسانية وخيرات كثيرة.

- القرآن الكريم هو مصدر كل نعمة في الدنيا والآخرة، واتباعه تقليد رسول الله صل الله عليه وسلم.

- يعترف القرآن الكريم بجميع الكتب المقدسة لانبيااء الله تعالى في الماضي.

أنار الله نفوسنا ببركة ونور القرآن الكريم.

أمين يا رب العالمين

مؤلف شرح « أحمد »

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس نامه

اللّٰهُ تَعَالَى رَبُّ الْعِزَّةِ مِيفْرَمَائِد: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (سورة انعام). (هر کس کار نیکی انجام دهد پس ده برابر به او پاداش است، و هر که کار بدی انجام دهد تنها مانند آن سزا خواهد دید، و به آنها هرگز ظلم نخواهد شد. سورة انعام آیه ۱۶۰). صدق الله العظيم.

وظیفه و رسالت مسلمان رسالتمند است تا در رساندن قرآن کریم و درک عمیق آن به سایر مسلمانان از هیچگونه سعی و تلاش دریغ نه ورزیده و از تمام امکانات مادی و معنوی دست داشته استفاده کند.

در اینجا جا دارد که از برادر بزرگوار و محترم خویش الحاج آرش «صاحبی» رئیس شرکت خدمات مالی صاحبی و رئیس اتحادیه شرکت های مشورتی مالی، قلباً سپاسگزار نمایم که با تمام اخلاص، محبت و (ان شاء الله) نیت خیر جهت رساندن خیر به سایر مسلمانان و خاصتاً نسل جوان، در چاپ تفسیر شریف جزء شانزدهم (۱۶)، هفدهم (۱۷) و هژدهم (۱۸)، قرآنکریم از «تفسیر احمد»، سر مشق و نمونه خوب تشویش برای خدمت قرآن و ادای رسالت، زمینه سازی کرده و سهم گرفته است. بزرگواری اولاد صالح و نمونه بودنش درین است که جناب شان این کار و عمل نیک را به پدر بزرگوار خویش کاکا خان «صاحبی» که شخصیت متقی و با دیانت است و به مادر عزیز و

مهربان خویش بی بی حاجی که تمام زندگی اش را در راه خدمت به فرزندان
متدین خویش وقف نموده است، هدیه فرموده است.
پروردگارا! این هدیه شانرا قبول و مقبول گردانیده سعادت دارین نصیب
شان نماید.

آمین یارب العالمین.

مؤلف «تفسیر احمد»

شهر برول - جرمنی

ماه قوس، سال ۱۴۰۱ هجری شمسی (ماه دسمبر، سال ۲۰۲۲ میلادی)

د «تفسیر احمد» د ځانگړنو مهم ټکي

بسم الله الرحمن الرحيم

د «تفسیر احمد» په ژباړه او تفسیر کې تر ډېره بریده هڅه شوې ده چې د سورتونو په ژباړه، تفسیر او د موضوعاتو په بیانولو کې له ساده او روانې ژبې کار واخیستل شي. په دې تفسیر کې د سورتونو تفسیر په مستنده توگه یعنی قرآن د قرآن له مخې او د رسول الله صلی الله علیه وسلم له نبوي احادیثو څخه گټه اخستل شوی ده؛ ددې ترڅنګ تر ډېره بریده هڅه شوې ده چې په تفسیر کې د علماوو او فقهاوو له اختلافي مسایلو څخه ډډه وشي.

په دې تفسیر کې هڅه شوې ده چې له ټولو منابعو او علمي حوالو څخه په مستند توگه گټه پورته شي او د کمزور، عجیبو او بې اعتباره احادیثو او حوالو څخه دامکان ترحده مخنیوی وشي. همدا رنگه دټولو روایتونو سرچینې په علمي او اکدمیکه توگه بنودل شوي دي.

په دې تفسیر کې هغو موضوعاتو او مسایلو ته زیاته پاملرنه شوې ده چې د ځوان نسل لپاره اړین او حیاتي گڼل کېږي، په ځانگړې توگه په بنوونځیو او پوهنتونونو کې د زده کړیالانو لپاره.

د قرآن کریم د آیتونو او د هدایت کوونکو پیغامونو په تشریح او تفسیر کې فرقه یي او مذهبي تعصباتو ته هیڅ ډول پاملرنه نده شوې.

- ددې تفسیر په لیکلو کې او لوستونکو ته په اسانه بڼه د مفاهیمو د پوهېدلو په موخه تر ډېره بریده هڅه شوې ترڅو هغه کلمې جملې او ستونزمن عبارتونه او مفردات چې په مبارکه آیتونو کې راغلي په ساده او روانه ژبه واضح شوي دي.

- لوستونکو ته د مفاهیمو سره دبلدتیا او په اسانه بڼه د پوهېدلو په موخه مخکې له دې چې ترجمه او تفسیر پیل شي له اصلي موضوع مخکې دمحتوا او تفسیر یوه کوچنۍ خلاصه وړاندې شوې ده.

- دمبارکو آیتونو د تفسیر په برخه کې په یوه آیات کې راغلي موضوعات په لومړي سر کې ټول راټول شوي او اساسي ټکیاو مفاهیم یې په خلاصه بڼه باندې وړاندې شوي دي همدارنگه تر څنګ یې په مبارکه آیتونو کې راغلي پیغام او داچې د مسلمانانو دنده او مسوولیت په دې برخه کې څه دی هغه هم په خلاصه بڼه په کې ځای پر ځای شوی دي سر بېره پر دې د مباحثو او توضیح په برخه کې تر ډېره بریده دا هڅه شوې تر څو له هغو نادرو

حدیثونو او روایتونو څخه چې لوستونکي ورسره اشنا نه دي کار واخلستل تر څو وکولای شو د لوستونکو ذهنونه له مغشوشتیا او بې ځایه اندېښنو له رامنځته کېدلو څخه وساتو.

- په دې بحث کې د آیتونو د نازلېدلو شان او مستندات د معتبرو منابعو کتابونو او روایاتوله مخې ځای پر ځای یې اخذونه بنودل شوي دي او پاتې منابع او اخلیکونه په بشپړه امانتداری سره په اخر سر کې هم راوړل شوي دي.

- د آیتونو په تفسیر کې په ځانګړې بڼه د قراني حکایاتو کیسو او داستانونو په تفسیر کې تر ډېره دا هڅه شوې چې له ډېر ځیرتیا او دقت څخه کار واخلستل شي ددې له پاره چې خدای مکره د اسراییلینو او نور بې سندو او جعلی تشریحاتو اغیز پرې رانشي او له هغو څخه په بشپړه بڼه امن کې وساتل شي. همدارنګه تر اخري حده پورې دا هڅه شوې تر څو په خلاصه بڼه اصلي مطلب روښانه شي.

- ژباړو او په ځانګړې بڼه د آیتونو د تفسیر په برخه کې ځیني موارد په ډېره خلاصه بڼه توضیح شوي دي خو په هغو برخو کې چې د ډېرو توضیحاتو او سپړنو اړتیا لیدل شوې ډېر توضیحات ورکول شوي. په یقیني بڼه چې د قران کریم د صحت والي بنسټیزه مرجع محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ته د هغه نزول دی او د ټولو مسلمانانو د هدایت او لارښوونې لپاره همدا کتاب تر ټول بهترینه مرجع او لارښوود دی خو ددې له پاره چې لوستونکي په هر اړخیزه بڼه د آیتونو په حکمتونو نکتو ګټو تفسیري اسرارو او رازونو د پوهېدلو له پاره د بېلابېل تفصیلونه همراوړل شوي دي.

- ددې تفسیر په لیکنو کې ضروري موخذونه د متن به داخل کې او نور موخذونه په مجموعي بڼه د همدې (احمد) تفسیر په آخره کې په بشپړه توګه ذکر شوي دي.

ددې تفسیر په لیکلو کې هڅه شوې تر څو د آیتونو شمېر، کلماتو شمېر، او د مبارکه آیتونو دتورو شمېر له موثقو منابعو څخه په ګټه اخیستنې وپېژندل شي.

- په دغه تفسیر کې تحلیلونه او توضیحات د اهل سنت او جماعت په بنسټ ترسره شوي او تر ډېره دا هڅه شوې تر څو له مذهبي او فرقوي تعصباتو څخه خالي وي.

ددې تفسیر لیکنه څېړنه او ترتیب په ۲۰۱۹ م کال د امین الدین (سعیدي) - سعید افغاني له خوا پیل او په جزوي جزوي بڼه ترتیب شوی دی.

د احمدي تفسیر د هېواد له بېلابېلو پوهانو، عالمانو، د افغانستان علومو اکاډمۍ او پوهنتونونو له خوا د کتنې وروسته د هغه په بېلابېلو برخو باندې يې تقریظونه هم لیکلي دي.

درنو لوستونکو!

قران کریم په خپل ذات کې الهي معجزه او د بشر د لارښوونې کتاب دی. خدای (ج) د خپل عظمت له برکته دا کتاب ټولو مرضونو، شهواتو او زړونو ته شفا او تسکین گرځولې ده په مرسته يې علم اویقین ترلاسه کولای شو.

دا یو څرگند حقیقت دی چې هیڅ مسلمان د قران کریم صحت او معجزې اوسېدلو په اړه کوم شک نه لري او خدای(ج) په خپله د دې په اړه په خپل کلام کې گڼې څرگندونې لري، لارښوونې، اوله بدبختیو څخه د ژغورنې لارې او داسې نور موارد هغه څه دي چې مونږ يې د قرانکریم په بېلابېلو برخو او کیسو کې موندلای شو چې په هغو کې د بشریت له پاره خیر، برکت، لوړه پوهه، حیرانونکي رازونه او داسې نور په کې نغښتي دي.

قران کریم د دنیوي او اخروي ښیگڼو نیکمرغیو او سوکالیو منښه ده. دقرانکریم له لارښوونو عملي کول دحضرت محمد صلی الله علیه وسلم سنت دی.

قران کریم ټولو پخواني پیغمبرانو ته د رالېږل شویو اسماني کتابونو تصدیق کوونکی دی.

یا الله ته زموږ روح او روان ددې برکتې کتاب په شغلو او پلوشو روڼ او روښانه کړي.

امین یا رب العالمین

د احمد تفسیر لیکوونکی

تقریظ محمد بهاوالدین حسینی، صاحب تفسیر فرقان

وَبِهِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نَسْتَعِیْنُ
 اَللّٰهُمَّ اِیُّ خَالِقِ یَلْبُوْتَا، اِیُّ اَفْرِیْنِدِیْ خِرْمِیْدِیْ وَ مَآءِ، اِیُّ پَنَآوِیْ پَنَآءَانِ، اِیُّ
 یَا وَرِدِیْ لِسُوْخْمَآءَانِ، اِیُّ صَآبِیْ مِهْرُوْدِ جِهَانِ و اِیُّ رَاثِیْ اَشْكَآرِ وَ نَهَآءِ اَلْحَلَاثِ وَ دَقَآیْقِ
 زَنْدِیْ مَآرَآءِ پَر بَآرِ گَرْدَانِ وَ مَلْذَآءِ جَزَآءِ تُو رَاہِیْ بِیَوْمِیْ وَ مَآرَآءِ خِرْمَانِ مَسْآرِ، تَا لَآءِ شَرِّ مِهْرَآءِیْ، اَمْعُوْنِ
 بِاَسْمِیْ.

آری اجماعی عزیز لفظ از آیه خورشید (سرزمین افغانستا)، به کشوری در دست آنان، به چیت
 خشنودی آفریدگار، به نجات کشیده و در ده گشت سر نهاده، بلکه باز بان و قلش، خفتگارا بیدار کند و راه پنا
 و کلام پر حکمت فضای متعال را به آنان بیاموزد و سپس با اندوخته ای شایسته به پیشگاه دوست،
 راه یابد و از هول و هراس روز جزا - با سر افرازی - برسد و با قلبی آرام و سکنده ای تمام پرورده ای
 اعمال را در دست راست بگیرد و شادمان به سوی خلد برین، به سپار گردد و فرشتگان به پذیرشش برودند.
 این عزیز گویای دین دوست، جناب فاضل مستطاب، «امین امین سعیدی» - صانده الله - است که

طی سال آرزوگاری به کتب معارف و دانش پرداخته و با تدریس ترقی فراوان به استقبال تفسیر قرآن، به نام
 «تفسیر احمد» شتافت، به امید این که اثری ارزنده و زیبا از کلام حق تعالی برای آیندگان رقم زند و به عنوان «
 باقیات صالحات» با خود به محضر فات کردگار برسد تا در روز جزا شافع وی شود و برپادانش افزون گردد. (از خدیام
 می طلبم که بر این نام این امر بی حس و حیای آرمو فوق و سر بلند شود. این شاء الله.

ایران، استاگورستان همیشه سر بلند، مستطاب محمد بهاوالدین حسینی، صاحب تفسیر فرقان، روز شنبه ۱۴۰۰ ش
 ۱۳۱۵ هجری قمری ۱۴۰۰ ش

د لوی او بخښوونکي الله ﷻ په سپېڅلي نامه

قرآن عظیم الشان د ستر څښتن تعالی ﷻ هغه سپېڅلی کتاب دی ، چې مسلمانانو ته تر ټولو کتابونو معتبر او د ځانگړي فضيلت او اهميت وړ دی. د قرآن کریم تلاوت ، ترجمه او تفسیر د ډېر دقت او پام وړ دي . ځکه قرآن کریم د الله ﷻ له لوري د انسانانو د هدايت او لارښوونې لپاره نازل شوی دی ، د قرآن کریم د مفاهيمو توضیح ، تفسیر ، ترویج ، تبلیغ او په پای کې پر هغه عمل کول ددغه مهم کتاب غوښتنه ده .

څوک چې په ديني او شرعي علمي مسایلو کې مشغولېږي او نورو ته يې د رسولو تکل او نيت کړی وي ، د هغوی په اړه د اسلام ستر پېغمبر حضرت محمد مصطفی ﷺ فرمایي: «مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ» (رواه أبو داود والترمذي). په شرعي علومو کې د قرآن کریم تفسیر تر ټولو مهم علم دی ، ځکه چې په دې علم کې د ستر څښتن تعالی ﷻ د کلام په اړه د هغه له مراد څخه د بشر د توان په اندازه بحث کېږي او داسې یو علم دی چې د قرآن عظیم الشان د معانیو بیان او د احکامو استخراج او روښانولو کې د مجتهد او مفتي سره مرسته کوي او د اسلامي لارښوونو په رڼا کې د مسلمان د لارې مشعل گرځي. ددې مهم کار لپاره د عربي ژبې پوهه ، صرف ، نحوی ، بدیع ، بیان ، معاني ، اصول فقه ، قرآنونو او له نورو اسلامي علومو د پوهې اړتیا او له هغو نه گټه اخیستل لازم بلل کېږي او د ښه دقت لپاره د نزول اسباب ، ناسخ او منسوخ پېژندلو ته هم اړتیا ده ، نو هر څوک چې د قرآن کریم د تفسیر په برخه کې هڅه کوي تر څو د قرآن کریم مفاهيم د پورتنیو اصولو په نظر کې نیولو سره په عام فهمه او ملي ژبه مینه والو او مسلمانانو ته ورسوي ، نو دا یو ډېر د قدر او ارزښت وړ کار دی ، چې د دغه ارزښتناک کار د عمل په ډگر کې یو هم معزز او قدرمن ورور امین الدین سعیدي صاحب دی چې په عربي ټولنه کې ژوند کوي اما د قرآن کریم مفاهيم د تفسیر په بڼه نورو ته روښانه کوي. په کلکه ویلای شم چې د نوموړي دا کار په خپل ځای د ډېر اهميت وړ او ان شاء الله تعالی د جاريه صدقه يې بللی شو .

ددې تر څنگ دا تفسیر په خپل ذات کې یوه لویه لاسته راوړنه ده ، د توصیف او تقدیر وړ او ستر اقدام دی ، چې د افغاني فرهنگ او افغاني مسلماني ټولني په فرهنگي بډایانه کې د قدر وړ قدم دی. پدې توگه دغه تفسیر شریف ته په کتو او مطالعې دې پایلې ته رسوو چې د ښاغلي امین الدین سعیدي صاحب په دغه تفسیر شریف کې ډېر زیار ایستلی او خپل قیمتي وخت يې نور هم قیمتي کړی دی. باوري يم چې له دې تفسیر څخه به زموږ هغه هېوادوال ښه گټه واخلي چې له دري ژبې سره بلدیت ولري. زما په نظر د ښاغلي سعیدي صاحب دا حاضر تفسیر ځانگړې ښېگڼې او امتیازونه هم لري چې ځینې به يې په لاندې ډول وشمېرو ، مثلاً : د سورة د نومولو وجه بیانوي ، د سورة محتوا او هدف په ډاگه کوي ، د آیتونو ، کلماتو او حروفو شمېر مشخص کوي ، د آیاتونو د شمېر په اړه د علماوو متفاوت حساب په ډاگه کوي ، لفظي ترجمه يې واضح او روانه ده ، له ترجمې وروسته گونگ مطالب روښانه کوي ، له معتبرو منابعو څخه يې گټه اخیستې ده ، په ځینو ځایونو کې شېهانو ته هم ځواب وايي دا او یو شمېر نورې ښېگڼې هم لري ، انسان په خپل توان او وس ملامت دی ، ښاغلي سعیدي په دې تفسیر کې خپل ټول توان په کار اچولی او تر خپله وسه يې هڅه کړې ده ، چې افغاني ټولني ته د قرآن کریم د تفسیر په برخه کې خپل رسالت اداء او کار وکړي. خدای دې يې دا کار د نېکۍ په تله کې حساب کړي او خدای ﷻ دې دوی او ټولو تخنیکي همکارانو ته د ددې کار په بدل کې د نبيوي او اخروي اجر و ورکړي .

په درنښت

څېړنپوه دکتور عبدالظاهر شکیب
د افغانستان د علومو اکاډمي رئیس

تقریظ

بسم الله الرحمن الرحيم.

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد الانبياء والمرسلين محمد وعلى اله واصحابه اجمعين
اما بعد

خواننده گان نهايت گرانقدر!

تفسیر شریف احمد اجزاء (۱۶، ۱۷ و ۱۸) از کلام الله المجید که در دستان شما عزیزان قرار دارد تفسیری است که با سعی و کوشش مسلسل محترم دوکتور شیخ امین الدین «سعیدی - سعیدی افغانی» شخصیت بزرگ عالم اسلام صورت گرفته است. خودم سیاره های قبلی و موجود تفسیر احمد را به نحوی که شایسته، بادقت و احتیاط تام زیر مطالعه عمیق قرار دادم و از ابتدا تا انتها نقطه به نقطه، کلمه به کلمه و همه محتویات و مفاهیم درج شده را مطالعه، بررسی و مورد تعمق قرار دادم. با مسؤولیت و به حیت عالم دین با تمام ثقه بودن گفته میتوانم که واقعاً با پیشکش کرده تفسیر احمد یک خدمت بزرگ و شاهکاری عظیم به امت مسلمه است. بدین ترتیب بدون هیچگونه مبالغه جا دارد که بگویم تفسیر مذکور با در نظر داشت تقاضای عصر و زمان موجوده برای استفاده افراد مسلکی و عوام یک سرمایه با ارزش دینی بشمار میرود.

تفسیر احمد بر علاوه سایر برجستگیها در وضاحت مواضع، معقولیت دلایل، موازنه الفاظ، سلیس و روان بودن عبارات محترم شیخ صاحب امین الدین «سعیدی افغانی» یک روش بسیار عالی، درست و مناسب را اختیار نموده است که از ایشان جهان سپاس و برای شان و تمام همکاران و ممدین شان اجر عظیم از بارگاه رب العزت استدعا دارم.

به یقین روش جمع آوری نظریات علما جید امت، تحلیل مسایل و ارایه شان نزول آیات متبرکه در عرصه علوم دین و بالخصوص در علم تفسیر، از جمله ضروریات لای بدی امت محسوب میشود در تفسیر ترجمه و نیازمندی های هر سورت و هر آیت طور تفصیل و تحلیل صورت گرفته است که کوتاهی و طوالت آن به قدر ضرورت، مناسب و اصول «خیر الکلام ما قل ودل، ولم یعطل فیمل» در نظر گرفته شده است که در جریان مطالعه ملالت و خستگی ایجاد نمی کند یعنی الفاظ و عبارات به کار برده شده مختصر و کوتاه اما معنی و مفهوم آن جامع و شامل میباشد.

بالاخره باید بگویم تفسیر احمد از جمله تفاسیر میباشد که در آن جای اعتراض و انتقاد سالم برای زاینین نیست و میتوانم بگویم که یک تفسیر معتمد مطابق به خواسته های عصر امروزی میباشد. به امید کامیابی و موفقتهای دینی دنیوی و اخروی محترم شیخ صاحب و تمام امت مسلمه.
اقول قولی هذا استغفرالله لی و لکم و لسایر المسلمین.

خطیب مولوی محمد امین صدیقی

و استاد لیسه عالی روشن لغمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تقریظ
دکتر صلاح الدین سعیدی «سعید افغانی»

حمد و سپاس خداوند هر دو جهان را، سلام و درود بر رسول الله صلی الله علیه وسلم و بر خاندان و یاران ایشان و هر آنکس که به آن حضرت اقتداء نموده و پیروی حضرتش را برگزیده است.

اینک یکبار دیگر جای مسرت و خوشبختی است که جلد هفتم «تفسیر احمد» که حاوی جزء شانزدهم (۱۶)، هفدهم (۱۷) و هژدهم (۱۸) است غرض طبع و نشر، تقدیم و به اختیار و مطالعه خوانندگان و مشتاقان دین مقدس اسلام و جوانان تقدیم میگردد.

جلد سی ام، جلد بیست و نهم، جلد بیست هفتم و جلد بیست هشتم، جلد بیست و پنجم و بیست و ششم، و جلد بیست دوم، بیست سوم و بیست چهارم، و جلد نوزدهم، بیستم، و بیست یکم، و جلد شانزدهم، هفدهم و هژدهم تفسیر احمد به استقبال گرم اهل علم و دوستان دین مقدس اسلام و بخصوص جوانان قرار گرفت و حتی چاپ مجدد آن توقع شد و صورت گرفت. با توجه به یادداشت ها و درخواست های علاقمندان بسیاری از علاقمندان تقاضای طبع مجدد تفسیر را بعمل نیز آورده اند.

- قبل از همه باید گفت که در تفسیر آیات قرآنی و ترجمه و تفاسیر زیاد نگاشته شده و هر یک سبک خویش را داشته اند و دارند. اما در تفسیر احمد سبک نگارش و تفاسیر موضوعات و مباحث مختلف به صورت بهتر، مطابق جوابگوی ذهن خواننده پیشکش شده و در همه موارد در همانجا توضیحات

مفردات و منابع مورد تمرکز قرار گرفته و مطالب مورد بحث امروز قبل از مطرح شدن توسط خواننده به جواب و تفصیل آن درین تفسیر پرداخته میشود. این روش مورد استقبال خواننده های این تفسیر در سپاره های نشر شده (۳۰ الی ۱۶) به طور وسیع قرار گرفته.

- به این ترتیب در «تفسیر احمد» آیات متبرکه که موضوعات مندرج آیات، جمع بندی و موضوعات بصورت فشرده تعریف و توضیح گردیده به نحویکه خواننده را در افاده های و کلمات وارده مستقیم کمک و کلمات نا آشنا برای خواننده را بصورت مفردات حد اعظم تشریح میکند. در ضمن بیان پیام ها و یا پیام آیه مبارکه و این که وظایف مسلمانان در برابر این پیام ها چه می باشد، بصورت فشرده مورد مذاقه، تمرکز و تعریف قرار گرفته است. این موارد سبک کار بشکل مواد درسی مورد ضرورت وابسته به موضوعات مختلف در سوره ها و آیات مندرج نیز بیان و توضیح شده است. در ارایه مباحث، و توضیح مطالب؛ در حد توان از ذکر احادیث و روایات نادر و غریب اجتناب بعمل آمده است و کوشش شده، که نظر راجح و بر گرفته از ظاهر آیه را ارایه و مباحث به طوری ارایه شود که ذهن خواننده را مغشوش نه کرده و به سوال مطروح تحت الذهن خود به تفصیل و جواب پرداخته.

قرآن کریم سرچشمه هر برکتی در دنیا و آخرت است. اقتداء به قرآن کریم و پیروی کردن از آنست رسول الله صلی الله علیه و سلم است.

قرآن کریم تصدیق کننده تمام کتاب های مقدس آسمانی پیامبران گذشته الله جل جلاله است.

من برای برادر عزیزم امین الدین «سعیدی - سعید افغانی» توفیق مزید از بارگاه ایزد متعال استدعا دارم و میخواهم تا در تحریر متباقی جزوه های این تفسیر

اهتمام نموده و به خواست مشتقان فهم کتاب الله لیبیک گفته و در اشاعه دین الهی کما کان ادای رسالت کند.

الهی طول عمر با سعادت، صلاح و فلاح دارین را نصیب برادر محترم امین الدین سعیدی و همه دست اندرکاران این کار معظم فرما.

آمین یا رب العالمین - ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم.

دکتور صلاح الدین «سعیدی - سعید افغانی»

مهتم تفسیر احمد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تقریظ
انجینر عتیق الله یاسر

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أشرف المرسلين سيدنا محمد وعلى

آله وصحبه ومن تبعهم بإحسان إلى يوم الدين

قدرمنو لوستونکو غوارم یوخل بیا تاسو ته د خوبنی زیری درکرم هغه دا چی الله الحمد د قرآن عظیم الشان د احمد تفسیر (۱۶، ۱۷ و ۱۸) پاره هم له چاپه را ووته؛

دا چی د قرآن عظیم شان تفسیر آسانه کار ندی او د تفسیر لپاره خاصو مهارتونو او پدی برخه کی خاص علم ته ضرورت دی نو زه غواړام چی د قرآن عظیم الشان د تفسیر په اړوند لږ څه معلومات له تاسو سره شریک کړم.

تفسیر داسي یو علم دی چی د هغه په ذریعه پر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم باندي د الله تعالی د نازل شوي کتاب (قرآن عظیم الشان) په هکله پوهه او د آیاتونو د معنی او، بیان تشریح او وضاحت او له الفاظو او کلماتو څخه د هغه د احکامو او حکمتونو را ایستل په لاس راځي.

پدی هکله ځینی علما فرمایي چی تفسیر پوهنه ډېره غوره او عظیمه پوهه ده، چی په هغې سره د قرآن کریم هغه معناوي او موخي څرگندیږي چی د مسلمانانو د دنیا او اخرت د نېکمرغی لامل گرځي.

خو ژباړه بیا په یوه ژبه د بلي ژبي تفسیر او څرگندوني ته وايي او ژباړن (ترجمان) هغه چاته ویل کیږی چی د دووبیلا بېلو ژبو د خاوندانو خبري یوه او بل ته څرگندي کړي او پری وي پوهوي.

خوځینی لغات پوهان وایی چی ترجمه یوه عربي کلمه ده چی له یوې کلمې څخه بلې کلمې او له یوې ژبي څخه بلي ژبي ته اړولو او ژباړلو ته وایي، البته په هغه معنا او مفهوم چی په اصل کي شتون ولري.

بیا ژباړه پر دوه ډوله ده:

(الف): کلمه په کلمه ژباړه يا په اصطلاح «تحت اللفظي ژباړه». چي دا ډول ژباړه د قرآن کریم په اړه د پوهانو لخوا په اتفاق سره ناسمه بلل شوي ده او وايي چي دا ډول ژباړه هيڅ کله نه شي کولای چي د قرآن کریم د ټولو حقيقي معناوو او موخو، اعجاز او اسلوب او د هغه د بلاغت د څرنگوالي او ځانگړتياوو او اصلي قرآني نظم او د هغه د احکامو او لارښوونو سمه څرگندويه اوسي.

(ب): آزاده ژباړه او په روان او آسان عبارت او په ډېر دقت او احتياط سره د يوې جملې معنا او مفهوم بيانول. چي دې ته معنوي يا تفسيري ژباړه وايي. چي ټول عالمان پر دې په يوه خوله دي چي بايد د قرآن کریم په ژباړلو کي له دغه ډول ژباړي څخه کار واخيستل شي.

قدرمن ورور مولنا امين الدين «سعيدى سعیدی افغايي» صاحب پدی تفسیر کيهم له تحت لفظی ترجمی چي لمړی د الفاظو وضاحت وشی او همد ازادی ژباړی له سبک ځینی کار اخیستی ده چي دا پخپل ذات کی یو نوی ابتکار دی.

همدا راز د آیات ترجمه او تفسیر یی په بل آیات او په نبوی احادیثو او د علماو او مجتهدینو په اقوالو سره کړی ده چي دا د قرآن عظیم الشان د تفسیر او ترجمی له پاره یو له بهترینو کړنلارو څخه شمیرل کیږی، څه ورته د الله له درباره لا زیات بریالیتوب غواړم.

په درنښت

د احمد تفسیر مهتم

انجینیر عتیق الله یاسر

شماره تماس: ۰۰۹۳ ۷۹۹ ۴۷۹ ۳۴۵

ایمیل آدرس: atiqyasar^۸@gmail.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

مقدمه مؤلف:

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ، وَمَنْ يَضِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا - أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

الحمد لله از پروردگار با عظمت خویش سپاس گزار هستم که برایم توفیق نصیب فرمود که بعد طبع و نشر جز سی ام، جز بیست ونهم و جز بیست وهفتم و بیست وهشتم و جز بیست پنجم و بیست ششم، و جز بیست دوم، بیست سوم و بیست چهارم، و جز نوزدهم، بیستم و بیست یکم تفسیر «احمد» که مورد استقبال گرم خوانندگان محترم واقع شد، اینک و جز شانزدهم، هفدهم و هژدهم این تفسیر مبارک را غرض استفاده و مطالعه خوانندگان گرامی خویش تقدیم می دارم.

قرآن عظیم الشان کتاب رهنمودی برای عالم بشریت است که: انسانها را از گمراهی کفر، گناهان و جهالت به سوی ایمان، تقوا و دانش بیرون می آورد.

پروردگار با عظمت قرآن عظیم الشان را شفا بخش دلها از امراض شُبُهات و شهوات گردانیده و به وسیله آن مدارج علم و یقین حاصل می گردد. همچنین قرآن شفا بخش امراض و درد های جسمانی است. قرآن سرچشمه هر برکتی در دنیا و آخرت میباشد.

اقتداء به قرآن، پیروی کردن از آن است و خداوند خبر داده که قرآن تصدیق کننده کتاب های گذشته است.

پروردگار با عظمت ما در مورد قرآن عظیم الشأن میفرماید: «بِهَدْيِ بِيهِ اللَّهُ مَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» (المائدة: ۱۶). «خداوند به وسیله آن کتاب کسانی را که جویای خوشنودی او هستند به راه های امن و امان هدایت می نماید». پس قرآن انسانها را به سرای بهشت راهنمایی می کند، راه رسیدن به جنت را بیان میدارد و مردم را برای در پیش گرفتن راه های بهشت تشویق مینماید. قرآن کریم انسان را از راهی که انسان را به سرای رنج ها میرساند، برحذر می دارد و رهنمایی رهایی بخش میکند.

امیدم به الله متعال است و بر او توکل مینمایم و از او می طلبم که آنچه را که اراده نموده ام برایم آسان بگرداند. چون اگر خداوند متعال آن را آسان نکند راهی برای به دست آمدن آن نیست و اگر خداوند متعال بنده را کمک نکند راهی برای رسیدن به آرزویش ندارد.

نیت و اراده اخلاصمندانه دارم تا انشاءالله، ترجمه و تفسیر سایر سوره ها رابه استعانت پروردگار با عظمت تکمیل و غرض مطالعه مشتاقان قرآن تقدیم بدارم.

در خاتمه یکبار دیگر از برادران ارجمندم و دانشمند خویش هریک دکتور صلاح الدین سعیدی «سعید افغانی» و محترم انجینیر عتیق الله یاسر سپاس گزارم که مرا در تمام مراحل تحریر و تکمیل این تفسیر به تقدیم کردن، نظریات و مشوره های علمی و سازنده خویش یاری رسانیده اند. همچنان جای دارد که از فرزندان و نور چشمان ام هر یک احمد سعیدی، عزیز الدین سعیدی، نجیب الله جان سعیدی، برادرانم هریک انجینر رفیع

الدین سعیدی و دکتور مصباح الدین سعیدی و نور چشمانم هریک همزه سعیدی، هارون سعیدی، موسی سعیدی، بی بی دیوه سعیدی، بی بی جیدا سعیدی و بی بی نیگینه سعیدی، سومایه سعیدی، جنه سعیدی، سوره سعیدی و نوره سعیدی، و برادرم شمس الدین شکوری، و قاضی نثار احمد مصلح، ابراز سپاس و تشکر نمایم که مرا در طبع و نشر تفسیر شریف کمک و مساعدت نموده اند. از خداوند متعال میخوایم همه‌ی ما را هدایت دهد که در راه اصلاح و رساندن کلام پروردگار و آگاهی از دین را بر ما بیشتر ارزانی دارد و اخلاص را در گفتار و کردارمان برقرار سازد.

اللهم صل علی محمد وآله وصحبه وسلم تسلیما کثیرا.

آمین یا رب العالمین

امین الدین «سعیدی - سعید افغانی»

شهر برول - کولن کشور جرمنی

سال ۲۰۲۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره طه

جزء ۱۶

سوره «طه» در مکه نازل شده و دارای یکصدوسی و پنج آیه و هشت رکوع است.

وجه تسمیه:

سوره‌ی شریف به نام «سوره‌ی طه» که یکی از نام‌های شریف پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم است، موسوم شده تا به این وسیله خاطرش آسوده گشته و در مقابل موانع و دشمنی‌ها تسلی خاطر یابد. از این رو به منظور ابراز لطف و عنایت نسبت به پیامبر سوره با ندای «طه * ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى» آغاز شده است. (صفوأة التفاسیر)

نام دیگر این سوره «کلیم»؛ است (کما ذکره السخاوی - چنانچه السخاوی آورده است). دلیل نام‌گذاری این سوره به کلیم، ذکر مناجات و گفتگوی موسی علیه السلام با خداوند متعال در این سوره است.

تعداد آیات، تعداد کلمات و تعداد حروف سوره طه:

طوریکه در فوق هم تذکر دادیم سوره طه، دارای صدوسی و پنج آیه بوده و تعداد کلمات آن به هزار و سیصد و چهل و یک کلمه میرسد. تعداد حروف این سوره به پنج هزار و دو صد و چهل و دو حرف بالغ می‌گردد. (ملاحظه: اقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره‌های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفصیل آنرا می‌توان در سوره فاطر تفسیر احمد مطالعه فرمایید).

فضیلت سوره طه:

در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوند تبارک و تعالی دو هزار سال قبل از آفرینش آسمانها و زمین، سوره های (طه) و (یس) (یا - سین) را خواند پس چون فرشتگان آنها را شنیدند، گفتند: خوشا به حال اُمّتی که این قرآن بر وی نازل می شود، خوشا به حال سینه هایی که این قرآن را بر می دارند و خوشا به حال زبانهایی که با این قرآن تکلم می کنند».

همچنان در مورد فضیلت سوره طه حدیث ابو امامه (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «اسْمُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ فِي سُوْرٍ ثَلَاثِ الْبَقَرَةِ وَآلِ عِمْرَانَ وَطَهُ». (اسم اعظم الهی که اگر با آن، فراخوانده شود، اجابت می کند در سه سوره قرآن کریم یعنی سوره های بقره، آل عمران و طه وجود دارد.) (ملاحظه شود: صحیح الجامع).

موضوعات مطروحه در سوره طه:

موضوع این سوره همچون موضوعات سایر سوره های مکی، اثبات توحید و عقاید حق است که در خلال یک مقدمه و دو داستان به آن پرداخته شده است. در مقدمه آن حکمت نزول قرآن بیان میشود، سپس داستان موسی علیه السلام در سه مرحله مطرح میگردد آنگاه مجدداً ذکر اوصاف قرآن در میان می آید، بعداً داستان آدم علیه السلام بیان میشود و در پایان هم به اقامه حُجّت علیه معاندان و دشمنان پرداخته میشود.

حکمت از طرح داستان موسی و آدم علیهما السلام در این سوره این است که این سوره بعد از سوره «مریم» نازل شده است و از آنجا که خداوند متعال داستانهای برخی از انبیاء علیهم السلام را در سوره «مریم» به تفصیل و از برخی را به اجمال ذکر کرد - از آن جمله داستان موسی و آدم علیهما السلام را؛ که

سرگذشت اولی در آن به اجمال ذکر شده واز دومی فقط نام برده شده نه بیشتر - لذا در این سوره به تفصیل آنها می پردازد. سپس داستانهای بقیه پیامبرانی را که در سوره «مریم» از آنها یاد نشده است، در سوره «انبیاء» بیان میکند؛ مانند داستانهای نوح، لوط، داوود، سلیمان، ایوب، الیسع، ذی الکفل و ذی النون علیهم السلام.

ارتباط سوره طه با سوره قبلی:

خداوند متعال در پایان سوره مریم به نزول قرآن و اینکه قرآن بشارت متقین ترساندن و انذار کافرین است مؤجراشاره فرموده است، اینک در آغاز سوره «طه» به ذکر این نکته می پردازد که قرآن برای سعادت پیامبر و نه برای بدبختیش نازل شده است.

محتوا و موضوعات سوره طه:

مطابق روایات اکثریت از مفسران دال بر اینست که سوره طه در مکه نازل شده است، محتوای آن نیز همانند سایر سوره های مکی است که بیشتر سخن از «توحید و نبوت و حشر و نشر» میگوید، و نتایج توحید و بدبختی های شرک را برمی شمرد.

در بخش اول: این سوره اشاره کوتاهی به عظمت قرآن و بخشی از صفات جلال و جمال پروردگار است.

- در این سوره شخصیت حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم بیشتر مورد تحلیل و بررسی قرار میگیرد، واین که خداوند او را حمایت کرد و روحیه اش را تقویت نمود تا در رویارویی با نیرنگ و عناد، استهزا و تکذیب مشرکان متأثر نشده و بدون توجه به توطئه های آنان به ایفای وظیفه ی و رسالت عظیم اسمانی خویش پردازد که همانا تبلیغ و یادآوری و «انذار» و «تبشیر» است؛ چرا که وظیفه ی او نیست که مردم را وادار به ایمان بکند!

- به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم و اطمینان بخشیدن به قلب مبارکش، سوره به نقل داستان پیامبران پرداخته است. در این راستا قصه‌ی حضرت «موسی و هارون علیهم السلام» را با فرعون ظالم و ستمگر به تفصیل به بیان گرفته است. و تقریباً قسمت عمده‌ی سوره در مورد آن بحث می‌کند. که بیش از هشتاد آیه را در بر می‌گیرد.

از آن زمان که موسی علیه السلام به نبوت مبعوث گردید و سپس با فرعون جبار به مبارزه برخاست، و پس از درگیری‌های فراوان او با دستگاه فرعونیان و مبارزه با ساحران و ایمان آوردن آنها خداوند به صورت اعجاز‌آمیز فرعون و فرعونیان را در بحر غرق کرد، و موسی و مؤمنان را رهایی بخشید. بعد ماجرای گوساله پرستی بنی اسرائیل و درگیری هارون و موسی را با آنها بیان می‌کند.

- در این بخشهایی در باره معاد و قسمتی از خصوصیات رستاخیز و روز قیامت بحث به عمل آمده است.

- در سوره مبارکه: سخن از قرآن و عظمت آن است.

- همچنان در این سوره سرگذشت آدم و حوا را در بهشت و سپس ماجرای وسوسه ابلیس و سرانجام هبوط آنها را در زمین، مورد بحث قرار گرفته است. و در خلال آن مهر و رحمت خدا نسبت به آدم بعد از ارتکاب گناه نمایان میشود. - همچنان در این سوره بحث در مورد اینکه الله متعال، پیامبرانی را برای هدایت و راهنمایی نسل آدم علیه السلام ارسال داشته و به آنها اختیار داده است که راه خیر یا شر را برگیرند.

- همچنین در خلال این سوره بعضی از صحنه‌های تکان دهنده‌ی روز قیامت نمایان می‌شود که جهان از آن به لرزه در آمده و قلب‌ها از هول و هراس آن به طیش در می‌آیند. و حسرت و سراسیمگی و سکوت، مردم را فرا می‌گیرد.

صداهای در مقابل خدای رحمان آهسته میگردد، به طوری که جز نجوا، صدایی شنیده نمی شود.

- این سوره همچنین به موضوع «روز حشر اکبر» پرداخته که در آن همه کس به شیوهی عادلانه محاسبه میشود و فرمانبران و مطیعان راهی بهشت میشوند و کیفر مجرمان تحقق پیدا میکند، که وعدهی خدا خلاف پذیر نیست.

- و بالاخره در آخرین قسمت، نصیحت و اندرزهای بیدار کننده ای، برای همه مؤمنان بیان می دارد. همچنان در این سوره باتوجهات و رهنمودهای ربانی به پیامبر صلی الله علیه وسلم در زمینهی صبر و شکیبایی در راه خدا، به منظور تحقق نصر و پیروزی، خاتمه می یابد.

سایر خصوصیات سوره طه:

سوره طه با حروف مقطعه آغاز گشته است. و جزو سور مئین (صد آیه ای ها) است. این قُتیبه میفرماید: سُوْر مئین سوره هایی هستند که بعد از سُوْر طوال آمده اند علت نامگذاری این سوره ها به مئین نزدیک بودن تعداد آیه های این سوره ها به عدد صد می باشد. گفته شده این سوره ها عبارتند از «بنی اسرائیل، کهف، مریم، طه، انبیاء، حج و مؤمنون) و برخی دیگر نیز سور مئین را سوره های «توبه، نحل، هود، یوسف، کهف، بنی اسرائیل، انبیاء، طه، مؤمنون، شعراء و صافات» ذکر کرده اند.

فضای نزول سوره طه:

طوری که یاد آور شدیم که: سوره طه در مکه و خطاب به پیامبر اسلام است که نگاه به محتوای سوره این را می رساند که در فضای نزول این سوره آن حضرت در امر تبلیغ دین اسلام بسیار خود را به سختی می افکندند و بسیار حریص بودند که مشرکان مکه همگی اهل ایمان و سعادت مند گردند لذا خداوند متعال این سوره را نازل فرمودند و وظیفه ایشان را معین می کند.

ترجمه و تفسیر سوره «طه»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

طه ﴿١﴾

طه خوانده میشود: [طا، ها] طه (ای مشتاق حق و هادی خلق). (طه). مفهوم این حروف به الله معلوم است. و طه از جمله حروف مقطعه قرآنی است که بسیاری از سوره ها به این مقطعات آغاز گشته اند. (۱)

ابوبکر محمد، مشهور به ابن انباری، ادیب، لغت شناس و مفسر علوم قرآنی و مؤلف «أَدَبُ الْكَاتِبِ وَ ضَمَائِرُ الْقُرْآنِ» در مورد اینکه «طه» از حروف مقطعه نیست بلکه معنای آن این است که: ای محمد صلی الله علیه وسلم! پای خود را بر زمین فرش کن و آن را راحت بر زمین بگذار. می نویسد: «این دستور بدان جهت صادر شد که رسول الله صلی الله علیه وسلم در ایستادن به نماز چنان بر خود فشار می آوردند که نزدیک بود پاهایشان متورم گردد».

حضرت ابن عباس (رض) میگوید: «در آغاز کار نزول وحی بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم، ایشان در هنگام ادای نماز بر سینه پاهای خود می ایستادند (که این گونه به پا ایستادن، فشار آور بود) پس خداوند این آیه را نازل کرد».

همچنان ابن عباس و بسیاری از بزرگان تابعان میگویند: که «طه» به معنای یا رَجُلْ! یا به معنای یا حَبِيبِي! است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (۱ الی ۸) در مورد اینکه قرآن، مایه ی خوشبختی است، بحث بعمل آمده است.

مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴿٢﴾

(ای پیامبر! ما) قرآن را بر تو نازل نکردیم تا در رنج و مشقت آفتی. (۲)
 «لِتَشْقَى»: «تَشْقَى» مشتق از شقاء به معنی تعب، رنج و زحمت انداختن است.
 مفسر زمخشری میفرماید: آن به معنای تعب می آید. لازم و متعدی به کار رفته
 است، «لتشقی»: تا به زحمت بیافتی یا تا خود را به زحمت بیاندازی.
 (کهف آیه ۶، شعراء آیه ۳، فاطر آیه ۸).

رسالت و وظیفه‌ی پیامبر تذکر است نه اجبار مردم بر پذیرش:

اساساً باید گفت که: وحی الهی برای ایجاد رنج و زحمت نازل نشده است.
 در ضمن باید یاد آور شد که در انجام تکالیف دینی، تحمل مشقت‌های
 طاقت فرسا لازم نیست.

ابن عباس (رض) در مورد معنی و تفسیر آیه مبارکه میفرماید: قرآن را بر تو
 نازل نکردیم تا در رنج و مشقت آفتی، بلکه آنرا از سر مهر و محبت و برای
 نیکبختی مردمان نازل کرده‌ایم.

روایت شده است که وقتی قرآن عظیم الشان بر محمد صلی الله علیه وسلم
 نازل شد با یارانش به نماز برخاست و نماز را طولانی کرد، قریش گفتند: خدا
 این قرآن را جز به منظور ایجاد زحمت و دردسر بر محمد نازل نکرده است.
 آنگاه این آیه نازل شد. (نظر ضحاک چنین است. ملاحظه شود: تفسیر زاد
 المسیر ۵/۲۶۸).

همچنین سایر مفسران در تفسیر آیه مبارکه: «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ
 لِتَشْقَى ﴿٢﴾» [طه: ۲] می نویسند: ما قرآن را برای آن بر تو نازل نکرده‌ایم تا
 با افراط در تأسف خوردن بر کفر کافران و عدم ایمان آنان، خود را در رنج و
 تعب افگنی؛ زیرا ایمان آوردن آنها امری است که به تو مربوط نیست و در
 اختیار تو هم نمی باشد.

شأن نزول آیات ۱ - ۲:

۷۰۸- ابن مردویه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: در اوایل نزول وحی هنگام ادای نماز رسول الله صلی الله علیه وسلم بر قف پاهای خود ایستاده میشود. پس خدای بزرگ «طه ﴿۱﴾ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴿۲﴾» را نازل کرد (بیهقی در «شعب الایمان» ۱۴۹۷ از ابن عباس روایت کرده است، در این اسناد محمد بن زیاد بشکری میمونی کذاب است. به «میزان الاعتدال» ۷۵۴۷ و «تفسیر شوکانی» ۱۶۹۶)

۷۰۹- عبد بن عبد الحمید در «تفسیر» خود از ربیع بن انس (روایت کرده است: سرور کائنات [هنگام ادای نماز] گاهی بر این پا و گاهی بر آن پا می ایستاد تا خدای بزرگ آیه «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴿۳﴾» را نازل کرد.

ابن کثیر ۳ / ۱۴۹ میگوید: «قاضی» عیاض از ربیع بن انس روایت کرده» پس مرسل است، اما بزار ۲۲۳۲ «کشف» از علی به طور موصول روایت کرده است. هیشمی در «مجمع الزوائد» ۱۱۱۶۵ میگوید: «بخاری گفته که در یزید بن بلال نظر است و کیسان بن عمرو را ابن حبان ثقه می داند و ابن معین ضعیف و باقی راوی های این حدیث راوی صحیح هستند» پس اسناد ضعیف است. به «تفسیر شوکانی» ۱۶۹۵)

إِلَّا تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشَى ﴿۳﴾

[بلکه آن را نازل کردیم] تا برای کسی که [از خدا] می ترسد، زمینه توجه و یادآوری باشد. (۳)

این دو آیه بیانگر آن است که: خوشبختی و سعادت دو جهان، در گرو پابندی به کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم است و بدون آن سعادت واقعی نصیب انسان میسر نیست.

از نگاه قرآن عظیم الشأن، و سنت نبوی صلی الله علیه وسلم سعادت واقعی انسان، همان خوشبختی است که در آخرت نصیب او میشود و دارای درجات و مراتب مختلفی است. باید توجه داشت که مراتب سعادت انسان نیز به میزان اطاعت او از دستورات الله متعال و رسول الله صلی الله علیه وسلم بستگی دارد. قرآن کریم میفرماید: «وَمَنْ يَطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ يَخْشَ اللَّهَ وَ يَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ؛ و هر که خدا و رسولش را اطاعت کند، و از خداوند بترسد، و از او پروا کند چنین کسانی به حقیقت کامیاب‌اند.»

کلمه «فوز» در هندسه آیات قرآن، بازتاب درجات مختلف مؤمنان است. این مراتب، از ورود و خلود در بهشت آغاز میشود و به رضایت و رضوان الهی که حداعلای رستگاری است منتهی میشود. کمترین سعادت در آخرت، ورود به بهشت است که انسان به آسانی نباید آن را از دست دهد.

تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى ﴿٤﴾

[کتابی است] نازل شده از جانب کسی که زمین و آسمانهای بلند را آفریده است. (۴)

آیه متبرکه از عظمت و شکوه و جاه و جلال و جبروت الله متعال خبر میدهد: طوریکه در تفسیر البحر آمده است: ذکر صفت «بلند» برای آسمانها دلیل بر عظمت و توانایی مبدع و مخترعش می باشد؛ چون آفرینش چنین آسمانهای بلندی جز از جانب خدای توانا ممکن نیست. (البحر ۲۲۶/۶).

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ﴿٥﴾

همان بخشنده که بر عرش مسلط است (۵)

گفتنی است که ما به استوای حق تعالی بر عرش - بنا بر عقیده سلف صالح که ائمه چهارگانه اهل سنت نیز از آن جمله‌اند - ایمان داریم. سلف صالح به

صفات حق تعالی - چنان که در قرآن آمده است - بی هیچ تحریف، تأویل، تشبیه یا تمثیلی ایمان داشتند و در برابر آنها با توجیه، تأویل، تشبیه و تکیف درنگ نمی کردند. از امام مالک / پرسیدند که خدا چگونه بر عرش استوا یافت؟ گفت: «استوا معلوم است و درک کیفیت آن در حیطه عقل نیست و ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت است». یادآور می شویم که قول صحیح درباره عرش و کرسی این است که «عرش» غیر از «کرسی» است.

معنی و مفهوم قرار گرفتن الله بر عرش:

ما چگونگی و نحوه استقرار خداوند متعال رابر عرش نمی دانیم، زیرا ما از کیفیت ذات الهی خبر نداریم، اما معنی و مفهوم استقرار رادر لغت عرب میدانیم. عربها، وقتی که (ماده استوی) را بوسیله «علی» متعدی کنند، یکی از چهار معنی زیرا را قصد می کنند، چنانکه تحقیقات علامه ابن قیم نشانگر آن است:

- ۱- استقرار یافتن، ۲- بلند و بالا بودن ۳- فزونی و شدت یافتن ۴- صعود و بالا رفتن. ابوالحسن اشعری در «مقالات الاسلامیین» صفحه ۱۵۷، ۲۱۱ نقل کرده که معتزلیها استوی رابه استولی به معنی (چیره شدن و تسلط یافتن) تفسیر کرده اند. پس کسانی که استواء را این چنین تاویل کرده اند، در واقع پیرو معتزلیها بوده و چه سلف بدی دارند.

اما اهل سنت و اصحاب حدیث، استواء علی العرش را برای خدا ثابت دانسته، نه آن را نفی میکنند و نه کیفیتی برای آن قائل شده اند، چنانکه ابوالحسن اشعری رضی الله عنه از اهل سنت و اصحاب حدیث اینچنین نقل نموده است، (مراجعه شود: مقالات الاسلامیین» صفحه ۲۱۱ الی ۲۹۰).

اهل لغت برای ما نقل کرده‌اند که علماء و دانشمندان زبان و لغت عربی، آنانی که فطرت شان با فلسفه آلوده نشده است، هرگز استواء را به استولی تفسیر نکرده‌اند.

ابو داود بن علی اصفهانی میگوید: نزد ابن الاعرابی بودم. مردی به محضر او آمد و سؤال کرد: معنی «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» چیست؟ ابن الاعرابی در جواب گفت: معنی آن - چنانکه خودش خبر داده - این است: خداوند بالای عرش است. آن مرد گفت: ای ابا عبدالله (کنیه ابن الاعرابی است) استواء به معنی استولی (چیره و غالب) است. ابن الاعرابی گفت: تو از کجا میدانی؟ هرگز عرب، (استولی علی شیء) نمیگویند، مگر زمانی که آن شیء ضدی داشته باشد، که هرگاه یکی از آنها بر دیگری پیروز شود و غلبه پیدا کند، میگویند: (استولی علیه) بر دیگری چیره و پیروز شد. مگر قول نابغه را نشنیده ای که میگوید: الا لمثلک أومن أنت سابقه - سبق الجواد إذا استولی علی الامد لسان العرب: ۲/۲۴۹.

این منهج و روش یعنی شناخت، معنی استواء و عدم آگاهی به کیفیت آن و نهی از بحث و جدال در مورد آن، روش و شیوه سلف صالح است. وقتی که از امام مالک سؤال شد، استوی در این آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» چگونه است؟ امام مالک سر را پائین انداخت، بگونه ای که پیشانی‌اش عرق کرد، سپس سر را بلند کرد و فرمود: آری درست است. «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» یعنی خداوند بر عرش قرار گرفته است، همانطور که خود را بدان متصف کرده است، اما نباید گفت: چگونه؟ زیرا کیفیت آن نامعلوم است و تو اهل بدعت هستی، (سپس) دستور داد آن مرد را بیرون کنند. روایت از بیهقی، و ذهبی آن را صحیح دانسته: ملاحظه شود: «مختصر العلو للعلی الغفار» تألیف: ذهبی: ص ۱۴۱ حدیث شماره ۱۳۱.

در روایت دیگر از امام مالک چنین آمده است: «الکیف غیر معقول: الاستواء منه غیر مجهول و الایمان به واجب والسوال عنه بدعه». (کیفیت آن در دایره عقل نمیگنجد، و استواء برای او ثابت و قطعی است، و ایمان به آن واجب است و سؤال در مورد آن بدعت است.) «مختصر العلو»: ص ۱۴۱ حدیث شماره ۱۴۲. این که امام مالک میگوید: (غیر مجهول) یعنی معلوم است. معنی معلوم هم مشخص است، زیرا معلوم در لغت عرب معنی دارد که عربها به آن آگاه اند و عالم می تواند آن را ترجمه و تفسیر کند. لذا بسیاری از آنهایی که این سخن را از امام مالک نقل کرده اند، آن را دانسته و گفته اند: که امام مالک این سخن را در جواب آن مرد سائل گفته است. در واقع معنی (معلوم) با (غیر مجهول) فرق نمیکنند و هر دو کلمه یک مفهوم را می رسانند، پس (الاستواء معلوم) با (الاستواء غیر مجهول) از لحاظ معنی هر دو یکی هستند.

قرطبی میگوید: سلف و گذشتگان صالح رضی الله عنهم جهت را از خداوند نفی نکرده و چنین سخنی را نگفته اند، بلکه همه آنها جهت را برای خدا ثابت دانسته اند. همانطور که کتاب خداوند آن را ثابت کرده و رسولش بدان خبر داده است.

اینکه خداوند بر عرش قرار دارد واقعی است و هیچ کس آن را انکار نکرده است و عرش را به استوا اختصاص داده اند زیرا عرش از بزرگترین آفریده های خداوند است و اما اینکه از کیفیت استواء اظهار بی علمی کرده اند، بدین جهت است که هیچ کس حقیقت آن را نمی داند.

امام مالک میفرماید: استواء به اعتبار لغت معلوم است و نحوه آن مجهول است و سوال در باره آن بدعت است. أم سلمه رضی الله عنها نیز چنین فرموده است و در این رابطه همین اندازه که بیان شد، کافی است. تفسیر قرطبی: ۲/۲۱۹.

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى ﴿٦﴾

از آن اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین، و هر آنچه در میان آن دو است و هر آنچه زیر خاک است؛ همه از الله است (و در تصرف او قرار دارند). (۶)

«الثَّرَى»: خاک. زمین. «مَا تَحْتَ الثَّرَى»: آنچه در درون خاک و در اعماق زمین است.

یعنی: حق تعالی مالک و مدبر همه آنهاست، آسمانهای هفتگانه و زمینها و مخلوقات ما بین آن دو و مخلوقات و معادن زیر زمین، همه و همه از آن خدا است و تحت اختیار و تصرف او قرار دارند و قدرت و سلطنت او بر آنها حاکم است.

وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ﴿٧﴾

و اگر سخن آشکارا بگویی (یا آن را پنهان کنی)، بی گمان او (راز) پنهان و پنهان تر را می داند. (۷)

«إِنْ تَجَهَّرَ...»: اگر آشکارا سخن بگویی.

«السِّرَّ»: هدف از آن نجوای با دیگران است.

«أَخْفَى»: مراد چیزهایی است که به دل می گذرد، اعم از اندیشه و وسوسه و نیت (ملک آیات ۱۳، و ۱۶).

علماء بدین باور اند که یکی از راه های جلوگیری از منکرات، همانا توجه مردم به علم الهی بر پنهان و آشکار آنهاست.

در آیه مبارکه آمده است که: ای محمد! اگر سخن را آشکار سازی یا آن را در نهاد خود پنهان بداری، در نظر الله یکسان است؛ زیرا او به مخفی تر از آن از قبیل وسوسه و خطورات قلب و نجواها با خبر و آگاه است.

هدف آیه مبارکه مطمئن کردن قلب پیامبر صلی الله علیه و سلم است، مبنی بر این که الله متعال با او می باشد و گفتارش را می شنود و او را در رویا رویی با کفار، بدون یاور و تکیه گاه تنها نمی گذارد، پس اگر آشکارا او را میخواند، همانا او راز و نهان را می داند. قلبی احساس کند الله متعال به او نزدیک است و راز و نیازش را می داند، اطمینان حاصل می کند و از این قرب و نزدیکی راضی و مأنوس می شود.

«السِّرَّ»:

طوریکه یادآور شدیم که: هدف از «السِّرَّ» همان نجوای با دیگران است. همچنان آمده است که «السِّرَّ»: سخنی است که انسان با دیگری به آهستگی و به گونه راز در میان میگذارد و نهان تر از سر: سخنی است که انسان با خودش میگوید - یعنی حدیث نفس میکند - یا سخنی است که به خاطرش خطور میکند و یا در نهاد وی است ولی هنوز آن را با خودش هم مرور نکرده است که علمای روانشناسی امروزه آن را «لاشعور» می نامند.

«أَخْفَى»:

آنکه هنوز در دل خطور نکرده باشد، شاید آینده به دل خطور کند، حق تعالی از همه ی اینها آگاه و با خبر است: که الان در دل انسان چه هست و فردا چه خواهد بود، و معامله فردا به نحوی است که خود آن شخص هم امروز از آن اطلاعی در دست ندارد، که فردا چه چیزی به دل من خطور خواهد کرد.

(تفسیر قرطبی)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ﴿٨﴾

الله آن ذاتی است که هیچ معبودی برحق به جز او نیست، نامهای نیکو از آن

اوست. (۸)

«الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»: نام های نیکو. وجه تسمیه اسماء حُسنی، بدان جهت است که بر تنزیه و کمال عظمت و قدرت دلالت دارند (اعراف/۱۸۰، اسراء/۱۱۰). نام نیکو و زیبا چه در لفظ و چه در معنا، یک ارزش است و خداوند، هم خود جمیل است و هم بهترین و نیکوترین نام‌ها را دارد.

در حدیث شریف آمده است که: الله متعال دارای نود و نه اسم است و هر کس آنها را بخواند، داخل بهشت میشود. (اخراج از ترمذی). قابل تذکر است که: این آیات مقدمه سوره مبارکه «طه» است و عظمت این آیات بود که به مسلمان شدن عمر بن خطاب (رض) انجامید - که در تاریخ اسلام به داستان اسلام آوردن حضرت عمر (رض) مشهور است.

داستان اسلام آوردن حضرت عمر (رض):

امیرالمؤمنین حضرت عمر (رضی الله عنه) شخصیت آهنین، با وقار، با همت و با قدرت فوق العاده‌ی عظیمی بود. حضرت عمر (رض) لقب «امیرالمؤمنین» را بجای «خلیفه رسول الله» ارجحیت داد.

طبرانی از ابن مسعود و انس نقل کرده است که پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم روزی به درگاه خداوند متعال چنین دعا نمود: «اللَّهُمَّ أَعِزَّ الْإِسْلَامَ بِأَحَبِّ الرَّجُلَيْنِ إِلَيْكَ: بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، أَوْ بِأَبِي جَهْلٍ بْنِ هِشَامٍ (الترمذی)» «خداوندا، اسلام را با هر یک از این دو نفر که نزد تو محبوب‌تر است یاری ده و عزت بخش: عمر بن خطاب یا ابو جهل بن هشام که نام ابو جهل نیز عمر بود». «جامع الترمذی، ابواب المناقب، «مناقب عمر بن الخطاب»، جلد ۵، صفحه ۵۷۶، ح ۳۶۸۱). بعد عملاً معلوم شد که آن فرد محبوب نزد الله (ج)، عمر بن خطاب (رضی الله عنه) بوده است.

مشرف شدن حضرت عمر به اسلام:

عمر بن خطاب (رض) قبل از اینکه به دین مقدس اسلام مشرف شود، بعنوان یک عقیده، به خدای سنگی و بُت پرستی، چندان دلبستگی و علاقه نشان نمیداد، بدین اساس او مانند دیگران در خانه خویش بُت مخصوصی برای تعظیم و عبادت نداشت و در هیچ زمان دیده نشده است که برای بُت های مکه نذر و یاهم قربانی بجا آورده باشد. هیچکس او را ندیده است که او به بُت خانه رفته باشد، و یا هم در پای بُت آشک ریخته باشد.

در کتاب «فاروق اعظم نوشته هیکل، جلد اول، صفحه ۲۶» آمده است که: عمر بن خطاب به بُت های بزرگ و مشهور مشرکین «به لات و عزی و هبل بزرگ! قسم» یاد کرده، ولی دیگر هیچگونه علاقه ای به او نشان نمیداد. و اینهم باین جهت بود، که در مقدسات ملی عمر از این ها چیزی بالاتر نبود. مؤرخین می افزایند که: حضرت عمر بالعکس:

۱- به طواف کعبه،

۲- نذر یک شب در هفته برای اعتکاف در پیرامون کعبه میرفت. (عبریة عمر، عقاد، ص: ۵۳۷ و ۵۴۳). که البته این هم در عادت مردم مکه بشمار میرفت. از جانب دیگر، دین جدید تا هنوز با هیچیک از این عادت مبارزه نکرده بود، بالعکس برای طواف و اعتکاف تبلیغ هم کرده است. بنابر این عمر شخصاً و ذاتاً با این دین جدید تضادی نداشت اما برای عمر، غیر از مسایل شخصی، مسائل مهمتری مطرح بود و آن اتحاد شهر مکه، و وحدت مذهبی اعراب، و حراست سنن ملی هزاران ساله اعراب، و جلوگیری از تجاوز و ستم و بیعدالتی که عمر بیش از هر چیز شیفتهء اجرای قوانین عدالت بود.

(عبریة عمر، صفحه: ۴۸۷ و فاروق اعظم، صفحه: ۳۶، جلد ۱).

بر خورد عمر بن خطاب با محمد صلی الله علیه وسلم در حال کفر:
 مؤرخین با تمام امانت داری مینویسند که عمر، در روزگاری که در کفر بسر می برد، با محمد صلی الله علیه وسلم برخورد مؤدبانه و محترمانه داشت. خود حضرت عمر در مورد برخورد با محمد صلی الله علیه وسلم می فرماید: «در یکی از شب ها بقصد میخانه، و حضور در محفل گرم یاران خویش از منزل بیرون رفتم، اما در آن شب اتفاقاً نه میخانه دایر بود و نه از یاران کسی پیدا بود. با خود گفتم چه بهتر که به مسجد الحرام بروم و کعبه راهفت بار طواف کنم، و هنگامیکه به کعبه نزدیک شدم محمد صلی الله علیه وسلم را در حال نماز خواندن دیدم. سخت مشتاق بودم که تا به وی نزدیک شوم، و دعا و نجوهای مخصوص او را از نزدیک بشنوم، و اما تشویش داشتم، که اگر نزدیکتر شوم و مرا ببیند، موجب وحشت و نگرانی او می شوم، ناچار دوری به کعبه زدم، و از جانب (حجر اسماعیل) خود را زیر پرده کعبه طوری مخفی کردم که جز پرده کعبه هیچ فاصله دیگری در بین من و او نبود. به دعاها و نجوهای او مرتب گوش میدادم».

نبی اکرم صلی الله علیه وسلم در نماز خویش سوره حاقه را آغاز کردند. عمر به تلاوت قرآن گوش فرا داد، و تحت تأثیر انتظام و انسجام آیات قرآن قرار گرفت. خود او میگوید: با خود گفتم: این مرد بخدا شاعر است، همانگونه که قریش میگویند! گوید: بی درنگ آن حضرت چنین تلاوت کردند: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ (سوره الحاقه: ۴۰-۴۱)». «این قرآن سخن فرستاده‌ای مکرم است، و هرگز سخن یک شاعر نیست، چه بسیار کم ایمان می آورید!».

گوید: گفتم: کاهن! بی درنگ چنین تلاوت فرمودند: «وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا

مَا تَذَكَّرُونَ، تَزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ» (سوره الحاقه: ۴۲-۴۳). «این، سخن کاهن نیز هرگز نیست، چه بسیار کم می اندیشید و در می یابید! این سخنان فرو فرستاده خدای جهانیان است!».

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم همچنان تلاوت آیات را تا پایان سوره ادامه دادند. گوید: اسلام، به این ترتیب، در قلب من جا گرفت. (تاریخ عمر بن الخطاب، ابن جوزی، صفحه ۶ روایت ابن اسحاق از عطاء و مجاهد نیز نزدیک به همین مضمون است، اما ذیل آن با این روایت متفاوت است؛ نک: ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۳۴۶-۳۴۸. نیز، روایتی نزدیک به همین مضمون را ابن جوزی از جابر آورده است که باز هم ذیل آن با این روایت متفاوت است؛ نک: تاریخ عمر بن الخطاب، صفحه ۹-۱۰).

(عبقریه عمر، عقاد، صفحه: ۵۳۸ و ۵۴۳ و سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه: ۲۱۷ و فاروق اعظم، هیکل، جلد ۱، صفحه: ۴۳، طبق برخی از روایت‌ها که هیکل و غیره ترجیح می دهند عمر در همین برخورد و بعد از شنیدن آیه‌ها از پیامبر ایمان آورده است.)

داستان ذی عبرتی در تاریخ اسلام:

مؤرخین مینویسند: حضرت عمر در یکی از روزها شمشیر خویش را، برای اینکه حساب رسول الله صلی الله علیه وسلم را یکسره سازد گرفته و از خانه بیرون شد.

نعیم بن عبدالله نحام عدوی، یا مردی از بنی زهره، یامردی از بنی مخزوم، سر راه را بر او گرفت و گفت: کجا با این شتاب، ای عمر؟ گفت: قصد دارم بروم و محمد رابه قتل برسانم! آن مرد گفت: اگر محمد را بکشی، چگونه می‌خواهی از جانب بنی هاشم و بنی زهره در امان بمانی؟! عمر به او گفت: به گمان من

توصایی شده‌ای و از دین و آئینی که بر آن بوده‌ای برگشته‌ای؟! آن مرد گفت: ای عمر، آیا می‌خواهی خبر شگفت‌انگیزی را برای تو بازگو کنم! خواهر و شوهر خواهرت صابی شده‌اند، و دین و آئینی را که تو بر آن بوده‌ای رها کرده‌اند! عمر با عصبانیت دوچندان بطرف خانه خواهر خویش در حرکت شد. وقتی به آنجا رسید، خباب بن ارت نزد آنان بود، و از روی صحیفه‌ای که سوره طها بر آن نوشته شده بود بر آنان قرائت می‌کرد. خباب معلم قرآن آن دو بود و همیشه نزد آنان می‌آمد و قرآن عظیم الشان را به آنان تعلیم میداد.

همین که خباب ورود عمر را به خانه احساس کرد، خود را در گوشه‌ای مخفی نمود. فاطمه خواهر عمر نیز آن صحیفه را در جایی مخفی کرد. اما، عمر، زمانیکه به خانه خواهر خویش نزدیک میشود، صدای قرائت قرآن خباب را که بر آندو قرائت می‌کرد شنیده بود. وقتی بر خواهر و شوهر خواهرش وارد شد، خطاب به آندو گفت: این سرو صدایی که از خانه شما شنیدم چه بود؟ گفتند: چیزی نبود، گفتگویی عادی بود که با هم داشتیم! گفت: نکند که شما صابی شده باشید؟ شوهر خواهرش گفت: ای عمر، هیچ فکر کرده‌ای که ممکن است حق با دین دیگری غیر از دین و آئین تو باشد؟ عمر بر او حمله برد و او را زیر ضربان مشت و لگد خویش گرفت. خواهرش آمد تا او را از شوهرش جدا کند. عمر سیلی محکمی بر روی خواهرش زد، که بر اثر آن سر و روی او را خون آلود نمود. به روایت ابن اسحاق خواهرش را لت و کوب کرد و سر و صورت او را زخمی گردانید. فاطمه که سخت خشمگین شده بود، گفت: ای عمر، حال که حق با دین دیگری غیر از دین و آئین توست، اشهدان لا اله الا الله، و أشهد أن محمداً رسول الله! عمر که از تأثیرگذاری بر افکار و عقاید خواهر و شوهر خواهر خویش ناامید شده بود، و سر روی

خون آلود خواهرش را دید، پشیمان و شرمسار گردید و گفت: این نوشته‌ای را که نزدتان بود به من بدهید و بر من قرائت کنید! خواهرش گفت: تو پلید هستی، و «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (سوره الواقعة: ۷۹). جز پاکان کسی نباید قرآن را لمس کند! برخیز و غسل کن! عمر برخاست و غسل کرد. آنگاه صحیفه سوره طاه را برگرفت و خواند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و گفت: چه نام های پاک و پاکیزه‌ای! سپس خواند: «طه» و خواند و خواند تا رسید به این آیه: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَأَعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (سوره طه: ۱۴). گفت: چقدر این کلام نیکو و گرامی است! مرا نزد محمد ببرید!

وقتی خباب این سخن عمر را شنید، از مخفی گاه بیرون آمد و گفت: مژده به تو، ای عمر! که من امیدوارم تو مصداق دعای رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در شب پنجشنبه گذشته باشی، آنگاه که در خانه‌ای که پایین کوه صفا است، آنحضرت به درگاه خداوند عرضه داشتند: اللَّهُمَّ أَعِزَّ الْإِسْلَامَ بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، أَوْ بِأَبِي جَهْلٍ بْنِ هِشَامٍ عمر شمشیرش را برداشت و در گردن آویخت و به راه افتاد. رفت و رفت تا به دارالارقم رسید، در را کوبید. مردی به پای خاست و از شکاف در نگریست. عمر را دید که شمشیر حمایل کرده است! خبر به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید. مسلمانان پریشان شدند.

حمزه به آنان گفت: چرا پریشان شدید؟! گفتند: عمر! گفت: عمر باشد. در را به روی او بکشایید، اگر به قصد خیر آمده باشد، ما نیز با او به خیر مقابله میکنیم، و اگر به قصد شر آمده باشد با همان شمشیر خودش او را به قتل میرسانیم! رسول الله درون خانه ارقم حضور داشتند و آیاتی از قرآن داشت بر آنحضرت وحی میشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم دست حضرت عمر را گرفت و گفت: «مَا أَنْتَ مُنْتَهَى يَا عُمَرُ، حَتَّى يُنَزَلَ اللَّهُ بِكَ مِنَ الْخِزْيِ

وَالنَّكَالِ مَا أَنْزَلَ بِالْوَلِيدِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، اللَّهُمَّ هَذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ اللَّهُمَّ أَعِزِّ
الاسلام بِعُمَرَ». «عمر! نمی خواهی از کارهایت دست برداری تا خداوند همان
خواری و عذاب الهی که بر ولید بن مغیره نازل گردید، بر تو نیز نازل گرداند؟
خداوندا، این عمر بن خطاب است! خداوندا، با (مسلمان شدن) عمر بن خطاب
اسلامت را عزت ببخش!».

عمر بی درنگ گفت: «اشهدان لا اله الا الله، وانك رسول الله» و اسلام آورد.
کسانیکه در دارالارقم حضور داشتند آنچنان تکبیر گفتند که حاضران در
مسجد الحرام صدایشان را شنیدند. (تاریخ عمر بن الخطاب، صفحه ۷، ۱۰-۱۱؛
سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۳۴۳-۳۴۶).
خوانندگان گرامی!

در آیات (۹ الی ۱۶) در باره: ۱ - موسی علیه السلام در وادی مقدس، راز و
نیاز با الله و سر آغاز وحی بر او، بحث بعمل آمده است.

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى ﴿٩﴾

و(ای پیامبر!) آیا خبر موسی به تو رسیده است؟ (۹)

در این آیه مبارکه میفرماید: یعنی: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! داستان موسی
با فرعون و اشراف قومش قطعاً به تو رسیده است و تو نیک می دانی که فرود
آوردن وحی بر موسی، سبب بدبختی وی نبود بلکه او از این موهبت به
مدارج علیای سعادت و عزت رسید پس بدان که فرود آوردن وحی بر تو نیز
سبب بدبختی ات نمی باشد.

شیخ محمد علی صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: استفهام برای
تقریر و اثبات است و غرض از آن تشویق کردن پیامبر به گوش فرا دادن به
وحی است. یعنی ای محمد! آیا خبر و قصه‌ی عجیب و شگفت انگیز
موسی علیه السلام به تو رسیده است؟ (تفسیر صفوآه التفاسیر).

همچنان قابل تذکر است که: از فحوای این آیه مبارکه چنین بر می آید که سیاق داستان موسی علیه السلام متضمن دلجویی و تسلیت به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وسلم در برابر دشواری‌هایی است که از تکالیف نبوت می دیدند. «حَدِيثُ مُوسَى» (در فرهنگ قرآن، حدیث به معنای تاریخ است، نه حادثه‌ی جدید).

إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ
عَلَى النَّارِ هُدًى ﴿١٠﴾

هنگامی که آتشی را (از دور) دید، پس به همسرش گفت: «(لحظه‌ای) توقف کنید، زیرا من آتشی دیدم، امیدوارم از آن آتش شعله‌ای برای شما بیاورم یا بر آن آتش راهنمایی بیابم. (۱۰)»
«امْكُثُوا»: توقف کنید. اندکی بایستید.

«ءآنَسْتُ»: دیده‌ام. از مصدر (ایناس) که به معنی احساس کردن چیزی است که موجب خوشحالی و آرامش باشد، برعکس «توجَّس» که به معنی احساس کردن چیزی است که موجب خوف و هراس است.
«قَبَسٍ»: شعله بر گرفته از آتش بر نوک چند چوب. که شخص آن را می‌گیرد تا به وسیله آن آتشی دیگر را برافروزد. (تفسیر خرمدل).

ابن عباس (رض) میفرماید: وقتی که مدت قرارموسی علیه السلام (باخُسرَاش شعیب علیه السلام) به اخیر رسید، با خانواده‌اش از مدین خارج شد و به مقصد مصر راه افتاد شبی زمستانی، شبی تاریکی بود که به اثر آن راه را گم کرد. آتش زنه را می‌زد یعنی سنگ چق مق هم جرقه نمی‌داد. در چنین حالتی، آتشی را در طرف چپ راه و از فاصله دور مشاهده کرد، وقتی آن را دید گمان برد که واقعاً آتش است. اما نور خدا بود. «لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ» شاید

آتشی بیاورم که با آن خود را گرم کنید. «أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى» یا راهنمایی را بیابم که راه را به من نشان دهد.

باید یاد آور شد که: قصه و داستان حضرت موسی علیه السلام بصورت کل در بیست سوره و ۱۳۶ مرتبه در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است و داستان موسی علیه السلام از جمله بزرگ‌ترین داستان‌های قرآنی می باشد، زیرا حدود نهصد آیه از قرآن را به خود اختصاص داده است.

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى ﴿١١﴾

پس چون نزد آن (آتش) نزدیک شد، صدا کرده شد که: ای موسی! (۱۱) چون موسی علیه السلام به پیش آتش رسید، الله متعال به وی ندا کرد: ای موسی! بدین گونه وی را به سخن گفتن گرامی داشت و به نبوت مشرف گردانید. (تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرنی).

در مسند امام احمد و غیره از وهب بن منبه روایت است که حضرت موسی علیه السلام به سوی آن آتش حرکت کرد، به قریب آن که رسید، منظره عجیب و حیرت انگیزی را مشاهده کرد، که آتشی است بسیار بزرگ که از بالای درخت سر سبزی و شاداب شعله می زند، اما حیرت در این است، که هیچ شاخ و برگگی از آن درخت، نمی سوزد، بلکه آتش در تر و تازگی و رونق آن، افزوده است، این منظره ی حیرت انگیزی را تادیری در، مشاهده کرده که شاید شعله ای از بر زمین بیفتد، و آن را بردارد، وقتی تادیر این امید او محقق نشد، او مقداری گیاه و هیزم جمع کرده به آن آتش نزدیک کرد که در آنها آتش بگیرد و هدف او بر آورده شود، اما وقتی این مشت گیاه و هیزم را به آن نزدیک کرد آتش خود را عقب کشید، در هر صورت هدف آتش بر داشتن او میسر نشد، او از آتش عجیب و غریب در عالم حیرت قرار گرفته بود، که هاتف از غیب آواز داد.

(روح المعانی) تذکر یافته در: (تفسیر معارف القرآن: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی - سوره طه).

این واقعه حضرت موسی علیه السلام در دامن کوه طور اتفاق افتاد که جانب دست راست آن به طوی بود.

إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَأَخْلَعُ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿١٢﴾

همانا من پروردگار تو هستم، پس نعل‌هایت را از پا بیرون کن، که تو در وادی مقدس طوی هستی. (۱۲)

«إِخْلَعُ نَعْلَيْكَ»: بوت‌هایت را از پا بیرون بیاور. خداوند متعال حضرت موسی علیه السلام را به بیرون آوردن بوت‌ها و برهنه ساختن پاهایش دستور فرمود زیرا برهنه کردن پا، در نشان دادن تواضع گویاتر و به تشریف و تکریم و رعایت ادب نزدیک‌تر است «هرآینه تو در وادی مقدس طوی هستی» مقدس: یعنی پاک یا مبارک. طوی: نام وادی ای در سرزمین سیناست.

وقتی به آتش رسید، دید آتشی است سفید رنگ از درختی سبز شعله‌ور است، آنگاه الله متعال او را ندا داد. و گفت: من خدایت هستم که با تو سخن می‌گویم، برای رعایت ادب، کفش‌ها را از پایت درآور و جلو بیا. «إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (۱۲) تو در دره‌ی پاک و مبارکی به نام طوی هستی.

شیخ سید قطب در تفسیر خویش فی ظلال القرآن می‌نویسد: وقتی انسان چنین صحنه‌ای را تصور می‌کند، قلبش از حرکت باز می‌ایستد و خشک می‌شود و تمام وجودش به لرزه می‌افتد. موسی تک و تنها در آن بیابان و در آن شب سخت تاریک که تیرگی همه جا را فرا گرفته و سکوت حکمفرماست، راه می‌رود، در جستجوی آتش است. آتشی را می‌جوید که از جانب طور به چشمش آمده است. آنگاه با تمام وجودش ندایی را می‌شنود که می‌گوید:

«منم خدایت، کفش هایت را درآور که تو در دره‌ی مقدس و پاک طوی هستی» (فی ظلال القرآن ۵/۶۸)

«طوی»:

«طوی»، نام سرزمین کنار کوه طور است. و «طوی» یعنی چیزی یا جایی که با برکت آمیخته شده است.

کلمه «رب» که از اسمای حسناى الهی است، بیش از ۹۷۰ مرتبه در قرآن عظیم الشان آمده است و خداوند متعال در اولین تجلی بر حضرت موسی علیه السلام خودش را با این نام به او معرفی فرمود. «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» و چون نبوت حضرت موسی علیه السلام با ندا و کلام الهی آغاز شد، لذا او را کلیم الله می‌نامند. «وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» نساء، ۱۶۴.

«وادی المقدس» به مکان دور از عیب و گناه اطلاق می‌گردد.

وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى ﴿۱۳﴾

و من تو را (برای مقام رسالت) برگزیده‌ام، پس به آنچه (بر تو) وحی میشود، گوش کن. (۱۳)

«إخترتك»: تو را برگزیده‌ام.

در آیه مبارکه به یک اصل اشاره بعمل آمده است که: تعیین و انتخاب پیامبران، از جانب الله متعال صورت میگیرد و نه از جانب مردم بنابر همین اصل است که میفرماید: «و من تو را برگزیده‌ام» به رسالت «پس بدانچه وحی میشود» هم اکنون به سوی تو «گوش فراده» به گوش هوش و پذیرش و با آمادگی و هوشیاری. این بدین معنی است که باید کلمات وحی را با تمام وجود و با جان و دل شنید. طوریکه در کلمه «فاسمع» آمده است: پس با قلبی آماده به آنچه که به تو وحی می‌کند گوش فراده. نه صرف یک «فاسمع» یعنی فقط شنیدن.

امام رازی میفرماید: این بیان شامل اوج هیبت و شکوه و جلال است، طوریکه «الله متعال» گفته است: امری بس عظیم و مهم و سرسام آور به تو روی آورده است، پس خود را برای آن آماده کن و تمام عقل و اندیشهات را در آن به کار بگیر. (تفسیر رازی ۱۹/۲۲).

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿١٤﴾

یقیناً من «الله» هستم، هیچ معبودی (بر حق) جز من نیست، پس مرا عبادت کن و نماز را برای یاد کردن من برپا کن. (۱۴)

مجاهد گفته است: هر کس نماز بخواند خدا را یاد کرده است؛ چون نماز شامل ذکر است و قلب و زبان و جوارح را مشغول می‌دارد. نماز بعد از توحید برترین ارکان دین است.

در آیه مبارکه در می‌یابیم که شناخت اصول دین، بر انجام فروع دین مقدم تر است. باید یاد آور شد که: عبادت باید خالصانه باشد. ارزش عبادت به میزان خلوص آن است. در ضمن از فحوای آیه مبارکه در می‌یابیم که: توحید در رأس همه عقاید است و نماز در رأس همه عبادات است. عبادت نماز در همه ادیان ابراهیم وجود داشت و نماز، اولین دستور کار و برنامه‌ی عملی انبیا علیهم السلام است. و نباید فراموش کنیم هدف از اقامه نماز، تنها رعایت قالب و حرکت‌های ظاهری آن نیست، بلکه توجه به قلب آن، یعنی احساس حضور در نماز است.

در آیه مبارکه فوق بیان شده است که: هرگاه به یاد آوردی که نمازی بر ذمه‌ات هست، آن نماز را برپا دار. طوریکه در حدیث شریف به روایت انس (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «هر کس از نمازی در خواب ماند، یا آن را فراموش کرد پس کفاره آن این

است که وقتی آن را به خاطر آورد، آن را به جای آورد و جز این هیچ کفاره دیگری بر او نیست». حق تعالی مخصوصاً نماز را ذکر کرد زیرا نماز برترین طاعات و بهترین عبادات است.

إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِيُتْجَزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ ﴿١٥﴾

بی گمان قیامت آمدنی است، می خواهم (وقت) آن را پنهان دارم، تا هر کس در برابر کوشش خود (خیر یا شر) جزا داده شود. (۱۵)

در این هیچگونه جای شکی نیست که برپایی قیامت بصورت حتمی است، طوریکه در آیه مبارکه، گفته شده است «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ» اما زمانش مخفی است. «أُخْفِيهَا» از زمان وقوع قیامت، هیچ کس به جز الله متعال آگاه نیست. مبالغه در اخفای قیامت است. و باید متذکر شد که: هر آگاهی و دانستنی مفید هم نیست. ندانستن زمان وقوع قیامت دارای حکمت و لطفی است. زیرا انسان در عمل آزاد بوده و گرفتار هیجان و ترس نیست.

از فحوای آیه ای مبارکه، ملاحظه می شود که پروردگار با عظمت ما بر پنهان داشتن زمان قیامت سخت مصر است، بدین جهت از آن با بلیغ ترین عبارتی که اعراب در پنهان سازی یک امر به کار می برند، تعبیر کرده است.

در آیه مبارکه با زیبایی خاصی آمده است: «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا» بدون تردید رستاخیز می آید و تحقق می پذیرد، نزدیک است که آن را بر خود پنهان دارم، (حاشیه صاوی بر جلالین ۳) پس چگونه شما را از آن باخبر کنم؟! (این خلاصه‌ی گفته‌ی مجاهد و ابن عباس (رض) است و طبری آن را پذیرفته است و آنچه که در تفسیر این آیه راجح است، همین است. نظرات دیگری نیز موجود است اما خالی از ضعف نیستند. البحر المحيط ۶/۲۳۲).

عالم جلیل القدر ابوالعباس مبرّد (متوفی ۲۸۶) فرموده است: عرب عادت دارند وقتی در کتمان چیزی مبالغه کنند، می گویند: حتی آن را از خود مکتوم داشته‌ام؛ یعنی هیچ کس را از آن باخبر نکرده‌ام.

«لَتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى» تا هر کس پاداش عمل خود را بیابد، اگر عملش نیکو باشد جزای نیکو می یابد و اگر عملش بد باشد کیفر بد می یابد. پنهان داشتن روز رستاخیز!

در مورد اینکه چرا وقت رستاخیز و مرگ، نهان می باشد، مفسران در این باب فرموده اند: خداوند متعال در روز رستاخیز و در حالت احتضار، توبه را قبول نمی کند و اگر مردم زمان فرارسیدن قیامت یا مرگ را می دانستند، به نافرمانی و معاصی مشغول می شدند و قبل از فرا رسیدن آن توبه می کردند و بدین ترتیب از مجازات نجات می یافتند، اما الله متعال موضوع را نهان کرده است، تا مردم همیشه بر حذر بوده و آمادگی همیشگی برای آن داشته باشند که مبادا به طور ناگهانی رستاخیز بیاید و یا ناگهان مرگ فرا رسد. (بنقل از تفسیر صفوأة التفاسیر).

فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَّا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى ﴿١٦﴾

پس مبادا کسی که به آن ایمان ندارد، و از هوسهای خود پیروی میکند، تو را از آن باز دارد، که هلاک خواهی شد. (۱۶)

«فَلَا يَصُدُّكَ»: باید که تو را باز ندارد. تو را غافل و دور از آن نکند.

به یاد داشته باشید که: اساساً غفلت از آخرت مستلزم نابودی است. اشخاصی بی ایمان در صدد باز داشتن شما از راه حق هستند. نباید توطئه و کارشکنی آنان، در راه و روش شما خللی وارد سازد. همچنان باید که: ایمان به معاد، بهترین عامل برای کنترل هوا پرستی در انسان می گردد.

نظر کوتاه به دروس حاصله در آیات متبرکه:

۱- آموختن قصص و سرگذشت پیامبران الهی و آشنایی درست با آن، سبب پند و اندرز و راهیابی است. این است که قرآن میفرماید: «هل أتاك..» این استفهام تشویق و ترغیب شنونده برای پیگیری خبر است، همان گونه که در قلب مبارک پیامبر خاتم تثبیت میگردید.

۲- بر هر مردی واجب است، تمام امکانات لازم زندگی را برای همسر خویش فراهم سازد، طوریکه موسی علیه السلام در آن شب تاریک و هوای سرد و بیابان مخوف، در صدد برآمد تا شعله ای برای روشن کردن آتش به دست آورد.

۳- آن شب، موسی علیه السلام با الله متعال «هم سخن» گردید، «کلیم الله» شد و وحی و نبوت را دریافت.

۴- به خاطر رعایت ادب و به فرمان الله کفشهای خویش را از پای بیرون آورد و به دور انداخت.

۵- گوش دل سپردن به کارهای مهم و حیاتی واجب است و خداوند، آن کس را که گوش هوش بدان میسپارد، می ستاید: (سوره اسراء آیه ۴۷) گوش سپردن همراه عقل و در حضور عقل و مراعات ادب، موجب رحمت حق خواهد بود. (سوره اعراف آیه: ۲۰۴).

و هب بن منبه میگوید: گوش فرا دادن در حضور عقل و با ادب و احترام، سبب میشود تا انسان بر عمل نیز تصمیم قاطع بگیرد.

۶- اولین وحی موسی علیه السلام بر دو اصل عقیدتی، پایه گذاری شد: الف: اقرار به یگانگی و بی همتایی الله متعال.

ب: ایمان به روز واپسین (معاد) و سپس اشاره به برپایی نماز که از مهمترین فرایض الهی است. (سوره بقره آیه ۴۳). (بنقل از تفسیر فرقان).

خوانندگان گرامی!

پس از هم سخن بودن موسی علیهم السلام با الله متعال ، دلایل نبوت او این گونه شروع شد که: عصا به مار بزرگ تبدیل و دوباره به حال اولی خویش بازگشت.

بناءً در آیات (۱۷ الی ۲۱) ۲ - در باره عصا، اولین معجزه‌ی موسی علیه السلام بحث بعمل آمده است.

وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى ﴿١٧﴾

و ای موسی! این [قطعه چوب] در دست راست چیست؟ (۱۷)

ما تِلْكَ؟: آن چیست؟ استفهام برای بیداری است.

«یَمِين»: دست راست. «مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ؟»: مفهوم مطرح کردن این پرسش، متوجه ساختن مخاطب است به چیزهائی که بعداً رخ می دهد.

شیخ محمد علی صابونی مفسر تفسیر «صفوأة التفاسیر» می نویسد: ای موسی! آنچه که در دست راست داری چیست؟ مگر عصا نیست؟ هدف از پرسش متوجه کردن حضرت موسی علیه السلام به عجایب صنعت خداست که چوبی خشک را به مار تبدیل میکند، تا قدرت درخشان و آشکار و معجزه‌ی نیرومند را به موسی علیه السلام نشان بدهد.

ابن کثیر گفته است: این را به طریق تقریر گفته است؛ یعنی آنچه که در دست داری و خود آن را می شناسی، خواهی دید که چه چیزی از آن می سازیم؟

(مختصر ۴۷۲/۲)

قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى ﴿١٨﴾

(موسی به پروردگارش) گفت: «این عصای من است، بر آن تکیه می کنم، و با آن برای گوسفندانم (برگ درختان) می تکانم، و مرا با آن کارهای دیگری (نیز) است (که بر آورده می کنم). (۱۸)

توضیحات:

«أَتَوَكَّؤُا»: تکیه می کنم، چه در ایستادن و چه در رفتن.

«أَهْشُؤُا»: برگ درختان را می ریزم. فرود می آورم و می رانم.

«مَثَارِبُؤُا»: جمع مَأْرِبَةٌ، حوائج و منافع.

یعنی وقتی راه می روم، و زمانیکه خسته و مانده می شوم برای عصا تکیه میکنیم، توسط این عصا برای گوسفندانم برگ درختان را می تکانم تا از آن بخورند، با آن گوسفندانم را به جلو می رانم و اداره میکنم «و کارهای دیگری نیز برای من از آن بر می آید» یعنی منافع دیگری نیز در این عصا دارم و نیازهای دیگری مانند حمل توشه و آب که برعصا آویزان میکنم همچنان از آن برای کشتن مار و گژدم و سایر حشرات مضره و سایر نیازها را به وسیله آن استفاده بعمل می آورم.

این نهایت چیزی است که موسی علیه السلام در مورد عصا دست داشته خویش توضیح میدهد که اهداف دیگری از این قبیل را با آن عصا برآورده نمیکرده است که آنها را خلاصه کرده است و برنشمرده است. زیرا آنچه را ذکر کرده است نمونه‌ای از آنها است.

ولیکن هم اینک خداوند توانای متعال با این عصائی که در دست او است کاری را انجام می دهد که بر دلی نگذشته است! این کار برای آماده کردن او برای عهده داری وظیفه‌ای بس بزرگ است:

مفسران می نویسند: کافی بود بگوید: آن عصای من است. اما در جواب، اضافه گویی کرده است؛ چون آن موقعیت، بسط و تفصیل را ایجاب می کرد؛ زیرا الله مستقیماً و بدون واسطه با او صحبت میکرد، از این رو خواست جواب را طول بدهد تا از گفتگوی با خدا بیشتر لذت ببرد؛ چرا که کلام دوست روح را شادی می بخشد، و خستگی را از میان می برد. (تفسیر صفوأة التفاسیر).

منافع عصا:

منافع عصا بسیار زیاد بوده که زیاتراز این منافع شناخته شده می باشد. ابن عباس (رض) در مورد عصا میفرماید: «در دست گرفتن عصا، سنت انبیاء علیه السلام و نشانه‌ای برای مؤمن است». حسن بصری میگوید: «در عصا شش خاصیت وجود دارد:

۱- سنت انبیاء علیهم السلام است.

۲- زینت صالحان است.

۳- سلاحی علیه دشمنان است.

۴- کمکی برای ضعیفان است.

۵- غمی برای منافقان است.

۶- افزونی‌ای در طاعات مؤمنان است».

گفتنی است؛ اجماع علماء بر آن است که خطیب باید در هنگام خواندن خطبه جمعه، بر شمشیر یا عصایی تکیه دهد.

عصای حضرت موسی علیه السلام:

درباره عصای موسی علیه السلام در تفسیر امام شوکانی آمده: قتاده یکی از مفسرین تابعی گفته: عصای موسی علیه السلام از آن آدم علیه السلام بوده است و همچنین ابن حبان از ابن عباس رضی الله عنه درباره عصای موسی علیه السلام روایت کرده که گفت: «أَعْطَاهُ إِيَّاهَا مَلَكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِذْ تَوَجَّهَ إِلَى مَدِينٍ فَكَانَتْ تُضِيءُ لَهُ بِاللَّيْلِ، وَيَضْرِبُ بِهَا الْأَرْضَ فَتُخْرِجُ لَهُ النَّبَاتَ، وَيَهْشُ بِهَا عَلَى غَنَمِهِ وَرَقُّ الشَّجَرِ». یعنی: «وقتی موسی علیه السلام به طرف مدین حرکت می کرد ملائکه ای آن عصا را به وی داد که مسیر راهش را در تاریکی شب روشن و نورانی گرداند، و آنرا بر زمین می زد که باعث می شد گیاه بروید، و بوسیله آن عصا برگ درختان را برای گوسفندش می چید».

امام ابن کثیر در تفسیر آیه ۱۸ این آیه مبارکه می نویسد: «گفته شده که عصای موسی علیه السلام شب تاریک را برایش نورانی می کرد، و هرگاه بخواب میرفت آن عصا از گوسفندان او نگهداری می کرد، و درختان را برایش شاخه بری میکرد تا سایه بانی برای او گردد، و از این قبیل امورات خارق العاده.

قَالَ أَلْقَهَا يَا مُوسَى ﴿١٩﴾

الله فرمود: ای موسی! آن را به زمین بیفکن. (۱۹)

یعنی ای موسی! این عصا را که در دست داری بینداز، تا از آن شگفتی بینی!

فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى ﴿٢٠﴾

پس (موسی) آن (عصا) را افکند، که ناگهان ماری شد که (به هر سو) میدوید. (۲۰)

تمرین، تجربه و آمادگی قبل از دعوت ضروری است. موسی علیه السلام که میخواهد در برابر فرعون عصا را بیفکند تا اژدها رشود، باید خودش قبلاً صحنه را دیده باشد.

ابن عباس (رض) گفته است: عصا به اژدهاری بسیار بزرگ و نر تبدیل شد که سنگ و درخت را می بلعید. وقتی موسی دید همه چیز را می بلعد، از آن ترسید و گریزان گشت و پا به فرار نهاد. (تفسیر قرطبی ۱۹۰/۱۱).

عصای موسی و تبدیل شدن آن به مار:

طوریکه در (آیه: ۲۰، سوره طه) خواندیم: «فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى» حضرت موسی علیه السلام عصای را که در دست داشت به دستور پروردگار انداخت، آن ماری شد، در باره این مار در سوره ی نمل (آیه: ۱۰) آمده است که: «وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنْ لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ ﴿١٠﴾» (و عصایت را بیفکن! (موسی عصا را

افکنند،) پس همین که آن را دید چنان جست و خیز می کند که گویا ماری کوچک است، پشت کنان فرار کرد و به عقب برنگشت.)
 کلمه‌ی «جان» یا به معنای مار کوچک و باریک است که در مرحله‌ی اول، عصا به آن صورت درآمد و یا مار بزرگی که مثل مار کوچک سرعت حرکت داشت.

همچنان در (آیه ۱۰۷) سوره اعراف آمده است: «فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿۱۰۷﴾» (پس (موسی) عصای خود را افکند ناگهان به صورت اژدهایی نمایان شد).

«ثُعْبَانٌ» به معنی اژدها و مار بزرگ است، و در آیه مبارکه (۲۰، سوره طه) لفظ «حَيَّةٌ» آمده است که این عام و شامل هر بزرگ، کوچک و باریک می باشد، و میتوان این آیات را چنین تطبیق داد که این مار در ابتدا کوچک و باریک باشد، و بعداً بزرگ و چاق بشود، یا اینکه مار بزرگ و اژدهایی بود، اما آن را «جان» به این خاطر گفت که در سرعت رفتار مانند مار کوچک و باریک بود، یعنی بر خلاف عادت عمومی که مارهای بزرگ نمیتوانند تیز راه بروند، این خیلی با سرعت راه می رفت، و در آیه ۱۰۷ سوره اعراف از لفظ «کانها» که برای معنی تشبیه می آید، به آن اشاره شده است، که با «جان» تنها در یک وصف خاص سرعت مسیر، تشبیه داده شده است. (تفسیر مظهری).

همچنان مفسران می نویسند: بعد از تبدیلی عصا به مار، این مار به سرعت و چابکی می دوید به طوری که نقل شده است: او در مسیر جنب و جوش و خیزش سریع خود به درختی رسید و آن را خورد و به صخره‌ای رسید و آن را قورت کرد، پس چون موسی علیه السلام این صحنه را دید، ترسید و وحشت زده پا به فرار گذاشت در حالی که اصلاً پشت سر خود را نگاه نمی کرد.

همچنان برخی از مفسران در مورد عصاء موسی می نویسند: زمانیکه موسی چنین امر عجیب و خارق العاده و خارج از تصور را مشاهده کرد، خوف و ترس بر او مستولی گشت، بخصوص دیدن چنین امری که عقل را از انسان میرباید. خدا به این سبب این آیه را در موقع مناجات بر او متجلی کرد تا وی را با این معجزه‌ی خوف ناکی مانوس نماید و موقعی که در حضور فرعون آن را انداخت چون تمرین کرده و به آن عادت کرده است، آشفته و هراسان نشود.

قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى ﴿٢١﴾

الله فرمود: «آن را بگیر و نترس، به زودی آن را به حالت اولی اش باز میگردانیم.» (۲۱)

الله متعال به حضرت موسی علیه السلام فرمود: مار را بگیرد و از آن نترسد زیرا آن مار به وی زیانی نمی زند و به مجردی که آن را بگیرد خداوند متعال آن را به حال اولی که همان عصاست برخواهد گرداند.

خوانندگان محترم!

انسان‌ها به طور طبیعی از خطر و عوامل شرّ و ضرر می ترسند و از رویارویی با آن پرهیز میکنند و بدیهی است موسی علیه السلام نیز که انسان است بترسد، آنچه مورد انتقاد و مذمت است، تأثر، خشیت و اضطراب قلبی از غیر خداست که مخالف شجاعت و از صفات رذیله است و البته موسی علیه السلام از آن دور بوده است.

مفسران می افزایند: شاید ترس موسی علیه السلام به خاطر آن بود که فرمان «أَلْقِهَا» را مثل فرمان «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» برای احترام می پنداشت، اما همین که تبدیل به مار شد، آغاز به ترس کرد.

اصلاً همین ترس، خود دلیلی بر معجزه بودن این واقعه است، و گرنه، ساحری که خودش می داند سحرش واقعیت ندارد، از سحر و جادوی خود نمی ترسد.

شهید علامه سید قطب (رح) در تفسیر خود می نویسد: «عصای موسی علیه السلام به اژدها تبدیل شد و همان معجزه‌ای اتفاق افتاد که در هر لحظه‌ای از لحظه‌های ما نیز اتفاق می افتد ولی ما متوجه آن نمی شویم؛ بلی! آن لحظه، لحظه‌ای بود که معجزه حیات روی داد و چه بیارند میلیونها ذره مرده و جامدی که مانند آن عصا در هر لحظه به سلول زنده‌ای تبدیل می شوند ولی این فرایند، انسان را مانند عملیه تبدیل شدن عصا به اژدها، شگفت زده نمی کند از آن روی که انسان اُسیر حواس و اُسیر تجارب خویش است...!».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۲۲ الی ۳۵) ۳ - در باره ید بیضا معجزه ی دوم موسی کلیم الله، مورد بحث قرار میگیرد.

وَاضْمُمُ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِن غَيْرِ سُوءٍ آيَةٌ أُخْرَىٰ ﴿٢٢﴾
و دستت در بغل خود کن، تا سفید (و) بی عیب بیرون آید، (این نیز) معجزه‌ی دیگری است. (۲۲)

ابن کثیر گفته است: وقتی موسی علیه السلام دستش را زیر بغل می برد و بیرون می آورد، بسان پاره‌ای از ماه و بدون این که دچار عیب و لکه‌ای شده باشد، می درخشید. (مختصر ۴۷۳/۲).

«سوء»: عیب است و کنایه از مریضی برص می باشد. یعنی سپیدی دست تو ناشی از گزند و آفتی نیست «این آیت دیگری است» «آیه اُخْرَى» یعنی: این بجز عصا معجزه دیگری است.

ید بیضا:

ید بیضا (دست سفید) دوّمین معجزه‌ی حضرت موسی علیه السلام بود که با سه تعبیر در قرآن آمده است؛ یکی «اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ» «قصص، ۳۲.» و

دیگری «وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ» (نمل، ۱۲). که مبحث ید بیضا را میتوانید در سوره نمل به تفصیل مطالعه فرماید» و دیگری آیهی «اضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ» (آیه ۲۲ طه) که میتوان بین همه‌ی آنها جمع کرد و گفت: دست خود را در گریبان فرو ببر و تا زیر بغل ادامه بده.

«بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ»: متضمن احتراس است. احتراس در نزد علمای بیان عبارت است از این که چیزی آورده شود که توهم را برطرف کند. از قبیل «مِنْ غَيْرِ سُوءٍ»؛ چون اگر فقط بر ذکر «بَيْضَاءَ» اکتفا میکرد، این توهم ایجاد میشد که سفیدی دست از برص باشد، اما «مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» این احتمال را برطرف میکند. (تفسیر صفوأة التفاسیر)

لُنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى ﴿٢٣﴾

تا آیات (و نشانه های) بزرگ خود را به تو نشان دهیم. (۲۳)

تا بعضی از معجزه‌های بزرگ خود را (با تبدیل عصا به اژدها و درخشنده شدن دست) به تو نشان دهیم (و دلیل صدق رسالت تو باشند). تا تو خودت روی دادن آن را بینی و جلو دیدگان و حواس خودت صورت بگیرد، و برای تحمّل مسؤولیت بزرگ و بردن رنج زیاد، آمادگی و اطمینان پیدا کند:

خداوند دو معجزه‌ی «دست و عصا» را به موسی نمایاند و این قسمتی از معجزات درخشانی است که خدا موسی را به آن مؤید و تقویت کرد. سپس الله متعال به او هدایت فرمود که: نزد فرعون طغیانگر برود.

اَذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿٢٤﴾

به سوی فرعون برو؛ زیرا او [در برابر خدا] سرکشی کرده است. (۲۴)
«طَغَا»: سرکشی آغازیده است و طغیان کرده است.

اولین مأموریت انبیاء، مبارزه با طاغوت هاست:

حق تعالی به موسی دستور و هدایت میفرماید که با این معجزاتی که در اختیار داری، نزد فرعون برو، زیرا وی متکبر و گردنکش و ستمگر و متجاوز از حدود الهی شده است، سرکشی و طغیان فرعون به مرحله ای رسیده است که حالا ادعای خدایی هم کرده است. وی از حد گذشته، تمرد ورزیده و در زمین فساد برپا داشته است.

«إِنَّهُ طَغَى» طغیان فرعون در ادعای ربوبیت، ایجاد وحشت، تفرقه و برده کشی مردم بود.

باید گفت که: مبارزه با طاغوت یک تکلیف الهی است، نه یک نمایش سیاسی، همیشه نباید منتظر آمدن مردم بود، در برخی از اوقات لازم است حتی پیامبران برای هدایت حاکمان حرکت کنند. برای اصلاح جامعه، باید به سراغ سرچشمه و ریشه‌ی فتنه و فساد رفت، در آیه مبارکه در می یابیم: که خداوند متعال قبل از فرستادن موسی علیه السلام به سوی فرعون، به او معجزاتی داد تا نحوه این مأموریت را بر وی آسان و قدرت‌های دیگر را در دید او کوچک و حقیر گرداند.

البته فحوای این آیه مبارکه رهنمود آموزشی برای ما است، زمانیکه کسی را به یک مکلفیت دشواری توظیف می داریم، باید قبل از هر چیز او را به وسایلی مجهز سازیم، تا مأموریت محوله خویش را بوجه احسن وبدون خلال وسکتگی انجام و به پیش ببرد.

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿٢٥﴾

(موسی) گفت: پروردگارا! سینه ام را [برای تحمل این وظیفه سنگین] گشاده

گردان (۲۵)

(موسی علیه السلام) گفت: پروردگارا! (اکنون که مرا به این کار بزرگ مأمور فرمودی) سینه‌ام را برایم گشاده گردان، «إِشْرَحْ»: فراخ کن و گشاده دار و بر صبر و حوصله‌ام بیفزای. تا بتواند آزارهای مردم و تکالیف رسالت را بردارد و تحمل کند.

زمانیکه موسی علیه السلام به رسالت الهی رسید؛ چهار خواسته و دعای را از پروردگار با عظمت خویش طلبگار و مطرح ساخت:

۱- سعه‌ی صدر: طوریکه گفت: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» یعنی سینه‌ی مرا باز کن و در آن چنان وسعتی عطاء بفرما که بتواند متحمل علوم نبوت قرار گیرد و در تبلیغ و دعوت مردم به ایمان، آنچه سخت و پست، از طرف آنها شنیده می‌شود تحمل آنها هم در این شامل است.

۲- آماده شدن و آسان گردیدن شرایط: «وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي» (۲۶طه) یعنی بگشا گره‌ی زبانم را که تا مردم سخن مرا فهم کنند. از ظاهر برخی آیات قرآن چنین بر می‌آید که موسی علیه السلام در تکلم مقداری مشکل داشت؛ از این رو در تفسیر آیه متذکره می‌نویسند: «و گره از زبانم باز کن!»

امام بخاری (رح) می‌فرماید: دلیل لکنت زبان موسی علیه السلام شاید به خاطر نخوردن شیر در دوران شیر خوارگی او بوده باشد که این وضع به اصطلاح بر این موضوع اثر گذاشته است. والله العالم بالصواب. این حالت معمولاً در میان کودکان شیر خوار عادتاً معروف و شناخته شده است. یا این که: چون سالهای طولانی در مدین بوده، زبانش تغییر پذیرفته و لهجه و گویش مصریان را فراموش کرده است. [تفسیر الواضح].

مفسران مینویسند: موسی (علیه السلام) از الله متعال خواست تا گرهی را که در زبانش وجود دارد، برطرف کند؛ زیرا او دچار مشکلی بود که با وجود آن

نمی‌توانست حروف را به طور واضح تلفظ کند. طبق برخی نقل‌ها، پدید آمدن این مشکل را منتسب به رسیدن اثر آتش به زبان ایشان می‌دانند. والله اعلم.)) (به تفسیر طبری مراجعه شود ۱۵۹/۱۶. تعداد از مفسران می‌فرمایند که:

خلقت موسی چنین بوده و التماس کرد آن را زایل نماید.)

۳- بیان ام را روان سازی «وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي» (۲۷ طه)

۴- داشتن وزیر برای فراهم کردن اسباب انجام وظایف رسالت می‌باشد. «وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا» (۲۹ طه)

امام فخری رازی مفسر تفسیر کبیر مینویسند: چون حضرت موسی علیه السلام به مسائل متعدد عبادی، سیاسی، انقلابی، اجتماعی، اخلاقی، فردی و جمعی مأمور شده بود و طبعاً پرداختن و توجه لازم به هر کدام، انسان را از سایر امور غافل می‌سازد، لذا سعه صدر در رسیدن به همه‌ی این موارد کاملاً ضرورت دارد. «تفسیر کبیر فخر رازی»

سعه‌ی صدر، هم برای خود انسان لازم است، هم برای انجام مسئولیت و کلمه «لی» رمز آن است که دریافت وحی، نیاز به ظرفیت بزرگ دارد.

علامه سید محمد قطب می‌نویسد: موسی از پروردگار خود خواست که سینه‌اش را فراخ دارد و شرح صدر باو عطاء کند...، زیرا شرح صدر سختی و وظیفه را به لذت تبدیل می‌کند، و رنج آن را به خوشی تبدیل می‌سازد، و دشواریها و ناگواریهای کار را مشوق زندگی می‌نماید نه اینکه آن را باری بر دوش گرداند که گام‌های زندگی را سنگین و کند سازد. موسی علیه السلام از پروردگار درخواست کرد که کارش را برای او ساده و آسان فرماید...، ساده و آسان کردن کار از سوی الله متعال ضامت پیروزی بندگان است. اگر الله متعال کار را برای انسان، ساده و آسان نکند، انسان چه می‌تواند

بکند؟ انسان چه میتواند بکند با نیروهای محدودش و با دانش نارسایش، در راه دراز پر خس و خار و ناپیدا و نامشخص زندگی؟!

وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿٢٦﴾

و کارم را برایم آسان گردان. (۲۶)

«يَسِّرْ»: آسان کن. ساده گردان. یعنی کار (رسالت) مرا بر من آسان گردان (تا آن را به گونه آراسته و پیراسته، به گوش فرعون و فرعونیان برسانم).

وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي ﴿٢٧﴾

و گره را [که مانع روان سخن گفتن من است] از زبانم بگشای (۲۷)
«عُقْدَةٌ»: گره. مراد لکنت زبان است.

یعنی گره از زبانم گشای (تا روشن و گویا آن را بیان دارم). تا این که سخنان مرا بفهمند (و دقیقاً متوجه مقصود من شوند).

يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿٢٨﴾

تا مردم سخنانم را بفهمند. (۲۸)

«يَفْقَهُوا قَوْلِي»: ولکنتی را که در زبان دارم برطرف فرما تا گفته هایم را بفهمند. (و دقیقاً متوجه مقصود من شوند). مفسران گفته اند: موسی علیه السلام در خانه ی فرعون زندگی می کرد. وقتی طفلی خردسال بود فرعون او را در آغوش گرفت. موسی ریش فرعون را کشید، فرعون خواست او را بکشد، اما آسیه گفت: او که نمی فهمد، من این مطلب را ثابت می کنم.

آنگاه دو مروارید و دو اخگر آتش را برایش آورد. و گفت: اگر مروارید را بردارد معلوم میشود که عاقل است و اگر اخگر آتش را بردارد معلوم میشود که عقل ندارد. موسی علیه السلام آتش را برداشت و آن را در دهان نهاد و لکنت زبان پیدا کرد و زبانش دچار گرفتگی شد (به تفسیر طبری مراجعه شود

۱۵۹/۱۶. و عده‌ای میگویند: خلقتش چنین بوده و التماس کرد آن را زایل نماید).

«تا سخنم را بفهمند» یعنی: از زبانم به قدری گره را باز کن که زبانم در هنگام تبلیغ رسالت گویا شود به گونه‌ای که سخنم را بفهمند. موسی علیه السلام از پروردگارش درخواست کرد گره از زبانش بگشاید تا مردمان سخن او را بفهمند... روایت کرده‌اند که موسی علیه السلام لکنت زبان داشت، و ارجح این است که این همان چیزی است که، او را به رنج انداخته است. مؤید این نظر است آنچه در سوره دیگری آمده است که می‌گوید: (وَآخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا). برادرم هارون را که از من زبان بلیغ‌تر و فصیح‌تری دارد... (قصص/۳۴).

موسی علیه السلام با دعای کامل و شاملی پروردگارش را در اول کار به کمک طلبید - از آستانه باعظمت او درخواست کرد که بدو شرح صدر و تاب تحمل دهد و کار را برایش ساده و آسان سازد. سپس یکایک کارها را مشخص می‌دارد و بر می‌شمرد، کارهایی که درخواست کمک در آنها را دارد و ساده و آسان شدن آنها را خواستار می‌گردد.

از خداوند سبحان درخواست می‌کند که بدو با تعیین و همراه کردن یاوری از خانواده‌اش کمک کند و یاری برساند. این یاور برادرش هارون است. زیرا در او گشاده‌زبانی و سخن‌پردازی، و دلیری و آرامش اعصاب سراغ دارد. موسی (علیه السلام) خودش زود جوشان و خروشان و منقلب و منفعل می‌گردید، و تندخو و شتابزده بود. از آستانه پروردگارش درخواست کرد او را با همراه کردن برادرش یاری دهد. تا برادرش از او پشتیبانی کند و نیرومندش سازد، و با او به رایزنی و مشورت در کار بزرگ و مهمی پردازد که او میخواست بدان دست بیازد.

کار بزرگ و مهمی که او میخواست بدان دست بیازد، نیاز به تسبیح و تقدیس بسیار و ذکر و یاد بیشمار و ارتباط فراوان با پروردگار جهان داشت. موسی (علیه السلام) درخواست میکرد که خدا شرح صدر و تاب تحمل بدو عطاء فرماید، و کار را برای او ساده و آسان کند، و گره از زبانش گشاید، و با یآوری از افراد خانواده اش او را کمک نماید... همه اینها را نه بدان خاطر میخواست تا مستقیماً بدان کار بزرگ و مهم پردازد، ولیکن تا این چیزها را مدد و کمکی برای خود و برای برادرش سازد که در پرتو آنها بتوانند به تسبیح و تقدیس بسیار و ذکر و یاد بی شمار و دریافت فرمان فراوان از ایزد شنوای بینا سرگرم شوند:

وَاجْعَلْ لِي وَاٰلِيَّ مِنْ اٰهْلِي ۙ ﴿٢٩﴾

و برای من (یاور و) وزیری از خانواده ام قرار ده. (۲۹)

اگر یاور انسان از اهل خود او باشد بهتر است. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید که: و یاوری از خاندانم برای من قرار بده، برادرم هارون را. به وسیله او مرا استوار دار (و بر نیروی من بیفزای). و او را در کار (رسالت و تبلیغ) من شریک گردان. تا تو را بسیار تسبیح گفته و تقدیس کنیم. و بسیار ذکر تو گوئیم و بر یاد تو باشیم. چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بوده ای (و هستی، و امور ما را زیر نظر داشته ای و می داری).

هَارُونَ اَخِي ۙ ﴿٣٠﴾

برادرم هارون را. (۳۰)

برایم یاوری از خانواده ام قرار بده؛ یعنی برادرم هارون را همکار و معاون من قرار بده که مرا یاری دهد. یعنی پشتیبان، یاور و پناهگاهی که به من کمک کند و در پاره ای از امور دستیار من باشد. سپس از او با تعیین یاد کرد و گفت: «برادرم هارون را».

فواید: هیچ برادری مانند حضرت موسی برای هارون مفید نبوده است. وی از خدا خواست که او را وزیرش قرار دهد. و او را از رسالت بهره‌مند کند، خدا دعایش را مستجاب کرد و او را پیامبری مرسل قرار داد. (تفسیر صفوة التفاسیر).

أَشْدُّ بِهِ أْزْرِي ﴿٣١﴾

به (وسیله ی) او پشت مرا محکم کن. (۳۱)
«أزْر»: پشت.

«قوت»: مبارزه و مقابله با طاغوت مثل فرعون به تنهایی ممکن و آسان نبود، بناءً موسی علیه السلام میفرماید: پشتم را به هارون استوار کن و مرا به او نیرومند گردان، تا بر برداشت امانت توانمند شوم.

وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي ﴿٣٢﴾

و او را در کار (رسالت) من شریک ساز. (۳۲)

«أمر»: هدف از آن کار رسالت و نبوت و تبلیغ و دعوت است.

روایت شده است که عائشه (رض) در سفری که به مکه برای ادای عمره داشت، از یکی از اعراب شنید که می‌گفت: حقا که موسی علیه السلام درد دنیا نافع‌ترین برادر برای برادرش بود. عائشه (رض) فرمود: «به خدا که این اعرابی راست گفت زیرا موسی علیه السلام برای برادرش فضیلتی را به پایه نبوت درخواست کرد».

كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا ﴿٣٣﴾

تا تو را بسیار تسبیح گوئیم. (۳۳)

وظیفه‌ی انبیاء، تنزیه خداوند از شرک، اوهام و خرافات است. واقعت اینست که: مسئولیت زیاد، تسبیح زیاد لازم دارد. ابتدا خداوند را از هر عیب و نقصی تنزیه کنیم، سپس به ذکر و شکر او پردازیم.

وَنذُكْرُكَ كَثِيرًا ﴿٣٤﴾

و بسیار تو را یاد کنیم. (۳۴)

«نذُكْرُكَ»: اسماء حُسْنای تو را بر زبان رانیم. ذکر تو گوئیم. به یاد تو باشیم.

إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا ﴿٣٥﴾

بی شک تو به (حال) ما خوب بینایی. (۳۵)

«بَصِيرًا»: بینا. آگاه.

انبیاء علیهم السلام، همیشه خود را در محضر الهی می دیدند، و به اراده و
مصلحت او راضی بودند با اینکه خداوند به همه چیز آگاه است، ولی باز هم
دعا و درخواست از او مطلوب است.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۳۶ الی ۴۱) ۴- در باره نعمتهای هشتگانه، پیش از رسیدن موسی
علیه السلام به پیامبری، بحث بعمل آمده است.

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى ﴿٣٦﴾

الله فرمود: ای موسی! هر چه خواستی به تو داده شد. (۳۶)

در آیه مبارکه آمده است که پروردگار با عظمت به موسی علیه السلام فرمود
یعنی: آنچه که درخواست کردی؛ از گشاده ساختن سینهات، آسان نمودن
کار رسالت، گشودن گره از زبانت و مشارکت هارون در نبوت، همه را به تو
دادم. و اینها در مجموع هشت خواسته بود. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف
مخلص هروی).

وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى ﴿٣٧﴾

و به تحقیق ما بار دیگر (نیز) بر تو منت نهاده ایم (و نعمت بخشیده ایم) (۳۷)

«مَنَّا عَلَيْكَ»: معنی دادن نعمت است یعنی اینکه در حق تو انعام و احسان
کرده ایم.

باید گفت که: نعمت های الهی از باب امتنان است، نه استحقاق. در تفسیر انوار القرآن آمده است: این سخنی است مجدد و کلامی است مستقل که یادآور نعمت های خدای منان بر موسی علیه السلام در گذشته اش؛ یعنی در ایام ولادت و کودکی و نجاتش از کشته شدن به دست فرعون می باشد.

إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ ﴿٣٨﴾

هنگامی که به مادرت آنچه را که باید الهام می شد، الهام کردیم. (۳۸) «أَوْحَيْنَا»: الهام کردیم. مراد از وحی، الهام است (: نحل / ۶۸، قصص / ۷).

در تفسیر انوار القرآن در مورد آن نعمت ها می نویسد: «هنگامی که به مادرت آنچه را که باید وحی می شد، وحی کردیم» مراد از وحی کردن به مادر موسی، یا مجرد الهام کردن به وی است از نوع الهام کردن به مریم، به حواریون و به زنبور عسل که این وحی نبوت نیست. یا وحی کردن به وی در خواب است. یعنی حق تعالی آنچه را که بعداً بیان میشود، به مادر موسی علیه السلام در خواب نشان داد، نه از طریق نبوت و وحیی که به انبیاء علیهم السلام فرستاده می شود.

نام مادر موسی:

در تفسیر روح المعانی آمده است که نام مشهور مادر موسی «یوحاند» است و در کتاب، قاموس، فرهنگ ایتقان نام او لحيانه بنت يصمد بن لاوی نوشته شده است، و برخی مفسران نام او را بارخا و برخی دیگری بازخت گفته است. همچنان مؤرخ نعمت الله جزائری، در کتاب النور المبین فی قصص الأنبياء و المرسلین، ص ۳۳۰ نام های؛ مختلفی برای مادر حضرت موسی (ع) و حضرت هارون (ع) آورده است که: مشهورترین آنها «یوکابد» است. نام های «نخیب» و «أفاحیه» نیز برای ایشان گزارش شده است.

أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي ﴿٣٩﴾

(آن الهام این بود) که: «او را در صندوقی بگذار، آنگاه آن (صندوق) را به دریا بینداز، تا دریا او را به ساحل افکند، (و) دشمن من و دشمن او، او را بگیرد». و من محبتی از سوی خود بر تو افکندم و تا زیر نظر من پرورش یابی. (۳۹).

«إِقْدِفِيهِ»: او را بیفکن.

«التَّابُوتُ»: صندوق (ملاحظه شود سوره بقره / ۲۴۸).

«الْيَمُّ»: دریا. مراد رود نیل است. (اعراف / ۱۳۶).

«عَدُوٌّ»: مراد فرعون است.

«لِتُصْنَعَ»: تا ساخته شوی. مراد از ساختن، پرورش و تربیت است.

«عَلَيَّا عَيْنِي»: تحت رعایت و نظارت خاص من (هود / ۳۷). تفسیر «ترجمه معانی قرآن».

در آیه مبارکه آمده است: یعنی به او الهام کردیم که این طفل را در صندوق بگذار و آن را در نیل بینداز. پس از آن چه میشود و چه کسی او را بر میگردد؟ «فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ» دریا او را به ساحل می اندازد، آنگاه فرعون که هم دشمن من است و هم دشمن او، او را می گیرد.

در تفسیر البحر المحيط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی آمده است: «فَلْيُلْقِهِ» امر به معنی خبر است. به منظور مبالغه، صیغه امر را آورده است؛ زیرا فعل امر قاطع ترین افعال است و مطلب را واجب می گرداند. (البحر المحيط ۶/۲۴۱).

«وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي»: و محبت تو را در قلوب جا دادم به طوری که هر

کس تو را ببیند، محبت در دلش می نشیند، حتی فرعون تو را دوست داشت. ابن عباس (رض) گفته است: خدا او را دوست داشت و محبتش را در دل مردم جا داد.

نقش محبت در تربیت:

محبت، یکی از مفیدترین و کارآمدترین روش های تربیت است. این روش بیشترین تناسب را با فطرت انسان و سرشت انسانی دارد. نیروی محبت در تربیت، برانگیزاننده و تحول آفرین است و اگر درست و به اعتدال به کار گرفته شود، تأثیری شگفت در تربیت انسان می گذارد.

مربی با ابراز محبت به متربی، او را دلبسته خویش می گرداند. این دلبستگی بسیار قدرتمند و کارساز است و می توان با تکیه بر آن، فرد را آماده و بلکه طالب به دوش گرفتن تکالیف ساخت. نمونه ای از این نوع را میتوان در جریان گفتگوی خدا با موسی علیه السلام در کوه طور و گذاردن تکلیف پیامبری بر عهده او مشاهده کرد؛ «وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي» (طه/۳۹).

در این آیه مبارکه خداوند متعال با موسی سخن میگوید و از اینکه او را در کودکی مستغرق محبت خویش نموده و لحظه به لحظه به او چشم داشته تا فرعونیان او را نابود نکنند و بلکه شیفته اش شوند، ذکری به میان می آورد و او را به لطف و محبتی که در حقش ابراز شده، واقف می کند. حتی ذکر مآووع نیز به زبان لطف و انس بیان شده است؛ زیرا سخن با ضمیر متکلم وحده «أَلْقَيْتُ» اظهار شده است و این نهایت نزدیکی و صمیمیت را می رساند.

موسایی که الله متعال او را چنین مخاطب ساخته، موسایی است که در برابر تکلیف سنگین قرار گرفته است و آن، رفتن به سراغ فرعون طاغی است. و به

راستی همین شیرینی محبت و لطف الهی است که موسی علیه السلام را در انجام تکالیف توانا میسازد.

یا مواردی دیگر که در آن موسی علیه السلام از محبت برای هدایت و ارشاد مردم استفاده میکند؛ مانند برخورد عاطفی و محبت آمیز او در مواجهه با بنی اسرائیل؛ (وَ قَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُسْلِمِينَ) (یونس آیه ۸۴)

(موسی علیه السلام گفت: ای قوم من! اگر شما به خدا ایمان آورده‌اید، بر او توکل کنید اگر تسلیم فرمان او هستید.)

در این آیه نوع خطاب موسی علیه السلام نسبت به بنی اسرائیل (یا قوم) نشان از ابراز محبت او نسبت به قومش است و به ما می فهماند که در امر تربیت از این روش نباید غافل شد، حتی در مقام گفتار و خطاب.

إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ ﴿٤٠﴾

وقتی که خواهرت میرفت و میگفت: «آیا کسی به شما نشان دهم که سرپرستی اش را به عهده گیرد؟!» پس تو را به مادرت باز گردانیدیم، تا چشمش (به دیدار تو) روشن شود، و غمگین نگردد، و (بعدها) تو یک نفر (قبطی) را کشتی، پس (ما) تو را از اندوه (و گرفتاری) نجات دادیم، و بارها (چنانکه باید) تو را آزمودیم. پس (از آن) سالها در میان مردم مدین ماندی، سپس ای موسی! بر (طبق) تقدیر (الهی به مصر) بازگشتی. (۴۰)

«فَتَنَّاكَ»: تو را با خوشی‌ها و ناخوشی‌ها آزمودیم تا از آلودگی‌ها پاکیزه شدی و از بوته آزمایش خالص به در آمدی (انبیاء / ۳۵). «فُتُونًا»: جمع (فَتْن)،

انواع آزمون‌ها و آزمایش‌ها، مانند: ظنون که جمع ظن است. و یا این که قُتُون جمع فِتْنَه است. «ترجمه معانی قرآن».

مفسران گفته‌اند: وقتی آل فرعون او را برگرفتند، پستان هیچ زنی را نمی‌پذیرفت؛ زیرا خداوند متعال شیرخوارگی را بر او حرام کرده بود، و از طرفی مادرش هم افسرده و پریشان خاطر مانده بود، به خواهر دستور داد خبر او را جويا شود، وقتی به خانه‌ی فرعون رسید و موسی را دید، گفت: آیا میخواهید زنی امین و بافضل را به شما معرفی کنم که شیر دادن این طفل را به عهده بگیرد؟ از او خواستند آن زن را بیاورد، رفت و مادر موسی را آورد، به محض این که پستانش را بیرون آورد، آن را به دهان گرفت. همسر فرعون از این امر بسیار شاد و مسرور شد و به او گفت: با او در کاخ بمان، گفت: نمی‌توانم منزل و فرزندانم را رها کنم، اما او را می‌برم و هرگاه که خواستی او را پیش شما می‌آورم. زن فرعون گفت: بلی! درست گفتی. و نسبت به او بی‌اندازه نیکی کرد. از این رو الله متعال فرمود: «فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّرَ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ» و تو را نزد مادرت باز آوردیم تا به دیدار تو شاد گردد و از سلامت مطمئن و آسوده خاطر شود و تا از دوری و فراق افسرده خاطر نشود. «وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ» زمانی که به سن جوانی رسیدی، یک نفر قبلی را کشتی و ما شما را از اندوه قتل نجات دادیم و شر فرعون و شکنجه گرانس را از تو دفع کردیم. در صحیح مسلم آمده است که قتل آن خطا بود. وَفَتَّاكَ فُتُونًا و تو را با محنت‌ها و سختی‌ها آزمایش کردیم. «فَلَبَّثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ» سال‌های زیادی نزد شعیب در سرزمین مدین توقف کردی. «ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ» و در موعد و زمان مقرر برای دریافت رسالت و نبوت آمدی.

یادآوری چند نقطه:**نعمت های شش گانه اعطا شده به موسی علیه السلام:**

خداوند متعال بعضی از منت‌ها را بر حضرت موسی علیه السلام یادآور شده و شش نعمت از آنها را برشمرده است:

نعمت اول؛ این که الله متعال به مادرش الهام کرد که صندوقی بسازد و آن را در آب رود نیل بیندازد تا در خانه‌ی فرعون پرورش یابد و بزرگ شود: «إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ أَنْ اِقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ ۚ ۳۸ - ۳۹».

نعمت دوم؛ القای محبت از جانب خدا بر او، به طوری که هر کس او را می‌دید محبتش در دل او می‌نشست: «وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي ۚ ۳۹».

نعمت سوم؛ حفظ و حمایت از او با بذل توجه و عنایت نسبت به او: «وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي ۚ ۳۹».

نعمت چهارم؛ برگرداندن او به نزد مادر و با حالتی از اکرام و احترام: «فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا ۚ ۴۰».

نعمت پنجم؛ نجات دادن موسی علیه السلام از کشته شدن، بعد از کشتن قبطی: «فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ ۚ ۴۰».

نعمت ششم؛ این که بعد از برگشتن از سرزمین مدین، الله متعال با او سخن گفت و وظیفه‌ی رسالت را به او واگذار کرد: «ثُمَّ جِئْتَنَا عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ ۚ ۴۰».

وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ﴿٤١﴾

تو را برای (رسانیدن پیغام) پرورش دادم. (۴۱)

«إِصْطَنَعْتُكَ»: تو را برگزیدم. تو را از خاصان کردم. در حق تو نیکی نمودم.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۴۲ الی ۵۵) مباحثی ذیل هریک:

۵- موسی و هارون، فرعون را به سوی الله واحد دعوت میکند،

۶- گفتگویی پیرامون ربوبیت، به بحث گرفته شده است.

اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي ﴿٤٢﴾

برو تو و برادرت با معجزه‌های من (برای دعوت فرعون و قوم او) و در یاد کردن من سستی مکنید. (۴۲)

«بَنَائِي»: همراه با آیات من. مفسران گفته‌اند که هدف از «بَنَائِي» آیات، هم شامل دو معجزه بزرگ موسی علیه السلام میشود، که همانا دست بیضا و عصا است و همچنان سایر نشانه‌های پروردگار و تعلیمات و برنامه‌هایی که بیان گر حَقَانِیتِ دعوت و نبوت او است (اسراء آیه ۱۰۱).

«وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي»: «لَا تَنِيَا»: سستی نکنید. از ماده (ونی). گرفته شده است و معنی آن می شود که در یاد و ذکر و تسبیح خدا سستی و کوتاهی نکنید. ابن کثیر در مورد کلمه «وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي» می نویسد که: منظور این است که از ذکر خدا غافل نشوند، بلکه در هر حال و در موقع رویارویی با فرعون، به ذکر الله متعال پردازند تا یاد الله یار و یاور آنها بوده و برای آنان نیرو و قوت قلب باشد و با آن فرعون را شکست دهند. (مختصر ۴۸۲/۲).

همچنان سایر مفسران در فهم جمله «وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي» می نویسند که: مبلغ باید شجاع و مصمم و نفوذ ناپذیر باشد. تا خدا ناخواسته کاخ و قدرت و هیبت طاغوت، او را در انجام مأموریت مرعوب کند و از یاد الله غافل سازد و در نهایت دست از صراحت لازم بردارد.

در ضمن قابل یاد آوری است که: رمز موفقیت انسان، همانا توجه کامل و

دائم به ذات پروردگار با عظمت است که در یاد و ذکر و تسبیح او نباید سستی و کوتاهی صورت گیرد.

یادداشت:

شما میتوانید که معجزات نه گانه موسی علیه السلام از جمله: (عصاء، ید بیضاء، شکافتن دریا، سنگ چشمه‌های دوازده گانه، فرود آوردن بلایای ملخ، شپش، بقه، خون و بر کندن کوه را) در سوره غافر تفسیر احمد به تفصیل مطالعه فرمایید.

اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿٤٣﴾

به سوی فرعون بروید، بی گمان او سرکشی کرده است. (۴۳)

یکی از بزرگ‌ترین اهداف و خدمات انبیاء، مبارزه با طاغوت و برداشتن موانع راه خداپرستی است. در آیه مبارکه میفرماید به نزد فرعون بروید که ستم و بغاوت را پیشه کرده است و در ظلم و نافرمانی به آخرین حدود درجه خود رسیده است.

فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ ﴿٤٤﴾

پس به نرمی با او سخن بگویید، شاید که او پند گیرد یا (از پروردگارش) بترسد، (و ترک ظلم کند). (۴۴)

«لَیِّنًا»: نرم و ملایم.

باید گفت که: وظیفه‌ی پیامبر تذکر و ارشاد است، در آیه مبارکه در می‌یابیم که الله تعالی به موسی علیه السلام هدایت میفرماید که با نرمی و ملایمت با فرعون سخن بگویید. رهنمود آموزنده این آیه مبارکه همین است که: در وظیفه‌ی ذی‌اهمیت امر به معروف و نهی از منکر در قدم اول باید به بیان نرم پرداخت. زیرا امیدها در نرمی است، و انتظاری از خشونت نمی‌رود. و حاصلی هم بار نمی‌آورد. واقعیت هم همین است که شروع تربیت و ارشاد باید از طریق گفتگوی صمیمانه باشد.

طوری که خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم در (آیه ۱۵۹ / سوره آل عمران) میفرماید: «فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك» (ای رسول ما!) پس به خاطر رحمتی از جانب الله (که شامل حال تو شده)، با مردم مهربان گشته‌ای و اگر خشن و سنگدل بودی، (مردم) از دور تو پراکنده می شدند.

باید گفت که: نرمش با مردم، از جمله هدایای الهی بشمار می رود، به یاد داشته باشید که: انسانهای خشن و سختگیر نمی توانند مردم داری، رهبریت و حکومت داری خوبی را بعمل آرند. از جانب دیگر نظام حکومتی اسلام، بر مبنای محبت و ارتباط تنگاتنگ با مردم قایم و استوار است. رهبری و مدیریت صحیح، با عفو و عطوفت همراه است.

قَالَ رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرَطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْعَى ﴿٤٥﴾

(موسی و هارون) گفتند: ای پروردگارا! به راستی ما می ترسیم که بر ما پیش دستی نماید (و قبل از بیان حق ما را آزار دهد) یا طغیان کند. (۴۵) «يَفْرُطُ»: سبقت و پیشگری نماید. «أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا»: این که بر اتمام تبلیغ و اظهار معجزات ما با کشتن ما پیشی گیرد و آنها را ناتمام گذارد. این که بر اذیت و آزار ما بیفزاید.

قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى ﴿٤٦﴾

(الله) فرمود: «نترسید! بی شک من با شما هستم، می شنوم و می بینم. (۴۶) «مَعَكُمَا»: هدف از آن معیت و همراهی خدا، حفاظت و رعایت و نصرت ذات باری است.

پروردگار با عظمت به موسی علیه السلام و هارون میفرماید: از حمله، ظلم و ستم فرعون نترسید، من در کنار شما هستم و شما را یاری می دهم و عملش را می بینم و جوابش را می شنوم.

فَأْتِيَاهُ فَقَوْلًا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بآيَةٍ
مِّنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى ﴿٤٧﴾

پس به نزد او بروید و بگویید: ما فرستادگان پروردگارت هستیم، بنی اسرائیل را با ما بفرست، و آنها را آزار و شکنجه نکن، به راستی که ما معجزه‌ای روشنی از سوی پروردگارت برای تو آورده ایم، و سلام بر آن کسی که از هدایت پیروی کند. (۴۷)

«السَّلَامُ»: سلامت. در امان ماندن از عذاب.

«وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى»: و آسودگی از عذاب الله متعال از آن کسی است که راه هدایت را در پیش گرفته و به خدا ایمان آورده است. مفسران گفته‌اند: از کلمه‌ی سلام، قصد درود نکرده است؛ چون در ابتدای کلام نیامده است، بلکه قصد آسوده بودن از عذاب و قهر خدا را از آن کرده است. (تفسیر صفوأة التفاسیر).

إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَيَّ مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى ﴿٤٨﴾

همانا به ما وحی شده که محققاً عذاب (الهی) بر کسی است که (آیات آسمانی و معجزات را) تکذیب کند، و (از ایمان) روی بگرداند. (۴۸)

قَالَ فَمَنْ رَّبُّكُمْ يَا مُوسَى ﴿٤٩﴾

فرعون گفت: ای موسی! پس پروردگار شما کیست (که به سوی او مرا دعوت می‌دهید)؟ (۴۹).

«رَبُّكُمْ»: پروردگار شما دو نفر. بیان کلام بدین شیوه نشانه غرور فرعون را بیان می‌دارد. یعنی من او را نمی‌شناسم؛ چون فرعون بی‌نهایت گمراه و یاغی بوده گفت: «خدایم» بلکه خدا را به موسی و هارون نسبت داد و گفت: «خدایتان».

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى ﴿٥٠﴾

(موسی در جواب) گفت: پروردگار ما کسی است که آفرینش هر چیزی را به او ارزانی داشته، سپس (آنها را) هدایت کرده است. (۵۰)

شیخ محمد علی صابونی در تفسیر خویش می نویسد: این جوابی است که در اوج بلاغت و بیان قرار دارد؛ چون مختصر است و همه‌ی موجودات را در بر می‌گیرد؛ به چشم شکلی داده است که با دیدن، تطابق و توافق دارد، و به گوش شکلی داده است که مناسب شنیدن است. و همچنین است دست و پا و بینی و زبان. و زمخشری گفته است: نیکی از آن خداست. این جواب برای آن که خرد و انصاف دارد، چقدر مختصر و جامع و گویا و مفید است!

قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ ﴿٥١﴾

(فرعون) گفت: «پس حال (و سرنوشت) نسلهای گذشته چه می‌شود؟ (۵۱)» ابن کثیر گفته است: بعد از این که موسی علیه السلام گفت: خدایی که او را فرستاده است، همان است که خلق کرده و روزی میدهد و تقدیر و هدایت از آن او میباشد، فرعون موضوع قرون اولیه را پیش کشید، اضافه نمود: اگر موضوع چنین است، حال آنها چطور است؟ آنها که بنده‌ی خدای تو نبودند، بلکه غیر او را بنده بودند. (مختصر ۴۸۳/۲).

قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَىٰ ﴿٥٢﴾

(موسی) گفت: «علم آن نزد پروردگارم در کتابی (ثبت) است، پروردگارم نه اشتباه می‌کند و نه فراموش می‌کند. (۵۲)»

«کتاب»: کتاب عظیم و عجیب. مراد لوح محفوظ است.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى ﴿٥٣﴾

(همان) کسی که زمین را برای شما گهواره (و محل آسایش) قرار داد، و برای شما در آن راههایی ایجاد نمود، و از آسمان آبی فرو فرستاد پس با آن، انواع گوناگون گیاه را (از زمین) بیرون آوردیم. (۵۳)

«مَهْدًا»: گهواره. زمین از لحاظ سهولت زندگی بر آن، و آسانی گشت و گذار در آن، به گهواره کودک تشبیه شده است که محل آسایش و آرامش او است. همه ضروریات او را تأمین میکند، مرده و زنده‌ی او را حمل کرده و به امر الهی مسخر اوست.

«سَلَكَ»: ساخته است. کشیده است.

«أَخْرَجْنَا»: استعمال فعل (أَخْرَجْنَا) به جای (أَخْرَجَ) برای جلب توجه شنونده به امور و کارهای شگفتی است که بعد از آن بیان میشود. در اینجا صنعت التفتات ملحوظ و منظور است (سوره: انعام آیه ۹۹).

«أَزْوَاجًا»: جمع زَوْج، هم می‌تواند اشاره به اصناف و انواع گیاهان باشد، و هم اشاره به مسأله زوجیت، یعنی نر و ماده بودن در عالم گیاهان.

«شَتَّى»: جمع شَتِيت، مختلف و گوناگون در شکل و رنگ و طعم و بو. که همه ای از جمله معجزات علمی قرآن بشمار می‌رود «ترجمه معانی قرآن»

كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى ﴿٥٤﴾

بخورید، و (نیز) چهار پایانتان را بچرانید، بی گمان در این (امور) نشانه‌های برای خردمندان است. (۵۴)

«إِرْعَوْا»: بچرانید. به چرا ببرید.

«أَنْعَامٌ»: چهارپایان. که برای انسان آفریده شده‌اند.

«الْأُنْهِيَا»: جمع نُهْيَةٌ، به معنی: عقل. عِلَّتْ تسمیه عقل بدان، این است که عقل از چیز قبیح نهی می کند.

«أُولَى الْأُنْهِيَا»: عاقلان و خردمندان. «ترجمه معانی قرآن» اساساً باید گفت که: تفکر در طبیعت یکی از راههای خداشناسی است. که در آیه متبرکه با زیبای خاصی بدان اشاره بعمل آمده است.

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى ﴿٥٥﴾

(ما) شما را از آن (= زمین) آفریدیم، و در این زمین شما را باز می گردانیم، و بار دیگر شما را از آن بیرون (زنده) می کنیم. (۵۵)
«تَارَةً»: دفعه دیگر. بار دیگر (اسراء / ۶۹).

از فحوای آیه مبارکه و جمله «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ» با صراحت فهمیده می شود که: سرچشمه و ماده‌ی خلقت انسان از زمین است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه خواندیم که: فرعون درباره‌ی پروردگار موسی سؤال کرد، الله متعال نشانه‌های دال بر توحید را به او نشان داد؛ اما آن انسان لجوج، همه را دروغ پنداشت، موسی را ساحر خواند و از او خواست با ساحران مصر، به مقابله پردازد، و این شیوه را خود فرعون تعیین کرد. پس از تعیین آن روز، فرعون دستور داد، ساحران و ادوات ساحری را گرد آوردند. موسی، ساحران را از عذاب دردناک الهی بر حذر داشت. این هشدار میان ساحران اختلاف ایجاد کرد در نهایت بعد از جر و بحث طویلی که بین ساحران صورت گرفت، بر این مورد اتفاق کردند که مقابله با موسی و هارون، در یک صف قرار بگیرند و سحر خود را به کار بندند.

که در آیات متبرکه (۵۶ الی ۶۴) و ۸۷ در باره - متهم کردن موسی علیه

السلام به ساحری، فرعون ساحران مصر را گرد می آورد، موسی علیه السلام به آنان هشدار میدهد، بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى ﴿٥٦﴾

و به راستی (ما) همه ی آیات خود را به او (فرعون) نشان دادیم، پس (او همه را) تکذیب کرد و سر باز زد. (۵۶)

«كُلُّهَا»: جملگی آنها. مراد همه معجزاتی است که موسی علیه السلام برای اثبات موضوعات مطروحه نشان داد. یا مراد ادله و براهین دال بر وجود صانع قادر حکیم است.

خواننده محترم!

انسان لجوج به منزله ی ابلیس و خصوصیات ابلیسی را دارد. طوریکه در آیه مبارکه آمده است که ما همه آیات خود را به او (فرعون) نشان دادیم، ولی باز هم همه اور تکذیب کرد و از قبولی آن سر باز زدوبه اصطلاح همان خصوصیات ابلیسی خویش را نشان داد. همچنان در (آیه ۳۴ سوره بقره) آمده است: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (و هنگامی که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید، همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر کرد، و از کافران گردید).

ملاحظه می نمایم که: خطرناک تر از نافرمانی در عمل، بی اعتقادی به فرمان الهی است. طوریکه دیده شد همانطوریکه تکبر و جسارت ابلیس، موجب بدبختی ابلیس شد همینطور بغاوت، ظلم طاغوتی فرعون سرچشمه ی بدبختی و در نهایت غرق شدن خود و اطباع شان گردید.

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که پروردگار با عظمت حتی برای فرعون ها نیز اِتمام حجت می کند. و معجزات عظمت خویش را به فرعون نشان می دهد

ولی باز هم او از قبول کردن آن با تمسخر جواب رد می دهد. همچنان قابل دقت و یاد آوری است که: در طول تاریخ دیده شده که: برای برخی از اقوام و برای برخی از جماعت و انسانها منکر برای اینکه قناعت شان حاصل گردد، یک معجزه کفایت می کرد، ولی برای قناعت طاغوتی ها مثل فرعون باید معجزات متعددی بایدارائه می گردید، که بازهم آنرا قبول نداشته و از شرارت و بغاوت خویش دست بردار نشود.

واقعیت همین است؛ زمانیکه قلب و روح انسان مبتلا به انحراف و مریضی گردد، دیگر هیچ دلیلی و هیچ معجزه ای نمی تواند او را قانع سازد.

قَالَ أَجِئْنَا لِنُخْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى ﴿٥٧﴾

(فرعون) گفت: ای موسی! آیا به نزد ما آمده ای که با این سحر خود، ما را از سرزمین خودمان بیرون کنی؟! (۵۷)

دیده می شود که: تهمت زدن و ایجاد سوء ظن نسبت به مردان الهی، شیوهی همیشگی استکباری است، طوریکه در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: فرعون خطاب به موسی علیه السلام گفت که: آمده ای و عصا را به اژدها برگردانده ای - که این خود نوعی از سحراست - تا در مردم این توهم و شکی را القاء کنی که پیامبر برحق هستی و پیرویت بر آنها واجب است آنگاه با این نیرنگ به این هدف دست یابی که بر سرزمین ما مسلط گشته و ما را از آن بیرون کنی؟ همچنان در آیه مبارکه ملاحظه می نمایم که: طاغوتها زمانیکه از آرایه منطق باز میمانند و در موقف درماندگی و شکست قرار می گیرند به عواطف و احساسات مردم دست می زنند و با سوء استفاده از عواطف و حربه‌ی وطن دوستی، احساسات مردم را تحریک می کنند. طوریکه فرعون در خطاب به موسی علیه السلام میگوید: تو می خواهی با براه انداختن این سحر ما را از سرزمین خودمان بیرون کنی.

مفسر تفسیر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: علت این که فرعون ملعون بهانه ای بیرون کردن از سرزمین را عنوان کرد، این بود تا قوم خویش را از موسی علیه السلام بترساند، و آنان را نسبت به نیت وی بدبین ساخته از اجابت گفتن به وی روی گردان سازد.

فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا
سُورَى ﴿٥٨﴾

پس بدان که ما نیز حتما جادویی مانند آن برای تو می آوریم، پس (هم اکنون) در مکانی هموار (و مقبول همه) موعدی میان ما و خودت قرار بده که نه ما و نه تو از آن تخلف نکنیم (۵۸)

«فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ»: ای موسی! ما به آوردن همانند سحری که تو با خود آورده‌ای، با توبه معارضه و مقابله برمی خیزیم تا بدین ترتیب برای مردم مشخص شود که تو یک شخص ساحری نه پیامبر.

بدین گونه ملاحظه می شود که فرعون می کوشد، تا مسئله را از جنبه دینی آن بیرون ساخته و به آن جنبه سیاسی و یک مساله رنگ ملی دهد. البته این شیوه کار همیشه ستمگران و ظالمان با اهل حق است که آنان را در اهدافشان به همچو اتهامات بی اساسی متهم می سازند.

«فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا»: پس وقتی را برای گردهمایی ما معین کن. «لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُورَى» نه ما آن را خلاف کنیم و نه تو؛ آن هم در جایی هموار و برابر که میان ما و تو در وسط و در میانه شهر قرار داشته باشد که همه برای حضور در آن آمادگی داشته باشند. (در تفسیر جمله «مَكَانًا سُورَى» ابن کثیر چنین نظری دارد. و طبری گفته است: مَكَانًا سُورَى یعنی برای طرفین یکسان باشد.)

همچنان دیده میشود که؛ کلمه: (مکاناً) بدل از (مَوْعِدًا) آمده است.

قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى ﴿٥٩﴾

(موسی) گفت: «موعد شما روز (عید) زینت است و آن که (همه ی) مردم چاشتگاه گرد آورده شوند» (۵۹)

«يَوْمَ الزَّيْنَةِ»: روز زینت. از جمله روز های اعیاد مهمی فرعونى در مصر بحساب می آمد، از واجبات این روز این بود که؛ همه مردم در این روز خود را آرایش میدادند و لباس نو می پوشیدند و در ضمن در این روز به سرور و شادی می پرداخته اند. تجلیل این روز در طول تاریخ مردم مصر وجود داشته و امروز هم؛ این عید به مراسم خاصی بنام عید «وفاء نیل» در طی به براه انداختن مراسم خاصی مهم دولتی براه انداخته میشود و مورد تجلیل قرار میگیرد.

در مورد اینکه چرا موسی علیه السلام این روز «زینت» را انتخاب کرد برای این بود که؛ همه مردم در این روز فارغ البال اند و می توانند در این اجتماع اشتراک نمایند. در نتیجه دعوت حق اش بر همه مردم بخصوص ساحران نمایان شود، و واقعاً هم همین طور هم شد که: در آن روز، همه ی ساحران با دیدن معجزه حضرت موسی علیه السلام حاضر و بعد از واضح شدن حقیقت، تغییر فکر و عقیده دادند.

از دروس حاصله آیه مبارکه همین است که: از ایام فراغت باید به بهترین وجه استفاده بعمل آریم.

در مورد اینکه حضرت موسی علیه السلام چرا وقت «ضُحًى»: (چاشتگاه. چاشت.) را برای اجتماع مردم برای دیدن این معجزات انتخاب نمود اینست تا مردم و بخصوص ساحران، بعد از ارائه حجت من و باطل دیگران، وقت کافی برای تحلیل و تبصره داشته باشند، تا آنها در مورد معجزه هیچ شکى و ترددى به دل خود راه ندهند.

نقطه بی نهایت مهمی را که از فحوای این آیه مبارکه میتوانیم بدست آریم، اینست که در تبلیغ از اهمیت و عنصر زمان و مکان نباید غافل شویم. طوریکه در آیه مبارکه در یافتیم که انتخاب روز مقابله، روز عید «یَوْمُ الزَّيْنَةِ» جشن مردمی تعیین شد، و زمان مسابقه هم در وسط روز «ضُحَى»: تعیین شد که هدف نهایی همانا حضور همه مردم برای درک واقعیت و حقیقت بود.

فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى ﴿٦٠﴾

فرعون آن مجلس را ترک گفت، و تمام مکر و فریب خود را جمع کرد، و سپس همه را (در روز موعود) آورد. (۶۰)

«کید»: نیرنگ. هدف اینست که: فرعون میخواست همه امکانات را جمع و جور کند تا از پیروزی موسی علیه السلام در این مسابقه بکاهد و وی را به ناکامی مواجه سازد.

در آیه مبارکه آمده است: فرعون از حق روی گردانید از آن مجلس برخاست و رفت تا ساحران را جمع کند. آنگاه به میعادگاه آمد، و ساحران و ابزار سحر و تمام حیل‌های آنان را با خود آورد تا شاید بتواند نور الله متعال را خاموش کند. ابن عباس (رض) میفرماید: هفتاد و دو ساحر جمع شده و هر یک با خود بند و ریسمان و عصا آورده بود. (تفسیر قرطبی ۲۱۴/۱۱)

قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَيُسْحِتْكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَىٰ ﴿٦١﴾

موسی به آنان گفت: وای بر شما! بر الله دروغ ننیدید، که الله شما را با عذاب سخت ریشه کن خواهد کرد، و یقیناً کسی که (بر خدا) افترا بزند، نا کام (و نا امید) می شود. (۶۱)

«وَيْلَكُمْ»: وای بر شما! نابود شوید!

«يُسْحِتْ»: ریشه کن و نابود می گرداند. استیصال و از بین بردن. اسحات نیز به آن معنی است.

خاب: خبیئه: ناامیدی و محروم شدن. خسران و ضرر نیز گفته اند. تفسیر «ترجمه معانی قرآن»

باید گفت که: قبل از انجام معجزه، هشدار و تبلیغ مردم ضروری است، بناءً موسی علیه السلام در میان تعدادی کثیری از مردم؛ ساحران را مخاطب قرار داده و نصیحت کرد و آنها را از دروغ بستن بر الله درحراس داشت و گفت: «وَ قَدْ خَابَ مَنْ اِفْتَرَى» کسانی که معجزه را سحر دانستن، افتراء برخداوند است، ونباید فراموش کرد، کسانی که بر الله تهمت وافتراء می بندد، آن شخص، هم در دنیا ناکام ماند ودر آخرت به کیفر و عذاب می رسد و همه تلاش هایش بی اثر می شود.

حضرت موسی اندرز و تهدید را اول آورده است تا شاید به راه هدایت باز آیند. وقتی ساحران این گفته را شنیدند، آشفته شدند و بیم و هراس به دلشان راه یافت، از این رو در مورد آن اختلاف پیدا کردند.

فَتَنَّا زَعْوًا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى ﴿٦٢﴾

پس (جادوگران) در میان خود اختلاف نمودند و مخفیانه با هم گفتگو کردند. (٦٢)

«أَسْرُوا النَّجْوَى»: نجوای خود را درباره کار موسی و این که در حق او چه خواهند کرد، از مردم مخفی و نهان داشتند.

یعنی: بعد از اینکه جادوگران صحبت موسی علیه السلام را شنیدند، با هم مشورت کرده و هر یک از آنان سخن را به سوی خود کشیدند و موضوع را از همه نظر در میان خود مورد بررسی قرار دادند. برخی از ساحران گفتند: این

سخن، گفته‌ی ساحرنیست. اما آن را از مردم مخفی کردند: و در نهان و خفا نجوی می کردند.

قَالُوا إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى ﴿٦٣﴾

(بالآخره به نتیجه رسیدند و) گفتند: «مسلمانان این دو (نفر) جادو گرند، میخواهند شما را با جادو خود از سرزمین تان بیرون کنند، و آیین (و راه و رسم) برتر شما را از بین ببرند. (۶۳)

«و یذهبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى»: وهدف آنها به فساد کشاندن دینی است که شما بر آن قرار دارید که بهترین مذاهب و ادیان است. زمخشری گفته است: ظاهر امر این است که آنها به مشاوره پرداختند و مذاکره کردند، آنگاه گفتند: «إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ»، پس نجوای آنها برای سرهم کردن و منحرف کردن آن گفتار بود؛ چون بیم داشتند موسی و هارون بر آنان غالب آیند، و برای بازداشتن مردم از پیروی موسی و هارون آن را گفتند. (تفسیر کشاف)

فَاجْمَعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّوْا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى ﴿٦٤﴾

لذا تمام حيله و تدبير خود را جمع کنید، (و به کار بندید) سپس در يك صف (به میدان مبارزه) بیائید، بی گمان امروز هر کس غالب گردد، پیروز شده است. (۶۴)

همانطوریکه در آیه (۵۷) خواندیم که: فرعون به موسی علیه السلام گفت: تو میخواهی با سحرات، ما را از سرزمین مان خارج کنی، و در این آیه مبارکه یکبار دیگر فرعون به ساحران خویش میگوید:

نیرنگ خود را گرد آورید یعنی فیصله خود را قطعی کرده، نیرنگ خویش را استوار سازید، دچار تفرقه و اختلاف نشده و در یک صف بر موسی و هارون

پیش تازید و آنچه را در دست دارید با عزم و تصمیم قاطع بیندازید تا عقل‌ها را مدهوش ساخته و بر آن دو پیروز شوید و قطعاً هر کس امروز خصم‌ش را مغلوب نماید و بر دشمنش برتری یابد، رستگار و کامیاب شده است. در حقیقت امروز هر که غالب آمد، رستگار و کامیاب میشود. مفسران مینویسند: این سخنان یا از کلام ساحران با همدیگر و یا از سخنان فرعون برای شان بود. مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: قصد آنان از فلاح و نجات، وعده و پاداشی عظیم و هدایای گرانبها و تقرب به بارگاه بود که فرعون به آنها وعده داده بود.

طوری‌که قرآن عظیم الشان در (آیه ۴۱ و ۴۲ سوره شعراء) میفرماید: «فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةَ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَإِنَّا لَنَأْجُرُكَ إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿٤١﴾ قَالَ نَعَمْ وَإِنِّي لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٢﴾» (پس همین که ساحران (از شهرها به نزد فرعون) آمدند به او گفتند: آیا اگر ما پیروز شویم پاداشی داریم؟ فرعون گفت: بلی، در این صورت (علاوه بر پاداش) حتماً شما از مقربان دربار خواهید بود). انسانهای که: خدای نیستند و فاقد عقاید الهی اند دیده میشود که مادیات فرعون چشم می بندند.

و ملاحظه می داریم که جادوگران به فکر منافع و گرفتن مزد شان هستند، در مورد اینکه که حق است و کی باطل هیچ فکر نمیکنند و به یک صدا میگفتند: «إِنَّا لَنَأْجُرُكَ» ولی در مقابل شعار همیشگی انبیاء و موحدین در همه کار «ما أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ» (شعراء، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴ و ۱۸۰). بود، ولی جادوگران حتی برای یک حرکت توقع اجرات و پاداش مادی را داشتند. و با یک صدا فریاد زدند «إِنَّا لَنَأْجُرُكَ» انسانهای مادی حتی در مسایل عقیدتی هم چنه پولی می زنند.

همچنان از فحوای آیه در می یابیم که: فرعون با دیدن معجزه‌ی موسی، به پیروزی ساحران اطمینان نداشت. «إِنَّ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ» («ان» حرف شرط و نشانه‌ی شک است).

خوانندگان گرامی!

در طول تاریخ بشریت مطرح کردن این دو شعار با وضاحت ملاحظه می داریم: شعار مردمان الهی همانا، پیروزی از آن پرهیزکاران است، «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَرَكَ» (اعلی، ۱۴). ولی می بینم که شعار ابرقدرت‌ها، برتری طلبی و سلطه جویی است، «قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى» می باشد.

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۶۵ الی ۷۶): ۹- در باره پیکار و مبارزه میان موسی علیه السلام و ساحران مصری و ایمان آوردنشان به الله متعال، به بحث گرفته میشود.

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى ﴿٦٥﴾

(جادوگران در آغاز مبارزه) گفتند: ای موسی! یا تو (اول عصایت را) می اندازی یا ما اولین کسی باشیم که می افکند؟ (۶۵)

ساحران که به پیروزی خود اطمینان داشتند، موسی را مخیر کردند؛ زیرا معتقد بودند که در این زمینه هیچ کس قدرت مقاومت و مقابله با آنها را ندارد. بناءً به موسی گفتند: دو انتخاب در برابر تو قرار دارد، هریکی از این دو انتخاب را که می خواهی میتوانی انتخاب نمایی؛ یا تو در انداختن عصاء ات، آغازگر باش، یا ما به انداختن آنچه داریم آغازگر باشیم. ولی ناگفته نباید گذاشت که: مطرح کردن گزینه ها و آزاد گذاشتن ها برای حضرت موسی علیه السلام به معنی حقانیت آنان نمی باشد. در همچو موارد به مخالفین اجازه آزادی عملی دهیم، آنگاه با جواب محکم و منطقی آنها را سرکوب نمایم. طوریکه در آیه ذیل می خوانیم:

قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى ﴿٦٦﴾
 (موسی) گفت: بلکه (شما) اول بافکنید، پس ناگهان بر اثر سحر آنان،
 ریسمان‌ها و عصاهایشان (در نظر موسی) چنان معلوم شد که حرکت می‌کند
 (و می‌دوند) (٦٦).

«حِبَالٌ»: جمع حَبَل، طناب. ریسمان.

«عِصِيٌّ»: جمع عَصَا، چوبه دستیها. «تَسْعَى»: حرکت می‌کند. تند راه می‌رود.
 «ترجمه معانی قرآن».

موسی علیه السلام به آنان گفت: نه؛ شما اول شروع کنید. ابو سعود گفته
 است: موسی علیه السلام در گفتارش ادب و نزاکت زیادی را رعایت کرده
 است؛ چون از آنان خواست که اول آنها شروع کنند و برای این که نشان دهد
 که به سحر آنها اهمیت نمی‌دهد از آنان درخواست کرد هر چه با خود دارند
 نشان دهند و آخرین تلاش و کوشش خود را به کار برند. بعد از آن الله متعال
 قدرت خود را نشان می‌دهد و با یک چکش حق بر کله‌ی باطل میکوبد و آن
 را متلاشی می‌کند. («تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم»
 ابوسعود ٣/٣١٣).

«فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى» مفسر تفسیر صفواه
 التفاسیر در تفسیر این آیه می‌نویسد: در کلام حذف وجود دارد و معنی بر
 آن دلالت می‌کند. یعنی آنها انداختند، ناگهان موسی علیه السلام گمان کرد-
 از بس که سحرشان شگفت‌انگیز و بزرگ بود- ریسمان و عصاهایی که
 انداخته‌اند واقعا مارهای زنده می‌باشند و حرکت می‌کنند و می‌خزند. از این
 آیه فهمیده می‌شود که واقعا سحر بزرگی را ارائه دادند. تا جایی که موسی
 علیه السلام از آن آشفته و مضطرب شد.

مفسیر تفسیر انوار القرآن: می نویسد به دلایل سه گانه حضرت موسی علیه السلام از آنان خواست که آنان باید اول سحر خویش را به میدان به اندازند:

۱- تا معجزه وی بعد از افکندن آن نیرنگ‌ها، آشکارتر تجلی کند.

۲- تا آنان برساخته‌های خود را به میدان افکنند آنگاه عصایش همه برساخته های شان را ببلعد.

۳- تا نشان بدهد که به سحرشان هیچ اهمیتی نمی دهد.

فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى ﴿٦٧﴾

پس موسی در دل خود ترسی احساس کرد (مبادا در ایمان مردم خللی ایجاد شود، ولی آن را پنهان داشت). (۶۷)

«اوجس»: وجس: فزع. فزعی که در قلب افتد و یا از خبری احساس شود و نیز به معنی خفاء و پنهانی است، ایجاس: احساس و پنهان کردن. «اوجس» در آیه ظاهراً احساس کردن است. (ملاحظه شود سوره: هود آیه ۷۰)

«خِيفَةً»: راغب اصفهانی میگوید: خیفه حالتی است که از خوف عارض میشود و در جای خوف به کار می رود. بناءً به مقتضای طبیعت بشری، موسی در نهاد خود احساس ترس کرد؛ که مبادا مغلوب شود. چون چیزی سرسام آور را دیده بود.

قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى ﴿٦٨﴾

گفتیم: «نترس! مسلماً تو (پیروز و) برتری، (۶۸)

اما خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی فرمود که: از آنچه توهم کرده‌ای نترس، (خدا در این لحظه‌ی حساس این گفته را وحی کرد). محققاً تو غالب و پیروزی. در آیه مبارکه پروردگار با عظمت بدون شرط به پیامبرش وعده برتری و پیروزی را می دهد، و میفرماید: «إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى» (مسلماً تو (پیروز و) برتری، یعنی امروز پیروزی میدان از تو هست. و به اذن حق تعالی آن‌ها را به زودی مغلوب خواهی ساخت.

زیرا انبیاء وفادار هستند ولی برای مؤمنین به شرط وفاداری به ایمان، وعده برتری میدهد، طوریکه در (آیه ۱۳۹ / سوره آل عمران) میفرماید: «وَلَا تَهْنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (و اگر مؤمن هستید، سستی نکنید و غمگین مباشید که شما برترید).

وَأَلْقَ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفَ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى ﴿٦٩﴾

و آنچه را در دست راست خود داری بینداز، تا (تمام) آنچه را که ساخته اند، بلعد، در حقیقت آنچه را که ساخته اند، نیرنگ جادوگر است، و ساحر هر جا رود رستگار (و موفق) نخواهد شد. (۶۹)

«وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى»: ساحر هر جا که باشد خوشبخت نمی شود و به مرام خود نایل نمی آید؛ چون دروغگو و فریبکار است. یعنی جنس جادوگر رستگاری ندارد زیرا برای سحر حقیقت و بقایی نیست و هدف ساحر هم با سحرش برآورده نمی شود.

فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى ﴿٧٠﴾

(پس موسی عصای خود را افکند، ناگهان به مار بزرگی تبدیل شد و همه ی آنها را که ساخته بودند بلعید) آنگاه جادوگران (همگی) به سجده افتادند، گفتند: «(ما) به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم». (۷۰)

«أُلْقِيَ السَّحَرَةُ»: جادوگران انداخته شدند. استعمال فعل مجهول بیان گر این واقعیت است که وقار و غلبه معجزه، جادوگران را فروتنانه بر رو انداخته است. ابن کثیر گفته است: وقتی حضرت موسی عصا را انداخت به اژدهای بزرگ و گولپیکر و هول انگیز و دارای چهار پا و گردن و سر و دندان تبدیل شد و به جستجوی ریسمان و عصاها پرداخت و چیزی را باقی نگذاشت و همه را بلعید، در همان حال مردم آن را نگاه کرده و در روز روشن با چشم خود می دیدند.

همین که ساحران فهمیدند کار موسی علیه السلام سحر و جادو نیست، بی اختیار به سجده افتادند و درحالیکه همین جادوگران صبح از جمله کافران بشمار میرفتند، و بعد از ظهر به جمع شهداء راه خدا پیوستند و با بیان «آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى» اظهار داشتند که کار ما غلط بوده است، و چون فرعون خود را «رب» مردم می دانست، آنها هم کلمه «بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى» را بکار بردند، زیرا اگر آنها تنها می گفتند: «رب موسی»، فرعون میگفت: موسی را من تربیت کرده ام، از اینروی ساحران، بعد از کلمه «رب» ابتداء نام هارون علیه السلام و سپس نام موسی علیه السلام را ذکر کردند.

و بدین ترتیب معجزه به وقوع پیوست و دلیل بر ملا گشت و حق تحقق یافت و سحر باطل شد.

همچنان ابن عباس (رض) گفته است: آنها در آغاز روز ساحر بودند و در آخر روز گواهان نیکو گشتند. (مختصر ۴۸۶/۲).

مطالعه کنندگان گرامی!

میخواهم توجه شما را به مطلب مهمی در این آیه مبارکه جلب نمایم آن این است که: ساحران گفتند: «آمنا برب هارون و موسی» نگفتند: «...آمنا برب العالمین»؛ چون فرعون هم مدعی ربوبیت بود و میگفت: «أنا ربکم الأعلى» من پروردگار برتر شمایم. (سوره نازعات آیه ۲۴). و هم مدعی الوهیت بود و میگفت: «ما علمت لکم من إله غیری...» جز من شما را الهی و فرمانروایی نیست. (سوره قصص ۳۸). و اگر فقط می گفتند: «آمنا برب العالمین» فرعون می گفت: آنان به من ایمان می آورند، نه، به کسی دیگر. پس آن بهشتیان، این عبارت را انتخاب کردند، تا برای فرعون، سخنی باقی نماند. در آیه، نام هارون بر موسی مقدم است؛ چون فرعون ادعا میکرد که موسی را در دوران کودکی پرورش داده و مربی اوست، همان گونه که بارها به او می گفت: «ألم نربک فینا ولیداً

و لبث فینا من عمرک سنین»: مگر تو را در کودکی نزد خود پرورش ندادیم و چند سال از عمرت را در میان ما به سر بردی؟ (سوره شعراء آیه ۱۸).
 قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأَقْطَعَنَّ
 أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمَنَّ آئِنَّا أَشَدُّ
 عَذَابًا وَأَبْقَى ﴿٧١﴾

(فرعون) گفت: «آیا پیش از آن که به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟! بی گمان او بزرگ شماست که به شما جادو آموخته است، پس یقیناً دستانتان و پاهایتان بر خلاف یکدیگر قطع میکنم، و شما را بر تنه های نخل (خرما) به دار می آویزم، و بی شک خواهید دانست که عذاب (و شکنجه) کدامیک از ما سخت تر است و پایدارتر است!». (۷۱)

امام قرطبی در تفسیر خویش در مورد گفته فرعون می نویسد: منظور فرعون از این گفته این بود که مردم را سردرگم کند تا از آنان پیروی نکنند و مانند آنها ایمان نیاورند. (قرطبی ۲۲۵/۱۱).

بعد از آن آنها را به قتل و تعذیب تهدید کرد و گفت: «فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ
 أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ» «مِنْ خِلَافٍ»: عکس یکدیگر. از دو قسمت مختلف، مثل پای راست و دست چپ، و پای چپ و دست راست.

در آیه مبارکه می فرماید: به خدا قسم! دست راست و پای چپ شما را قطع می کنم، یا پای راست و دست چپ شما را قطع می کنم.

بعد از اینکه فرعون آنان را از مُثله کردن اجسادشان تهدید نمود، گفت: «وَ
 لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ» و شما را بر شاخه های نخل آویزان می کنم («لَأُصَلِّبَنَّكُمْ»: قطعاً به دار می آویزم.) و به بدترین وجه شما را به قتل می رسانم.

یعنی به منظور تشهیر شما را بر تنه های درختان خرما به دار خواهم آویخت که این نهایت مجازات است.

مفسران می نویسند که: فرعون غرض تشهیر آنان غرض اویزان کردن آنان در درخت خرما تهدید کرد. مفسران می گوین که: فرعون، چرا درخت خرما را غرض اعدام ساحران انتخاب کرد می نویسند: علت اینست که؛ تنه درخت خرما خشن، دشت و آزار دهنده است و در ضمن اویزان کردن در درخت خرما موجب آزار روحی آنها می شود.

خواننده محترم!

در آیه ی (۶۱ طه)؛ خواندیم که موسی علیه السلام فرعونیان را به عذاب تهدید کرد، طوریکه میفرماید: «لَا تَقْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيَسْحَتَكُمْ بِعَذَابٍ» (بر الله دروغ نبندید، که الله شما را با عذاب سخت ریشه کن خواهد کرد) در این آیه فرعون تهدید میکند که: به زودی میدانید که عذاب چه کسی سخت تر است. «وَلَتَعْلَمَنَّ أَنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى» ای ساحران! به زودی خواهید دانست که آیا عذاب من سخت و پیوسته تر است یا عذاب خدای موسی؟ در آیه مبارکه به وضاحت در یافتیم که: در نظام طاغوتی، خفقان تا کدام سرحد حاکم است و مردم حتی از آزادی عقیده نیز هم محروم میگردند، و در این هیچ جای شکی نیست که؛ تهدید و تهمت، شیوهی کار همیشگی نظام طاغوتی میباشد. همچنان از فحواى آیه مبارکه در یافتیم که: أنبياء عليهم السلام با روح انسان کار می کنند، ولی طاغوتها با ضربه به جسم در جستجو انتقام میباشند. غافل از آنکه با شکنجه و قتل نمی توان باور و اعتقادات مردم را تغییر و دیگر گون ساخت.

یادداشت:

بادر نظر داشت اینکه آیات مابعدی دنباله ماجرای تعذیب فرعون را ذکر نمیکنند، ولی مفسران می نویسند که: فرعون تهدید خود را اجرا کرد و دست و پای ساحران که به موسی علیه السلام ایمان آورده بودند، قطع نمود و آنان

را به صلیب کشید، و این ساحران برایمان مردند. حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: در اول روز ساحر بودند و در آخر روز شهید و پاک مردند.

قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٧٢﴾

(جادوگران به فرعون) گفتند: هرگز تو را بر دلایل روشنی که به ما رسیده و بر کسی که ما را آفریده است، ترجیح نمی دهیم. پس به هر حکمی که (در حق ما) میخواهی حکم کن، تو تنها می توانی در این زندگی دنیا حکم کنی. (۷۲)

«لَنْ نُؤْتِرَكَ»: هرگز تو را ترجیح نمی دهیم و بر نمی گزینیم.

«الْبَيِّنَاتِ»: معجزات. دلائل.

«وَالَّذِي فَطَرْنَا»: و بر خدائی که ما را آفریده است. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تفسیر: ساحران به فرعون گفتند: هرگز باطلت را بر حقی که موسی آورده است برتری نداده و هرگز ربوبیت دروغین ات را بر ربوبیت راستین خدای یگانه یکتا که ما را آفریده است ترجیح نمی دهیم، پس هر آنچه میخواهی بکن؛ بی گمان قلمرو قدرتت بر ما همین محدوده دنیای کوتاه مدت و فانی است و با رفتن از این دنیا عذابت بر ما نیز به زودی سپری خواهد شد.

نشانه‌ی ایمان واقعی، همانا آمادگی برای فدا کردن تمام هستی در راه دفاع از ارزشهای الهی است. در آیه مبارکه به طور قسم آمده است میفرماید: یعنی: قسم به ذاتی که ما را آفریده است، هرگز تو را بر بینات و معجزات وی ترجیح نمی دهیم. «پس هر حکمی می خواهی اجراء کن» از کشتن گرفته تا به دار آویختن ما ترسی از آن نداریم، یعنی دست ات است.

در آیه مبارکه در می یابیم که: انسان ها در ابراز عقیده و ایمان، آزاد و شخصاً انتخاب اند و با تهدید و تطمیع نمی توان عقاید و باورهای آنان را تغییر داد.

همچنان در میبایم که: ایمان، وعقیده به انسان چنان قدرت و جرأت می بخشد. آنان پس از ایمان آوردن گفتند:

«لَنْ نُؤْتِرَكَ» هرگز اختیار نمیکنیم تو را. همچنان و در می یابیم که: ایمان، زمانی دارای ارزش می باشد که؛ بر اساس منطق و بصیرت قایم و استوار باشد. «إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» حکم تو فقط در این دنیای ناپایدار و رفتنی اجراء میشود، در صورتی که ما خواهان نعمت های پایدار و جاویدان می باشیم. واقعیت اینست کسیکه: ایمان ندارد، جذب هدیه طاغوت میشود، «وَجَاءَ السَّحْرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿١١٣﴾» سوره اعراف) و (پس از فراخوانی، ساحران نزد فرعون آمدند، (و) گفتند: اگر ما پیروز شویم، آیا برای ما پاداشی هست؟).

ولی مؤمن واقعی، همه چیز غیر از الله متعال را کوچک و بی ارزش می داند. «إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٧٢﴾» سوره طه) (تو تنها می توانی در این زندگی دنیا حکم کنی)

عکرمه گفته است: وقتی ساحران به سجده رفتند، الله متعال در همان سجده جایگاه و منازل بهشتی آنها را به آنان نشان داد. از این رو چنان گفتند. (قرطبی ۲۲۵/۱۱).

إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السَّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى ﴿٧٣﴾

البته ما به پروردگار ما ایمان آوردیم تا گناهان ما را بیامرزد و آنچه از جادو را که ما را بر آن مجبور کردی (نیز بیامرزد)، و الله بهتر و پاینده تر است. (۷۳) «خَطَايَا»: خطاها. گناهان و بدی ها.

«أَكْرَهْتَنَا»: به ما تحمیل کردی. وادارمان نمودی. این جمله بیان گر این واقعیت

است که جادوگران می دانستند که جادوگری، گمراه سازی و کار ناپسندی است. فرعون آن را برای به هراس انداختن مردم از خود، مورد بهره برداری قرار می داد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

در آیه مبارکه در یافتیم که ساحران در مقابله با تهدید فرعون معامله بمثل کردند، فرعون در آیه ۷۱ خطاب به ساحران گفت: «لَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَ أَبْقَى»، (و بی شک خواهید دانست که عذاب (و شکنجه) کدامیک از ما سخت تر است و پایدارتر است!) ساحرانی که ایمان آورده بودند، در جواب فرعون گفتند: «وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (و الله بهتر و پاینده تر است.) و بدین ترتیب جواب تهدید فرعون پرداختند.

إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى ﴿٧٤﴾
 مسلماً کسی که گناهکار به نزد پروردگارش حاضر شود، پس آتش جهنم برای اوست، در آن جا نه می میرد، و نه زنده می ماند. (۷۴)

قبل از همه باید گفت: انسان باید در حفظ ایمان خویش تا آخر عمر باید کوشا باشد، سعی و کوشش بعمل آرد تا از خطا که در زندگی مرتکب میگردد، توبه نماید، و واضح است شخصی که توبه نکند، در حقیقت بحیث شخصی مجرم محشور می شود، و بدتر از گناه همانا، گناهکار مردن است.

در آیه مبارکه خواندیم که: ساحران گفتند: ما ایمان آوردیم تا الله متعال توبه‌ی ما را قبول فرماید و ما را ببخشد، سپس اضافه نمودند؛ هر کس مجرم نزد الله متعال حضور یابد، و از اعمال گذشته خویش توبه به عمل نیاورده باشد، واضح است که جای آن در جهنم، است. جایکه «لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى» یعنی در جهنم نمی میرد تا از آزار آسوده شود و زندگی پاک و آرام و مطبوعی هم ندارد.

همچنان در آیه مبارکه خواندیم که: ساحران پس از ایمان آوردن، خطاب به فرعون گفتند: اعمال شکنجه و قتل تو تنها در این چند روز دنیاست، درحالیکه قهر یا لطف الهی دائمی بوده، زیرا عذاب جهنم برای دوزخیان ابدی میباشد. طوریکه در (آیه: ۷۶ سوره طه) میخوانیم: «جَنَّتْ عَدْنُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى» وهم بهشتیان در بهشت، جاودانه‌اند.

در حدیث شریف به روایت احمد و مسلم از ابی سعید (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم خطبه‌ای ایراد کردند و در اثنای خطبه به این آیه رسیدند پس فرمودند: «أما أهلها الذين هم أهلها فإنهم لا يموتون فيها ولا يحيون، وأما الذين ليسوا بأهلها فإن النار تميتهم إماتة، ثم يقوم الشفعاء فيشفعون، فيؤتى بهم ضبائر على نهر يقال له نهر الحياة أو الحيوان، فيبتون كما يبت الغناء في حميل السيل». «اما اهل دوزخ که آنان به راستی اهل آن هستند، پس نه در آن می میرند و نه زنده می مانند. ولی کسانی که اهل دوزخ نیستند، آتش آنان را می میراند میراندنی، سپس شفیعان بر می خیزند و شفاعت می کنند آنگاه آنان را گروه گروه بر نهی می آورند که به آن نهر حیات یا حیوان گفته میشود پس در آن نهر سبز میشوند و میرویند چنان که خاشاک و سبزه‌ها در کف آب سیل می روید».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «يخرج من النار من كان في قلبه مثقال ذرة من إيمان». «کسانی که در قلب شان به اندازه مثقال ذره‌ای از ایمان بوده است، از آتش بیرون آورده می شوند».

وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى ﴿٧٥﴾

و هرکس نزد او مؤمن بیاید، در حالیکه اعمال نیک انجام داده باشد، پس اینان برای شان درجات بلند است. (۷۵)

یعنی هر که در روز قیامت به سوی پروردگارش به حال ایمان بازگردد، و طاعات و عبادات و اعمال نیک را پیش فرستاده باشد؛ و از منہیات دوری جسته باشد، پس برای شان در جات بلند است، یعنی: برای شان منازلی امن، رفیع و والاست. سپس حق تعالی خود این درجات بلند را تفسیر نموده و میفرماید:

جَنَاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى ﴿٧٦﴾

باغهای همیشگی (بهشتی) که نهرها زیر (درختان) آن روان است، همیشه در آن خواهند بود، و این است پاداش کسی که خود را (از شرک و گناهان) پاک نموده است. (٧٦)

واقعاً تزکیه، کلید بهشت است. و مؤمن، اهل خود سازی و تزکیه است. ابن کثیر ترجیحاً بر آن است که این آیات، حکایت سخنان ساحران در جواب فرعون است.

در حدیث آمده است: «بهشت دارای یک صد مرتبه و درجه می باشد، فاصله‌ی بین هر دو درجه به میزان فاصله‌ی آسمان و زمین است. فردوس بالاترین مقام آن است. پس هر وقت از خدا خواستید، فردوس را بخواهید» (امام احمد و ترمذی آن را روایت کرده‌اند).

خوانندگان گرامی!

در آیات (٧٧ الی ٨٢) ١٠ - در باره خارج شدن بنی اسرائیل از مصر، رفتن فرعون به تعقیب آنان و غرق شدن او و سپاهش به بحث گرفته شده است.

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ ﴿٧٧﴾

و همانا (ما) به موسی وحی کردیم که: «شبانہ بندگان مرا (از مصر بیرون) ببر، سپس برای آنها در بحر راهی خشک بگشا، که نه از تعقیب (دشمنان) خواهی ترسید، و نه (از غرق شدن در دریا) هراسی داری. (٧٧)

«أَسْرٍ»: سری (بر وزن صرد): رفتن در شب. «السری: سیر اللیل یقال سری و اسری». «اسر»: شبانه راه ببر. (حرکت شبانه) «أَسْرٍ بَعْبَادِي»: شبانه بندگانم را کوچ بده و از مصر به سوی سرزمین موعود فلسطین بیرون ببر (اسراء / ۱). «يَبَسًا» «ییس» به مکانی و یا محلی گفته میشود که قبلاً آب داشته، ولی فعلاً خشک گردیده باشد.

«دَرَكَأ» «دَرَكَأ» به خساراتی که دامنگیر انسان میشود گفته میشود. و مراد از «عبادی» بنی اسرائیل است.

از جمله اهداف بعثت انبیاء، نجات مردم از شرّ طاغوت‌هاست. در تفسیر فی ظلال القرآن آمده است: هنگامی که ساحران و مردم مصر به موسی علیه السلام ایمان آوردند و از تهدیدات فرعون نهراسیدند، راه امداد الهی گشوده شد. از این روی به موسی علیه السلام خطاب گردید که مردم را شبانه از مصر حرکت بده که بحر را برای تو خشک و شرّ فرعون را از شما دور میکنیم. بعد از اینکه فرعون به ستمگری و سرکشی ادامه داد، به موسی وحی کردیم که شبانه بنی اسرائیل را از مصر ببرد.

در می یابیم که: عزّت همراه آوارگی، بهتر از ذلّت در وطن است. به حضرت موسی علیه السلام وحی شد: «فَأَضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا» پس با عصایت به بحر ضربه بزن، تا به صورت جاده و مسیری خشک درآید و از آن عبور کنند.

«لَا تَخَافُ دَرَكَأً وَلَا تَخْشَى»: که نه از رسیدن فرعون و سربازانش بترسی و نه از غرق شدن در بحریمناک باشی.

فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ ﴿٧٨﴾

پس فرعون با لشکریانش آنان را تعقیب کردند، و بحر آنان را (در میان امواج خروشان خود) بطور کامل پوشانید! (۷۸)

«غشیهم»: غشیان: پوشانیدن. «غشیهم» پوشانید آنها را. فرعون بالشکریان خویش موسی علیه السلام را تعقیب کرد، اما آب به گونه‌ای بر آنها بالا آمد و آنان را فرو پاشانید که در توصیف نگنجد. یعنی امواجی بزرگ و سهمگین، بحر فرعون و فرعونیان را در خود فروپوشانید. واقعیت امر اینست که: معجزه‌ی موسی علیه السلام چنان جامعه مصر را تکان داد و به حرکت واداشت که فرعون خود مجبور به تعقیب آنان گردید.

وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى ﴿٧٩﴾

و فرعون قوم خود را گمراه ساخت، و هرگز به راه راست هدایت نکرد! (۷۹) در این هیچ جای شکی نیست که: رهبران و حاکمان جامعه، در هدایت یا گمراهی مردم نقش کلیدی دارند. طوریکه در آیه مبارکه خواندیم که: فرعون قوم خود را از راه راست و راه صراط المستقیم به دور برد و آنها را به خیر و نجات هدایت نکرد. بلکه آنها «أَضَلَّ»: گمراه ساخت. و آنان را «مَا هَدَى»: رهنمود به صراط المستقیم نکرد.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى ﴿٨٠﴾

ای بنی اسرائیل! در حقیقت ما شما را از (چنگال) دشمنان نجات دادیم و در جانب راست کوه طور با شما وعده نهادیم (تا تورات را بر شما نازل کنیم) و بر شما من و سلوی نازل کردیم. (۸۰)

آزادی و امنیّت از بزرگترین نعمت‌های الهی که الله متعال برای انسانها اعطا نموده است، در واقعیت این دو نعمت، زمینه ساز استفاده از سایر نعمت‌ها برای عالم بشریت می باشد. در آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم که: نعمت معنوی بر نعمت مادی مقدم است. در ابتدا فرمود: «وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ» که مربوط به نزول تورات است، سپس فرمود: «الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى» که غذای جسم است.

یعنی ای بنی اسرائیل! نعمت عظیم مرا به یاد بیاورید، آنگاه که شما را از شر و ظلم فرعون و قومش نجات دادیم، که زهر عذاب را به شما می چشانند. «وَ وَاَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ»: وعده‌ی مناجات و نازل کردن تورات را در طرف راست طور سینا به موسی دادیم. یعنی به موسی علیه السلام فرمان دادیم که شما را با خود به طور بیاورد تا در حضور شما با او سخن بگوییم و در نتیجه، شما کلام ما را خطاب به موسی علیه السلام بشنوید. مراد این است که: گروهی برگزیده و انتخاب شده از بنی اسرائیل که عبارت از هفتاد تن نقبای شان بودند، با موسی علیه السلام به وعده گاهی آیند که در جانب راست کوهی در سینا به نام «طور» قرارداد داشت. در ضمن گفته شد که: در نزول تورات صلاح دین و دنیای آنها مقرر است.

«وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمْ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوى»: و هنگامی که شما در سرزمین سرگردان بودید «من و سلوی» را روزی شما قرار دادیم.

من و سلوی: یادآوری نعمت‌های الهی، یکی از وظایف انبیا وزمینیه‌ی رشد و تشکر انسان است. مبحث نجات بنی اسرائیل از ظلم و ستم فرعون و نزول غذاهای من و سلوی در حالیکه قوم بنی اسرائیل در دشت و صحرا سرگردان ولا لهند بودند، بارها در قرآن تذکر یافته است.

من و سلوی از جمله غذا های لذیذ و نیروبخش بوده که در مناطق آزاد و دور از شهر (مصر) از جانب الله متعال به بنی اسرائیل آرزانی شده بود.

مفسران در تفسیر دو کلمه «من و سلوی» تفاسیر متعددی نگاشته اند، که ذکر همه آنها تفصیل بیشتر می‌خواهد ولی من بطور موجزاً بدان اشاره میدارم.

«من» در لغت به گفته بعضی مفسران قطرات کوچکی هم چون قطرات شبنم است که بر درختان می نشیند و طعم شیرینی دارد، (ر. ک: مفردات راغب

ماده من) یا به تعبیر دیگر یک نوع صمغ و شیره درختی است با طعم شیرین، و بعضی گفته اند طعم آن شیرین توام با ترشی بوده است.

«سلوی»: در اصل به معنی آرامش و تسلی است، و بعضی از ارباب لغت و بسیاری از مفسران آن را یک نوع «پرنده» دانسته اند.

طبق روایتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نقل شده که فرمود: «الکماء من المن؛ قارچ (سماق) نوعی از من است»، معلوم میشود «من» قارچهای (سماق ها) خوراکی بوده که در آن سرزمین می روئیده.

بعضی دیگر گفته اند مقصود از «من» تمام آن نعمتهایی است که خدا بر بنی اسرائیل «منت» گذارده، و «سلوی» تمام مواهبی بوده که مایه آرامش آنها میشده است.

در تورات میخوانیم که «من» چیزی مثل تخم گشنیز بوده که شب در آن سرزمین می ریخته، و بنی اسرائیل آن را جمع کرده می کوبیدند و با آن نان درست می کردند که طعم نان روغنی داشته است.

احتمال دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه در اثر بارانهای نافی که به لطف خداوند در مدت سرگردانی بنی اسرائیل در آن بیابان می بارید، اشجار آن محیط، صمغ و شیره مخصوصی بیرون می دادند و بنی اسرائیل از آن استفاده می کردند.

یک تعداد علما گفته اند احتمال دارد که «من» یک نوع عسل طبیعی بوده که بنی اسرائیل در طول حرکت خود در آن بیابان به مخازنی از آن می رسیدند، چرا که در حواشی بیابان تپه، کوهستانها و سنگلاخ هایی وجود داشته که نمونه های فراوانی از عسل طبیعی در آن به چشم می خورده است.

این تفسیر به وسیله تفسیری که بر عهدین (تورات و انجیل) نوشته شده تایید می شود آنجا که می خوانیم: «اراضی مقدسه به کثرت انواع گلها و شکوفه ها

معروف است، و بدین لحاظ است که جماعت زنبوران همواره در شکاف سنگها و شاخ درختان و خانه های مردم می نشینند، بطوری که فقیرترین مردم غسل را می توانند خورد». (ر. ک: قاموس کتاب مقدس ف صفحه ۶۱۲).

در مورد «سلوی» گر چه بعضی از مفسران آن را به معنی «غسل» گرفته اند ولی مفسران دیگر تقریباً همه آن را یک نوع پرنده میدانند، که از اطراف بطور فراوان در آن سرزمین می آمده، و بنی اسرائیل از گوشت آنها استفاده میکردند. در تفسیری که بعضی از مسیحیان به عهدین نوشته اند تایید این نظریه را میبینیم آنجا که میگوید.

«بدانکه، سلوی از آفریقا بطور زیاد حرکت کرده به شمال می روند که در جزیره کاپری، ۱۶ هزار از آنها را در یک فصل صید نمودند... این مرغ از راه بحر قلزم آمده، خلیج عقبه و سوئز را قطع نموده، در شبه جزیره سینا داخل می شود، و از کثرت تعب و زحمتی که در بین راه کشیده است به آسانی با دست گرفته می شود، و چون پرواز نماید غالباً نزدیک زمین است... راجع به این قسمت در سفر خروج و سفر اعداد (از تورات) سخن رفته است». (ر. ک: قاموس کتاب مقدس - مستر هاگس - ص ۴۸۳).

از این نوشته نیز استفاده می شود که مقصود از «سلوی» همان پرنده مخصوص پر گوشتی است که شبیه و اندازه کبوتر است، و این پرنده در آن سرزمین معروف می باشد.

البته لطف مخصوص الله متعال به بنی اسرائیل در دوران سرگردانشان در بیابان سینا، سبب شده بود که این پرنده به طور فراوان در طول این مدت در آنجا وجود داشته باشد تا بتوانند از آن استفاده کنند، و گرنه بطور عادی مشکل بود چنین نعمتی نصیبشان شود.

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلُّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى ﴿٨١﴾

و از چیزهای پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید و در آن از حد تجاوز نکنید که غضب من بر شما نازل خواهد شد، و هر کس که غضب من بر او نازل گردد یقیناً که نابود شده است. (۸۱)

«لَا تَطْغَوْا فِيهِ»: در آن سرکشی نکنید. سرکشی در نعمت الله متعال این است که انسان به جای این که از آن در راه طاعت و عبادت خدا و طریق سعادت دنیا و آخرت خود استفاده کند، آن را وسیله گناهکاری و ناسپاسی و گردنکشی از فرمان و قوانین الهی، و بالاخره کفر و زندقه سازد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» جوهر و حقیقت ادیان ابراهیمی به صحت و سلامتی جسمی انسانها توجه و اهتمام بزرگی خاص و فوق العاده بخرچ داده و در این راستا توصیه همیشگی این ادیان همانا به تغذیه حلال و صیحی می باشد.

طوریکه در آیه مبارکه با زیبای خاصی بیان یافت: از روزی حلال و لذیذی که به شما عطا کرده‌ایم بخورید. طبع سلیم انسانی، یکی از معیارهای شناخت حلال هاست.

«طَيِّبَاتٍ»: (طیب به چیزی گفته می شود که مطابق طبع و دلپسند باشد). رعایت نکردن احکام خوردنی‌ها، و بخصوص عدم رعایت حد و اندازه بمثابة طغیان می باشد، طوریکه در آیه مبارکه آمده است. «وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي» و فور نعمت و رفاه شما را به نافرمانی و ادار نکند که عذاب من بر شما نازل گردد. و مصرف بیش از اندازه‌ی مورد ضرورت و افراط در تناول غذا، سرپیچی از حکم الله متعال است. طغیان در مصرف از گناهان کبیره است، چون عذاب الهی را در پی دارد.

از حلال به سوی حرام تجاوز نکنند و مرتکب معصیت نشوند که اگر چنین کردن، خشم و غضب الهی بر آنان فرود می آید و هر که خشم وی بر او فرود آید قطعاً در ورطه هلاک و زیان افتاده، ناکام و نامراد و بدخت می شود. «فَقَدْ هَوَى»: پرت شد و سقوط کرد. هلاک و نابود گردید. یعنی قطعاً رهسپار هاویه شده است که عبارت از قعر دوزخ است. پس بر ما است که: حلال‌های الهی را نباید در راه حرام به مصرف برسانیم.

وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى ﴿٨٢﴾

و مسلماً من بسیار آمرزنده‌ام برای کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل نیک انجام دهد، باز به راه مستقیم راهیاب شود. (۸۲)
«غَفَّارٌ»: بسیار آمرزنده. دارای آمرزش سترگ.

قبل از همه خدمت خوانندگان محترم باید بعرض برسانم که این آیه مبارکه: متضمن ترغیب است برای آن‌عده اشخاصیکه که در پرتگاه نافرمانی افتاده‌اند؛ زیرا راه خروجی را به آنان نشان داده است تا در زندگی خویش نا امید نشوند. در آیه مبارکه میخوانیم: آمرزگارم برای کسی که از کفر و شرک و گناهان توبه صادقانه بعمل آرد، و به آنچه از نزد حق تعالی آمده است، و به فرشتگان و کتاب‌ها و پیامبران و روز آخرت ایمان آورد و اعمال شایسته‌ای را که شرع انور آنها را نیکو شناخته و اجرای آنها را خواسته، انجام دهد، سپس به پیمودن راه راست رهسپار شده و بر حق پایداری ورزد.

در سیرت انبیاء الهی نیز آمده است که انبیاء علیهم السلام نیز از الله متعال خویش طلب مغفرت می کردند؛ بطور مثال در باره حضرت آدم علیه السلام: آمده است که میفرماید: «إِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا» (اعراف، ۲۳) و در باره نوح علیه السلام: آمده که فرموده است: «إِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي» «هود، ۴۷»، و در باره

حضرت ابراهیم علیه السلام: آمده است که میفرمود: «أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي» (شعراء، ۸۲)، و در باره حضرت موسی علیه السلام: آمده است که می فرماید «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي» (اعراف، ۱۵۱)، و در باره حضرت عیسی علیه السلام: آمده است که فرموده «وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ» (مائده، ۱۱۸). و محمد صلی الله علیه وسلم: «وَ اسْتَغْفِرُهُ» (نصر، ۴).

همچنان در آیه مبارکه با تمام وضاحت در می یابیم که: راه توبه برای همه انسانها و بخصوص بر آن‌عده از انسانهای که مشمول غضب الهی شده‌اند، باز مییابد. ولی باید گفت که: توبه با شرایطی پذیرفته می‌شود. و این شرایط عبارت است:

الف: بازگشت «تاب»،

ب: ایمان «آمن»،

ج: کار خوب «عمل صالحاً»،

د: هدایت پذیری «اهتدی».

و در کل باید بعرض برسانم که: مؤمن بودن و مؤمن شدن مهم است، ولی مؤمن ماندن مهم‌تر از آن می‌باشد.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۸۳ الی ۹۸) در باره: ۱۱ و ۱۲ هم سخن بودن موسی با الله در میقات، فتنه‌ی سامری، نکوهش موسی به هارون، انداختن لاشه‌ی تخریب شده‌ی گوساله‌ی زرین به دریا... بحث بعمل آمده است.

وَمَا أَغْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى ﴿٨٣﴾

و ای موسی! چه چیز (سبب شد که) از قومت پیشی گیری و (برای آمدن به کوه طور) عجله کنی؟! (۸۳)

«أَعْجَلْكَ»: عجله: شتاب و خواستن چیزی پیش از وقت آن. «أَعْجَلْكَ»:

یعنی تو را به شتاب و سبقت واداشت.

امام زمخشری در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد که: وعده مقرر چنان بود که موسی علیه السلام و هفتاد تن نقبا و نخبگان قومش همه با هم به طور آیند، موسی علیه السلام با آنان به راه افتاد اما سپس به شوق وعده گاه پروردگارش از میانشان به شتاب پیشی گرفت و خود را قبل از همه به میعادگاه رسانید.

(تفسیر کشاف ۸۹/۳)

خداوند متعال در آیه متبرکه میفرماید: ای موسی! و چه چیز تو را به شتاب واداشت تا از قومت به سوی طورایمن سبقت جسته و آنها را در عقب جاگذاری؟ دیده می شود که حتی پیامبران نیز در مقابل عملکرد خود مسئول و جوابگو هستند. طوریکه در آیه مبارکه خواندیم: ای موسی! چه چیزی تو را به شتاب واداشته است تا از قوم خود جلو بیفتی؟ در این هیچ جای شکی نیست که: رهبر باید هم پیشگام و پیشقدم باشد تا امت و ملت به دنبال او حرکت کنند.

ای موسی! چه چیز تو را بر آن داشت که قومت را ترک کرده و از میانشان شتابان بیرون آیی؟ یعنی ای موسی چرا عجله کردی.

جواب همین است که: عجله در کار خیر و برای کسب رضای الهی مانعی ندارد. زیرا موسی علیه السلام عاشق پروردگار خویش بود و سخت مشتاق استماع کلام الهی بود. بناءً عجله بخرج داد.

به تأسف باید گفت که: در طول تاریخ امت‌ها در غیبت رهبران واقعی خویش، در معرض آزمون و فتنه قرار گرفته اند. و منحرفان، از غیبت و نبود رهبر الهی سوء استفاده بعمل آورده اند و جامعه را به انحراف سوق داده اند. ولی همینکه رهبر واقعی در یک مجتمع حضور داشته باشد، دشمنان کاری کرده نمیتواند.

قَالَ هُمْ أَوْلَاءَ عَلَيَّ أَنْتَرِي وَعَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى ﴿٨٤﴾

(موسی) گفت: «پروردگارا! آنان به دنبال من هستند، و من به سوی تو شتاب کردم، تا (از من) خوشنود شوی.» (۸۴)

موسی علیه السلام گفت: پروردگارا! قوم به تعقیب من هستند، هم اینک بعد از من میرسند و میان من و آنان چندان مسافت زیادی نیست.

در این آیه مبارکه در می یابیم که: موسی علیه السلام اول معذرت خویش پیشکش نمود و سپس سبب شتاب خود را بیان کرد، که قبل از قومش آمده و آن عبارت بود از شوق راز و نیاز با الله، تا رضایت او را به دست آورد.

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ ﴿٨٥﴾

الله فرمود: اما ما پس از (آمدن) تو قومت را آزمایش کردیم، و سامری آنها را گمراه ساخت. (۸۵)

الله متعال به موسی خبر داد که بعد از این که تو آنها را ترک گفتی و از قوم جدا شدی، آنان را به پرستش گوساله آزموده و سامری آنان را گمراه ساخته است. مفسران گفته اند: وقتی موسی برای راز و نیاز با خدایش رفت، برادرش، هارون را به جانشینی خود منصوب کرد و به او دستور داد که بنی اسرائیل را در بر پا داشتن طاعت خدا متعهد سازد.

در خلال غیبت موسی، سامری زیورآلات را جمع کرد و از آن مجسمه‌ی گوساله‌ای ساخت و بنی اسرائیل را به پرستش آن دعوت کرد. آنها در مقابل آن دواطلبانه زانوی پرستش بر زمین نهادند. این فتنه در روز بیستم رفتن موسی علیه السلام به کوه طور اتفاق افتاد.

دیده می شود که: نقش هنر و هنرمند غیر متعهد در تخریب باورهای دینی و انحراف مردم یک مجتمع، کمتر از قدرت طاغوت نیست.

سامری منافق به هنر نمایی خویش توانست قوم بنی اسرائیل در غیاب حضرت موسی علیه السلام گمراه سازد.

سامری کیست؟

سامری آن شخصی است که: عامل گمراهی و گرایش بنی اسرائیل به گوساله پرستی بود: قبل از همه باید گفت که: سامری آن شخصی بود که: مجسمه گوساله را ساخت و قوم موسی را به پرستش آن دعوت کرد. کلمه «سامری» سه بار در قرآن عظیم الشان تذکر شده است. که هر سه بار آن در سوره طه آیات (۸۵، ۸۷ و ۹۵) می باشد.

اصل لفظ سامری در زبان عبری، شمری است، و از آنجا که معمول است هنگامی که الفاظ عبری به لباس عربی در می آیند حرف شین به حرف سین تبدیل می گردد، چنانکه موشی به موسی و یشوع به یسوع تبدیل می گردد، بنابر این سامری نیز منسوب به شمرون بوده، و شمرون فرزند یشاکر چهارمین نسل یعقوب علیه السلام است.

به هر حال سامری انسان خودخواه مغرور و منحرف و در عین حال باهوشی بود که با جرات و مهارت مخصوصی با استفاده از نقاط ضعف بنی اسرائیل توانست چنان فتنه عظیمی که سبب گرایش اکثریت قاطع به بت پرستی بود ایجاد کند و کیفر این خودخواهی و فتنه انگیزی خود را نیز در همین دنیا دید. در تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل آمده است: «السَّامِرِيُّ»: مردی از اهالی فلسطین بود و از اقلیم سامره. به مصر کوچ کرد و بعدها همراه بنی اسرائیل از آنجا خارج شد. او انسان منافق بود و چنین وانمود میکرد که گویا به موسی علیه السلام ایمان دارد و کفر خود را مخفی می کرد. برخی از مؤرخان مینویسد: سامری از قبیله ای به نام سامره بود؛ او به همراهانش به بنی اسرائیل گفت: موسی بدان سبب از میعادی که میان شما و او بود،

تخلف کرد و از شما پیشی گرفت که این زیورات حرام در میان شما وجود داشت! پس آنها را امر کرد که زیورات را در آتش افکنند، سپس از آن زیورات گوساله‌ای ساخت و شد آنچه شد.

همچنان برخی دیگری از مؤرخان می نویسند: سامری، منسوب به «سامر» یا «سامره» است. در حال حاضر، نام محلی در «فلسطین» است که به نظر میرسد اسم قوم یا طایفه ای باشد که در گذشته در آنجا زندگی بسر می بردند.

ولی برخی از مورخان بدین عقیده اند که: هم فکران با فرزندان سامری، بعدها در منطقه «سامره فلسطین» ساکن شدند و نام این محل یا طایفه، به اعتبار سکونت هم فکران یا فرزندان او بوده است.

سامری، از اصحاب حضرت موسی علیه السلام و دارای دانشی شگفت و علمی برتر بود. وی، از دانش شهودی و ریاضت بهره برده بود و دسترسی بر علوم و دانش های غریبه داشت.

همچنان برخی از مؤرخان می نویسند که: سامری، شخصیتی بت پرست به نام موسی بن ظفر از سرزمین «عراق» بود که در دوران نبوت حضرت موسی علیه السلام به «مصر» آمد و به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورد (دهخدا، علی اکبر، «لغت نامه»).

در تفسیر معارف القران مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی آمده است که: سامری یک قبطی، از آل فرعون بوده و در همسایگی حضرت موسی علیه السلام سکونت داشت، به او ایمان آورد، وقتی موسی علیه السلام با بنی اسرائیل از مصر بیرون آمد او هم همراهی شد. بعضی دیگر گفته اند او رئیس قبیله سامره از بنی اسرائیل بوده و این قبیله سامری در کشور شام معروف است. حضرت سعید بن جبیر فرموده که او: از چنین قومی بود که گاو می پرستیدند و در مصر وارد شده به ظاهر در دین بنی اسرائیل داخل شد، در دل نفاق

داشت. (قرطبی) در حاشیه قرطبی آمده است که او از هندوهای هندوستان بود که گاو می پرستند، بر موسی علیه السلام ایمان آورد و باز به سوی کفر برگشت، یا این که از اول به گونه ای منافقانه ایمان اظهار کرده بود. والله اعلم بالصواب.

مشهور این است که سامری موسی بن ظفر نام داشت، ابن جریر از حضرت ابن عباس (رض) روایت نموده که زمانی موسی سامری متولد شد، فرعون برای قتل پسران بنی اسرائیل حکم صادر کرده بود، مادرش از ترس این که نشاید مأمورین فرعون او را بکشند، از مصیبت اینکه در جلو خود بنیم که او کشته شود، این را بهتر دید که او را در غاری گذاشته دهن او را ببندد، و گاه گاهی به سراغ او می رفت و از او خبر گیری می کرد. از آن طرف الله تعالی جبرئیل امین را برای نگهداری و غذا رسانی او مأمور کرد، او بر یک انگشت خویش عسل و بر یکی مسکه و بر یکی شیر می آورد، و به خوردن کودک میداد، تا این که در غار پرورش یافته بزرگ شد و سرانجام به کفر مبتلا شده سپس زیر غضب الله متعال قرار گرفت. (تفسیر معارف القرآن: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی - سورطه)

فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَن يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي ﴿٨٦﴾

پس موسی خشمگین (و) با تأسف شدید به سوی قومش بازگشت، (و) گفت: «ای قوم من! مگر پروردگارتان وعده ی نیکو به شما نداده بود؟ آیا مدت (جدایی من از شما) به درازا کشید، یا خواستید غضبی از (سوی) پروردگارتان بر شما نازل شود؟ چرا که با وعده من مخالفت کردید. (۸۶)

بعد از اینکه موسی علیه السلام معیاد چهل روز و گرفتن تورات را به پایان رساندند، «خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود برگشت».
أسفا: تأسف سخت و شدت خشم را میگویند، یعنی بعد از اینکه قومش موسی علیه السلام به پرستش گوساله پرداخته بودند، سخت قهر، عصبانی و افسرده خاطر گشت.

قابل تذکر است که؛ قهر، خشم و غضبی که در راه رضای الهی باشد مذموم نیست.

مفهوم جمله «فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ» آیه مبارکه این اصل را می رساند همین که موسی علیه السلام از انحراف قوم خویش با خبر شد، فوراً عکس العمل نشان میدهد. «فَرَجَعَ» (حرف «فا» در «فَرَجَعَ» نشانه فوریت را نشان میدهد، یعنی به صورت فوری به پیش قوم خویش دوباره برگشت.

زمانیکه موسی به نزد قوم خویش رسید، قوم را سرزنش کرد و گفت: «قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا» ای قوم من! آیا خدا متعال پیش از این با فرود آوردن تورات بر من، به شما وعده نیکو نداد؟

«وَعَدًّا حَسَنًا»: وعده زیبایی. که هدف از آن نزول تورات و بیان احکام آسمانی در آن؛ یا نجات و پیروزی بر فرعونیان و وارث حکومت سرزمین مصر شدن؛ یا وعده مغفرت و آمرزش توبه کنندگان و انجام دهندگان کارهای پسندیده؛ و یا این که همه این امور.

موسی علیه السلام خطاب به قوم خویش میفرماید: پس چه شد که شما اینگونه عمل را انجام دادید؟ استفهام برای توبیخ است.

همچنان در آیه مبارکه این اصل را می‌رساند که: در جای خود باید خطاکار را توبیخ کرد.

«أَفْطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمُ غَضَبٌ مِّنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَقْتُمْ مَوْعِدِي» آیا زمان بر شما طولانی شد و یا اینکه در نتیجه تحقق وعده را کند پنداشتید؟ یا این شرک را بدین خاطر انجام دادید که خشم و عذاب الله بر شما فرود آید؛ نتیجه عهدهم را شکسته و وعده‌ای را که با من نموده بودید، خلاف کردید گوساله را پرستیدید و دین الله متعال را فرو گذاشتید؟

«الْعَهْدُ»: مدت جدائی موسی علیه السلام از بنی اسرائیل و رفتن به مناجات. قابل تذکر است که: قوم به حضرت موسی علیهم السلام وعده سپرده بودند که؛ تا او از طور به سوی شان باز می‌گردد، به طاعت الله متعال قیام کنند. به قولی: آنان به موسی علیه السلام وعده داده بودند که در پی او به میعادگاه بیایند ولی همین که او از آنان پیشی گرفت، توقف کرده و از پیوستن به او منصرف شدند و تخلف ورزیدند.

مفسر ابو حیان در این مورد می‌نویسد: به موسی وعده داده بودند که به دین الله متعال و روش و سنت موسی علیه السلام پای‌بند باشند، و هرگز با فرمان خدا مخالفت نکنند، اما با پرستش گوساله خلاف وعده کردند. (تفسیرالبحر ۲۶۸/۶).

در این آیه مبارکه به دو وعده اشاره به عمل آمده است: یکی وعده‌ای از جانب خداوند که نزول تورات بوده است، «الَّذِينَ يَعِدُكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا» و دیگری، وعده‌ای از طرف موسی علیه السلام با مردم که در زمان غیبت او از برادرش هارون اطاعت کنند، ولی مردم با گوساله پرستی خویش هر دو وعده را نادیده گرفتند.

البته موسی علیه السلام هنگام توییح آنان، علت انحراف شان را سؤال کرد و پرسید: آیا انحراف شما عامدانه بود و با آگاهی به سراغ قهر خدا رفتید؟ یا از

روی غفلت به آن روی آوردید؟ آیا به خاطر اینکه سی روز غیبت من به چهل روز منتهی گردید، شما منحرف شدید؟ جمله «أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ...»: در آیه مبارکه این فهم را می رساند که: از عمل شما چنین معلوم میشود که: گویا شما خود، در مورد خود چنین تصمیمی و فیصله را اتخاذ نموده اید.

قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلَكِنَا وَلَكِنَّا حَمَلْنَا أُوزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ ﴿٨٧﴾

گفتند: (ما) به اختیار خود وعده ی تو مخالفت نکردیم، لیکن بارهای سنگینی از زینت (و زیورهای) قوم (فرعون) که با خود داشتیم، آن را (در آتش) افکندیم، و چنین سامری (فتنه انگیز بر ما) القا کرد. (۸۷)

بنی اسرائیل: در جواب موسی گفتند: ای موسی! نه به میل و رغبت خود عهد شکستیم و نه وعده را خلاف کردیم بلکه مجبور شدیم. (خلاصه ی گفته ی ابن عباس (ض) و قتاده و مجاهد چنین است، طبری نیز چنین می گوید. طبری ۲۰۰/۱۶).

«وَلَكِنَّا حَمَلْنَا أُوزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدَفْنَاهَا»: ماجرا اینگونه بود که ما باری سنگین از زیورات قوم فرعون را از مصر با خود انتقال داده بودیم، پس این زیورآلات را به دستور سامری در چقوری انداخته و سپس با آتش گداختیم، مجاهد مینویسد: «أوزار» به معنی «اثقال» است که عبارت است از زیورآلاتی که قبل از خارج شدن از مصر، از فرعونیان به امانت گرفته بودند.

دکتر مصطفی خرم دل، مفسر تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» می نویسد: «أوزاراً»: جمع وزر است به معنی بارهای سنگین.

«زینة»: زیورآلات. مراد زر و طلای امانتی است که زنان بنی اسرائیل قبل از حرکت از مصر به بهانه فرارسیدن عید خود از قبطیان گرفته بودند.

«قَدْ فَنَّا»: انداختیم. از خود دور کردیم.

«فَكَذَّبِكُ أَلْقَى السَّامِرِيُّ»: سامری هم آنچه داشت دور انداخت. سامری هم آنها را به میان آتش انداخت. این بود که سامری برنامه و طرحی که داشت به مرحله اجرا در آورد.

امام فخر رازی در تفسیر خویش مینویسد: عده‌ای می‌گویند که زنده گشت و صدا از آن بیرون آمد. وعده‌ای نیز می‌گویند که حیات در آن دمیده نشد بلکه در آن سوراخ‌هایی ایجاد کرد که باد از آنها داخل و خارج میشد و صدایی شبیه گاو از آن شنیده می‌شد. (تفسیر امام رازی ۱۰۳/۲۲).

همچنان مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند: بنی اسرائیل قبل از اینکه از مصر خارج شوند، زیور آلات را از قبطیان به عاریه گرفته بودند، وقتی موسی علیه السلام در بازگشت دیر کرد، سامری به آنها گفت: موسی علیه السلام به خاطر زیور آلاتی که نزد شما است، زندانی شده است. آنها زیور آلات را جمع کرده و به سامری دادند، سپس وی آن را در آتش انداخت و ذوب کرد و برای آنان از طلاهای ذوب شده گوساله‌ای ساخت، سپس مشتی از خاک جای پای اسب جبرئیل را بر آن پاشید و گوساله به صدا آمد.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسند: که بنی اسرائیل بعد از اینکه خواستند یکجا با موسی علیه السلام از مصر بیرون روند، از مردم آنجا زیورآلاتی را به عاریت گرفته و به آنان چنین وانمود کردند که می‌خواهند در جشن یا عروسی‌ای که دارند از این زیورات استفاده بعمل آرند. لذا گفتند ما موقتاً به این زیورات ضرورت داریم.

زیورات را «اوزار: گناهان» نامیدند زیرا تصاحب این زیورات برای شان حلال نبود. پس بخاطر رهایی از گناه، این زیورات را در آتش انداختم و

این سامری بود که نیرنگ انداختن زیورات در آتش را به کار برد و گفت: این زیورات بر شما حلال نیست و آنها را در آتش اندازید، ما هم زیورات را به گودال انداختیم و سامری نیز آنچه از زیورات که با خود داشت در آتش افکند آنگاه از مجموعه آن زیورات برای ما تندیزی به شکل گوساله نر از طلا ساخت.

در روایات آمده است که سامری جبرئیل علیهم السلام را در همان شکل و صورتی که به زمین فرود می‌آید دید، سپس از خاک قدمگاه وی، یا خاک زیر سم اسب وی مشتی برگرفته آن را بر گوساله طلایی افکند و بر اثر آن، گوساله به صدا زدن درآمد.

ابن کثیر می‌فرماید: «بنی اسرائیل به قصد زهد و تقوا از زیورات قوم قبط پرهیز کرده و آن را از خود دور افکندند اما از سوی دیگر به گوساله پرستی روی آوردند، بدین سان بود که از یک چیز کم اهمیت زهد پیشه کرده ولی در برابر یک جنایت بزرگ گردن نهادند.

چنان که نقل است: مردی از اهالی عراق از عبدالله بن عمر (رض) درباره خون پشه‌ای که لباس بدان آلوده می‌شود پرسید که آیا نماز خواندن در آن لباس جایز است یا خیر؟ عبدالله (رض) فرمود: شگفتا! به مردم عراق بنگرید؛ فرزند رسول الله صلی الله علیه وسلم حسین (رض) را کشتند (و دم برنیاوردند) حالا می‌آیند و از ما حکم خون پشه‌ای را می‌پرسند؟!».

فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ ﴿٨٨﴾
 پس (سامری) مجسمه گوساله‌ای (چون صدای گوساله) داشت، پدید آورد،
 پس (سامری و پیروانش به مردم) گفتند: «این معبود شما، و معبود موسی
 است، که آن را فراموش کرده است». (۸۸)

علما میفرمایند: هر هنری که با جامعه شناسی و روانشناسی همراه باشد، مؤثرتر است. علماء می‌افزایند: عامل که موجب موفقیت سریع سامری در جلب توجه بنی اسرائیل، به بت پرستی و بخصوص گوساله پرستی شد این بود که: تاهنوز تاثیرات و زمینه های بت پرستی و گاو پرستی در مجتمع بنی اسرائیل وجود داشت، و از جانب دیگر رهبر این قوم مدتی از نزد شان غایب شد.

بدین ترتیب سامری توانست از این فرصت استفاده ببرد و برای بنی اسرائیل از آن زیور آلات که به شکل طلای گداخته دار آمده بود به صورت و شکل گوساله مجسمه‌ای ساخت که مانند گاو آواز می‌داد. (تفسیر رازی ۱۰۳/۲۲). سامری بعد از ساختن مجسمه گوساله خطاب به قوم گفت که: «فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ».

این همان خدای شماست که موسی آنرا فراموش کرده و از آن غافل شده بود؛ پس آن را بپرستید! که البته این سخن، دروغ و بهتانی ننگین از سوی آنان بود. قتاده گفته است: موسی خدایش را نزد شما فراموش کرده است، آنگاه بر آن روی آورده و به عبادتش پرداختند.

سامری یکی از نیرنگ های که در ساختن گوساله از آن استفاده بعمل آورد، این بود که: وی ترتیب ساختن گوساله را از بنی اسرائیل مخفی نگاه داشت، و بعد از اینکه کار ساختمانی گوساله به پایان رسید، مردم یک دفعه با جسد گوساله‌ای صدادار مواجه شدند و قوم بنی اسرائیل در این مورد فکر نکردند، که اگر گوساله قابل پرستیدن است، خود سامری که سازنده‌ی آن است به طریق اولی قابل پرستش است.

واقعیت اینست: هر مجتمع که احکام و دستورات الهی را به فراموشی بسپارد، و از رهبران واقعی دینی و مذهبی خویش فاصله گیرد، انحراف و بد عاقبتی را به مردم آن جامعه، بیار می‌آورد.

میگویند: سامری دربدو از جمله یاران موسی علیه السلام بود که بعد ها تعهدات خویش را در قبال او عوض کرد. در این جای شکی نیست که: اگر رهبران وزعمای یک قوم منحرف شوند، آنان می توانند به اسانی، راه انحراف را برای سایر افراد یک جامعه هموار و مساعد سازند.

خوانندگان گرامی!

سامری تندیزی به شکل گوساله نر ساخت و آن را ارائه کرد. از جمله آیه مبارکه «عِجْلًا جَسَدًا» بیانگر این نکته است که گوساله سامری به شکل تندیس بوده است، نه اینکه گوساله واقعی باشد؛

- طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که: ساخت گوساله زرین به دست سامری، پنهان و به دور از چشم بنی اسرائیل صورت گرفت. «أَخْرَجَ» تنها ناظر به مرحله عرضه گوساله بر بنی اسرائیل است و مسکوت ماندن مراحل قبل از آن (ساخت گوساله)، نشانگر مستور بودن آن مراحل از انظار عمومی است؛ - تندیس گوساله زرین سامری، نعره ای همانند صدای گوساله داشت. «خُورًا» یعنی صدای بلند گاو و گوساله (لسان العرب). از آنجا که تندیس ساخته شده سامری به شکل گوساله بود، واضح که ؛ صدای آن نیز همانند صدای گوساله بوده است؛

- سامری، شخصی ماهری در فنّ مجسمه سازی و آشنا به نقاط ضعف فکری بنی اسرائیل بود. تعبیر «گوساله ای درآورد»، حاکی از شدت شباهت مجسمه گوساله، به شکل حقیقی آن است؛

- شنیده شدن صدای گوساله از تندیس دست ساز سامری، مایه تعجب بنی اسرائیل و باور به معبود بودن آن شد. ذکر هر یک از اوصاف گوساله، نشانگر دخالت آن در گرایش بنی اسرائیل است؛

- سامری، تندیس گوساله زرین را به عنوان «آله» بنی اسرائیل و موسی (ع) معرفی کرد؛

- گروهی از بنی اسرائیل در معرفی کردن گوساله زرین، به عنوان معبود با سامری همراهی و همکاری داشتند؛ فعل جمع «قالوا» (گفتند) در آیه مبارکه (۸۸/طه) میرساند که عدّه ای که در اطراف سامری، مجتمع گشته و مرام او را ترویج میکردند یا اینکه از گذشته، با او همکاری و هم فکری داشتند و در زمان نمایش دادن گوساله، به ترویج عقیده باطل خود پرداختند؛

- بعد از اینکه گوساله سامری برای بنی اسرائیل عملاً به نمایش گذاشته شد، آنها به سه گروه تقسیم شدند، فرقه ای در رفاقت حضرت هارون علیه السلام باقی ماندند، واز او اطاعت کردند، وگوساله پرستی را گمراهی دانستند، که تعداد شان به دوازده هزار نفر می رسید. (کذا فی القرطبی).

دو گروه دیگر در گوساله پرستی شریک شدند، فقط اینقدر با هم فرق داشتند که یکی از فرقه ها چنین اقرار کرد که هرگاهی موسی علیه السلام تشریف بیاورد واز آن منع کند ما آن را ترک خواهیم داد، وگروه دیگری چنان پخته شده بودند که یقین داشتند که موسی علیه السلام برگشته آن را معبود خواهند قرار داد، و ما نباید این طریقه را بگذاریم، وقتی که حضرت هارون علیه السلام جواب این دو گروه را شنید که ما تا تشریف آوری حضرت موسی علیه السلام بر عبادت گوساله خواهیم ماند، با دوازده هزار همراه هم عقیده خود جدا شد، اما بود و باش و غیره جای همه یکجا بود و در آن با هم مشترک بودند. (تفسیر معارف القرآن: محمد شفیع عثمانی دیوبندی).

- بنی اسرائیل، دارای زمینه مساعد فکری برای پذیرش گوساله طلایی، به عنوان معبود بودند. انتخاب شکل گوساله برای القای بت پرستی و ارتداد

سریع بنی اسرائیل، به خصوص پس از مشاهدات معجزات موسی علیه السلام گویای برداشت یاد شده است؛

- سامری و پیروان او، به دروغ مدعی فراموش شدن معرفی گوساله به عنوان معبود، از جانب موسی علیه السلام شدند؛

- سامری و طرفداران و مبلغان او، پرستش گوساله را از جمله عقاید موسی (ع) وانمود کردند؛

- سامری، فردی ناسپاس در برابر نعمت های خداوند و بی توجه به الطاف و کمک های بخصوص او بود؛ چنانچه ضمیر فاعلی «نسی» به سامری برگردد، مراد از فراموشی سامری، بی توجهی او به عنایات الهی و نجات از فرعونیان و نزول «مَنْ وَالسَّلْوَى» و تطایر آن خواهد بود.

خوار چیست؟

خوار صدای گاو را می گویند. مطابق روایات تاریخی سامری چنان مهارتی و فن در پیکرتراشی داشت، که با استفاده از این مهارت خویش در جسد ساخته شده گوساله چنان شگاف هایی را جابجا ساخته بود، همینکه باد در شکم این گوساله داخل می شد، آوازی از آن بیرون می آید، شبیه صدای اصلی گاو. با در نظر داشت اینکه، در آن گوساله حیاتی وجود نداشت.

از مفسران معتقدند که سامری با اطلاعاتی که داشت، لوله های مخصوص در درون سینه گوساله طلایی کار گذاشته بود که هوای فشرده از آن خارج میشد و از دهان گوساله شبیه صدای گاوی بیرون می آمد. بعضی دیگر میگویند: گوساله را آن چنان در مسیر باد گذارده بود که در اثر وزش باد به دهان او که به شکل مخصوصی ساخته شده بود، صدایی به گوش میرسید.

خدای متعال در رد آنان و در بیان خیره سری و سبک مغزی آنان در مسأله ی پرستش گوساله گفته است:

أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا ﴿٨٩﴾

پس (چگونه گوساله را معبود قرار دادند) آیا نمی‌بینند که جواب سخنان‌شان را نمی‌دهد و مالک هیچ زیان و سودی برایشان نیست. (۸۹)

مگر گوساله پرستان که گوساله را میپرستند و گمان می‌کردند، که این گوساله خدای آنها است و مفتون آن شده‌اند، نمی‌بینند که این گوساله بی‌جان و ساکت است، نه به سخنی آغاز می‌کند و نه پرستشگر خود را با سخنی پاسخ می‌دهد، نه از پرستشگران خود زیانی را دفع و نه برای شان سودی را جلب می‌کند، پس چگونه می‌تواند خدای مورد پرستش باشد؟! استفهام در آیه مبارکه، برای سرزنش و توبیخ است.

راه و مکتب انبیاء، استدلالی و منطقی است. بطور عقلاً باید بعرض رسانید: معبود بر علاوه دیگر، باید قدرت جلب منفعت را برای انسان و دفع شرور را از او داشته باشد. در صورتیکه معبود حد اقل فاقد این دواصل باشد، ضرورت به عبادت آن هم از بین می‌رود.

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي ﴿٩٠﴾

و در حالیکه پیش از این هارون به آنان گفته بود: ای قوم من! شما به وسیله این گوساله مورد ابتلاء و آزمون قرار گرفته اید، و بی تردید پروردگارتان [خدای] رحمان است، بنابر این از من [که پیامبر او هستم] پیروی کنید و فرمانم را اطاعت نمایید. (۹۰)

«مِنْ قَبْلُ»: پیش از برگشت موسی از کوه طور، یعنی قبل از اینکه موسی علیه السلام از طور به سوی‌شان بازگردد؛ هارون به عنوان اندرز، پند و یاد آوری به آنها گفت: ای قوم من! جز این نیست که شما به این گوساله مورد فتنه قرار گرفته اید یعنی: شما به سبب این گوساله «فُتِنْتُمْ بِهِ»: بدان در فتنه و بلا افتاده‌اید

و مورد آزمایش قرار گرفته‌اید، زیرا گوساله‌ای بدین شکل و هیئت، برای امتحان ایمان شما است، تا مدعیان راستین ایمان از دروغگویان متمایز شوند، پس از پرستش آن دست بردار شوید.

«وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَاطِيعُوا أَمْرِي» پس در حقیقت پروردگارتان که سزاوار پرستش می باشد همانا خدای رحمان است؛ معبودی جز او نیست پس در پرستش خدای یگانه به من اقتداء کنید و مرا در آنچه از توحید حق تعالی به شما دستور می دهم اطاعت نمایید.

به تأسف باید گفت که برخی از انسانها در برخی از حالات چنان خودباخته میشوند که عقل و هوش خویش را بصورت کلی از دست می دهند، و حتی و صایا پیامبران را هم به فراموشی می سپارند.

ولی طوریکه یاد آور شدیم که: انحراف و ارتداد بنی اسرائیل در گوساله پرستی بطور آگاهانه و داوطلبانه به رضا و رغبت شان صورت گرفته است. در «تفسیر انوار القرآن» آمده است: ملاحظه می شود که هارون علیه السلام به نیکوترین وجه آنان را موعظه نموده بود زیرا او:

اولاً: آنان را با این سخنش: (إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ: همانا شما به سبب این گوساله به فتنه در افتاده‌اید)؛ از بطلان کارشان آگاه کرد.

ثانیاً: آنان را با این سخنش: (وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ: و همانا پروردگار شما خدای رحمان است)؛ به سوی معرفت الله متعال دعوت نمود.

ثالثاً: آنان را با این سخنش: (فَاتَّبِعُونِي: از من پیروی کنید)؛ به معرفت نبوت فراخواند.

رابعاً: آنان را با این سخنش: (وَاطِيعُوا أَمْرِي: و از فرمان من اطاعت کنید)؛ به پیروی و انقیاد در برابر احکام و قوانین الهی دستور داد.

قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ ﴿٩١﴾

(منحرفان بنی اسرائیل) گفتند: (ما) پیوسته پیرامون آن (برای پرستش) مینشینیم (و آن را عبادت می کنیم)، تا موسی به سوی ما باز گردد». (۹۱).
«نَبْرَحَ»: برح: کنار شدن. «برح الرجل براحا: اذا تنحى عن موضعه» شخصی که از جای خویش کنار رود.

دیده می شود که حتی وصایا پیامبران بالای انسانهای لجوج بی اثر می باشد. آنده از اشخاصیکه راه گوساله پرستی را در پیش گرفته بودند گفتند: ما بر پرستش گوساله باقی خواهیم ماند تا آنگاه که موسی به سوی ما باز گردد. آن گاه می بینیم که آیا او مارا در پرستش آن تأیید می کند یا خیر؟ در این هنگام بود که هارون علیه السلام از آنان کناره گرفت.

قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ﴿٩٢﴾

پس (وقتی موسی آمد) گفت: ای هارون! چه چیزی تو را بازداشت، هنگامی که آنها را دیدی گمراه شده اند. (۹۲)

بعد از اینکه موسی علیه السلام از کوه طور بازگشت و خواست تا با سرزنش برادرش هارون علیه السلام بر اوضاع چیره و مسلط شود و بساط آن انحراف را برچیند: (موسی در حالیکه موی سر و ریش برادر خود را گرفته بود به او) گفت: ای هارون! زمانی که دیدی آنان گمراه شدند، چه چیز تو را بازداشت؟ به برادرش هارون گفت: چه کسی تو را از پیوستن به من و ترک این قوم بازداشت؟ هنگامی که دیدی آنان گوساله را به جای خدای سبحان میپرستند؟ یعنی: به من به پیوندی و مرا از این عملکردشان آگاه می ساختی؟ یا معنی این است: چرا در خشمگین شدن به خاطر الله متعال از من تبعیت نکردی؟ چرا برای جلب رضایت خدا بر آنان خشم نگرفتی و به عمل آنها اعتراض نکردی و آنان را از آن گمراهی منع نه نمودی؟ و چرا با این گمراهان به مبارزه قد علم نه کردی؟

مفسران مینویسند: زمانیکه موسی علیه السلام از کوه طور بازگشت و قوم خود را منحرف دید، سه گروه را زیر بازپرس و سؤال قرار داد:

اول: در قدم نخست قوم خویش را مورد مخاطب قرار داده و گفت: «قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا» گفت: ای قوم من! آیا پروردگارتان به شما وعده‌ای نیکو (نزول تورات) نداد؟ (۸۶ طه)

دوم: دومین مخاطب موسی علیه السلام برادرش هارون بود، طوریکه برایش گفت که:

«يَا هَارُونَ مَا مَنَّكَ» (۹۲ طه): خطاب به هارون علیه السلام گفت: (ای هارون! چه چیزی تو را بازداشت، هنگامی که آنها را دیدی گمراه شده اند؟).

واقعاً رهبران باید جوابگوی انحرافات مردم و قوم خویش باشند.

سوم: سومین مخاطب همان سامری بود که برایش گفت: «فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ» (۹۵ ای سامری! (این کار تو چیست؟ (چرا چنین کرده ای؟)).

أَلَا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ﴿٩٣﴾

که از من پیروی نکردی؟ آیا فرمان مرا عصیان (و سرپیچی) کردی؟! (۹۳)

«أَلَا تَتَّبِعَنِ؟»: این که از من پیروی نکنی؟ اشاره به این است که موسی به هارون گفته بود که پس از رفتن موسی، او جانشین وی شود و او وظیفه داشت که به اصلاح قوم خویش پردازد. (ملاحظه شود، سوره اعراف آیه: ۱۴۲).

در ضمن قابل یاد دهانی است که: پیامبر می تواند فرمان بر پیامبر دیگر باشد.

طوریکه موسی علیه السلام به هارون علیه السلام میگوید: «أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي» چگونه دستورم را در ایستادگی برای الله متعال و پشت کردن به کسانی که با دین وی به مخالفت برخاسته‌اند، خلاف کردی و در میان گروهی اقامت گزیدی که گوساله را به خدایی گرفته‌اند؟

مفسران مینویسند که: موسی علیه السلام قبل از رفتن به کوه طور، به برادرش هدایت فرموده بود که قوم را سرپرستی کند، طوری که در (سوره اعراف) آمده است: «وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَمْنَا بِعَشْرِ فِئَمِّ مِيقَاتِ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ قَالَ مُوسَى لِاَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ اصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٤٢﴾» (و سی شب با موسی وعده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر تکمیل کردیم، تا وقت مقرر پروردگارش چهل شب کامل شد. و (در وقت رفتن به کوه طور) موسی به برادرش هارون گفت: در میان قوم من جانشین (نائب) من باش و در اصلاح (شان) بکوش و از راه مفسدان پیروی مکن.) امام قرطبی در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: «این اصل است در امر به معروف و نهی از منکر که باید از اهل منکر کناره گرفت لذا کسی که در میان اهل منکر اقامت می گزیند، بخصوص اگر به عمل آنان راضی باشد، حکم او همچون حکم آنان است.»

بیشتر مفسران بر آنند که آن چهل شب عبارت بود از: تمام ماه ذی القعدة و ده روز از ماه ذی الحجه بنا بر این، موسی علیه السلام میقات را در روز عید قربان به اتمام رسانید و حق تعالی با وی در این روز سخن گفت.

همچنین در همین روز بود که خداوند متعال، دین اسلام را برای حضرت محمد صلی الله علیه وسلم به اکمال رسانید چنان که میفرماید: «الْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِينًا» [المائدة: ٣]. (یعنی امروز، دین شما را برای شما کامل نمودم و نعمتم را بر شما تکمیل کردم و اسلام را به عنوان دین، برای شما پسندیدم.)

در حدیثی آمده است: «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْيَهُودِ قَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، آيَةٌ فِي كِتَابِكُمْ تَقْرَأُ وَ نَهَا لَوْ عَلَيْنَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ نَزَلَتْ

لَا تَخَذْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ عِيدًا. قَالَ: أَيُّ آيَةٍ؟ قَالَ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» [المائدة: ٣]. قَالَ عُمَرُ: قَدْ عَرَفْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ وَالْمَكَانَ الَّذِي نَزَلَتْ فِيهِ عَلَى النَّبِيِّ وَهُوَ قَائِمٌ بِعَرَفَةَ يَوْمَ جُمُعَةٍ. (بخاری: ٤٥) (از عمر بن خطاب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت است که یک نفر یهودی، خطاب به ایشان، گفت: ای امیر المومنین! در کتاب شما (قرآن)، آیه‌ای هست که اگر بر ما یهودیان نازل میشد، ما آن روز را عید قرار داده، جشن می‌گرفتیم. امیرالمؤمنین فرمود: آن آیه کدام است؟ گفت: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» [المائدة: ٣]. یعنی امروز، دین شما را برای شما کامل نمودم و نعمتم را بر شما تکمیل کردم و اسلام را به عنوان دین، برای شما پسندیدم. عمر بن خطاب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فرمود: ما آن روز را می‌شناسیم و آن مکان را به یاد داریم که این آیه بر نبی اکرم نازل شد. آن روز، جمعه بود و آنحضرت در عرفات، ایستاده بود.

خوانندگان محترم!

قابل یاد آوری است لحظه که موسی علیه السلام قوم را ترک می‌کرد و عازم کوه طور - میعادگاه مناجات با پرورگارش - بود خطاب به هارون برادر خویش گفت: «در میان قوم من جانشین من باش و در اصلاح» حال بنی اسرائیل «بکوش» با حسن سیاست، اداره امور آنان به مهربانی و رسیدگی دلسوزانه به اوضاع و احوال آنان «و از راه و روش فسادگران پیروی نکن» یعنی: راه عاصیان را نرو و یاور ستمگران نباش بلکه راه اهل صلاح و اصلاح را پیمای. این سخن؛ نصیحت، بیدارباش و تذکری از سوی موسی علیه السلام به برادرش هارون بود و الا هارون خود، نزد خداوند متعال پیامبری بزرگ و والامقام است. «تفسیر انوار القرآن».

قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي ﴿٩٤﴾

(هارون) گفت: «ای پسر مادرم! نه ریش مرا بگیر، و نه (موی) سرم را، همانا من ترسیدم که بگویی میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی، و سخن (و سفارش) مرا به کار نبستی». (۹۴)

دیده می شود که: دین و دینداری مهم تر از روابط خونی و فامیل است. موسی علیه السلام در حالیکه در قهر و غضب از موی سر و ریش برادرش هارون را گرفت و او را به سوی خود می کشید.

طوریکه ابن عباس (رض) فرموده است: موسی علیه السلام؛ از شدت عصبانیت با دست راست موی سر هارون را گرفت و با دست چپ ریشش را؛ زیرا حمیت در راه خدا بر او چیره شده بود.

باید متذکر شد که در بسیاری از موارد؛ برای خاموش کردن غضب جانب مقابل، باید از کلمات عاطفی استفاده بعمل آریم. طوریکه هارون به برادر خود موسی در حالیکه در اوج غضب بود، می گوید: ای پسر مادرم! «یا ابْنَ أُمَّ»: ای پسر مادرم! ادای سخن بدین شیوه، برای برانگیختن رأفت و رقت موسی بود، والا موسی و هارون برادران پدری و مادری یکدیگر بودند.

نه مرا از ریشم بکش و نه با موی سرم؛ «إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» در حقیقت من ترسیدم که اگر به تو با دوازده هزار نفر پشت سر شما بیایم در قوم بنی اسرائیل تفرقه واقع میشود، باز شما بمن می گفتید: بنی اسرائیل را در حالی که در گیر اختلاف و تفرقه بودند رها کرده و به سوی من آمدی؟ چرا به اصلاح نابسامانی های شان نپرداخته و جانشین خیر و نیکی برایم در میان آنها نه گشتی؟ آخر چرا هدایتم را در مورد سرپرستی نیکو و آراسته از آنان

رعایت نه کردی؟ «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (۱۴۲ اعراف) (موسی علیه السلام، پیش از رفتن به این وعده گاه، به برادرش هارون گفت: در میان اُمّت من جانشین من باش و کار مردم را اصلاح کن و از راه و روش مفسدان پیروی مکن!)

دیده می شود که: خطر تفرقه‌ی یک اُمّت، حتی هارون علیه السلام را نیز مُشوّش ساخته بود. واقعیت امر اینست که: حفظ وحدت امت، مهم‌تر از نجات یک گروه است.

همچنان هارون علیه السلام به سوی موسی علیه السلام عذر دیگری را نیز مطرح ساخت، طوریکه در آیه (۱۵۰ اعراف) چنین بیان یافته است: «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي» (این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند) «اعراف / ۱۵۰».

در تفسیر «انوار القرآن» آمده است: تعداد بنی اسرائیل در آن زمان به ششصد هزار نفر می رسید، که جز دوازده هزار تن، بقیه همه به پرستش گوساله روی آوردند.

ابن عباس (رض) گفته است: هارون علیه السلام سر به زیر و فرمانبر بود. موسی علیه السلام که این عذر هارون علیه السلام را شنید، دست هارون علیه السلام را رها کرد و به سوی بانی اصلی فساد سامری متوجه شد، در هیچ جای از قرآن نیامده است که حضرت موسی علیه السلام این نظریه هارون علیه السلام را تصحیح کرد یا که فقط آن را خطای اجتهادی تصور کرده او را رها کرد. (تفسیر معارف القرآن: مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی)

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ ﴿٩٥﴾

(موسی علیه السلام رو به سامری کرد و) گفت: «ای سامری! (این) کار تو چیست؟ (چرا چنین کرده ای؟)». (۹۵)

«خَطْبُ»: امر خطیر. کار خطرناک و عظیم (ملاحظه شود سوره: یوسف/۵۱، و سوره حجر/۵۷).

ای سامری! از این حرکات چه هدف منظوری داشتی و چه امری تو را به این کار وادار کرد؟ چه چیز تو را با پدید آوردن رسم باطل گوساله پرستی به گمراه سازی بنی اسرائیل واداشت؟ وای سامری! (منظور تو از) این کار (و فتنه‌ی) بزرگ که کردی چیست؟

باید یاد آور شد: زمانیکه موسی علیه السلام به ملاقات خداوند (تبارک و تعالی) به کوه طور رفت، سامری منافق از فرصت استفاده کرد، و سبب تَمَرُد در میان مردم در برابر رهبری مشروع هارون علیه السلام شد و آنها را از پرستش خداوند متعال گمراه کرد.

زمانیکه موسی علیه السلام از کوه طور برگشت برای محاکمه کسی عجله نکرد. او به سامری فرصت داد تا قبل از اینکه تصمیم به راندن او از آن سرزمین بگیرد در مورد عمل خود توضیح دهد.

قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي ﴿٩٦﴾

(سامری) گفت: من چیزی را دیدم که (مردم) آنرا ندیدند، پس مشت (خاک) از نقش پای فرستاده (الله) را گرفتم، پس آن را افگندم. این چنین نفس من (این کار را) در نظرم آراست. (۹۶)

در طول تاریخ دیده شده که رهبران گمراه برای انحراف اذهان مردم، از جهل آنان و بخصوص از مقدّسات دینی مردم سوءاستفاده ناروی بعمل می آورند. سامری منافق در جواب حضرت موسی علیه السلام گفت: آنگاه که من جبرئیل را بعد از غرق شدن فرعون و سپاهش بر آسبی دیدم، چیزی را دیدم و

دانستم که دیگران ندیدند، پس مشتی از خاک سُم اَسب جبرئیل برداشته و آن خاک را بر زیوری که گوساله را از آن ساخته بودم انداختم. در واقع این نفس اماره بالسَّوئِم بود که چنین فریبکاری را برایم آراست. (تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرنی)

امام قرطبی میفرماید: «از امام ابوبکر طرطرشی/پرسیدند: چه می گوید سید فقیه ما درباره گروهی از صوفیه که برای ذکر اجتماع میکنند و سپس برخی از آنان می ایستند و به رقص و وجد می پردازند تا آنکه بی هوش بر زمین می افتند آنگاه چیزی آماده کرده و میخورند، آیا همراهی و حضور با آنان جایز است؟ امام در جواب گفت: خداوند متعال بر تو رحم کند؛ مذهب این گروه از صوفیه، بطالت و جهالت و ضلالت است و اسلام چیزی جز کتاب الله متعال و سنت رسول وی نیست. اما از رقص و وجد بشنو: اولین کسانی که آن را پدید آوردند، یاران سامری بودند که چون برای شان گوساله ای صدا دارساخت، ایستادند و گرداگرد وی به رقص پرداختند پس این رقص از دین و آیین کفار و پرستشگران گوساله است... مگر نخوانده ای که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم با اصحابش می نشست، گویی پرنده بر سرهایشان آشیان ساخته بود، از بس سکوت و وقار و سنگینی و ادب داشتند؟ لذا بر سلطان و نایبانش لازم است تا اینان را از حضور در مساجد و غیر آن بازدارند و برای کسی که به الله متعال و روز آخرت ایمان دارد، روا نیست که با آنان در مجالس شان حضور یابد و آنان را بر باطل شان مدد کند، این است مذهب امام مالک و امام أبو حنیفه و امام شافعی و امام احمد بن حنبل و غیر ایشان از ائمه مسلمین» (رحمه الله علیهم جمیعاً) (قرطبی: ۱۱/۲۳۷-۲۳۸).

شیخ خرمدل در تفسیر این آیه می نویسد: معنی دیگر آیه که تنها نقل قول از

زبان سامری است عبارت است از: سامری گفت: چیزی را من دیده‌ام که آنان ندیده‌اند (که جبرئیل فرشته وحی است) و از جای پای (أسب) جبرئیل مُشتی (خاک) برگرفتم و آن را (به درون گوساله) ریختم، و نفس من این چنین کار را در نظرم آراست.

«بَصُرْتُ»: دیدم. مراد از دیدن در اینجا، فهم کردن و پی بردن و دانستن فنون مجسمه‌سازی و تمثالگری است.

«فَقَبَضْتُ قَبْضَةً»: مُشتی را برگرفتم. مراد برداشتن مقداری از تورات و عمل کردن بدان است.

«أَثَرَ الرَّسُولِ»: اثر پیغمبر. مراد از (أَثَرَ) تورات، و مراد از (الرَّسُولِ) موسی است. «تَبَذْتُ»: انداختم. رها کردم.

«سَوَّلْتُ»: آن را زینت داد و گرامی و شیرین کرد. (: یوسف / ۱۸ و ۸۳).

قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ
وَأَنْظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنْهَرِقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ
نَسْفًا ﴿٩٧﴾

(موسی به سامری) گفت: «پس برو، بی شک بهره‌ی تو در زندگی دنیا این است که بگویی: «(به من) دست نزنید (و نزدیک نشوید)» و همانا وعده‌ای (از عذاب) داری، که هرگز تخلف نخواهد شد، و (اکنون) به معبودت بنگر که پیوسته عبادتش می‌کردی (و آن را رها نمی‌کردی) آن را خواهیم سوزاند، سپس (خاکستر و ذرات) آن را در دریا پراکنده می‌سازیم. (۹۷)

«مِاسَاسَ»: تماس. مخالطت و معاشرت. مصدر باب مفاعله است. «لَا مِاسَاسَ»: هیچ‌گونه همنشینی و آمیزشی نیست. هدف از آن نهی است، یعنی با من نیامیزید و تماس نگیرید. مقصود بایکوت سامری و طرد او از میان جامعه

است. اشاره به یکی از قوانین جزائی شریعت موسی است که اعلان پلیدی پلید و کناره گیری از او است. (ملاحظه شود تفسیر فی ظلال القرآن). موسی علیه السلام به سامری گفت: پس برو (دور شو)، که جزایت بر آنچه کردی این است که رانده و مانده و از همه کس دورافکنده زندگی کنی و به هر کس بگویی: نه به من دست زنید و نه من به کسی دست میزنم! حسن بصری گفته است: الله متعال سزای دنیوی سامری را چنان مقرر نمود که او مردم را لمس نکند و مردم هم او را لمس نکنند. یعنی الله متعال سختی و عذاب را بر او شدید گرفته بود. مفسران می نویسند: که سامری به هر کس که نزدیک می شد، هر دو را تب (سهم) میگرفت.

برخی از مفسران در مورد کلمه «لامِساس» در تفاسیر خویش می نویسند که: «لا مِساس» به معنای مبتلا شدن به مریضی است، که به هیچ وجه احدی با او تماس نگیرد. میگویند در نهایت امر سامری به یک مریضی روانی گرفتار شد که از مردم فرار میکرد و هر کس به او نزدیک می شد چیغ میزد: «لامِساس» دور شو، دور شو.

«وَإِنَّ لَكُمْ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ»: با این حال تو را نزد الله متعال موعدی است که در آن بر جنایت بزرگ پدید آوردن رسم گوساله پرستی عذاب خواهد کرد و این وعده هرگز تخلف پذیر نیست و قطعاً محقق خواهد شد. «وَأَنْظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا»: و به سوی این گوساله اینکه آن را به جای الله متعال پرستش می کردی و در پرستش آن پایدار بودی، بنگر. «لَنْحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا»:؛ به زودی آن را با آتش می سوزانیم سپس خاکسترش را در آب دریا کاملاً فرو می پاشانیم.

به قولی معنی این است: او را میکوییم و به وسیله سوهان ذره ذره اش می کنیم «سپس آن را در دریا پراکنده می کنیم، پراکندنی» یعنی خاکستر گوساله را در دریا می افشانیم تا باد آن را پاک از بین ببرد و نابود سازد.

در آیه مبارکه درمی یابیم که؛ محو و نابودی آثار کفر و شرک باید در ملأعام و با حضور مردم باشد. صورت گیرد، در ضمن در یافتیم که: حفظ افکار مردم از حفظ طلا هم مهم تر است. غیرت دینی و قاطعیت در برابر انحراف، لازمه‌ی رهبری است. (سوزاندن طلا و به دریا ریختن خاکستر آن، تصمیم قطعی موسی بود) هکذا به جوامع نشان داد که: چیزهای نابود شدنی شایستگی پرستش را ندارند.

سرنوشت سامری، پس از گمراهی مردم:

سرنجام موسی بعد از مراجعت از کوه طور سامری را محکوم نموده و سه دستور در باره او و گوساله اش صادر نمود: که تفصیل آن در آیه ۹۷ سوره «طه» بیان یافته است.

۱- طرد از وطن و قوم «فَاذْهَبْ»، به او گفت: باید از میان مردم دور شوی و با کسی تماس نگیری و بهره تو در باقیمانده عمرت این است که هر کس به تو نزدیک شود بگو با من تماس نگیر، «قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ» حضرت موسی علیه السلام، با یک فرمان قاطع، «سامری» را از جامعه طرد کرد و او را به انزوای مطلق کشانید.

سامری بعد از این ماجرا ناچار شد از میان بنی اسرائیل و شهر و دیار بیرون رود و در بیابان ها متواری گردد.

بعضی از مفسران گفته اند: بعد از ثبوت جرم و خطای بزرگ سامری، موسی درباره او نفرین کرد و خداوند او را به مریضی مرموزی مبتلاء ساخت که تا

زنده بود کسی نمی توانست با او تماس بگیرد و اگر تماس میگرفت گرفتار مریضی میشد. (قرطبی محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، ۴۲۸۱/۶ انتشارات ناصر خسرو، تهران ۱۳۸۴).

۲- نفرین «لامِساس»، تهدید به عذاب آخرت «لَكَ مَوْعِدًا»، وعده عذاب دردناک الهی در پیش داری که هرگز از آن تخلف نخواهد شد. بعضی از مفسران گفته اند: جمله «لا مِساس» اشاره به یکی از قوانین جزائی شریعت موسی (علیه السلام) است درباره بعضی از افراد که گناه سنگینی داشتند، چنین فردی به منزله موجودی که از هر نظر پلید و نجس و ناپاک بود، درمی آمد، احدی با او تماس نمی گرفت و او هم حق نداشت با کسی تماس بگیرد. (تفسیر «فی ظلال»، جلد ۵، صفحه ۴۹۴).

دستور و مجازات دوم سامری این بود که: موسی (علیه السلام) مجازات او را در قیامت به او گوشزد کرده گفت: (تو وعده گاهی در پیش داری - وعده عذاب دردناک الهی - که هرگز از آن تخلف نخواهد شد)؛ «وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ». (لَنْ تُخْلَفَهُ» فعل مجهولی است که نائب فاعل آن در اینجا سامری، و ضمیر آن، مفعول دوم می باشد و فاعل آن در اصل خدا است و معنی جمله روی هم رفته چنین است: برای تو موعدی است که خداوند درباره تو از آن تخلف نخواهد کرد).

۳- آتش زدن گوساله «لنُحَرِّقَنَّه». سومین دستور این بود که: موسی علیه السلام به سامری گفت: (به این معبودت که پیوسته او را عبادت می کردی، نگاه کن و بین ما آن را با سوهان براده نموده، می سوزانیم و سپس ذرات و خاکستر آن را به دریا می پاشیم)؛ (تا برای همیشه محو و نابود گردد) «وَأَنْظُرُ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُْحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا» (۹۷طه) (تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسی همدانی، ۲۷۷/۱۴).

باید یاد آور شد که: برای مروّجین فکرهای باطل، مجازات دنیوی وسیله‌ی تخفیف در سزا های اخروی شان نیست.

احتمال دارد که انسان از سزا های دنیوی فرار کند، ولی به یاد داشته باشید که از عذاب اخروی وقهر الهی در آخرت به هیچ صورت راه گریزی وجود ندارد.

إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿٩٨﴾

بدون شک پروردگار بر حق شما تنها و بی همتا الله است، همان پروردگاری که جز او معبودی نیست، علم او همه چیز را فرا گرفته است. (۹۸)

نه این گوساله‌ای که سامری شما را به وسیله آن در فتنه افکند. ای بی خردان! وقتی گوساله را به پرستش گرفتید، عقل‌هایتان کجا رفته بود؟!

بدین ترتیب حضرت موسی علیه السلام به فتنه گوساله پرستی سامری پایان داد و قومش را به سوی توحید برگرداند.

خوانندگان محترم!

معمولاً در برابر هر انقلابی، یک جنبش ضد انقلابی که سعی میکند دستاورد های انقلاب را درهم پیچیده و جامعه را به دوران قبل از انقلاب برگرداند وجود دارد، دلیل آن هم چندان پیچیده نیست، زیرا با تحقق یک انقلاب تمام عناصر فاسد گذشته یک مرتبه نابود نمی شوند، معمولاً تفاله ای از آن باقی می ماند که برای حفظ موجودیت خویش به تلاش بر می خیزند و با تغییر شرایط و کمیت و کیفیت، دست به اعمال ضد انقلابی آشکار یا پنهان می زنند و با استفاده از تمام ضعف های روانی و فرصت های مناسب زمانی و مکانی برای براندازی انقلاب تلاش می کنند.

در جنبش انقلابی موسی بن عمران به سوی توحید و استقلال و آزادی بنی اسرائیل، سامری سردمدار این جنبش ارتجاعی بود، او که مانند همه رهبران

جنبش های ارتجاعی، به نقاط ضعف قوم خود به خوبی آشنا بود و میدانست با استفاده از این ضعف ها می تواند، غائله ای به راه اندازد، سعی کرد از زیور آلات و طلاهایی که معبود دنیا پرستان و مورد توجه توده عوام است، گوساله بسازد و بدین وسیله توانست در مدت کوتاهی اکثریت قاطع جاهلان بنی اسرائیل را از راه و رسم توحید منحرف ساخته و به شرک بکشاند.

داستان گوساله پرستی سامری:

داستان گوساله پرستی سامری یکی از داستان های ذی عبرتی در قرآن عظیم الشان می باشد که بصورت کل چهار بار تذکر رفته است که از جمله: در سوره بقره آیات (۵۱، ۵۴، ۹۲ و ۹۳). و در سوره نساء آیه: (۱۵۳) و در سوره اعراف آیات (۱۴۸ و ۱۴۹) و در سوره طه از آیه ۸۸ این داستان به تفصیل بیان گردیده است. البته این مقدار یادآوری این داستان حاکی از اهمیت آن است.

عوامل گوساله پرستی بنی اسرائیل:

انحراف از توحید و میل بنی اسرائیل و گرایش آنان به گوساله پرستی چیزی جدیدی نبود، بلکه ریشه این عوامل در مصر سابقه طولانی داشت که ببرخی از این عوامل ذیلاً اشاره به عمل می آید:

قرآن عظیم الشان در آیه (۳۸ سوره اعراف) میفرماید: «وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» (۱۳۸) (و بنی اسرائیل را از بحر گذرانندیم، تا اینکه در راه بر قومی آمدند که به عبادت بت های خویش مشغول بودند، گفتند: (بنی اسرائیل) ای موسی! برای ما هم معبودی مقرر کن همان طور که آنان را معبودانی هست، گفت: یقیناً شما قوم نادان و جاهل هستید).

به تأسف باید گفت: گاهی انسان به حدی کج اندیش می شود که از رهبران الهی نیز درخواست ناروا می کند.

ولی نباید از این واقعیت انکار کرد که: محیط جبرآور نیست، ولی تأثیرگذار هست. پس تا در اعتقاد و ایمان قوی نشده ایم، ضرور و واجبی است تا از محیط و فرهنگ فاسد دوری کنیم، زیرا گاهی انسان از مهم ترین نعمت ها غفلت ورزیده و نسبت به آنها ناسپاسی می کند.

بعد از اینکه موسی و بنی اسرائیل از بحر عبور کردند، در بین راه با قومی برخوردند که بر پرستش بت های خویش پایبند بودند، (با دیدن این صحنه) گفتند: ای موسی! برای ما خدایی قرار بده، همان گونه که برای اینان معبودها (و بت هایی) است.

(موسی) گفت: آیا غیر از الله معبودی برای شما بخواهم؟ در حالیکه او شما را بر جهانیان (زمان تان) فضیلت داده است.

«قَالَ أَغَيَّرَ اللَّهُ أَبْغِيكُمْ إِهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿١٤٠﴾» (سوره اعراف ۱۴۰)

(گفت: آیا معبودی غیر خدا برای شما بجویم، در حالی که او شما را بر مردم این زمانه برتری داده است؟!)

از فحوای آیه مبارکه چنین فهمیده میشود که: اشخاص و ملت ها، هر لحظه در معرض خطر انحراف اند. ایمان سطحی، زودگذر است، آنانیکه یک عمر در سحر و جادو بودند، با دیدن یک معجزه چنان مؤمن شدند که تهدیدهای فرعون آنان را نلرزاند، ولی طرفداران حضرت موسی علیه السلام با دیدن آن همه معجزات و پس از پیروزی بر فرعون، انحراف و بت پرستی قومی، آنان را به انحراف کشید و تازه از موسی علیه السلام نیز تقاضای بت و بت پرستی کردند. در این هیچگونه شکی نیست که پرستش (حق یا باطل)، در طول تاریخ بشر وجود داشته است. «يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ» (در زمان موسی علیه السلام نیز اشخاصی بت می پرستیدند.) واقعیت امر اینست که: بدتر از دشمنان آگاه خارجی و بیگانه، دوستان نادان داخلی اند.

خوانندگان محترم!

بصورت کل باید گفت که: پس از تمديد ميقات حضرت موسى عليه السلام از سي شب به چهل شب و شايعه مرگ حضرت موسى عليه السلام که توسط برخی از منافقان در میان مردم منتشر شد همچنين جهل و نادانی این جماعت به همراه زیرکی و مهارت و زبردستی سامری در تهیه گوساله ای که از آن صدایی مخصوص خارج ميشد به اضافه اینکه این بت از طلا و زیورآلاتی ساخته شده بود که مردم به دلیل محرومیت های پیاپی و وجود روح مادیگری بنی اسرائیل مورد توجه شیفتگان طلا قرار میگرفت همه و همه سبب شد که در مدت کوتاهی بت پرستی و گوساله پرستی در میان بنی اسرائیل رواج یابد. در ادامه داستان گوساله سامری و پس از مراجعت حضرت موسى عليه السلام از ميقات و روشن شدن مسائل برای بنی اسرائیل از کار خود نادم و پشیمان گشتند و از خدا تقاضای عفو و بخشش کردند و گفتند: اگر پروردگار ما به ما رحم نکند و ما را نبخشد به طور مسلم از زیانکاران خواهیم بود. «وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿١٤٩﴾» (سوره اعراف) و چون (ارزش گوساله پرستی) در نزدشان سقوط کرد (و پشیمان شدند) و دیدند که قطعاً گمراه شده اند، گفتند: البته اگر پروردگارمان به ما رحم نکند و ما را نبخشد، ما از زیانکاران خواهیم بود.

خوانندگان گرامی!

از آیات (۹۹ الی ۱۱۲) در باره پند گرفتن از قصه ی قرآنی، مجازات اعراض از دساتیر قرآنی، چگونگی زمین، کوه ها و مردم در روز قیامت، به بحث گرفته شده است.

كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا ﴿٩٩﴾

این گونه بخشی از اخبار گذشته را برای تو بیان می کنیم و بی تردید ذکر [چون قرآن] از نزد خود به تو عطا کردیم. (۹۹)

نقل داستان های قرآنی، یکی از شیوه های تربیتی قرآن عظیم الشان می باشد. قصه های قرآنی، وحی الهی است، نه گفته های این و آن. واقعیت امر اینست که ذکر داستان های قرآنی، بهترین و صادق ترین داستان هاست، زیرا گوینده ی آن خداوند متعال است، و مخاطب آن پیامبر صلی الله علیه وسلم و ماجرای آن حقیقی است.

در آیه مبارکه آمده است: ای پیامبر! همان طوری که قصه ی وسر گذشت موسی و فرعون را بر تو حکایت کردیم، اخبار امت های پیشین را نیز بر تو حکایت میکنیم.

«وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا» و مسلماً بر تو قرآنی نازل کرده ایم که پند و اندرز و تذکری است برای هر کس که اندرز گیرد.

در البحر آمده است: خدای متعال منت اعطای قرآنی که مشتمل بر قصه ها و معجزات است، را بر حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم نهاده است. (البحر ۶/۲۷۸).

مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا ﴿١٠٠﴾

هر کس از آن روی گردان شود روز قیامت بار سنگینی (از گناه و مسئولیت) بر دوش خواهد داشت! (۱۰۰)

«وِزْرًا»: بار سنگین. بر گناه هم اطلاق می شود، و در اینجا مراد عقوبت و جزای گناه است.

کلمه «وِزْرًا» بصورت نکره (غیر معروف، ناشناس) آمده است. یعنی اینکه میزان خطر و سنگینی بار قیامت، برای کسی روشن نیست.

یعنی هر کسیکه از قرآن روی گرداند و از آن پیروی نکند و بدان عمل ننماید بی گمان روز قیامت بارگناهی سنگین بر دوش می گیرد؛ از آن رو که اعراض نموده و نسبت به آن بی توجه بوده است.

باید گفت که: انسان‌ها در انتخاب راه آزادند، میتوانند حق را بپذیرند و میتوانند از قبولی حق اعراض و روی بگردانند، عواقب اعراض و روی گردانی از ذکر خدا، تنها به زندگانی نکبت بار در این دنیا خلاصه نمی‌شود، بلکه بدبختی آخرت را نیز به همراه دارد. طوریکه در (آیه ۱۲۴ سوره طه) میخوانیم: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» و هر کس از هدایت من [که سبب یاد نمودن از من در همه امور است] روی بگرداند، برای او زندگی تنگ [وسختی] خواهد بود، و روز قیامت او را نابینا محسور می‌کنیم.

خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا ﴿١٠١﴾

که همیشه در آن خواهند ماند و چه بد باری است که در روز قیامت خواهند داشت. (۱۰۱)

«حِمْلًا»: بار. مراد بار سنگین گناهان است.

در آیه مبارکه، گناه به بار سنگین تشبیه شده است؛ چرا که بر دوش گناهکار سنگینی می‌کند. یعنی: این گناه بزرگ شان در روز قیامت چه سربار بدی برای شان است.

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا ﴿١٠٢﴾

(همان) روزی که در «صور» دمیده شود، و گناهکاران را در آن روز کبود چشم جمع می‌کنیم. (۱۰۲)

«زُرْقًا»: جمع أَرْزَق. کسی که صورتش بر اثر شدت درد و رنج، تیره و کبود شده باشد. کبود چشم. مراد از کبودی چشم ضعف بینائی است، و کبود چشم را نابینا معنی کرده‌اند (طه / ۱۲۴). «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل.

روزی که اسرافیل برای بار دوم در صور می دمدم و گناهکاران را با چشمانی سیاه و کبود و روی سیاه به میدان حشر برای محاسبه می آوریم. مفسران می نویسند: مراد: مشرکان و گناهکارانی اند که به سبب گناهایی که الله متعال بر آنان نیامرزیده است، مؤاخذه میشوند. یعنی: آنان را تشنه بر میانگیزیم زیرا سیاهی چشم‌هایشان بر اثر تشنگی به کبودی می‌گراید. همچنان احتمال دارد که مراد کبودی بدن‌هایشان و از جمله چشمان‌شان در اثر شدت خشم، پشیمانی، حسرت و گرانباریشان باشد.

همچنان امام قرطبی در این مورد می‌فرماید: با کبود شدن چشم و سیاه گشتن چهره‌ی آنها، قیافه‌ای بس زشت و کریه پیدا میکنند. (تفسیر قرطبی ۱۱/۲۴۲).

صور چیست؟

«يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ»: صور، در زبان عربی، به «شیپور» گفته میشود. صحابه (رضی الله عنهم) در مورد ماهیت صور، از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند، رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را به چیزی که نزد عرب شناخته شده بود، تفسیر فرمود، از عبدالله ابن عمرو بن عاص (رض)، روایت شده که مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و پرسید: صور چیست؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: صور، شاخی است که در آن دمیده میشود. (سلسله الاحادیث الصحیحه ۶۸/۳) شماره (۱۰۸۰).

از حسن بصری (رض) روایت شده است که می‌گوید: صور، جمع صورۀ است و به معنای دمیدن در اجساد مردگان است، تا دوباره زنده شوند و روح بیرون رفته به کالبد مادی باز گردد.

از ابو عبیده و کلبی روایت است که: صور با «واو ساکن» جمع صوره است. همانطور که سور (دیوار پیرامون شهر) جمع مسورۀ، صوف جمع صوفۀ و بسر

جمع بسره است. منظور از دمیدن در صور، دمیدن در اجساد است، تا ارواح به آنها باز گردند.

يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثُمْ إِلَّا عَشْرًا ﴿١٠٣﴾

آنها در میان خود آهسته سخن میگویند، (و به یکدیگر میگویند: «شما) فقط ده روز (در دنیا) درنگ کرده اید.» (۱۰۳)

«یتخافتون»: تخافت: میان خود آهسته سخن گفتن. «یتخافتون» میان خود آهسته سخن میگویند. خفت (بر وزن عقل): آهسته سخن گفتن ابو سعود گفته است: وقتی با چشم خود سختی و خوف و هراس را دیدند، مدت اقامت خود را در دنیا کوتاه در نظر آوردند. (ابو سعود ۳/۳۲۴).

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثُمْ إِلَّا يَوْمًا ﴿١٠٤﴾

ما به آنچه می گویند داناتریم، آن گاه که مُنصف ترینشان می گوید: جز یک روز درنگ نکرده اید. (۱۰۴)

«أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً»: کسی که رأی او دادگرانه تر و به واقعیت نزدیکتر است.

مراد از ترجیح سخن گوینده دوم این نیست که او به صداقت و راستی نزدیکتر است؛ بلکه مراد این است که او بهتر درجه پشیمانی و اندازه هراس و عذاب قیامت را به تصویر کشیده است. چرا که عمر جهان گذران، در قبال عمر بی پایان و جاویدان آخرت، نه ده روز، بلکه یک روز نیز بشمار نمی آید که کمترین عدد است. «ترجمه معانی قرآن».

عظمت روز قیامت و روز حشر به قدری است که انسانها پس از حضور در آن عمر خود را در دنیا، نیم روز یا یک روز و یا حد اکثر ده روز می شمردند طوریکه قرآن عظیم الشأن از زبان اشخاص و گروه های مختلف، آنرا چنین بیان میدارد. - گروه اول مدت اقامت خویش را فقط ده روز، قلمداد میدارند. «إِنْ لَبِثُمْ إِلَّا عَشْرًا».

- گروه دیگری مدت اقامت خویش را فقط یک روز در دنیا قملداد نموده میفرمایند: «إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا»

- گروه دیگری مدت اقامت خویش را فقط یک بخشی از روز در دنیا قملداد میدارند. «لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا» (نازعات آیه ۴) ویا «لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» (بقره: ۲۵۹).

- گروه دیگری مدت اقامت خویش را لحظاتی کوتاه. می دانند «مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ» (سوره روم آیه ۵۵).

- گروه دیگری مدت اقامت خویش را زمانی اندک. می دانند طوریکه آمده است «إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا» (مؤمنون آیه ۱۱۴)

به نظر می رسد این تفاوت نظر در مقدار عمر دنیا بی انسانها، بستگی به مقدار بصیرت و درک اشخاص دارد. چنانکه در این آیه کسانی که قرآن از آنها به «أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً» تعبیر کرده است، عمر دنیا را یک روز می شمردند و در آیه ی قبل، گنهکاران مدت آن را ده روز.

ولی باید گفت که: همه ی مجرمین، در قیامت در یک سطح قرار ندارند و هر کس عاقل تراست، دنیا را کوچک تر می بیند.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ﴿١٠٥﴾

و از تو درباره کوه ها می پرسند، (که در روز قیامت چه خواهند شد) بگو: پروردگارم آنان را ریشه کن می کند و از هم می پاشد. (۱۰۵).

«نسف»: یعنی قلع و قمع و نابود کردن.

مردم درباره ی بر پا شدن روز قیامت سؤالاتی را مطرح می دارند که پیامبر صلی الله علیه وسلم بدان جواب داده است: در این هیچ جای شکی نیست که: نظام حاکم بر طبیعت، دائمی وابدی نیست. متلاشی کردن کوه ها و به وجود آوردن قیامت، جلوه ای از ربوبیت الله متعال است.

در آیه مبارکه آمده است که: ای پیامبر! کافران از تو از حال و وضع آنها در روز قیامت میپرسند که: آیا در آن روز کوه‌ها باقی می‌مانند، یا از بین می‌روند؟ بگو: خداوند متعال آنها را گردی پراکنده خواهد ساخت و از روی زمین محو خواهد کرد.

شان نزول آیه ۱۰۵:

۷۱۱- ابن منذر از ابن جریر روایت می‌کند: قریش پرسید ای محمد! خدای تو روز قیامت با این کوه‌ها چه میکند؟ آیه «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» (در باره کوه‌ها از تو می‌پرسند، بگو: خدای من آنها را کاملاً پراکنده می‌کند) نازل شد.

فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ﴿١٠٦﴾

پس آنها را به صورت دشتی هموار و صاف وامی‌گذارد. (۱۰۶)
«قاع»: یعنی زمینی است هموار، صاف، بی‌گیاه و بی‌بنا. زمینی هموار که کوه و جنگل در آن نیست (بیابان هموار).
«صفصف»: یعنی زمین صاف هموار به گونه‌ای که همه‌ی قسمت‌های آن در یک صف و خط باشند.

در آیه مبارکه میفرماید: یعنی کوه‌ها را به میدانی هموار تبدیل می‌کند. یا مواضع آنها را بعد از پراکندن و از میان بردن کوه‌هایی که بر آنها قرار داشته، رها می‌کند و فرومی‌گذارد.

لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ﴿١٠٧﴾

که در آن هیچ نشیب پستی و بلندی نمی‌بینی. (۱۰۷)
«عوج»: به معنی نشیب و فرود آمدگی روی زمین است؛ چون وادی‌ها و مانند آنها.

«امت»: هر فراز و مکان بلندی است؛ مانند تل‌ها و پشته‌های کوچک. یعنی نه انسان در آن بلندی می‌بیند و نه پستی و ناهمواری؛ بلکه همه زمین بر یک شکل و یک هیأت قرار دارد.

کوبیده شدن زمین و خرد شدن کوه‌ها:

الله متعال در قرآن عظیم الشان بیان می‌فرماید: که این زمین ثابت و پابرجا و کوه‌های استوار در روز رستاخیز و هنگام دمیدن در صور، یک‌باره در هم کوبیده و متلاشی می‌گردند.

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ ﴿١٣﴾ وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً ﴿١٤﴾ فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿١٥﴾ وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ﴿١٦﴾» [الحاقه: ۱۳-۱۶]. (در آن هنگام، که در صور دمیده شود و زمین و کوه‌ها از جا برداشته شوند و یک‌باره در هم کوبیده شوند. در آن هنگام، رویداد (رستاخیز) رخ می‌دهد و آسمان شکافته میشود و در آن روز، سست و نا استوار می‌گردد).

«كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ﴿٢١﴾»: [الفجر: ۲۱]. (هرگز! هرگز! زمانی که زمین سخت درهم کوبیده شود و صاف و مسطح گردد).

در آن هنگام این کوه‌های سخت، به ریگ‌های نرم تبدیل میشوند. الله متعال می‌فرماید: «يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا ﴿١٤﴾» [المزمل: ۱۴]. (در روزی که زمین و کوه‌ها سخت به لرزه درآیند و کوه‌ها به توده‌های پراکنده‌ی ریگ روان تبدیل شوند). در جایی دیگر خبر داده است که کوه‌ها مانند پشم رنگین میشود: «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ﴿٩﴾» [المعارج: ۹]. (و کوه‌ها به سان پشم رنگین می‌گردد) در آیه‌ای دیگر کوه‌ها را به پشم رنگین حلاجی شده تشبه میکند: «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ ﴿٥﴾»

[القارعة: ۵]. (و کوهها به سان پشم رنگینِ حلاجی شده می شوند). سپس الله متعال این کوهها را از جا می کند و زمین را هموار می گرداند، بگونه ای که هیچ نشیب و فرازی در آن دیده نمیشود. قرآن کریم از نابودی کوهها، گاهی به سیر «روان شدن» و گاهی به نسف «پراکندن» تعبیر کرده است: «وَسَيَّرَتِ الْجِبَالَ فَكَانَتْ سَرَابًا ﴿٢٠﴾» [النبا: ۲۰]. (و کوهها روان میشوند و سراب میگردند). «وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ ﴿١٠﴾» [المرسلات: ۱۰]. (و هنگامی که کوهها پراکنده می گردند). «وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ﴿٣﴾» [التکویر: ۳]. (و هنگامی که کوهها رانده میشوند). سپس وضعیت زمین را پس از حرکت و پراکندگی کوهها، این گونه بیان می کند: «وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿٤٧﴾» [الکهف: ۴۷]. «روزی ما (نظام جهان هستی را به عنوان مقدمه ای برای نظام نوین، درهم می ریزیم و از جمله) کوه ها را به حرکت در می آوریم و (همه موانع سطح زمین را از میان بر می داریم به گونه ای که) زمین را (هموار و همه چیز را در آن) نمایان می بینی و همگان را (برای حساب و کتاب) گرد می آوریم و کسی از ایشان را فرو نمی گذاریم». ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ﴿١٠٥﴾ فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ﴿١٠٦﴾ لَّا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ﴿١٠٧﴾» [طه: ۱۰۵-۱۰۷]. «(از تو درباره ی کوهها می پرسند، بگو: پروردگارم آنها را از جا می کند و (در هوا) پراکنده میکند. سپس زمین را مانند زمینی صاف و هموار رها میسازد (زمینی که) در آن هیچ گونه نشیب و فرازی نمی بینی».

ایمان به روز رستاخیز یعنی چه؟

یعنی پایان زندگی دنیوی و آغاز زندگی اخروی: قبل از همه باید گفت که: ما ایمان داریم که هرگاه فرصت از بین رفتن زندگی دنیا فرا رسد - که البته

تاریخ آن را غیر از خدا کسی نمیداند - این جهان هستی دگرگون خواهد شد و نظام این کائنات از هم خواهد پاشید، و تمامی آسمانها و زمین از بین خواهد رفت و آنگاه جهان آخرت در کون دیگری و با نظام دیگری پدید خواهد آمد و این امر برای الله متعال سهل و آسان است، زیرا همچنان که آن ذات قادر و توانا توانست این جهان شگفت انگیز را بیافریند و نظام خویش را بر آن حاکم کند، قادر است، آن را از بین هم ببرد و نظامش را باطل کند و بجایش کائناتی دیگر بیافریند. «ذَلِكَ يَوْمَ مَجْمُوعٍ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمَ مَشْهُودٍ ﴿١٠٣﴾ وَمَا تُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مُّعَدُّودٍ ﴿١٠٤﴾» [هود: ۱۰۳-۱۰۴].

(آن روز محشر روزی است که همه مردم در آن جمع کرده می شوند، روزی که همه آن را مشاهده خواهند کرد، و ما آن را مؤخر نمی کنیم مگر تا فرصتی شمرده شده).

و یا طوریکه میفرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَأُجَلِّيهَا لَوْ قِيَّتْهَا إِلَّا هُوَ» [الأعراف: ۱۸۷]. (از تو در باره قیامت می پرسند که چه وقت بر پا میشود؟ بگو: علم آن نزد پروردگارم است، آن را در سر و قتش آشکار نمی کند مگر ذات توانای او).

و یا طوریکه میفرماید: «إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ ﴿١﴾ وَإِذَا الْكُوَاكِبُ أُنثَرَتْ ﴿٢﴾ وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ﴿٣﴾ وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ﴿٤﴾ عَلِمْتَ نَفْسَ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ ﴿٥﴾» [الإنفطار: ۱-۵]. (هنگامی که آسمان شکافته شود و هنگامی که ستارگان فرو ریزند، و هنگامی که دریاها بشدت به حرکت درآید - تا یکی شوند - هنگامی که قبرها گشاده شود آنگاه است که هر نفس خواهد فهمید که چه عملی پیش فرستاده و چه عملی را بتأخیر افکنده است).

معاد و برانگیخته شدن بعد از مرگ:

ایمان داریم به اینکه خداوند متعال پس از مردن ما را زنده می‌کند، و همه ما را هر کجا که باشیم با روح و جسد از قبرهایمان بیرون می‌آورد و برای محاسبه اعمال و دریافت پاداش نیک یا بد در آن میدان بزرگ، در روز حشر جمع می‌کند، و این امر برای ذات قادر و یکتایی مانند او ممکن است، و عدالت در حکمتش همین را تقاضا می‌کند. «قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾» [الجماعه: ٢٦].

(بگو: ای رسول ما، خدا شما را زنده می‌کند سپس می‌میراند سپس همه شما را برای روز قیامت که هیچ شک و تردیدی در آن نیست جمع می‌کند و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند).

و یا طوریکه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنكُمْ مَّنْ يُتَوَفَّىٰ وَمِنكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿٥﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ﴿٧﴾» [الحج: ٥-٧]. «ای مردم، اگر در باره رستاخیز و قدرت الله بر زنده کردن دوباره مردگان تردید دارید، بدین نکته توجه کنید تا به گوشه‌ای از قدرت الهی پی ببرید و به خود آید که ما شما را از خاک می‌آفرینیم سپس این خاک را به نطفه و بعد از نطفه به خون بسته و پس از آن به یک قطعه گوشت تبدیل میکنیم که برخی کامل و تام الخلقه و برخی، ناتمام و

ناقص الخلقه است تا در این انتقال و تحولات، قدرت خویش را بر شما آشکار سازیم و ما جنین‌هایی را که بخواهیم تا زمانی معین در رحمها نگاه می‌داریم و آنگاه شما را به صورت کودک از شکم مادر بیرون می‌آوریم سپس شما را پرورش می‌دهیم تا اینکه به رشد جسمانی و عقلانی خود می‌رسید برخی از شما در این میان می‌میرند و برخی دیگر به نهایت عمر و غایت پیری می‌رسند تا بدانجا که چیزی از علوم را بخاطر نخواهند داشت. (دلیل دیگری بر قدرت الله متعال این است که ای انسان در فصل زمستان) تو زمین را خشک و خاموش می‌بینی اما هنگامی که - فصل بهار (در میرسد و - بر آن آب می‌بارانیم به جنبش درمی‌آید و رشد و نمو میکند و انواع گیاهان زیبا و شادی بخش را می‌رویند، (آثار قدرت) دلیل است که خدای قادر حق است و هم او مردگان را زنده میگرداند. و وی بر هر چیز توانا است و اینکه قیامت بدون شك عنقریب در خواهد رسید و اینکه خداوند مردگان را که در قبرها هستند بر خواهد انگیخت».

يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ﴿١٠٨﴾

در آن روز همگی از دعوت کننده الهی پیروی کرده (و دعوت او را به حیات مجدد لبیک می‌گویند) و همه صداها در برابر (عظمت) خداوند رحمان خاضع می‌گردد، و جز صدای آهسته چیزی نمی‌شنوی! (۱۰۸)

«الدَّاعِيَ»: دعوت کننده. مُنَادِي. مراد اسرافیل است. «عِوَجَ»: سرپیچی و انحراف. «الرَّحْمَنِ»: به خاطر سیطره عظمت خداوند مهربان بر عرصه محشر. در برابر خداوند مهربان.

«هَمْسًا»: صدای آهسته و زیرلی

«يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَعِوَجٍ لَهُ»: در روز قیامت مردم به سوی ندای دعوتگر حق که آنان را به سوی میدان محشر فرا میخواند می شتابند؛ آنان از اجابت وی و گرد آمدن در محشر، هیچ گریزگاه و پناهی ندارند. و او چنین ندا در میدهد: به سوی پهن دشت گسترده قرار گرفتن در پیشگاه خدای رحمان بشتابید.

«وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ»: صدا های خلق از خضوع در برابر هیبت پروردگار رحمان خاموش و ساکت می شود.

«فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا»: یعنی همه صداها از خشیت و خوف خدای رحمان و به منظور گوش سپردن به سخن او، خاموش میگردد و جز صدای آهسته که تقریباً شنیده نمیشود، چیزی دیگر نمیشنوی.

از ابن عباس (رض) روایت شده است که آن صدای آهسته عبارت است از صدای آرام پاها که به میدان حشر میروند. (طبری ۲۱۴/۱۶).
در آیه مبارکه درمی یابیم؛ آنعه کسانی در دنیا از دعایان الهی اعراض میکردند، در روز قیامت، چاره‌ای جز پیروی نخواهند داشت. واقعیت اینست که: قیامت، روز تجلی و ظهور رحمانیت خداوند است و رحمانیت او، امید و ملجأ تمام مردم است.

يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا ﴿١٠٩﴾

در آن روز شفاعت (هیچکس) سودی نمی‌بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده و از گفتار او راضی است. (۱۰۹)

شفاعت، مقام والایی است که اشخاصی خاصی از آن برخوردارند. شفاعت، تصرف در اراده‌ی الله متعال و یا تخلف از حکمت و عدل و محاسبات و سنت‌های الهی نیست، بلکه بر اساس خواست خداوند است.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «روز قیامت در زیر عرش خدای رحمان می آیم و برای او به سجده در می افتم و بر من چنان محامد و اوصاف شگرفی داده میشود که اکنون نمیتوانم آنها را برشمارم پس خداوند متعال مرا به هر مقدار از زمان که بخواهد در حال سجده باقی می گذارد، سپس میفرماید: ای محمد! سرت را بردار و سخن بگو؛ که سخت شنیده میشود و شفاعت کن؛ که شفاعت پذیرفته میشود. پس برایم حدی معین در شفاعت مقرر میشود آنگاه کسانی را که در این محدوده قرار دارند، وارد بهشت می کنم، سپس مجدداً باز می گردم». راوی می گوید: آن حضرت صلی الله علیه وسلم از چهاربار بازگشتن مجدد خود از بهشت به منظور کسب اجازه شفاعت برای جماعت های بیشتری، سخن گفتند.

«لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ» در روز قیامت. شفاعت به سه شرط انجام می گیرد: ۱ - خدا به شفاعت کننده اجازه شفاعت دهد (نگا: بقره / ۲۵۵، یونس / ۳). ۲ - آنچه درخواست میشود خداپسند باشد (نگا: طه / ۱۰۹). ۳ - خدا راضی شود از کسی که برای او شفاعت می گردد (نگا: انبیاء / ۲۸، نجم / ۲۶).

شفاعت بزرگ:

که در روز محشر برای رفع بلا و مصیبت از مردم و رسیدگی به حساب از میان مخلوقات مخصوص پیامبر ما صلی الله علیه وسلم است. شفاعت های دیگر در غیر از روز قیامت یک امر عام میان پیامبران و دیگران هستند. همانند شفاعت برای بیرون آوردن مؤمنانی که وارد آتش شده اند از آن، و بالا بردن درجات.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا ﴿١١٠﴾

الله میداند آنچه را که پیش روی مردم است و آنچه را که پشت سر آنهاست، ولی (مردم) از نگاه علم به او آگاهی ندارند. (۱۱۰)

در روز قیامت، حسابرسی بسیار دقیق است، زیرا حسابگر همه چیز را به خوبی می داند و راهی برای سوء استفاده از شفاعت نیست. احاطه‌ی علمی خداوند نسبت به همه کارهای گذشته و آینده مردم یکسان است.

وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ﴿١١١﴾

و همه چهره‌ها (در آن روز) در برابر خداوند حی قیوم خاضع می شود، و آن که (بار) ظلم بر دوش دارد، ناکام (و مأیوس) می گردد. (۱۱۱) به یاد داشته باشد که: حالات روحی انسان، قبل از هر چیز در چهره او جلوه میکند.

طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» و چهره‌های بندگان برای خدای زنده پاینده که بر تدبیر هستی پایدار است و مرگ را بر وی راهی نیست. خاضع و ذلیل شده است.

امام زمخشری فرموده است: منظور از چهره‌ها، چهره‌ی گناهکاران است که آنها در روز قیامت وقتی ناامید میشوند و بدبختی و شقاوت و بدی حساب خود را می بینند، مانند اسیران به بند کشیده شده، چهره‌ای خوار و ذلیل به خود میگیرند. همان گونه که درجای دیگری نیز میفرماید: «سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا» (تفسیر قرطبی ۲۵۰/۱۱).

همچنان قابل یادآوری می دانم که: سرانجام ظلم، محرومیت از رحمت الهی است طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا» و هر کس به وی چیزی را شریک آورده باشد در روز حساب زیانکار و هلاک شده است. به قولی: مراد از ظلم، شرک است. یعنی: زیانکار شد هر کس بار شرکی را بر دوش گرفت.

باید گفت که: بسیاری از ظلم‌ها را میتوان در دنیا با توبه و معذرت خواهی از مردم، جبران و محو کرد، ولی انسان بدبخت آن است که ظلم خود را تا قیامت حمل کند.

در حدیث شریف آمده است: «ایاکم والظلم، فَإِنَّ الظلم ظلمات یوم القیامه، والخیبه کل الخیبه من لقی الله وهو به مشرک، فَإِنَّ الله تعالی یقول: (إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ) [لقمان: ۱۳]. «هان! از ظلم پرهیزید زیرا ظلم تاریکی‌های روز قیامت است و نامرادی - همه نامرادی - برای آن کسی است که الله متعال را درحالی ملاقات میکند که به وی مشرک است زیرا خداوند متعال میفرماید: بی‌گمان شرک ظلمی بس بزرگ است».

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا ﴿۱۱۲﴾

و هر کس که کارهای شایسته انجام دهد در حالی که او مؤمن باشد، پس نه از ظلمی می‌ترسد و نه از کم و کاستی، (در حقش می‌هراسد). (۱۱۲)

«وَهُوَ مُؤْمِنٌ»: درحالی‌که انجام دهنده کارهای نیک مؤمن باشد. چراکه کارهای نیک کافر هدر میرود و ضائع میشود (سوره: بقره/۲۱۷، ژمر/۶۵، احزاب/۱۹).

«ظُلْمًا»: مراد عقاب بدون سبب، یا افزایش بر لغزش‌ها و سیئات است. «هَضْمًا»: خوردن و کاستن. کم کردن حق کسی و وفا نکردن به ادای آن واجب. مراد کاستن از حسنات است.

قبل از همه باید گفت که: شرط قبولی عمل صالح، ایمان به الله است. ایمان از عمل جدا نیست، ایمان بی عمل، مثل درخت بی ثمر و عمل بی ایمان همچون درخت بی ریشه است.

در آیه مبارکه آمده است: هر آن که اعمال نیکو را پیش از خود میفرستد، به شرط این که به الله ایمان داشته باشد. «فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا» پس از هیچ

ظلمی نمی ترسد، از این که بی گناه مورد مجازات قرار گیرد، و نه از «هضمی» هضم: کاستن از حق و پاداش حسنات اش. با آنکه پاداش، تفضّل الهی است نه استحقاق انسان، اما خداوند در پاداش کسی کوتاهی نمیکند و کم نمیگذارد. یعنی در قیامت، نه اصل عمل و پاداش از بین می رود تا ظلمی صورت گیرد و نه آنکه از پاداش کم گذاشته می شود.

اگر چه انجام تمام کارهای نیک و شایسته امکان پذیر نیست، ولی انسان باید به اندازه‌ی توان و طاقت، بشری خویش کوشش بعمل آورد تا کار صالح انجام داد. این آیه دلیل بر آن است که عمل شایسته بدون ایمان، هیچ قدر و ارزشی ندارد.

بناءً هرگاه یک عمل نیکو که از شخصی کافر، منافق، مشرک، ریاکار و... که دارای روحیه‌ای فاسد است سر زند، مورد قبول واقع نمیشود. چنانکه اگر کافری، کار شایسته و خوبی مثل اختراع و اکتشاف نافع انجام دهد، در حالی که حق را فهمیده و آگاهانه در کفر اصرار ورزد، کار نیکوی او پذیرفته نخواهد شد.

خواننده محترم!

در آیات ده گانه فوق الذکر درباره سیمایی اجمالی از برپایی قیامت اشارات بعمل آمده که اجمال آن به شرح ذیل است:

- دمیدن صور وزنده شدن مردگان. «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ» (۱۰۲ طه)
- محشور گردیدن مجرمان. «نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ» (۱۰۲ طه)
- متلاشی شدن کوه ها. «يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» (۱۰۵ طه)
- همه گوش به فرمان دعوت کننده‌ی الهی هستند. «يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ» (۱۰۸ طه)
- شفاعت بدون اذن خدا مؤثر نیست. «لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ» (۱۰۹ طه)

- خداوند متعال با احاطه علمی اش به همه حساب ها می رسد. «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ» (۱۱۰ طه)

- همگی در برابر حکم الهی تسلیم هستند. «عَنْتِ الْوُجُوهُ» (۱۱۱ طه)

- ظالمان مأیوس اند. «خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا» (۱۱۱ طه)

- مؤمنان صالح در آرامش به سر میبرند. «فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا». (۱۱۲ طه)
خوانندگان گرامی!

در آیات (۱۱۳ الی ۱۱۴) در باره قرآن و شتاب نه ورزیدن در خواندن آن پیش از پایان وحی هر قسمت از آیات، بحث بعمل آمده است.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا ﴿۱۱۳﴾

و این گونه آن را قرآنی عربی نازل کردیم، و در آن بیم دادن و ترساندن را به (شیوه‌هایی گوناگون بیان داشتیم، تا پرهیزگار شوند، یا باعث یادآوری و پند ایشان شود. (۱۱۳)

در این هیچگونه شکی وجود ندارد که: همه‌ی انسان‌ها محتاج وحی میباشند، برخی از باب اخطار و برخی از باب تذکر. در آیه مبارکه آمده است: و آنگونه که حق تعالی اهل ایمان را به سوی نیکوکاری و احسان فرا خواند و کافران را از نافرمانی‌ها و گناهان بر حذر ساخت هم بدینسان این قرآن را بر پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم به زبان عربی مبین نازل کرد، تا مردم آن را با فهم متعهدانه بفهمند.

در قرآن انواع گونه‌گونی از هشدارها و بیم‌دهی‌ها را برای ترساندن و تهدید آنها آوردیم.

یا در آن بعضی از انواع وعید را به روشهای مختلف تکرار کردیم «تا باشد که تقوا در پیش گیرند» یعنی تکرار هشدارهای قرآن برای آن است که بندگان از

الله متعال پروا کرده از معاصی وی پرهیزند و از مجازات وی حذر کنند و موعظه‌ها و هشدارهای قرآن در دل هایشان پند و عبرتی پدید آورد. به قولی معنی این است: یا قرآن در دل هایشان زهد و تقوا ایجاد کند.

هشدار بی اثر نیست، یا تأثیر عمیق دارد، «يَتَّقُونَ» و یا حداقل، تذکر است.

«ذِكْرًا» یا نتیجه میدهد، «يَتَّقُونَ» و یا اتمام حجت می کند. «ذِكْرًا»

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا ﴿١١٤﴾

پس الله پادشاه حقیقی و برحق، بزرگ و بلند مرتبه است. و در (خواندن) قرآن عجله مکن پیش از آنکه وحی آن بر تو به انجام رسانده شود، و بگو: پروردگارم! بر علم و دانشم بافزای. (۱۱۴)

«تَعَالَى»: والا مقام است. از علو و عظمت مطلق برخوردار است.

«لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ»: مراد نهی از عجله‌ای است که محمد صلی الله علیه وسلم به هنگام دریافت وحی جهت فراگیری و حفظ قرآن داشت، و بدین خاطر با شتاب به دنبال فرشته وحی جبرئیل امین، آیات قرآنی را تکرار میفرمود (قیامه / ۱۵ - ۱۷، اعلی / ۶). «يُقْضَى»: به پایان رسانده شود.

«فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ»: جلال و عزت از آن خدا فرمانروای حقیقی است. آفرینش بی هدف و انسان رها نیست، زیرا بیهودگی و بی هدفی در شأن خدا نیست. ذات مقدس الهی را از هر فکر و اندیشه‌ای برتر و افعال او را از هر امر باطل، پاک و منزّه بدانیم. حکومت حکیمانه، حقیقی، مطلق و منحصر به فرد، از آن الله متعال است.

«وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ»: پیامبر صلی الله علیه وسلم که عاشقانه طالب شنیدن و گرفتن وحی الهی بود برایش گفته شد که: ای

پیامبر! و در خواندن قرآن پیش از آنکه جبرئیل از تلاوت آن بر تو فارغ شود شتاب مکن، بلکه صبر کن و گوش فراده تا او قرائتش را تمام کند، آنگاه تو آن را بخوان.

ابن عباس (رض) گفته است: پیامبر صلی الله علیه وسلم از بس که بر حفظ قرآن حریص بود و میترسید فراموش گردد، قبل از این که جبرئیل قرائت را به آخر برساند، او خواندن آن را شروع می کرد، لذا الله متعال او را از این کار نهی کرد.

امام قرطبی در تفسیر خویش می نویسد: نظیر این آیه در سوره قیامت نیز آمده است، طوریکه میفرماید: «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴿١٦﴾» [القیامة: ١٦]. «به خواندن قرآن زبان خود را حرکت نده تا به آن شتاب ورزی». (تفسیر قرطبی ٢٥٠/١١).

«وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»: اگر چه خداوند می تواند بدون دعا هم لطف کند، ولی از پیامبرش میخواهد که دعا نماید. و از پروردگارت بخواهد که علمی بر علم اش بیفزاید زیرا علم بهترین محبوب و گرامی ترین مطلوب است. امام طبری در این مورد می نویسد: گفته است: به او امر کرده است که فواید علمی و مطالبی را که نمی داند، بطلبد. (طبری ٢٢٠/١٦).

برای علم و دانش نهایی نیست و فارغ التحصیل اصلاً معنا و مفهومی ندارد، بناءً آیه مبارکه به تحصیل علم و پیمودن مدارج عالیّه آن، تا هر پایه ای که خداوند متعال بخواهد، ترغیب می کند زیرا مرتبه علم، بلندترین مرتبه هاست و دریای علم چنان پرگستره است که هیچ انسانی آن را نمی تواند تا اخیر برساند. امام نسفی به نقل از علماء میگوید: «الله متعال پیامبرش را در هیچ چیزی به افزون طلبی فرمان نداد، جز در طلب علم». علم، وسیله ی رشد انسان هاست. و علمی

دارای ارزش و اعتبار است که همراه با فراگیری آن، ظرفیت انسان نیز زیاد شود و رشد کند. علم را باید از عالم حقیقی طلب کنیم. یادداشت:

مفسر تفسیر «المیزان» مینویسد که: از عبارت «لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ» (نظیر این عبارت در سوره قیامت، آیه ۱۸ نیز آمده است. «لَا تَحْرُكْ بِهِ لِسَانِكَ لِتَعْجَلَ بِهِ» چنین فهم به دست می آید که پیامبر صلی الله علیه وسلم مجموعه آیات قرآن را می دانسته و آن را پیش خوانی می کرده است و این خود دلیل روشنی است بر آنکه قرآن مجید دو بار بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است، یکبار به صورت دفعی و بار دیگر به شکل تدریجی و آنچه را پیامبر در نزول دفعی در شب قدر دریافت کرده بوده، در هنگام نزول تدریجی، قبل از وحی میخوانده است.

همچنان در تفسیر «المیزان» آمده است: میان شتابزدگی و عجله از یک طرف و سرعت و سبقت که در قرآن با عبارات «سارِعُوا» (آل عمران)، «سَابِقُوا» (حدید، ۲۱). مورد ستایش و دستور قرار گرفته از طرف دیگر، تفاوت و اختلاف اساسی وجود دارد. حُسن سرعت و سبقت در جایی است که تمام مسائل محاسبه و تنظیم شده باشد، لذا نباید فرصت و وقت را از دست داد، ولی شتاب زدگی و عجله در جایی است که هنوز موعد انجام نرسیده و یا نیاز به تکمیل و بررسی است، از این روی می بایست درنگ کرد.

سرچشمه‌ی عجله و شتاب، گاه امور منفی چون کم صبری، غرور و اظهار وجود است که البته این صفات، مذموم، و از ذات مقدس نبوی به دور است، و گاهی به خاطر شدت عشق و علاقه به دریافت مطلب و دلسوزی برای حفظ چیزی است، که در این صورت امر نیکویی به شمار میرود و تعجیل پیامبر

صلی الله علیه وسلم در وحی از این جهت بوده است، یعنی دریافت عاشقانه، و هیجان و نگرانی برای حفظ وحی.

شأن نزول آیه ۱۱۴:

۷۱۲- ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: وقتی جبرئیل آیات را می آورد پیغمبر برای حفظ آن، خود را به زحمت و مشقت می انداخت. چون می ترسید قبل از حفظ آیه جبرئیل امین صعود کند. پس الله متعال: آیه «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ...» را نازل کرد.

در سوره نساء آیه ۳۴ سبب دیگری آمده است که صحیح تر است.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۱۱۵ الی ۱۲۷) در باره قصه ی آدم و حوا، ابلیس و امتناع از سجده، بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا ﴿۱۱۵﴾

و به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم [ولی آن را] فراموش کرد و برای او عزمی [محکم] نیافتیم. (۱۱۵)

«عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ»: به آدم فرمان دادیم. مراد از عهد در اینجا سفارش و فرمان است. چنین توصیه و امری هم راجع بود به نخوردن از میوه درخت ممنوع (بقره / ۳۵).

قبل از همه باید گفت که: از عوامل مهم انحراف انسان، یکی غفلت از کرامت و مقام انسانیت و دیگری غفلت از دشمن درونی و بیرونی است که قرآن عظیم الشأن بارها بر این اصل ها تاکید و هشدار فرموده است.

«وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ» و به یقین پیش از آنکه آدم علیه السلام از درخت ممنوعه بخورد و الله متعال وی را از خوردن آن نهی نماید، به وی سفارش کرد که شیطان برای او و همسرش دشمن است و به وی نصیحت

کرد که مبادا شیطان از بهشت بیرون شان کند که در آن صورت، سختی و تیره بختی به ایشان خواهد رسید. ولی شیطان وسوسه‌شان کرد و در نتیجه سفارش الله متعال نسبت به خود را فراموش کردند پس نه سفارش الهی برای آدم محفوظ باقی ماند و نه عزمی استوار بر عمل و پایداری.

«فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»: عزم در لغت: متعهد ساختن نفس، مصمم شدن بر انجام کاری و به اجراء گذاشتن باورها در هر امری است.

البته آدم علیه السلام خود را به این امر که از آن درخت معین نخورد، ملزم و مصمم گردانیده بود و بدان تعهد سپرده بود اما چون شیطان وی را وسوسه کرد، طبیعتش نرم و منفعل و عزمش سست و شکننده شد و ضعف بشری دامنگیر وی گشت لذا نتوانست از نخوردن میوه آن درخت شکیبایی کند. یا معنی این است: آدم را در مخالفت با امر خویش، مصمم و دارای عزم استواری نیافتیم بلکه این کار وی از روی فراموشی و نسیان بود.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى ﴿١١٦﴾
و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. همه سجده کردند؛ جز ابلیس که سر باز زد (و سجده نکرد). (۱۱۶)

ای پیامبر! به یاد بیاور روزی را که به فرشتگان دستور دادیم تا برای آدم به عنوان سلام و احترام سجده کنند، آنها فرمان را اطاعت و اجراء کردند جز ابلیس که از سجده کردن امتناع ورزید و نافرمان شد.

صاوی گفته است: به منظور این که اطاعت امر را به بندگان بیاموزد، این قصه در هفت سوره‌ی قرآن تکرار شده و دشمنی و عداوت شیطان را نسبت به پدر آنان یادآور شده است. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۶۶/۳).

قابل یاد آوری است که: نام حضرت ادم علیه السلام بصورت مجموعی ۲۵ بار در آیات متعددی از قرآن عظیم الشان از جمله: سوره بقره، آل عمران، مائده،

اعراف، اسراء، كهف؛ مریم، طه، یس، تذکر رفته است، ولی داستان آدم و ابلیس بصورت کل در سوره‌های بقره، آیه ۳۴، سوره اعراف آیات ۱۱ و ۱۲، سوره اسراء آیات ۶۱ و ۶۲، سوره كهف، آیه ۵۰، سوره طه، آیه ۱۱۶ و سوره ص، آیات ۷۱ تا ۷۴ و سوره حجر آیات ۲۷ الی ۴۳ آمده است.

فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى ﴿١١٧﴾

پس گفتیم: ای آدم! در حقیقت این ابلیس برای تو و همسرت دشمن است، پس شما را از جنت بیرون نکند، که در رنج و مشقت افتی. (۱۱۷)

از بزرگترین الطاف الهی بر بندگان، همانا معرفی خطر شیطان است. جنگ و دشمنی میان حق و باطل، از ابتدای آفرینش انسان وجود داشته است، و تا به امروز ادامه دارد. در آیه مبارکه آمده است که پروردگار با عظمت ما آدم علیه السلام را آگاه و مطلع ساخت که: شیطان نسبت به تو و حوا سختترین خطرناکترین دشمن می باشد، زیرا نه برایت سجده کرد و نه به فضلتان معترف شد.

«فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى» «تَشْقِيًا»: تو به درد و رنج خواهی افتاد. از شقاوت به معنی زحمت و مشقت است (طه / ۲).

بناءً باید قبل از اینکه شما دو تن را از بهشت بیرون کرده و آن وقت پس از نعمت‌ها تیره بختی دامنگیرتان شود، باید احتیاط و حذر داشته باشید، هشدار از نیرنگ شیطان، این بود که از او فرمان نبرید که سبب اخراج شما از بهشت میشود و بدبخت خواهید شد.

همچنان در آیه مبارکه به آدم و حواء خطاب بعمل آمده است، ولی عُلَّت مفرد آمدن فعل خاص بنام آدم بدان خاطر است که عهد و پیمان در آغاز متوجه آدم بوده و نقطه پایان هم متوجه او شده است. از سوی دیگر، درد و رنج

مرد که رئیس اهل و عیال خود است، متضمن درد ورنج اهل و عیال نیز میباشد. ابن کثیر در تفسیر خویش در این مورد میفرماید: هدف از هشدار اینست که: در مورد اخراج خود از بهشت تلاش مکن که در طلب روزی به زحمت و به بدبختی گرفتار شوی؛ چون تو اکنون در بهشت و در رفاه زندگی میکنی و هیچ گونه رنج و زحمتی نداری. (مختصر ۲/۴۹۶).

ولی زندگی در دنیا، همراه با مشقت است. دلیل اینکه حق تعالی فقط از افتادن آدم علیه السلام در رنج و مشقت سخن گفت، نه از همسرش؛ این است که مرد مسئول تأمین هزینه زندگی و انفاق بر زنش می باشد و اوست که باید تلاش بیشتر بنماید.

ولی از جمله «عَدُوُّ لَكَ وَ لِرِزْوَانِكَ» آیه مبارکه معلوم می شود که: زن و مرد، هر دو در تیررس تبلیغات دشمن و وسوسه های شیطان قرار دارند.

إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى ﴿١١٨﴾

در حقیقت برای تو در آنجا این [امتیاز] است که نه گرسنه می شوی و نه برهنه می مانی. (۱۱۸)

ای آدم! در حقیقت برایت از جانب خدا پیمانی است که تو در بهشت از انواع برخوردار باشی و بهره مندی ها مستفید و از انواع نعمت ها، چون خوردنی های لذت بخش و گوارا و پوشیدنی های فاخر مستریح متنعم می گردی. و نه برهنه می مانی؛ زیرا در آنجا هم غذا بسیار است و هم لباس.

«وَلَا تَعْرَى»: عری (بر وزن قفل): عریان بودن: «العری: عدم اللبس». «لا تعری»: عریان نمی مانی.

وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى ﴿١١٩﴾

و نه هرگز در آنجا به تشنگی و به گرمای آفتاب آزار بینی. (۱۱۹)

«لَا تَطْمَأُ» ظمأ: عطش «لَا تَطْمَأُ: عطشان نمی شوی.

«لَا تَضْحِيَا»: حرارت آفتاب سوزان به تو نمی رسد و گرمزده نمی گردی.

مراد این است که کار کردن و رنج کشیدن در میان نیست.

ای آدم! وهمچنان برایت از جانب الله پیمانی است که نه در بهشت تشنه میشوی و نه آفتاب زده و در گرمای آفتاب در امان میباشی؛ زیرا در آنجا آب شیرین سرد و گوارا موجود است و سایه‌های پهن و فراگیر بی‌آزار و بهشت منزلگاه شادمانی و سرور است و خستگی و رنج در آن وجود ندارد، و برعکس دنیا، گرما و تشنگی در آن نیست، نیازها و خواسته‌های اولیه‌ی انسان در چهار چیز نمود پیدا میکند: گرسنگی و تشنگی که مشقت درونی است و برهنگی و بی‌مسکنی که مشقت بیرونی است و در آیات متبرکه که به هر چهار مورد اشاره بعمل آمده است: «أَلَا تَجُوعَ لَا تَعْرِى لَا تَطْمَأُ لَا تَضْحِيَا».

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى ﴿١٢٠﴾

پس شیطان او را وسوسه کرد، گفت: ای آدم! آیا تو را به درخت همیشگی و ملکی که زایل نمی‌شود، راهنمایی کنم؟ (۱۲۰)

«لَا يَبْلَى»: کهنه و فرسوده نمی‌شود. فناپذیر و زائل نمی‌گردد.

در آیه مبارکه میخوانیم که: پس شیطان آدم را وسوسه کرد و او را بانیرنگ و خدعه و القای آرزوها فریفت و برایش گفت: ای آدم! آیا می‌خواهی درختی را به شما نشان بدهم که هر کس از ثمر آن بخورد، هرگز نخواهد مرد، و به ملک همیشگی نائل می‌آید، ثروت و ملکی که هرگز زوال ندارد؟ این نیرنگی است که ظاهری نصیحت آمیز دارد، اما شیطان کجا و کی اندرزگو شده است؟ مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد:

راه نفوذ شیطان، تمایلات انسانی است. «هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ» دروغ گفتن از جمله وسایل کار شیطان برای فریب دادن انسان‌هاست. شیطان بر نیازها و خواسته‌های انسان آگاه بوده است لذا آدم را از راه میل به جاودانگی، اغفال کرد. آری آرزوهای طولانی و دراز، انسان را به گناه میکشاند.

شیاطین از نام‌ها و عناوین زیبا و جذاب برای انحراف مردم و مقاصد شوم خود استفاده می‌کنند.

شایان ذکر است که این دو گرایش؛ یعنی گرایش به جاودانگی و گرایش به فرمانروایی، دو گرایش عمیق و ریشه‌دار در طبیعت بشر است که شیطان از آنها در وسوسه آدم و حوا در بهشت بهره‌برداری کرد و او همیشه از همین دو گرایش بهره می‌برد تا انسان را از پیام الهی و کتاب وی دور گرداند.

فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى
آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ﴿١٢١﴾

آنگاه (آدم و حوا) از آن (درخت) خوردند، (و لباسهای بهشتی آنها ریخت) پس عورتشان برایشان آشکار گشت، و شروع کردند که از برگ (درختان) بهشت بر خودشان می‌چسپانند، و آدم پروردگارش را نافرمانی کرد، پس گمراه شد. (۱۲۱)

«فَبَدَتَ لَهُمَا»: ظاهر شدن زشتی‌ها و برهنگی، اولین اثر عصیان آدم بود. واقعیت امر این است پوشش برای انسان، کرامت و زیبایی، و برهنگی، پستی و زشتی است.

ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه مبارکه می‌فرماید: از نوری که به تن آن دو کرده بود، لوچ و برهنه شدند و عورتشان نمایان شد. (ابو سعود ۳/۳۲۷). در حالی که قبلاً پوشیده بود.

«فَبَدَّتْ لُهُمَا سَوْآتُهُمَا»: ملاحظه نمودیم که: لقمه‌ی نابجا، چطور سبب ریختن شرم و حیا و ظهور زشتی‌های می‌شود.

«وَوَطَّفَقَا يَخْضِبَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ»: پوشش و پوشاندن شرمگاه، در فطرت تمام انسان‌هاست. در آیه مبارکه در میابیم که: آدم و حواء شروع به چسباندن برگ‌های درختان بهشت بر خود و پوشاندن خودبدان‌ها کردند. تا مستور بماند. «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»: مخالفت با امر الله متعال، مخالفت با رشد و تربیت خود انسان است. در آیه مبارکه میفرماید: آدم فرمان الله متعال را مخالفت کرد پس به گناه خوردن از درخت ممنوعه از راه رشد به بیراهه رفت. و از مقصود و هدف خویش که عبارت بود از ماندن ابدی در بهشت، منحرف و گمراه گشت؛ زیرا به گفته‌ی دشمن فریب خورد.

ابو سعود گفته است: هرچند آدم مرتکب گناه کوچکی شد، اما خداوند او صاف «معصیت و غوایت» را برای او به کار برده است؛ زیرا این نافرمانی در نظر الله متعال بسیار بزرگ بود، و نیز تا فرزندان آدم را از نافرمانی باز دارد. (ابو سعود ۳/۳۲۷).

خواننده محترم!

پیامدهای گناه برای تمامی مرتکبان آن یکسان نیست. طوریکه در ایه مبارکه بیان یافت: با اینکه هر دو (آدم و حوا) نافرمانی کرده و از درخت ممنوعه خوردند، ولی معصیت در آیه مبارکه به آدم علیه السلام، نسبت داده شده است.

ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى ﴿١٢٢﴾

سپس پروردگارش او را برگزید، پس توبه اش را پذیرفت، و (او را) هدایت کرد. (۱۲۲)

«اجْتَبَاهُ»: انتخابش کرد. به پیغمبریش برگزید. خدا با توفیق توبه او را به خود نزدیک فرمود (اعراف / ۲۳).

توبه، زمینه‌ی هدایت است. بعد از اینکه آدم از آن معصیت توبه کرد و از پروردگارش به خاطر ارتکاب آن آمرزش طلبید و اعلام کرد که با این معصیت بر خویشتن خویش ظلم کرده است پروردگار با عظمت توبه‌اش را پذیرفت، قابل یاد آوری می باشد که: پذیرش توبه، از شئون ربوبیت الهی است، و او را به پایداری بر توبه و دست‌آویزی به اسباب طاعت و عبادت راهنمایی کرد.

قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى ﴿١٢٣﴾

(الله) فرمود: پس هر دو با هم از بهشت [به سوی زمین] پایان شوید، در حالی که بعضی از (نسل) شما دشمن بعضی دیگر خواهند بود، پس اگر برای شما از جانب من هدایت رسد، هر کس از هدایتم پیروی کند، نه گمراه می شود و نه به مشقت و رنج می افتد. (۱۲۳)

«إِهْبِطَا»: مراد آدم و حوّا و ابلیس است (بقره آیه ۳۶).

«لَا يَضِلُّ»: در دنیا گمراه و سرگشته نمی شود.

«لَا يَشْقَى»: در آخرت با درآمدن به دوزخ بدبخت نمی گردد.

دیده میشود که: ارتکاب یک گناه می تواند نسلی را در هبوط نگهدارد.

الله متعال به آدم علیه السلام و حوا دستور فرمود که: همراه با شیطان از بهشت به زمین فرود آید، یعنی از بهشت بیرون شوید و به زمین فرود آید، که به خاطر کسب معیشت و اختلاف طبع و سلیقه و خواسته ها، بعضی از شما با یکدیگر دشمن می شوند.

یعنی: در حالی که برخی از شما گروه بشر در دنیا در امر معاش و مانند آن از امور، دشمن برخی دیگر هستید و به سبب این دشمنی، در میان شما جنگ و خونریزی و کشمکش پدید می آید.

در این هیچ جای شکی نیست که: در جهان مادیات، بروز تضاد و تزاخم قطعی است، مهم آن است که انسان در این بین خط الهی را گم نکند. مفسر زمخشری می نویسد: از آنجایی که آدم و حوا اصل و اساس نوع بشرند، آنها به صورت خود انسان مورد خطاب قرار داده است. (تفسیر کشاف ۹۳/۳). «فَأَمَّا يَا تَيْبُكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى»: در آیه مبارکه اولین بشارت به آدم علیه السلام، آمدن رهنمودهای الهی است که با پیروی از آنها راه برای سعادت و برگشت به بهشت باز می نماید. و این رهنمود الهی اینست که: اگر برای شما از جانب من رهنمودی رسد، با ارسال پیامبران علیهم السلام و فرورستاندن کتابها؛ در آن صورت، هر کس از هدایت پیروی کند، در دنیا راه را گم نکرده و در آخرت به شقاوت و بدبختی مواجه نخواهد شد. با تمام وضاحت در می یابیم که: خوشبختی و نجات انسان، در سایه پیروی از اوامر الهی است.

ابن عباس (رض) در این مورد میفرماید: الله متعال تضمین کرده است که هر کس قرآن را بخواند و به مندرجات آن عمل کند، در دنیا راه را گم نمی کند و در آخرت بدبخت نخواهد شد. (تفسیر قرطبی ۲۵۸/۱۱).

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى ﴿١٢٤﴾

و هر کس از هدایت من [که سبب یاد نمودن از من در همه امور است] روی بگرداند، برای او زندگی تنگ [و سختی] خواهد بود، و روز قیامت او را نابینا محسوس می کنیم. (۱۲۴).

در آیه ی قبل خواندیم که الله متعال به پیروان حق بشارت داده شد، ولی در این آیه هشدار و اخطار به روی گردانان از حق داده می شود، و بدین ترتیب بیم و امید در کنار هم مطرح شده، که در تبلیغ کار بی نهایت مؤثر و مفید می باشد.

قرآن عظیم الشان با زیبای خاصی میفرماید: «مَنْ أَعْرَضَ - يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» کسی که در دنیا چشم جانش را بر روی حقایق بست، مطمئن باشد که در قیامت کور محشور خواهد شد.

مفسر دکتور مرحوم شیخ صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: هر کس از فرمان و دستوراتی که بر پیامبران فرستاده‌ام، از قبیل شرایع و احکام سر برتابد، در دنیا هر چند که به ظاهر در ناز و نعمت هم باشد، زندگی سخت و تلخ خواهد داشت.

یعنی: بی گمان در این دنیا زندگی تنگ و دشواری خواهد داشت زیرا او از آرامش روان و انشراح صدر بی بهره می ماند و هر چند ظاهراً متنعم و در رفاه باشد اما در حقیقت امر، در نگرانی و اضطراب و حیرت به سر می برد.

قابل تذکر است که: هدف از سختی و تنگی زندگی، نداشتن نیست، بلکه بسیاری از سرمایه داران به خاطر حرص، ترس و تشویش در فشار و تنگنا زندگی میکنند. زندگی آرام و شیرین، فقط در پرتو یاد و ذکر الله است، دوری از یاد الله مایه اضطراب، حیرت و حسرت است، هر چند تمکن مالی بالا باشد. در برخی روایتی آمده است که مراد از «زندگی تنگ و سخت»، عذاب کردن کافر در قبرش میباشد. «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»: و در روز رستاخیز او را نابینا حشر خواهیم کرد. یعنی: او را در حالی حشر می کنیم که بینایی چشمانش از وی سلب شده است. به قولی: مراد نابینایی وی از دیدن حجت، یعنی نابینایی قلب است.

ابن کثیر در این مورد می نویسد: هر کس از فرمان الله متعال سرپیچی کند، در همین دنیا زندگانش سخت در تنگنا خواهد بود، هر چند که به ظاهر خواهد بود، و اطمینان خاطر و آرامش قلب را نخواهد داشت، بلکه به سبب گمراهیش

سینه و درونش از لباس و خوراک و مسکن دلخواه برخوردار باشد؛ زیرا دلش همیشه آشفته و مضطرب است و در حیرت و شک قرار دارد. و عده‌ای میگویند: معنی آیه چنین است: قبرش بر او تنگ میشود تا حدی که چپ و راستش به هم می‌آیند. (مختصر ۴۹۷/۲).

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ﴿١٢٥﴾

کافر می گوید: پروردگارا! برای چه مرا نابینا محسور کردی، در حالی که [در دنیا] بینا بودم؟ (۱۲۵)

«قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا»: من بینا بوده‌ام. این جواب به اعتبار اکثر اشخاص است؛ چرا که برخی در دنیا کور مادرزاد بوده و یا بعدها کور شده‌اند. واقعیت امر اینست که انسانهای بی ایمان، هم در دنیا زندگی مشقت بار دارد و هم در آخرت از نعمت دیدن محروم است، مطابق تعریف قرآن؛ در قیامت مجرم یا بشکل کور و رو سیاه محسور می شود و یا در اثر ترس، وحشت و خیره‌نگری، به کبودی چشم مبتلا می گردد.

قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى ﴿١٢٦﴾

(الله) فرماید: همان گونه که آیات ما برای تو آمد پس آنها را فراموش کردی؛ و این گونه امروز (تو در آتش) فراموش خواهی شد. (۱۲۶)

خداوند متعال: به وی خبر میدهد که: پس همان طور که انقیاد برای طاعت الله متعال را در دنیا فرو گذاشتی یعنی: از آنها روی برگردانده و آنها را ترک کردی و در آنها به دیده خرد ننگریسته و از آنها تغافل نمودی همانگونه امروز در جهنم به دست فراموشی رها ساخته میشوی. یعنی در نابینایی و عذاب دوزخ رها می گردی زیرا جزا از جنس عمل است.

مفسران از جمله مفسر تفسیر انوار القرآن می نویسند که: فراموش کردن لفظ قرآن به همراه فهم معنی و قیام به مقتضای آن، در این وعید و هشدار داخل

نیست، هر چند در وعید دیگری داخل است که این حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم ناظر به آن می باشد: «ما من رجل قرأ القرآن فَنَسِيَهُ إِلَّا لَقِيَ الله يوم يلقاه وهو أجزم». «هیچ کسی نیست که قرآن را خوانده (یعنی آن را حفظ کرده) و باز آن را فراموش نموده مگر این که الله متعال را در روزی که با وی ملاقات می کند، درحالی ملاقات می کند که بی زبان است و نمی تواند سخن بگوید». که این حدیث برای این گونه کسان، وعیدی است سخت و تکان دهنده.

بصورت کل باید بعرض برسانیم: اگر سرچشمه‌ی نسیان، بی اعتنائی باشد، عقوبت خواهد داشت و گرنه نسیانی که بدون اختیار باشد توبیخی ندارد. از مصادیق روشن یاد خدا، نماز است، خداوند میفرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه، ۱۴) و بدیهی است که هر کس خدا را یاد کند، خداوند هم او را یاد خواهد کرد، این وعده‌ی الهی است که «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» (بقره، ۱۵۲) و قهراً کسانی که خدا را فراموش کنند، خداوند نیز آنان را رها خواهد کرد. «وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى».

وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى ﴿١٢٧﴾

و این چنین سزا می دهیم کسی را که اسراف کرده و به آیات پروردگارش ایمان نیاورده است. و البته عذاب آخرت سخت تر و پاینده تر است. (۱۲۷) «كَذَلِكَ نَجْزِي»: این گونه هم در دنیا سزا و جزا می‌دهیم. این گونه در آخرت سزا و جزا می‌دهیم.

«أَسْرَفَ»: افراط و زیاده‌روی کرد. تفریط و کوتاهی کرد.

اسراف: طوری که یاد آور شدیم؛ افراط گرایی و فرو رفتن در شهوات و خواهش‌های حرام است که مراد از آن در اینجا تکذیب آیات الهی است. بناءً اسراف و استفاده نابجا از نعمت‌ها، زمینه ساز کفر است.

در آیه مبارکه آمده است: و هر کس در ارضای هوس ها اسراف و افراط کند و گفته و دلایل متجلی پروردگار خود را تصدیق نکند، همان کیفر برایش مقرر است.

«وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى»: و عذاب آخرت سخت تر، شدیدتر، پایدارتر و حشتناکتر و پیوسته تر است زیرا نه قطع می شود و نه به پایان می رسد. خوانندگان گرامی!

در آیات (۱۲۸ الی ۱۳۵) در باره عبرت گرفتن از سرنوشت پیشینیان، صبر و شکیبایی، پیشنهاد مشرکان برای آوردن معجزه و... بحث بعمل آمده است.

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى ﴿١٢٨﴾

آیا برای هدایت (و بیداری) آنها کافی نیست که پیش از اینان چه بسیار از نسلها را هلاک کردیم که (اکنون آنان) در محل سکونت شان رفت و آمد می کنند؟ بی گمان در این (امر) نشانه های برای خردمندان است. (۱۲۸) تحولات تاریخی به دست خداوند است، تاریخ، بهترین معلم و صادق ترین واعظ است، به تأسف باید گفت: هر آنکسیکه از آن عبرت نگیرد، سزاوار توبیخ است.

«أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ»: آیا برای کافران روشن نشده است که خداوند متعال چه بسیار امت های پیشین را - آنگاه که تکذیب کردند - نابود ساخته است.

«يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ»: که اینک آنان در محل ها و آثار برجای مانده از آن گروه های تکذیب پیشه عذاب شده، از جمله اصحاب حجر و ثمود و قریه های قوم لوط را با چشم خود، نابود و ویران شده می بینند و باز هم پند و عبرت نمی گیرند؟

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى»: به راستی در نابود ساختن آن امت‌ها و آنچه از دیار و آثارشان باقی مانده است عبرتی است برای عبرت اندوزان و پند و اندرزی است برای پند پذیرانی که از عقل‌هایی سلیم و بینش‌هایی روشن و نورانی برخوردارند. ولی تمام انسانها دارای چشم عبرت بین نیستند، عبرت گرفتن مخصوص کسانی است که نفس خود را از آلودگی‌ها باز دارند. بناءً تهدیدات الهی را باید جدی گرفت، و ما بدین عقیده ایم که همه تحولات تاریخی به دست خداوند متعال است.

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى ﴿١٢٩﴾

و اگر فرمانی که پیش از این از پروردگارت مقرر شده (مبنی بر تأخیر عذاب) و وقت معین، نبود، بدون شک (عذاب آنها در همین دنیا) حتماً لازم و واقع می‌شد. (۱۲۹)

«كَلِمَةٌ سَبَقَتْ»: سخنی که زده شده، و وعده‌ای که داده شده است (انفال / ۳۳، قمر / ۴۶).

«أَجَلٌ مُّسَمًّى»: مدت مقدر عمرشان، یا روز قیامت (انعام / ۶). عطف است بر کلمه (كَلِمَةٌ).

سنت الهی بر مبنای برنامه و زمان بندی و مهلت دادن است، در غیر آن مجرمان فوراً به هلاکت میرسیدند. یعنی: اگر نزد خداوند متعال برای این گروه تکذیب کننده موعده معینی نبود، قطعاً عذاب عاجل و ناگهانی بر آنان فرود می‌آمد، پس ظالمان بی ایمان نباید از تأخیر عذاب الهی مغرور و فریفته شوند. در این هیچ جای شکی نیست که خداوند متعال، مجرمان را پس از اتمام حجت عذاب میکند.

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا
وَمِنْ أَنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ ﴿١٣٠﴾

پس (ای پیامبر!) بر آنچه میگویند، صبر کن، و پیش از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن به ستایش پروردگارت تسبیح گوی، و (نیز) در ساعاتی از شب و در بخش‌هایی از روز پروردگارت را به پاکی یاد کن، تا راضی و خشنود گردی. (۱۳۰)

صبر، عبارت است از ثبات نفس و اطمینان آن و مضطرب نگشتن و مقاومت کردن در بلاها و مصایب، به گونه‌ای که سینه انسان تنگ نشود و خاطرش پریشان نگردد. در فرهنگ اخلاقی، صبر عبارت است از وادار نمودن نفس به انجام آنچه که عقل و شرع اقتضا می‌کنند و باز داشتن از آنچه عقل و شرع نهی می‌کنند.

صبر یک صفت نفسانی بازدارنده و عامی است که دارای دو جهت عمده است: از یک سو گرایش‌ها و تمایلات غریزی و نفسانی انسان را حبس و در قلمرو عقل و شرع محدود می‌کند. از سوی دیگر نفس را از مسئولیت‌گریزی در برابر عقل و شرع باز داشته و آن را وادار می‌کند که زحمت و دشواری پابندی به وظایف الهی را بر خود هموار سازد. البته این حالت اگر به سهولت و آسانی در انسان تحقق یابد، به آن صبر و هرگاه شخص خود را با زحمت و مشقت بدان وادار سازد، تصبر می‌گویند.

خداوند متعال در قرآن عظیم الشان بصورت کل نوزده بار رسول الله صلی الله علیه وسلم را به صبر، هدایت و فرمان نموده است.

این آیه مبارکه مانند آیه (۱۵۳ / سوره بقره) که میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید!

(در برابر حوادث سخت زندگی،) از صبر و نماز کمک بگیرید، همانا خداوند با صابران است. پیامبر صلی الله علیه وسلم را به شکیبایی و حمد و ستایش پروردگار دعوت می کند، بادر نظر داشت اینکه؛ مخاطب این آیه ظاهراً پیامبر صلی الله علیه وسلم است، اما بدیهی است که آیه جنبه عمومی دارد.

صابران واقعی در مصیبت‌ها بردباری می کنند، به جهت اینکه در آن حکمتی از سوی ذات اقدس ربوبی نهفته است.

طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: پس ای پیامبر! بر نیرنگ و آزار کفار شکیباباش، و به این یاوه‌هایشان هیچ اهمیتی نده زیرا برای عذابشان وقت معینی است که هرگز پس و پیش نمی افتد.

امام قرطبی در تفسیر خویش مینویسد: اکثر مفسران بدین باور اند که: مراد از تسبیح گفتن در اوقاتی که در این آیه مبارکه اشاره به عمل آمده است: ادای نمازهای پنج‌گانه است. تسبیح گوی «قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ»: (قبل از طلوع آفتاب) اشاره به نماز صبح است. «وَقَبْلَ غُرُوبِهَا»: (و قبل از غروب آن) اشاره به نماز عصر است.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هرگز کسی که قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن نماز خوانده است، به دوزخ داخل نمی شود».

«وَمِنْ آثَارِ اللَّيْلِ»: (و برخی از ساعات شب تسبیح بگوی) یعنی: نماز بخوان. مراد از آن نماز تهجد است و برخی آن را بر دو نماز مغرب و عشاء حمل کرده‌اند.

«وَأَطْرَافِ النَّهَارِ»: (و تسبیح گوی در (اطراف روز) به قولی: مراد از آن، نمازهای ظهر و عصر است. به قولی دیگر: جمله (و قبل غروب‌ها) به نماز

ظهر نیز اشاره دارد زیرا نمازهای ظهر و عصر هر دو قبل از غروب آفتاب است. (قرطبی ۱۱/۲۶۱).

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ
وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ﴿١٣١﴾

و به سوی آنچه از زیب و زینت زندگی دنیا که برخی از آنان را بهره‌مند ساخته‌ایم چشم مدوز تا آنان را در آن بیازماییم، و روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است. (۱۳۱)

«وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ»: انسان به طور طبیعی به سوی مادیات گرایش دارد، اما باید آن را مهار کرد. در ضمن باید یاد آور شد که همه‌ی متاع‌های دنیوی و وسایل کامیابی، نعمت الهی محسوب نمی‌شوند. جلوه‌های زندگی دنیا، ابزار آزمایش انسان هاست. به آنچه در خود داریم بیندیشیم، نه آنچه در دست دیگران می‌بینیم.

رسیدن به مقام رضایت از خداوند، در صورتی است که به زرق و برق دنیا خیره نشوی. واقعاً اشخاصیکه جذب جلوه‌های مادی شد، احساس کمبود و تبعیض می‌کند و از الله متعال راضی نمی‌شود.

«وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ»: و بدان که روزی پاکیزه و حلال و پاداش بی‌زوال پروردگارت بهتر، بزرگ‌تر و پایدارتر است؛ زیرا نه قطع می‌شود و نه فنا را بر آن رنگی است.

یعنی: آنچه که الله متعال برایت از روزی دنیا و ثواب و پاداش آخرت مقدر و میسر می‌کند، به هر حال بهتر از چیزهایی است که در دنیا به کفار داده است. مفسران گفته‌اند: خطاب به پیامبر است، اما منظور امت او می‌باشد؛ زیرا پیامبر از هر کسی از دنیا بی‌نیازتر بود و از هر کس بیشتر به عطایای الله متعال رغبت داشت و آخرت را می‌خواست.

شأن نزول آیه ۱۳۱:

۷۱۳- ابن ابوشیبہ، ابن مردویه، بزار و ابویعلی از رافع (روایت کرده اند: به رسول خدا مهمان آمد، آن بزرگوار مرا به نزد یهودی فرستاد و گفت: تا ماه رجب از وی مقداری آرد برایم قرض بگیر، یهود گفت: هرگز به او قرض نمی‌دهم، مگر این که چیزی گرو بگذارد. حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم (آمدم و جریان را عرض کردم. گفت: به ذات اقدس الهی سوگند که من مورد اعتماد ملکوتیان و امین زمین هستم. هنوز از خدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دور نرفته بودم که آیه: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ» (و به سوی آنچه از زیب و زینت زندگی دنیا که برخی از آنان را بهره‌مند ساخته‌ایم چشم مدوز تا آنان را در آن بیازماییم، و روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است).

وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ ﴿١٣٢﴾

و خانواده‌ات را به نماز امر کن و (خودت نیز) بر آن صابر باش، ما از تو روزی نمی‌خواهیم، ما تو را روزی می‌دهیم و عاقبت از تقوا است. (۱۳۲) «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ» «أَهْلًا»: اهل پیغمبر، عبارت است از امت محمدی و خانواده خودش. اهل مردم، افراد خانواده ایشان است.

امر کردن به نماز از میان سایر واجبات، رمز بیمه شدن اعضای خانواده است. برای عدم وابستگی به زرق و برق دنیا، به نماز پناهنده شویم.

«لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا»: از تو روزی نمی‌خواهیم. از تو روزی خودت و دیگران را نمی‌خواهیم. لذا به سبب بدست آوردن رزق، از نماز غافل مشو.

«وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ»: و قطعاً فرجام نیک و سرانجام خوش در هر امری برای کسانی است که از پروردگار خویش پروا داشته و به لباس تقوی آراسته‌اند.

ابن کثیر گفته است: حسن عاقبت که بهشت می باشد، از آن شخصی است که از خدا می ترسد. (مختصر ۵۰۰/۲).

در حدیث شریف قدسی آمده است: «يقول الله تعالى: يا بني آدم! تفرغ لعبادتي أملأ صدرك غني وأسد فقرك وإن لم تفعل ملأت صدرك شغلا ولم أسد فقرك: خداوند متعال میفرماید: ای فرزند آدم! خود را برای عبادتم فارغ گردان تا سینهات را از بی‌نیازی و توانگری پر سازم و فقر و نیازمندی را از تو دور کنم و اگر چنین نکنی، سینهات را از گرفتاری و مشغله پر ساخته و فقر و بینوایی تو را برطرف نمی‌کنم».

همچنین در حدیث شریف آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من كانت الدنيا همه، فرق الله عليه أمره وجعل فقره بين عينيه ولم يأتها من الدنيا إلا ما كتب له، ومن كانت الآخرة نيته جمع له أمره وجعل غناه في قلبه وأتته الدنيا وهي راغمة». «هر کس همه هم و غمش دنیا باشد، خداوند کار وی را بر وی پراکنده می‌کند و فقرش را در میان چشمانش قرار می‌دهد و برایش از دنیا جز آنچه که مقدر شده است، به دست نمی‌آید و هر کس نیتش آخرت باشد، کارش برایش به سامان آورده شده و بی‌نیازی وی در قلبش قرار داده می‌شود و دنیا اجباراً به سوی وی روی می‌آورد».

وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى ﴿١٣٣﴾
و (کافران) گفتند: چرا معجزه‌ای از سوی پروردگارش برای ما نمی‌آورد؟ آیا

دلیل واضح که در صحیفه‌های پیشین است، برایشان نیامده است؟! (۱۳۳)
«أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ... الْأُولَى»: آیا خبر روشن اقوام پیشین که در کتب آسمانی گذشته بوده است برای آنان نیامده است (که پیاپی معجزاتی پیشنهاد می‌کردند و پس از مشاهده معجزات، به کفر و انکار ادامه میدادند، و عذاب شدید الهی دامنگیرشان میشد). این‌ها چرا معجزه میطلبند و بهانه جوئی می‌کنند، مگر

همین قرآن با این امتیازات بزرگ که حاوی حقائق کتب آسمانی پیشین است، برای آنان کافی نیست. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

ملاحظه می‌داریم که: همیشه نوع معجزه مهم نیست، بلکه روحیه پذیرش آن لازم است.

«آیة»: معجزات حسّی، از قبیل: عصای موسی و ید بیضاء.

مشرکین توقع داشتند که پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم نیز معجزه‌ای همانند عصای موسی و شکافتن دریا بیاورد، اما خداوند می‌فرماید: مگر نمی‌دانید که معجزه‌ی قرآن، از تمام معجزات قبلی بالاتر است، با این وجود مگر در برابر همان معجزات لجاجت نکردند؟!

«بینه»: معجزه بزرگ کتاب‌های آسمانی، یعنی قرآن. معجزات انبیاء گذشته. «الصُّحُفِ الْأُولَى»: کتاب‌های آسمانی پیشین. از قبیل: تورات و انجیل و زبور (شعراء آیه ۱۹۶، اعلی آیات ۱۸ و ۱۹).

طوری‌که در آیه مبارکه آمده است: کافران گفتند: چرا پیامبر نشانه آشکاری که دلیل رسالتش باشد به ما نمی‌آورد؟ آیا اینکه الله متعال کتاب معجزش را بر پیامبر امی به حیث تصدیق کننده کتاب‌های آسمانی ماقبلش نازل کرده است برای‌شان کافی نبوده است؟

در البحر آمده است: مشرکان به مقتضای سرشت ماجراجویانه‌ی خود، در پی عناد و لجاجت هستند، پس در جوابشان گفته شد: این قرآن که در کتب آسمانی پیشین مزدهی آمدن آن آمده است، بزرگترین دلایل اعجاز است و دلیل و معجزه‌ایست که تا روز رستاخیز برقرار و پایدار است. (البحر ۶/۲۹۲).

- به درخواست‌هایی که جنبه‌ی بهانه‌جویی دارد، نباید توجه کرد. «فَاصْبِرْ عَلٰی مَا یَقُولُونَ... وَ قَالُوا لَوْ لَا یَأْتِنَا...» (این خصیصه‌ی انسان‌های لجوج و متکبر

است که معجزات و دلایل روشن موجود (قرآن) را کنار می گذارند و از سر لجاجت دلیل دیگر طلب می کنند).

همیشه نوع معجزه مهم نیست، بلکه روحیه پذیرش آن لازم است.

وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِّن قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزِيَ ﴿١٣٤﴾

واگر آنان را پیش از نزول قرآن هلاک میکردیم، قطعاً می گفتند: پروردگارا! چرا رسولی به سوی ما نفرستادی تا آیات تو را پیروی می کردیم، پیش از آنکه خوار و رسوا می شدیم؟ (۱۳۴)

«مِن قَبْلِهِ»: پیش از نزول قرآن. پیش از بعثت محمد.

«نَذِلَّ وَنَخْزِيَ»: در دنیا خوار و در آخرت رسوا شویم. در آخرت خوار و رسوا شویم.

مفسران گفته اند: خدا خواسته است که بعد از اعزام پیامبران و نازل کردن کتب، برای هیچ کس دلیل و بهانه ای باقی نماند، پس عذر و بهانه ای را برای آنان باقی نگذاشته است.

بناءً بعثت أنبياء عليهم السلام برای اتمام حجت است، تا مردم بی خبری خود را بهانه قرار ندهند. این بدین معنی است تا زمانیکه قانون ابلاغ نشود، جریمه و سزا عادلانه نخواهد بود.

ولی نباید فراموش کنیم که: تبلیغ دین واجب است، خواه مردم توجه کنند یا نکنند. زیرا در غیر این صورت آنان حق اعتراض خواهند داشت. بصورت کل باید گفت که: پیروی از انبیاء کلید عزت و آبرومندی برای عالم بشریت میباشد.

قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبِّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى ﴿١٣٥﴾

(ای پیامبر!) بگو: «همه منتظرند، شما (نیز) منتظر باشید، پس به زودی خواهید دانست که چه کسی اصحاب راه راست، و چه کسی هدایت یافته اند». (۱۳۵) «قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ»: پیامبر صلی الله علیه وسلم، مأمور انداز و هشدار است. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: ای پیامبر! به آن تکذیب کنندگان بگو: ما و شما همه در انتظار عواقب امور و در انتظار گردش روزگار می‌نشینیم؛ پس به زودی برای تان معلوم خواهد شد که فرجام نیک، پیروزی آشکار و فتح عظیم از آن کیست؟

«فَتَرَبِّصُوا»: امری است تهدید آمیز. یعنی منتظر عاقبت و نتیجه باشید. «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ»: به زودی خواهید دانست که چه کسی بر صراط مستقیم است، ما یا شما؟ یعنی گذشت زمان و تأریخ همه چیز را روشن می‌کند.

«وَمَنِ اهْتَدَى»: و زود است که بدانید، اهل هدایت که پیرو حق و حقیقت و توفیق یافته‌گان را صواب‌اند کیانند؟! و چه کسی بر گمراهی مانده است؟ امام قرطبی گفته است: در این بیان نوعی تهدید و ترساندن نهفته است که سوره مبارکه طه با آن خاتمه یافته است. (تفسیر قرطبی ۱۱/۲۶۵).

پایان جزء شانزدهم

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الانبیاء

جزء ۱۷

سوره انبیاء در مکه نازل شده و دارای یکصد و دوازده آیه و هفت رکوع می‌باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به نام «سوره‌ی انبیاء» موسوم است؛ چون از داستان پیکار و مبارزه و جد و جهد برخی از پیامبران با مردم بت پرست زمان خود، سخن می‌گوید، به سوره‌ی «انبیاء» مشهور است و به فداکاری‌های ابوالانبیا، ابراهیم، اسحاق، یعقوب، لوط، نوح، داود، سلیمان، ایوب، اسماعیل، ادريس، ذوالکفل، ذوالنون(یونس)، زکریا، عیسی و خاتم آنان حضرت محمد صلی الله علیهم السلام اشاره می‌کند که چگونه برای سعادت بشریت، سختیها، رنجها و محنتها را بر خود هموار ساختند.

انبیاء:

جمع نبی به معنی پیامبران

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره انبیاء:

طوری‌که در فوق یاد آور شدیم تعداد آیات سوره انبیاء به صد و دوازده آیات می‌رسد، و تعداد کلمات آن به هزار و صد و شصت و هشت کلمه و تعداد حروف آن به چهار هزار و هشتصد و نود حرف می‌رسد. (قابل تذکر است که اقوال علما در مورد تعداد کلمات و تعداد حروف مختلف می‌باشد).

یادداشت: تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می‌توانید در سوره‌ی طور «تفسیر احمد» مطالعه فرمایید.

ارتباط سوره انبیاء با سوره قبلی:

خداوند متعال سوره طه را با تهدید پایان داد و سوره انبیاء را با ذکر قیامت آغاز کرده است.

همچنان میتواند ارتباط و پیوند سوره انبیاء را با سوره ی قبلی از دو جهت به بیان گرفت:

الف: اشاره به نزدیک شدن اجل معین موسوم به عذاب و سزا و به آرزویی که بدقبالان انتظارش را دارند. طوریکه در سوره ی طه میفرماید: «وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى ﴿١٢٩﴾» (طه) (و اگر سنت و تقدیر پروردگارت و (ملاحظه‌ی) زمان مقرر نبود، هر آینه عذاب الهی لازم می‌آمد (ودامان آنان را نیز می‌گرفت). و «قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مَنْ اهْتَدَى ﴿١٣٥﴾» (طه) (بگو: هر یک (از ما و شما) در انتظاریم، پس انتظار بکشید که به زودی خواهید دانست یاران راه راست کی‌ها اند و چه کسی راه یافته است.) و طوریکه در آغاز و بدایت این سوره مبارکه میفرماید: «إِقْتَرِبْ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ...»

ب: مغرور نگشتن به جلوه‌های فریبای دنیا و تلاش در جهت روز قیامت: «و لا تمدن عینیک إلی ما متعنا به أزواجنا منهم زهرة الحیوة الدنيا...» هان به سوی زیور دنیوی که گروه‌هایی از کفر پیشگان را از آن بهره مند ساخته ایم. چشم مدوز (طه آیه ۱۳۱).

آغاز این سوره که به نزدیک شدن روز قیامت و حساب و کتاب و کتاب اشاره میکند، مقتضی رویگردانی از زینت و شادمانی‌های زاید دنیا است که روی به زوال و نیستی دارد.

مشرکان سرسخت مکه به پیامبر میگفتند: اگر آنچه می‌گویی حق است، کوه صفا را برای ما به کوه طلا تبدیل کن. الله متعال فرمود: بی‌باوران کفر پیشه ی

پیشین نیز با وجود دیدن معجزات بزرگی مادی و محسوس، ایمان نیاوردند و نابودشان کردیم، این مخالفان ستیزه گرهم اگر معجزه‌ی حسی را دریابند باز ایمان نخواهند آورد. (انبیا آیه ۶).

فضیلت سوره انبیاء:

حضرت عبد الله بن مسعود میفرماید: سوره کهف و سوره مریم و سوره طه و سوره انبیاء از نظر نزول، اولین سوره و ثروت و کسب قدیم من می باشد که همیشه از آنها حفاظت می کنم. (تفسیر امام قرطبی)

همچنان روایت شده است که هم زمان با نزول سوره انبیاء، مردی از اعراب (بادیه‌نشینان) به مدینه آمد و در منزل عامر بن ربیعہ رضی الله عنه رحل اقامت افکند، عامر از او به نیکویی پذیرایی کرد و درباره وی با رسول الله صلی الله علیه و سلم سخن گفت، سپس آن مرد به محضر رسول الله صلی الله علیه و سلم مشرف شد و چون از حضور ایشان برگشت، به عامر گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم به من وادایی ای بخشیدند که وادایی بهتر از آن در میان اعراب نیست و من می‌خواهم که قطعه‌ای از آن را به تو ببخشم که از آن تو و بازماندگان باشد. عامر گفت: «مرا به قطعه زمینت نیازی نیست زیرا امروز سوره‌ای نازل شد که دنیا را از یادمان برد».

محتوای سوره انبیاء:

سوره انبیاء از جمله سوره‌های مکی است و به موضوعات مهم ایدئولوژی اسلامی و بیان اصول عقیده‌ی اسلامی؛ یعنی، توحید، نبوت، معاد. بحث نموده است. و درباره‌ی قیامت و سختی‌ها خوف و ترس و هیبت این روز بحث به عمل آورده است. در این سوره هدف از بعثت پیامبران و فرستادگان بیان گردیده است.

- سر آغاز سوره، آمدن روز قیامت را خبر می دهد. حال آنکه مردم ناسپاس در خواب غفلت به سر میبرند و سرگرم بازی اند و از پندهای قرآن رویگردان و در آرزوها و لذایذ زندگانی دنیا فرو رفته اند.

- سپس به بحث درباره‌ی تکذیب کنندگان می‌پردازد؛ آنهایی که هلاکت گذشتگان را مشاهده می‌کنند، اما پند و عبرت نمی‌گیرند، تا زمانی که عذاب دامن آنان را می‌گیرد و صدای شیون و زاری و التماسشان بلند می‌شود، اما چه فایده که دیگر دیر شده است.

- سوره انبیاء دلایل قدرت الله متعال را در آفاق و انفس مورد بررسی قرار داده است، تا عظمت خالق مدبر و آگاه را در مورد خلق و ابداع و ایجاد یادآور شود و تا وحدت عالم هستی و یگانگی خدای بزرگ را به هم ربط بدهد.

- سوره انبیاء بعد از این که دلایل یگانگی پروردگار عالمیان را ارائه داد، برخورد و عملکرد مشرکین را خاطر نشان میسازد که آنها با حالتی از تمسخر و ریشخند با پیامبر صلی الله علیه وسلم روبرو میشدند و او را تکذیب میکردند. به دنبال آن سنت و روش جهان شمول خدا را در نابود کردن گردنکشان و تبهکاران یادآور می‌شود.

- در این سوره به نقل قصه‌ی بعضی از پیامبران پرداخته شده و قصه‌ی ابراهیم علیه السلام را با قوم بت پرستش به تفصیل به بیان گرفته و آن را در اسلوب و روشی جذاب بیان کرده است.

- در سوره انبیاء از مجموع پیامبران که نامشان در قرآن آمده به داستان شانزده نفر از آنها اشاره شده است: از جمله هریک: اسحاق، یعقوب، لوط، نوح، داود، سلیمان، ایوب، اسماعیل، ادريس، ذی الکفل، ذی النون، زکریا، یحیی و عیسی علیهم السلام نام گرفت.

در خاتمه رسالت حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به عنوان رحمة للعالمین معرفی میکند. (تفسیر صفوأة التفاسیر)

ذکر انبیاء در قرآن:

در قرآن عظیم الشان بصورت کل فقط از بیست و پنج پیامبر نام برده شده است. که از جمله اسماء هیجده نفر آنها در (آیات ۸۳ - ۸۶ سوره انعام) میباشد. طوریکه میفرماید: «وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ * وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ * وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ»

(و این نوع دلیل قطعی) حجت ماست که آن را به ابراهیم در برابر قومش دادیم، هر که را بخواهیم به درجات بالا می‌بریم، یقیناً پروردگار تو حکیم (و) داناست. (۸۴) و ما به او (ابراهیم) اسحاق و یعقوب را بخشیدیم. و هر یکی آنها را هدایت نمودیم، و نوح را (هم) پیش از آنها هدایت کرده بودیم، و از نسل او (ابراهیم) داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را نیز هدایت کردیم و ما اینگونه نیکوکاران را پاداش میدهیم، (۸۵) و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را نیز هدایت نمودیم و همه از صالحان بودند. (۸۶) و اسماعیل و یونس و لوط را (نیز هدایت نمودیم)، و همه را بر جهانیان فضیلت دادیم.)

و ذکر بقیه آنها در جاهای دیگر از قرآن آمده است. مانند: هود، صالح، شعیب، آدم، ادریس، ذالکفل و محمد علیهم الصلاة والسلام.

بنابر این تعداد پیامبرانی که اسامی آنها بر ما انسانها مشخص است به ترتیب زمانی عبارتند از: آدم، ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل،

اسحق، یعقوب، یوسف، ایوب، شعیب، موسی، هارون، یونس، داوود، سلیمان، الیاس، الیسع، زکریا، یحیی، عیسی، ذوالکفل علیهم السلام و سرور همه آنان محمد علیهم الصلاه والسلام. اما بدون شک تعداد پیامبران از این عدد بیشتر بوده اند، ولی خدای متعال اسم و داستان آنها را برای ما ذکر نکرده است، چنانکه میفرماید: «وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ». (نساء ۱۶۴). یعنی: و پیامبرانی که سرگذشت آنها را پیش از این، برای تو باز گفته‌ایم؛ و پیامبرانی که سرگذشت آنها را بیان نکرده‌ایم. بعضی از علما فرموده اند که تعداد انبیاء الهی ۱۲۴۰۰۰ یکصد و بیست و چهار هزار نفر هستند، اما این قول ثابت شده نیست.

ذکر تعداد ۱۲۴۰۰۰ نفر پیامبر به روایت حدیثی:

در مورد تعداد انبیاء ظاهرا بین علما اختلاف وجود دارد، قبل از همه باید گفت حدیثی که اشاره به تعداد پیامبران به (۱۲۴۰۰۰) می کند حدیثی ضعیفی است. عن ابی ذر قال: قلت: یا رسول الله، کم الأنبياء؟ قال: (مائة ألف وأربعة وعشرون ألفاً)، قلت: یا رسول الله...» أبو حاتم ابن حبان (۳۶۱). که این حدیث را صحیح دانسته. یعنی: از ابوذر رضی الله عنه روایت است که گفت: گفتم ای رسول خدا انبیاء چند نفر هستند؟ فرمودند: صد و بیست و چهار هزار نبی... ولی حقیقت اینست که این حدیث ضعیف است زیرا در سند آن شخصی بنام ابراهیم بن هشام الغسانی موجود است که امام ذهبی رحمه الله در مورد وی میگوید: او متهم به دروغگویی است. حتی ابو حاتم گفته: او کذاب است. پس این حدیث مقبول نیست. البته احادیث دیگری نیز در همین تعداد نبی ذکر شده اند که همگی ضعیف هستند.

حدیثی دیگر موجود است که: عن أنس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (بعث الله ثمانية آلاف نبي، أربعة آلاف إلى بني إسرائيل، وأربعة آلاف إلى سائر الناس). (مسند ابویعلی ۱۶۰/۷) از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودند: خداوند هشتاد هزار نبي را فرستاده که از این میان چهل هزار نبي را در بین بنی اسرائیل مبعوث نموده و چهل هزار نبي دیگر را در بین سایر مردم (اقوام دیگر) مبعوث کرده اند. این حدیث نیز ضعیف است، زیرا در سند آن حدیث شخصی بنام «زبدی» و همچنین استادش «رقاشی» موجود است که هر دو ضعیف (غیر ثقه) هستند. به هر حال بعضی از علما تعداد انبیاء را صد و بیست و چهار هزار نفر می دانند که در این میان تعداد سیصد و پنجاه نفر آنها رسول بوده اند و برای اثبات ادعای خود به حدیث ابوذر (با چند لفظ مختلف) استناد کرده اند. (ولی در پایین نام بعضی از علما را ذکر می کنیم که مخالف این رای هستند: شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در مجموع الفتاوی ۴۰۹/۷، امام احمد بن حنبل رحمه الله، ابن عطیه رحمه الله در ذیل تفسیر ۱۶۴ نساء، شیخ عبد العزیز بن باز، شیخ عبد الرزاق عقیفی، شیخ عبد الله بن غدیان، شیخ عبد الله بن قعود. در «فتاوی اللجنة الدائمة» (۳ / ۲۵۶). اخذ شده از فتاوی اسلامیة (۱ / ۴۱) شیخ عبد الله بن جبرین.

فلسفه ذکر قصه های انبیاء:

هدف اساسی از بازگویی و بررسی داستان و قصه های انبیاء جز این نیست که، مصلحان و دعوتگران مسلمان از سیره عطرآگین ایشان به مثابهی چراغی روشن استفاده کرده و در روشنایی آن در کانال و جاده هدایت خدایی به حرکت درآیند و راهی را که ایشان پیموده اند بیمایند و آنها را در تمامی

اعمال و کردار الگویی خود قرار دهند و سرمشق زندگی شان این پیغمبران بزرگوار باشند. هدف از ذکر داستان پیغمبران تسلی قلب و تفریح آن نیست، بلکه هدف از آن پند و عبرت گرفتن است چنانچه قرآن کریم اشاره می کند. «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» [یوسف: ۱۰۱]. (به حقیقت در سرگذشت آنان، عبرت برای همه‌ی اندیشمندان است.) طوریکه در آیه‌ی دیگری اشاره می کند که لازم است با تفکر و تدبیر و حرکت بر راه و روش انبیاء از سیره‌ی و داستان ایشان استفاده شود. «فَأَقْصِبْ أَلْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» [الأعراف: ۱۷۶]. (پس داستان رابازگو کن بلکه بیندیشند.) بخصوص بر کسانی که در مقام دعوتگری قرار دارند لازم است هدف ازدعوت انبیاء، تثبیت ایشان بر دعوت و تقویت اراده باشد و با اطلاع بر سیره انبیاء دریابند چه رنج‌ها و سختی‌هایی در راه دعوت خویش متحمل شده اند.

فاصله زمانی بین بعثت پیامبران اولوالعزم:

با در نظر داشت اینکه معلومات دقیقی و مستندی در مورد فاصله زمانی بین بعثت پیامبران اولوالعزم تذکر نه رفته است ولی با آنهم در برخی از کتب تاریخی مطالب متفاوتی در این زمینه به بیان گرفته شده است که از مجموعه آنها می توان اینطور نتیجه گیری بدست آورد:

فاصله حضرت آدم(ع) تا حضرت نوح(ع) بیش از ۱۲۰۰ سال، فاصله حضرت نوح(ع) تا حضرت ابراهیم(ع) حدود ۲۴۰ سال، فاصله حضرت ابراهیم(ع) تا حضرت موسی(ع) حدود ۹۰۰ سال، فاصله حضرت موسی(ع) تا حضرت عیسی(ع) حدود ۱۹۰۰ سال و فاصله حضرت عیسی(ع) تا حضرت محمد(ص) حدود ۶۲۰ سال بوده است.

ترجمه و تفسیر سورة الأنبياء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ ﴿١﴾

برای مردم (وقت) حساب‌شان نزدیک شده است، در حالی که آنان در غفلت روی گردانند. (۱)

قبل از همه باید گفت که: غفلت، (بی توجهی) زمانی خطرناک است که این غفلت بر اساس بی‌اعتنایی باشد. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: برای انسان‌ها وقت حساب‌شان بر آنچه که در دنیا انجام داده‌اند نزدیک شده است اما با وجود نزدیکی حساب، کافران از آمادگی برای این روز غافلند؛ به تأسف آن‌ها در رویگردانی و سرگرمی تمام به سر می‌برند.

در حدیث شریف به روایت انس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بعثت أنا و الساعة كهاتين». «من در حالی مبعوث شدم که قیامت مانند این دو انگشت من نزدیک است» و به دو انگشت سیابه و میانی خود اشاره کردند.

«غفلت و اعراض»:

«غفلت»: به معنای بی‌توجهی نسبت به چیزی است.

و «اعراض» روی گرداندن با توجه از چیزی است، در اینجا سوال در ذهن انسان خطور میکند که چرا این مفهوم (غفلت و اعراض) در کنار هم در یک آیه مبارکه مطرح گردیده است؟

در جواب باید گفت که: غفلت و بی توجهی دو گونه است: الف: غفلتی که شخص با هشدار بیدار میشود. ب: غفلتی که مقدمه‌ی اعراض است، یعنی شخص غافل نمی‌خواهد بیدار شود. همچون کسی که خودش را به خواب زده که با صدا زدن نیز چشم خود را باز نمی‌کند.

ولی برای همچون انسان‌ها باید گفت که: محاسبه و حسابرسی انسانها قطعی است. زیرا در آیه مبارکه کلمه؛ «اَقْتَرَبَ» (بکار گرفتن فعل ماضی به جای مضارع، نشانه‌ی قطعی بودن این امر بزرگ رانشان می‌دهد).

غفلت عبارت است از این که پرده‌ای بر فکر و قلب انسان بیفتد که او از یک واقعیت و حقیقتی دور بماند. قرآن عظیم الشان، در این باره می‌فرماید: «برخی از انسان‌ها با آن که دل دارند ولی نمی‌فهمند، چشم دارند، اما بینایی ندارند، گوش دارند، ولی با آن نمی‌شنوند، آنها همان کسانی هستند که غافل اند. (اعراف، ۱۷۹).

منظور از غفلت در این جا می‌تواند اعم از غفلت از الله، غفلت از آیات خدا، یا غفلت از آخرت، باشد. یا به تعبیر دیگر، غفلت از هر آنچه که انسان را، به سوی کمال می‌برد: «وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنِ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ»؛ (یونس، ۹۲). بسیاری از مردم از آیات و نشانه‌های ما غافل‌اند.

اعراض از یاد الله خسارات عظیمی در دنیا و آخرت دارد.

قرآن عظیم الشان در (آیه ۴۴ سوره شوری) می‌فرماید: «وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَليٍّ مِّنْ بَعْدِهِ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِّنْ سَبِيلٍ»؛ کسی را که خدا گمراه کند ولی و یآوری بعد از او نخواهد داشت، و ظالمان را (روز قیامت) می‌بینی که وقتی عذاب الهی را مشاهده می‌کنند، می‌گویند: آیا راهی به سوی بازگشت (و جبران) وجود دارد» بناءً انسان همیشه باید توجه اش به خداوند باشد و کارهایش را به او واگذار کند.

یاد از الله باید خصلت دایمی انسان باشد:

انسان باید در حد توان خود، به یاد الله باشد چون شیطان در حال غفلت به انسان حمله میکند و اگر انسان به نام الله متذکر باشد، به دام شیطان نمی افتد، ذکر الله باعث تقویت روح معنویت در انسان ذاکر است.

خداوند متعال در (آیه ۱۲۴ سوره طه) میفرماید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»؛ و هر کس از یاد من دل بگرداند در حقیقت زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محسوس می کنیم».

بناءً ناینایی در آخرت، یکی دیگر از عوامل روی گردانی از ذکر خداست به این دلیل که اینان در دنیا، چشم دلشان را به حقایق بسته بودند و الله را فراموش کرده بودند، پروردگار نیز در قیامت آنها را مورد فراموشی قرار میدهد و بینایی آنها را می گیرد.

ذکر الله را باید به خوبی بشناسیم و آنرا بطور دقیق درک نمایم، و بدانیم که اعراض از یاد الله انسان را به چه خسارات بزرگی مواجه می سازد. به یاد داشته باشید: کسیکه از ذکر و یاد الله اعراض کند، از حیات قلب محروم می ماند.

نگاهی مؤجز به مسئله حساب در روز قیامت:**حساب:**

کلمه حساب در اصل، از «حسب» گرفته شده و ریشه «ح س ب» دلالت بر چندین معنا؛ مانند شمارش و آمارگیری می کند. (معجم مقاییس اللغه، ج ۲، ص ۵۹؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۳۱۱).

حساب در فهم شرعی:

حساب در فهم شرعی اینکه الله تعالی در روز قیامت، بندگان را از اعمالشان آگاه میسازد و کارهای خوب یا بدی که انجام داده اند را به آنان بیان می نماید. (لمعة الاعتقاد، ص ۱۱۷؛ شرح الواسطیة، هراس، صفحه ۲۰۹).

دلایل اثبات حساب:

دلایل اثبات حساب در قرآن عظیم الشان، سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و اجماع مسلمانان بشرح ذیل بیان یافته است.

قرآن عظیم الشان در (سوره الغاشیة: آیات ۲۵ - ۲۶) میفرماید: «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» «همانا بازگشت آنان به سوی ماست. سپس قطعاً حسابشان [نیز] با ماست.»

پیامبر صلی الله علیه وسلم در برخی از نمازها، این گونه دعا میکردند: «اللَّهُمَّ حَاسِبِنِي حِسَابًا يَسِيرًا»؛ «پروردگارا! [اعمال] مرا به آسانی مورد محاسبه قرار بده.»

أمّ المؤمنین عایشه (رض) پرسید: حساب آسان چیست؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم جواب فرمودند: «أَنْ يَنْظَرَ فِي كِتَابِهِ، فَيَتَجَاوَزَ عَنْهُ»؛ «یعنی اینکه به نامه اعمالش نگاه شود و از [گناهان] او صرف نظر گردد.» (مسند احمد، ج ۶، ص ۴۸؛ ابن ابی عاصم در السنّة، شماره حدیث: ۸۸۵؛ آلبنی در تخریج السنّة، ج ۲، ص ۴۲۹ می گوید که اسناد این روایت، صحیح است.)

در صحیح بخاری و صحیح مسلم از أمّ المؤمنین عایشه (رض) روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مَنْ حُوسِبَ عَذَّبَ»؛ «کسی که [به دقت] مورد محاسبه قرار گیرد، عذاب می شود.»

أمّ المؤمنین عایشه (رض) میگوید که پرسیدم: مگر الله متعال نمیفرماید: «فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا» [الانشقاق: ۸]؛ «به زودی با حسابی آسان، محاسبه می شود.» وی در ادامه می آورد که رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین جواب فرمودند: «إِنَّمَا ذَلِكَ الْعَرْضُ، وَلَكِنْ مَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ يَهْلِكُ» «مراد از آن [حساب آسان در آیه قرآن] نشان دادن [اعمال انسان] است، اما

کسی که در حسابرسی او دقت و سختگیری شود، هلاک می گردد.» (صحیح بخاری، شماره حدیث: ۱۰۳ و ۴۹۳۹ و ۶۵۳۶ و ۶۵۳۷؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۸۷۶).

حسابرسی مقتضای حکمت است:

الله متعال کتاب‌های آسمانی را نازل نمود و پیامبران را فرستاد و بر بندگان، پذیرش آنچه پیامبران آوردند را واجب و عمل به آنچه واجب است را فرض گردانید. بنابر این اگر حساب و جزایی نباشد، این امور بیهوده و بی‌فایده خواهد بود، اما الله تعالی از این کار منزّه است.

طوری‌که الله متعال در (سوره الأعراف: ۶-۷) می‌فرماید: «فَلَنَسْلُنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْلُنَّ الْمُرْسَلِينَ ۚ فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ» [الأعراف: ۶-۷] «قطعاً ما از کسانی که [پیامبران] به سویشان فرستاده شدند، سؤال خواهیم کرد. و البته از پیامبران [نیز] می‌پرسیم. یقیناً [کردارشان را] با علم [خود] برایشان بیان می‌کنیم و ما هرگز غایب نبوده ایم.»

شیوه و کیفیت حسابرسی:

متون شرعی شیوه و روش حسابرسی در قیامت را روشن ساخته اند. به طور خلاصه باید گفت: الله تعالی بندگان را در حضور خویش نگه‌میدارد و از آنان به سبب گناهی که مرتکب شدند و اعمالی که انجام داده و سخنانی که بر زبان آوردند، اقرار می‌گیرد و آنان را از کفر یا ایمان، اطاعت یا نافرمانی و استقامت یا انحرافشان در دنیا و نیز از پاداش یا عذابی که مستحق آن هستند، آگاه می‌سازد.

حساب شامل آنچه پروردگار به آنان می‌گوید، سخنانی که بندگان بر زبان می‌آورند، عذر و بهانه‌هایی که آورده می‌شود، دلیل و برهان‌هایی که علیه

آنان اقامه می گردد، گواهی شاهدان، وزن اعمال و امثال آن می شود. (رساله القیامة الکبری، صفحه ۱۹۳).

انواع حساب:

برخی از حسابها سخت و برخی آسان هستند. انواع دیگر آن، حساب تقریر و تکریم و بزرگداشت، تویخ و نکوهش، فضل و بخشش و مؤاخذه و مجازات بوده و متولی آن، بخشنده ترین بخشنندگان، مهربان ترین مهربانان و فرمانروا ترین فرمانروایان است. (رساله القیامة الکبری، ص ۱۹۳).

قوانینی که بندگان بر اساس آنها مورد محاسبه قرار می گیرند:

اگر الله - تمامی بندگان را عذاب نماید، بازهم بر آنان ستمی نکرده است، زیرا بنده و تحت فرمان و سلطه او هستند و مالک هرگونه که بخواهد، میتواند در ملکش تصرف نماید. اما الله متعال آنان را عادلانه و براساس حکمت و عدالتش مورد محاسبه قرار میدهد.

الله متعال در متون بسیاری، تعدادی از قوانین را که محاکمه و حسابرسی براساس آنها واقع می شود، برای ما بیان نموده است.

برخی از آن قوانین، به طور مختصر از این قرار است:

- عدالتی که خالی و پاک از هر نوع ستمی است؛
- هیچ کس به سبب جرم و گناه شخص دیگری، مورد مؤاخذه قرار نمی گیرد و هیچ شخصی بار گناه انسان دیگری را تحمل نمی کند؛
- آگاهی بندگان از اعمالی که پیش فرستاده اند؛
- چندین برابر شدن نیکی ها و نه بدی ها؛
- آوردن شاهدان علیه کافران و منافقان. (بنقل از رساله القیامة الکبری، صفحه ۱۹۳).

عمومیت حساب و کسانی که مورد محاسبه قرار نمی گیرند:

تمامی مردم محاسبه میشوند مگر هفتاد هزار نفری که پیامبر صلی الله علیه وسلم آنان را استثنا نمودند.

در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابن عباس (رض) نقل شده که پیامبر (ص) فرمودند: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْأُمَّمُ»؛ «تمامی امت ها به من نشان داده شدند.» و در ادامه عرض کردند: «فَنَظَرْتُ فَإِذَا سَوَادٌ كَثِيرٌ، قَالَ: هَؤُلَاءِ أُمَّتُكَ وَهَؤُلَاءِ سَبْعُونَ أَلْفًا قَدْ آمَهُمْ لَا حِسَابَ عَلَيْهِمْ وَلَا عَذَابَ. قُلْتُ: وَلِمَ؟ قَالَ: كَانُوا لَا يَكْتُوُونَ وَلَا يَسْتَرْقُونَ وَلَا يَنْتَطِירוْنَ وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»؛ «سپس نگاه کردم و ناگهان جمعیت زیادی را دیدم. جبرئیل علیه السلام گفت: اینها امت تو هستند و این هفتاد هزار نفر که در پیشروی شان هستند، هیچ گونه حساب و عذابی ندارند. پرسیدم: چرا؟ جبرئیل علیه السلام پاسخ داد: چون آنان از داغ کردن پرهیز می کردند، درخواست رقیه نمی نمودند، فال بد نمی زدند و بر پروردگارشان توکل می کردند.»

عکاشه بن محصن برخاست و گفت: از الله تعالی بخواه که مرا از آنان قرار دهد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مِنْهُمْ»؛ «پروردگارا! عکاشه را از آنان قرار بده.» سپس مرد دیگری بلند شد و گفت: از الله تعالی بخواه که مرا از آنان بگرداند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سَبَقَكَ بِهَا عَكَّاشَةُ»؛ «عکاشه در این کار از تو سبقت گرفت.» (صحیح بخاری، شماره حدیث: ۶۵۴۱؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۲۰).

شیوه رسیدگی به حساب کافران:

شیخ الإسلام ابن تیمیه (رح) میگوید: «الله متعال مردم را مورد محاسبه قرار میدهد و بنده مؤمنش را جدا نموده و از وی به سبب گناهی که انجام داده، اعتراف و اقرار می گیرد، چنانکه در قرآن و سنت بیان شده است.»

اما کافران همچون کسی که نیکی ها و بدی هایش سنجیده شود، مورد محاسبه قرار نمی گیرند، زیرا آنان نیکی ندارند، اما اعمال شان شمارش می شود و آنان از آن آگاه شده و اقرار نموده و به سبب این اعمال، مجازات میشوند.» (مجموع الفتاوی، جلد ۳، صفحه ۱۴۶).

اولین امتی که مورد محاسبه قرار می گیرد:

پیش از سایر امت ها، به حساب امت محمد صلی الله علیه وسلم پرداخته میشود. رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، الْمَقْضَى بَيْنَهُمْ قَبْلَ الْخَلَائِقِ»؛ «ما آخرین امت [در دنیا] و نخستین امت در روز قیامتیم که پیش از سایر مردم، به حساب ما رسیدگی می شود.» (صحیح بخاری، شماره حدیث: ۸۷۶؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۸۵۵ و ۸۵۶) همچنین از ابن عباس (رض) به صورت مرفوع چنین روایت شده است: «نَحْنُ آخِرُ الْأُمَّمِ وَأَوَّلُ مَنْ يُحَاسَبُ»؛ «ما [در دنیا] آخرین امت و [در آخرت] نخستین امت هستیم که مورد محاسبه قرار می گیرد.» (مسند احمد، ج ۱، ص ۲۸۲ و ج ۲، صص ۲۷۴، ۳۴۲؛ ابن ماجه، شماره حدیث: ۴۲۹۰؛ بوصیری در الزوائد، ج ۳، ص ۳۱۷ می گوید: «اسناد این روایت، صحیح بوده و رجالش ثقه و مورد اعتمادند.»

اولین عملی که از بنده پرسیده می شود:

اولین عمل مورد سؤال، نماز است که اگر صحیح باشد، سایر اعمال قبول می شود و در غیر این صورت، سایر اعمال باطل و غیر قابل قبول است، و از پیامبر صلی الله علیه وسلم چنین مطلبی نقل شده است. (سنن ترمذی، شماره حدیث: ۴۱۳؛ ابن ماجه، شماره حدیث: ۱۴۲۶؛ آلبنانی این حدیث را در صحیح الجامع، شماره حدیث: ۲۰۲۰ صحیح دانسته است.) واقعیت امر اینست

که؛ نماز برترین عبادت و اساس و بنیاد عبودیت است. عملی که انجام آن به طور موکد مورد توجه شرع مقدس اسلام قرار دارد. پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز ستون دین مقدس اسلام معرفی داشته است. «الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ». یعنی نماز ستون (خیمه) دین است. ایستادگی و بقای هر خیمه ای به وجود ستون آن است و هر مقدار که ستون مستحکم تر باشد بقای خیمه تضمین بیشتری میابد. در اهمیت نماز همین بس که این تکلیف شیرین و پر معنای الهی اولاً در هیچ حالی ترک نمی شود، و ثانیاً انجامش در شبانه روز به صورت پنج وقت بر بندگان خدا واجب است، تکلیفی که مشابه ندارد و همواره در شبانه روز صورت می گیرد. به همین خاطر است که نماز حتی اگر در مجموعه ای از تکالیف هم قرار گیرد، باز هم به عنوان اولین تکلیف مورد سوال قرار میگیرد.

اولین عملی که در بین مردم، فیصله و حکم می شود:

اولین کار فیصله شده در میان مردم، مسأله خون‌هاست، زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أَوَّلُ مَا يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ فِي الدِّمَاءِ» «در روز قیامت، نخستین عملی که در میان مردم حکم فیصله می شود، موضوع خون‌هاست.» متفق علیه. (صحیح بخاری، شماره حدیث: ۶۸۶۴؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۱۶۷۸).

مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُخَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴿٢﴾

هیچ پند (و هدایت) جدیدی از نزد پروردگارشان به آنها نمی رسد، مگر اینکه بازی کنان آن را می شنوند. (۲)

عالم جلیل القدر حسن در این مورد میفرماید: هر اندازه برای آنان یادآوری تجدید شود، آنها به نادانی خود ادامه میدهند و در آن فرو می روند. (تفسیر قرطبی ۲۶۸/۱۱).

باید یاد آور شد که در آیه مبارکه درس بزرگی نهفته است و آن اینکه: صرف؛ گوش دادن و فهمیدن یک حکم الهی کافی نیست، بلکه پذیرش و عمل به آن لازم و واجب می باشد.

لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ
وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿٣﴾

در حالی که قلوب شان (به دنیا) مشغول است و آنان که ظلم کرده بودند در پنهان به نجوی و راز گویی پرداختند و گفتند که آیا این (شخص) انسانی مانند شما نیست، آیا به سوی جادو میروید؟ حال آنکه شما (حقیقت را) می بینید. (۳) واقعیت امر اینست که: زندگی به دور از وحی و یاد الهی، بازیچه ای بیش نیست. سرگرمی و مشغولیت بیش از حد به مسائل بی ارزش دنیوی انسان را از توجه به مسائل اصلی مثل حساب آخرت و قیامت غافل می سازد. واقعیت امر همین است، تا زمانیکه قلب از یادالله متعال غافل نشود، انسان، آیات الهی را به بازی نمی گیرد.

در آیه مبارکه بیان یافت که: قلوب کافران از قرآن غافل، به باطل مشغول و از هوی پُر است چنان که کافران قریش گردهم آمده و در میان خود پنهانی چنین نجوا کردند: محمد صلی الله علیه وسلم که مدعی پیامبری است، شخصی مانند شما نیست که مانند شما خوراک می خورد و به بازار می رود؟ آنان می خواستند با مطرح ساختن این موضوعات و سؤالات مردم را از پیروی پیامبر صلی الله علیه وسلم و ایمان به وی باز دارند.

سپس ادعا کردند که قرآن همراه وی نیز سحر است و افزودند: چگونه دیده و دانسته به سحر ایمان آورده و در حالی که او نیز بشری مانند شماست از وی پیروی می کنید؟

دیده می شود که در طول تاریخ: مخالفان انبیا، در پنهان دست به توطئه میزنند، و در قدم اول معجزات پیامبران را سحر و جادو می نامند. و می خواهند با نشر همچو تبلیغات سو ذهن مردم را در برابر رسول الله و معجزه علمی اش یعنی قرآن عظیم الشأن مشکوک بسازند.

مفسر آلوسی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: منظور آنان این بود که آنچه محمد صلی الله علیه و سلم آورده است، سحر است و بس؛ چون آنان معتقد بودند که پیامبر باید جز از فرشتگان باشد، و در ضمن می گفتند: تمام آنچه محمد صلی الله علیه و سلم از خوارق آورده است، سحر است و مقصود آنان از سحر قرآن بود. (آلوسی ۹/۱۷).

قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٤﴾

(اما پیامبر) گفت پروردگار من همه سخنان را چه در آسمان باشد و چه در زمین میداند و او شنوا و داناست. (۴)

با در نظر داشت اینکه دشمنان دین، مصروف توطئه، نجوا و مخفی کاری می باشد «وَأَسْرُوا النَّجْوَى»، اما الله متعال همه از همه توطئه شان آگاه است، و از همه نجواهای شان که پنهان می دارند؛ او شنوای سخنان شان و دانای کارهای شان است. و این بیان برای آنان تهدید و وعید و هشدار است سخت برای کافران.

بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ
الْأَوَّلُونَ ﴿٥﴾

[مشرکان] گفتند: [نه، قرآن سحر نیست] بلکه خواب هایی آشفته و پریشان است، [نه] بلکه آن را از پیش خود ساخته است، [نه] بلکه او شاعر [خیال پردازی] است، (اگر پیغمبر در دعوی خود راست باشد) باید برای ما معجزه

ای بیاورد مانند معجزه هایی که پیامبران گذشته را [با آنها] فرستادند. (۵) أضغاث: خوابهای پریشانی است که تعبیر و تأویلی نداشته باشد.

احلام: حلم (بر وزن قفل و عنق) چیزی است که در خواب دیده می شود. در اقرب الموارد گوید: لکن غالباً در خواب پریشان و بد، به کار می رود. چنان که رؤیا در خواب خوب. مراد از «احلام» خوابهای آشفته است.

در التسهیل آمده است: این اقوال را از آنان نقل کرده است تا آشفتگی وضع آنان و بطلان گفته‌های آنان را نمایان سازد، پس معلوم میشود که آنها متحیرند و بر چیزی مستقر نیستند و حقیقتی را در اختیار ندارند. (التسهیل ۲۳/۳).

دیده می شود که؛ کفار از پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم معجزاتی همچون معجزات موسی و عیسی علیهم السلام می‌خواستند، ولی هدفشان در این کار صرف بهانه‌جویی بود. زیرا انتخاب نوع معجزه وابسته به حکمت الهی است نه هوسهای مردم. بطور مثال ان طور نیست که هر چیزی را که مردم مطرح کند و پیامبر مجبور به اجرا معجزه شود. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ» پس محمد معجزه‌ی خارق العاده و دال بر صدق خود را بیاورد و ارائه دهد، که پیشینان به آن مبعوث شده اند. یعنی: همان‌گونه که معجزاتی چون عصا برای موسی علیه السلام و شتر برای صالح علیه السلام و غیر آن به پیامبران پیشین داده شد، پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم نیز باید معجزه‌ای از همین نوع را برای ما بیاورد.

فحوای آیه مبارکه این فهم را میرساند که: دشمن صرف به وارد کردن یک تهمت قناعت شان حاصل نمی شود. بلکه همیشه میگویند: «بَلْ... بَلْ... بَلْ...» بَلْ هُوَ شَاعِرٌ تهاجم تبلیغاتی و اتهامات پی در پی دشمن، ناشی از شیوه‌های اصلی کار دشمن است. ولی با همه‌ی تهمت‌هایی که دشمن وارد میکند دیده میشود که آنان از درون دچار تردید است.

پروردگار با عظمت در جواب شان میفرماید:

مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾

تمام آبادیهائی را که پیش از اینها هلاک کردیم (تقاضای معجزات گوناگون کردند و پیشنهادشان عملی شد، ولی) هرگز ایمان نیاوردند، آیا اینها ایمان می آورند؟! (۶)

سنت الهی همین است که هر کجا کفر و لجاجت باشد قهر الهی خواهد بارید «ما آمنت... أهلكناها» (ایمان و عقیده سبب و موجب حفظ و بقای جوامع بشری است). بناءً باید با دیده‌ی عبرت به تاریخ نظر به اندازیم.

مفسر مشهور جهان اسلام ابو حیان در تفسیر این آیه مبارکه میفرماید: این استفهام انکاری است و آنرا بعید می داند؛ یعنی اینان از مشرکینی که از پیامبران خود دلایل می طلبیدند، نافرمان تر و گردنکش ترند، پس اگر خواسته هایشان را برآورده کنیم از آنان گمراه تر میشوند و مستحق عذاب و نابودی می گردند. اما خدا چون می داند که از نسل آنها افرادی با ایمان پیدا میشوند، حکم به بقای آنان کرده است. (البحر ۶/۲۹۸).

همچنان عبدالرؤف مخلص هروی، مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: این آیه بیانگر این سنت الهی در حق امتهای پیشین است که هرگاه به آنان معجزه درخواستی شان فرستاده می شد و سپس ایمان نمی آوردند، به طور قطع عذابی ریشه کن کننده و خانمان برانداز بر آنان نازل می شد.

در این آیه مبارکه نیز خداوند متعال میفرماید: هرگاه سنت ما چنین است پس ما چگونه درخواست مشرکان منکر محمد صلی الله علیه وسلم و قرآن را در ارائه

معجزات حسی دیگر افزون بر معجزاتی که وجود دارد- برآورده میکنیم؟

«پس آیا اینان ایمان می آورند؟» یعنی: هرگاه امتهای هلاک شده پیشین - با وصف آن که معجزات درخواستی شان نیز به آنان ارائه شد- ایمان نیاوردند،

دیگر چگونه این گروه ایمان خواهند آورد؛ حتی اگر آنچه را درخواست کرده‌اند به آنان فرستاده شود؟ گویا اینکه خداوند متعال با این بیان، به رحمت خویش بر این امت اشاره کرده و تلویحاً میگوید: ما اراده نداریم تا این امت را به سرنوشت امتهای پیشین که استیصال و نابودی مطلقشان بود روبرو سازیم، به همین دلیل است که پیشنهادشان در فرستادن معجزات حسی بیشتری را اجابت نمی‌کنیم.

شان نزول آیه ۶:

۷۱۴- ابن جریر از قتاده روایت کرده است: اهالی مکه به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: اگر سخنان حق است و از گرایش ما به اسلام خرسند می‌شوی کوه صفا را برای ما به کوه طلا تبدیل کن، جبرئیل امین خدمت پیامبر (ص) آمد و گفت: اگر دوست داشته باشی آنچه قوم تو از تو درخواست کرده‌اند واقع می‌شود، اما اگر خواست آنها برآورده شد و بازهم ایمان نیاوردند به آنان مهلت داده نمیشود. اگر خواسته باشی در برابر آنها با تائی و آهستگی کار کن. آیه: «مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِّنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾» نازل شد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۷ الی ۱۰) در باره موضوعاتی از قبیلی: پیامبران، بشراند، وعده‌ی آنان قطعی و قرآن کتاب پند و اندرز است. بحث بعمل آمده است.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٧﴾

و ما پیش از تو کسی را به رسالت نفرستادیم جز مردانی (پاک) را که به آنها (هم مانند تو) وحی می‌فرستادیم؛ شما اگر خود نمی‌دانید بروید و از اهل ذکر (و دانشمندان امت) سؤال کنید. (۷)

«رَجَالاً»: مردان. مراد این است که پیغمبران همه انسان بوده و از میان مردان برگزیده شده‌اند؛ نه زنان.

«الذِّكْرُ»: مراد کتاب‌های آسمانی پیشین است (ملاحظه شود: انبیاء: ۱۰۵).

«أَهْلَ الذِّكْرِ»: آشنایان و آگاهان به کتابهای آسمانی پیشین. («ترجمه معانی قرآن»).
 «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» پس ای کافران مکه! اگر این حقیقت را نمی‌دانید و منکر آن هستید، از دانشمندان آگاه به تورات و انجیل (از علمای اهل کتاب؛ یهود و نصاری) بپرسید که پیامبرانی که نزد آنها آمدند انسان بودند یا فرشته؟

در ضمن قابل یاد آوری است که: تنها اهل عالم بودن کافی نیست، بلکه اهل ذکر بودن با ارزش تر است. هستند بسیاری از اشخاصی که: دانشمند هستند ولی متأسفانه از الله غافل می‌باشند.

خواننده محترم!

در آیات قبل، کفار می‌گفتند: «هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ؟» آیا این شخص، جز بشری مثل شماست؟ در این آیه الله متعال میفرماید: نه تنها این پیامبر صلی الله علیه وسلم بلکه تمام انبیای پیشین نیز انسان‌هایی بودند که به آنان وحی می‌شده است. بشر بودن با پیامبری منافاتی ندارد.

دلیل این که خدای متعال در این آیه مشرکان را به اهل کتاب حواله کرد، این است که مشرکان در کار پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با اهل کتاب مشورتها و تبادل نظرهایی داشتند، از طرفی همه آنها در دشمنی با پیامبر صلی الله علیه وسلم با هم همدست بودند بنابر این، مشرکان مکه به سخن اهل کتاب اعتماد داشتند. در عین حال، این حقیقت که رسولان همه از جنس بشر بوده‌اند، حقیقتی نبود که اهل کتاب بتوانند آن را پنهان کنند. از جانب دیگر

در هرامری که انسان نسبت به آن جاهل است، باید از اهل علم و دانش سؤال به عمل آید. بنابر همین آیه، علمای اسلام بر وجوب تقلید عامی از عالم، اجماع کرده‌اند. «تفسیر انوار القرآن» عبدالرؤف مخلص هروی»

وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ ﴿٨﴾

و ما پیغمبران را (چون فرشته) بدون بدن دنیوی قرار ندادیم تا به غذا و طعام محتاج نباشند و در دنیا هم همیشه زنده نمانندند. (۸)

«جَسَدًا»: مراد کالبد و جسم است که مانند فرشتگان به غذا نیازمند نباشد.

طوریکه خداوند متعال در رد سخنان مشرکان را این گونه دنبال می‌کند: «وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ» پیامبران را مانند فرشتگان اجسادی بدون خوراک و نوشیدن قرار نداده‌ایم، بلکه آنها مانند سایر انسان‌ها می‌خورند و می‌نوشند و می‌خوابند زیرا جسم هیچ انسانی از غذا و نوشیدنی بی‌نیاز نیست بنابراین، انبیا علیهم السلام نیز از آن بی‌نیاز نیستند.

در ضمن باید گفت که: انبیا در بعد مادی و نیازهای انسانی هیچ فرقی با سایر انسانها ندارند. انتظار فرشته بودن انبیا و مصلحین و مرییان، توقعی نابجاست.

ترک غذا و همسر، خواست خدا و ادیان الهی نیست. «وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ» در دنیا زندگی جاودانه و بدون مرگ نداشتند. همان طوری که الله متعال برای پیامبران در دنیا جاودانگی مقدر نکرده است بلکه آنها نیز می‌میرند چنان‌که سایر افراد بشر می‌میرند. بناءً پدیده مرگ فراگیر است، حتی پیامبران هم ابدی نیستند. واز آن خلاصی ندارند.

ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ ﴿٩﴾

سپس به وعده ای که به آنان داده بودیم [که شکست برای دشمنان لجوج و پیروزی برای آنان است] وفا کردیم، و آنان و هر که را می‌خواستیم، نجات دادیم و متجاوزان [از حدود حق] را هلاک کردیم. (۹)

وعده پیروزی را که الله متعال به انبیا داده، حتمی است:

این آیه مبارکه در مقام تسلیت و دلداری پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم است، که ما به وعده‌های خود در مورد نجات مؤمنان وفا می‌کنیم. یعنی: وعده‌ای را که به پیامبران علیه السلام در مورد نجات دادنشان و نابود ساختن تکذیب‌کنندگانشان داده بودیم، محقق گردانیدیم. وعده‌ی خداوند متعال به انبیا نجات آنان و هلاکت مخالفان آنهاست، «وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ» و تکذیب‌کنندگان پیامبر و تجاوزگران از حدود و گمراهی را نابود کردیم. یعنی: از حد گذرندگان در کفر و معاصی را که مشرکانند «هلاک ساختیم» با فرستادن عذاب دنیوی بر آنان. و بدین ترتیب مردم مکه را می‌ترساند.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٠﴾

ما بر شما کتابی نازل کردیم که وسیله تذکر (و بیداری) شما در آنست، آیا اندیشه نمی‌کنید؟ (۱۰)

مرحوم شیخ صابونی در تفسیر خویش صفوأة التفسیر می‌نویسد: لام در «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ» برای قسم است. یعنی قسم به خداوند متعال ای جماعت عرب! کتابی بزرگ و پرافتخار و بی‌نظیر را بر شما نازل کرده‌ایم و در آن شرف و عزت شما مقرر است؛ زیرا به زبان خود شما نازل گردیده است. ای مسلمانان! این قرآن را که در آن عزت، شرف و رستگاری دنیا و آخرت شماست بر شما نازل کرد اما مشروط به اینکه در آن اندیشیده و به هدایات و دستاویز آن عمل نمایید.

«أَفَلَا تَعْقِلُونَ» پس چرا در این فضل بزرگ تعقل و اندیشه نمی‌کنید؟!

خواننده محترم!

یکی از اهداف نزول کتب آسمانی، تذکر و کرامت بخشیدن به انسان و مقام انسانیت است. تاریخ گذشته‌ی انسان و سرنوشت و آینده‌ی او در قرآن عظیم الشان ترسیم یافته است.

اگر انسان‌ها دقیقاً بیندیشند، حتماً دست نیاز به سوی وحی و کتاب آسمانی دراز خواهند کرد.

شهید سید محمد قطب (رح) در تفسیر «فی ظلال القرآن» مینویسد: «مگر اعراب جز این قرآن که به زبانشان نازل شده، دیگر چه توشه و ارمغانی دارند که آن را تقدیم بشریت کنند...؟ و مگر نژاد عرب بر دیگر نژادها و اقوام بشر چه برتری‌ای دارد؟».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۱۱ الی ۲۰) موضوع هشدار و یادآوری به بحث گرفته میشود. **وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ ﴿١١﴾** و چه بسیار شهرهایی را که [اهالی آن] ظالم بودند، درهم شکستیم، (هلاک کردیم) و بعد از آنان قومی دیگر پدید آوردیم. (۱۱)

«قَصَمْنَا»: در هم شکسته‌ایم. مراد هلاک کردن و نابود ساختن است.

واقعیت امر همین است که: هلاکت بدنبال ظلم، یک سنت الهی است. دیده شده است که در طول تاریخ انسان‌ها خود، سرنوشت خویش را رقم می‌زنند. بناءً خداوند متعال بسیاری از شهرها را که ساکنانش با کفر بر خویشان ستمکار بودند، هلاک گردانید و در هم شکست و پس از آنها قومی دیگر آفرید که جانشین پیشینیان خویش گشتند.

که از جمله میتوان طوفان حضرت نوح علیه السلام، تندباد قوم عاد، صیحه و زلزله قوم ثمود، بارش سجیل بر سر قوم لوط و سایر مثال‌های که در قرآن عظیم الشان و احادیث نبوی و تاریخ اسلامی از آن روایت به عمل آمده است. یعنی: بعد از نابود ساختن مردم آن شهرها، قوم دیگری را که از آنان نبودند، از نو پدید آوردیم و آن نو درآمدگان را ساکن دیارشان گردانیدیم.

و نباید فراموش کنیم که: اگر ظلم به صورت یک سیره و روش در آید، قهر الهی را در پی خواهد داشت. «كَانَتْ ظَالِمَةً» لکن اگر ظلمی مداوم نباشد و انسان با متوجه شدن آن توبه کند آن قهر را به دنبال نخواهد داشت.

فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ ﴿١٢﴾

آنها هنگامی که احساس عذاب ما را کردند ناگهان پا به فرار گذاشتند! (۱۲)

ولی نباید فراموش کرد که: از قهر الهی نمی توان فرار کرد:

عذابی که بر جوامع ظالم و ستمگر نازل میشود تدریجی است. «فَلَمَّا أَحَسُّوا» (احساس در مورد دیدن آثار قهر است که به تدریج پیدا می شود).

پس وقتی کفار که با چشم خود عذاب ما را مشاهده کردند و از نزول آن یقین حاصل نمودند، در آن هنگام منازل خویش را ترک و به سرعت پا به فرار گذاشتند.

باید متذکر شد که: هیچ کس را در مقابل قهر خداوند، تاب مقاومت نیست.

«يَرْكُضُونَ» (مغرورها نیز بهنگام خطر، صحنه را خالی کرده و می گریزند). معنی رکض: همانا فرار و گریز و انهزام است.

مفسر ابو حیان گفته است: وقتی که مقدمه‌ی عذاب را دریافتند، بر چهارپایان خود سوار شده و شکست خوردند و پا به فرار نهادند. (تفسیر البحر ۳۰۲/۶).

لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ ﴿١٣﴾

[از روی استهزا و تحقیر به آنان گفتند:] نگریزید و به سوی ناز و نعمتی که در آن متنعم بودید، باز گردید، شاید که از شما (چیزی) پرسیده شود. (۱۳)

از قهر الهی نمی توان فرار کرد:

«لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ» ملائک با ریشخند و به شیوه تمسخر و استهزا، به آنان ندا داده می گویند: از نزول عذاب فرار نکنید، به میان نعمت و شادی و رفاه زندگی که سبب سرکشی و کفرتان بود برگردید.

«وَمَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْتَلُونَ» برگردید به سوی دنیای تان و سرگمی‌ها و سرمستی‌های تان و قصرهای آراسته و کاخ‌های مجلل تان؛ باشد که مورد پرسش قرار گیرید که چرا گریختید و چه چیز شما را سراسیمه ساخت؟ نباید انسان به کامیابی موقتی مغرور شود زیرا در بسیاری از اوقات کامیابی‌ها موقتی می‌تواند زمینه ساز ظلم و طغیان باشد.

قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿١٤﴾

[با دیدن عذاب فریاد برداشتند و] گفتند: ای وای بر ما، واقعاً که ما ظالم بودیم. (۱۴)

پایان ظلم، پشیمانی است:

مطمین باشید روزی آمدنی است که در نهایت، وجدان‌های خفته، از خواب غفلت بیدار و منکران حقیقت، بر آن اقرار خواهند کرد. کفار گرفتار در سرپنجه عذاب گفتند: وای به حالمان! نابود شدیم، ای مرگ بر ما! به راستی ما، با کفر و ناسپاسی و غفلت از یاد حق بر خویشتن ستمگر بودیم. به تأسف باید گفت، آنان به گناه خویش زمانی معترف شدند که؛ کار از کار گذشته بود وای پشیمانی، سود و فایده‌ای به حال شان نداشت. حقیقت همین است که؛ ظلم مستمر، عذاب الهی را در پی دارد.

فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ ﴿١٥﴾

پس همواره سخنشان همین بود تا اینکه آنان را مانند کشت درو شده، بی حرکت و خاموش شده گردانیدیم. (۱۵)

«فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ» پس پیوسته عادت‌شان همین بود که علیه خود دعای نابودی نموده و به کفر خویش اعتراف کنند. «حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ» تا آنکه سرانجام خداوند متعال آنان را به وسیله عذاب مانند کشتی درو شده با

مرگ خاموش و بی جان گردانید. پس ای کافران! از اینکه بر شما نیز همان آید که بر آنان آمد، حذر کنید و دست بردارید.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ﴿١٦﴾

و ما آسمان و زمین و آنچه را که بین زمین و آسمان است، برای بازی و شوخی (بیهوده) نیافریده‌ایم. (۱۶)

بلکه خلقت زمین و آسمان و ما فیها آن، را دلیل بر قدرت و یگانگی خود قرار داده‌ایم تا انسان‌ها پند و عبرت بگیرد و با مشاهده‌ی خلق بر وجود خالق مدبر و آگاه استدلال کند.

هستی هدفدار است:

خداوند متعال آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است بیهوده و بازیچه نیافرید، بلکه برای حکمتی عظیم خلق کرد است.

از آنجمله، در آیه ۱۲ سوره‌ی طلاق، هدف را ایمان انسان‌ها دانسته و میفرماید: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» (الله ذاتی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن را (آفرید)، فرمان الهی میان آنها نازل میشود تا بدانید که الله بر هر کاری قادر است و علم او همه چیز را احاطه کرده است.) البته تحقق این هدف با تفکر در هستی و درس گرفتن و اقرار بر آنست.

لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا لَّاتَّخَذْنَا مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿١٧﴾

به فرض محال اگر میخواستیم بازیچه‌ای بگیریم حتماً آن را از نزد خود انتخاب می‌کردیم. (۱۷)

«لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا» لهو: چیزی است که بدان سرگرم می‌شوند. به قولی: لهو، زن و فرزند است. فرق در میان «لهو» و «لعب» این است که از «لعب»

هدف صحیحی مورد نظر نیست، در حالیکه هدف از «لهو»، سرگرمی و خوشگذرانی میباشد. («تفسیر انوار القرآن» عبدالرؤف مخلص هروی) پس معنی این است: اگر خدا میخواست بازی و سرگرمی اختیار کند قطعاً آن را از نزد خود اختیار میکرد نه از نزد خلق. یعنی: آن را از نزد خود و از خاستگاه قدرت خود بر میگرفتیم، نه از نزد شما و بر اساس ساخت و پرداخت و انتخاب شما.

ابن عباس (رض) گفته است: بدین ترتیب به رد گفته‌ی اشخاصی پرداخته است که میگفتند: خدا اولاد انتخاب کرده است. یعنی: اگر میخواستیم چیزی برای سرگرمی اتخاذ کنیم، از قبیل زن و فرزند، «لَا تَخَذُنَا مِنْ لَدُنَّا» آن را از حوریان بهشتی و یا فرشتگان بر می گرفتیم که در نزد ما قرار دارند.

«إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ» اگر میخواستیم چنان عملی انجام دهیم، آن را از آنچه که در اختیار ما قرار دارد و شایسته‌ی مقام والای ما می باشد، اتخاذ می کردیم، اما چون با حکمت ما منافات دارد آن را انجام ندادیم.

مجاهد در تفسیر «إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ» می فرماید: هر «إِنْ» در قرآن برای نفی است، یعنی: ما انجام دهنده چنین کاری نیستیم و لهو و لعب را اختیار نمی کنیم. به قولی: مراد حق تعالی در این آیه، رد سخن کسانی است که گفتند: بتان، یا فرشتگان دختران خدایند.

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾

نه، بلکه [شان ما این است که] با حق بر باطل می کوبیم تا آن را درهم شکنند [و از هم بپاشد] پس ناگهان باطل نابود شود؛ و وای بر شما از آنچه [درباره خدا و مخلوقات او به ناحق] توصیف می کنید. (۱۸)

کلمه «قذف» به معنای پرتاب از راه دور و با سرعت و قدرت است و کلمه «دمغ» نیز به ضربه‌ای گفته می‌شود که به سر می‌خورد و تا مغز اثر می‌گذارد. «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ» بلکه خداوند حق را به باطل تصادم داده و بدین گونه حق باطل را از میان می‌برد و آن را محو و نابود می‌سازد. پیروزی حق، اراده و خواست خداوند متعال و جلوه‌ای از هدفداری نظام آفرینش است. واضح است که برخورد حق با باطل باید تهاجمی باشد نه تدافعی. اصل دمغ: شکستن و شکافتن سر است طوری که یادآور شدیم، تا آنجا که شکاف به دماغ برسد، که این ضربه کشنده‌ای است. به قولی: مراد از حق: حجت، و مراد از باطل، یاوه‌ها و شبهه‌هایشان است که حق بر آنها فرود می‌آید و آنها را نابود می‌کند.

حق بر باطل پیروز است باطل رفتنی است:

«فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» به ناگاه باطل مضمحل و متلاشی می‌گردد زاهق: از بین رونده و ناپدید شونده است. توجه باید داشت که: در مبارزه علیه باطل باید سرعت، قدرت و هدف‌گیری درست مراعات شود.

«وَلَكُمْ أَوْلِيٌّ مِّمَّا تَصِفُونَ» وای بر کسانی که آفرینش را بازیچه می‌دانند. ای گروه کفار! به علت توصیف بد و نادرست از خدای یگانه قهار، از قبیل داشتن زن و فرزند توصیف می‌نمایید، سزاوار بدفرجامی سخت و ننگینی مانند عذاب آخرت هستید.

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ﴿١٩﴾

و هر که در آسمان‌ها و زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست، و کسانی که [از فرشتگان] در محضر اویند از بندگیش تکبر نمی‌ورزند و خسته و درمانده نمی‌شوند. (۱۹)

«مَنْ عِنْدَهُ»: کسانی که در پیشگاه الله تعالی اند و هدف فرشتگان مقرب است که همچون صاحبان مکان و منزلت در نزد شاهانند. مراد از پیشگاه خدا هم، محضر قرب معنوی است. «لَا يَسْتَحْسِرُونَ»: خسته و درمانده نمی شوند (ملک آیه ۴). «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل

«وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و همه کسانی که در آسمانها و زمین اند تنها از آن الله می باشند یعنی مالکیت جمیع مخلوقات از آن الله متعال می باشد زیرا ذات پروردگار آفریننده تدبیرگر فقط اوست. پس چگونه می توان عبد و مخلوق را شریک او قرار داد؟

«وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ» و فرشتگانی که نزد او مقرب اند هرگز از پرستش تکبر نورزیده، از خضوع برایش بزرگ منشی نکرده، نه از عبادت دلتنگ و خسته می شوند و نه از آن دست بر می دارند.

یعنی: فرشتگان. «عندیت: نزد او بودن» در اینجا، عندیت تشریف و منزلت معنوی است، نه عندیت مکانی. آری! کسانی که نزد او هستند؛ «از عبادت او تکبر نمی ورزند» یعنی فرشتگان، شأن و منزلت خود را از پرستش حق تعالی بزرگتر نمی شمردند و از عبادت و تذلل در پیشگاه او سر باز نمی زنند «و خسته نمی شوند» از پرستش و نیایش پروردگار سبحان بلکه؛

يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ﴿٢٠﴾

شب و روز تسبیح میگویند و ضعف و سستی به خود راه نمی دهند. (۲۰)
«لَا يَفْتُرُونَ»: سست، دلگیر و خسته نه می شوند. و شب و روز، بی آنکه سستی ورزند تسبیح میگویند. یعنی: فرشتگان همیشه بر تسبیح گفتن و نیایش حق تعالی پایبنداند، و شب و روز را در نماز و ذکر خدا سپری کرده و ضعف و سستی و کوتاهی از خود بروز نمی دهند.

طوریکه در حدیث شریف آمده است؛ تسبیح گفتن برای فرشتگان به منزله نفس کشیدن برای ما است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۲۱ الی ۳۳) موضوع نکوهش مشرکان و دلایل گونی بر اثبات وجود و یکتایی آفریدگار هستی بخش، بحث بعمل می آید.

أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ ﴿۲۱﴾

آیا برای خود خدایانی از (موجودات) زمین اختیار کرده اند که آنها [مردگان را] زنده می کنند. (۲۱)

مفسر کبیر جهان اسلام شیخ مرحوم صابونی می نویسد: بعد از این که دلایل یگانگی خود را ذکر کرد و بیان نمود که تمام موجوداتی که در آسمانها و زمین به سرمیبرند، به او تعلق دارند و فرشتگان مقرب مدام در خدمت و اطاعت او هستند، به توییح و ذم مشرکین پرداخت و آنها را سفیه و نادان معرفی کرد.

«أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ» حرف «ام» منقطع و به معنی بل می باشد و همزه ی آن برای تعجب و انکار آمده است. پس معنی آن چنین است: آیا آن مشرکان برای خود در زمین خدایانی برگرفته اند که توانایی زنده کردن مردگان را دارند؟ نه، هرگز بلکه آنها خدایانی کر و کور برگرفته اند که فاقد قدرتند و توانایی انجام دادن هیچ چیز را ندارند، پس در حقیقت خدا نیستند؛ زیرا از جمله صفات خدا توانایی زنده کردن و مرگ دادن است.

(تفسیر صفوأة التفاسیر شیخ صابونی)

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۲۲﴾

اگر در آن دو (آسمانها و زمین) غیر از الله معبودهای وجود داشت، حتماً آسمانها و زمین هردو تباه می شد، پس پاک و منزّه است الله پروردگار عرش، از آنچه وصف می کنند. (۲۲)

قبل از همه باید گفته شود که: عدد پروردگار، امری محال است، غیر ممکن و دور از تعقل. «لَوْ كَانَ» (کلمه «لَوْ» در جایی استعمال میگردد که انجام شدنی نباشد.) خدای آسمانها و زمین یکی است. «فِيهِمَا» بر خلاف مشرکین که برای هر کدام از آسمانها و زمین، ربی قائل بودند، قرآن پروردگار همه را یکی می‌داند. «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ» (زخرف، ۸۴). «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» یعنی اگر در عالم وجود غیر از خدا، خدایانی موجود باشند، نظام عالم به هم میخورد؛ زیرا در چنان صورتی در بین خدایان درزمینه‌ی خلق و ایجاد و اداره کردن اختلاف و کشمکش پیدا می‌شد. مفسران گفته‌اند: این آیه بیانگر «تمانع» است که اصولیان آن را آورده‌اند: به این معنی اگر دو خدا را فرض کنیم که یکی از آن دو چیزی اراده کند و دیگری نقیض آن را بخواهد، در این صورت یا قصد هر دو عملی می‌شود که این در واقع اجتماع دو نقیض و محال است. و یا منظور یکی عملی می‌شود و قصد دیگری نادیده گرفته میشود، و در این صورت آن که قصدش عملی شده است، خدا می‌باشد و دومی ناتوان است و صلاحیت خدا بودن را ندارد. بصورت کل گفته می‌توانیم: تعدد در مدیریت، مایه‌ی از هم پاشیدگی و فساد است.

«فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» پاک و منزّه است الله با عظمت از اینکه با وی خدایان دیگری وجود داشته باشد؛ والا و متعالی است پروردگار عرش عظیم از دروغ و افتراپی که دشمنان کافرش او را بدان وصف میکنند. و از آنچه نادانان و مشرکان در وصفش می‌آورند، از قبیل زن و فرزندی، دور و منزّه است.

لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ ﴿۲۳﴾

خدا از آنچه انجام می‌دهد، بازسؤال نمی‌شود و آنان [در برابر خدا] بازخواست خواهند شد. (۲۳)

زیرا ذات پروردگار مالک همه چیز است و مالک به میل خود در ملکش تصرف میکند. و چون حکیم و آگاه است پس تمام اعمالش بر اساس حکمت جاری است. اما آنها در مورد اعمالشان مورد سؤال و محاسبه قرار می گیرند؛ چون آنها بندگان خدا می باشند.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: یعنی: حق تعالی به سبب قوت سلطه، عظمت، جلال و یگانگی اش در الوهیت و مالکیت؛ از سوی احدی از خلقش درباره چیزی از قضا و قدرش مورد پرسش قرار نمی گیرد «ولی آنان» یعنی بندگان «پرسیده می شوند» از آنچه می کنند. یعنی: خدای سبحان آنان را از افعالشان مورد پرسش قرار میدهد زیرا آنها بندگان و مملوکان اویند همچنین همه مخلوقاتی که مشرکان مدعی الوهیت آنان هستند - مانند مسیح و فرشتگان - مورد بازپرسی قرار می گیرند؛ زیرا هیچ مخلوقی صلاحیت خدایی را ندارد و بنده و آفریده مطیع خدای سبحان است. «تفسیر انوار القرآن».

انسان‌ها در قبال کارهایشان مسئول و متعهدند:

سؤال و مؤاخذه، بهترین نشانه بر مسئولیت و مهم‌ترین علامت بر آزادی و اختیار انسان‌هاست. مسئولیت پاسخگویی انسان در قبال کارهایی که انجام میدهد، بارها در قرآن مطرح شده است، از جمله: «فَوَرَبِّكَ لَنَسْتَلُنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (حجر، ۹۲). به پروردگارت سوگند که از همه‌ی مردم سؤال خواهیم کرد. و یا در جایی دیگر میخوانیم: «وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (صافات، ۲۴) آنها را متوقف کنید، آنها باید بازخواست شوند. به هر حال در روز قیامت، از افکار و نیات، از جوانی و عمر، از درآمد و مصرف، از انتخاب رهبر و اطاعت از بزرگان، سؤال خواهد شد.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي
بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢٤﴾

آیا آنها جز خدا معبودانی را به پرستش گرفته‌اند؟ بگو دلیل تانرا بیاورید این سخن من و سخن (پیامبرانی است) که پیش از من بودند، اما اکثر آنها حق را نمی‌دانند و به این دلیل از آن رویگردانند. (۲۴)

هر کس از الله واحد دور شود، در دام خدایان متعدّد می‌افتد.

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» ای محمد! به مشرکین بگو: بیاید بر راستی و درستی ادعای خود در مورد خداوندی این بتان، دلیل و برهان استواری ارائه دهند.

«هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَ ذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي» زیرا در این قرآنی که بر من نازل شده است و نیز کتاب‌هایی که قبل از من نازل شده‌اند از قبیل تورات و انجیل، حاوی مطالبی نیستند که مقتضی شریک آوردن برای خدا باشد. پس این گفته در کدام کتاب آمده است؟ در قرآن یا در دیگر کتب نازل شده بر پیامبران؟! بنابراین وجود خدایان مزعوم شما نه بر عقل مبتنی است و نه بر نقل. بلکه کتاب‌های پیشین که از جانب خدا نازل شده‌اند عموماً بر منزّه بودن خدا از داشتن شریک و هم‌تاهادت و گواهی می‌دهد.

«بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ» «بلکه بیشترشان حق را نمی‌دانند» یعنی: از آن جاهل و بی‌خبرند و میان حق و باطل هیچ فرق و تمیزی نمی‌گذارند «پس آنان» به سبب این جهل «رویگردانند» از پذیرش حق و ادامه دهنده‌اند بر روگردانی از توحید و پیروی از پیامبر لذا نه در حجتی تأمل، نه در برهانی تدبر و نه در دلیلی تفکر می‌کنند.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿٢٥﴾
 و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آنکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست، پس تنها مرا عبادت کنید. (۲۵)

بعد از این که خدای متعال احوال مشرکین را بیان کرد و بریگانگی خود و باطل بودن خدایان دلیل و برهان اقامه کرد، در اینجا یادآور شده است که اساس و بنیاد دعوت تمام پیامبران پیرامون توحید و یگانگی الله واحد دور میزند. زیر توحید در رأس برنامه همه‌ی انبیای الهی قرار داشت. طوریکه میفرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا» مگر این که به او وحی کرده‌ایم که جز الله معبودی به حق نیست. «فَاعْبُدُونِ» ای بندگان! پس در حالی که دین را برای وی خالص گردانیده‌اید فقط او را پرستید. بنا بر این، طوریکه در فوق یاد آور شدیم، رسالت‌های همه انبیای عظام علیهم السلام بر توحید و یکتاپرستی مبتنی بوده است و بالعکس مشرکان بر شرک خود هیچ گونه حجت دلیل و برهانی را نمی‌توانند ارایه نمایند.

وظایف پیغمبران چیست؟

از وظایف عمده و اساسی پیامبران همانا دعوت مردم به عبادت خداوند واحد قهار، و این در حقیقت وظیفه اساسی آن‌ها به شمار می‌رود، بلکه مأموریتی است که در واقع پیغمبران بخاطر ابلاغ آن مبعوث گردیده‌اند، این وظیفه مهم در شناساندن خداوند به بندگان و راهنمایی آنان به سوی او و ایمان به یگانگی او و اختصاص دادن عبادت و بندگی به او (نه‌غیر) جلوه می‌کند خداوند متعال طوریکه در (آیه ۲۵ الأنبياء): فرمود: «ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر اینکه به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید.»

همچنان در (آیه ۳۶ سوره النحل) آمده است: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ ﴿٣٦﴾» (ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده‌ایم که خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید خداوند گروهی از مردم را هدایت داد و گروهی از ایشان گمراهی بر آنان واجب گردید پس در زمین گردش کنید بنگرید و ببینید که سرانجام کار کسانی تکذیب کرده‌اند به کجا کشیده است).

- تبلیغ اوامر و نواهی خداوند برای بشر:

وظیفه و رسالت دیگری که در برابر انبیا وجود دارد، همانا تبلیغ اوامر و دستورات خداوند متعال است، و باید این مبلغ از جنس بشر باشد تا مردم بتوانند (آن اوامر و نواهی) از او دریافت دارند.

لذا خداوند اراده کرد که انبیاء از جنس پیغمبران بزرگوار وظیفه و رسالت خود را به بهترین وجه ادا کرده و هیچ یک از آنها حتی برای لحظه‌ای از تبلیغ آن تأخیر نکرده‌اند قرآن عظیم الشان در رابطه با آنان میفرماید: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿٣٩﴾» [الأحزاب: ۳۹]. (کسانی که رسالت‌های خدا را می‌رسانند و از او می‌ترسیدند و از کسی جز خدا نمی‌ترسیدند به همین بس که خدا حسابگر باشد).

خداوند متعال «تبلیغ رسالت» را یکی از علایم رسولان قرار داده و خطاب به خاتم و سید پیغمبران حضرت محمد ص میفرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٦٧﴾» [المائدة: ۶۷]. (ای فرستاده‌ی هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است برسان و اگر چنین نکنی رسالت خدا

را نرسانده‌ای خداوند تو را از مردمان محفوظ می‌دارد خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌نماید)

- هدایت و ارشاد مردم به شاهراه سعادت (صراط مستقیم):

این وظیفه مأموریت تمامی پیغمبران بوده است، چنانچه خداوند در رابطه با موسی علیه السلام میفرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيِمِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٥﴾» [ابراهیم: ۵].

موسی را همراه با آیات خود فرستادیم که قوم خویش را از تاریکی‌ها بیرون بیاور به سوی خود و روزهای خوشی و ناخوشی و نعمت و نعمتی را به یاد ایشان بیاور که خدا بر سر گذشتگان آورده است بی گمان در این کار برای هر شکیبای سپاسگزار دلایل بزرگی است.

چنانکه در رابطه با شأن خاتم پیغمبران میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٤٥﴾ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِآذَنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا ﴿٤٦﴾» [الأحزاب: ۴۵-۴۶]. (ای پیغمبر! ما تو را به عنوان گواه و مژده رسان و بیم‌دهنده فرستادیم و به عنوان دعوت کننده به سوی خدا طبق فرمان الله، و به عنوان چراغ تابان).

- پیغمبر باید سر مشق و نمونه نیکو باشد:

تمامی پیغمبران علیهم السلام الگو و سرمشق و اسوه‌ی صالح برای بشریت بوده‌اند و خداوند عزوجل ما را مأمور تبعیت از ایشان و حرکت کردن بر راه‌های روشن آنها، نموده است و آنها را به عنوان نمونه‌های کمال و نشانه‌های فضل قرار داد. چون از نظر عقل برترین و کاملترین انسان‌ها، و از نقطه نظر رفتار و سلوک پاکیزه‌ترین آنها بوده و دارای رتبه و مرتبت برتر از منزلت

تمامی انسان‌ها بوده‌اند. خداوند میفرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴿٢١﴾» [الأحزاب: ٢١]. (سرمشق و الگوی زیبایی در پیغمبر خدا برای شما است. برای کسانی که امید به خدا داشته و جویای قیامت باشند و خدای را بسیار یاد کنند.

- از جمله وظیفه پیامبران همانا یادآوری مبدأ و معاد و آشنا نمودن مردم با زندگی بعد از مرگ و شداید و احوال آن است.
 خداوند متعال میفرماید: «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنفُسِنَا وَغَرَّهُمْ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿١٣٠﴾ ذَلِكَ أَن لَّمْ يَكُن رَّبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَفُلُونَ ﴿١٣١﴾» [الأنعام: ١٣٠ - ١٣١].

(ای جنیان و انسان‌ها! آیا پیغمبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند و آیات مرا برایتان بازگو نکردند و شما را از رسیدن بدین روز بیم ندادند؟ میگویند: ما علیه خود گواهی می‌دهیم زندگی جهان، آنان را گول زد و علیه خود گواهی میدهند که ایشان کافر بوده‌اند، به خاطر آن است که پروردگارت هیچگاه مردان شهرها و آبادی‌ها را به سبب ستم‌هایشان هلاک نمی‌کند، در حالی که اهل آنجا غافل و بی‌خبر باشند.)

- انتقال دادن اهتمام مردم از زندگی فانی دنیایی به حیات جاویدان اخروی:

خداوند پیغمبران را برای این منظور مبعوث فرموده تا توجه بشر را از این زندگی رو به زوالی برگردانده آنرا متوجه زندگی جاویدان اخروی گردانند، زیرا چنانکه خداوند فرموده زندگی جاویدان در آنجا است. «وَمَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوةُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٦٤﴾»

[العنكبوت: ۶۴]. (زندگی این دنیا جز لهو و لعبی نیست و زندگی سرای آخرت زندگی است اگر فهم و شعور داشته باشند.)
و فرموده: «أَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» [الحديد: ۲۰].

- در نهایت تا حجتی برای انسان‌ها نزد خداوند باقی نماند:

چنانکه خداوند متعال فرموده: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» [النساء: ۱۶۵]. (ما پیغمبران را فرستادیم تا مزده رسان و بیم دهنده باشند و بعد از آمدن پیغمبران حجت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند.)

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿٢٦﴾

[مشرکان] گفتند: [خدای] رحمان (برای خود از فرشته‌ها) فرزند گرفته است! او پاک و منزّه است او، [فرشتگان، فرزند خدا نیستند] بلکه بندگانی گرامی و ارجمندند. (۲۶)

«وَلَدًا»: فرزندان. هدف از آن فرشتگان است (نحل آیه ۵۷). کلمه «وَلَدًا»: برای مفرد و مثنی و جمع و مذکر و مؤنث به کار می‌رود (سوره: بقره آیه ۱۱۶).
«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» مشرکان گفته‌اند: خدای رحمان از میان فرشتگان فرزند بر گرفته است.

مفسران گفته‌اند: گویندگان این گفته طایفه‌ای از خزاعه بودند که می‌گفتند: فرشتگان دختران خدا می‌باشند.

«سُبْحَانَهُ» منزّه و متعالی است خدای سبحان از این پندار به برتری و تنزیهی بزرگ. «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ» اطلاق کلمه «مُكْرَمُونَ» بر فرشتگان از این جهت است که آنان اولاً بندگان خدا هستند و ثانیاً این بندگی همراه با اخلاص است.

بناءً فرشتگان بندگان الله هستند نه چیزی دیگر، ایشان به الله احترام و منزلتی والا و مرتبه و مقام عالی دارند. و در اطاعت و عبادت و فروتنی به بالاترین مقام رسیده‌اند. و به موهبت قرب وی نایل آمده‌اند و از آنجا که عبودیت با ولدیت منافات دارد پس آنان فرزندان وی نیستند.

فرشتگان، مأموران الهی‌اند که تنها به فرمان او عمل می‌کنند و هیچگاه بر او امر او پیشی نمی‌گیرند.

ملایکه:

کلمه «ملائکه» در اصل از «الک» به معنای فرستاد، گرفته شده و «الوک» یعنی رسالت و فرستادن. بنابراین «ملک» در لغت به معنای «مُرسل» یعنی فرستاده شده است. (لسان العرب، ج ۱۰، صص ۳۹۲-۳۹۵)

ملایکه در اصطلاح:

فرشتگان، جهانی غیبی هستند که از نور آفریده شده و عبادت الله متعال را به جای می‌آورند. آنان هیچ یک از خصوصیت ربوبیت و الوهیت را ندارند؛ یعنی چیزی را نمی‌آفرینند، روزی نمی‌دهند و هرگز جایز نیست که با الله تعالی یا به تنهایی، پرستش شوند.

الله متعال به آنان فرمانبرداری کامل از دستوراتش و قدرت بر اجرای آنها را بخشیده است. تعداد فرشتگان فراوان بوده و فقط الله - از این موضوع آگاه است. (رسائل فی العقیده، محمد بن عثیمین، ص ۱۹)

لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾

که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و خود به دستور او کار می‌کنند. (۲۷) فرشتگان پروردگار خویش را فرمانبر و مطیع‌اند؛ یعنی قبل از این که الله متعال چیزی بگوید آنها لب به سخن نمی‌گشایند و بندگان مؤدب هستند و فرمان و

دستورات او را انجام میدهند. یعنی: فرشتگان فقط همان کاری را می‌کنند که الله متعال ایشان را به آن دستور و هدایت دهد پس ایشان در نهایت اطاعت برای حق تعالی قرار دارند و چنان که سخنشان تابع سخن پروردگار است، عمل‌شان نیز مبتنی بر امر وی می‌باشد.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ﴿٢٨﴾

الله همه اعمال امروز و آینده آنها را می‌داند، و هم گذشته آنها را، و آنها جز برای کسی که خدا از او خشنود است (و اجازه شفاعتش را داده) شفاعت نمی‌کنند و آنان از ترس [عظمت و جلال] او هراسان و بیمناکند. (۲۸).
«خَشْيَتِهِ»: خوف همراه با تعظیم و تکریم و هیبت و رهبت است (فاطر آیه ۲۸).
«مُشْفِقُونَ»: افراد ترسان. اشخاص بر حذر.

«يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ» خداوند متعال اعمال پیشین و پسین فرشتگان را می‌داند و بر آنان احاطه کامل دارد و هیچ چیز آنان بر او پوشیده نیست. این بدین معنی است که خداوند متعال آنچه را که فرشتگان در گذشته عمل کرده‌اند و آنچه را که در آینده عمل خواهند کرد، میداند پس ایشان هیچ عملی را انجام نداده و هیچ سخنی را نگفته‌اند و نمی‌گویند مگر به علم حق تعالی.
«وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ» در روز «رستاخیز» برای کسی شفاعت نمی‌کنند جز کسی که خدا از او راضی و اهل ایمان باشد.

همان‌طور که ابن عباس (رض) فرموده است: آنها عبارتند از گویندگان «إِلَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

«وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ» آنها از خوف و بیم خدا ترسان و هراسانند؛ زیرا از عظمت خدا آگاهند.

حسن بصری گفته است: از بیم عذاب خدا به خود می لرزند. «خوف» یعنی ترس از گناه، ولی «خشیت» به معنای ترس از عظمت الهی است، ترسی که با تعظیم و احترام همراه باشد. «اشفاق»: ترسی است که با توقع و احتیاط و حذر همراه باشد. یعنی: فرشتگان به سبب شناخت و معرفتی که نسبت به خداوند متعال دارند چنان که حق خشیت وی است، از وی می ترسند.

تسلیم بی چون و چرا بودن، در برابر خدایی ارزش دارد که به همه چیز آگاه است. «بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ» (توجه به اینکه خداوند همه چیز را می داند سبب تسلیم همراه با خشیت می شود).

وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي
الظَّالِمِينَ ﴿٢٩﴾

و هر کس از آنان (فرشته‌ها) بگوید: غیر از الله من نیز معبود هستم، پس او را به دوزخ سزا دهیم، این چنین به ظالمان سزا می دهیم. (۲۹)

ادعای شرک از هیچ موجودی قابل قبول و بخشش نیست:

هر کس در برابر خداوند، قد علم و خود را به عنوان شریک مطرح کند، چه طرفداری بیابد و چه نیابد، کیفر او جهنم است.

«وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ» و اگر فرشته‌ای از فرشتگان بر فرض چنین ادعا کند که او خود جز خداوند متعال خدایی دیگر است، «فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ» پس یقیناً حق تعالی او را در آتش جهنم عذاب می کند. یعنی عقوبت و کیفرش جهنم است.

مفسران گفته‌اند: این بیان بر مبنای تهدید و فرض قرار دارد؛ چون این شرط است و وقوع شرط لازم نیست و ملائک معصوم اند.

«كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ» این است جزای هر کسی که با شرک برخویشتن
 ستم نموده و مدعی چیزی برای خود شود که از آن بی بهره است.
 «وَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ
 الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٠﴾»

آیا کسانی که کفر ورزیدند ندیدند که آسمان‌ها و زمین (ابتدا باهم) چسبیده
 و متصل بودند، باز آن دو را از هم جدا کردیم. و هر چیز زنده را از آب
 آفریدیم، آیا (به وحدانیت من) ایمان نمی آورند؟! (۳۰)

**در جمود و بسته بودن، خیری نیست، باز شدن سرچشمه‌ی حیات
 است.**

«وَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» آیا کافران
 ندانسته‌اند که آسمان‌ها و زمین هردو به هم چسبیده بودند و هیچ فاصله‌ای
 میان آن‌ها وجود نداشت؛ نه آسمان می بارانید و نه زمین می رویانید پس حق
 تعالی به قدرتش میان زمین و آسمان فاصله ایجاد کرد. (تفسیر المیسر: دکتر
 عایض بن عبدالله القرنی)

یعنی: مگر آن منکران نمی دانند که آسمان‌ها و زمین یکی و به هم چسبیده
 بودند، آنگاه خدا آن دو را از هم باز کرد. و آسمان را به جای فعلی بلند کرد
 و زمین را همان طور که هست مستقر نمود؟ (تفسیر صفوای التفاسیر)

به قولی: مراد این است که آسمانها همه یک آسمان و زمین‌ها نیز همه یک
 زمین بودند پس از هم شکافته و جدا ساخته شدند. به قولی دیگر: آسمانها و
 زمین همه به یک دیگر چسبیده و متصل بودند. به قولی دیگر: آسمان در
 حالی قرار داشت که نمی بارانید و زمین در حالی قرار داشت که نمی رویانید
 «پس آن دو را از هم جدا کردیم» یعنی: بعضی از آن دو را از بعضی دیگر
 جدا کرده و برگشادیم. بنابر وجه دیگر در تفسیر آیه، معنی چنین است: آسمان

راچنان گردانیدیم که بیاراند و زمین را چنان گردانیدیم که برویاند. گفتنی است که امروزه هر دوی این تفسیر با دقیق‌ترین نظریات علمی دانشمندان علوم هستی‌شناسی سازگار است. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی) حسن و قتاده گفته‌اند: آسمان‌ها و زمین به هم وصل و چسبیده بودند و خدا به وسیله‌ی هوا آنها را از هم جدا ساخت. (تفسیر قرطبی ۲۸۳/۱۱) و ابن عباس (رض) گفته است: آسمان‌ها مسدود بودند و باران از آن ریزش نمی‌کرد.

و زمین محکم بود و گیاهی در آن نمی‌روئید. آنگاه آسمان به وسیله‌ی باران و زمین به وسیله‌ی سبز شدن نبات باز شد. (زاد المسیر ۳۴۸/۵).

سرچشمه‌ی همه موجودات زنده، از آب است.

«وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» آیا کافران ندانسته‌اند که ما «هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟» یعنی: ما هر موجود زنده‌ای را - اعم از حیوان و نبات - با آبی که آن را از آسمان نازل می‌کنیم، زنده ساختیم و آب را منشأ هر موجود زنده و سبب حیات قرار دادیم. بدون آب انسان و حیوان و نبات زنده نمی‌ماند. باران را از آسمان نازل نمود، گیاه را از زمین رویانید و او هر چیز را از آب زنده ساخت؟

این مقطع از آیه نیز نظریه علمی‌ای را که می‌گوید: منشأ پیدایش حیات اولیه، بحر بوده است، تأیید می‌کند.

«أَفَلَا يُؤْمِنُونَ» آیا این منکران کافر، به قدرت یگانگی حق تعالی باور ندارند تا به وی چنان که باید ایمان آورده و پرستش را برایش خالص گردانند؟

مفسران تفسیر جلالین (علامه جلال الدین محلی و جلال الدین سیوطی) در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: (آیا کافران ندانسته‌اند که آسمانها و زمین

فرو بسته بودند) یعنی آسمانها و زمین یک کره بودند (آن دو را جدا کردیم) آسمان را هفت و زمین را هفت گردانیدیم یافتن آسمان آن که نمی بارید پس بارید و فتق زمین آن که نمی رویانید پس گیاه را رویانید (هر زنده ای را از آب پدید آورده ایم) از آبی که از آسمان نازل می شود و آبی که از زمین چشمه می گیرد گیاه و چیزهای دیگر را زنده می گردانیم، پس آب سبب زندگی است (آیا باز هم ایمان نمی آورید) به یگانگی من.

«نظریه ستاره شناسان درباره رتق و فتق نیز چنین است: چون ثابت کرده اند که خورشید یک کره ناری بوده میلیونها سال پیرامون نفس خود دور زده است و در خلال این حرکت سریعش زمین ما و زمینهای دیگر از آن جدا شده، سپس از خورشید بسیار دور شده اند و مدام زمین ما پیرامون خود و پیرامون خورشید طبق نظام خاصی به حکم جاذبیت دور می زند.»

مطالعه کنندگان گرامی!

در اینکه هدف از بسته بودن «رَتَقًا» و سپس باز شدن آسمانها و زمین «فَفَتَّقْنَاهُمَا» چیست، نظریات مختلفی در این بابت تذکریافته است: که جمعی از این اقوال عبارتند از:

الف: نظریه اول اینست که: زمین و آسمان در آغاز خلقت، یک چیز بودند و آن، توده‌ی عظیمی از گازها بود، سپس بر اثر انفجارات درونی و حرکتها، تدریجاً از هم جدا شدند.

ب: مواد اصلی آسمان و زمین در ابتدا یکی بوده است، ولی با گذشت زمان، شکل جدیدی پیدا کرده‌اند.

ج: هدف از بسته بودن آسمان، نباریدن و منظور از بسته بودن زمین، گیاه نداشتن است، خداوند آنها را گشود، از آسمان باران نازل کرد و از زمین

گیاهان را رویاند (تفسیر نمونه). علماء بدین باور اند که سرچشمه‌ی پیدایش انسان و حیوانات، آب است. ۷۰٪ بدن انسان‌ها و حیوانات از آب است. حیات گیاهان، وابسته به آب است.

سپس خداوند متعال آیات و نشانه‌های موجود در جهان آفرینش و آفاق را بر شمرد و فرمود:

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٣١﴾

و در زمین کوه‌های استوار و پا بر جایی قرار دادیم تا مبادا زمین آنان را بجنباند. و در میان کوه‌ها راه‌های گشاده ایجاد کردیم تا که آنان راه یابند. (۳۱) کلمه‌ی «رَوَاسِيَ» جمع «راسیه» به معنای ثابت است و مقصود از آن در این آیه، کوه‌های پابرجا است. (باید متذکر شد که کوه‌ها مایه‌ی آرامش زمین‌اند. زمین بدون وجود کوه، به خاطر گازهای درونی و مواد مذاب، در معرض لرزه‌های شدید قرار دارد.

کلمه‌ی «تَمِيدَ» از «مید» به معنای اضطراب چیزهای بزرگ است. کلمه «فجاج» فجاج: عبارت از گشادگی‌هاست. علامه زجاج در باره «فجاج» می‌گوید: «هر پارگی و شکافی در میان دو کوه، فج است». و این گشادگی‌ها «راه‌هایی» فراخ و آماده عبور و مرور عابران است. همانگونه که راه‌های باریک و تنگ بین کوه‌ها «شعب» نام دارد. راه‌های میان کوه‌ها، هم وسیله دستیابی به مناطق دیگر و هم عامل هدایت به حکمت الهی است.

«وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ» و خداوند متعال بر روی زمین کوه‌هایی استوار ایجاد کرد، تا زمین نجبد و آشفته و مضطرب نگردد، و توازن زمین را نگه دارند.

«وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» و او در زمین راه‌هایی وسیع و فراخ پدید آورد، باشد که خلق به سوی آنچه که سامانبخش زندگی‌شان هست راهیافته که با پیش گرفتن آن در سفرها به مقصد خود می‌رسند. و به سوی ایمان به پروردگار خود هدایت شوند.

ابن کثیر گفته است: همان طور که در روی زمین نیز مشاهده می‌شود، در دل کوه‌ها دره و شکاف را ایجاد کرده است و برای رفتن از محلی به محلی دیگر و از منطقه‌ای به منطقه دیگر از آن استفاده میشود؛ چون کوه حایل و مانع بین مناطق و اماکن است و دو منطقه را از هم جدا می‌سازد، لذا خدا در دل آن دره و شکاف قرار داده است تا مردم از آن عبور کنند. (مختصر ۵۰۷/۲).

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ ﴿٣٢﴾

و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم و [لی] آنان از [مطالعه در] نشانه‌های آن اعراض می‌کنند. (۳۲)

آسمان دارای نشانه‌هایی از قدرت و حکمت الهی است:

«وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا» و خداوند متعال آسمان را سقفی محفوظ برای زمین گردانید که با وجود ضخامت خود، بدون ستون برپاست یعنی و آن را از سقوط و فرو افتادن محفوظ کرده است.

ابن عباس (رض) گفته است: به وسیله‌ی ستارگان از نفوذ شیاطین مصون مانده است.

«وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ» و درحقیقت او آسمان را از سقوط و از نفوذ شیاطین به آن حفظ کرد؛ اما کافران از این نشانه‌های درخشان و برهان‌های دلایل دال بر وجود صانع از قبیل آفتاب و ماه و ستارگان و سایر دلایل روگردانند و از آنها پند نمی‌گیرند و درباره‌ی ابداعات دست خدا نمی‌اندیشند

و در آفرینش شگفت‌انگیز جهان هستی که دال بر حکمت کامل و قدرت نمایان الله است، در آنها به درستی تدبیر و تفکر نمی‌نمایند تا به وجود و وحدانیت خالق متعال پی ببرند.

امام قرطبی فرموده است: خدای متعال روشن کرده است که مشرکین از اندیشیدن درباره‌ی آسمان‌ها و آیاتش، از قبیل شب و روز و آفتاب و ماه و افلاک و باده‌ها و آنچه که متضمن قدرت نمایان خدا است، غافل شده‌اند؛ زیرا اگر می‌اندیشیدند و عبرت می‌گرفتند، در می‌یافتند و می‌دانستند که صانعی قادر و توانا و یگانه دارند و محال است شریک و انباز داشته باشد. (تفسیر قرطبی ۲۸۵/۱۱).

قابل تذکر است که: زمین دارای دو نوع حفاظت است، یکی از درون و دیگری از بیرون. یکی به واسطه کوه‌ها، از تحركات و فشار گازهای درونی که باعث زلزله و لرزه‌های شدید است، و دیگری بوسیله هوای آسمان و جوّی که گرداگرد زمین را فراگرفته است، از بمباران شبانه روزی شهاب سنگ‌ها، شعاع‌کشنده‌ی نور آفتاب و اشعه‌های مرگبار کیهانی که دائماً زمین را در معرض خطرناک‌ترین تهدیدها قرار می‌دهد.

شاید مراد از محفوظ بودن آسمان، حفاظت آسمان‌ها از آمد و رفت شیطان‌ها باشد، چنانکه در جای دیگر می‌فرماید: «وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ» (حجر، ۱۷)

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿۳۳﴾
و اوست آن کسی که شب و روز و آفتاب و ماه را پدید آورده است هر کدام از این دو در مداری [معین] شناورند. (۳۳)

«كُلٌّ»: همه این چهار چیز. یعنی شب و روز و آفتاب و مهتاب. زیرا شب که همان سایه مخروطی زمین است، در گرد زمین دائماً در حرکت است، و نور

آفتاب که به زمین می تابد و روز را تشکیل میدهد، همانند استوانه‌ای است که در گرد این کره پیوسته نقل مکان می کند. بنابر این شب و روز نیز برای خود مسیر و مکانی دارند. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

بهترین راه خدا شناسی:

بهترین راه خدا شناسی، دقت در آفریده‌های الهی است. زیرا طبیعت، همواره در اختیار همه‌ی انسان‌ها قرار دارد.

الله متعال در آیه فوق میفرماید: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ» و خدای متعال است که با قدرت بی‌پایان خود، زندگی را متنوع کرده و در آن شب و روز قرار داده است، شب را آفرید تا مردم در آن بخوابند و بپسایند، روز را آفرید تا در آن گشت و گذار کرده و کار کنند، آفتاب را آفرید که روز را روشن‌گر باشد، ماه را آفرید تا شب را منور گرداند. «كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» و هریک از آفتاب و ماه را مدار فلکی است که در آن به حسابی دقیق سیر نموده، نه از مجرای خود منحرف میشوند و نه از مدار خود تجاوز می کنند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که گذشت برای اثبات وجود آفریدگار هستی شش دلیل ارائه داد و روشن نمود که دنیا به سوی نیستی میرود و هدف از آفرینش آن، آزمونی بیش نیست و پلی است برای سرای جاودانه و سرانجام بازگشت همگی برای حساب و پاداش به سوی الله متعال خواهد بود.

در آیات متبرکه (۳۴ الی ۴۱) موضوعات، مرگ، که فراگیر است آمدن قیامت و عذاب سهمگین آن، ناگهانی و حتمی است. پس نباید انسان عاقل به دنیا زود گزردل بندد و پیام آوران الله را مورد تمسخر و استهزا قرار دهد؛ چون بصورت قطع مجازات استهزا و تمسخر اش را می چشد.

وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ ﴿٣٤﴾

ما برای هیچ انسانی قبل از تو زندگی جاویدان قرار ندادیم (وانگهی آیا آنها که انتظار مرگ تورا میکشند) اگر تو بمیری آنها زندگی جاویدان دارند؟! (۳۴) قبل از همه باید به عرض برسانم که: مرگ، پایان راه نیست، بلکه به منزله‌ی تغییر در حیات و شیوه‌ی زندگی به عمل می‌آید.

«وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ» ای محمد! هیچ انسانی را قبل از تو در دنیا ابدی و جاویدان و پایدار قرار نداده‌ایم. «أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ» (و ما پیش از تو هم برای هیچ بشری جاودانگی قرار ندادیم) پس اگر پیامبر صلی الله علیه وسلم بمیرد آیا باز دشمنانش که در آرزوی مرگش به سر می‌برند بعد از وی جاودان زندگی می‌کنند؟

اکثر فقها با استناد به این آیه کریمه برآنند که: خضر علیه السلام نیز فوت نموده است. زیرا او نیز فردی از افراد بشر می‌باشد.

باید گفت که: آمادگی برای مرگ، نشانه‌ی اولیای الله است. «إِنْ زَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ» (جمعه، ۶). (اگر گمان میکنید که تنها شما اولیای الله هستید نه سایر مردم، اگر (در این پندار) راست می‌گویید، آرزوی مرگ کنید (تا به پادشاهی که خداوند برای اولیای خود مقرر کرده، برسید!).

خضر علیه السلام:

در قرآن عظیم الشأن درباره خضر علیه السلام غیر از داستان رفتن موسی علیه السلام به مجمع البحرين چیزی دیگری از او و صاف اش ذکر نگردیده است: قرآن عظیم الشأن در (آیه: ۶۵ سوره کهف) میفرماید: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (پس (در آنجا) بنده‌ای از

بندگان ما را یافتند که از جانب خود، رحمتی (عظیم) به او عطا کرده بودیم و از نزد خود علمی (فراوان) به او آموخته بودیم.)
در احادیث صحیح آمده است که: آن بنده، بلیابن ملک‌ان ملقب به خضر علیه السلام بود.

در مورد چگونگی لقب خضر در حدیث شریف در صحیح بخاری آمده است: که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خضر را خضر نامیدند زیرا او بر روی بوته علف خشکی نشست، بناگاه آن بوته خشک از زیر پایش سبز و خرم به جنبش درآمد».

جمهور علماء بر آنند که خضر علیه السلام فوت نموده است، خضر علیه السلام بشر بود و نبی بود و وظیفه اش مانند سایر پیامبران تبلیغ دین بود، و در زمان حضرت موسی علیه السلام زندگی میکرد و او فوت کرده است و چنین نیست که برخی مردم او را زنده می‌پندارند. البته داستان او با موسی علیه السلام در اواخر سوره کهف بیان شده است.

مدعیان زنده بودن خضر بجز روایات و داستانهای دروغین هیچ دلیلی بر زنده بودن خضر از قرآن و سنت صحیح وجود ندارند.

از امام بخاری سؤال شد که آیا خضر و الیاس زنده هستند؟ فرمودند که چطور میشود آنها زنده باشند در صورتیکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «هیچ کس از آنهایی که الآن بر روی زمین زنده هستند بعد از صد سال آینده زنده خواهد بود».

همچنان طوریکه در آیه (۳۴ الأنبياء) خواندیم: یعنی: «و ما برای هیچکس قبل از تو زندگی جاویدان را قرار ندادیم، مگر اگر تو بمیری ایشان جاویدان خواهند ماند».

همچنان پیامبر صلی الله علیه و سلم میفرماید: «أَرَأَيْتُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ؟ فَإِنَّهُ عَلَى رَأْسِ مِائَةِ سَنَةٍ لَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مِمَّنْ هُوَ عَلَيْهَا الْيَوْمَ أَحَدٌ» «امشب را به خاطر بسپارید؛ زیرا پس از گذشت صد سال از این تاریخ، احدی از کسانی که روی زمین هستند، باقی نخواهند ماند.» بخاری (۱۱۶، ۵۶۴، ۶۰۱) مسلم (۲۵۳۷).

با این وجود حالت خضر علیه السلام مانند دیگر مردگان می باشد که نه ندایی را می شنود و نه جواب کسی را می دهد. و نه گم شده ای را راهنمایی می کند. و اگر زنده باشد و غائب، حالت او مانند دیگر غائبین می باشد. که دعا کردن و کمک خواستن از او در مشکلات و خوشی ها جایز نمی باشد. خداوند متعال میفرماید: «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (۱۸)» «پس هیچ کس را با خدا نخوانید. «۱۸ آیه جن»

قول صحیح این است که خضر علیه السلام قبل از رسالت پیامبر صلی الله علیه و سلم وفات یافته است.

ولی آنده از افراد یکه که معتقد به زنده بودن خضر علیه السلام تا امروز اند باید برای شان گفت که: زنده بودن و پنهان بودن او در دشتهای و کوه ها چه منفعتی برای مسلمین دارد جوابشان چه خواهد بود؟ پس حکمت زنده بودن او چیست؟

شان نزول آیه ۳۴:

در بیان سبب نزول آمده است، هنگامیکه این آیه نازل شد کفار گفتند: محمد صلی الله علیه و سلم به زودی می میرد و ما از دست وی آرام می شویم.
۷۱۵- ابن منذر از ابن جریر روایت کرده است: به پیامبر صلی الله علیه و سلم (اطلاع داده شد که زمان مرگت فرا رسیده است. گفت: پروردگارا! پس چه

کسی امت مرا راهنمایی میکند؟ آنگاه الله تعالی آیه: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ» را نازل کرد.

امام احمد می گوید: احادیثی که ابن جریج به صورت مرسل روایت می کند، مانند حدیث موضوع هستند. تفرد ابن جریج به این روایت بدون ائمه دیگر مثل ابن عباس (رض) و علمای تفسیر بعد از او، دلیل بر وهن این است.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُّوْكُمْ بِالْشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٣٥﴾

و هر نفس (جاندار) چشنده مرگ است. و شما را بخاطر امتحان به سختی و آسایش آزمایش می کنیم، و سرانجام به سوی ما باز گردانیده می شوید. (۳۵) «نَبَلُّوْكُمْ»: شما را می آزمائیم. یعنی همچون آزماینده ای شما را مورد آزمایشهای گوناگون خوشی و ناخوشی قرار می دهیم. «فِتْنَةً»: آزمایش. آزمون. مفعول مطلق است از غیر لفظ فعل و برای تأکید است (سوره فرقان آیه ۲۰).

خوانندگان محترم!

هیچ کسی در این دنیا فانی عمر جاودانه نخواهد داشت. خداوند به پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: هیچ کس در دنیا جاودانه نیست و باید همگی طعم مرگ را بچشند، تو نیز خواهی مرد، همان گونه که انسانهای قبل از شما مردند و آیندگان هم پس از سپری کردن عمری معین و زمانی مشخص این جهان را به جای خواهند گذاشت.

مشرکان، آرزوی مرگ پیامبر صلی علیه وسلم را در دل داشتند و این که روزی خواهد مرد، خوشحالی میکردند. خداوند نیز در رد؛ خوشحالی آنان، این آیه و نظیر آن را بر پیامبر وحی فرمود تا مشرکان و دشمنان بدانند کسی - چه نیک چه بد - عمر جاودانه نخواهد داشت. (رحمان آیه ۲۶ و ۲۷)؛ زیرا هر

آغازی پایانی دارد و هر پدیده ای (حادث / ضد قدیم) به زوال و نیستی می‌گراید و نابود می‌شود و این قانون استثنا نخواهد داشت و بر حیات همه ی جانداران، حاکم است و هر کس پس از سپری شدن مدت زندگانی اش رخت بر می‌بندد. الله متعال انسان‌ها را در دنیا مورد آزمایش و ابتلا قرار میدهد، همه ای ما به پیش درگاه الهی با کار نامه‌ها و اعمال که در این دنیا انجام داده ایم به پیش الله متعال رفتنی هستیم، ذات پروردگار ما انسانها را با انواع محنتها، نعمتها، خوشیها و ناخوشیها، سختیها و آسایشها، صحتمندی‌ها و مریضی‌ها، نیازمندیها و بی‌نیازیها، حلالها و حرامها، طاعتها و معصیتها و... آزموده است؛ تا بردباری و شکر گذاری و یا بی‌تابی و ناسپاسی هر کس روشن گردد و به ثبّت برسد، آن گاه به سویش رهسپار شویم و حساب و کتاب خویش را بازگو نمایم.

سنت الهی بر جاوید نبودن انسان در این جهان است:

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» احدی از صاحبان ارواح باقی نمی‌ماند مگر این که روح از بدنش جدا میشود؛ هر کسی که باشد و این مقتضای صفت قهاریت حق تعالی است. یعنی اینکه هر شخص لابد چشونده مرگ است هر چند عمرش در دنیا طولانی شود و جز خدای زنده و پایدار احدی نخواهد ماند.
 «وَنَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً» و باید دانست که بقای انسان در دنیا جز به منظور آزمایش وی نیست؛ این آزمایش در دو میدان نمود پیدا می‌کند:

۱- با احکام شرعی در حوزه امر و نهی و حلال و حرام. ۲- با احکام قدری در خیر و شرّ و آسانی و سختی. تا معلوم شود سپاسگزار و ناسپاس کی است و صبور و شکیبیا و نومید و بی‌تحمل کیست؟

حضرت ابن عباس (رض) در تفسیر آیه مبارکه می‌نویسد: یعنی به وسیله‌ی سختی و رفاه شما را آزمایش می‌کنیم و به وسیله‌ی سلامت و مریضی، و

ثروتمندی و بی‌نوابی، حلال و حرام، طاعت و نافرمانی، و هدایت و گمراهی، شما را «در دنیا» آزمایش می‌کنیم. (مختصر ۵۰۸/۲).

و ابن زید می‌فرماید: یعنی شما را به وسیله‌ی چیزهایی که به آنها علاقمند هستید، آزمایش می‌کنیم تا ببینیم چگونه سپاس گزارید، و نیز به وسیله‌ی اموری که از آنها تنفر دارید، شما را آزمایش می‌کنیم، تا صبر و تحملتان معلوم گردد. (ابن جوزی ۳۵۰/۵).

«وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ» باید گفت: با مرگ، نیست و نابود نمی‌شویم. الله متعال می‌فرماید: در نهایت و سرانجام نزد ما بر می‌گردید و در مورد اعمالتان کیفر یا پاداش می‌یابید. در می‌یابیم که در نهایت بازگشت همه در روز قیامت تنها به سوی الله یگانه است تا هر عمل‌کننده را در برابر عملش جزا دهد.

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٣٦﴾

هنگامی که کافران تو را می‌بینند کاری جز استهزا کردن ندارند (و می‌گویند) آیا این همان کسی است که سخن از خدایان شما می‌گوید؟ در حالیکه آنان یاد پروردگار رحمن را انکار می‌کنند. (۳۶)

حربه کاری کفار:

کفار جز مسخره و تحقیر کردن حربه علمی و منطقی دیگری در اختیار ندارند. و باید گفت که: استهزا، نشانه‌ی ناتوانی در استدلال است.

«وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا» و چون کافران ابوجهل و دار و دسته‌اش، پیامبر صلی الله علیه وسلم را ببینند وی را به مسخره گرفته و می‌گویند: «أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ» به سوی این مرد که خدایان‌تان را به بدی یاد می‌کند بنگرید! استفهام برای انکار و تعجب است. یعنی آیا همین است که به خدایان شما ناسزا می‌گوید و شما را سفیه و بی‌خرد توصیف می‌کند؟

«وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ» آنها آیات خدای رحمان را تکذیب کرده، از ایمان رویگردان و منکر قرآن گردیدند. پس در واقع آنها هستند که سزاوار طعن و تمسخر و سرزنش می باشند نه نبی رحمت.

امام قرطبی گفته است: مشرکان در حالیکه خدای رحمان را انکار میکردند، خود از کسی عیب و ایراد می گرفتند که بت های آنان را انکار می کرد. و معلوم است چنین پنداری اوج نادانی است. (تفسیر قرطبی ۲۸۸/۱۱).

با تأسف باید گفت که در طول تاریخ دیده شده که: عامل کفر، انسان را به مرحله ای میرساند که: حتی منطق قوی را هم به باد مسخره می گیرند ولی حاضر نیست کوچک ترین بی احترامی نسبت به سنگ و چوب که مورد پرستش است، روا بدارد.

شان نزول آیه ۳۶:

۷۱۶- ابن ابوحاتم از سدی روایت کرده است: سرور کائنات از کنار ابوجهل و ابوسفیان (که باهم صحبت می کردند) گذشت. چون ابوجهل او (را دید، خندید و به ابوسفیان گفت: این پیامبر خاندان عبد مناف است، ابوسفیان خشمگین شد و گفت: آیا به بعثت پیامبری از خاندان عبد مناف باور ندارید سرور کائنات سخنان آنها را شنید و برگشت و زشتی ها و ناشایستی های ابوجهل را بیان کرد و با تهدید گفت: عاقبت تو را به جز رنج و اندوه نمی بینم تو گرفتار سختی ها و محنت های مشقت باری خواهی شد که دیگر عهدشکنان دچار آن شدند. پس آیه «وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوءًا» نازل شد.

(مرسل و ضعیف است، بسیاری از علما سدی را ضعیف میدانند، اگر حدیث را به صورت موصول روایت کند و اگر به صورت مرسل روایت کند چه خواهد بود. «تفسیر شوکانی» ۱۷۳۰).

خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأْرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ ﴿٣٧﴾

(آری) انسان از شتاب آفریده شده است. به زودی نشانه‌های خود را به شما نشان خواهیم داد، پس (عذاب و معجزه‌ها را) از من به شتاب طلب نکنید. (۳۷) قبل از همه باید گفت که: تعجیل انسان‌ها درخواست‌هایشان، بر مشیت و حکمت الهی هیچگونه تأثیری ندارد.

«خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ» خداوند متعال انسان را بسیار شتابکار آفریده است بناءً او رویدادها را به شتاب می‌طلبد چرا که اندک شکیب و کم انتظار است، به همین جهت کافران عذاب خدا را به شتاب طلبیدند، یا اینکه «انسان از شتاب آفریده شده است» یعنی: شتاب کردن در کارها جزو طبیعت انسان است. انسان عجله دارد که برخی از اشیاء زودتر از زمان مقرر شده واقع شوند، هر چند که زیان آور هم باشند.

شیخ ابن کثیر در این مورد مینویسد: حکمت این که در اینجا عجلول بودن انسان را یادآور شده است این است: بعد از این که از مسخره‌کنندگان پیامبر صلی الله علیه و سلم بحث به میان آورد، سرعت انتقام از آنان در اذهان به وجود می‌آید، همان چیزی که آنها بارها خواستار تسریع آن شده بودند، از این رو گفته است: «سَأْرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ» به همین جهت کافران عذاب خداوند متعال را به شتاب طلبیدند، پس خدای سبحان خبر داد که او به زودی عذابی را که به شتاب طلبیدند به آنان نشان خواهد داد. و چون هر امر آینده‌ای نزدیک است پس انگیزه‌ای برای شتاب خواهی وجود ندارد.

به قولی: مراد از «آیات» معجزاتی است که بر راستگویی رسول الله صلی الله علیه وسلم دلالت میکند و سرانجام نیکی است که خداوند متعال برای محمد صلی الله علیه وسلم و دعوت شان قرار داده است.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره قبیله قریش نازل شد زیرا آنها عذاب الهی را به شتاب طلبیدند.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٨﴾

آنها می گویند اگر راست میگوئید این وعده قیامت کی فرا می رسد؟ (۳۸) «هَذَا الْوَعْدُ»: مراد وعده عذاب دنیوی و اخروی است که پیغمبر و مؤمنان فرا رسیدن آن را به گوش کافران می رساندند.

کافران مکه درضمن اینکه عذاب را به شتاب طلب کرده واز روی تمسخر و استهزا می گویند: ای گروه مؤمنان! اگر شما به وعده خود درباره فرود آمدن عذاب و فرا رسیدن قیامت صادق هستید و اگر راست می گوید کی این عذاب مارا فرا میگیرد که محمد ما را به آن تهدید می کند؟ البته آنها این سخن را از سر تکذیب و انکار و عناد و استبعاد گفتند. الله متعال میفرماید:

لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونُ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٣٩﴾

ولی اگر کافران می دانستند زمانی را که نمی توانند شعله های آتش را از صورت و از پشتهای خود دور کنند و هیچکس آنها را یاری نمی کند (اینقدر در باره قیامت شتاب نمی کردند). (۳۹)

عجله انسان، به خاطر جهل است:

اگر کافران می دانستند که چه خوف و ترس، غل و زنجیرها، عذاب و نکبت ها پیش رو دارند (آنگاه که نمی توانند آتش را از چهره های خود برگردانند) هرگز به عناد و تکذیب خود ادامه نداده و هیچگاه وقوع آن روز را به شتاب درخواست نمی کردند.

واقعاً! اگر آنها با علم یقین به این حالات راه می بردند، یقیناً می دانستند که قیامت آمدنی است لذا این جهل شان است که کفر و استهزا و انکار قیامت را در نگاه و اندیشه شان این چنین سهل و ساده گردانیده است.

در البحر آمده است: جواب «لَوْ يَعْلَمُ» محذوف است؛ زیرا وعید را بلیغتر و هولناکتر نشان می دهد، و زمخشری آن را چنین تقدیر کرده است: هر چند که در زمینه ی کفر و استهزا به آن درجه از عناد و لجاجت رسیده بودند، اما به سبب جهل و نادانی، عذاب را دست کم گرفته بودند، به همین سبب عجله ی تحقق آن را داشتند. (البحر ۶/۳۱۳).

«وَلَا هُمْ يُنصِرُونَ» کفار در قیامت، نه خود توان دور کردن آتش را دارند و نه از جانب بت ها و طاغوت های که مصروف پرستش شان هستند، به آنان کمک رسانند. یعنی احدی وجود ندارد که: عذاب الهی را از آنان برطرف کند.

بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٤٠﴾

بلکه [آتش] به طور ناگهانی به آنان میرسد و ایشان را حیران و سراسیمه می سازند [به گونه ای] که نه میتوانند آنرا برگردانند و نه به آنان مهلت داده میشود. (۴۰)

مهلت دادن به کفار، سنت الهی در دنیا است، نه آخرت:

یعنی: کفار نمی توانند آتش دوزخ را از خود دفع کنند «و نه به آنان مهلت داده می شود» یعنی: هیچ گونه ضرب الاجل و تأخیری هم برای شان منظور نمی شود تا توبه کنند و عذری پیش آورند.

وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٤١﴾

و مسلماً پیامبران پیش از تو [نیز] مورد ریشخند قرار گرفتند پس کسانی که آنان را مسخره میکردند [سزای] آنچه که آن را به ریشخند می گرفتند گریبانگیرشان شد. (۴۱)

شیوهی دایمی کفار در طول تاریخ همین تمسخر و استهزا بوده است. یعنی ای پیامبر (نگران مباش که تو را ستها میکنند) همانا پیامبران پیش از تو نیز مورد تمسخر و استهزا قرار گرفتند. اما آنچه (از وعده‌های الهی) که مسخره میکردند، (سرانجام) دامان (خود) مسخره کنندگان را گرفت!

مفسر شیخ ابو حیان فرموده است: خدا پیامبر را تسلی داده و از او دلجویی کرده است که پیامبران قبل از او، از جانب ملت‌های خود مورد استهزا قرار گرفتند، و ثمره‌ی استهزای خود را چیدند، در دنیا نابود شدند و در آخرت کیفر یافتند و وضع این مسخره کنندگان نیز چنان است. (البحر ۶/۳۱۴).
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۴۲ الی ۴۷) در باره حفظ و حمایت الله متعال از بندگان و هشدارهای قرآنی توسط پیامبر صلی الله علیه وسلم تا به عذاب و کیفر سخت گرفتار نشوند. مطالبی به بیان گرفته شده است.

قُلْ مَنْ يَكْلُؤْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ
مُعْرِضُونَ ﴿٤٢﴾

بگو چه کسی شما را شب و روز از [عذاب] رحمان حفظ می کند [نه] بلکه آنان از یاد پروردگارشان رویگردانند. (۴۲)

ای پیامبر! برای شتابخواهان عذاب الهی بگو: غیر از خدا نگهداری ندارید که شما را در شب و روز و خواب و بیداری از عذاب رحمان، آنگاه که بر شما فرود آید، حفظ نماید ولی با این حال کافران از عذاب خدای یگانه قهار در رویگردانی و انکار به سر می برند.

أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنْنَا يُصْحَبُونَ ﴿٤٣﴾

آیا برای آنان معبودانی غیر از ما است که ایشان را (از عذاب) حمایت کنند؟! (این معبودان ساختگی) نه میتوانند خود را مدد کنند، و نه آنان مدد کرده میشوند. (۴۳)

ابن عباس (رض) گفته است: «یصحبون» یعنی «یجأرون»؛ یعنی هیچ کس به آنها پناه نمیدهد؛ زیرا پناه دهنده هم شریک جرم آنان شده و به عذاب ما گرفتار می آید. (زاد المسیر ۵/۳۵۳).

بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٤٤﴾

ما آنها و پدرانشان را از نعمتها بهره مند ساختیم تا آنجا که عمر طولانی پیدا کردند (و مایه غرور و طغیانشان شد) آیا نمی بینند که ما مرتباً از زمین (و اهل آن) می کاهیم آیا آنها غالبند (یا ما)؟! (۴۴)

باید یاد آور شد که: طول عمر و کامیابی به اراده خداوند متعال است و هیچ معبودی نمیتواند در آن نقش را بجا آورد. در آیه مبارکه آمده است: «بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ» یعنی: ما مشرکان و پدرانشان را با نعمت هایی که بر آنان دادیم، بهره مند کردیم «تا آن که عمرشان به درازا کشید» پس به این طول عمر فریفته شده و گمان کردند که پیوسته در همین ناز و نعمت برقرار خواهند ماند.

«أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» چرا نمینگرند و پند نمیگیرند از این که ما به وسیلهی مؤمنان زمین های آنان را فتح میکنیم و روز به روز از محدودهی قلمرو آنان میکاهیم و مسلمانان را بر آن مسلط می گردانیم.

«أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ» استفهام به معنی سرزنش و انکار است. یعنی آیا با این حال آنها غالبند یا مغلوب، البته که آنها مغلوب و زیانمند و پستند. (تفسیر صفوای التفاسیر)

قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصَّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذِرُونَ ﴿٤٥﴾
 بگو: من فقط شما را به وسیله وحی بیم می‌دهم، ولی آنها که گوش‌هایشان کر است هنگامی که انذار می‌شوند سخنان را نمی‌شنوند! (۴۵)
 «قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ» ای پیامبر! به کافران بگو: من شما را جز به وحی از جانب الله متعال از عذابش بیم نمی‌دهم؛ بلکه این وحی همان کتاب بزرگ اوست که خداوند مرا «مبلّغ» آن قرار داده و شما را از عذاب آتش جهنم بر حذر میدارم.

قابل تذکر است که: بشارت و هشدار پیامبران بر مبنای آرای شخصی، حدس، گمان و خیالات انسانی نیست، بلکه بر اساس وحی قطعی الهی است.
 «وَلَا يَسْمَعُ الصَّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذِرُونَ» ولی چون ناشنویان بیم داده شوند، دعوت را نمی‌شنوند. یعنی: قطعاً کسی که خداوند شنوایی‌اش را از بین برده باشد، دعوت و ندای کسی را که از افتادن در خطر بیمش می‌دهد نمی‌شنود پس این گروه نیز از شنیدن بیم و هشدارهای تو کردند زیرا همچون کران از کنار هشدارهای تو بی‌پروا می‌گذرند.

کسانی که از نعمت‌های الهی، استفاده صحیح نمی‌کنند، گویا از آن نعمت بی‌بهره‌اند. «الصَّمُّ» یعنی اگر کسی به ظاهر گوش دارد ولی حق را نمی‌شنود و یا چشم دارد ولی حقایق را نمی‌بیند، در واقع هم کر است و هم کور.

وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٤٦﴾
 و اگر اندکی از عذاب پروردگارت به آنان برسد، خواهند گفت: ای وای بر ما که قطعاً ظالم بودیم! (۴۶)

«مَسْتَهُمْ»: بدی‌شان رسید. دامنگیرشان شد. «نَفْحَةٌ»: وزشی. بوئی. مراد کمی و اندکی است. «ترجمه معانی قرآن»: دکتر مصطفی خرمدل.

به یاد داشته باشید: کسانی که با انذار و هشدار انبیا بیدار نمی‌شوند، روزی آمدنی است که با شلاق عذاب بیدار خواهند شد. با پیش آمدن ساده‌ترین خطرها، همه‌ی غرورهای ادعایی، درهم می‌شکند و وجدان‌های خفته بیدار میشود. طوریکه میفرماید: «وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ» و اگر شمه‌ای از عذاب یعنی: کمترین چیزی از عذاب پروردگارت به آنان برسد آنگاه فرجام تکذیب و انکار خود را دانسته و از اینکه با پرستش بتان و سنگ‌ها بر خود ستم کرده‌اند، خود را به باد نفرین گرفته و میگویند:

«لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ» ستمگران، روزی به ظلم و ستم و گناه خویش اعتراف خواهند کرد و خواهند گفت: «ای وای بر ما، بی‌گمان ما ستمکار بوده‌ایم» و با تکذیب پیامبران الهی به خود ظلم کردیم.

وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ ﴿٤٧﴾

و ترازوهای عدالت را در روز قیامت می‌نهمیم و به هیچ کس هیچ ستمی نمی‌شود؛ و اگر [عمل خوب یا بد] هم وزن دانه خردلی باشد آن را [برای وزن کردن] می‌آوریم، و کافی است که ما حسابگر باشیم. (۴۷)

«وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» الله سبحانه و تعالی در روز قیامت برای سنجش نیکی‌ها و بدی‌ها ترازوی عدالت را برای سنجش اعمال بندگان بر قرار می‌سازد.

«فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا» و به هیچ یک از بندگان، با افزودن بر بدی‌ها یا کاستن از نیکی‌ها هیچ ظلم نمی‌کند، یعنی: آن ترازو چنان به عدل مطلق سنجش

می کند که از نیکی های هیچ نیکوکاری چیزی کم نشده و بر بدی هیچ بدکاری نیز چیزی افزوده نمی شود.

«وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا» اعمال ما در دنیا محو نمی شود و در قیامت با آن روبرو هستیم. حساب خداوند بسیار دقیق است. یعنی اگر عمل به قدر ذره‌ای از خیر یا شر باشد آن را برای صاحبش نگاه داشته و او را بدان جزا می دهد.

ابو سعود گفته است: یعنی هر اندازه ناچیز و کم باشد؛ چون دانه‌ی خردل برای کوچکی مثال است. (ابو سعود ۱۲۴/۳).

«وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ» (۴۷) (و ما خود حسابرسی را بسنده‌ایم) و حساب را به درستی و محکمی هر چه تمامتر برپا می داریم پس هیچ چیز از نزد ما فوت نمی شود. و بر مبنای آن جزا تعیین کند.

مفسر علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازن مفسر تفسیر «الباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازن) میفرماید: غرض از آن بر حذر داشتن است؛ زیرا وقتی حسابرس به حدی آگاه باشد که چیزی را اشتباه نکند و به حدی توانا باشد که هیچ امری او را ناتوان و درمانده ننماید، شایسته است که انسان عاقل سخت از او بترسد و بر حذر باشد. (حاشیه‌ی جمل ۱۳۱/۳). این آیه بشارتی به نیکوکاران و هشداری به خلافکاران است که اعمال شما بی کم و کاست، کیفر و پاداش داده می شود.

مطالعه کنندگان گرامی!

باید یادآور شد که: کار الهی جز عدل نیست و جز به عدل و داد حکم نخواهد کرد و هم وزن کمترین چیزی به کسی ستم روا نمی دارد و ترازوی مهیا شده‌ی عدل، دانه‌ی خردلی را نشان می دهد و در کارنامه‌ی اعمال به شمار می آورد و خدا خود، حسابرس است. [اعراف/۸ و ۹].

ترازوی اعمال [میزان]**میزان چیست:**

اصل این کلمه «موزان» بوده که حرف «واو» به سبب مکسور بودن ماقبلش، تبدیل به «یاء» شده و جمع آن، موازین است. میزان نام وسیله‌ای است که اشیاء توسط آن وزن میگردد یا وسیله‌ای که سنگینی و سبکی اشیاء به وسیله آن سنجیده میشود. (لسان العرب، جلد ۱۳، صفحه ۴۴۶).

میزان در فهم شرعی:

میزان یعنی وسیله‌ای که الله تعالی در روز قیامت، برای سنجش اعمال بندگان قرار میدهد. (لمعة الاعتقاد، صفحه ۱۲۰).

دلایل اثبات میزان:

دلایل اثبات میزان همانا قرآن عظیم الشان، سنت و اجماع است. قرآن عظیم الشان در (آیه: ۴۷ الأنبياء) میفرماید: (و [ما] در روز قیامت ترازوهای عدل را می نهیم، پس به هیچ کس، ستمی نمی شود و اگر [عملی] به مقدار سنگینی یک دانه خردل باشد، آنرا [به حساب] می آوریم. و حسابرسی ما کافی است).

سنت نبوی در باره میزان:

پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «كَلِمَتَانِ حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ، خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ» «دو کلمه [یا جمله] برای پروردگار رحمان، بسیار محبوب، بر زبان، خیلی سبک و در ترازوی اعمال، بسیار سنگین هستند: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ؛ پاک و منزّه است الله متعال و ستایش مخصوص اوست [من تسبیح و

تحمید او را به جای می آورم]، پاک و منزّه است پروردگار بزرگ.» (صحیح بخاری، شماره حدیث: ۷۵۶۳؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۶۹۴). قابل یاد آوری است که: تمامی سلف صالح بر ثبوت ترازوی اعمال، اجماع و توافق نموده اند: (التذکره، صص ۳۶۰-۳۷۳؛ شرح العقیده الطحاوی، صص ۴۱۷-۴۱۹؛ لمعه الاعتقاد، صفحه ۱۲۰).

حسی یا معنوی بودن ترازوی اعمال:

ترازویی که اعمال با آن وزن میشود، حسی و واقعی و دارای دو کفه و یک شاهین [میله] است. (لمعه الاعتقاد، صفحه ۱۱۹؛ القیامه الكبرى، صفحه ۲۴۹). شارح کتاب «العقیده الطحاوی» میگوید: «براساس احادیث پیامبر صلی الله علیه وسلم، ترازوی اعمال دارای دو کفه حسی و قابل مشاهده است.» (دلایل موجود در کتاب شرح العقیده الطحاوی، صص ۴۱۷-۴۱۹).

چه چیزی با ترازوی اعمال وزن می شود؟

اعمال بندگان در این ترازو سنجیده میشود و هرچند اعمال مذکور، عرض و قائم به غیر خود هستند، اما الله - آنها را تبدیل به جسم نموده و نیکی ها در یک کفه و بدی ها در کفه دیگر نهاده میشود. از ظاهر متون قبلی چنین مطلبی فهمیده میشود.

بنا بر قولی، نامه های اعمال و بنا بر قولی، خود فرد عمل کننده وزن میشود، (شرح العقیده الواسطیه، هراس، صفحه ۲۰۷؛ لمعه الاعتقاد، صفحه ۱۲۱).

زیرا ابو هریره (رض) روایت نموده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِنَّهُ لَيَأْتِي الرَّجُلُ السَّمِينُ الْعَظِيمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَزُنُّ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ»؛ «همانا در روز قیامت، مرد چاق و عظیم الجثه ای می آید که در نزد الله متعال، به اندازه بال پشه ای ارزش ندارد.» سپس عرض نمود: این آیه را بخوانید: «فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ

يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزَنَ ﴿١﴾ [الكهف: ١٠٥]؛ «سپس در روز قیامت برای آنان [ارزشی قائل نیستیم و] وزنی برپا نخواهیم کرد.» (صحیح بخاری، شماره حدیث: ۷۴۲۹؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: ۲۷۸۵).

شیخ ابن عثیمین (رح) میفرماید: «برخی از عالمان برای هماهنگ نمودن این متون گفته‌اند که تمامی موارد مذکور و زن می شود یا اینکه در حقیقت، نامه‌های اعمال سنجیده می‌شود و چون براساس اعمال نوشته شده، سنگین یا سبک هستند، گویی که اعمال وزن شده است.

شارح «العقیده الطحاویة» چنین می‌آورد: پس وزن اعمال، صاحب عمل و نامه‌های اعمال ثابت است و نیز اینکه ترازوی اعمال، دو کفه دارد و الله تعالی از خصوصیات های دیگر آگاه‌تر است و باید که به غیب ایمان آوریم همان‌گونه که پیامبر صلی الله علیه وسلم خبر دادند بدون اینکه چیزی زیاد یا کم کنیم.» (شرح العقیده الطحاویة، صفحه ۴۱۹).

ابن حجر (رح) میفرماید: «ابو اسحاق زجاج می‌آورد: اهل سنت بر ایمان به ترازوی اعمال اجماع دارند و نیز به اینکه اعمال بندگان در روز قیامت، وزن می‌شود و این ترازو یک شاهین [میله] و دو کفه دارد و بر اثر وزن اعمال، بالا و پایین می‌رود.» (فتح الباری، جلد ۳، صفحه ۵۳۸).

ترازوی اعمال یکی است یا متعدد؟

در جواب باید گفت: که علما در این باره اختلاف دارند؛ «برخی معتقدند که بر حسب امت‌ها و افراد یا اعمال، چندین ترازو وجود دارد، چون در قرآن کریم، فقط به صورت جمع [موازین] آمده است.» اما از لحاظ جنس، در حدیث به صورت مفرد بیان شده است.

تعدادی دیگر بر این باورند که ترازوی اعمال، یکی است، زیرا در حدیث، به صورت مفرد آمده، ولی از لحاظ آنچه وزن میشود، در قرآن کریم، به صیغه

جمع بیان شده است. احتمال هر دو مورد وجود دارد و الله تعالی داناتراست.»
(لمعة الاعتقاد شرح الشيخ محمد بن عثيمين، صفحه ۱۲۱)

حکمت و دلیل نهادن ترازوی اعمال:

هدف کلی از این کار، آشکار ساختن عدالت الهی است. (شرح العقيدة الطحاویة، صفحه ۴۱۹).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (۴۸ الی ۵۰) درباره قصه ها و داستان ها پیامبران هریک:

الف: قصه موسی علیه السلام، در مقایسه ی ویژگیهای تورات و قرآن.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾

یقیناً به موسی و هارون [کتابی که] جداکننده [حق از باطل] و نور و مایه یادآوری برای پرهیزکاران [است] عطا کردیم. (۴۸)

فرقان:

در اصل مصدر است ولی به معنی اسم فاعل به کار رفته است. یعنی فارق بین الحق و الباطل.

مراد از فرقان: تورات است زیرا در آن میان حلال و حرام و حق و باطل فرق نهاده شده. به قولی: مراد از فرقان در اینجا، پیروزی بر دشمنان است «و» تورات «روشنی است» یعنی: تورات برای پرهیزگاران هدایت و نوری است پس اگر به آن تمسک جویند، روانشان از آن روشن گشته و به وسیله انوار آن بر تاریکی های جهل و گمراهی فایق می آیند («تفسیر انوار القرآن» قابل یادآوری است: لازم نیست که هر پیامبری برای خود کتابی جداگانه و مستقلی داشته باشد، بطور مثال حضرت موسی و حضرت هارون، هر دو پیامبر بودند، ولی دارای یک کتاب که همانا تورات بود. در ضمن قابل یادآوری

است: همانطوریکه اهداف کلی انبیا یکی است، صفات کتب آسمانی آنان نیز یکسان می باشد.

«ضیاء»: نور و روشنایی، روشنی بخش، روشنی ده. «ذِکْرًا»: پند و اندرز، مصدر به معنی اسم فاعل؛ یعنی، ذاکراً: پند دهنده، اندرزگو، پند آموز.

الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ ﴿٤٩﴾

همانها که از پروردگارشان در غیب و نهان میترسند و از قیامت بیم دارند. (۴۹) «الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ» ترس برآمده از تقوا است، مؤمنان راستین اشخاص هستند که با این که الله را ندیده‌اند از او می ترسند؛ چون به طریق نظر و استدلال دریافته‌اند که پروردگاری بزرگ و توانا دارند و در مقابل اعمال شان آنها را کیفر یا پاداش می دهد. از این رو هر چند او را ندیده‌اند از عقابش می ترسند و بیمناک اند.

قابل یاد آوری است که: خوف به معنی ترس و وحشت درونی است، خوف از الله به معنی ترس از ذات پاک او نیست. بلکه به معنی خوف از قانون و عدالت او است. این خوف نیز از مقایسه اعمال خود با عدل الهی حاصل می شود، بنابر این خوف یک ناراحتی درونی از مجازاتی است که بازتات گناه و ترک اطاعت خدای باشد.

«وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ» (و آنان از قیامت بیمناک اند).

ترس از خداوند به دو صورت است:

اول: اینکه بدانیم خداوند در عالم، ما را از بعضی کارها منع کرده است و نباید انجام شان دهیم و به بعضی دیگر از کارها فرمان داده، تا انجامشان دهیم. اگر از این امرها و نهی های خداوند اطاعت نکنیم، عذاب های دردناک و آتش جهنم درانتظار ماست؛ علاوه براینکه از پاداش های اخروی، نظیر بهشت

و نعمت های آن محروم میگردیم. پس، مطابق این معنا، ترس از خدا به این است که کارهای ممنوع و حرام را انجام ندهیم و کارهای واجب را به انجام رسانیم.

به عبارت دیگر، این خداوند نیست که ما باید از او بترسیم؛ بلکه اعمال و ملکات خود ما است که باید از آن بترسیم؛ چون عذاب جهنم، چیزی جز همان اعمال زشت ما در دنیا نیست و بهشت نیز دست ساخته اعمال نیکو و پسندیده خود ما است. خدا ترس بودن در این معنا به این است که دزدی نکنیم، زنا نکنیم، غیبت نکنیم و در یک کلام آنچه را که شرع ممنوع و حرام قرار داده، انجام ندهیم و در مقابل هرچه را که خدا به آن هدای فرموده است، انجام دهیم. روزه، نماز، زکات، احسان به دیگران، حج و... وسایر هدایات الهی. سرکشی از این فرمانها است که باید از آن ترسید.

دوم اینکه: انسان، عظمت و بزرگی خداوند را در دلش پرورش دهد. در آیات و بزرگی خلقتش از قبیل آسمانها و زمین و شگفتیهایی که در آن وجود دارد، تدبیر کند. اگر این حالت ادامه یابد و در کنار آن، انسان به تصفیه و تهذیب نفس خود نیز پردازد، به راز عظمت و بزرگی خداوند و کوچک بودن خودش در مقابل آن عظمت بی پایان پی میرسد. در آن لحظه انسان، از خداوند می ترسد؛ اما نه مانند ترسی که از یک موجود درنده دارد، بلکه از نوع ترسی که بسیار شیرین و لذت بخش است. و این حالت یکی از مقامات اولیای الهی است. و به ندرت برای انسان های عادی پیش می آید. از الله متعال میخواهیم که آنرا نصیب ما بگردان. آمین یا رب العالمین.

وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٥٠﴾

و این [قرآنی] که آن را نازل کرده ایم، ذکر و پندی پرمفعت است؛ آیا باز هم شما منکر آن هستید؟ (۵۰)

قرآن، از جمله آخرین، خاتم، طولانی ترین و جامع ترین کتاب های آسمانی است که بدسترس بشر قرار دارد.

قابل یاد آوری که: نزول تمامی کتاب های آسمانی، هدفی واحدی دارد. اهداف اساسی و جوهری آنان اینست که: فقط الله تعالی پرستش شود و این کتاب ها قانون زندگی بشری باشد که بر روی زمین زندگی می کنند و آنان را به سوی خوبی ها راهنمایی نماید و روح و نوری برای احیای جان ها و برطرف ساختن تاریکی ها باشد و تمامی راه های زندگی را برایشان روشن سازد. (الرّسل والرّسالات، عمر أشقر، صفحه ۲۳۵).

در آیه مبارکه میفرماید: این قرآنی که خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم وحی کرده است، پندی خجسته و یادآوری بایسته است؛ برای هر کس که بدان راه یابد. این کتاب بسیار سودمند و بسی با برکت است پس با آنکه بیانش کامل و برهانش روشن است بازهم آن را انکار می کنید؟

تعریف لغوی قرآن:

برخی از زبان شناسان معتقدند که کلمه «قرآن» مصدر بر وزن فُعْلان مانند عُفْران، سُکران، رُجْحان و گرفته شده از قرأ، قراءه و قرآناً است. و تعدادی دیگر بدین باور اند که: «قرآن» اسم عَلم غیر مشتق بوده و از «قرأ» گرفته نشده، اما نامی برای کتاب الله است؛ مانند سایر کتاب های آسمانی؛ همچون تورات و انجیل.

برخی میگویند: «قرآن» به معنای جمع آوری بوده و علت نامگذاری قرآن این است که سوره ها را جمع نموده و باهم گرد می آورد. (لسان العرب، ابن منظور، جلد ۱، صص ۱۲۸-۱۲۹؛ البیان فی علوم القرآن، محمّد بن علی حسن و سلیمان قرعاوی، صفحه ۳).

تعریف اصطلاحی قرآن:

علما تعریفات زیادی برای قرآن آورده‌اند که کامل‌ترین و بهترین آن‌ها، این تعریف است: «قرآن کلام معجز الهی است که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده و به صورت تواتر نقل گشته و به قصد عبادت، تلاوت میشود.» (البیان فی علوم القرآن، صفحه ۳).

مراد از «کلام معجز الهی»، این است که سخن انس و جن، فرشتگان، پیامبر یا رسول نیست، بلکه کلام الله متعال بوده و آنگونه که شایسته اوست، قطعاً سخن گفته است.

با عبارت «نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه وسلم»، کتاب‌های نازل شده بر پیامبران پیش از سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم از تعریف مذکور خارج میشود؛ مانند صُحُف ابراهیم، تورات نازل شده بر موسی و انجیل نازل شده بر حضرت عیسی علیهم السلام.

و با قید «تواتر»، آنچه گفته می‌شود قرآن است و به صورت تواتر نقل نگشته، خارج می‌شود.

با جمله «به قصد عبادت، تلاوت میشود»، حدیث قدسی خارج می‌گردد، چون به منظور عبادت، خوانده نمیشود هر چند منسوب به الله متعال است.. (لسان العرب، ابن منظور، جلد ۱، صص ۱۲۸-۱۲۹؛ البیان فی علوم القرآن، محمد بن علی حسن و سلیمان قرعاوی، صفحه ۳).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۵۱ الی ۷۰) درباره قصه‌ها و داستان‌ها پیامبران هر یک:

ب: قصه‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام، نفی بتان، دعوت به یکتاپرستی، گفتگو میان ابراهیم و قومش پس از حادثه‌ی شکستن بت‌های بتخانه، پیروزی چشمگیر و رستگاری از آتش نمرود. بحث بعمل می‌آورد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ ﴿٥١﴾

و همانا ما پیش از این (دادن تورات به موسی و هارون) ابراهیم را کاملاً به رشد و کمال خود رسانیدیم (تا بیرق توحید و خداپرستی را در عالم برافرازد) و ما به شایستگی او بر این مقام دانا بودیم. (۵۱)

در آیات قبلی، بحث پیرامون تورات و قرآن عظیم الشأن بود، اما در این آیه مبارکه خداوند میفرماید: فرستادن پیامبران و کتب آسمانی، مسئله جدیدی نیست و ما پیش از اینها نیز در زمان ابراهیم علیه السلام برنامه‌ی دعوت منحرفان را داشتیم.

با نگاهی به تاریخچه‌ی بت پرستی، به دست می‌آید که ساختن مجسمه در ابتدا، جنبه‌ی یادبود بزرگان را داشته که تدریجاً حالت قداست به خود گرفته و به صورت پرستش آنها درآمده است.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ﴿٥٢﴾

آید کن [زمانی را که به پدرش و قومش گفت: این مجسمه‌هایی که شما ملازم پرستش آنها شده‌اید، چیست؟ (۵۲)

«إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ» بیان هدایتی است که در عهد صغر به ابراهیم علیه السلام عطا شده است. یعنی: وقتی به پدرش، آزر و قوم مشرکین نمود گفت: این مجسمه‌ها که ساخته و تراشیده‌اید مدام آنها را می‌پرستید، چیست؟

«مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ» «این تمثالهایی که شما ملازم آنها شده‌اید چیستند؟» و افزود: اگر یکی از شما قوغ آتش را به دست گیرد تا در دست او خاموش شود و خاکستر گردد، بهتر از آن است که به این مهره‌ها دست بزند.

بیانگر تحقیر و توهین است. و با وجود این که می‌دانست مشرکین از آنها تعظیم به عمل می‌آورند، آنها را تحقیر کرده و خود را به نادانی زده است.

سلسله نسب حضرت ابراهيم عليه السلام:

ابراهيم پسر تارح، پسر ناحور، پسر ساروغ... نسبتش به سام پسر نوح می‌رسد. فاصله بین او و نوح بیشتر از هزار سال است، این نسب را مؤرخان به نقل از تورات ذکر کرده‌اند، اما در قرآن کریم آمده که اسم پدرش آزر بوده که این یکی، قول صحیح و معتمد می‌باشد، زیرا به عقیده مسلمانان تحریف به تورات و انجیل راه یافته و نمی‌توان بر تمامی منقولات آن‌ها اعتماد کرد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم تصریح فرموده که: پدر ابراهیم آزر بوده است. در حدیث بخاری منقول از رسول خدا آمده است: «حضرت ابراهیم در روز قیامت پدر خود (آزر) را ملاقات میکند در حالیکه غباروسیاهی صورت او را پوشانیده، ابراهیم به او می‌گوید: نگفتم: مرا نافرمانی نکن؟ می‌گوید که: امروز تو را نافرمانی نمی‌کنم. ابراهیم گوید: خدایا تو وعده داده بودی در روز قیامت مرا شرمنده نکنی و چه شرمندگی از این شرم‌آورتر است که پدرم دور از رحمت تو باشد؟ خداوند گوید: من بهشت را بر کافرین حرام کرده‌ام. سپس به ابراهیم گوید: به زیر پاهایت بنگر. نگاه می‌کند جنازه خون‌آلودی مشاهده میکند که در آتش انداخته میشود. (رجوع کنید به صحیح البخاری) این حدیث صریح است در اینکه اسم پدر ابراهیم آزر بوده است و این مطلبی صحیح است که باید آن را بپذیریم.

ابن کثیر می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَرَ اتَّخَذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً» [الأنعام: ۷۴]. (و بدانگاه که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بتها را به خدایی می‌گیری.) این آیه به صراحت نام پدر ابراهیم را آزر دانسته، جمهور نسب شناسان از جمله ابن عباس (رض) بر این هستند که نام پدرش تارح و به گفته تورات تارخ بوده، و گفته‌اند: لقب بتی که آزر پرستش می‌کرد تارح بوده است. ابن

جریر طبری گوید: قول اصح اینکه اسم پدرش آزر بوده و احتمال دارد دو اسم بنام آزر و تارح یا یک نام و یک لقب داشته است و الله اعلم. (البدایة والنهایة جلد ۱ ص ۱۴۲).

کنیهی ابراهیم:

ابن عساکر به نقل از عکرمه گوید: ابراهیم مکنی به (ابوالضیفان) یعنی پدر مهمانان بود.

گویم: این کنیه را از آنجا به او داده‌اند که مهمانان بسیار به خانه او می‌آمدند و هرکس به خانه او می‌آمد مورد احترام و تکریم فراوان واقع می‌شد، بسیار سخی بود برای مهمانان گوسفند و گاو و شتر سر می‌برید.

قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ ﴿٥٣﴾

گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت میکنند! (۵۳)

«قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ» قوم ابراهیم علیه السلام گفتند: وقتی ما به دنیا آمدیم پدران خود را درحالی یافتیم که این مجسمه‌ها را پرستش میکردند پس ما هم با اقتدا به آنان ودنبال کردن راه و رسم‌شان به پرستش آنها پرداخته‌ایم. ابن کثیر گفته است: جز عمل پدران گمراه خود دلیلی در دست نداشتند. (مختصر ۵۱۱/۲).

قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٥٤﴾

ابراهیم گفت: همانا شما خود و پدرانتان همه در گمراهی آشکاری بوده و هستید. (۵۴)

قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ ﴿٥٥﴾

گفتند: ای ابراهیم! تو مطلب حقی برای ما آورده‌ای یا توازیبازی کنندگان؟ (۵۵)
«الاعیین»: لعب فعلی است که مقصد صحیحی در آن نیست. لاعب: بازی‌گر و کسی که از کار خود مقصد صحیحی ندارد و خودش را مشغول می‌کند.

کلمه «حق» در مقابل کلمه «لاعب» به معنای جدی بودن است، یعنی آیا جدی و راست می گویی یا هم مذاق می کنی؟ یعنی قوم به ابراهیم علیه السلام گفتند: آیا این سخن که به ما می گویی حق و راست می گویی آیا تو در آنچه می گویی جدی هستی، یا که با ما مزاح و شوخی می کنی؟. و به اصطلاح ما را به تمسخر گرفته و با عقل های ما بازی می کنی؟! زیرا آنها بعید می دانستند که عبادتشان برای بت ها ضلال و گمراهی باشد. بناءً گفتار حضرت ابراهیم علیه السلام را مذاق می پنداشتند نه جدی. و از جانب دیگر باید گفت: اشخاصی که نسل در نسل با تقلیدهای کورکورانه خود منحرف شده اند، پذیرش یکباره ی حقّ برایشان کار آسان و ساده نیست.

قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٥٦﴾

(ابراهیم) گفت: (کاملاً حق آورده ام) پروردگارشما، پروردگار آسمانها و زمین است، همان پروردگاری که آنها را آفرید، و من بر این (سخن) از گواهانم. (۵۶)

«فَطَرَهُنَّ»: آنها را خلق کرده است. بدون مُدِل و نمونه قبلی آنها را آفریده است. «الشَّاهِدِينَ»: گواهان. در اینجا مراد کسانی است که مسأله ای برای آنان واضح و آشکار است و برای اثبات آن دلیل و برهان کامل دارند. تنها چیزی را خواهند گفت که می بینند و می دانند. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

«قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ» ابراهیم علیه السلام به آنان گفت: نه با شما مذاق دارم و نه هم بازیگرم «بلکه» حق این است که «پروردگارتان، پروردگار آسمانها و زمین است، همان که آنها را خلق و ابداع کرده است، نه این بت های خیالی.

«وَ أَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» (و من بر این) امر که فقط پروردگارتان آفریننده آسمانها و زمین است، نه غیر وی «از گواهانم» یعنی: از دانایان به این حقیقت و از برهان اقامه‌کنندگان برآئم زیرا گواه کسی است که امر مورد گواهی، بر وی روشن، مبرهن و مستدل باشد.

در ضمن قابل یاد دهانی است که: مردان الهی در عقیده‌ی حق خویش تنها نیستند، بلکه خود را به هم‌هی موحدان تاریخ و فرشتگان الهی متصل می‌بینند.

وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ ﴿٥٧﴾

و قسم به الله پس از آنکه پشت گردانیدید و رفتید، قطعاً در کار بتانتان تدبیری خواهم کرد. (۵۷)

فرق میان صنم و وثن:

هرچه که به جز الله متعال، بمثابه پروردگار گرفته شود، «صنم» نامیده می‌شود. این تعریف، تعریفی عام است که از کتب تفسیر و فرهنگ‌ها و سایر منابع گرفته شده است.

کلمه‌ی صنم در قرآن عظیم الشان به صورت جمع آمده و در پنج آیه متبرکه ذکر شده است. یکی از آن‌ها در داستان قوم موسی علیه السلام است که به گروهی رسیدند که سخت مشغول پرستش بت‌ها بودند و چهار مورد دیگر مربوط است به داستان ابراهیم علیه السلام و پدر او و قوم اش. (مراجعه شود به: سوره اعراف، آیه‌ی ۱۳۴؛ سوره انعام آیه‌ی ۷۴؛ شعرا، آیه‌ی ۷۱، ابراهیم، آیه‌ی ۳۸؛ انبیا، آیه‌ی ۵۸).

مفسر مشهور جهان اسلام محمد بن سائب کلبی (تفسیر احکام القرآن) مینویسد: «آن چه صنم نامیده می‌شد، از جنس چوب یا طلا یا نقره بود که به صورت انسان ساخته شده بود. (کتاب الاصنام، صفحه ۵۳). هم چنین گفته شده است آن چه را که به عنوان خدایان می‌پرستیدند اگر شکل [و صورت]

داشت، به آن صنم می گفتند (لسان العرب، جلد ۱۵، صفحه ۲۴۱). و نیز گفته شده است: اگر آن چه را که عبادت می کردند سنگی بود که صورت نداشت، آن را نصب می گفتند و اگر تمثال داشت، صنم یا وثن نامیده میشد. (الجارم، محمّد نعمان، ادیان العرب، فی الجاهلیه، ص ۱۳۲).

همچنان تعدادی از علمای زبان معتقد اند که فرق میان «صنم» و «وثن» این است که «صنم» به بتهایی گفته میشود که دارای شکل و صورت خاصی است؛ و اگر شکل و صورت خاصی نداشته باشد «وثن» نامیده می شود.

مناظره‌ی حضرت ابراهیم با قوم بت پرستش:

حضرت ابراهیم علیه السلام در دعوت به سوی الله خستگی شناس بود، بدون وقفه قوم و عشیره‌ی خود را به بازگشت به خداوند دعوت می کرد. پدر خود را به ایمان دعوت کرد، ولی متأسفانه او امتناع ورزید. پس دعوت قوم خویش آغاز کرد ولی آنها نیز دعوت شان را انکار کرده، رسالتش را به باد تمسخر گرفتند. اما او با وجود این با آنان مهربان بود و نخواست برای همیشه آنها را در گمراهی رها کند لذا عزم خود را بر رهایی ایشان از آن عقاید باطله جزم نمود و تصمیم گرفت آنها را به سوی عقل و رشدشان باز گرداند، ولو از آنها اذیت فراوان ببیند، یا زندگیش به خطر بیافتد.

ابراهیم علیه السلام شخصیت زیرک و دوراندیش داشت، می دانست حجت و مناظره لفظی آنها را قانع نمی کند لذا بایستی با استدلال حسی و ملموسی با ایشان به مقابله برخیزد این بود که به منظور رهایی ایشان از گمراهی از راه دیگری وارد میدان معرکه گردید.

مفسران می نویسند: در یکی از روزها قوم حضرت ابراهیم علیه السلام عید بزرگی داشتند در آن روز همگی از شهر خارج میشدند و ایام عید را با شادی و تفریح‌های گوناگون سپری مینمودند چون مردم به منظور تفریح از شهر خارج می شدند از او خواستند با ایشان بیرون رود.

مفسران می افزایند که: آنها عید و مراسمی داشتند که هر ساله برای برگزاری آن بیرون رفته و در مکانی تجمع می کردند. آزر به ابراهیم گفت: اگر با ما بیایی و جشن ما را ببینی از دین ما شکفت زده می شوی!

ابراهیم علیهم السلام با آنها بیرون رفت، بعد از این که کمی راه رفت، خود را به زمین انداخت و گفت: مریضم، پایم درد می کند، او را گذاشتند و خود رفتند، آنگاه پشت سر آنها صدا زد و گفت: «به خدا درباره ی بت های تان به حيله متوسل می شوم». یک نفر این صدا را شنید و آن را در دل نگهداشت. (تفسیر خازن ۲۴۱/۳).

حضرت ابراهیم که خود را به اصطلاح به مریضی زده بود، تصمیم داشت تا بت ها را نابود کند، زیرا قلبش به خاطر انزجار پرستش بت ها در رنج بود چون مردم از شهر بیرون رفتند به جان بت ها افتاد و با تبر یکایک آن ها را شکستند تا از این طریق بر قومش اقامه حجت نماید سپس تبر را بردست بت بزرگ قرار داد.

مردم زمانیکه از جشن و تفریح برگشتند و راهی بتخانه شهر خویش شدند تا شکرانه بت ها را انجام دهند، اما از دهشت آنچه دیدند سراسیمه شدند این بود همگی ناله و فغان کنان گفتند: «مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٩﴾» [الأنبياء: ۵۹]. (گفتند: چه کسی چنین کاری را بر سر خدایان ما آورده است او از جمله ستمکاران است).

بعد از بازگشت به خود و سکوت به تهدید ابراهیم پرداخته، گفتند: «قَالُوا سَمِعْنَا فَتَى يَدُكُرُّهُمْ يُقَالُ لَهُٗٓ اِبْرَاهِيمُ ﴿٦٠﴾» [الأنبياء: ۶۰]. گفتند: (جوانی از بت ها سخن می گفت که بدو ابراهیم می گوئیم). حتماً او به این کار اقدام کرده است گفتند: باید به او درسی دهیم که عبرت همگان باشد صدا زدند او را حاضر کنند تا دفاعیات او را بشنوند و شاهد نوع عذاب وارده بر او باشند.

این بود که همگی در یک جا جمع شدند زمینه‌ی خوبی برای اقامه حجت ابراهیم و بیان بطلان عقاید ایشان فراهم گردید، تا ثابت کند بر عقاید باطل هستند. بعد از تجمع مردم دل پر از کینه و خشم و منتظر انتقام از ابراهیم، علیه السلام بودند، ووی را درملاء عام محاکمه نمودند. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری)

فَجَعَلَهُمْ جُذًا إِذَا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ﴿٥٨﴾

سرانجام (با استفاده از یک فرصت مناسب) همه آنها - جز بت بزرگشان را - قطعه قطعه کرد، تا به سراغ او بیایند (و او حقایق را بازگو کند). (۵۸) کلمه «جُذًا إِذَا»: بمعنای قطعه قطعه شدن است. مصدر است و به معنی اسم مفعول.

«إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ»: مگر بت بزرگتر در مقام یا از لحاظ پیکره را. مگر بت بزرگ مردمان را. «إِلَيْهِ»: مرجع (ه) میتواند بت بزرگ باشد، تا عبرت بگیرند. و نیز میتواند (ابراهیم) باشد تا تمام گفتنی‌ها را بگوید. «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرم‌دل.

مجاهد گفته است: بت بزرگ را رها کرد و تبری را که با آن بت‌ها را شکسته بود، به گردن آن آویزان کرد تا بدین وسیله بر علیه آنان به استدلال و اعتراض پردازد. (تفسیر قرطبی ۲۹۸/۱۱).

بت شکنی، از جمله وظایف اصلی پیامبران الهی است:

اگر چه پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز در روز فتح مکه حدود ۳۶۰ بت را شکست، اما این کار به همراهی سایر صحابه کرام صورت پذیرفت، ولی حضرت ابراهیم علیه السلام به تنهایی و تک و تنها آن همه بت‌ها را شکستاند. شاید اگر حضرت ابراهیم علیه السلام بت بزرگ را هم می شکست، با جریحه‌دار کردن کامل احساسات آنان، نه تنها به هدف عالی خود دست

نمی‌یافت، بلکه نتیجه معکوس را شاید بیار می آورد، و زمینه تفکر بکلی از میان می‌رفت.

«لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ» شاید نزد بت برگردند و از او پرسند چه کسی بت‌ها را شکسته است و به او بگویند: چرا اینها همه ریز ریز شده و تو سالمی و تبر بر گردنت آویخته است؟! پس چون از وی پرسند، هیچ صدایی از وی بر نمی‌خیزد، در این هنگام می‌دانند که آن بت نه قادر به رساندن منفعتی است، نه می‌تواند زیانی را دفع کند و نه حتی از هیچ کاری آگاه است. خوانندگان گرامی!

باید در زیاتر از موارد زمانیکه؛ استدلال و موعظه فایده‌ای نداشته باشد، نوبت به برخورد انقلابی می‌رسد. و ضرورت می‌افتد تا برخورد انقلابی صورت گیرد. همچنان در بسیاری از حالات برای بیداری افکار عمومی و محو شرک، تلف کردن برخی اشیا و اموال لازم است. (بطور مثال؛ بت‌های زمان ابراهیم علیه السلام و گوساله سامری در زمان خویش، دارای قیمت و ارزشی بودند). قابل یاد آوری است که در برخی از اوقات؛ انسان چنان سقوط می‌کند که بالاترین ظلم (شرک) را حق، و روشن‌ترین حقایق (توحید) را ظلم می‌شمارند. کفار، بعد از تجمع در بتخانه و احضار حضرت ابراهیم علیه السلام، در ابتدا او را ظالم معرفی کردند «إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ» تا بدینوسیله وی را به اسانی به محکمه برسانند.

ولی حضرت ابراهیم علیه السلام قبل از عملیات تخریب، با تبلیغات خود زمینه انقلاب را علیه بت‌ها قبل از قبل آماده ساخته بود.

قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٩﴾

گفتند چه کسی با خدایان ما چنین [معامله ای] کرده که او واقعا از ظالمان است. (۵۹)

«إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ»: مراد این است کسی که چنین کرده است، خویشتن را در معرض هلاک انداخته و به خود و دیگران ستم روا داشته است.

خوانندگان محترم!

طوریکه در آیه (۵۷: الأنبياء) مطالعه نمودیم: حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: «و سوگند به الله که بعد از آن که پشت کردید و رفتید» از شهر به سوی اجتماع جشن خود «البته در کار بتانتان کیدی خواهم کرد» یعنی: نسبت به آنها تدبیری عملی به کار خواهم برد و آنها را خواهم شکست.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: که ابراهیم علیه السلام به آنان قسم یاد کرد که با توکل به خداوند متعال و به انگیزه دفاع از حق به زودی از مرحله محاجه بازبان، به سوی مرحله تغییر منکر با فعل و عمل، گذر خواهد کرد.

نقل است که ابراهیم علیه السلام این سخن را آهسته گفت و مردی از آنان این سخنش را شنید. قابل یاد آوری می دانیم که قوم ابراهیم علیه السلام جشن سالیانه‌ای داشتند که همه ساله به طور گروهی از شهر بیرون می رفتند، و در آن شرکت می کردند و چون از مراسم جشن باز می گشتند مستقیماً به بتخانه رفته برای بتان سجده می نمودند.

دیدند بت‌ها همه تخریب و تکه تکه و در هم شکسته است، ولی بت بزرگ در بتخانه تبر بر گردن ایستاده است. پس در میان خود به پرس و جو پرداخته گفتند: چه کسی بتان ما را در هم شکسته است؟ بی گمان او تجاوزگر و ستمکار است؛ زیرا، از نظر آنان، او بدانچه مستحق تعظیم احترام بوده است، بی حرمتی و اهانت روا داشته است.

قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ ﴿٦٠﴾

(گروهی) گفتند: شنیدیم جوانی از (مخالفت با) بتها سخن میگفت که او را ابراهیم میگفتند. (۶۰)

«گفتند» بعضی از آنان در جواب سؤال کنندگان. یا همان کسی که سوگند ابراهیم علیه السلام در به کار بردن تدبیری علیه بتان را شنیده بود، گفت: «شنیدیم جوانی از آنان سخن میگفت» یعنی: از بتان به بدی یاد میکرد و عییشان را برملا مینمود؛ «که به او ابراهیم گفته میشود» یعنی: اسم او ابراهیم است. ابن عباس (رض) می گوید: «خداوند متعال هیچ پیامبری را به نبوت مبعوث نکرد مگر در جوانی». لذا جوانان باید به هوش باشند که فرصت جوانی بهترین فرصت برای پرداختن به کار دین است.

قَالُوا فَآتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ﴿٦١﴾

(سران قوم) گفتند: پس او را در پیش چشم مردم بیاورید باشد که آنان شهادت دهند. (۶۱)

«قَالُوا فَآتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ» نمرود و اشراف قوم گفتند: ابراهیم را به میان مردم بیاورید تا او را ببینند. منظور این بود در ملاء عام و در حضور تمام مردم او را محاکمه کنند، تا سزای اش برای دیگران درس عبرت باشد تا دیگر کسی در آینده به سوی بتان چپ سیل هم نکند. «لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ (۶۱)» تا شاید در وقت کیفرش حاضر باشند و بدانند با او چگونه عمل می شود. یا مراد این است: مردم را گرد آورید که علیه ابراهیم علیه السلام شهادت دهند تا این شهادت حجتی باشد علیه وی و با اتمام این حجت، آن تصمیمی که در قبال وی گرفته می شود، نزد مردم توجیه شده باشد.

البته ابراهیم علیه السلام نیز دقیقاً به دنبال چنین فرصت بود تا در یک گردهمایی بزرگ، جهل و کودنی بت پرستان در پرستش بتان بی جان را که حتی در دفع زیان از خود هم توانا نیستند، نمایان سازد.

مناظره‌ی ابراهیم و نمرود:

حضرت ابراهیم علیه السلام در زمانی حساس و دشوار در تاریخ زندگی میکرد، مردم در اوج گمراهی و شرک اعتقادی بسر می بردند. در زمان او پادشاهی جبار و متمرّد، که ادعای ربوبیت می کرد ظهور کرده و یکی از چهار پادشاه مشهور جهان بود. زیرا گفته‌اند: چهار نفر (دو مسلمان و دو کافر) همه‌ی دنیا را تسخیر کرده به قبضه قدرت خود درآورده‌اند مسلمانان ذوالقرنین و حضرت سلیمان پسر داوود و کافران نمرود و بختنصر بوده‌اند، غیر از این چهار نفر کسی همه‌ی دنیا را فتح نکرده است، بلکه کشوری یا چند کشور را در اختیار داشته‌اند مانند فرعون که فرمانروای سرزمین مصر بود.

مؤرخین می نویسند: نمرود ۴۰۰ سال حکمرانی کرد طی این مدت اهل طغیان و جبروت تکبر و سرکشی بود ادعای خدایی داشت با حضرت ابراهیم به مناظره پرداخت چون ابراهیم بر او وارد شد پرسید: خدای تو کیست؟ آیا غیر از من خدایی داری؟ حضرت ابراهیم خلیل در کلامی برگرفته از ایمان و خرد به او جواب داد و گفت: «رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» [البقرة: ۲۵۸]. (پروردگار من کسی است که زنده می گرداند و می میراند.) او پروردگار قادری است که می تواند انسان را از عدم به وجود آورد او را می میراند بعد او را زنده می کند پس زنده کردن و میراندن، از مظاهر قدرت خدای اند.

نمرود از باب تمسخر بر او خندید و گفت: «أَنَا أَحْيِيَّ وَأُمِيتُ» [البقرة: ۲۵۸]. (او گفت: من هم زنده می گردانم و می میرانم.) یعنی آنچه را خدای تو می تواند انجام دهد من هم قادر بر انجام آن می باشم. ابراهیم گفت: چطور؟ فوراً به محافظان خود دستور داد دو زندانی بیاوردند که هر دو محکوم به اعدام بودند دستور داد سر یکی را از تن جدا کردند و دیگری را آزاد کرد و

خلعت بخشید و در منتهای حماقت می‌خواست با این عمل مسخره امیز خویش، در مقابل خدا و قدرت او ابراهیم قدرت نمایی کند و احیاء و اماتہ را که هر دو جزو صفات مخصوص الله متعال است آنرا به خود نسبت دهد.

چون ابراهیم پوچی و حقارت او را دید متوجه امر دیگری شد که اصلاً نمرود را توان احتجاج و لجاجت در آن نبود گفت: «فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ» [البقره: ۲۵۸]. (خداوند خورشید را از مشرق برمی‌آورد تو آن را از مغرب در آور). با این حجت دامغه که مکابره و مبادله در برابر آن بی‌حاصل بود او را مبهوت کرد، زیرا اگر خدا است باید توان ایجاد تغییر در نظام آفرینش را داشته باشد و مسیر طلوع و غروب آفتاب را بتواند تغییر دهد: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۲۵۸﴾» [البقره: ۲۵۸]. (آیا آگاهی از کسی که با ابراهیم درباره‌ی پروردگارش راه مجادله و ستیز در پیش گرفت بدان علت که خداوند به او حکومت و شاهی داده بود هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند، او گفت: من هم زنده می‌گردانم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: پروردگار من خورشید را از مشرق برمی‌آورد تو آن را از مغرب برآور پس آن مرد کافر واماند و مبهوت شد و خداوند مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند).

و این چنین حق پیروز و باطل شکست خورد. سدی گفته: این مناظره بین ابراهیم و نمرود در روز خروجش از آتش بوده است. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم علی صابونی)

قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَا يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿٦٢﴾

(هنگامی که ابراهیم را حاضر مجلس کردند) گفتند: آیا تو این کار را با معبودان ما کردی ای ابراهیم؟ (۶۲)

محاکمه حضرت ابراهیم علیه السلام:

بعد از حضور حضرت ابراهیم علیه السلام در جمع مردم اولین سوالی که متوجه او گردید برایش گفته شد: «أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَا يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿٦٢﴾» (آیا تو ای ابراهیم این کار را بر سر خدایان ما آورده‌ای؟) آیا تو بودی که بتان ما را در هم شکستی؟

قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ﴿٦٣﴾

(ابراهیم) گفت: بلکه این بت بزرگ چنین کاری را کرده است، پس اگر سخن می‌گویند از آنان پرسید. (۶۳)

حضرت ابراهیم حکیم و خردمند، بحث با ایشان را از بعد دیگری به راه انداخت تا هدف خود را بیان کند و رسالت خود را ابلاغ نماید و نتیجه هر چه می‌خواهد باشد. این بود که به طریق حکمت جوابی به آنها داد که انتظارش نداشتند، حضرت ابراهیم علیه السلام در حالیکه به سوی بت بزرگتری اشاره میکرد که آنها نشکسته بود: گفت: «نه! بلکه آنها همین بزرگترشان کرده است» بلکه آن کس که بتان‌تان را شکستانده و خراب کرده است این بت بزرگ است! پس در این باره از بتان‌تان پرسید چنانچه زنده‌اند و می‌توانند سخن گویند! بفرمایید از خود آنها پرسید! بدین گونه، ابراهیم علیه السلام زمینه را برای ارائه بزرگترین حجت بر بطلان آیین‌شان آماده ساخت زیرا وقتی آنها بگویند که بتان نمی‌توانند سخن بگویند، او بی‌درنگ در جواب شان می‌گوید: پس چگونه به پرستش آنهایی می‌پردازید که حتی از نطق و بیان هم عاجزند؟ لذا هدف حقیقی ابراهیم علیه السلام نفی آن کار از خود نبود بلکه این نفی به

طریق محاجه از وی صادر شد و این شیوه از باب مجاز است که در بیان حجت معمول می باشد.

امام قرطبی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: کلام به صورت تعریض در آمده است؛ چون مردم آنها را می پرستیدند و آنها را خدایان برگرفته بودند. همچنان که ابراهیم به پدرش گفت: چرا چیزی را پرستش می کنید که نه می شنود و نه می بیند و نه آزاری را از تو دور می کند. لذا ابراهیم گفت: بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا تا بگویند: آنها زبان ندارند و نفع و ضرری از آنها نمی خیزد، آنگاه او هم بگوید: پس چرا آنها را پرستش می کنید. آنگاه دلیل از خود آنان بر آن اقامه شود؛ زیرا جایز است که با خصم مماشات و همراهی کرد و باطل او را به طور موقت صحیح فرض کرد سپس بر آن تاخت تا او خود به حق باز آید. این روش در مباحثات استدلال موفقیت آمیزتر است و بیشتر شبهه را برطرف می کند.

(تفسیر قرطبی ۳۰۰/۱۱). با این حجت دامغه آنها را تنبه نموده از غفلت بیدار

کرد، گروهی با حالتی سرزنش آمیز، خطاب به همدیگر گفتند:

فَرَجِعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٦٤﴾

پس آنها به وجدان خود بازگشتند و (به خود) گفتند: واقعاً شما ستمگرید (که معبودهای خود ساخته را عبادت می کنید). (۶۴)

«فَرَجِعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ»: به خود بازگشتند و بیدار گشتند. «فَقَالُوا»: به خویشان گفتند. برخی به برخی گفتند.

آنها بتها را بدون حافظ و نگهبان رها کرده اید تا به این درد مبتلا شوند و کسی که به آنها ایمان ندارد قطعه قطعه شان کند. بعد از شدت خفگان و قهر و غضب زبانشان بند آمده به تفکر و سر به زیر انداختند.

آنان در حیرت افتادند و به گمراهی و بیعقلی خویش پی بردند؛ زیرا بتی که حتی از خود زیان را دفع کرده نمیتواند چی جای رسد که به کمک دیگران برسد. بتی که به سوال جواب قوم اش که او را پرستش میگردند جواب گفته نتواند چگونه خواهد توانست به مردم مساعدت رساند و مایحتاج اشخاص را که وی را عبادت میکند جواب دهد؟ در اینجا بود که آنان به ستمکاری خویشتن اعتراف کردند. «فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ»: به خود بازگشتند و بیدار گشتند. «فَقَالُوا»: یکی به دیگری گفتند. در حقیقت شما ستمکارید! این جمادات بی جان و ناتوان، نه این کسی که شکننده بتانی است که شما آنها را خدایان نام گذاشته‌اید زیرا کسی که نتواند تبر را از خود دفع کند، چگونه می تواند از پرستشگران خود ضرر را دفع کند؟!.

خواننده محترم!

بیدار کردن وجدان‌ها، خودیابی، بازگشت به خویشتن و توجه به فطرت، از اهداف عمده و اساسی انبیا علیه السلام است.

در وقت بیداری افکار، هر خلاف کاری تقصیر و گناه خویش را به گردن دیگران می اندازد. طوریکه در روز قیامت، نیز گناهکاران و مجرمین به یکدیگر میگویند: «لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ» (سبأ، ۳۱). (اگر شما نبودید، حتماً ما مؤمن بودیم).

ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ ﴿٦٥﴾

آن گاه سرفکنده و شرمسار شدند [ولی از روی ستیزه جویی به ابراهیم گفتند:] مسلماً تو می دانی که اینان سخن نمی گویند. (۶۵)

«نَكِسُوا عَلَيَّا رُءُوسِهِمْ»: گرد سر خود چرخیدند. یعنی از حالت اقرار به اشتباه و خطا، به ستیزه و جدال باطل گرائیدند و هدایت را رها و به ضلالت دست یافتند. (ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

در آیه مبارکه آمده است: تو که می‌دانی که این‌ها چیزی نمی‌گویند چگونه ما را به سؤال از آن‌ها فرا می‌خوانی درحالی‌که خود می‌دانی جامد و کر هستند و توان شناخت پیرامون خود را ندارند اینجا بود که حجت ابراهیم برملا گردید و از فرصت استفاده کرده گفت:

قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ ﴿٦٦﴾

(ابراهیم) گفت: آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد، و نه زیانی میرساند (که به سودشان چشم دوخته باشید یا از زیانشان بترسید). (۶۶)

مطالعه کنندگان محترم!

یکی از شیوه‌های دعوت مردم به دین، آگاه کردن آنان به ضرر بی‌دینی است. شخصیت‌های الهی اهداف مقدس خود را در هر شرایطی فراموش نه نموده و آنرا دنبال می‌کنند و لحظه‌ای هم آرام نمی‌گیرند، هرچند کوشش‌های شان به شیوه‌ها و تکنیک‌های مختلفی و متفاوتی صورت پذیرد.

حضرت ابراهیم علیه السلام در مسیر رسالت الهی خویش ابتدا به سراغ کاکای خویش از قوم خویش مرود و آنرا به سوی توحید و یکتا پرستی دعوت میکند و چون نتیجه‌ای حاصل نمیشود در دومین مرحله به سراغ بت‌ها می‌شتابد و همه آنها را درهم می‌شکند، آنگاه فطرتشان را مخاطب قرار داده و به بیدار کردن آنان می‌پردازد و در نهایت پس از اندرز و توبیخ، آنها را به تعمق و اندیشه وامی‌دارد.

حضرت ابراهیم علیه السلام خطاب به مجتبعین در بتخانه گفت: آیا جماداتی را پرستش میکنید که سود و ندارند؟ در حالی‌که سرچشمه و انگیزه‌ی عبادت، دستیابی به خیر و یا نجات از شر است که بت‌ها بر هیچ کدام قادر نیستند.

أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾

وای بر شما و بر آنچه که به جای الله می پرستید! آیا (در قباحه این کارتان) نمی اندیشید؟ (و عقل ندارید)؟! (٦٧)

واقعیت امر اینست که بت پرستی اساساً با عقل و منطق انسانی سازگار نیست. توحید، اندیشه‌ای عقلانی است.

«اف بر شما» اف: فریادی است که بر دل‌تنگی و استهزا دلالت می کند. آری اف بر شما «و بر آنچه غیر از خدا می پرستید» حقارت و گنبدگی و شرمساری بر شما و بر بتان شما باد! «مگر نمی اندیشید» تابه قبح وزشتی این کارتان پی برید؟ پس چون در میدان حجت درمانده و از دادن جواب عاجز شدند، به منطق ستم و ارباب روی آوردند و این شیوه همیشگی ظالمین و ستمگران در هر زمان و مکانی است:

قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿٦٨﴾

قوم گفتند: ابراهیم را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است. (٦٨)

نور حق، با نار کفر خاموش نمی شود:

نور حق را نمی توان به آتش و نار کفر خاموش کرد، در تاریخ بشریت دیده می شود که: مردان الهی تا پای جان بر اهداف خود پایدار می مانند. بعد از این که محکوم شدند و از دادن جواب ناتوان ماندند، زیرا ابراهیم با حجت و برهان بر آنان غالب شد، علیه وی از نیرو و سلطه کار گرفته و گفتند: به انتقام و نصرت خدایانتان، ابراهیم را در آتش بسوزانید. «إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» اگر واقعا آنها را یاری و نصرت می دهید.

می بینیم که تعصبات نابجا، و تعصب جاهلانه انسان را تا مرز سوزاندن پیامبر به پیش می برد. ولی فراموش نموده اند که: خداوند بزرگوار، هم سبب ساز است و هم سبب سوز. سبب ساز است، زیرا نفس حضرت عیسی علیه السلام را سبب زنده شدن مردگان قرار می دهد، و سبب سوز است، زیرا سوزندگی را از آتش می گیرد و آن را بر ابراهیم سرد و سلامت می کند.

مفسران می نویسند: که آنان هیزم بسیاری جمع کردند چندان که به مدت یک ماه مشغول جمع آوری هیزم بودند، سپس آتشی عظیم که شراره های هولناکی داشت برافروختند، به گونه ای که هرگز نظیر آن آتش دیده نشده بود آن گاه ابراهیم علیه السلام در کفه منجنیق گذاشته و او را به آتش انداختند، پس چون او را به آتش می افکندند، فرمود: «حسبنا الله ونعم الوکیل، خدا ما را بس است و او نیکوکار سازی است».

در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «چون ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده شد، گفت: اللهم إنک فی السماء واحد و أنا فی الأرض واحد عبدک: بار خدایا! تو در آسمانها یگانه هستی و من در زمین یگانه کسی هستم که تو را می پرستم».

در روایت آمده است: زمانیکه دست و پای حضرت ابراهیم علیه السلام می بستند؛ گفت: «لا اله الا انت سبحانک لک الحمد ولک الملک لا شریک لک». نقل است که عمروی در آن هنگام شانزده سال بود.

همچنین روایت شده است که چون ابراهیم علیهم السلام را به هوا بلند کردند تا به آتش افکندند، جبرئیل علیه السلام در هوا به او گفت: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم علیه السلام گفت: اما به تو خیر! جبرئیل علیه السلام گفت: پس از پروردگارت بخواه! ابراهیم علیه السلام گفت: علم او به حالم، مرا از درخواست نمودنم بی نیاز می کند».

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾

(پس آن قوم آتشی سخت افروختند و ابراهیم را در آن افکندند) ما خطاب کردیم که ای آتش سرد و سالم برای ابراهیم باش (آتش به خطاب خدا گل و ریحان گردید). (۶۹)

«بَرْدًا»: سرد. «سَلَامًا»: نجات و امان. «بَرْدًا وَ سَلَامًا»: در اصل به معنی «ذات بَرْدٍ وَ سَلَامٍ» است.

ابراهیم علیه السلام به آتش انداخته می شود:

بعد از پایان محاکمه، خواستند حضرت ابراهیم علیه السلام بعنوان عتاب او را بسوزانند. وی رادر آتش شعله‌ور سوزان انداخته به اندازند تا باعث تسکین آلام ایشان گردد، اما چگونه؟

مفسران می نویسند: وقتی خواستند ابراهیم علیه السلام را در آتش بزنند، مدت یک ماه هیزم را جمع آوری کردند، حتی اگر زنی مریض می شد نذر می کرد در صورت بهبودی برای سوزاندن ابراهیم هیزم بیاورد.

سپس هیزم را در چاله‌ای قرار دادند و آن را آتش زدند، آتش زبانه و حرارتی عظیم داشت. به طوری که اگر پرنده از بالای آن پرواز می کرد، پرو بالش از زبانه و حرارت آن می سوخت. آنگاه ابراهیم را بستند و در منجیق نهادند و در آتش انداختند، در این هنگام جبرئیل آمد و گفت: طلب و احتیاجی داری؟ ابراهیم گفت: به تو احتیاجی ندارم. آنگاه جبرئیل گفت: خدا را بخواه. ابراهیم گفت: «همین که وضع مرا می داند مرا بس است». آنگاه خدا به آتش گفت: برابر ابراهیم خنک و سالم باش، (تفسیر قرطبی ۳۰۳/۱۱). آتش جز بندهای دست و پایش را نسوزاند.

ابن عباس (رض) گفته است: اگر خدا کلمه‌ی «و سلاما» را نمی گفت: سردی آتش به ابراهیم صدمه می رساند. (مختصر ۵۱۴/۲).

بدین وسیله معجزه‌ی بزرگ خدایی به وقوع پیوست و آتش سوزان (به امر خداوند متعال) آن چنان سرد گردید که ابراهیم در بحبوحه‌های آن احساس سرما می‌کرد و کید دشمنان خدا به سوی خودشان برگشت.

روایت شده است که چون این فرمان الهی صادر شد، هیچ آتشی در زمین باقی نماند مگر این که خاموش شد.

در حدیث شریف به روایت عائشه (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «وقتی ابراهیم در آتش افکنده شد، هیچ خزنده‌ای در روی زمین نبود مگر این که آتش را خاموش می‌کرد، بجز مارمولک که آتش را بر ابراهیم می‌دمید»، عائشه (رض) می‌افزاید: از این روی رسول الله صلی الله علیه وسلم ما را به کشتن چلپاسک دستور دادند.

همچنان در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «ابراهیم علیه السلام در تمام حیات خود هیچ دروغی نگفت مگر در سه مورد که هر سه آن در راه الله بود. یکی این گفته وی (خطاب به قوم مشرکش، وقتی از او خواستند تا با آنان به جشنشان برود): من مریضم (و نمی‌توانم با شما در جشن تان شرکت کنم) در حالی که او مریض نبود. دوم این سخن وی به ساره همسرش: (به آن پادشاه ظالم) بگو که خواهر من هستی.

(چون ابراهیم علیه السلام در راه هجرت خود، به سرزمین یکی از حکام ستمگر فرود آمد، در آنجا کسی به آن حاکم ستمگر خبر داد که: زیباترین زن روزگار در سرزمینت فرود آمده و او با مردی همراه است! پس آن حاکم به دنبال ابراهیم علیه السلام فرستاد و از وی پرسید که این زن با تو چه نسبتی دارد؟ ابراهیم علیه السلام گفت: او خواهر من است! پس آن ظالم ستمگر ساره

را از وی گرفت اما هربار که قصد تجاوز به وی را کرد، نتوانست به وی دست برساند لذا ناگزیر هاجر را که کنیز وی بود نیز به ساره بخشید و آزادش کرد. و سوم این سخن وی: من بتان را نشکسته‌ام بلکه آن بت بزرگتر بوده که بتان دیگر را شکسته است».

مفسران می نویسند: سخن ابراهیم علیه السلام در هر سه جا از باب «معارض» بود که به نوعی محملی (کنایه) داشت و چنان که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند، معارض گریز گاهی از دروغگویی است.

وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ﴿٧٠﴾

و قوم در مقام کید و کینه او برآمدند و ما (کیدشان را باطل کرده) ولی ما آنها را زیانکارترین مردم قرار دادیم. (۷۰)
«کیدا»: نقشه نابودی خطرناک. نیرنگ بزرگ.

قدرت خداوند میتواند همه‌ی توطئه‌ها را خنثی کند. عاقبت، حق پیروز است. کافران به ابراهیم علیه السلام هلاکت را خواستند اما خداوند متعال نیرنگ‌شان را باطل گردانید و خوار و مغلوب‌شان ساخت.

کلمه «أخسرین» در قرآن کریم به کسانی اطلاق شده است که کار بدی را انجام می‌دهند، اما گمان می‌کنند که کارشان خوب است، پس زیان خود را درک نمی‌کنند، تا در پی جبران آن باشند.

یادداشت کوتاه در مسیر مهاجرت ابراهیم:

مؤرخان درمورد مسیر مهاجرت حضرت ابراهیم به شام می نویسند: ابراهیم علیه السلام همراه لوط و ساره از «کوٹ» کوٹی یا «تل ابراهیم» (شهری قدیمی در عراق. در تورات آمده که کوٹی در آن زمان، مرکز آموزش دینی در عصر سومریها بوده است. (اعلام منجد). از سرزمین عراق برای پایداری دین و بندگی پروردگارش مهاجرت کرد تا به «حران» رسید. (حران، شهری

قدیمی در سرزمین بین النهرین و وطن خانواده ی ابراهیم خلیل پس از مهاجرت از عراق بوده است. (اعلام منجد). و به به امر خداوند مدتی در آنجا ماندگار شد، سپس به مصر رفت. از مصر به سرزمین شام و سرانجام، خود، در فلسطین ساکن گشت و لوط را در «مؤتفکه» - که مسیر یک شبانه روز تا فلسطین بود - بر جای گذاشت و لوط در یکی از شهرهای آنجا به نام سدوم، مقیم گشت.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (۷۱ الی ۷۷) قصه وداستان انبیا: اعطای فرزند به ابراهیم علیه السلام، رستگاری او، لوط علیه السلام و نوح علیه السلام، مورد بحث قرار گرفته است.

وَنَجِّينَاهُ وُلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾

و او و لوط را [از آن سرزمین پر از شرک و فساد] نجات داده و به سوی سرزمینی که در آن برای جهانیان برکت نهاده ایم، بردیم. (۷۱)

کسی که از کوه آتش و بحر دشمن نترسد، به منطقه مبارک خواهد رسید.

«إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا» خداوند متعال می فرماید: حضرت ابراهیم علیه السلام و برادر زاده اش، لوط علیه السلام را نجات دادیم؛ زیرا از عراق به شام مهاجرت کردند. بعد از آن که او را به سلامت از آتش بیرون آوردیم. «به سوی آن سرزمینی که برای جهانیان در آن برکت نهادیم» که سرزمین بیت المقدس است، سرزمینی که هم از جهت مادی و هم از جهت معنوی، مبارک یعنی پربرکت است زیرا آن سرزمین، سرزمینی است بسیار حاصل خیز و دارای جویبارها و میوه ها و محصولات بسیار همچنین از آن روی مبارک است که مهد انبیا علیه السلام می باشد و خداوند متعال اکثر انبیا را از آنجا برانگیخته و شریعت هایشان که بنیاد کمالات و خیرات دینی و دنیوی است، از آنجا در تمام جهان منتشر شده است.

سلسله نسب لوط عليه السلام:

لوط پسر هاران پسر تارح یعنی آذر است. بدین وسیله نسبت او به حضرت ابراهیم علیه السلام می رسد. لوط برادرزاده‌ی ابراهیم علیه السلام بود. و خداوند متعال او را در زمان ابراهیم علیه السلام مبعوث فرمود، در داستان ابراهیم بیان کردیم که ابراهیم و هاران و ناحور برادر و همگی از آذر بودند. لوط پسر هاران بود، لوط به ابراهیم ایمان آورد. خداوند متعال او را به سوی اهل سدوم که در منطقه اردن است، مبعوث کرد و بین او و قومی که در میان آن‌ها مبعوث گردیده بود هیچ رابطه‌ی نسبی وجود نداشت چون عضو قبیله نبود.

حضرت لوط علیه السلام به دستور کاکایش ابراهیم خلیل الله در شهر سدوم واقع در اطراف شرق اردن مستقر گردید. قوم آن شهر کافرترین و فاجرترین اقوام بودند. درخت طینت و قبح سیرت سرآمد روزگار به شمار می‌رفتند. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم: صابونی)

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ ﴿٧٢﴾

و اسحاق و یعقوب را [به عنوان نعمتی] افزون به او بخشودیم و همه و همه آنها را مردانی صالح قرار دادیم. (٧٢)

دشمن می‌خواست ابراهیم را نابود کند «أَرَادُوا بِهِ كَيْدًا» اما ما نه تنها او را نجات دادیم «نَجَّيْنَاهُ» بلکه به او نسل با برکتی بخشیده «وَوَهَبْنَا لَهُ» و همه آنها را نیز از صالحان و شایستگان قرار دادیم. «وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ» ایمان و عمل صالح، علاوه بر خود شخص، در نسل او نیز بازتاب و اثر می‌گزارد:

خداوند متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام فرزندی عنایت کرد که اسحاق است، فرزندی که درخواست کرده بود «و یعقوب را نافلة» نافلة: یعنی به عنوان نعمتی افزون بر آنچه که ابراهیم علیه السلام درخواست کرده بود، به او

بخشیدیم «و هریک را از صالحان قرار دادیم» یعنی: هریک از آن چهار تن: ابراهیم، لوط، اسحاق و یعقوب علیهم السلام را صالح، عمل کننده به طاعت خداوند متعال و فروگذارنده معصیت وی گردانیدیم.

مفسران گفته‌اند: ابراهیم علیه السلام از خدا خواست که فرزندی به او عطا فرماید. خدا اسحاق علیه السلام را به او بخشید و یعقوب علیه السلام را اضافه بر درخواست او به ایشان عطا کرد؛ زیرا نوه صورت فرزند را دارد.

قابل تذکر است که: فرزند، عطیه‌ی الهی است «وَهَبْنَا» ولی آنچه از وجود فرزند مهم تر است، صالح بودن اوست. «كُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ» در ضمن قابل یاد دهانی می دانم که از مفهوم جمله زیبا «كُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ» بر می آید که: صالح بودن، شرط اساسی در رهبری و نبوت است.

اینکه نام اسحاق علیه السلام در این آیه مبارکه ذکر شد، ولی از اسماعیل علیه السلام که فرزند اوّل حضرت ابراهیم علیه السلام است، ذکری به عمل نیامده، شاید بخاطر توجه دادن به تولّد عجیب و فوق العاده‌ی اسحاق باشد که با اراده‌ی الهی از مادری عقیم یعنی ساره، آن هم در سن پیری بدنیا آمده است.

سلسله نسب حضرت اسحاق و یعقوب:

حضرت اسحاق علیه السلام:

او اسحاق پسر ابراهیم علیه السلام و مادرش سارا است. او دومین فرزند ابراهیم است. ملائکه‌ی اطهار تولد او را مژده دادند. انبیای بنی اسرائیل از نسل او بوجود آمده‌اند و نبوت در ذریه‌ی ابراهیم (اسحاق و اسماعیل) متمرکز گشته است. «وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ» [العنكبوت: ۲۷]. (پیغمبری را در نسل و ذریه‌ی ابراهیم قرار دادیم).

حضرت یعقوب علیه السلام:

یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم، مادرش رفقه‌ی دختر بتوئیل پسر ناحور پسر آزر است که مؤرخان او را (تارح) می‌گفتند. ناحور برادر ابراهیم علیه السلام

بود یعقوب پدر اسباط دوازدهگانه‌ی بنی اسرائیل است. نسب بنی اسرائیلیان به او میرسد.

مؤرخان می‌افزایند: یعقوب علیه السلام در سرزمین کنعان (فلسطین) به دنیا آمد و در کنف حمایت پدرش اسحاق بزرگ شد. مادرش (رفقه) به او دستور داد به نزد دایه‌اش (لابان) که در (فدان آرام) بخشی از سرزمین بابل عراق، زندگی می‌کرد، سفر کند و نزد او بماند. چون از برادرش (العیص) می‌ترسید که صدمه‌ای بر او وارد کند. زیرا او را تهدید کرده بود. یعقوب علیه السلام به قصد دیدار دایه‌اش از فلسطین خارج شد، شب هنگام در جایی خوابید در خواب دید که ملائکه از آسمان فرود می‌آیند و دوباره صعود می‌کنند، خدا را در خواب دید که خطاب به او گفت: «من برکت را بر تو خواهم فرستاد و ذریه‌ی تو را فراوان خواهم کرد و این سرزمین برای تو و نواسه گان تو قرار خواهد داد». چون از خواب بیدار شد، خوشحال گشت و نذر کرد در جایی که این رؤیا را در آن دیده معبدی بنا کند. به سوی سنگی رفت و آن را نشانه کرد، تا در آینده آن را بشناسد. بعدها این مکان به بیت ایل یعنی بیت الله موسوم گردید. این مکان بیت المقدس کنونی است که بعدها یعقوب آن را بنا نهاد. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم مرحوم صابونی)

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ﴿٧٣﴾

و آنان را پیشوای مردم ساختیم تا (خلق را) به امر ما هدایت کنند و هر کار نیکو را (از انواع عبادات و خیرات) و خصوص اقامه نماز و اداء زکات را به آنها وحی کردیم و آنها فقط مرا عبادت میکردند. (۷۳)

«أئمة»: پیشوایان. مراد انبیاء و پیغمبران است. «بأمرنا»: به فرمان ما. برابر قوانین و مقررات ما. «فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءَ الزَّكَاةِ»: «گزاردن نماز» و «دادن زکات»، ذکر خاص بعد از عام است و اشاره به اهمیت این دو کار است. «وَجَعَلْنَاهُمْ أئمةً يَهْدُونَ بِأمرنا» خداوند متعال ابراهیم! اسحاق و یعقوب را پیشوایانی برای بندگانش قرار داد که به طاعتش فرا می خواندند و به شریعتش عمل می کردند.

«وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» و به آنان وحی کردیم که کارهای نیک را انجام بدهند، تا علم و عمل را با هم جمع کنند.

«وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءَ الزَّكَاةِ» «و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان عبادت کننده ما بودند» چرا از نماز و زکات بصورت اخص در آیه مبارکه یادآوری بعمل آمد، بخاطری است که: نماز برترین عبادت بدنی و زکات بهترین عبادت مالی است. یعنی: ایشان انجام دهنده هر چیزی بودند که ما ایشان را بدان دستور می دادیم و ترک کننده هر چیزی بودند که ایشان را از آن نهی می کردیم زیرا ایشان یکتاپرستانی بودند و ارسته و با اخلاص.

انبیاء برگزیدگان بشر هستند:

خداوند عز و جل از میان آفریدگانش گروهی از انسانها را برگزیده تا بعنوان سنبل، و نمونه‌ی کمال انسانی مطرح باشند، وجودشان نمود و نشانه‌ی فضل باشد و حامل مشعل نور و هدایت برای قافله کاروان تمدن بشری در طول ادوار و زمانها به حساب آیند. الله متعال آنها را برگزیده تا هادی و مصلح باشند، انتخاب ایشان از روی علم بوده، خداوند خود به تربیت آنان همت گماشته و آنها را به کمال اوصاف مشرف گردانیده و بعنوان پیشوا و رهبران دینی و دنیاشان معرفی کرده.

این گروه برگزیده و مختار از بندگان خداوند «انبياء و پیغمبران» کسانی هستند که خداوند ایشان را به نبوت مشرف گردانیده و به ایشان حکمت و قوت عقل و رأی محکم ارزانی داشته و آنها را برگزیده تا واسطه‌ی بین خدا و خلق باشند و اوامر خدا را به بندگان او ابلاغ نمایند... و ایشان را از خشم و عقابش برحذر دارند و آنها را به سوی چیزی که خیر و سعادت، صلاح دین و دنیای آنها در آن است رهنمون شوند.

انبياء علیه السلام بهترین و برترین مخلوقات خدا، برگزیدگان بشر بوده‌اند. اکرام خداوند برایشان و گزینش آنان به این منصب از سر فضل محض خدائی و حکمت ربانی بوده است لاغیر؛ و برای هیچ احدی امکان ندارد به هیچ وسیله‌ای به این مقام برسد هر چند مدارج عالی‌ی کمال و ترقی را پشت سر بنهد زیرا از طریق ریاضت نفسی نمی‌توان به مقام نبوت رسد و از کانال طاعت و عبادت دسترسی به آن امکان پذیر نیست. نبوت با کسب و عزم و مداومت بر فعل خیر و انجام طاعت بدست نمی‌آید چنانکه گفتیم. بلکه این مقام و منصب، منصبی است خدایی و تنها به گزینش و انتخاب او می‌باشد.

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» [الأنعام: ۱۲۴]. (خداوند بهتر می‌داند که رسالت خویش را به چه کسی حواله می‌دارد.

تفاضل بین انبياء:

تمامی انبیای کرام در یک درجه از فضل و مکانت قرار ندارند بلکه برخی از آنها با برخی تفوق و برتری دارند و خداوند متعال آنها را در درجات مختلف قرار داده و قرآن کریم در این مورد می‌گوید: (تِلْكَ الْأَرْسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) [البقره: ۲۵۳]. (این پیغمبران بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر برتری دادیم.) و در جای دیگر می‌فرماید: «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى

بَعْضٌ ۖ وَءَاتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ﴿٥٥﴾ [الإسراء: ٥٥]. (ما برخی از پیغمبران را بر برخی دیگر برتری داده ایم، و به داود زبور عطا نموده ایم.) خداوند متعال در قرآن کریم بعضی از انبیاء را «أولوالعزم» نام برده، آن‌ها پیشوا و رهبران انبیاء به شمار می آیند و خداوند آن‌ها را مورد ستایش فراوان قرار داده و به رسول بزرگوار «حضرت محمد ص» دستور فرموده آن‌ها را در جهاد و صبر مقتدای خود قرار دهد آنجا که میفرماید: «فَصَبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» [الأحقاف: ٣٥]. (پس شکیبایی کن، آنگونه که پیغمبران اولوالعزم شکیبایی کرده اند.)

سبب نام گذاری ایشان به «أولی العزم» اینکه، دارای عزم و اراده‌ی قوی بوده و به انواع ابتلاء و امتحان گرفتار و دوران جهاد و مبارزه شان (با طواغیت) بسیار طولانی بوده است... بعضی از آن‌ها به مدت چندین قرن متوالی و در میان چندین نسل بر تکذیب و بلای مخالفین صبر کرده و بردباری از خود نشان داده است. چرا که از عمر طولانی بهره‌مند بوده و همگی آن را در محنت و شداید سپری کرده است همانند حضرت نوح علیه السلام که نزدیک به یک هزار سال در میان قومش به دعوت و فراخوانی پرداخت، اما جز اندک افرادی کسی به او ایمان نیاورد ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ ۖ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴾ [١٤] [العنكبوت: ١٤]. (نوح را به سوی قومش فرستادیم ۹۵۰ سال در میان آن‌ها بماند، سرانجام طوفان آن‌ها را فراگرفت، چرا که ستمگر بودند.)

و در جای دیگر میفرماید: «وَمَا ءَأَمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٤٠﴾» [هود: ٤٠]. جز اندک افرادی از قومش به او ایمان نیاوردند.

مصایب و شداید وارده بر بعضی از انبیاء و محنت‌هایی که از سوی قومشان تحمل می کردند به حدی تند بود که بعضی از آن‌ها همانند حضرت ابراهیم

علیه السلام را محکوم به سوزاندن و در آتش انداختن نمودند؛ اما خداوند عزوجل از سر رحمت خویش او را نجات داد.

و هكذا سایر پیغمبران «أولی العزم» همانند موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه وسلم اذیت و شکنجه، فشار و تبعید شدیدی در راه عقاید و آرمان‌های خود تحمل کرده و بر بلاها و شداید صبر و شکیبایی از خود نشان داده‌اند.

وَلَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوَاءً فَاسِقِينَ ﴿٧٤﴾

و به لوط، حکمت و دانش دادیم و او را از آن شهری که [اهلش] کارهای زشت مرتکب می شدند، نجات دادیم؛ بی تردید آنان قومی بسیار بدکار و فاسق بودند. (۷۴)

بدتر از گناه، اصرار بر گناه و استمرار آن است. استمرار در گناه، ثمره‌ی کفر و سبب بد عاقبتی است.

«وَلَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا» خداوند متعال به لوط نبوت، دانش و فهم سودمند، حکمت و فرزاندگی بخشید به طوری که در رفتار و گفتار و داوری میان مردم، به درستی و استواری عمل میکرد. به قولی: حکم، عبارت است از داوری و دادرسی در دعاوی بر مبنای حق و عدل این کثیر گفته است: لوط به ابراهیم ایمان آورد و از او پیروی کرد.

الله متعال فرموده است: فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي «و او را از آن شهری که کارهایی ناپاک میکرد» یعنی: مردم آن چنان کارهایی میکردند «نجات دادیم» مراد شهر «سدوم» است.

حق تعالی وی را از شهر سدوم که مردمش به کارهای پلید آلوده بودند نجات داد. در حقیقت آنها با آلودگی به فحشا و منکر گروهی بدکار، شریر، پلید، از طاعت حق تعالی خارج و منحرف بودند.

باید گفت که در این آیه مبارکه: خداوند متعال به چهار نعمت مهمی که به حضرت لوط علیه السلام داده شده، اشاره میفرماید که عبارتند از: حکم، علم، نجات و دخول در رحمت.

شاید مراد از «حکم» در این آیه، مقام نبوت باشد، چنانکه درباره‌ی حضرت یحیی نیز به همین معنا آمده است، «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (مریم، ۱۲). نجات دادن خداوند، با تلاش خود انسان‌ها منافاتی ندارد، چنانکه نجات حضرت لوط علیه السلام با فرمان و هدایت الهی و با خواست و تلاش خودش صورت پذیرفت. «فَأَسْرِبْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ» (هود، ۸۳) مراد از «فَاسْقِين» در اینجا، کفار است، نظیر آیه‌ی: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا» (سجده ۱۸) داستان برآمده لوط مختصر و مهمانی ملائکه ذکر شود.

وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٧٥﴾

و او را در رحمت خود درآوردیم؛ چون او از صالحان بود. (۷۵)

خداوند متعال لوط علیه السلام را برگزید و نعمت خویش را بر وی کامل ساخته از عذاب نجاتش داد؛ زیرا او پروردگارش را فرمانبردار بود و به موجبات محبت و رضایش عمل می‌کرد. یعنی: او از شایستگی بود که برای‌شان از جانب ما خصلت‌های نیکو پیش فرستاده شده است. پس این‌ها در مجموع چهار نعمت بود که به لوط علیه السلام عنایت شد.

وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾

و (یاد کن حکایت) نوح را وقتی که پیش از این دعا کرد، پس ما هم دعای او را پذیرفتیم، پس او و خانواده‌اش را از اندوه بزرگ نجات دادیم. (۷۶) اساساً شنیدن تاریخ دیگران و توجه به مصائب و مشکلات آنان، انسان را صبور می‌سازد، در آیه مبارکه آمده است که: ای پیامبر! قصه نوح را یادآور شو که

قبل از این پیامبران، وقتی قومش او را تکذیب کردند از خدا خواست آنها را نابود کند، خداوند متعال دعایش را اجابت کرد و مؤمنان خانواده‌اش را از غم بزرگ و خطر عظیم رهانید.

سلسله نسب نوح علیه السلام:

نوح پسر لامک پسر متوشلخ پسر اخنوخ «ادریس» است. ادريس جد اکبر او به شمار می‌رود. نسبت ادريس هم به «شيث» پسر آدم ابی البشر برمی‌گردد فاصله زمانی بین آدم و نوح بیش از هزار سال بوده است. در روایتی از تورات ۱۰۵۶ سال ذکر شده است.

در روایت بخاری به نقل از ابن عباس (رض) آمده که: «فاصله زمانی بین آدم و نوح ده قرن بود که همگی بر دین اسلام بودند».

ابن کثیر در «البدایة والنهایة» گوید: آنچه از معنای قرن به ذهن تبادر می‌کند صد سال است بنابر این فاصله زمانی آن‌ها هزار سال بوده و به جهت قیدی که در وراثت «کلهم علی اسلام» است بیش از ده قرن قبول نمی‌شود اما احتمال دارد بین آن‌ها قرنهای دیگری که بر اسلام نبوده‌اند وجود داشته باشد. از روایت ابو امامه حصر بر ده قرن فهم می‌شود اما ابن عباس (رض) قید (کلهم علی اسلام) را بر آن افزوده، حدیث ابو امامه را ابن حیان در صحیح خود آورده است: «مردی عرض کرد ای رسول خدا آیا آدم پیغمبر بود؟ گفت: بلی پیغمبر مکلم بود. گفت: فاصله زمانی بین او نوح چقدر بود؟ گفت: ده قرن. ابن کثیر گوید: از حدیث ابن عباس (رض) پوچی و باطل بودن گفته کسانی که گویند: فرزندان قابیل آتش پرست بوده‌اند به روشنی بر می‌آید.

آیات قرآنی مربوط به داستان حضرت نوح اشاره دارند که وی به سوی قومی فرستاده شده که مشرک بوده و بت‌ها را پرستش می‌کردند و خدایانی غیر از

الله را به الوهیت گرفته بودند عقیده داشتند آنها نافع و ضار هستند، می بینند و می شنوند می توانند نفع برای ایشان جلب و ضرر از آنها دفع نمایند. آنها اولین قومی بودند که به خدا شرک ورزیدند، لذا خداوند حضرت نوح را بر آنها فرستاد تا آنها را بیم دهد.

وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوَاءً فَأَعْرِفْنَاهُمْ
أَجْمَعِينَ ﴿٧٧﴾

و او را در برابر جمعیتی که آیات ما را دروغ پنداشتند، مدد کردیم، چرا که آنها قوم بدی بودند، لذا همه را غرق کردیم. (۷۷)

عاقبت، اهل حق، پیروز و اهل باطل، نابود شدند. خداوند نوح را بر قومش که تکذیب گر آیاتش بودند پیروز ساخت، زیرا آنها مردم بدکار و پلید بودند. پس خداوند همگی شان را با طوفان غرق گردانید. و حتی یک نفر از آنان باقی نماند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (۷۸ الی ۸۲) قصه ی داود و سلیمان علیهم السلام مورد بحث قرار میگیرد.

وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَخْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ ﴿٧٨﴾

و داوود و سلیمان را [یاد کن] هنگامی که در باره آن کشتزار که گوسفندان مردم شب هنگام در آن چریده بودند فیصله میکردند و [ما] شاهد (و ناظر) فیصله آنان بودیم (۷۸)

ای پیامبر! و داود و پسرش سلیمان علیهما السلام را یاد کن؛ هنگامی که در قضیه گوسفندان مردی داوری می کردند که بر مزرعه شخص دیگری تجاوز

کرده و شبانگاه کشتزارش را تلف ساخته بودند؛ داود چنین حکم کرد که گوسفندان در عوض کشت تلف شده از آن صاحب کشتزار باشد. و خداوند شاهد فیصله آنان بود.

فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ ﴿٧٩﴾

پس آن (قضاوت درست) را به سلیمان فهماندیم. و به هر یک [از آن دو] حکمت و علم داده بودیم. و کوه‌ها را برای داود مسخر ساختیم که با او تسبیح می‌گفتند و پرندگان را (نیز مسخر کردیم) و ما کننده این کار بودیم. (۷۹) در آیه مبارکه احترام از مقام عالی پدر، حتی در ترتیب ذکر نام داود علیه السلام را قبل از فرزندش سلیمان علیه السلام ذکر نموده است.

قضاوت، یکی از شئون انبیا است:

مفسران مینویسند: در یکی از روزها: دو نفر مالک کشتزار و مالک گوسفندانی به دعوی و مرافعه نزد داوود علیه السلام آمدند، مالک کشتزار در شکایت خود گفت: گوسفندان این شخص از تبیله شان بیرون آمده و به کشتزار من درآمدند و آن را تلف ساخته از آن چیزی باقی نگذاشتند.

داوود علیه السلام در فیصله میان آنها به دادن آن گوسفندان به وی در عوض کشت تلف شده اش حکم کرد و گفت: گوسفندان از آن توست. سلیمان علیه السلام که در صحنه حاضر بود گفت - و در آن هنگام یازده سال بیشتر نداشت - آیا غیر از این نمی شود حکم کرد؟ بدین سان که مالک تاکستان گوسفندان را ببرد و از شیر و منافع آنها بهره مند شود و مالک گوسفندان بر آن زمین گمارده شود تا چون تاکستان را به مانند همان شیئی که گوسفندان در آن چریده‌اند به سامان رساند آنگاه او گوسفندانش را بدو بدهد و وی نیز تاکستان شان را به او بازگرداند؟ داوود علیه السلام گفت: حکم همان است که

تو کردی! لذا این فیصله سلیمان علیه السلام را به اجرا گذاشت. البته حکم هر دو بر مبنای اجتهادشان بود، از این جهت حسن بصری گفته است: «اگر این آیه نمی بود، قطعاً من تمام قضات را در هلاکت می دیدم». پس حق تعالی سلیمان علیه السلام را در رسیدن به حکم صواب در اجتهادش ستود و داوود علیه السلام را نیز به خاطر اجتهادش معذور شمرد.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر خویش می نویسد: شایان ذکر است که هر دو حکم در شریعت ما منسوخ است زیرا در شریعت ما - چنانکه در حدیث شریف براء (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده - حکم این است که: باید مالکان رمه و چهارپایان، شب هنگام آنها را نگهبانی و نگهداری کنند تا وارد زمین و زراعت مردم نشوند و مقابلتاً مالکان باغها و کشتزارها باید از طرف روز، زراعت و باغهای خود را نگهبانی و نگهداری کنند. پس هر چه که چهارپایان در شب تلف کردند، ضمان و جبران خسارت آن بر عهده مالکان آنهاست و این ضمان به مقدار آن چیزی است که از زمین و زراعتشان تلف شده است - یا به رد عین جنس و یا قیمت آن - اما آسیب رساندن چهارپایان به کشت و زرع مردم در روز، ضمانی ندارد که این رأی جمهور علماء است. ولی رأی ابوحنیفه (رح) این است که تلف کردن زرع و کشت از سوی چهارپایان در صورتی ضمان ندارد که نگهبان یا چوپان همراه آنها نباشد، به دلیل این فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم: «جرح العجماء جبار». آنچه چهارپایان تلف کنند، هدر و بی تاوان است.

«وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يَسْبُحْنَ وَالطَّيْرَ» کوهها و پرندگان را با داود تسبیح گو قرار دادیم، به گونه ای که وقتی داود تسبیح میگفت آنها هم تسبیح میگفتند. ابن کثیر گفته است: از بس که داود در تلاوت صدای لطیف و خوبی داشت، در وقت تلاوت زبور، پرنده در هوا می ایستاد و او را در تسبیح

همراهی میکرد و کوه‌ها با فروتنی و توبه کنان آن را باز می‌گفتند. (مختصر ۵۱۶/۲).

از این رو جبال را قبل از طیر آورده است که تسخیر و تسبیح آن جالب‌تر و عجیب‌تر است و بیشتر جلب توجه می‌کند؛ چون کوه جماد است. «وَ كُنَّا فَاعِلِينَ (۷۹)» و ما قدرت چنان عملی را داشتیم. یعنی: ما انجام دهنده کاری بودیم که بیان شد؛ از تفهیم حکم صواب به سلیمان علیه السلام، دادن حکمت و دانش به داوود علیه السلام و سلیمان علیه السلام هر دو و به تسبیح واداشتن کوه‌ها و پرندگان همراه با داوود، هر چند که این امور نزد شما تعجب برانگیز است. و به مناسبت این آیه که مربوط به حکم قضاوت است، حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم را نقل می‌کنیم که فرمودند: «القضاء ثلاثة، قاض في الجنة وقاضيان في النار: رجل علم الحق وقضى به فهو في الجنة ورجل حكم بين الناس على جهل فهو في النار ورجل علم الحق وقضى بخلافه فهو في النار». «قضات بر سه گروهند: یک گروه از آنان در بهشت است و دو گروه در دوزخ: مردی که خداوند متعال به او علم حق را داده و او به حق حکم می‌کند، در بهشت است. مردی که در میان مردم بر مبنای جهل حکم کرده، در دوزخ است و مردی که حق را دانسته اما برخلاف آن حکم کرده است، او نیز در دوزخ است.»

سلسله نسب داوود علیه السلام:

داوود علیه السلام فرزند ایشا پسر عوید، از فرزندان یهودای پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم خلیل است. اهل تورات و انجیل نسب او را در کتب خود مفصل بیان داشته‌اند و متفق‌اند که او از اسباط یهودای پسر یعقوب موسوم به اسرائیل است. داود یکی از پیغمبرانی است که بعد از موسی بر او کتاب

آسمانی فرود آمده است. خداوند زبور را بر وی نازل فرمود. «وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ﴿٥٥﴾» [الإسراء: ٥٥].

وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ ﴿٨٠﴾
و به [داوود] فن زره [سازی] آموختیم تا شما را از [خطرات] جنگنان حفظ کند پس آیا شما سپاسگزارید. (٨٠)
«وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ» و خداوند متعال به داود صنعت زره سازی را آموخت لذا او می دانست که چگونه میخ های زره را براندازه حلقه های آن بسازد.

قتاده گفته است: اولین انسانی که زره را ساخت داود علیه السلام بود. در ابتدا، زره از چند صفحه تشکیل می شد و داود اولین کسی بود که زره را بافت و به صورت حلقه در آورد. (تفسیر قرطبی ٣٢٠/١١).

«لِيُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ» تا در جنگ شما را از شر دشمنان حفظ کند.
«فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ» پس آیا شما این نعمت حق تعالی بر خود را سپاس می گذارید؟ زیرا او داود را بر شناخت و تولید آن فن توفیق داد و سپس این صنعت به فضل او تعالی در میان مردم گسترش و انتشار یافت.
بعد از ذکر خصوصیات داود علیه السلام به ذکر اختصاصات پسرش، سلیمان پرداخت و فرمود:

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ ﴿٨١﴾

و ما باد سریع را برای سلیمان مسخر ساختیم که به حکم او به سوی سرزمینی روان می شد که در آن برکت نهاده ایم و ما به هر چیز دانا بودیم. (٨١)
«وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً» خداوند متعال برای سلیمان تند باد را رام ساخت.

«تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا» که به فرمانش جریان می یافت و او و همراهانش را به بیت المقدس در شام انتقال می داد؛ آنجا که سرزمینی حاصل خیز، پاکیزه و بسیار پر خیر و برکت است.

«وَ كُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ (۸۱)» و به تمام امور آگاه بودیم و جز به خاطر این که او را از حکمت آگاه کنیم، ملک و مکانت را به او عطا کردیم.

در تفسیر انوار القرآن آمده است: یادآور می شویم که همین باد رام شده برای سلیمان علیه السلام در جایی دیگر به «بادنرم» وصف شده است، دلیل تنوع در وصف آن این است که آن باد به اختیار سلیمان علیه السلام و تحت فرمان و خواست وی بود لذا طبق خواسته وی گاهی نرم می وزید و گاهی تند و توفانی.

مفسران نقل کرده اند که: سلیمان علیه السلام تخت چوبی بسیار بزرگ و عریضی داشت که همه مایحتاج امور مملکت داری؛ چون اسبان، شتران، خیمه ها و لشکریان بر آن قرار داده می شدند آن گاه او به باد فرمان می داد که آن را بردارد و باد آن را به هوا برمی داشت و در هر جایی که او فرمان می داد بر زمین می گذاشت.

پرنده گان نیز به فرمان او در مسیر راه با بالهایشان بر این تخت روان سایه می افکندند تا سرنشینان آن فضاپیمای بزرگ را که بشر با ابزارهای مصنوعی خود هرگز قادر به ساختن سفینه هوایی ای بدان حجم و کیفیت نیست، از گزند گرماصون نگاه دارند.

سعید بن جبیر (رض) میگوید: «برای سلیمان علیه السلام در آن تخت روان ششصد هزار چوکی گذاشته می شد که در صف اول نزدیک وی مؤمنان انسی می نشستند و در پشت سر آنها مؤمنان جنی آنگاه سلیمان علیه السلام به

پرنندگان فرمان می داد که بر آنان سایه افکنند سپس به باد فرمان می داد که این مجمع بزرگ را بردارد و به آنجا که اومی خواست ببرد و باد چنین می کرد».

وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ ﴿٨٢﴾

و مسخر ساختیم برای سلیمان از شیاطین گروهی را که برای او (در بحر) غواصی می کردند (برای او مروارید را از بحر بیرون می آوردند) و کارهای دیگر غیر از آن می کردند، و ما نگهبان آنها بودیم. (۸۲)
خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (۸۳ الی ۹۱) قصه ی ایوب، اسماعیل، ادریس، ذو الکفل، یونس، زکریا، یحیی و مریم علیهم السلام مورد بحث قرار میگیرد.

وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٨٣﴾
و ایوب را (به یاد آور) هنگامی که پروردگارش را ندا کرد (و عرضه داشت) بدحالی و مشکلات به من روی آورده و تو ارحم الراحمینی. (۸۳)

«و ایوب إِذْ نَادَى رَبَّهُ» ای پیامبر! «و یاد کن ایوب را»؛ یاد کن قصه ایوب علیه السلام که با زاری و تضرع در پیشگاه الله متعال التماس و دعا می کرد و میگفت: «أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ» به بلا و مصیبت و سختی گرفتار شده ام. خداوند متعال او را به از دست دادن خانواده، مریضی جسمی و از بین رفتن مال مورد آزمایش و ابتلای قرار داد. دیده میشود؛ که انبیا هم در زندگی مادی، همچون سایر مردم عادی به مشکلات مریضی هایی مبتلا می شده اند، اگر چه این تکالیف در ظاهر، ضرر می نماید، ولی در بسیاری از مواقع باطناً لطف خفی و رحمت الهی است، بلاها دارای ابعاد گوناگونی است، گاهی برای آزمایش است، گاهی برای رشد فکری و علمی، و زمانی هم برای عبرت آموزی به دیگران.

«ذِكْرِي لِلْعَابِدِينَ» ولی حضرت ایوب علیه السلام در مقابل همه ای مصایب صبر را پیشه کرد و آن مصیبت را به حیث سرمایه قرب پروردگار حساب کرد، او به پروردگارش پناه برد و از مولایش چنین خواست: پروردگارا! به من آسیب رسیده است پس آن را از من بر طرف کن «وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» که تویی مهربانترین مهربانان. و دعا را به صراحت نگفت ولی خود را به ضعف و ناتوانی و خدا را به مهربانی توصیف کرده است تا به اورحم کند در مقام دعا، خدا را با صفتی بخوانیم که بادر خواست و مایحتاج ما تناسب داشته باشد. واقعیت امر اینست که یادآوری و مرور تاریخ زندگانی پیامبران و سایر بزرگان، بهترین وسیله تسکین و صبر و ارشاد و راهنمایی برای انسانها می باشد، این قصه ها باید خواند و از آن باید درس عبرت گرفت.

حضرت ایوب علیه السلام از خداوند درخواست دفع بلای مریضی که به آن دچار شده بود را داشت، ولی پروردگار با عظمت و مهربان علاوه بر اجابت خواسته او، اهلش را هم به او باز گرداند.

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا
وَذِكْرِي لِلْعَابِدِينَ ﴿٨٤﴾

پس [دعای] او را اجابت نمودیم و آسیب وارده بر او را برطرف کردیم، و خانواده اش و (نیز) مانندشان را همراه با آنان به او دادیم تا (اینها) رحمتی از جانب ما و پندی برای عبادت کنندگان باشد. (۸۴)

پس الله متعال دعایش را اجابت نموده آسیب وارده را از وی برطرف کرد، در مصیبتش بهبود رونما ساخت و خانواده اش را به وی برگردانید، از بلای وارده عافیتش بخشید و به او از فضل و منت خویش مال بسیار و مضاعفی بخشید.

امام قرطبی گفته است: یعنی برای بندگان یادآوری باشد؛ زیرا وقتی برای آنان بلایا و مصایب و صبر ایوب بازگو شود، آنها هم در موقع سختی دنیوی صبر

را پیشه میکنند. همان طور که ایوب چنان کرد، ایوب بزرگترین و با فضیلت‌ترین اهل زمان خود بود. (تفسیر قرطبی ۳۲۷/۱۱).

روایت شده است که ایوب علیه السلام هیجده سال را در مصیبت سپری کرد و همسرش روزی به او گفت: ای کاش در پیشگاه خدا دعا می‌کردی! ایوب به او گفت: چند سال را در ناز و نعمت به سر بردیم؟ گفت: هشتاد سال. ایوب گفت: من در پیشگاه خدا خجالت میکشم که دعا کنم؛ زیرا من به اندازه‌ی مدت رفاه و ناز و نعمت بلا ندیده‌ام. (تفسیر نسفی ۸۷/۳)

در حدیث شریف آمده است: «أشد الناس بلاء الأنبياء ثم الصالحون ثم الأمثل فالأمثل، يبتلى الرجل على حسب دينه، فإن كان في دينه صلوا اشتد بلاءه». «سخت‌ترین مردم در ابتلا انبیاء علیهم السلام اند، سپس صالحان و سپس شخص بر حسب دین خویش مرتبه به مرتبه مورد ابتلا قرار می‌گیرد پس اگر در دین وی استواری و صلابتی بود، ابتلایش سخت‌تر است.»

سلسله نسب حضرت ایوب علیه السلام:

علماء در نسب ایوب علیه السلام اختلاف کرده‌اند تا جایی که ابوالبقاء گفته است: «در مورد نسب او هیچ چیزی صحیح نیست»، اما ابن کثیر ترجیح داده که او از نسل عیص پسر اسحاق بوده و مادرش دختر لوط بوده، او این سخن را از ابن عساکر نقل نموده است. اما قول ارجح در مورد نسب او این است که ابن اسحاق ذکر کرده و آن اینکه: ایوب پسر أموص پسر زارح پسر عیص پسر اسحاق پسر ابراهیم خلیل الله است.

امتحان و آزمایش:

نام مبارک حضرت ایوب علیه السلام در قرآن عظیم الشان بصورت کل چهار بار در سوره های نساء (۱۶۳)، انعام [۸۴]، انبیاء [۸۳]، ص [۴۱] تذکر یافته

است. طبق روایات تاریخی اسم پدرش «انوص» یا «اموص» و مادرش از نسل لوط و از بنی اسرائیل است. خداوند، افتخار پیامبری را به وی داد، نعمت دنیوی را بر رویش گشود و دارای اموال و زن و فرزندان زیادی شد. ایوب ناگهان مدتی طولانی مریض شد، و یکی پس از دیگری فرزندان و اموال خویش را از دست داد. او با بینوایان بسیار مهربان و دلسوز بود و از کودکان یتیم و افراد بی سرپرست مراقبت و نگهداری می کرد و بیچارگان را یاری می داد.

حضرت ایوب علیه السلام در ارتباط وضع صحیحی اش، در مورد خانواده اش، شدیداً مورد امتحان و ابتلاء واقع شد، ولی بر همه‌ی مصیبت‌ها صبر را پیشه کرد، تا جایی که به عنوان ضرب‌المثلی در بین انسانها می‌باشد. طوریکه مردم می‌گویند: «صبر ایوب داشته باش!» خداوند نیز او را تمجید و ستایش کرده و می‌فرماید: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نُّعَمِّ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿۴۴﴾» [ص: ۴۴]. (ما ایوب را شکستنا یافتیم چه بنده‌ی خوبی بود او بسیار توبه و استغفار سر می داد). حضرت ایوب علیه السلام ثروتمند و صاحب اموال و فرزند بود زمین‌های فراوان و باغ‌های زیاد داشت، خداوند او را به نعمت و ثروت امتحان کرد با این عیش پر از ناز و نعمت یک لحظه از شکر خدا غافل نشد و ثروت و نعمت او را از ادای وظیفه‌ی بندگی برای خدا باز نداشت. بعد خداوند او را به سلب نعمت و اهل و اولاد مبتلا کرد، بعد امراض سخت و شدید به سوی جسم او هجوم آوردند ایوب بر بلایا و امراض صبر ورزید.

سیرت نویسان می نویسند: از بس که مریضی زار و نزارش کرده و رنج و مصیبت از پایش در آورده بود؛ به درگاه خداوند متعال دست به دعا بلند نموده و در نهایت ادب و تواضع گفت: «پروردگارا! مریضی و رنج فراوان مرا

گرفته و سخت ناتوان گشته ام و تو مهربان ترین مهربانانی و جز تو کسی ندارم». در دعایش به ضرر و زیان مالی اشاره نکرد و کارهایش را به الله متعال واگذارد و به این دعای موجز اکتفا کرد؛ چون می دانست که الله متعال از احوالش خبر دارد و خداوند، سلامتیش را به او باز می گرداند و به رحمت خود به جای زن و فرزند و اموال از دست رفته اش، همه را دو چندان به او عطا می کند.

«اللهم صبرا كصبر أيوب»: بارالها! صبری چون صبر ایوب به ما ارزانی دار.

(بنقل از رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم نوشته علی صابونی)

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿٨٥﴾

و نیز یاد کن اسماعیل و ادريس و ذالكفل را که هر يك از بندگان صابر ما بودند. (٨٥)

ای پیامبر! و اسماعیل، ادريس و ذالكفل را یاد کن که بر طاعات صابر بودند «كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ» تمام آنها پیامبران اهل احسان و صبر بودند، در راه خدا تلاش کردند و در مقابل اذیت و آزاری که دیدند شکيبا بودند. پس سزاوار پاداش و نام نیک گردیدند.

وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٨٦﴾

و آنان را در رحمت خود داخل نمودیم چرا که ایشان از صالحان بودند. (٨٦) و خداوند متعال این گروه انبیا را زیر چتر رحمت و رعایت خویش داخل نمود؛ زیرا ایشان میان خود و پروردگار خویش را با عمل به طاعتش و ترک معصیتش، کرده و خود را اصلاح نمودند.

سلسله نسب حضرت اسماعیل علیه السلام:

اسماعیل علیه السلام پسر ابراهیم خلیل الرحمن است. مادرش هاجر نام داشت. اسماعیل علیه السلام اولین فرزند حضرت ابراهیم علیه السلام بود. در خواب

به حضرت ابراهیم علیه السلام دستور دادند که اسماعیل علیه السلام را ذبح کند. اسماعیل علیه السلام جد رسول بزرگوار حضرت محمد صلی الله علیه وسلم است. چون او از نسل اسماعیل علیه السلام به دنیا آمده است.

سلسله نسب ادريس عليه السلام:

نام او ادريس پسر يارد پسر مهلائيل است. نسب او به شيث فرزند حضرت آدم علیه السلام منتهی می شود. نام او نزد عبرانی ها (یهودیان) خنوخ است و در ترجمه ی عربی اخنوخ آمده است. او از اجداد نوح به شمار می رود. برخی از تاریخ نویسان گمان برده اند که ادريس قبل از نوح نیامده بلکه در زمان بنی اسرائیل بوده است. اما این گمان خطاست، و حافظ ابن کثیر و غیر او از تاریخ نویسان معتبر این گمان را رد کرده اند.

ادريس عليه السلام اولین کسی است که بعد از آدم و شيث به مقام نبوت نائل گشته ابن اسحاق میگوید: ادريس اولین کسی است که به وسیله ی قلم نوشت، او ۳۰۸ سال از عمر خود را در زمان آدم سپری کرده است. (البدایة والنهایة ج ۱ ص ۹۹).

علماء در مورد مولد و نشأت او اختلاف کرده اند بعضی گفته اند: ادريس در بابل به دنیا آمده و تعدادی فرموده اند که: در مصر چشم به جهان گشوده است، اما قول صحیح، قول اول است.

مدت اقامت ادريس عليه السلام در روی زمین ۸۲ سال بود. بعد خداوند او را بسوی خویش بازگردانید و رفعت بخشید چنانکه گوید: «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» ۵۷. مواعظ و آدابی از او بر جای مانده است، مردم را به دین خدا فرا می خواند و به سوی عبادت خداوند و خلاصی نمودن نفس خود از عذاب آخرت به وسیله ی عمل صالح در دنیا دعوت می نمود و بر زهد در این دنیای فانی تشویق و ترغیب می کرد، آن ها را به نماز و روزه و زکات دستور می داد،

بر انجام غسل جنابت بسیار تاکید می‌ورزید، مسکرات را حرام می‌دانست و مردم را به شدت از آن نهی میکرد. گویند: در زمان او مردم با ۷۲ زبان با هم صحبت میکردند که خداوند همه‌ی آن زبان‌ها را به او یاد داده بود، تا آموزه‌های دینی را بازبان خاص هر قومی به آنها آموزش دهد، چنانکه خداوند میفرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» [ابراهیم: ۴].

ما هیچ رسولی را جز به زبان قومش نفرستادیم تا (وحی به زبان خودشان) برای آنها بیان کند و توضیح دهد. (قصص الأنبياء، نجار، صفحه ۲۶).

سلسله نسب ذوالکفل علیه السلام:

اهل تاریخ گفته‌اند: ذوالکفل فرزند ایوب است. پس نسب او همان نسب ایوب است. نام او در اصل بشر بوده است. خداوند او را بعد از ایوب مبعوث فرمود و ذوالکفلش نام نهاد. چون او خود را مکلف به انجام بعضی از طاعات و عبادت‌ها نمود و آنها را به خوبی و نیکی انجام داد. مقبره‌اش در شام بوده است. اهل دمشق از یکدیگر نقل میکنند که او دارای قبری در کوهی به نام کوه قاسیون، مشرف بر دمشق، می‌باشد.

بعضی از علماء گفته‌اند: او پیغمبر نبوده بلکه یکی از صالحان بنی اسرائیل بوده است. اما ابن کثیر پیغمبر بودن او را ترجیح داده چون خداوند او را مقارن انبیاء ذکر فرموده است: «وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿۸۵﴾ وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۸۶﴾» [الأنبياء: ۸۵-۸۶]. اسماعیل و اردیس و ذوالکفل را که جملگی از زمره‌ی صابریین بودند ما آنان را غرق رحمت خود کردیم چرا که ایشان از زمره‌ی صالحین بودند.

در سوره‌ی «ص» بعد از داستان ایوب میفرماید: «وَأَذْكَرَ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ ﴿۴۸﴾» [ص: ۴۸]. از اسماعیل و الیسع و ذوالکفل یاد کن آنان جملگی از خوبان و نیکانند.

ابن کثیر میگوید: از ظاهر ثناء و مدحی که در قرآن از ذوالکفل شده است چنین بر می آید که او از جمله پیغمبران بوده است و این قول مشهور است (البدایة والنهایة ج ۱ ص ۲۲۷).

قرآن فقط او را در جمله انبیاء ذکر فرموده و بیش از این سخنی از او به میان نیاورده است اما موضوع دعوت و رسالت او و قومی که به سوی آنها مبعوث شده نه بصورت اجمال و نه تفصیل متعرض آن شده است. لذا ما هم از بحث بیشتر در این موضوع خود داری می‌ورزیم. چون بسیاری از تاریخ نویسان نیز جز بحث ناچیز سخنی از وی به میان نیاورده‌اند.

نکته‌ی قابل توجه اینکه ذوالکفل وارده در قرآن شخصی غیر از کفل مذکور در حدیث است. نص حدیث در روایت امام احمد به روایت از ابن عمر (رض) چنین آورده است.

«کفل از بنی اسرائیل بود از ارتکاب هیچ گناهی کوتاهی نمی‌کرد. زنی نزدش آمد و به او شصت دینار داد در مقابل اینکه اجازه دهد به او تجاوز کند. چون در میان دو ران او قرار گرفت زن گریه و لرزیدن را شروع کرد. گفت: چرا گریه می‌کنی مگر به زور تو را وادار به این عمل کرده‌ام؟ زن گفت: نه، لیکن من هرگز مرتکب چنین عملی نشده‌ام و حاجتمندی و ناداری مرا وادار به این عمل می‌کند.

میگفت: این بار انجام بده بعد برای همیشه آنرا ترک کن. بعد پایین آمد و خطاب به زن گفت: دینارها را با خود ببر. سپس گفت: قسم به خدا کفل از این به بعد هرگز نافرمانی خدا نخواهد نمود. کفل در همان شب فوت کرد و صبح هنگام بر دروازه‌اش نوشته شده بود خداوند از تقصیر کفل در گذشته است».

ابن کثیر می‌گوید: ترمذی این حدیث را به قید حسن روایت کرده و به صورت موقوف از ابن عمر نقل شده است و در اسنادش اشکال و نظر وجود

دارد. اگر این روایت محفوظ و صحیح باشد این مرد ذوالکفل نیست، چون لفظ حدیث کفل است، بدون اضافه ذو به آن، بنابراین او مرد دیگری غیر از ذوالکفل مذکور در قرآن بوده است.

بعضی از مؤرخان نقل میکنند که ذوالکفل عهده‌دار ریاست قومش گردید و میان آن‌ها به عدالت رفتار می‌کرد، این امر سبب شد او را ذوالکفل بنامند و داستان‌هایی در این زمینه نقل کرده‌اند. اما آنها داستان‌هایی هستند که نیازمند اثبات و تمحیص و دقت هستند، لذا از ذکر آنها خود داری ورزیده‌ایم، چون آنچه در روایت صحیح آمده ما را از ذکر آنها بی‌نیاز میکند. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری) **وَإِذَا التُّونُ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۷﴾**

و ذالنون (صاحب ماهی - یونس) را یاد کن وقتی که خشمگینانه (از میان قومش) بیرون رفت و گمان کرد که بر او تنگ نمیگیریم. پس در تاریکی‌های شکم ماهی فریاد نمود که (ای الله) معبود (برحق) جز تو نیست، تو پاک و منزهی، واقعاً که من از ظالمان بودم. (۸۷)

باید گفت که در مباحث از قصه‌های تاریخی، همیشه از شیرینی‌ها و موفقیت‌ها بحث نشده، بلکه در این قصه‌ها به حوادث تلخ و شکست‌ها نیز اشاراتی بعمل آمده است که یکی از آنان داستان و قصه حضرت یونس علیه السلام می‌باشد.

طوری‌که در آیه مبارکه آمده است: «وَإِذَا النُّونُ» برای قومت قصه ذوالنون - یونس بن متی - را یاد کن؛ که او را نهنگ بلعید.

نون یعنی ماهی بزرگ و یونس را «ذا النون» گفته‌اند؛ چون او را بلعید.

«إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا» هنگامی که از میان قومش خشمگین از شهر بیرون رفت آنگاه که دعوتش را رد نمودند. چون آنان را به ایمان فرامی خواند، اما آنها کافر شدند، پس از آنها خشمگین شد و از آن شهر خارج شد، از این رو خدا فرموده است: «وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ» درست نیست گفته شود: از خدا عصبانی بود. ابو حیان گفته است: باید گفته‌ی آن که میگوید: از خدا عصبانی بود، پرت شود؛ زیرا با مقام نبوت جور در نمی آید و مناسب نیست. (البحر ۳۳۵/۶)

و امام فخر رازی گفته است: درست نیست غضب و عصبانیت را به خدا نسبت داد؛ زیرا چنین صفتی از آن فردی است که نمی داند خدا مالک امر و نهی میباشد. و نادان نمیتواند مؤمن واقعی باشد تا چه رسد به این که بتواند به مقام نبوت و پیامبری برسد. و قهر و کینش در مورد قومش به خاطر خدا بود، و از کفر و کافر عصبانی و ناراضی بود. (تفسیر رازی ۲۱۴/۲۲)

«فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» یونس گمان برد که کیفر و عقوبت را بر او سخت نمی گیریم و او را در مضیقه قرار نمیدهیم. همان گونه که در جای دیگری نیز میفرماید: «وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ» و کسی که خدا بر او سخت گرفت، پس «نقدر» از ماده‌ی «قدر» است نه از قدرت.

امام فخر رازی گفته است: هر کس درباره‌ی خدا گمان ناتوانی برد، کافر است. و چنین تصور و نسبتی به هیچ یک از افراد با ایمان درست نیست، پس درباره‌ی پیامبران علیهم السلام چگونه درست است! روایت شده است که ابن عباس (رض) نزد معاویه رفت. معاویه گفت: دیشب امواج قرآن مرا زد و در آن غرق شدم و خلاص شدن از آن برایم مقدور نیست، مگر به وسیله‌ی تو. ابن عباس (رض) گفت: موضوع چیست؟ گفت: پیامبر خدا، یونس گمان برده

که خدا بر او قادر نیست؟ ابن عباس (رض) گفت: این از قدر است نه از قدرت. (تفسیر رازی ۲۲/۲۱۵).

«فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ» پس در تاریکی شب و در شکم ماهی خدای خود را خواند. ابن عباس (رض) گفته است: ظلمات به صورت جمع آمده است؛ زیرا ظلمت شب و ظلمت بحر و ظلمت شکم ماهی جمع شده‌اند. «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» بانگ بر آورد که خدایا! جز تو پروردگاری نیست. «سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۷﴾» خدایا! تو از نقص و ظلم منزّه و پاکى، و من به خود ظلم کردم، اما حالا از جمله‌ی توبه کرده‌ها و پشیمان گشتگانم، از تو مسألت دارم سختی را از من برطرف کنی.

در حدیث آمده است: «هر فرد مبتلا و دردمندی که این دعا را بخواند دعایش مستجاب میشود» (اصل حدیث را میتوانید درس‌نن ابو داود مطالعه فرمایند.) و تفصیل موضوع در (تفسیر صفوأة التفاسیر شیخ مرحوم صابونی تذکر یافته است).

یکی از دروس‌های حاصله از قصه حضرت یونس علیه السلام همین است که: انسان نباید در هیچ وخت رسالت الهی خویش را پایان یافته تلقی نماید و یا اینکه آن را رها کند. دیده شد که در یک حرکت عجولانه، بدون حساب و بی‌اجازه، سزای سختی را بدنبال داشت. مطمئن باشید که الله متعال بر خیالات، افکار و گمان‌های ما آگاه مطلق دارد. دیده شد که یک غضب بیجا، پیامبر را به چه مشکل گرفتار کرد. به تأسف باید گفت که در برخی از اوقات ناشایستگی یک عمل باعث انواع ظلمت‌ها می‌گردد. اگر حرکت‌ها و حبّ و بغض‌ها به فرمان خداوند و مرضی خاطر او نباشد، نتیجه مطلوب را در پی

نخواهد داشت. اقرار به گناه در پیشگاه خداوند، خود یک کمال و از آداب دعاست. طوریکه یونس علیه السلام گفت: «إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾

پس دعایش را اجابت کردیم و او را از غم نجات دادیم و مؤمنان را (وقتی به ما رجوع کنند) این چنین نجات می دهیم. (۸۸)

پس خدای متعال دعایش را اجابت کرد و او را از آن غم و سختی رها کرد. و این سنت خداست در مورد هر مؤمن راستینی که پس از هر سختی، آسانی و بعد از هر تنگنا، فراخی و گشایشی برایش قرار می دهد.

دعایی که در آن، اقرار به توحید، تنزیه پروردگار و اعتراف به خطا و اشتباه و گناه باشد، مستجاب است، دعا حضرت یونس علیه السلام استجاب یافت و نهنگ به فرمان پروردگار او را به ساحل بحر افکند. آمده است که اوسه ساعت، یا سه روز، یا چهل روز در شکم ماهی باقی مانده است. والله اعلم

تنها راه نجات، خواست و اراده‌ی الهی است:

مفسران می نویسند: افگندن یونس علیه السلام در شکم نهنگ برای پاکسازی وی از آن لغزش و برای تعلیم و تنبیه وی بود نه برای عذاب کردن وی زیرا بر انبیا علیهم السلام عذاب نازل نمیشود. («تفسیر انوار القرآن» تألیف عبدالرؤف مخلص هروی)

دعای حضرت یونس برای هر کس در هر زمان و برای هر مقصد مقبول است:

«وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ» یعنی چنانکه حضرت یونس علیه السلام را از غم و مصیبت نجات دادیم، هم چنان با همه مؤمنان چنین خواهیم کرد، به شرطی که با صدق و اخلاص به سوی ما متوجه باشند و به ما پناه بیاورند، در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: دعای ذوالنون که آن را

در بطن ماهی خوانده بود یعنی: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» [الأنبياء: ۸۷] هر مسلمانی برای مقصدی وقتی به آن دعا کند خداوند متعال استجابة خواهد نمود. (رواه احمد والترمذی والحاکم وصححه من حدیث سعد بن ابی وقاص - مظهري)

سلسله نسب حضرت یونس علیه السلام:

تاریخ نویسان نسبی برای حضرت یونس علیه السلام ذکر نکرده‌اند. تنها بر این متفق‌اند که نام او یونس بن متی است و گفته‌اند: متی مادر یونس بوده و در میان انبیاء جز او و حضرت عیسی کسی به مادرشان نسبت داده نشده است. اهل کتاب او را (یونان بن امتای) نام می‌برند. یونس علیه السلام از بنی اسرائیل است و نسبش به بنیامین یکی از اولاد یعقوب می‌رسد.

خداوند متعال او را به سوی مردم نینوا در منطقه‌ی موصل عراق فرستاد زیرا آنها گرفتار بت پرستی شده و عبادت بتان در میان آنها رواج پیدا کرده بود. حضرت یونس مرتب مشغول دعوت و تبلیغ آنها بود آنها را به یکتاپرستی و عبادت خداوند دعوت می‌کرد ولی جز گوش‌های ناشنوا و دل‌های به غلاف پوشیده شده پاسخی از ایشان دریافت نکرد سرانجام از دست ایشان به تنگ آمد و آنها را در صورت ایمان نیاوردن به عذاب تهدید کرد. چون نافرمانی و سرکشی آنها به درازا کشید خشمگینانه از میان آنها خارج شد و آنها را به عذاب خدا بعد از سه روز تهدید کرد، چنین پیدا است که آنها نیز در مقابل وی را تهدید به کشتن کردند و او را تعقیب نمودند. سرانجام از میان آنها خارج شد و قبل از اینکه خداوند به او دستور هجرت بدهد فرار کرد و از میان آنها رفت و گمان برد که خداوند او را به خاطر این خروج عجولانه مؤاخذه نخواهد کرد و در تنگنا قرار نخواهد داد. فرموده‌ی خداوند متعال این معنی را میرساند آنجا که میفرماید: «وَذَا التُّونِ إِذٍ ذَهَبَ مُغَضَّبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ

تَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٨٧﴾ [الأنبياء: ٨٧]. (یاد کن یونس را ملقب به) ذالنون را در آن هنگام که خشمناک بیرون رفت و گمان برد که بر او سخت نمی گیریم در میان تاریکی ها فریاد برآورد پروردگاری جز تو نیست و تو پاک و منزهی، من از جمله ستمکاران شده ام.

ابن مسعود و مجاهد و گروهی از سلف گفته اند: چون یونس از میان قومش بیرون رفت و یقین حاصل کردند که نزول عذاب بر آنها حتمی است خداوند توبه و بازگشت را بر قلبشان القا کرد و از رفتار خویش با پیغمبر پشیمان شدند جامعه ی پشمینه ی راهبان و توبه کاران به تن کردند و میان بهایم و بچه هایشان جدایی افکندند و زن و مرد، پیر و جوان، دختر و پسر، تضرع و زاری کنان از شهر خارج شدند، حیوانات نیز به فریاد و صدا درآمدند. ساعتی بس شدید و خوفناک بود، خداوند به حول و قوه و رحمت و رأفت خویش عذاب را از آنان دفع کرد، عذابی که چون شبی تاریک بر بالای سر آنها قرار گرفته بود و به مرگشان تهدید می کرد. خداوند متعال میفرماید: «فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ ءَامَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَنُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا ءَامَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ ءَازَابَ الّٰخِزِيِّ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَهُمْ اِلٰى حِينٍ ﴿٩٨﴾» [یونس: ٩٨]. (هیچ قوم و ملتی ایمان نیاورده اند تا ایمانشان برایشان سودمند باشد مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند عذاب خوارکننده را در دنیا از آنان بدور داشتیم و ایشان را تا مدت زمانی برخوردار کردیم.) (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی)

وَزَكَرِيَّا إِذِ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ﴿٨٩﴾
و زکریا را یاد کن چون پروردگارش را ندا کرد که ای پروردگار من! مرا تنها مگذار و تو بهترین وارثان هستی. (٨٩)

انیا هر زمانیکه به کدام مشکلی روبرو و مواجه شده اند، به درگاه الهی شتافته و گشایش آن مشکل و پرابلم را از پروردگار خویش خواستار شده اند. بطور مثال در آیات قبلی دعای های که پیامبران هریک حضرت نوح علیه السلام، حضرت ایوب علیه السلام، و حضرت یونس علیه السلام را مطالعه نمودیم. و در این آیه مبارکه قصه حضرت زکریا علیه السلام را یادآور شده میفرماید: ای محمد! و زکریا آن پیامبر بزرگوار را یاد کن؛ که مخلصانه از پیشگاه الهی خواست و گفت: پروردگارا! مرا تنها بدون فرزندی که علم، حکمت و نبوت را از من به ارث برد مگذار.

ابن عباس (رض) گفته است: در آن موقع یک صد سال از عمرش گذشته بود و زنش در سن نود و نه سالگی قرار داشت. (تفسیر رازی ۲۱۷/۱۲).
 «وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ» خدایا! و تو بهترین باقی ماندگان و بهترین کسی هستی که همه مردگان را جانشینی! زیرا حق تعالی بعد از فنای خلقش باقی است.
 آلوسی گفته است: در این بخش از آیه خدا را به «جاودانگی» و غیر او را به «فنا پذیری» توصیف کرده و از ابر رحمتش طلب باران لطف و رحمت کرده است. (روح المعانی ۸۷/۱۷)

انسان نباید از درگاه الهی و نباید از رحمت الهی مأیوس شود. در آیه مبارکه خواندیم: «وَ زَكْرِيَّا إِذْ نَادَى» زمانیکه زکریا ندا داد، خداوند با عظمت حتی به انسانی که هشتاد و نه ساله بود زکریا علیه السلام از همسری عقیم اش طفلی عنایت فرمود. مطمئن باشید که ذکر کلمه «رب» و تکرار آن در دعا، درخواستها را با اجابت مقرون می سازد.

سلسله نسب زکریا علیه السلام:

نام زکریا در قرآن عظیم الشان بصورت کل ۸ بار آمده است، در سوره های آل عمران، مریم، انعام و انبیاء. ولی داستان او به صورت مفصل در سوره های آل عمران و مریم آمده است.

او به طور قطع از پیغمبران بنی اسرائیل و از نسل سلیمان پسر داود بوده و نسب‌هاش به یعقوب موسوم به اسرائیل می‌رسد. زکریا جزو پیغمبرانی است که ایمان به آنها به تفصیل واجب است.

تاریخ نویسان نسب متصل و موثقی برای او ذکر نکرده‌اند، اما حافظ ابن عساکر در کتاب تاریخش نسبی طویلی برای او ذکر کرده که مکون از ۱۴ پدر است و به سلیمان میرسد که آن را بصورت مؤجز در اینجا می‌آوریم: «زکریا پسر دان بن مسلم پسر صدوق پسر حشبان... تا به رحبام پسر سلیمان پسر داود» می‌رسد.

شیخ عبدالوهاب نجار در کتاب قصص الأنبياء می‌گوید: زکریای دیگری غیر از پدر یحیی وجود داشته که داستان او در قرآن نیامده و زکریای پسر برخیا بوده است و این زکریا صاحب یکی از کتاب‌های قانونی مورد اعتماد نصاری می‌باشد. در زمان داریوس، سه قرن قبل از تولد مسیح زندگی می‌کرد. او در فصل سوم کتابش از ولایت عمر پسر خطاب و غلبه‌ی او بر بیت المقدس که سوار بر الاغ وارد آن می‌شود سخن به میان آورده است. مسیحیان این روایت به ظهور مسیح تأویل میکنند ولی یهود او را به مسیح منتظر یعنی مسیح دجال تفسیر می‌کنند. (قصص الأنبياء صفحه ۲۶۸).

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ ﴿٩٠﴾

پس دعایش را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم و همسرش را برای او شایسته (حمل) گردانیدیم، البته آنان در (انجام) کارهای خیر شتاب می‌کردند و با امید و بیم ما را می‌خواندند و برای ما متواضع بودند. (۹۰)

«فَاسْتَجَبْنَا لَهُ» خداوند متعال دعا زکریا را اجابت کردیم. «وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ» و به او با وجود کهن سالی و پیری اش الله متعال فرزندی به نام یحیی به او بخشید،

«وَاصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ» و همسرش را آماده آن ساخت که بتواند باردار شده و زایمان کند حال آنکه او زنی عقیم و سالخورده بود.

ابن عباس (رض) گفته است: زنش بد اخلاق و زبان دراز بود، خدا او را اصلاح کرد و حسن اخلاق به او عطا کرد. (نظر اول از آن قتاده و سعید بن جبیر و بسی از مفسرین است. قرطبی ۱۱/۳۳۶).

«إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» کمالات انسانی زمانی با ارزش است که دائمی باشد نه زودگذر و موقت.

دعای پیامبران مذکور را از این جهت قبول کردیم که آنها صالح بودند و در طاعت خدا جدیت و تلاش به خرج می دادند. یعنی: زکریا و همسرش علیهماالسلام ما را برای طلب خیر و دفع شر، در حال خوشی و ناخوشی، در راحتی و شدت می خواندند و به سوی ما زاری می کردند پس سزاوار این اجابت بودند.

سعادت کامل، زمانی است که همه ی اعضای خانواده در انجام کار خیر، با یکدیگر شریک، همفکر و همگام باشند. «إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» آنچه مایه ی ارزش بیشتر کارهای خوبست، سرعت و نشاط در انجام آنهاست. سرعت در کار خیر و دعا همراه با بیم و امید، در استجاب دعا مؤثر است «وَيَدْعُونَنا رَغَبًا وَرَهَبًا» به طمع و امید برخوردارى از رحمت، ما را میخواندند و از بیم و هراس عذاب، از ما التماس می کردند.

«وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ» یعنی: متواضع و متضرع و فروتن بودند. و در نهان و آشکار در پیشگاه خدا سر ذلت و فروتنی خم کرده و از کیفرش می ترسیدند.

سلسله نسب یحیی علیه السلام:

نام یحیی علیه السلام در چهار آیه از سوره های آل عمران، انعام، مریم و انبیاء آمده است.

خداوند او را بسیار تمجید و تعریف کرده و او را بر تقوی، صلاح و استقامت توصیف نموده است: خداوند متعال در عمر سی سالگی نبوت را به او ارزانی کرد: «وَأَتَيْنَهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ﴿١٢﴾» [مریم: ۱۲]. (و ما در کودکی بدو بینش دادیم.) و او را سید و پرهیزکار و به دور از ارتکاب منکرات و شهوات نامشروع قرارداد.

یحیی علیه السلام پسر زکریا علیه السلام یا پسر دان پسر مسلم پسر صدوق پسر حشبان... تا اینکه نسبش به سلیمان علیه السلام پسر داود علیه السلام میرسد او از سبط یهودای پسر یعقوب علیه السلام می باشد چون بنا بر تحقیق انجام شده داود علیه السلام از سبط یهوذا بوده است.

وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً
لِلْعَالَمِينَ ﴿٩١﴾

و (یاد کن) زنی را که پاکدامنی خود را حفظ کرد (مریم)، پس از روح (مخلوق) خویش در او دمیدیم و او و پسرش را نشانه (قدرت خود) برای جهانیان قرار دادیم. (۹۱)

«أَحْصَنَتْ»: مصون و محفوظ داشت. «فَرْجَهَا»: عورت خود را. کنایه از پاکدامنی و عفت است. «أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا»: خود را از آمیزش با مرد، چه از راه حلال و چه از راه حرام، به دور داشت، خویشتن را از آلودگی به بی عفتی مصون و محفوظ کرد و عقیف و پاکدامن زیست. «نَفَخْنَا»: مراد از نفخ و دمیدن، پدید آوردن رازی از رازهای الهی در شکم مریم است که در پرتو آن حیات جنینی فرزندش عیسی برقرار و بر دوام گردد (ملاحظه شود سوره حجر آیه ۲۹). «مِنْ رُوحِنَا»: از روح متعلق به خود. پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم نوشته مرحوم شیخ علی صابونی

پاکدامنی از برجسته‌ترین کمالات زن است:

«الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا» و داستان مریم دختر عمران را یاد کن؛ داستان «آن زن را که خود را پاکدامن نگاه داشت» او مریم، است که دامن خویش را به عفت پیچید و پاکدامنی خویش را حفظ کرد و هرگز هیچ بشری در حرام به او دست نیازید.

پاکدامنی مادر می تواند او و فرزندانش را به بالاترین مقام‌ها برساند. ابن کثیر گفته است: خداوند متعال داستان مریم و فرزندش عیسی را مقارن با قصه‌ی زکریا و پسرش، یحیی آورده است؛ زیرا این دو قصه با هم ارتباط و تناسب دارند؛ داستان زکریا و یحیی عبارت است از خلق فرزندی از پیرمردی سالخورده و پیرزنی که در جوانی عقیم بوده است. اما این قصه بس عجیب‌تر است، و آن عبارت است از خلق فرزندی از یک زن بدون ازدواج و بدون تماس بامذکر، از این رو قصه‌ی مریم را بعد از قصه‌ی زکریا ذکر کرده است. «فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا» (پس در او از روح خویش دمیدیم) مراد روح عیسی علیه السلام است. نسبت دادن روح عیسی علیه السلام به خداوند، از باب گرامیداشت عیسی علیه السلام است. «وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ» بناءً مریم و پسرش نشانه‌ای آشکار بر قدرت حق تعالی بودند که بشر امتی پس از امت دیگر از آن درس و آموزه بر می‌گیرند.

در حدیث شریف آمده است: «كَمَلَ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ، وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا: آسِيَةُ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ، وَمَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَإِنْ فَضَلَ عَائِشَةُ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضَلَ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ». بخاری (۳۴۱۱) و مسلم (۲۴۳۱) «از مردان کسان بسیاری به پایه کمال رسیده‌اند، اما از زنان غیر از مریم دختر عمران و آسیه زن فرعون کسی دیگر به پایه کمال نرسیده، و همانا فضل و برتری عایشه بر سایر زنان، همچون برتری آب گوشت بر سایر غذاهاست».

سلسله نسب مریم:

مریم دختر عمران صدیقه‌ی باکره و دختر عقیقه‌ای است که در حجره‌ی فضیلت و پاکی تربیت یافت و پاک زیست. خداوند متعال در جاهای متعددی از قرآن به تعریف و تمجید از او پرداخته است. بطور مثال در (آیه ۱۲ سوره التحريم) میفرماید: «وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ لَهَا عِزٌّ وَكَرَامَةٌ وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ ﴿۱۲﴾» (همچنین مریم دختر عمران که دامن به گناه نیالوده و خود را پاک نگاهداشت و ما از روح متعلق به خود در آن دمیدیم و او سخنان پروردگارش و کتاب هایش را تصدیق کرد و از زمره‌ی مطیعان و فرمانبرداران بود).

پدرش عمران مردی بزرگوار و دانشمندی از دانشمندان بنی اسرائیل بود. همسرش (مادر مریم) (به روایت ابن اسحق) عقیم بود نذر کرد اگر حامله شود فرزند خود را به خدمت بیت المقدس اختصاص می‌دهد. خداوند دعای او را استجاب نمود و به مریم حامله گردید چون وضع حمل کرد، دید آنچه از او جدا شده دختر است در حالی که انتظار پسر می‌کشید تا به خدمت بیت المقدس اختصاص داده شود. از باب اعتذار و تأسف دست دعا به سوی خداوند بلند کرد و گفت: «قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿۳۶﴾» [آل عمران: ۳۶]. (گفت: خداوندا من او را دختر زائیدم ولی خدا بدانچه او بدنیا آورده آگاه‌تر است (خدا بهتر می‌دانست که) پسر مانند دختر نیست (و گفت): من او را مریم نام گذارده و او و فرزندانش را از اهریمن مطرود در پناه تو می‌دارم).

اما خداوند آن را نیکو پسندید و به صورت نیکو پرورش داد و او مادرش را از شر شیطان مصون نگاه داشت.

سلسله نسب حضرت عیسی علیه السلام:

حضرت مسیح عیسی پسر مریم، آخرین پیغمبر بنی اسرائیلی است نامش عیسی لقبش مسیح کنیه اش ابن مریم است. به مریم دختر عمران نسبت داده می شود، چون بدون پدر از او تولد یافته در زبان عبری «یشوع» نام دارد و به معنی مخلص (فرشته‌ی نجات) است و در انجیل «یسوع» نامیده می شود.

عیسی عبد و برگزیده‌ی خدا است و کلمه‌ی خداوند است که به مریم باکره‌ی طاهره‌ی عقیقه‌ی پاکدامن القاء کرد «وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ لَهَا مِنَ الْغَنِيِّينَ ﴿١٢٠﴾» [التحریم: ۱]. (و او سخنان پروردگارش و کتاب‌هایش را تصدیق کرد و از زمره‌ی مطیعان و فرمانبرداران خدا بود).

عیسی علیه السلام، آخرین پیغمبر بنی اسرائیلی است چنانکه محمد صلی الله علیه وسلم آخرین حلقه‌ی همه‌ی انبیاء و رسولان است. درود و سلام خداوند بر همه‌ی آنها باد.

نسب عیسی علیه السلام در انجیل:

هرگاه سخن از نسب عیسی علیه السلام به میان می آید، نصاری نسبت (یوسف نجار را) به یاد می آورند چون حضرت عیسی علیه السلام در نزد ایشان به (یسوع پسر یوسف نجار) مشهور است. چون حضرت مریم قبل از حامله شدن به عیسی نامزد یوسف نجار بود و چون حامله گردید در خواب به یوسف امر کردند مسئله را مخفی بدارد و آن را آشکار نکند چون یوسف از هر گناهی پاک و مبری می باشد. (انجیل متی صفحه ۱-۲۰).

یوسف نجار یکی از جوانان صالح و پرهیزگار یهودی بود و در اوج عفت و طهارت می زیست. سپس از مریم خواستگاری اما هرگز التقاء و ازدواج بین آنان صورت نگرفت. عادت مرسوم در نزد آنها این بود که پسر جوان در

میان دختران طایفه‌ی خود یکی را انتخاب کند، سپس مدتی را بدون رابطه‌ی همسری به منظور آشنایی با اخلاق یکدیگر، با هم سپری کنند و در صورت رضایت طرفین از هم دیگر تن به ازدواج با هم بدهند و اگر یکی ناراضی بود بدون اتصال جنسی خطبه و عقد فسخ گردد.

انجیل (برنابا) به صراحت میگوید: مریم از زمانی که احساس کرد به عیسی حامله است یوسف نجار را بعنوان معاشر خود (بدون روابط جنسی) برگزید. در میان تمامی انجیل‌ها تنها انجیل متی و انجیل لوقا نسب حضرت عیسی را ذکر کرده‌اند و تعجب در اینجا است که اختلاف فاحش و تناقض واضحی بر سر نسب او در این دو انجیل مشاهده می‌کنیم. به طوری که به هیچ وجه با هم جور در نمی‌آیند. این مسئله‌ها را بر آن می‌دارد که معتقد باشیم اهل کتاب به دور از تحقیق مطالب را می‌نویسند و بدون یقین و ثبوت ایمان می‌آورند و هرچه را که سران دین بگویند، بدون تحقیق تصدیق کرده و می‌پذیرند و اینکه قطعاً تحریف و تبدیل به تورات و انجیل راه پیدا کرده است، چنانچه قرآن بدان تصریح می‌کند و با یک نگاه می‌توان تعارض و تناقض بین مشهورترین انجیل‌های نصاری (انجیل متی و لوقا) کشف کرد. قابل تذکر است که همچو روایات اسرائیلی بوده که دین مقدس اسلام این روایات را سریحاً رد نموده و قابل هیچ نوع اعتبار نمیباشد.

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ﴿٩٢﴾

این (پیامبران بزرگی که به آنها اشاره کردیم و پیروان آنها) همه امت واحدی بودند (و پیرو یک هدف) و من پروردگار شما هستم، مرا پرستش کنید. (۹۲)
 «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» درحقیقت دین تمام پیامبران اسلام است و آفریننده روزی بخش تدبیر کننده تنها خداوند متعال میباشد؛ ابن عباس (رض) گفته است: یعنی دینتان یکی است. (مختصر ۵۲۰/۲).

زیرا میان امت‌های مختلف هیچ گونه اختلافی در عقیده توحید نیست، تفاوتی که هست، در شریعتها و فروع دین است. همه‌ی ادیان الهی، در مقصد و هدف یکی هستند. توحید و وحدت کلمه، اساس کاروشعار اساسی ادیان الهی را تشکیل می‌دهد.

در حدیث شریف آمده است: که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «نحن معاشر الأنبياء أولاد علات». «ما گروه‌های انبیا برادران علاتی هستیم» علاة: فرزندان یک مرد از زن‌های مختلف‌اند. «وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» و من پروردگار شما هستم و به غیر از من معبودی به حق موجود نیست. پس مرا به تنهایی پرستش کنید.

وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ ﴿٩٣﴾

ولی [آنان] دین شان را در میان خود قطعه قطعه کردند [و نسبت به دین گروه گروه شدند و به شدت با هم اختلاف پیدا کردند]؛ و همه آنان به سوی ما باز خواهند گشت [تا سزای سخت این گروه گرای را ببینند]. (۹۳)

منشأ تفرقه در ادیان الهی و دین اسلام، خود مردم هستند، طوریکه میفرماید: «وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ» یعنی: امتها میان خود در کار انبیا علیهم السلام پراکنده گشته هر یک راه و روشی را در پیش گرفتند و به بخش و گروه و فرقه‌ای جداگانه تقسیم شدند بعضی موحد و بعضی یهودی و بعضی نصرانی و بالاخره جمعی مجوس شدند. «كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ» بازگشت همه‌ی آنان به سوی ماست و محاسبه‌ی تمام آنان بر عهده‌ی ما می‌باشد. تفرقه‌اندازان باید خود را برای پاسخگویی در محضر الهی آماده کنند.

امام فخر رازی در معنی ایه مبارکه می‌فرماید: دین را در بین خود تقسیم و قطعه قطعه کردند، همان‌طور که جمعی در بین خود چیزی را تقسیم می‌کنند.

بدین ترتیب اختلاف آنان را در دین مثال زده است؛ چرا که به صورت فرقه‌ها و احزاب گوناگون درآمدند. (مختصر ۵۲۱/۲).

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بنی اسرائیل به هفتادویک فرقه متفرق شدند، هفتاد فرقه از آنان هلاک شد و فقط یک فرقه نجات یافت و قطعاً امت من به هفتاد و دو فرقه متفرق می‌شوند پس هفتاد و یک فرقه از آنان هلاک می‌شود و فقط یک فرقه نجات می‌یابد. اصحاب گفتند: یا رسول الله! این فرقه ناجیه چه فرقه‌ای است؟ فرمودند: جماعت، جماعت، جماعت».

فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ ﴿٩٤﴾
 هر کس چیزی از اعمال صالح را بجا آورد در حالی که ایمان داشته باشد، کوششهای او ناسپاسی نخواهد شد، و ما تمام اعمال آنها را می‌نویسیم (تا دقیقاً همه پاداش داده شود). (۹۴)

اگر توفیق همه‌ی کارهای خیر را بدست نیاوردید، حداقل هر مقدار از آن را که برایتان ممکن است، انجام دهید. آنچه مهم است، سعی و تلاش برای انجام کار نیک است، هر چند جامه‌ی عمل نپوشد. اعمال انسان ثبت می‌شود و پاداش بر اساس حساب و کتاب است.

وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٩٥﴾
 و اهل دیاری را که ما هلاک گردانیم دیگر زندگانی بر آنها محال و حرام است و هرگز (به دنیا یا به ایمان) باز نخواهند گشت. (۹۵)
 یعنی محال است که قبل از روز قیامت به دنیا برگشته و بر آنچه کرده‌اند پشیمان و توبه‌کار شوند.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی محال است وقتی اهل منطقه‌ای را نابود کردیم، بار دیگر به دنیا باز آیند و برگردند. در روایتی دیگر از او آمده است:

لا يَرْجِعُونَ يَعْنِي «لا يتوبون» ابن كثير گفته است: نظر اول روشن تر است. و در البحر آمده است: یعنی امکان ندارد اهل محلی که آنها را به سبب کفرشان نابود کردیم، باری دیگر به دنیا برگردند و ایمان بیاورند، اما وقتی زمان رستاخیز فرا می‌رسد، آنگاه بر می‌گردند. (زاد المسیر ۳۸۹/۵).

حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ﴿٩٦﴾
تا وقتی که یاجوج و ماجوج [راهشان] گشوده شود و آنها شتابان از هر بلندی بیایند. (۹۶)

منظور این است: یاجوج و ماجوج از بس که زیادند از هر طرف بیرون آمده و در سرزمین فساد ایجاد می‌کنند.

یاجوج و ماجوج اقوامی اند که با حملات خود به مناطق همجوار، موجب فساد در زمین و خرابی و نابودی می‌شدند، تا آنکه به دست ذوالقرنین سدی ساخته شد و راه نفوذ آنان به دیگر مناطق بسته شد.

ولی یکی از نشانه‌های قیامت و پایان عمر زمین، خراب شدن این سد و هجوم مجدد این اقوام است. چنانکه در آنجا فرمود: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ» (کهف ۹۸) و در اینجا در آیه بعد میفرماید: «وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ». به هر حال این آیات، نوعی پیشگویی در مورد یورش تجاوزکاران و سرازیر شدن آنان به همه‌ی مناطق زمین است.

وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٩٧﴾
و آن وعده حق [که قیامت است] نزدیک شود، پس ناگهان چشم‌های کافران خیره شود [و گویند:] وای بر ما! که ما از این روز در بی‌خبری سنگینی قرار داشتیم، بلکه ما ظالم بودیم. (۹۷)

مفسران گفته‌اند: یکی از نشانه‌های (کبرای) برپا شدن قیامت ظهور یاجوج و ماجوج هستند؛ ابن مسعود (رض) گفته است: بعد از خروج یاجوج و ماجوج زمان قیامت برای مردم مانند وقت فارغ شدن بارداری است که مدتش سرآمده و خانواده نمی‌دانند شب فارغ میشود یا روز. (البحر ۶/۳۴۰).

یاجوج و ماجوج گروهی از نواسه گان یافت یکی از فرزندان نوح هستند که چون مردم زمین را مورد آزار و اذیت قرار میدادند، ذوالقرنین آنها را داخل سدی محبوس کرد تا خداوند اجازه خروجشان را صادر سازد. (نوح علیه السلام چهار فرزند داشت به نام‌های: حام، سام، یام و یافت. یام که همان کنعان باشد که در طوفان غرق شد و نسل کنونی بشر زاده سه فرزند دیگر وی هستند. از سام، عرب، فارس و رومیان به وجود آمدند، از یافت ترک‌ها و سقالبه و یاجوج و ماجوج پدیدار شدند و از حام قبطیان و سودان و بربریان زاده شدند. این نسب‌بندی در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به روایت حافظ ابوبکر بزاز نقل شده است. البته ابن عبدالبر آن را به ساعد بن المسیب رحمه الله نسبت داده است والله اعلم) ابن کثیر میفرماید: یاجوج و ماجوج دو طایفه ترک تبار و از سلاله آدم هستند. (بعضی گفته‌اند که این دو قبیله از کشور چین برمی‌خیزند و آنچه این فرضیه را تقویت می‌کند این است که نژاد ملت چین و ملت ترک یکی است و حتی در اشکالشان نیز به یکدیگر شباهت فراوانی دارند والله اعلم) در حدیث صحیح آمده است که «روز قیامت خداوند به حضرت آدم دستور می‌دهد که جهنمیان را به جهنم بفرست. آدم می‌پرسد: چند درصد را؟ میفرماید: از هر یک هزار نفر ۹۹۹ نفر را به جهنم و یک نفر را به بهشت بفرست و آن زمانی است که کودکان از ترس و وحشت پیر می‌شوند و زنان حامله سقط جنین می‌کنند، ندا زده می‌شود: مژده دهید

که یاجوج و ماجوج فدیة شما خواهند بود و در روایتی: «در میان شما دو قوم به نام‌های یاجوج و ماجوج هستند که هر جا باشند، اکثریت را تشکیل می‌دهند». (به روایت بخاری، مسلم و احمد).

در حدیث نواس بن سمعان آمده است که: «بعد از اینکه حضرت عیسی علیه السلام، مسیح دجال را نزد دروازه شهر لدّ می‌کشد، خداوند به عیسی علیه السلام وحی میکند که مردمی از بندگانم را خارج نموده‌ام که هیچ کس حتی تو نیز یارای مقابله با آنها را نداری. بندگانم را به کوه طور پناه ده، خداوند یاجوج و ماجوج را فرستاده که از هر تپه‌ای سرازیر میشوند، حضرت عیسی علیه السلام و همراهانش به خدا پناه می‌برند و خداوند کرمی را مأمور آنها کرده و آنها را همچون مرگ یک نفر نبود می‌سازد و عیسی علیه السلام و یارانش به زمین برمی‌گردند، ولی حتی یک وجب از زمین را که بوی گندیده و متعفن آنها درامان مانده باشد نیز پیدا نمی‌کنند که دیگر بار عیسی علیه السلام و یارانش به خدا پناه می‌برند و خداوند پرندگان با گردنی همچون گردن شترهای عظیم‌الجثه و قوی هیکل را میفرستد و آنها را به جایی که خدا بخواهد انتقال می‌دهند، سپس خداوند بارانی را به مدت چهل روز میفرستد که به همه نقاط زمین از شهرها گرفته تا صحراها می‌رسد و زمین را به صورتی شستشو میدهد که مثل آینه پاک و منزه می‌گردد، به زمین گفته می‌شود ثمرات را برویان و برکات را بیرون بریز تا جایی که گروهی از مردم از یک انار میخورند و زیر پوستش نیز سایه میگیرند» تا آنجا که فرمود: «در این حالت خداوند نسیمی لطیف و خوش میفرستد که به زیر بغل مؤمنان نفوذ کرده و روحشان را میگیرد و فقط فاسدان و تبهکاران میمانند که الاغ‌وار و حیوان صفت بر یکدیگر سوار می‌شوند و قیامت بر همین مردمان برپا میشود».

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (۹۸ الی ۱۰۶) درباره فرجام کافران و مؤمنان بحث بعمل می‌آید.
إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ ﴿۹۸﴾
 در حقیقت شما و آنچه غیر از خدا می پرستید هیزم دوزخید شما در آن وارد خواهید شد. (۹۸)

«إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» ای مشرکین! شما و چوب و سنگ‌هایی که پرستش می کنید هیزم دوزخید. ابو حیان گفته است: حصب آن است که در آتش جهنم انداخته میشود، و قبل از این که در جهنم انداخته شود نام حصب بر آن اطلاق نمی‌شود مگر به طریق مجاز. «أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ ﴿۹۸﴾» شما همراه فجّار بدکار وارد آن می شوید.

لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۹۹﴾
 اگر اینها خدایانی [واقعی] بودند در آن وارد نمی شدند و همه آنها (عابدان و معبودها) در آنجا جاودانه‌اند. (۹۹)

از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: عذاب شرک، عذابی ابدی است، بناءً نباید به غیر خدا دل نبندیم و سرنوشت خود را به خدایان دروغین و عاجز گره نزنیم «لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا» اگر آن بت‌های مورد پرستش شما خدا بودند، داخل جهنم نمی شدند. «وَ كُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۹۹﴾» عابد و معبود عموماً و برای همیشه در دوزخ خواهند ماند.

لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ ﴿۱۰۰﴾
 آنها در آن ناله‌های دردناک دارند، و چیزی نمی شنوند! (۱۰۰)
 «زَفِيرٌ»: صدای آه و نفس شخص غم گرفته است، صدائی که در گلو شکسته شود و به سبب غم و اندوه با زحمت اداء گردد. «لَا يَسْمَعُونَ»: نمی شنوند. مراد شنیدن سخنان دل‌انگیز و مایه سرور است (اعراف / ۴۴).

دوزخ، جایگاه ناله‌های بی جواب است:

بی‌پاسخی ناله‌ها و فریادها، خود شکنجه دیگری برای اهل دوزخ است. «لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ» گروه کافران عذاب شده در جهنم آه و ناله‌ی کفار بلند است همانند صدای آهی که از قلبی محزون و صدمه دیده بیرون می‌آید.

«وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ» (۱۰۰) و آنان از سختی‌های سخت عذاب و بسیاری وحشت و هراس، چیزی را نمی‌شنوند.

طوری‌که خداوند متعال می‌فرماید: «وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا» منظور از جمله «لَا يَسْمَعُونَ» این نیست که اهل دوزخ هیچ صدایی را نمی‌شنوند، بلکه هدف آنست که هر چه فریاد می‌زنند پاسخ نجات بخشی را دریافت نمی‌کنند، زیرا در قرآن آیاتی است که بر شنیدن اهل جهنم دلالت میکند، آنجا که از مأمور عذاب، مهلت میخواهند و یا از خداوند، درخواست نجات می‌کنند و یا زمانی که از آنان سؤال میشود پاسخ میدهند.

امام قرطبی گفته است: شنیدن موجب شادی و انس است، اما خدا آن را در جهنم از کفار منع و دریغ می‌کند. (تفسیر قرطبی ۳۴۵/۱۱).

و ابن مسعود (رض) گفته است: آنهایی که در آتش جهنم مقیم و ماندگار هستند در تابوت آتشین قرار می‌دهند و با میخ‌های آتشین در تابوت را پرس می‌کنند و چیزی نمی‌شنوند و هیچ کدام از آنان جز خود احدی را در عذاب نمی‌بینند. آنگاه آن آیه را تلاوت کرد. (تفسیر قرطبی ۳۴۵/۱۱).

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿١٠١﴾

بی‌گمان کسانی که قبلاً از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است، این‌ها از دوزخ دور داشته خواهند شد. (۱۰۱)

آنچه گذشت بیان حال اهل شقاوت بود پس حال اهل سعادت چگونه است؟ خداوند متعال، به وعده‌هایی که به اهل ایمان و تقوی داده است وفا می‌کند، در آیه مبارکه میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ» بی‌گمان کسانی که از قبل در قضا و قدر الله برای‌شان سعادت پیشی گرفته است از آتش نجات یابنده‌اند؛ «أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» نه به آن داخل میشوند و نه از سوی الله آزاری به ایشان میرسد چرا که ایشان را به اسباب نجات توفیق بخشیده و به راه فوز و فلاح هدایت نموده است. کسی که به بهشت وارد شود، دیگر وارد جهنم نمیشود ابن عباس (رض) میفرماید: آنها عبارتند از اولیاء الله، که برق آسا از روی صراط می‌گذرند. و کفار دست به زانو در آن خواهند ماند. (مختصر ۵۲۳/۲).

شان نزول آیه ۱۰۱:

۷۱۷- حاکم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: چون آیه: «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ» ﴿۹۸﴾ (انبیاء ۹۸) «به یقین شما و آنچه به جای خداوند می‌پرستید، آتش افروز جهنم [خواهید بود]. شما بر آن وارد خواهید شد» نازل شد. ابن زبیری گفت: پرستندگان آفتاب، مهتاب، فرشتگان و عزیر همه باهم همراه با خدایان ما در دوزخند. پس الله متعال «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» ﴿۱۰۱﴾ و: «وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُون» ﴿۵۷﴾ «وَقَالُوا أَلَهْتْنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ» ﴿۵۸﴾ (زخرف: ۵۷ - ۵۸) «و چون [آفرینش] فرزند مریم مثل زده شد، آن گاه قومت از آن بانگ [به ریشخند] برداشتند. و گفتند: آیا معبودان ما بهترند یا او. [آن مثل را] برای تو جز از روی جدال نزدند حق این است که آنان گروهی ستیزه جویند» را نازل کرد. (حاکم ۳۸۵/۲ و طبری ۲۴۸۳۸ از ابن عباس (رض))

روایت کرده اند. در اسناد طبری عطاء بن سائب راستگوست مگر شوریده خرد شده، این حدیث متابع دارد که حاکم روایت کرده و صحیح شمرده و ذهبی هم موافق است و واحدی ۶۱۶ و طبرانی ۱۲ / ۱۵۳ هم از ابن عباس روایت کرده اند. در اسناد ابن عاصم بن بهدله صدوق است و گاهی خطا می‌کند. طبری ۲۴۸۳۵ از ابن اسحاق به صورت مرسل روایت کرده است. مراجعه شود: «تفسیر شوکانی» (۱۷۴۷ و ۱۸۱۷).

لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ ﴿١٠٢﴾
(حتی) آواز دوزخ را نمی‌شنوند و آنان در آنچه نفس‌هایشان خواهش داشته باشد، همیشه خواهند بود. (۱۰۲)

«حَسِيسَهَا»: صدای آتش. صدای شعله‌ها و تنوره کشیدن آتش. بهشت جای است که هر آنچه نفس آرزو کند و چشم از آن لذت ببرد در آن موجود است. در قیامت، اهل بهشت، فارغ از هر نوع رنج و ناله در معیشت عالی زندگی بسر می‌برند. اشباع واقعی غرایز، تنها در بهشت ممکن است انسان‌ها در دنیا، بادر نظر داشت اینکه در رفاه و کامیابی به بسر ببرد، ولی با آنهم خواسته یا ناخواسته ممکن است خبرهای ناگوار و حوادث تلخ به گوشش برسد و از لذت و عیش او بکاهد، اما در قیامت، اهل بهشت به دور از هر خبر بد و سر و صدای مخوف و ناله و فریاد گرفتاران، با عیش کامل به کامروایی مشغولند. واقعاً در بهشت، نه محدودیت در نعمت‌هاست «فِي مَا اشْتَهَتْ» و نه محدودیت در زمان بهره‌مندی. «خَالِدُونَ»

لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿١٠٣﴾

ترس بزرگ آن‌ها را غمگین نمی‌سازد و فرشتگان به استقبال‌شان می‌آیند (و می‌گویند): این همان روزی است که به شما وعده داده می‌شد. (۱۰۳)

«الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ»: بزرگ‌ترین هراس و عظیم‌ترین و وحشتناک‌ترین بیم. مراد خوف و هراس روز قیامت است که به دنبال نفخه دوم پدیدار و هویدا می‌گردد (سوره: نمل / ۸۷ و ۸۹). «تَتَلَقَّاهُمْ»: پذیره ایشان می‌گردند و با آنان رویاروی می‌شوند.

باید گفت که: دفع شر، مهم‌تر از جلب منفعت است. بناءً در آیه مبارکه بحث اول را موضوع دوری از غم‌ها مطرح کرده است، بعداً به دریافت بشارت‌ها مژده داده است طوری که می‌فرماید: «لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ» (ترس بزرگ) یعنی: خوف و ترس روز قیامت بعد از نفخه آخر، آنان را اندوهگین نمی‌کند؛ زیرا آنها از آن در امانند. و از عذاب در حفظ گشته‌اند. «وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمَئِذٍ كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» فرشتگان بامژده‌ها استقبال‌شان نموده و به آنان می‌گویند: این همان روزی اکرام و برخوردارگی از نعمت‌هایی است که خداوند متعال به شما رستگاری عظیم و کامیابی بزرگ را در آن وعده داده بود. این همان روز اکرام و برخوردارگی از نعمت‌ها است. واقعاً تحقق وعده‌های الهی حتمی است. اگر امروز دنیا به کام طاغوتیان افتاده، غمگین و متاثر نباش، اطمینان باید داشته باشی که: روزگار مؤمنان نیز فرا خواهد رسید. انشالله تعالی.

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا
إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿١٠٤﴾

روزی که آسمان را مانند پیچیدن صفحه نوشته شده کتاب‌ها می‌پیچیم طوری که بار اول آفرینش را آغاز کردیم (بار دیگر) آن را باز می‌گردانیم. وعده لازم بر عهده ماست، یقیناً ما انجام دهنده (آن) هستیم. (۱۰۴)

قدرت و عظمت خداوند متعال نسبت به درهم پیچیدن آسمان‌ها، به آسانی پیچیدن یک طومار است، طوری که می‌فرماید «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ»

لِلْكَتَبِ» روزی که خداوند متعال آسمان را همچون در پیچیدن صفحه نامه‌ها همراه با سطرهایش در هم می پیچد، همان گونه که پیچیدن یک طومار به معنای محو نوشته‌های آن نیست، درهم پیچیده شدن آسمان‌ها نیز نشانه نابودی آفریده‌ها نیست.

ابن عباس (رض) گفته است: مانند در هم پیچیدن صفحه با محتوایش. پس لام به معنی «علی» می باشد.

«كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ» او مردم را بر چهره اول بار آنها که بر آن ایجادشان کرده بود بر می انگیزد؛ همانگونه که مادران شان به دنیا شان آورده بودند.

چنانکه آفرینش نخستین شان را در شکم‌های مادرانشان آغاز کردیم و آنان را پای برهنه، عریان و ختنه نشده از شکم های مادرانشان بیرون آوردیم، همین گونه مجدداً آنان را در روز قیامت بازمی گردانیم. طوریکه در حدیث مبارک آمده است: «شما با پای برهنه و بدن لوچ و ختنه نشده در محضر خدا حشر می شوید و اولین مخلوقی که روز قیامت لباس به تن می کند ابراهیم علیه السلام است». (مسلم آن را از ابن عباس (رض) نقل می کند).

«وَعَدَا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ» وعده‌های الهی حتمی است و عملی می شود این وعده‌ای است از جانب الله متعال که از تحقق وعده اش خلاف نمی کند؛ زیرا او انجام دهنده وعده‌های خویش است، برای آنچه اراده کرده، هیچ بر گرداننده‌ای نیست.

وعده‌ایست مؤکد و غیر قابل تخلف و تبدیل و انجام دادنش بر ما لازم است و وفای به آن واجب.

آن وعده عبارت است از: اعاده خلقت و تجدید آفرینش و ما یقیناً بر آنچه بخواهیم توانایم پس برای روز رستاخیز آماده شوید و برای نجات یافتن از چنین روز خوفناک و هیبتناک، اعمال شایسته از پیش فرستید.

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ
الصَّالِحُونَ ﴿١٠٥﴾

ما در زبور (کتاب داود) بعد از ذکر (تورات) نوشتیم که بندگان صالح من وارث (حکومت) زمین خواهند شد. (۱۰۵)

مجاهد میفرماید: گفته است: زبور یعنی کتاب هایی که قبل از قرآن نازل شده‌اند و ذکر یعنی «ام الكتاب»ی که نزد خدا می باشد. (این نظر مورد پسند ابن جریر طبری نیز می باشد).

باید گفت که: پیشگویی های قرآن قطعی است و سنت الهی آن است که بندگان صالح، حاکم و وارث جهان باشند. در آیه مبارکه آمده است: یعنی در حقیقت خداوند متعال پس از نوشتن در لوح محفوظ در همه کتاب های نازل شده نوشت و مقدر کرد که زمین را بندگان شایسته من به ارث میبرند؛ همانان که من را آنگونه که شایسته پرستش و اطاعت من است؛ پرستش و اطاعت کرده‌اند و در نتیجه شایسته جانشینی در زمین گردیدند. عبادت تنها کافی نیست، صلاحیت و عمل صالح نیز لازم است و چه زیبا است که وراثت زمین و حکومت بر جهان دو شرط دارد، بندگی خداوند و انجام اعمال صالح، ابن کثیر می نویسد: خداوند متعال در تورات و زبور خبر داده است و در علم ازلی او، قبل از این که آسمان ها و زمین خلق شوند، مقرر شده است که امت محمد وارث زمین میشوند. و چون صالح اند آنان رابه بهشت میبرد. (مختصر ۲/۵۲۴).

و امام قرطبی گفته است: بهترین گفته در این مورد این است که منظور از زمین بهشت است؛ زیرا به نظر ابن عباس (رض) و مجاهد، زمین دنیا به ارث صالحان و غیر صالحان در آمده است و آیه ی وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ بر آن دلالت دارد.

و اکثر مفسران بر آنند که منظور از بندگان صالح، امت محمد صلی الله علیه و اله و سلم است. (تفسیر قرطبی ۳۴۹/۱۱).

إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ ﴿١٠٦﴾

بی شک در این قرآن برای اهل عبادت مایه وصول به مقصد حق نهفته است. (۱۰۶).

بندگان الله، به سراغ کسب صلاحیت و لیاقت بروید تا وارث زمین شوید: در آیه قبل خواندیم که وراثت و حکومت صالحان بر زمین با دو شرط محقق میشود، یکی با بندگی خالص خدا که با لفظ «عِبَادِي» آمده بود و دیگری با کسب صلاحیت، «الصَّالِحُونَ». در این آیه خداوند باز تأکید میفرماید که، بندگان باید این پیام را دریافت نمایند که هم باید در بندگی خالص شوند و از مرحله بندگی کلی و عام «عَابِدِينَ» به مرحله بندگی خاص «عِبَادِي» برسند و هم در ایجاد صلاحیت بکوشند.

«إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ» به راستی در این آیات خوانده شده از کتاب الهی پیرامون این موضوع، اندرزی کافی است برای کسانی که مطیع و فرمانبردار خدای عزوجل میباشد. و پروردگار خویش را در چهار چوب شریعتش پرستش کرده، اوامر اش را انجام داد و از نواهی پرهیز نموده اند. شایان ذکر است که رأس همه عبادتها، نماز است.

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (۱۰۷ الی ۱۱۲) در باره شخصیت والای محمد صلی الله علیه وسلم پیامبر رحمت و صلح و دوستی بحث بعمل می آید:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٠٧﴾

و تو را (ای پیغمبر) نفرستادیم مگر رحمتی برای جهانیان. (۱۰۷)

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» بدون شك خداوند متعال، «رب العالمين» و رسولش «رحمة للعالمين» است، یعنی تربیت واقعی در سایه هدایت انبیا امکان پذیر است.

واقعاً پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم برای همه‌ی انسان‌ها، در همه‌ی اعصار و تمامی مکان‌ها رحمت است و نیازی به پیامبر دیگری نیست.

الله متعال پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم را جز رحمتی برای تمام خلق نیافریده است پس هر که از پیامبر پیروی کرده و به پیام و شرعیت اش ایمان آورده باشد، به چنان سعادت‌ی نایل میشود که بعد از آن هیچ شقاوت و تیره بختی‌ای را نخواهد دید، و او یقیناً به خیر دنیا و آخرت نایل میگردد؛ ولی هر کس به پیامش ایمان نیاورد، ناکام و نگونبخت شده و در گمراهی آشکاری قرار می‌گیرد.

«رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»: رحمت برای جهانیان. وجود پیغمبر خاتم سبب سعادت دو جهان مردمان است. چرا که عمل به آئین و برنامه‌ای که او با خود آورده است ناکامیها و بدبختیها و بیدادگریها و تباہکاریها را پایان میدهد، و سرانجام منتهی به حکومت صالحان با ایمان بر معموره جهان خواهد شد، و در پایان آنان را به نعمت جاوید و سرمدی آخرت نائل خواهد کرد.

در «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر آیه «إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» می نویسد: رحمتی برای عالمیان» البته تعبیر (عالمین) شامل همه جهانیان از جمله کفار نیز می‌شود پس معنای رحمت بودن آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای کفار این است که: کفار به سبب بعثت آن حضرت صلی الله علیه وسلم، از عذابهای دنیوی چون خسف (فرورفتن در زمین)، مسخ و عذاب استیصال (ریشه کن شدن کلی از عرصه هستی) در امان شده‌اند. در حدیث آمده است: «همانا من رحمت و

برکتی هستم که از جانب خدا به بشریت هدیه شده است». (اخراج از ابن عساکر است.) پس هر کس این رحمت را بپذیرد و این نعمت را سپاسگزار باشد، در دنیا و آخرت نیکبخت خواهد شد.

الله تعالی نفرموده است: «رحمة للمومنین»، بلکه فرمود: «رحمة للعالمين»؛ زیرا با فرستادن سید و بزرگ پیامبران علیهم السلام به تمام خلق رحم و کرم مبذول داشته است؛ زیرا نیکبختی بزرگ را با خود آورده و رستگاری را به ارمغان آورده است. و به وسیله‌ی او به خیرات فراوانی نایل آمده‌اند؛ خیر دنیا و آخرت. و بعد از نادانی آنان را آگاه ساخت و بعد از گمراهی آنان را به راه راست هدایت کرد. پس واقعاً رحمة للعالمين است. حتی به کفار هم رحم شده است که کیفرشان به تاخیر افتاده و به وسیله‌ی عذاب ریشه‌ی آنها را از بیخ برکنده نشده و با مسخ و فرو رفتن در زمین عذاب نیافته‌اند.

قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أُنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٠٨﴾
 بگو: جز این نیست که به من وحی می‌شود که معبود شما پروردگار یکتا و یگانه است، پس آیا شما مسلمان هستید؟ (١٠٨)

«إِنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ»: خدا و معبودتان تنها خدای یگانه و معبود یکتائی است و بس. جمله نائب فاعل (یوحی) است. «مُسْلِمُونَ»: گردن نهندگان. تسلیم‌شوندگان. مراد از پرستش، تشویق و ترغیب به پذیرش توحید است.

«ترجمة معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل.

«فَهَلْ أُنْتُمْ مُسْلِمُونَ» استفهامی است به معنی امر. یعنی پس تسلیم و مطیع بشوید و فرمان و حکم او را انجام دهید. (صفوأة التفاسیر)

نسب شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم:

او محمد پسر عبد الله پسر عبدالمطلب پسر هاشم پسر عبدمناف پسر قصی پسر کلاب پسر مُرّه پسر کعب پسر لؤی پسر غالب پسر فهد پسر مالک پسر نضر

پسر کنانه پسر خزیمه پسر مدر که پسر الیاس پسر مضر پسر نزار پسر معد پسر عدنان است. و این نسب شریف در نهایت به اسماعیل علیه السلام پسر ابراهیم علیه السلام می رسد.

تمامی اجداد رسول الله از بزرگان و اصحاب فخر و شرافت بوده اند نسب او بهترین و برترین نسب ها است. چون خدا هیچ پیغمبری را جز از میان برترین و شریفترین نسب ها بر نیانگیخته است.

در حدیث بخاری آمده است، چون هرقل پادشاه روم در مورد نسب رسول الله صلی الله علیه وسلم از ابوسفیان سؤال کرد و گفت: نسب او در میان شما چگونه است؟

گفت: او در میان ما دارای نسبه ی اصیل و فاضل است.

هرقل گفت: «چنین است که انبیاء از میان شریفترین افراد و نسب های قومشان مبعوث میشوند». یعنی از میان شریفترین افراد و قبایل قوم. در حقیقت ولادت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم بر طهر و پاکی بوده است و نسب او به هیچ وجه به ناپاکی و خباثت جاهلی آلوده نگردیده است و ثمره ی یک نکاح صحیح است که به نکاح اسلامی شبهات دارد. دلیل این ادعا فرموده ی رسول الله صلی الله علیه وسلم است که میفرماید:

«إني خرجت من نكاح ولم أخرج من سفاح» و در روایت عایشه (رض) آمده است: «وُلِدْتُ مِنْ نِكَاحٍ غَيْرِ سِفَاحٍ» من محصول و مولود نکاح هستم نه نتیجه و ثمره ی زنا.

رسول الله صلی الله علیه وسلم از اولاد اسماعیل است نه از اولاد اسحاق، و پیغمبران بنی اسرائیل همگی از نسل یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم تراوش یافته اند در حالی که رسول الله صلی الله علیه وسلم از ذریه ی اسماعیل علیه السلام بوده است. در حدیث مسلم آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ مِنْ وَلَدِ إِبْرَاهِيمَ إِسْمَاعِيلَ وَاصْطَفَىٰ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ بَنِي كِنَانَةَ وَاصْطَفَىٰ مِنْ بَنِي كِنَانَةَ قُرَيْشًا وَاصْطَفَىٰ مِنْ قُرَيْشٍ بَنِي هَاشِمٍ وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ».

«همانا خداوند از اولاد ابراهیم اسماعیل را برگزید و از فرزندان و نواسه گان اسماعیل بنی کنانه را برگزید و از بنی کنانه قریش را برگزید و از میان قریش بنی هاشم را برگزید و مرا از میان بنی هاشم برگزید». در برخی از روایت‌ها آمده است: پس من برگزیده‌ی از میان برگزیدگان هستم.

تولد رسول الله صلی الله علیه وسلم:

حضرت محمد صلی اله علیه وسلم در روز دوشنبه دوازده ربیع‌الأول سال عام الفیل حوالی سال ۵۷۰ میلادی تولد یافته است، منظورم از میلاد مسیح است.

ابن کثیر گوید: «در اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه به دنیا آمده است اختلافی وجود ندارد» (البدایة والنهایة صفحه ۲۶۰).

ابن عباس (رض) روایت کرده: «رسول الله روز دوشنبه تولد یافته و در روز دوشنبه به نبوت رسیده و در روز دوشنبه از مکه به مدینه هجرت کرده و در روز دوشنبه از دنیا رفته است». (روایت از احمد).

و اینکه در سال مشهور به «عام الفیل» به دنیا آمده قطعی است. اما در روز و ماه اختلاف کرده‌اند، جمهور علماء بر این قول هستند که در روز دوازده ربیع‌الأول به دنیا آمده است. ابن اسحاق در کتاب سیره‌ی خویش بر این قول نص و تأکید دارد. از ابن عباس (رض) روایت شده که: «رسول الله صلی الله علیه وسلم در عام الفیل روز دوشنبه دوازده ماه ربیع‌الأول تولد یافته و در همان روز (دوشنبه) مبعوث شده و به معراج رفته و هجرت کرده و از دنیا رفته است» صاحب البدایة والنهایة می‌فرماید: قول مشهور نزد جمهور این قول است. (البدایة والنهایة صفحه ۲۶۰).

مادر محمد صلی الله علیه وسلم آمنه دختر وهب پسر عبدمناف پسر زهره می باشد نسب آمنه و عبدالله در جد ششم رسول الله کلاب به هم می رسند.

محمد صلی الله علیه وسلم پیامبر رحمت است:

در این هیچ جای شکی نیست که: یک انسان با اراده‌ی الهی می تواند در تمام هستی اثر بگذارد. قرآن عظیم الشان در آیه (سوره انبیا) میفرماید: «وما ارسلناک الا رحمه للعالمین» (ای رسول الله ما تو را جز برای رحمت برای جهانیان نفرستادیم)

در این آیه متبرکه بوضوح تام ملاحظه می نمایم که پروردگار ما پیامبر عالم بشریت محمد صلی الله علیه وسلم را رسول رحمت برای جهانیان و عالم بشریت اعلام نموده است. این فهم و حکم قرآن تنها یک ادعا نیست بلکه کلام الله سبحانه و تعالی است.

اگر زندگانی پیامبر صلی الله علیه وسلم را بطور واقعینانه و بیطرفانه مطالعه نمایم به این واقعیت پی خواهیم برد که او رحمتی برای همگان است و این رحمت و بزرگواری را می توان در زندگی اصحاب او نیز مشاهده نمود.

- از حضرت عایشه ام المومنین (رض) روایت است که شبی رسول الله صلی الله علیه وسلم را در سجده با چشم گریان دیدم که می فرمود امتی امتی یا ربی امتی (پروردگارا امتم امتم «را رستگار فرما»

پیامبر ما نمونه بهترین اخلاق است:

پروردگار با عظمت در مورد پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «وَأَنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» (و تو اخلاق بزرگ و برجسته‌ای داری). از جمله فضایل برجسته‌ی اخلاقی پیامبر صلی الله علیه وسلم، عزت و شرافت نفس است.

قرآن کریم با تاکید بر پیروی از پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي

شَیْءٍ فَرَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا و پیامبر خدا و اولوالامر، پیروی کنید. پس اگر در امری، اختلاف داشتید، آن را در روشنی کتاب الله و سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم حل و فصل نمایید، اگر واقعاً شما به الله و روز قیامت، ایمان دارید، این کار نیکو و پایانش نیکوتر است.

بدین ترتیب، پیروی از پیامبر صلی الله علیه و سلم سرچشمه‌ی عزت، و عملی ساختن رهنمودهای پیامبر صلی الله علیه و سلم، مایه‌ی عزتمندی انسان می‌گردد. پیامبر بزرگوار اسلام هیچ وقت از خود ذلت نشان نداد و از مؤمنان نیز درخواست و تقاضاء بعمل می‌آید که هیچگاه به ذلت تن در ندهند.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَّا تُوعَدُونَ ﴿١٠٩﴾

پس اگر روی گردان شدند، پس بگو: به همه شما برابر اعلام کردم. و نمی‌دانم که آنچه به شما وعده داده می‌شود نزدیک است یا دور. (۱۰۹) با تأسف باید گفت که برخی از انسانها لجوج، حتی از «رحمة للعالمین» نیز روی برمی‌گردانند. در این جای شکی نیست که: انسان مختار است نه مجبور، لذا می‌تواند حتی در برابر دعوت و درخواست انبیا نیز مقاومت و اعراض کند. «آذَنْتُكُمْ»: به شما اطلاع دادم و با خبرتان کردم (فصلت / ۴۷). «عَلَيَّا سَوَاءٌ»: به طور یکسان. بدون استثناء. «إِنْ»: نه! حرف نفی است.

خداوند متعال در آیه مبارکه می‌فرماید: «فَإِنْ تَوَلَّوْا» پس اگر کافران از اسلام روی برگردانند، «فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ» به آنان بگو: من آنچه را حق تعالی به من نازل نموده، به همه شما ابلاغ می‌کنم و حجّت را بر همه شما برپا می‌دارم تا آنکه من و شما در آگاهی از این پیام الهی یکسان باشیم، «وَإِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَّا تُوعَدُونَ» و من نمی‌دانم که آیا نزول آن عذابی را که خدای

سبحان به شما وعده داده نزدیک است یا دور. اما بدون شک محقق و واقع می شود ولی من از دوری و نزدیکی آن آگاه نیستم. واقعیت امر هم همین است: چیزی را که انسان نمی داند، باید با صراحت بگوید که نمی دانم.

إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ﴿١١٠﴾

بی تردید الله هم سخن آشکار را و آنچه را پنهان می دارید، می داند. (۱۱۰) در حقیقت الله آگاه است و هیچ امری بر او مخفی و نهان نیست، یعنی اینکه تنها ذات پروردگار است که سخنان آشکار و نهان شما را می داند؛ هیچ امر پنهانی بر وی نهان و مخفی نیست او پنهانها را همچون آشکارها می داند و علم هر دوی آن نزد او یکسان است پس شما را به زودی در قبال آن مجازات می کند.

اگر احیاناً در تحقق وعده های الهی در برخی از موارد تأخیری دیده می شود، این به معنای بی خبری و غفلت او نیست، زیرا آیه مبارکه با صراحت تاکید میکند که او همه چیز را می داند و از همه جا آگاه است، ولی دادن مهلت ها دارای حکمت های متعددی می باشد که از جمله:

الف: تا هر میزان که گنهگار می تواند، پیمانانه گناه خود را پر کند. «إِنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا» «آل عمران، ۱۷۸». همانا به آنان مهلت می دهیم تا گناهانشان زیاد شود.

ب: خطاکار توفیقی بیابد و توبه کند.

ج: کارهای نیک گنهگار مصرف شود و او دیگر در قیامت قرضداری نداشته باشد.

وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّه فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿١١١﴾

و نمی دانم؛ شاید (دوری وعده) برای شما آزمایش باشد (و تأخیر شدن آن) برخوردار شدن (از نعمت ها برای شما باشد) تا مدت مقرر. (۱۱۱)

تأخیر قهر و سزای الهی یا بخاطر آزمایش است و یا بجهت پر شدن پیمانۀ مهلت. و فراموش نکنید که: کامیابی‌ها و لذت‌جویی‌های دنیا موقت است. «وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (۱۱۱)» و شاید این تأخیر «کیفر» به این منظور باشد که شما تا مدتی معین از متاع و لذایذ دنیا بهره‌گیرید و آنگاه عذاب دردناک خدا شما را دربر گیرد.

قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿۱۱۲﴾

(و پیامبر) گفت: پروردگارا! به حق (میان ما و ایشان) فیصله کن. و پروردگار مهربان ما (آن ذاتی است که از او) مدد خواسته می‌شود بر آنچه شما وصف می‌کنید. (۱۱۲)

«أَحْكُمُ»: فیصله فرما و کار را یکسره کن. «الْمُسْتَعَانُ»: کسی که از او استمداد خواسته می‌شود و طلب یاری و کمک می‌گردد.

خوانندگان محترم!

در برابر لجاجت دشمنان، از الله متعال باید در خواست کمک کنیم. به یاد داشته باشیم که حساب و کتاب در کار است، پس در ستایش‌ها و انتقادهای باید دقت لازم کار گیریم.

و بدترتیب سوره مبارکه انبیاء به استعانت و کمک خواستن از الله متعال خاتمه می‌یابد. و خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه و سلم دستور می‌دهد که کار را به او واگذار کند و از او انتظار گشایش و کامیابی را داشته باشد. که نیکو یاور و نیکو معین ذات پروردگار است.

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره الحج

جزء ۱۷

سوره حج در مدینه نازل شده، دارای هفتاد و هشت آیه و ده رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب اعلان فریضه حج در آن برای مردم بر زبان ابراهیم خلیل الله بعد از بنای بیت عتیق الهی، به نام «حج» نامیده شد. (آیه: ۲۷ همین سوره). این سوره مبارکه در برگیرنده احکامی چون فرضیت حج و مشروعیت جهاد مسلحانه است و هرچند بیان احکام از خصوصیات سوره‌های مدنی است اما در عین حال این سوره از موضوعات سوره مکی، چون ایمان به خداوند لایزال، توحید و معاد نیز بحث به عمل آورده است، از این روی جمهور علماء بر آنند که در این سوره، از آیات مکی و مدنی هر دو متشکل شده است.

خصوصیات خاص سوره حج:

مفسران در مورد مکی بودن و مدنی بودن این سوره با هم اختلاف دارند، هر دو روایت از حضرت ابن عباس (رض) منقول است. جمهور مفسران بر این عقیده اند که این سوره ترکیبی از آیات مدنی و مکی است، و امام قرطبی این نظریه را أصح قرار داده است، و نیز فرموده است که از عجایب این سوره است که بعضی از آیات آن در شب و بعضی در روز، بعضی در سفر و بعضی در حضر، بعضی در مکه و بعضی در مدینه، بعضی هنگام جنگ و جهاد، و بعضی در حال صلح و امن نازل شده‌اند، و بعضی از آنها ناسخ و بعضی آنها منسوخ و بعضی محکم و بعضی متشابه می باشند؛ زیرا بر تمام اصناف تنزیل مشتمل است.

بطور مثال آیه مبارکه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» (آیه ۱ سوره حج) در حال سفر بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم نازل گردیده، و آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نزول، آیه مبارکه آنرا با صدای بلند تلاوت نمود، همراهان سفر، صحابه ی کرام با شنیدن صدای رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع شدند، آن جناب آنان را مورد خطاب قرار داد که: آیا شما زلزله قیامت را که در آیه ذکر شده است می دانید که در چه روزی واقع می شود، صحابه عرض کردند: خدا و رسول اوبهتر می دانند، آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: آن همان روزی است که خداوند متعال به حضرت آدم علیه السلام دستور می دهد که اهل جهنم را جدا کن، آدم علیه السلام، عرض می کند: اهل جهنم چه کسانی هستند؟ خداوند میفرماید: از هر هزار نفر نهصد و دونه ۹۹۹ نفر، فرمود: در آن هنگام است که به سبب خوف و ترس کودکان پیر می شوند و زنان بار دار سقط جنین میکنند، صحابه کرم با شنیدن آن پریشان شدند و عرض کردند: یا رسول الله چي کسی است، آنکه از ما نجات می یابد؟ فرمود: شما اندیشه ای نداشته باشید اهل جهنم از یاجوج و ماجوج هزار نفر می باشند و از شما یک نفر، این مضمون در صحیح مسلم و غیره به روایت ابو سعید خدری نقل است، و در بعضی از روایات آمده است که در آن روز شما با دو گروه از مخلوق قرار می گیرید، که هر گاه آنان با هر اجتماع باشند، آن از روی آمار، غالب و اکثر می باشند، یکی یاجوج و ماجوج، دوم ابلیس و ذریه ی او، و از اولاد آدم کسانی که قبلاً مرده اند (لذا بیشتر تعداد نه صد و نود و نه از آنها می باشند) همه ی این روایات در تفسیر قرطبی و سایر تفاسیر نقل شده اند.

حج:

حج در لغت: به معنی قصد پی در پی و در شریعت قصد خانه خداست برای انجام اعمال بخصوصی.

در قرآن عظیم الشان ده بار بحث از «حج» با تکرار کلمه «حج» بعمل آمده است. نه (۹) بار این کلمه با تعبیر «حج» به فتح حا (و یک بار) در آیه ۹۷ سوره آل عمران (با تعبیر) حج به کسر حاء بیان شده است. کلمه «حج» به فتح حاء (در لغت بمعنی قصد با حرکت است؛ کلمه «محججه» به معنای راه هموار و مستقیمی است که انسان را به مقصد رهسپار می سازد.

ارتباط و پیوند سوره حج با سوره قبلی:

سر آغاز این سوره با پایان سوره ی الانبیاء ارتباط دارد بدین ترتیب که: آیه های پایانی سوره ی انبیاء فرا رسیدن روز رستاخیز و خوف و ترس سخت آن روز را بیان می کند. [انبیاء/۹۷] و طلیعه ی این سوره با آیه ی «... إن زلزله الساعة شیء عظیم یوم ترونها تذهل...» آراسته شده است.

سوره ی انبیاء در بیان سرگذشت بیشتر از ده تن از پیامبران، اثبات توحید و یکتایی الله، ترک شرک و ایمان به معاد است. در این سوره ی حج درباره ی گونه های مختلف آفرینش انسان و دوران متعدد آن، ابداع آسمانها و زمین، زنده کردن انسانها برای روز حساب و کتاب به استدلال می پردازد، سپس برای التفات نمودن به احوال ظالمان و نابودی آنان و سراها و قصر های شان و پندپذیری از آن، اندیشه ها و عقل را بیدار می کند.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره حج:

تعداد آیات سوره حج طوریکه یاد آور شدیم به هفتاد و هشت آیه میرسد، تعداد کلمات آن هزار و دویست و هفتاد و یک کلمه می باشد. (البته قابل تذکر است که اقوال علماء در این بابت مختلف است.) تعداد حروف سوره

حج به؛ پنج هزار و نود و پنج حرف میرسد (طوریکه علمای کرام در مورد تعداد حروف سوره های قرآنی نظریاتی مختلف دارند).

یادداشت:

آیات (۱۸ و ۷۷) «سوره حج» دارای سجده تلاوت می باشد. شما میتوانید معلومات تفصیلی در مورد حکم سجده تلاوت را در سوره «النجم» همین تفسیر مطالعه فرماید.

فضیلت سوره حج:

عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: «أُولَ سُوْرَةٍ نَزَلَتْ فِيهَا السُّجْدَةُ الْحَجَّ، قَرَأَهَا رَسُولُ اللَّهِ فَسَجَدَ وَسَجَدَ النَّاسُ إِلَّا رَجُلًا أَخَذَ التُّرَابَ فَسَجَدَ عَلَيْهِ فَرَأَيْتَهُ قُتِلَ كَافِرًا».

ابن مسعود (رض) میفرماید: اولین سوره ای که نازل گردید و در آن، سجده وجود داشت، سوره حج بود. رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را تلاوت نمود و سجده کرد و مردم همراه ایشان، سجده کردند به جز یک نفر که مقداری خاک را برداشت (و بدون اینکه سرش را پایین کند) بر آنها سجده کرد. بعدها وی را دیدم که در حالت کفر کشته شد» (روایت حکام نیشابوری در المستدرک با سند صحیح).

فضیلت بخصوص سوره حج:

مفسیر عبد العزیز در تفسیر خویش تفسیر فتح العزیز میفرماید: از شگفتیهای این سوره آن است که در شب و روز، در سفر و حضر، در مکه و مدینه، وقت جنگ و استراحت و به صورت محکم و متشابه شرف نزول یافته است.

خطاب این آیه به همه ی مردم از آدم تا روز قیامت است که بدین وسیله خداوند، شیوه ی پرهیزگاری و حق شناسی را به آنان دستور می دهد و از بیم و هراس قیامت و زلزله ی سخت و چگونگی آخرت باخبر شان می کند تا

جز راه راست راه دیگری در پیش نگیرند. پس ای مردم! از سزای الهی بترسید، اوامر اش را اطاعت کنید و به حق گرایید و از نافرمانی دوری و اجتناب نماید، قطعاً این کره ی زمین شما چون سایر پدیده های هستی، زیر و زبر می شود و رویدادی و حوادث و وحشتناک و دهشت انگیز است و چنان دلها را به لرزه در می آورد که کسی تصور سختی آن را نخواهد کرد. وقتی قیامت برپا شود، کافران خوار و زبون میگردند و مؤمنان سرفرازند، زمین، سخت به جنب و جوش در می آید، کوه ها درهم کوبیده، خورد و ریز می شوند و همچون خاک به هوا برمی خیزند و پراکنده می شوند.» (واقعه آیات ۱ الی ۶)، (سوره الحاقه آیات ۱۴ و ۱۵)، (سوره زلزله، آیات ۱ و ۲).

آن روز مادران مهربان و دلسوز از شیر دادن به نوزادان خود غافل می مانند، حتی پستانشان از دهان آنان بیرون میکشند و جز به خود در فکر عزیزترین کسانشان نیستند. زنان آبستن هم از خوف و ترس آن روز، سِقط جنین میکنند. مردم را افتان و خیزان و بی حال و مست واره می بینی، طوریکه تصور میشوند که نیشه شراب شده اند، حال آنکه خوف، ترس و دهشت، سست و ناتوانشان کرده و نزدیک است دلها از بیم آن روز از قفسه ی سینه بیرون به افتد.

در میان مردم کسانی بدون دانش و بینش و اندیشه، درباره ی یکتایی الله، صفات و افعالش و درباره ی قدرت او مجادله می کنند و سرانکار دارند.

صاحب تفسیرکشاف میفرماید: این آیه، عام است و جدال بدون منطق و دانش در مورد کارهای الله متعال جایز نیست؛ اما مجادله ی نیکو و از روی دلیل و دانش رواست. (سوره نحل، آیه ۱۲۵).

مجادله ی باطل مانند این که: مشرکان می گفتند: آیا خدایان ما بهترند یا عیسی؟ این مثال را جز برای جدال و دشمنی بیان نمیکردند. (سوره زخرف

آیة ۵۸). پس هر کس از راه و روش شیطان را پیروی کند، او را دوست بدارد و یار و غمخوار خود پندارد، در چاه تاریک گمراهی افتاده است و شیطان او را تا قعر آتش دوزخ می برد.

محتوای سوره حج:

طوریکه در فوق یاد آور شدیم که سوره حج در مدینه نازل شده است و مانند سایر سوره های مدنی که به امور تشریح می پردازند، جوانب تشریح را مورد بحث و بررسی قرار میدهد. با این که این سوره در مدینه نازل شده است اما فضای سوره های مکی بر آن غالب است. به این معنی که موضوع ایمان، و توحید و برحذر داشتن و تهدید و حشر و نشر و جزا و مناظر قیامت خوف و ترس این روز، به صورتی بارز در این سوره انعکاس یافته است. تا جایی که نزدیک است خواننده تصور کند از جمله سوره های مکی است. و در کنار این، موضوعات تشریحی از قبیل اجازه ی قتال و احکام حج و ذبح، و امر به جهاد در راه الله و سایر موضوعاتی که از خصوصیات سوره های مدنی است، وارد شده است، و طوریکه در فوق هم متذکر شدیم برخی از علماء آن را از جمله سوره های مشترک بین مکی و مدنی دانسته اند.

- سوره مبارکه حج با سرآغازی خشن و ترسناک شروع شده که قلب ها را به لرزه در می آورد و از خوف و ترس آن عقل تعجب میکند. این سرآغاز هولناک عبارت است از زلزله ای شدید و سرسام آور که قبل از قیام قیامت و زمان رستاخیز به وقوع می پیوندد و خوف و رعب را بر قلب انسان مستولی میکند؛ زیرا فقط منازل و قصر ها را زیرورو نمیکند، بلکه هراس آن به مادران شیرده می رسد و آنها را از شیرخوارگان غافل میکند و بارداران از شدت خوف و ترس آن روز بار خود را سقط میکنند و انسان ها از ترس و وحشت

آن روز همچون انسان مست میگردند. هیبت و ترس این روز قلب انسان را می لرزاند؛ طوریکه میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾» ای مردم! از پروردگارتان بترسید، بیگمان زلزله قیامت، واقعه ای بزرگ است.

- این سوره موضوع را از خوف رعب و ترس رستاخیز انتقال داده و به ارائه‌ی دلایل بر تحقق حشر و نشر می پردازد تا بر تحقق حشر دلایل اقامه کند. سپس به بحث درباره‌ی دار جزاء می پردازد، سرایی که در آن انسان به پاداش عمل خود نایل می آید، اگر خیر باشد، پاداش خیر می‌بیند و اگر شر باشد، جزای آن را می‌بیند.

- این سوره همچنین درباره‌ی بعضی از مناظر روز قیامت بحث نموده است که در آن نیکوکاران در اقامتگاه پر نعمت، و بدان و گنهکاران در دوزخ اقامت دارند.

- این سوره سپس به بحث درباره‌ی حکمت اجازه‌ی قتال با کفار پرداخته و اماکن ویران شده به سبب ظلم و ستم ساکنانش را مورد بحث قرار داده است. و بدین ترتیب سنت خداوند متعال را در دعوت‌های پیامبران، بیان کرده است تا مسلمانان از سرانجام خود اطمینان خاطر داشته باشند، سرانجامی که وعده‌ی آن را به شکیبایان داده است.

- در آخر سوره، برای پرستش بت‌ها توسط مشرکان مثال آورده است، و روشن کرده است که چنین معبودانی ناتوان‌تر و ناچیزتر از آنند که پشاه‌ی را خلق کنند، تا چه رسد به این که انسانی شنوا و بینا را هستی بخشند، و سوره انسان را به پیروی از آیین پاک ابراهیم، آیینی که به منزله‌ی زیربنای ایمان و بنیان و اساس توحید است فرا خوانده است.

وسرانجام قسمتی از آن پند و اندرزهایی است در زمینه های مختلف زندگی و تشویق به نماز و زکات و امر به معروف و نهی از منکر و توکل و توجه به پروردگار با عظمت است. (بنقل از تفسیر صفوأة التفاسیر شیخ مرحوم صابونی).

ناسخ و منسوخ:

قرآن از جانب خداوندی است که جهانیان را با علم قدرت و حکمت خود آفریده است و اوست که این قرآن را بر بنده اش محمد صلی الله علیه وسلم نازل فرمود و خود او هم حافظ آن بود: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر ۹) یعنی: ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم!

بنابر این خداوندی که بر هر چیز تواناست، و تمامی کائنات را با قدرت و علم خود نگهداشته است، قرآن و کلام خویش را هم محفوظ نگهداشت و هیچ شک و تردیدی وجود ندارد که این قرآنی که اکنون در دست انسانهاست، تمام و کمال همان قرآنی است که بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده بدون کم و کاست و یا فزونی بر آن.

و کسی که بر آن شک کند و یا منکر آیه ای از آن گردد او به اجماع امت کافر است زیرا در حقیقت منکر آیات خداوندی شده است.

اما گاهی برخی از آیات قرآن توسط آیات دیگری نسخ میشوند، ناسخ یعنی آنکه آیه یا حکمی جدید توسط خداوند متعال بر پیامبرش نازل میگردد و توسط آن آیه یا حکم سابق را تغییر میدهد، به آیه یا حکم سابق هم منسوخ گویند، یعنی آیه و حکمی که نسخ شده است. اما ناسخ انواع و حالتهای مختلفی دارد:

- گاهی فقط حکم آیه ای از قرآن نسخ می شود ولی لفظ و تلاوت آن آیه در قرآن باقی می ماند.

- گاهی فقط تلاوت آیه نسخ می شود ولی حکم آن باقی می ماند.
- احکامی که مربوط به دوران پیش از اسلام بوده و در بین مردم باقی مانده بود، توسط برخی از آیات منسوخ شدند.

تمامی این امور هم بنابر حکمت خداوند متعال رخ می دهند و می توان گفت که یکی از حکمت‌های آن، والله اعلم، نزول تدریجی آیات و احکام قرآن بر مردم آنزمان بود و چون آنها از جاهلیت به اسلام وارد شده بودند، بنابراین خداوند متعال بنا به حکمت خویش برخی از احکام را در طی چند مرحله بر آنها تشریح کرد تا آنها اندک اندک به مرور خود را با قوانین اسلام تطبیق دهند، بعد که نفوس آنها ثابت گشت، آنوقت بود که خداوند حکم اصلی را نازل میکرد و حکم سابق را نسخ مینمود.

سایر خصوصیات سوره حج:

سوره حج از سور مثنایی می باشد (لست سور مثنایی در... و یا گفته شود که سوره های مثنایی عبارت اند از:...). مثنایی سوره هایی هستند که بعد از سور مئین قرار گرفته اند و زیر صد آیه دارند مانند اینکه سور مئین مبادی باشند و توالی آن مثنایی آن فرض شده اند.

سوره های مثنایی عبارتند از: احزاب و حج و قصص و نمل و نور و انفال و مریم و عنکبوت و روم و یس و فرقان و حجر و رعد و سبأ و فاطر و ابراهیم و ص و محمد و لقمان و زمر.

از خصوصیات سوره حج دو سجده ای بودن آن است. آیات هجده و هفتاد و هفت این سوره دارای سجده تلاوت می باشند.

ترجمه و تفسیر سوره الحج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾

ای مردم! از پروردگارتان بترسید، بیگمان زلزله قیامت، واقعه ای بزرگ است. (۱)

«زَلْزَلَةٌ» یعنی حرکت شدید، و اصل آن از «زل» به معنی زایل شد و حرکت کرد، آمده است. «زلزل الله قدمه» یعنی پای او را به حرکت آورد. و لفظ «زلزله» برای امور هولناک و سهمگین به کار می رود. (صفوأة التفسیر علی صابونی).

پروردگار با عظمت ما در این آیه مبارکه همه مردم را مورد خطاب قرار میدهد که از پروردگارشان که نعمتهای ظاهری و باطنی به آنها بخشیده است بترسند. یعنی با انجام دادن واجبات و ترک محرمات - از عذابش در پناه آملی قرار دهید زیرا تقوی ملکه ای در نهاد انسان است که اثر اعمال نیک است، بعضی از علماء گفته اند: تقوا یعنی خدا تو را در حال ارتکاب عمل نهدی شده نبیند، بلکه اوامر و دستورات او را به طور کامل انجام دهی امر به تقوا در واقع امر به همه آن اعمال نیک میباشد «چراکه زلزله قیامت چیز بزرگی است» و بسیار هولناک و سهمگین است.

«زَلْزَلَةٌ»:

حرکت و تکان سختی که در سازمان عالم هستی در آستانه رستاخیز ایجاد میگردد و کوهها را از جا می کند و ابحار را به هم می ریزد و آسمانها را در هم می کوبد (سوره واقعه آیه ۴).

«السَّاعَةُ»: هنگامه رستاخیز قیامت (سوره انعام آیات ۳۱ و ۴۰).

زلزله قیامت:

واقعاً زلزله قیامت حادثه بزرگی است که به مقدار قوت و عمق آن نمیتوان پی برد. این همان زلزله‌ای است که یکی از نشانه‌های قیامت می باشد و به قول جمهور علماء، قبل از برپایی روز قیامت در دنیا به وقوع می پیوندد.

چون وقتی قیامت بر پا میشود زمین به لرزه میافتد و تکان میخورد و کوهها از جا کنده شده و تکه تکه گشته و به تودهای ازریگ و خاک تبدیل میشوند، سپس غبار شده و به هوا میروند. در آن روز مردم به سه گروه تقسیم میشوند.

پس در آن وقت آسمان میشکافد و آفتاب و ماه در هم پیچیده میشود و ستارگان پراکنده میگردند و پریشانی و اضطراب شدیدی که دلها را از جا میکند بر دلها مستولی میشود، و کودکان از شدت خوف وهیبت این روز پیر میشوند، و چیزهای سخت از هیبت آن ذوب میشوند، بنابراین پروردگار با عظمت میفرماید: «يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ» (حج: ۲) (روزی که آن را ببینید، هر شیردهنده‌ای از آن کس که شیر می دهد، غافل می شود و هر زن (مادر) باردار بار (جنین) خود را می نهد. و مردم را مست می بینی حال آنکه مست نیستند، بلکه عذاب الله بسیار سخت است.)

يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ روزی که زلزله قیامت ار میبیند آن چنان هول و هراس سراپای مردمان را فرا میگیرد که همه زنان شیردهی که پستان به دهان طفل شیرخوار خود نهاده اند کودک خویش را رها میکنند، با اینکه، مادر به شدت کودکش را دوست دارد، به خصوص در این حالت که او در آن به سر میبرد. وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا و از شدت وحشت و هراس آن روز همه بارداران سقط جنین مینمایند.

وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَ مَرْدَمَانَ رَا مَسْت مِیْبِنِی، ولى آنان مست نیستند، وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ. بلکه عذاب الله بسیار سخت است، بنابراین این عقلهایشان پریده و دلهايشان از جا برکنده شده و به گلو رسیده است، در این روز پدران برای فرزندان خویش کاری نمیکنند و فرزندان نیز به پدران خویش کاری کرده نمیتوانند.

ودراین روز طوریکه قرآن عظیم الشأن میفرماید: «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ ﴿٣٣﴾ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٤﴾ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿٣٥﴾ وَصَاحَتِهِ وَبَنِيهِ ﴿٣٦﴾ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٣٧﴾» (آیات ۳۳ الی ۳۷ عبس) (پس چون آواز سخت و هولناک (قیامت) بیاید. (۳۴) روزی که انسان از برادر خود می‌گریزد. (۳۵) و از مادر و پدر خود. (۳۶) و از زن و فرزند خود. (۳۷) (چون) هرکس از آنان در آن روز حالتی دارد که برایش کفایت می‌کند.)

و در چنین روزی «وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ﴿٢٧﴾ يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا ﴿٢٨﴾» (آیات ۲۷ و ۲۸ فرقان) (و(یادآور شو) روزی را که ظالم دست‌های خود را با دندان می‌گردد؛ میگوید: ای کاش من هم همراهی پیغمبر، راهی (ایمان و نجات را) در پیش می‌گرفتم. (۲۸) وای بر من! ای کاش فلان شخص (گمراه) را دوست خود نمی‌گرفتم.)

در حدیثی شریف آمده است: امام بخاری از ابو هریره (رض) روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که علم از میان مردم برداشته میشود، و زلزله‌های فراوان به وقوع می‌پیوندد و زمان، برای طی مسافت، به هم نزدیک میشود و فتنه‌ها و بی‌بند و باری که همان قتل و کشتار است زیاد میشود و مال و ثروت شما بسیار شده و به وفور یافت می‌شود.» (به روایت بخاری، حدیث شماره (۹۸۹).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۱ الی ۴) مبحث دعوت به پرهیزکاری مورد بحث قرار میگیرد.

يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلُّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ﴿٢﴾

روزی که آن را ببینید [مشاهده خواهید کرد که] هر مادر شیر دهنده ای از کودکی که شیرش میدهد، بی خبر میشود، وهر ماده بارداری (جنین) خود را سقط میکند، و مردم را مست می بینی درحالی که مست نیستند، بلکه عذاب خدا بسیار سخت است. (۲)

ای مردم (از عقاب و عذاب) پروردگارتان بترسید (و به یاد روز قیامت باشید). واقعا زلزله (انفجار جهان، و فرو تپیدن ارکان آن، در آستانه) هنگامه رستاخیز، چیز بزرگی (و حادثه هراس‌انگیزی) است. روزی که زلزله رستاخیز را می‌بینید. (آن چنان هول و هراس سر تا پای انسانها را فرا می‌گیرد.

«تَذْهِلُ كُلُّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ» شیخ مرحوم صابونی علیه الرحمه مفسر تفسیر صفوای التفاسیر می نویسد: مرضع یعنی آن که می‌تواند شیر بدهد. اما مرضعه زنی است که در حال شیر دادن است؛ یعنی پستانش را در دهان طفلش قرار داده است. از این رو فرمود: «تَذْهِلُ كُلُّ مَرْضِعَةٍ» و نگفته است: (کل مرضع) تا بدین وسیله اهمیت و عظمت فراموش کردن و غفلت را نشان دهد؛ زیرا پستان را از دهان شیرخواره بیرون می‌کشد که برایش عزیزترین انسان به شمار می‌آید. و اینهم اوج هراس و آشفتگی را می‌رساند.

یعنی از دیدن صحنه‌های هولناک و خوف و ترس که در این روز وجود میداشته باشد، زنان شیردهی که پستان به دهان طفل شیرخواره خود نهاده‌اند، و کودک خود مصروف مکدین شیر می‌باشد آن را رها و فراموش می‌کنند.

یعنی شدت هولناک بودن این روز چنان قوت دارد که مادر شیر ده فرزند شیرخواره اش، که بند دل و جگر گوشه اش می باشد آنرا هم رها می کند. «وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا» و جملگی زنان باردار (از خوف این صحنه بیمناک) سِقَطِ جنین مینمایند، «وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارَىٰ» و (تو ای بیننده!) مردمان را مست می بینی، ولی مست نیستند و بلکه عذاب خدا سخت (وحشتناک و هراس انگیز) است (و توازن ایشان را به هم زده است و لذا آنان را آشفته و خراب، با چشمان از حدقه به در آمده و با گامهای افتان و خیزان، و با وضع بی سر و سامان و حال پریشان می بینی).

«وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ» «ولی عذاب خدا شدید است» پس به سبب این رعب و ترس بزرگ، عقل هایشان از سرشان می پرد و فهم هایشان آشفته و مشوش می گردد و بنابراین، مانند شخص مست، مدهوش می شوند. روایت شده است که این دو آیه شب هنگام در غزوه بنی مصطلق نازل شد و رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را بر مردم تلاوت نمود و مردم در هیچ زمان دیگری بیش از آن شب چنان گریان و پریشان دیده نشده بودند به طوری که همه یا غرق گریه بودند، یا غرق اندوه و تفکر.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ ﴿٣﴾

و برخی از مردم کسی هست که [همواره] بدون هیچ دانشی [بلکه از روی جهل و نادانی] درباره الله برخورد خصمانه و گفتگوی ستیزآمیز می کنند، و از هر شیطان سرکشی پیروی می نمایند. (۳)

نباید فراموش کنیم؛ آن‌عه انسانهای که: از الله و راه او جدا شود، هر لحظه در دام شیطانی اسیر می گردد.

آنچه که در این آیه مبارکه از آن نهی بعمل آمده است، بحث و جدال بدون داشتن علم و فهم می باشد در غیر آن جدال با مخالفان اگر با منطق صحیح و یا منطق خودشان باشد، بسیار درست و بجا می باشد، طوریکه در (آیه ۱۲۵ سوره نحل) میفرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...» (ای پیامبر! مردم را) با حکمت (و گفتار استوار و منطقی) و پند نیکو، به راه پروردگارت بخوان و (با مخالفان) به شیوه ای که نیکوتر است جدال و گفتگو کن) واقعاً هم موعظه باید حسن باشد، ولی جدال باید احسن باشد. (هم محتوا نیکو داشته باشد و هم شیوه و بیان).

شان نزول آیه ۳:

ابن ابوحاتم از ابومالک روایت کرده است: که این آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَجَادِلُ فِي اللَّهِ» در مورد «نضر بن حارث» نازل شده است که انسانی مجادله گر بود و میگفت: فرشته ها دختران خدا هستند و قرآن عبارت از افسانه ها و اسطوره های گذشتگان است، و بعد از مرگ حشری در کار نیست. ابو سعود گفته است: آیه عام است و شامل او و دیگر عاصیان می شود. (ارشاد العقل السليم ۳/۴).

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿٤﴾

(در ازل) بر او نوشته شده است که هر کس با شیطان دوستی کند، پس شیطان گمراهش می کند و او را به سوی عذاب آتش سوزان راهنمایی می کند. (۴) مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که در معنای «كُتِبَ»، جبری علیه شیطان وجود ندارد، زیرا در آیات متبرکه دیگر می خوانیم که: شیطان با اراده ی خود و لجاجت با حق، سجده نکرد و به کار الله متعال اعتراض نمود و قسم یاد کرد که مردم را گمراه کند. (حجر، ۳۱-۴۰) بنابراین، «كُتِبَ عَلَيْهِ» یعنی براساس اراده و تصمیمی که شیطان گرفت، گمراه کردن پیروانش برای او حتمی شده است.

طوری‌که در آیه مبارکه بیان شد که: الله متعال در مورد آن شیطان متمرّد چنین مقدرّ و فیصله نموده است که هر کس از او پیروی کند گمراهش ساخته، و وی را به سزای گمراهی‌اش به عذاب دوزخ می‌رساند.

پیروی از شیطان، به معنی پذیرفتن ولایت شیطان بر خود است، باید گفت که: شیطان تنها کسانی را گمراه می‌سازد که؛ از او پیروی کنند، نه هر کسی دیگری که بخواهد.

انتخاب راه شیطان و پیروی از او جز عذاب قطعی الهی، هیچ نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت. تمام شیطان‌ها، انسان را به یک راه سوق می‌دهد که در نهایت به آتش سوزان جهنم منجر می‌شود.

خساره دوستی با شیطان:

اشخاصی که رهنمود و هدایات پیامبران الهی را برای وجود الله متعال نمی‌پذیرند، از جمله اشخاصی اند که پیروی راه شیطان می‌باشند، طوری‌که در آیه مبارکه چهارم این سوره خواندیم: «کسی که از شیطان تبعیت می‌کند و او را سرپرست خود قرار می‌دهد مطمئن باشد شیطان او را فریب خواهد داد و نهایتاً او را به طرف آتش جهنم خواهد برد.»

واقعیت امر هم همین است که: وجود انسان و دلیل حضور انسان در دنیا تقویت صفات اخلاقی خوب و نابودی رذائل اخلاقی است تا به کمال برسد، از این رو انسان برای تقویت صفات اخلاقی خوب و نابودی رذائل اخلاقی در خود نیاز به حریف و مبارزی دارد که بتواند برای رسیدن به این صفات با او مبارزه کند.

شیطان یک حریف و مبارز برای انسان‌هایی است که قصد دارند صفات اخلاقی خوب را تقویت و رذائل اخلاقی را در خود نابود کنند، بنابراین انسان

باید از شیطان که عیوب او را آشکار می کند نهایت استفاده و بهره برداری را برای رسیدن به کمال شخصیت خویش داشته باشد.

حضور شیطان در کنار انسان محبت بزرگی از سوی خداوند است، چرا که اگر شیطان نبود انسان نمی توانست به کمال مطلوب برسد ضمن اینکه خداوند برخی از بندگان خود را نیز شیطان صفت کرده است، طوریکه میفرماید: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُّجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَ مَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ» (آیه ۱۲۳ سوره انعام) (وما این چنین در هر قریه (دهی) مجرمان را بزرگان شان قرار دادیم تا در آن دهات، حيله (و فساد) کنند. اما جز به ضرر خودشان حيله سازی نمی کنند و (لیکن) نمی فهمند).

اگر خداوند به شیطان مریض و متمرّد و سرکش اجازه ابراز وجود و بروز ظهور و قدرت داده است برای این است که انسان برای رسیدن به کمال با شیطان مبارزه کند و در این راه برخی فریب می خورند و منحرف می شوند در حالیکه شیطان هیچ کس را به زور و اجبار منحرف نمی کند.

طوریکه در آیات متعدّدی از قرآن عظیم الشان از نقشه ها و پلان های شوم شیطان یادآوری به عمل آمده است و در ضمن هشدار داده شده است تا بندگان او از دام های شیطان متابعت نکنند، اما شیطان تا انسان را به جهنم نفرستد راضی نخواهد شد چرا که انتهای دوستی با شیطان همانا آتش جهنم است.

در این هیچ جای شکی نیست که برخی از انسانها با دوستی با شیطان امکان دارد به مال و ثروت و منصب و مقام عالی دست یابند، اما انتهای این دوستی که شیطان گناهان را برای انسان زینت داده است آتش جهنم است، بنابر این خداوند متعال از بندگان خودش میخواهد مراقب و هوشیار باشند تا اسیر دام و تزویر شیطان نشوند.

دوستان شیطان:

دوستان شیطان کسانی هستند که فتنه و فتنه انگیزی را دوست دارند، آن‌ها تحت تأثیر و سوسه‌های شیاطین قرار می‌گیرند و به خاطر دوستی با آنان، با مؤمنان می‌جنگند: طوریکه می‌فرماید: «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ»؛ (بی‌گمان شیاطین به دوستان خود القا می‌کنند تا با شما مجادله کنند، اگر از ایشان اطاعت کنید، یقیناً شما هم مشرک می‌شوید.) (آیه ۱۲۱ سوره انعام)

قرآن عظیم الشان برای این اشخاص خصوصیت‌های خاصی را ذکر نموده‌اند که در ذیل به برخی اشاره بعمل می‌آید:

ترسو بودن:

قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ (در واقع این شیطان است که دوستانش را می‌ترساند پس اگر مومنین از آنان مترسید و از من بترسید.) (آل عمران: ۱۷۵)

واقعیت هم همین است که: نشانه دوستان شیطان، ترس و وحشت است؛ زیرا اولیاء الله اهل خوف و ترس نیستند. «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ آگاه باشید که بردوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند. (آیه ۴/سوره اعراف).

بی‌ایمانی و شرک:

از دیگر نشانه‌های اولیای شیطان، بی‌ایمانی است؛ زیرا شیطان فقط بر افراد بی‌ایمان سلطه دارد. «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَٰتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»؛ (ای اولاد آدم! زنه‌ار شیطان شما را نفریبید (و در فتنه و گمراهی نه اندازد) طوری که پدر و مادر

شما را از جنت بیرون کرد، لباس‌شان را از تنشان بیرون کشید تا شرمگاهشان را به ایشان نمایان کند. البته شیطان و قبیله اش از جایی که آنها را نمی‌بینید شما را می‌بینند. البته ما شیطانها را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند.) (سوره اعراف: ۲۷).

شیطان از الله و یاد او خوف دارد؛ چرا که هر جا نام و یاد خداست، ملائک الهی حاضرند و با حضور ملائک، شیاطین جرأت حضور ندارند؛ بلکه شیطان فقط بر کسانی سلطه دارد که از او پیروی می‌کنند و او را سرپرست خود می‌گیرند و به خدا شرک می‌ورزند.

سست بنیانی:

ضعف و سستی و آسیب پذیری از مشخصات مهم دیگر آنها است طوریکه میفرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده‌اند، همچون عنکبوت است که خانه‌ای برای خویش ساخته و در حقیقت اگر می‌دانستند، سست‌ترین خانه‌ها همان خانه عنکبوت است. (عنکبوت: ۴۱).

اولیای شیطان به عنوان تکیه‌گاه‌هایی همچون لانه عنکبوت هستند؛ زیرا خانه باید دیوار، چت، دروازه و سایر ملحقات مستحکمی داشته باشد؛ ولی خانه عنکبوت هیچ یکی را دار نیست. شیطان و اولیای او هم چنین هستند. قرآن به مسلمانان می‌آموزد که نه تنها از اولیای شیطان نباشند؛ بلکه با دوستان شیطان نیز مقابله کنند؛ چرا که آنان بسیار سست عنصر و ضعیف هستند. طوریکه میفرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا يقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» کسانی که ایمان

آورده‌اند در راه خدا کارزار می‌کنند و کسانی که کافر شده‌اند در راه طاغوت می‌جنگند؛ پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است. (نساء: ۷۶).

برادران شیطان:

هنگامی که ارتباط با شیطان از حد معمول و متعارف فراتر برود و آن قدر تنگاتنگ و صمیمی بشود که به مرحله برادری برسد، شیطان آن‌ها را به عنوان برادران صمیمی خویش می‌پذیرد و این نهایت سقوط برای انسان است.

قرآن برادران شیطان را کسانی معرفی میکند که در خرج اموال و صرف دارایی خود حد و مرزی قائل نیستند و اهل اسراف و تبذیر هستند.

طوری‌که می‌فرماید: «آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذُرْ تَبْدِيرًا إِنَّ الْمُبْدِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا» وحق خویشاوند را به او بده و مستمند و در راه مانده را [دستگیری کن] و اضافه خرجی و اسراف مکن؛ چرا که اسرافکاران برادران شیطان‌هاوند و شیطان همواره نسبت به پروردگارش ناسپاس بوده است. (اسراء: ۲۷ - ۲۶).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (۵ الی ۷) بعد از این که الله متعال از مجادله گران در قدرت خدا سخن به میان می‌آورد، به ردّ ادعای منکران حشر و نشر و دلایل دوباره زنده شدن، می‌پردازد، و دو دلیل بسیار روشن و واضح را در مورد امکان حشر ذکر نمود: یکی از آن دو در خلقت انسان و دیگری در خلقت نباتات نهفته است. طوری‌که خداوند متعال می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عِلْقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا

نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿٥﴾

ای مردم! اگر از دوباره زنده شدن در شک هستید پس (بدانید که) ما شما را از خاک آفریده‌ایم، باز از نطفه، باز از خون بسته، باز از پاره گوشت شکل داده شده و شکل داده نشده آفریده‌ایم، (همه این مراحل) به خاطر این است که برای شما (کمال قدرت خود را) روشن سازیم، و آنچه را بخواهیم تا زمان معین در رحم‌ها قرار می‌دهیم. باز شما را به صورت کودک بیرون می‌آوریم، باز تا به حد رشد (جوانی) تان برسید. و بعضی از شما جانس گرفته می‌شود. و بعضی از شما به پست‌ترین مرحله عمر و پیری باز گردانیده می‌شود تا پس از (آن همه) دانستن چیزی نداند. و زمین را خشک شده می‌بینی اما وقتی که بر آن باران ببارانیم، به حرکت می‌آید و نمو می‌کند و از هر نوع گیاهان زیبا و خرم می‌رویاند. (۵)

شیخ مرحوم صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: «یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ» ای مردم! اگر در قدرت باری تعالی بر زنده ساختن مردگان در شک قرار دارید پس بدانید که او پدرتان آدم را از گل آفرید، سپس نسلش را از نطفه مرکب از آب منی مرد و آب منی زن خلق کرد.

«ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ» یعنی نسلش را از منی بساختیم که از پشت مرد می‌چکد. امام قرطبی در تفسیر خویش می‌نویسد: «نطف» به معنی قطره است و به خاطر کوچکیش به نطفه موسوم گشته است. (تفسیر قرطبی ۶/۱۲).

«ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ» علقه خونی از خون غلیظ سرخ رنگ، «ثُمَّ مِنْ مَّضْغَةٍ» سپس پاره گوشت کوچکی همچون قطعه‌ای جویده شده از غذا.

«مُخَلَّقَةً وَغَيْرَ مُخَلَّقَةً» شکل یافته و شکل نیافته؛ یعنی دارای شکل و صورت کامل و احیاناً خلقت ناقص.

ابن زید گفته است: «مخلقه» آن است که خدا سر و دو دست و پا را در آن ایجاد کرده است و غیر «مخلقه» آن است که چیزی در آن ایجاد نشده است. «لِنُبَيِّنَ لَكُمْ» برای این که راز و سرّ قدرت و حکمت خود را نشان دهیم، شما را بر این الگوی شگفت‌انگیز و نوظهور خلق کردیم.

مفسر زمخشری در این مورد می‌فرماید: یعنی تا بدین ترتیب قدرت خود را برایتان بیان کنیم. و در حقیقت هر آن که توانست انسان را از گل خلق کند و سپس از نطفه که هیچ تناسبی در بین خاک و آب موجود نیست، و توانست نطفه را به صورت علقه درآورد که با هم متفاوتند، سپس علقه را به مضغه و مضغه را به استخوان تبدیل کند، همو نیز میتواند آنچه را که اول ساخته است باز آورد. بلکه این اعاده و باز آوردن در مقایسه با آفرینش اولیه آسان‌تر است. (تفسیر کشاف ۱۴۲/۳).

«وَوَقَّرْتُ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ» و هر چه را که بخواهیم در ارحام مادران باردار قرار می‌دهیم تا خلقتش کامل شود.

«إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» تا زمانی معین که وقت وضع حمل است. «ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا» سپس این جنین را به صورت طفلی ناتوان که قدرت شنوایی و بینایی و... ندارد، درمی‌آوریم. و سپس به تدریج او را قوی و نیرومند می‌کنیم.

«ثُمَّ لَتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ» تا نیرو و عقلتان کامل شود.

«وَمِنْكُمْ مَنْ يَتَوَفَّىٰ» و بعضی در عهد جوانی می‌میرند.

«وَمِنْكُمْ مَنْ يَرُدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ» و بعضی به سن پیری و ناتوانی و خرفتی می‌رسند.

«لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا» به گونه‌ای که به حالت طفلی باز می‌گردد، بدنی رنجور و ناتوان و خردی خرفت و درک و شعوری ناقص پیدا می‌کند و هر چه را می‌دانست فراموش می‌کند، و آشنا را ناآشنا می‌داند، و از انجام دادن آنچه که قبلاً می‌توانست انجام بدهد ناتوان می‌شود. خدا فرموده است: «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ. وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً» این هم دلیل دوم برای اثبات معاد است و امکان وقوع حشر است. یعنی ای مخاطب یا ای مجادله‌گر! زمین را خشک و مرده و بدون حاصلات می‌بینی.

«فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ» وقتی آب بر آن نازل کنیم و باران بر آن بریزد، به جنبش و حرکت افتاده و رشد و نمو کرده و بعد از مردن دوباره جان می‌گیرد.

«وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۵)» و از هر گونه گیاه شگفت‌آور می‌رویانند که مایه‌ی سرور بیننده می‌شود.

در آیات قبلی خواندیم که: مانع اساسی فرا راه تقوا، جهل به الوهیت و وحدانیت خداوند متعال بوده و همین جهل است که به پیروی شیطان می‌انجامد، در آیه ۵ سوره حج خداوند متعال واضح می‌دارد که از آثار این جهل، شک و ورزیدن در وقوع روز جزا و روز قیامت است.

عکرمه می‌گوید: «هر کس قرآن بخواند، به این حالت نمی‌پیوندد». نقل است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در جمله دعاهایشان همیشه این دعا را می‌خواندند: «اللهم إني أعوذ بك من البخل وأعوذ بك من الجبن وأعوذ بك من أن أورد إلى أرذل العمر وأعوذ بك من فتنة الدنيا وعذاب القبر». «بارخدا یا! من از بخل به تو پناه می‌برم و از جبن به تو پناه می‌برم و به تو پناه می‌برم از این که برگردانده شوم به پست‌ترین عمر و به تو پناه می‌برم از فتنه دنیا و عذاب قبر».

همچنان در این آیه مبارکه؛ دومین دلیل بر امکان رستاخیز مطرح ساخته می‌فرماید: «و زمین را خشکیده می بینی» یعنی: آن را مرده و افسرده می بینی که هیچ گیاهی را نمی‌رویاند، همچون آتش؛ وقتی که سرد و خاموش شود «پس چون بر آن آب را» یعنی: آب باران را «فروفرستیم، به جنبش در می آید» یعنی: آن گیاه‌ها به سبب بسیاری و نیرومندی خود به جنبش در می آید «و نمو می کند» یعنی: بلند می شود، یا باد می کند «و می‌رویاند» یعنی: بیرون می‌آورد «از هر نوع گیاه‌های خرم» یعنی: از هر گونه گیاه‌های زیبا و از هر رنگ رعنای و دلربا؛ اعم از سبزیها، میوه‌ها، گلها و ریاحین.

بہجت:

زیبایی، نیکویی و خرمی است. پس ذاتی که بر زنده ساختن زمین مرده‌ای قادر باشد، بر آفرینش دوباره انسان نیز تواناست.

در بخشی از حدیث شریف لقیط بن عامر (رض) آمده است: «... گفتم یا رسول الله! چگونه خدای متعال مرده را زنده می‌کند و نشانه این رستاخیز در خلقش چیست؟ فرمودند: آیا به وادی مرده و بی‌آب و علف گذر کرده‌ای؟ گفتم: بلی! فرمودند: آیا مجدداً در حالی که از سبزی و خرمی جنب و جوش دارد بر آن وادی گذشته‌ای؟ گفتم: بلی! فرمودند: خداوند متعال این چنین مردگان را زنده می‌کند و این است نشانه وی در (رستاخیز) خلقش».

مراحل هفتگانه ای که انسان از آن می‌گذرد:

طوریکه در فوق هم تذکر یافت؛ مراحل هفت گانه که انسان از آن می‌گذرد بشرح ذیل جمع‌بندی و خلاصه گردیده است:

الف: اصل انسان از گل است. الله متعال غذای منی را از آب و خاک - که گیاهان و انواع نباتات را می‌رویاند - به وجود می‌آورد.

ب: پس زاد و ولد به وسیله‌ی نطفه‌ی ای ناچیز که اساساً تغذیه‌اش از آب و خاک است، پدید می‌آید. نطفه، معلق در منی مرد است. که در هر انزال، میلیونها نطفه (اسپرم یا اسپرماتوزوئید) دارد که در یک رقابت شدید و با طی مسافتی طولانی، قویترین نطفه‌ها به تخمک (اول) مادر میرسند. تخمک، ممکن است از تخمدان مادر، آزاد شده و به طرف رحم حرکت کرده باشد و با شرایط پیچیده و خاصی نطفه در تخمک جذب می‌شود و به خواست پروردگار، هسته‌ی اولیه‌ی یک انسان متولد میگردد و سپس به جداره‌ی رحم آویزان می‌شوند.

ج: پس نطفه، تغییر شکل میدهد و پس از چهل روز به خون بسته‌ی علق نقش می‌یابد و به دیواره‌ی رحم زن آویزان می‌شود.

د: آنگاه به پارچه‌ی گوشتی کوچک جویده شده، تبدیل می‌گردد. این پارچه گوشت نیز پس از سپری کردن چهل روز، شکل می‌گیرد، استخوان بندی‌اش شروع می‌شود و گوشت روی آن را می‌پوشاند و از آن موجودی به نام انسان، صورت می‌بندد «ولقد خلقناکم ثم صورناکم» [اعراف/۱۱]. پس از آفرینش به انسان، صورت و سامان می‌بخشد. «و صورکم فأحسن صورکم» [غافر/۶۴]. شما را نقش و صورت بست و نقش و صورتهایتان را بس نیکو بست. و یا این که پیش از طی این مراحل از رحم خارج می‌شود و ناقص و ناتمام می‌ماند و به کمال خود نمی‌رسد. اینها نشان قدرت آفریدگار است که هر چه بیشتر روشن می‌گردد.

با این بیان «مضغۀ مخلقه» بی نقص و عیب و نقش یافته است و خلقت کامل دارد، اما «مضغۀ غیر مخلقه» معیوب و نقش نیافته و ناقص الخلقه است.

ه: جنین، پس از سپری شدن این مراحل و مدت زمان بارداری مادر، به کودکی تبدیل می‌گردد و در ساعات مقرر به دنیا می‌آید،

و: آنگاه به تدریج واندک اندک به رشد جسمانی، عقلانی و... دست مییابد، ز: بلی! برخی از همان دم ولادت، یا پس از طی زمانی نه چندان زیاد و یا در سن نوجوانی و جوانی و میانسالی، و یا در همان بدو تشکیل نطفه و مراحل اولیه در زهدان می میرند و دنیا را ترک می کنند، برخی دیگر به سن پیری و کهنسالی می رسند و آن قدر فرتوت و فراموشکار می شوند که به حال دوران کودکی باز می گردند و عقل و دانش و حواس را کم کم از دست می دهند. معمولاً عمر طولانی، آفرینش انسان را دگرگون میکند. (نحل/۷۰)، [یس/۶۸]. بی تردید همه ی اینها نشان وجود و قدرت صانع تواناست.

خداوند، در آغاز انسان را ناتوان آفرید، سپس نیرو و توان بخشید و پس از آن بار دیگر او را ناتوان و پیر گردانید. (سوره روم آیه ۵۴).

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُخَيِّبُ الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾

این (قدرت نمایی ها) به خاطر آن است که (بدانید) الله ذات حق است. و این که اوست که مرده ها را زنده میکند و هم اوست که بر هر چیزی تواناست. (۶) «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ»: این نشانه ها و علایم، برهان قاطعی است بر اینکه تنها الله متعال پروردگار معبود بر حقی است که عبادت جز برای وی سزاوار نمی باشد. و آنچه در عالم هستی پدید می آید از آثار قدرت او می باشد و گواه به این واقعیت است که خدا حق است.

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ»: مطرح کردن موضوع خلقت انسان و گیاه برای این است که دریابید خالق و تدبیر کننده ی امور همانا فقط الله است، و آنچه در عالم هستی پدید می آید از آثار قدرت او می باشد و گواه به این واقعیت است که الله حق است پس جایز نیست که کسی و یا چیزی را با وی شریک سازیم. «وَأَنَّهُ يُخَيِّبُ الْمَوْتَى» زیرا الله ذاتی است که مردگان را زنده می کند و او بر هر چیز تواناست.

«وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» کاری که او بخواهد هیچ چیز وی را از تحققش درمانده نتواند کرد.

وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ﴿٧﴾
و اینکه قیامت آمدنی است هیچ شکی در آن نیست. و اینکه تنها الله است تمام کسانی را که در قبرها آرمیده اند زنده می کند. (۷)
«يَبْعَثُ»: دوباره حیات می بخشد و زنده می گرداند.

یعنی: اگر قیامت و رستاخیزی در کار نبود، الله متعال این آفرینش را پدید نمی آورد بنابر این، کسی که به رستاخیز ایمان ندارد، قطعاً الله با عظمت را نشناخته و حکمت وی در آفرینش انسان و گونه های دیگر خلقت را نفهمیده است.

أهمية ایمان به آخرت و تأثیر آن بر رفتار انسان:

ایمان به روز واپسین یکی از ارکان ایمان و عقیده ای از عقائد اساسی اسلام است. قضیه بعثت در دنیای پس از مرگ بعد از وحدانیت خداوند پایه دوم عقیده اسلامی است.

ایمان به وقایع عالم پس از مرگ و ایمان به نشانه های قیامت از جمله ایمان به غیبات است که عقل انسان قادر به درک کیف و کان آنها نیست و جز از طریق وحی نبوی و ایمان بر وحی نبوی راهی برای شناخت آنها وجود ندارد. بخاطر اهمیت به این روز بزرگ خداوند متعال در بسیاری از مواقع ایمان به خودش را به ایمان به روز قیامت ربط می دهد. همانطور که میفرماید: «أَلَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» [البقره: ۱۷۷].

(نیکی این نیست که چهره هایتان را به جانب مشرق و مغرب کنید بلکه نیکی

(در کسی است که به خدا و روز آخرت ایمان بیاورد...) «ذَلِكُمْ يُوَعَّظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» [الطلاق: ۲]. (کسی بدانها پند و اندرز می‌گیرد که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد).

در بینش اسلامی حیات به زندگی کوتاه دنیا محدود نمی‌گردد و تنها در عمر کوتاه و محدود انسان خلاصه نمی‌شود.

در بینش اسلامی حیات از نظر زمانی تا ابد و از نظر مکانی بعد از دنیا در بهشتی که وسعت آن باندازه آسمان و زمین است و یا در آتشی که ظرفیت آن به اندازه انسان‌هایی است که در طول سال‌های متمادی روی زمین زندگی کرده‌اند، تداوم می‌یابد. (در این مورد به رساله: «اليوم الآخر في ظلال القرآن» (صفحات ۳ - ۴) احمد فائز چاپ خالد حسن الطرابیسی، چاپ اول (۱۳۹۵ هـ) برای معلومات بیشتر مراجعه نماید.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۸ الی ۱۴) در باره احوال مردم، مجادله کردن بیهوده، پاداش مؤمنان شایسته، بحث بعمل آمده است.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ﴿٨﴾
و گروهی از مردم درباره خدا بدون هیچ دانش و بدون هیچ هدایت و کتاب روشنی به مجادله بر می‌خیزند. (۸)

«عِلْمٌ»: مراد علم ضروری و بدیهی است. از قبیل: اطلاع انسان از زنده بودن خود، و این که یک، نصف دو است.

«هُدًى»: مراد استدلال درست و حجت صحیح است.

«كِتَابٌ»: مراد کتاب آسمانی است (أحکاف / ۴). کتاب منیر: یعنی کتاب روشنگری که حامل حجت‌های واضح و برهانهای روشن از جانب خداوند متعال باشد.

یعنی آنان فقط از روی هوای محض به جدل می پردازند. دستمایه شان فقط جهل است و دروغ. بناءً این جدالگران از دانشی که بدان بینای حق گردند بی بهره اند حتی نیز که بدان بر مخالفان شان غالب آیند دارا نمی باشند، کتابی هم از نزد الله ندارند که حق را از باطل بدان جدا سازد.

مفسر ابن عطیه گفته است: به طریق توبیخ و سرزنش این را تکرار کرده است. انگاه میگوید: این مثالها بسیار واضح و روشن میباشند، اما با وجود این بعضی از مردم بدون دلیل و برهان دربارهی خدا مجادله می کنند. (البحر ۶/۳۵۴).

برای شناخت انسان راه و طروق انسان متعدّد وجود دارد، گاهی از راه فکر و تعقل و تحصیل بدست می آید که شاید کلمه «بَغَيْرِ عِلْمٍ» اشاره به آن باشد و گاهی به قلب که همانا الهام می شود که شاید کلمه «هُدًى» اشاره به آن باشد و گاهی هم از طریق کتب آسمانی و وحی و نبوت. که در جمله «وَلَا كِتَابٍ مُّئْتِرٍ» توضیح یافته است.

شأن نزول آیه مبارکه:

مفسران در شأن نزول این آیه مبارکه می نویسند: این آیه کریمه در مورد ابو جهل و نضر بن حارث نازل شد. ابو جهل در رأس مشرکان مکه قرار داشت و پیوسته با اسلام دشمنی می ورزید که خدای متعال در آیه بعد او را به ذلت و خواری دنیا بیم می دهد و این هشدار در روز بدر به تحقق پیوست و او به ذلت کشته شد.

همچنین نضر بن حارث پیوسته در کوچه های مکه می گشت و درباره دعوت اسلامی نیرنگ های گونه گون سازمان داده و شایعه های باطل می پراکند. او نیز در بدر کشته شد. (کذا رواه ابن آبی حاتم عن ابی مالک، مظهري) باید گفت با اینکه نزول آیه متعلق به شخصی خاص شده است، ولی حکم آن برای هر کسی که در او این خصایل رذیله یافته بشوند، عام است.

در روایتی از ابن ابی حاتم آمده است: که به حضرت علی خبر دادند که یک نفر درباره‌ی «مشیت» صحبت می‌کند. حضرت او را خواست و گفت: ای بنده‌ی خدا! خدا به میل خودش تو را خلق کرد یا به میل خودت؟ گفت: به میل خودش. باز گفت: اگر او بخواهد مریض می‌شوی یا اگر تو بخواهی؟ گفت: مسلم است اگر او بخواهد. گفت: اگر او بخواهد شفا می‌یابی یا اگر تو بخواهی؟ گفت: اگر او بخواهد. گفت: هر جا او بخواهد واردت می‌کند یا هر جا که خودت بخواهی؟ گفت: هر جا که او بخواهد. گفت: به خدا قسم! اگر غیر از این می‌گفتی، با شمشیر میان دو چشمت را می‌شکافتم.

ثَانِي عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٩﴾

[آن هم] با حالتی متکبرانه و مغرورانه که سرانجام مردم را از راه خدا گمراه کند؛ برای او در دنیا رسوایی است و روز قیامت عذاب سوزان به وی می‌چشانیم. (۹)

«ثَانِي عَطْفِهِ» از حق روگردان است و به عنوان کفرورزی روبرو می‌تابد. ابن عباس (رض) گفته است: وقتی به سوی حق خوانده شود به عنوان تکبر از آن رو میگردانند.

زمخشری گفته است: «ثنی العطف» به معنی تکبر و افاده و غرور است. پس مانند روی گردانند است. (تفسیر کشاف ۳/۱۴۴).

«در دنیا برای همچو انسانها خزی است» «لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ» خزی: رسوایی و ذلتی است که دامنگیر مستکبران می‌شود و عبارت است از: پیامد بد عذاب عاجل دنیوی و نام و آوازه بد بر سر زبانهای مردم، «و در روز قیامت به او عذاب سوزان می‌چشانیم» به این ترتیب است که عذاب هر دو سرا، برایش جمع می‌گردد.

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿١٠﴾

این (عذاب) به سزای آن چیزهایی است که در دست تو پیش فرستاده بود. و [گر نه] خدا به بندگان خود بیدادگر نیست. (۱۰)

«بما قَدَّمْتَ يَدَاكَ» شامل مجاز مرسل است و علاقه‌ی آن سببیت است؛ زیرا دست انجام دهنده‌ی خیر و شر است. از آنجا که اغلب کارها توسط دست انجام می‌پذیرد، اعمال سائر اعضاء بدان نسبت داده شده است.

«لَيْسَ بِظَلَّامٍ»: کمترین ستمی روا نمی‌دارد (آل عمران آیه ۱۸۲، نساء آیه ۴۰).
«وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» والله عادل و دادگر است و به هیچ یک از بندگان خود ظلم نمی‌کند. واقعاً الله عادل است و قهر یا مهر او نتیجه‌ی عملکرد ماست. و خداوند متعال بندگان را بدون گناه عذاب نمی‌کند.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ﴿١١﴾

بعضی از مردم خدا را تنها با زبان می‌پرستند (و ایمان قلبیشان بسیار ضعیف است). همین که دنیا به آنها رو کند و نفع و خیری به آنان رسد حالت اطمینان پیدا می‌کنند اما اگر مصیبتی به عنوان امتحان به آنها برسد دگرگون می‌شوند و به کفر رو می‌آورند! و به این ترتیب هم دنیا را از دست داده اند و هم آخرت را و این خسران و زیان آشکاری است! (۱۱)

با تأسف باید گفت که: ایمان برخی از انسانها موسمی و سطحی است و حوادث تلخ و شیرین روزگار زندگی آنر تغییر می‌دهد.

ارتداد و بازگشت از راه خداوند، قهر شدید الهی و عذاب دوزخ را به دنبال دارد. «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ» بدین ترتیب دنیا و آخرت خود را تباه می‌کند. پس به بدبختی همیشگی درمی‌افتد.

«فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ» «اگر خیری به او برسد» یعنی: خیر دنیوی ای؛ چون رفاه و عافیت و فراوانی صحت و سلامتی «بدان آرام می گیرد» و بر دین خود ثابت قدم مانده و بر عبادت حق تعالی استمرار می ورزد. «وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ» و اگر ناملايمات و مصیبتی در روزگار زندگی برایش پیش آید، یعنی: ناخوشی ای در خانواده، یا مال، یا جانش پیش آید، مرتد می شود و به کفر باز می گردد.

«ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»: «در دنیا و آخرت زیان کار شده» یعنی: در حالی که دنیا و آخرتش برباد رفته است پس نه در دنیا او را از غنیمت و سپاس و ثنا بهره ای است و نه در آخرت از پاداش و اجر و آنچه که خداوند متعال به بندگان صالح خود آماده ساخته است «این» زیان دنیا و آخرت «همانا زیان آشکار است» و این نهایت زیان و غایت خواری و رسوایی است.

شان نزول آیه ۱۱:

۷۱۹- بخاری از ابن عباس (رض) روایت کرده است: شخصی به مدینه می آمد و دین اسلام را می پذیرفت، پس اگر همسرش پسر به دنیا می آورد و گله اسب هایش زاد و ولد می کرد. می گفت: اسلام دین نیکو و شایسته است. اگر همسرش پسر نمی زاید و گله اسب هایش زاد و ولد نمی کرد. می گفت: اسلام دین شر و آفت است. پس خداوند متعال آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ...» را نازل کرد. (صحیح است، بخاری ۴۷۴۲).

۷۲۰- ابن مردویه از قول عطیه از ابو سعید روایت کرده: مردی از یهود ایمان آورد پس خودش نابینا شد، فرزندش مُرد و اموالش از بین رفت. اسلام را به فال بد گرفت و گفت: از این دین برای من خیری نرسید، پسر مُرد، مال و ثروتم تباه گشت و چشمانم نابینا گردید. پس آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ...» نازل شد.

يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ﴿١٢﴾

چیزی را به جای الله می پرستند که نه زیانی به آنان می رساند و نه سودی به آنان میدهد؛ این است همان گمراهی (از حق) است. (۱۲)

باید گفت که: شرک و دل بستگی به غیر الله، بزرگترین انحراف و بزرگترین مصیبتی است که انسان بدان مبتلا می شود. شرک، دارای هیچگونه اساس و بنیاد منطقی نمی باشد، زیرا پرستش، یا برای رسیدن به سودی است و یا هم جلوگیری از شری، که عبادت و پرستش بتها هیچ کدام را ندارند. و نباید به خاطر منافع زودگذر دنیوی، ضرر دائمی آخرت را نخریم. و متیقن باشیم که: تمام سود و زیانها به دست الله است و غیر او هیچ نقشی ندارد.

«ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ﴿١٢﴾» این آخرین درجهی گمراهی و انحراف از راه راست است که بالاتر از آن گمراهی وجود ندارد.

يَدْعُو لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ ﴿١٣﴾

او کسی را می خواند که زیانش از نفعش نزدیکتر است، چه مددگار بد و چه یاران بد هستند! (۱۳)

شیخ مرحوم صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: بنابر یکی از نظریهها آیه مبتنی بر فرض است؛ یعنی اگر فرضاً نفع و ضرر آن را بپذیریم، حتماً ضرر و زیانش از نفع آن بیشتر است. (البحر ۶/۳۵۶).

همچنان آیه مبارکه سفاهت و نادانی بعضی انسانها را نشان می دهد که معتقد است پرستش غیر خدا برایش سودی دربر دارد و وقتی از آن شفاعت بطلبد مفید خواهد بود. یعنی: بصورت قطع معبودی که عبادتش زیان وارد کند، برای پرستشگر خود یار و یاور بسیار بد و رفیق و همدم بسیار نامیمونی است. تمام سود و زیانها به دست الله است و غیر او هیچ نقشی ندارد.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿١٤﴾

یقیناً الله کسانی را که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، در بهشت هایی در می آورد که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است؛ مسلماً خدا هر چه را بخواهد انجام می دهد. (۱۴)

ایمان همراه با عمل، کلید نجات است و هیچ یک به تنهایی کارساز نیست. و در ضمن ایمان و امید به وعده های حق، بزرگترین عامل برای رها کردن غیر اوست.

بعد از این که حال و وضع مشرکان و منافقان مذذب و متردد بیان یافت، حال به توضیح زندگی مؤمنان در آخرت را یاد آور شد. میفرماید:

پروردگار با عظمت مؤمنان صادق را به باغ هایی پرناز و نعمت بهشت خواهد برد که در زیر قصرها و اطاق هایش نهرهای شیر و شراب و غسل جاری است و آنها در باغ های بهشت شاد و مسرورند.

«إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿١٤﴾»: حقیقت، امر همین است هر چه را که خداوند متعال بخواهد آنرا انجام می دهد، پس هر که را بخواهد، پاداش نیک می دهد و هر که را بخواهد، عذاب می کند. فرمان و حکم او قابل تعقیب نیست، پس بهشت را از سر کرم و لطف خود به مؤمنین عطا می کند و دوزخ را از روی عدالت و قضاوت به کافران می دهد.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات فوق حال مشرکان یاوه گو و اهل مجادله و منافقان به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه که (۱۵ الی ۱۶) مبحثی در مورد اینکه الله یار پیامبر صلی الله علیه وسلم است، اشاراتی بعمل آمده است. هدف کلی و اساسی این دو آیه متبرکه را میتوان در نقطه ذیل خلاصه و جمع بندی نمود:

الف: پیروزی و یاری رساندن خاتم النبیین محمد صلی الله علیه وسلم در دنیا و آخرت تا دشمنانش ناامید شوند.

ب: فروفرستادن قرآن به شکل آیاتی گویا و روشنی بخش، تا مردم را به سوی حق و درستی و راستی رهنمای و هدایت نموده و از بدی باز دارد.

مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ
ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ ﴿١٥﴾

هر کس گمان میکند که خدا پیامبرش را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد (و از این نظر عصبانی است هر کاری از دستش ساخته است بکند) ریسمانی به سقف خانه خود بیاویزد و خود را از آن آویزان نماید و نفس خود را قطع کند! (و تا لب پرتگاه مرگ پیش رود) ببیند آیا این کار خشم او را فرو می‌نشاند؟! (۱۵)

با تمام قوت باید گفت که: امداد و نصرت الهی، در دنیا و آخرت قطعی است. و ناامیدی از قدرت و نصرت الهی، تعادل انسان را از بین می‌برد.

مفسیر عبدالرؤف مخلص هروی در تفسیر خویش «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: حاصل معنی این است: همان طوری که رسیدن او به آسمان غیر ممکن است، یاری دادن محمد صلی الله علیه وسلم نیز از سوی حق تعالی اجتناب ناپذیر و امری قطعی و غیرقابل برگشت است. به قولی: معنای «خِرَّةٌ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ» [الحج: ۱۵] این است: باید این پندار گر، ریسمانی را به سقف خانه‌اش بیاویزد زیرا هر چیزی که بر فراز سر انسان باشد، لغتاً «سما» نامیده می‌شود و در این صورت، «ثُمَّ لِيَقْطَعْ» این گونه معنی میشود: سپس خود را حلق آویز کرده و آن ریسمان را ببرد تا در اثر خفگی بمیرد آنگاه بنگرد که آیا این کار و تدبیرش، آنچه را که مایه خشمش شده است از بین می‌برد و یاری دادن پیامبر صلی الله علیه وسلم از سوی خداوند متعال قطع می‌شود؟ هرگز!.

ابن کثیر در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: این نظر که معنی را روشن تر میرساند و سرزنش را بلیغ تر، نشان میدهد، تفسیر ابن عباس (رض) از آیه مبارکه است، طوریکه میفرماید: «هرکس می پندارد که الله متعال یاری دهنده محمد صلی الله علیه وسلم و کتاب و دین خویش نیست پس اگر نصرت الله به پیامبرش او را بر سر خشم می آورد، باید برود خودکشی نماید؛ زیرا خداوند متعال خواه نا خواه نصرت دهنده پیامبر و دینش می باشد و این نصرت هرگز قطع شدنی نیست». البته این امر دعوت به انتحار نیست بلکه چنان است که مردم عادتاً می گویند: هرکس این امر را نمی پسندد، بگو آب دریا را بیاشامد، سر بر دیوار زند، به آسمان برود... و مانند آن از تعبیرات دیگر. چنین تعبیراتی برای دادن این معنی است که: از کار و تدبیرش فایده ای متصور نیست و عکس العملش به جایی نمی رسد. ابن کثیر نیز آیه کریمه را همین گونه معنی و تفسیر کرده است.

شیخ مفسر زمخشری در تفسیر خود کشف معنای آیه را چنین بیان کرده است؛ «خداوند در دنیا و آخرت یار پیامبر خاتم است. پس هرکس از روی حسادت و عداوت چنان تصور کند که خداوند خلاف آن عمل می کند. و چشم امید و طمع به آن دوخته و خشمش را بالا برده است که پیامبر بر خواسته اش ظفر نخواهد یافت، باید به هر وسیله ی ممکنه که در توان دارد، آن را مورد بررسی قرار دهد و تلاش خود را برای از میان برداشتن آنچه که او را به خشم آورده، به کار گیرد، تا جایی که ریسمانی به سقف خانه اش آویزان کند و خود را بدان وسیله از پای در آورد. این شخص باید نزد خود بیندیشد و به فکر فرو رود که اگر چنین اقدامی کند و خود را خفه نماید، یاری خدا به پیامبر - که او را به خشم آورده است - منتفی میشود؟!» (تفسیر الواضح،

محمد محمود حجازی). کلیمه «کید» در آیه از سر تمسخر است؛ چون این شخص حسود در این مورد به هدف نخواهد رسید؛ بلکه خود را نابود می‌کند!؟ (تفسیر الواضح، محمد محمود حجازی).

این آیه در رد دشمنان اسلام است که چشم طمع و حسد به خاموش شدن دعوت اسلامی دوخته اند؛ اما خداوند نور خود را به کمال میرساند، پیامبرش را تأیید می‌فرماید، از دست دشمنان و ناپاکان مصونش می‌دارد، وحی را پشتوانه اش میگرداند و نشانه های روشن و روشنی بخش خود را به وی عطا می‌فرماید. [غافر/۵۱]، [صف/۸ و ۹]

همچنان قابل یادآوری میدانم که:

این آیه مبارکه برای مسلمانان بسی امید آفرین است زیرا گویای آن است که مسلمان هرگز نباید در نصرت الهی شک و تردد را به خود راه دهد، بالعکس باید در هر شرایطی شکیبیا بوده و یقین داشته باشد که سرانجام پیروزی از آن وی است.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا آيَاتِ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ ﴿١٦﴾

و این گونه، قرآن را [به صورت] آیاتی روشن نازل کردیم؛ و قطعاً الله هر کس را که بخواهد هدایت می‌کند. (۱۶)

در این جای هیچ گونه شکی وجود ندارد که: قرآن وسیله‌ی هدایت است، ولی اصل هدایت کار خداوند و لطف اوست.

«بَيِّنَاتٍ»: یعنی واضح و روشن، دارای دلالت آشکار بر مدلولات و معانی خود و در برگیرنده حجت های قاطع از جانب خداوند متعال.

«وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ»: و هدایت دهنده همانا خداست و جز او هدایت دهنده‌ای نیست. یعنی: هر که را که حق تعالی ابتداء اراده هدایتش را داشته

باشد، هدایت میکند. یا برهدایت کسی که از قبل هدایت شده و ره یافته باشد، می افزاید - و قطعاً او را در این کار، حکمت تام و حجت قاطع است. یعنی خداوند هر که را اراده کند هدایت می کند، ولی اراده او تابع حکمت اوست و لذا کسی را هدایت می کند که زمینه‌های لازم را در خودش ایجاد کرده باشد.

همچنان مفسران از جمله زمخشری و بیضاوی می فرمایند که: الله متعال به وسیله‌ی قرآن، کسانی را هدایت می کند و به راه راست می برد که می داند آنان مؤمن اند و دل‌هایشان از نور ایمان و باور مالا مال است و قطعاً بر سر حق و هدایت پایدار می مانند.
خوانندگان گرامی!

آیات متبرکه (۱۷ و ۱۸) حکم الهی میان ملت‌های پیشین، تواضع همه‌ی آفریده‌ها در بارگاه باعظمت آفریدگار مورد بحث قرار می‌گیرد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا
إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١٧﴾
کسانی که ایمان آورده اند و آنان که یهودی شدند و صابئین (بی‌دینان) و نصارا و آتش پرستان و آنان که به الله شریک آوردند، یقیناً الله روز قیامت میان‌شان فیصله خواهد کرد، چون الله بر هرچیز گواه است (و از همه چیز آگاه). (۱۷)

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا»: آنان که در ایمان صادقند، یعنی پیروان محمدصلی الله علیه وسلم است.

«وَالَّذِينَ هَادُوا»: و یهودیان که به حضرت موسی علیه السلام انتساب دارند.
«وَالصَّابِئِينَ»: و ستاره پرستان. (مراجعه سوره: بقره آیه ۶۲) «و صابئی‌ها» فرقه مشهور اند که به هیچ یک از ادیان منتسب به انبیا علیه السلام وابستگی ندارند.

ظاهراً شعبه‌ای از نصاری هستند، بواسطه کثرتشان در وقت نزول قرآن، گروه مستقل آمده‌اند، این کلمه فقط دو بار در قرآن آمده است. در مورد اینکه صابئین چه کسانی هستند، روایاتی متعددی تذکر یافته است، بعضی گفته‌اند: آنها ستاره پرست هستند، برخی بدین باور اند که آنان ملائکه پرست اند و برخی می‌گویند، اینان گروهی از پیروان نوح علیه السلام هستند. «وَالنَّصَارَى» و آنان که به دین حضرت عیسی علیه السلام منسوب هستند. نصاری: مفرد آن نصرانی است، گویند: این تسمیه برای آن است که عیسی علیه السلام در شهر ناصره زندگی می‌کرد که پیروان او را نصاری گفتند. «وَالْمَجُوسَ» آتش پرستان. یعنی: زرتشتیان که آتش را می‌پرستند و برآند که عالم دارای دو اصل است: نور و ظلمت. به قولی: آنان در اصل یکتا پرست بوده و کتابی آسمانی نیز داشته‌اند، سپس به انحراف کشیده شدند و کتابشان از میانشان برداشته شد.

این لفظ فقط یک بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است.

«وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا» اشاره به اعراب بت پرست دارد.

«إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» حتماً الله در بین مؤمنان و پنج فرقه‌ی گمراه حکم و قضاوت می‌کند و مؤمنان را راهی بهشت می‌کند و کفار را به دوزخ می‌فرستد.

به قولی، فصل میانشان به این معنی است: الله سبحانه و تعالی کسانی را که برحق اند، از کسانی که بر باطلند، جدا و متمایز می‌گرداند. «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» «بی‌گمان خداوند بر همه چیز گواه است» اعم از افعال و اقوال و غیره امور خلقتش و ذره‌ای از او پنهان نمی‌ماند، از این رو، حکم و فیصله حق تعالی در میان بندگانش از روی علم است پس باید هر شخصی در عقیده و شیوه عملش بنگرد که به کدامین راه روان می‌باشد؟.

هادوا: یهودی شدند. هود (بفتح اول) رجوع و توبه است «هاد الرجل هودا» یعنی توبه کرد و به سوی حق برگشت. و نیز به معنی داخل شدن به دین یهودیت است «هاد و تهود» یعنی به دین یهود داخل شد.

صابئان در قرآن:

خداوند متعال در قرآن عظیم الشأن (آیه: ۶۲ سورة بقره) میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصْرَى وَالصَّبِيْنَ مَنْ ءَامَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾». «بدرستی کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و مسیحیان و صابئان، هر کس به خدا و روز آخرت ایمان بیاورد و کردار نیک انجام دهد، پاداششان نزد پروردگارشان (محفوظ) است و نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند».

نظریات مفسران در مورد «صابئان»:

مفسر جار الله زمخشری در تفسیر خویش می نویسد:

صابئان قومی هستند که از آئین یهودیت و مسیحیت برگشته و فرشتگان را پرستش می کردند. کلمه «صبأ» به معنی خارج شدن از دین است. (تفسیر زمخشری: جلد ۱، صفحه ۱۴۶).

مفسر أبو محمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن تمام بن عطية الأندلسی المحاربی مینویسد:

صابئی در لغت به معنی کسی است که از دینی برگشته و به دین دیگری گرویده است. از این روی عرب‌ها به کسی که مسلمان میشد می‌گفتند: «قد صبأ» یعنی از دین خود خارج شده و دین جدید را پذیرفته است. و اما «صابئین» که در آیه بدان‌ها اشاره شده است، سدی گفته است: آنان گروهی از اهل

کتاب هستند. مجاهد گفته است: آنان قومی بی‌دین هستند که نه یهودی به حساب می‌آیند و نه مسیحی. ابن ابی نجیح هم گفته است: صابئیان قومی هستند که در موصل عراق سکونت دارند و لفظ «لا إله إلا الله» را میگویند ولی بدان عمل نمی‌کنند و کتابی هم ندارند. حسن بن ابی الحسن و قتاده هم بر این باورند که صابئیان قومی هستند که فرشتگان را می‌پرستند و پنج نماز را رو به قبله می‌خوانند و زبور را تلاوت می‌کنند، وقتی که زیاد بن ابی سفیان آنان را دید، خواست که جزیه را از آنان بردارد تا اینکه فهمید که آنان فرشتگان را پرستش می‌کنند (و در نتیجه از کار خود منصرف شد). (تفسیر ابن عطیه: ج ۱، ص ۳۲۷-۳۲۸).

در تفسیر آلوسی آمده است: صابئیان چندین گروه هستند، گروهی ستارگان و گروهی بتان را می‌پرستند و هر کدام از این دو گروه نیز خود دسته‌های مختلفی دارند که هر یک از آنها دارای اعتقادات و عبادات خاص خود است. امام ابوحنیفه (رح) در مورد گروه صابئیان می‌نویسد: آنان بت پرست نیستند بلکه تنها ستارگان را تعظیم می‌کنند همانگونه که کعبه تعظیم می‌شود. عده‌ای هم گفته‌اند: صابئیان موحدانی هستند که به تأثیر ستارگان اعتقاد دارند و به بعضی از پیامبران از جمله یحیی ایمان دارند. برخی هم گفته‌اند: صابئیان قومی هستند که به خدا اقرار میکنند و زبور را می‌خوانند و فرشتگان را پرستش میکنند و رو به کعبه نماز می‌خوانند و در واقع از هر دینی چیزی را گرفته‌اند. اما در مورد جواز ازدواج با آنان و خوردن ذبح آنان فقها با هم اختلاف نظر دارند. مفسر تفسیر قرطبی مینویسد: اختلافی در این نیست که یهودیان و مسیحیان اهل کتاب هستند، لذا هم ازدواج با زنان آنان و هم خوردن ذبح آنان و هم وضع جزیه بر آنان جایز است، ولی در مورد «صابئین» اختلاف نظر وجود دارد؛ سُدی و اسحاق بن راهویه گفته‌اند: صابئیان گروهی از اهل کتاب هستند.

ابن منذر به نقل از ابن اسحاق گفته است: خوردن ذبح آنان و ازدواج با زنان آنان اشکالی ندارد. مجاهد و حسن بن ابی نجیح هم گفته‌اند: صابئیان قومی هستند که آئینشان آمیزه‌ای است از یهودیت و مجوسیت و خوردن ذبحشان جایز نیست. حسن و قتاده هم آنان را قومی معرفی کرده‌اند که فرشتگان را می‌پرستند و رو به قبله نماز می‌خوانند و زبور را تلاوت می‌کنند.

قرطبی بعد از نقل این اقوال گفته است: آنچه از مذهب صابئیان برمی‌آید این است که آنان موحدانی هستند که به تأثیر ستارگان اعتقاد دارند، از این روی وقتی که «القادر بالله» در مورد آنان از ابوسعید اصطخری سؤال کرد، به کافر بودن آنان فتواء داد. (تفسیر قرطبی: ج ۱، ص ۴۳۵-۴۳۴).

تفسیر ابن کثیر: اما در مورد صابئیان اختلاف نظر وجود دارد، سفیان ثوری به نقل از مجاهد گفته است: صابئیان ملتی هستند بین مجوسیان و یهودیان و مسیحیان و دین (بخصوصی) ندارند.

ابوالعالیه، سدی، ضحاک و اسحاق بن راهویه بر این عقیده‌اند که: صابئیان گروهی از اهل کتابند که زبور را می‌خوانند، از این روی امام ابوحنیفه و اسحاق گفته‌اند: خوردن ذبح آنان و ازدواج با زنان آنان اشکالی ندارد.

از حسن بصری هم روایت شده که می‌گفت: صابئیان ملتی مانند مجوسیان هستند. امام فخر رازی هم بر این باور است که آنان قومی هستند که ستارگان را می‌پرستند بدین معنی که خداوند ستارگان را قبله‌ی عبادت و دعا قرار داده و یا اینکه تدبیر امور عالم را به آنها واگذار کرده است.

سپس ابن کثیر گفته است: ظاهرترین و قویترین این اقوال -خدا هم بهتر می‌داند- قول مجاهد و پیروان او و وهب بن منبه است که اعتقادشان بر این است که صابئیان ملتی هستند که نه بر دین یهودیان و مسیحیان و مجوسیان

هستند و نه به آیین مشرکین اعتقاد دارند بلکه بر فطرت خود باقی مانده و دین مشخصی ندارند که از آن پیروی کنند. از این روی مشرکان، مسلمانان را «صابئی» می‌نامیدند بدین معنی که از تمام ادیان موجود در آن زمان خارج شده اند. (تفسیر ابن کثیر: ج ۱، ص ۱۰۴).

در تفسیر شوکانی آمده است: صابئیان قومی هستند که ستارگان را می‌پرستند، عده‌ای هم آنان را گروهی از مسیحیان به حساب آورده‌اند ولی این غیر صحیح است، چون آنان گروه معروفی هستند که به هیچ یک از ادیان منتسب به پیامبران بر نمی‌گردد (تفسیر شوکانی: ج ۳، ص ۴۲۳).

از آنچه که مفسران در مورد صابئیان گفته و از پیشینیان خود نقل کرده‌اند به روشنی در می‌یابیم که آنان شناختی کافی از اعتقادات و دیانت صابئیان نداشته‌اند و هرچه گفته‌اند از روی حدس و گمان و از روی ظاهر عبادات و اوضاع و احوال آنان بوده است، چون اگر حقیقت دیانت و معتقدات آنان را می‌شناختند، تا این حد با هم اختلاف نظر نمی‌داشتند. ولی آنچه برای ما روشن شده است این است که صابئیان نه اهل کتابند و نه گروهی از اهل کتاب و قرآن کریم و سنت نبوی هم این مطلب را تأیید می‌کنند.

۱- قرآن کریم و صابئیان:

خداوند متعال می‌فرماید: «وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۱۵۵﴾ أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابُ عَلَي طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَفْلِينَ ﴿۱۵۶﴾» [الأنعام: ۱۵۵-۱۵۶]. (این قرآن) کتاب مبارک (و پر خیر و برکتی) است که ما آن را فرو فرستاده‌ایم، پس از آن پیروی (و بدان عمل) کنید و (از مخالفت با آن) بپرهیزید باشد که مورد رحمت خدا قرار گیرید. (آن را فرو فرستاده‌ایم) تا نگویند کتاب تنها بر دو گروه پیش از

ما فرو فرستاده شده است و ما از بحث و بررسی آنها بی خبر بوده ایم).
مفسران در تفسیر این دو آیه نظرات مختلفی را به شرح زیر بیان داشته اند:
الف - تفسیر قرطبی: خداوند متعال در این دو آیه خطاب به اهل مکه گفته است: ما قرآن را بر شما فرو فرستادیم تا نگویند که کتاب های تورات و انجیل بر یهودیان و مسیحیان نازل شده و کتابی بر ما نازل نشده است. (تفسیر قرطبی: ج ۷، ص ۱۴۳-۱۴۴).

از تفسیر قرطبی چنین بر می آید که منظور اهل مکه و دیگران از اهل کتاب تنها یهودیان و مسیحیان بوده اند و سیاق آیه هم بیانگر این امر است، پس مفهوم «اهل کتاب» غیر یهودیان و مسیحیان از قبیل صابئیان و مجوسیان را در بر نمی گیرد.

ب - تفسیر ابن کثیر: علی بن ابی طلحه از ابن عباس (رض) روایت کرده است که در دو آیه فوق منظور از دو گروهی که کتاب بر آنان نازل شده یهودیان و مسیحیان هستند. مجاهد و سدی و قتاده هم، چنین گفته اند. و منظور از «وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَفْلِينَ» این است که ما نمی فهمیدیم که آنان چه می گفتند، چون زبان آنان با زبان ما تفاوت داشت و در نتیجه ما از آنها غافل بودیم. (تفسیر ابن کثیر: ج ۲، ص ۱۹۲).

گفته می شود مجاهد و همفکران او هم نشان می دهد که منظور از دو گروهی که کتاب بر آنها فرو فرستاده شده است، یهودیان و مسیحیان هستند و در اصطلاح آنان تنها این دو گروه اهل کتاب به حساب می آیند، بنابر این، اهل کتاب شامل صابئیان و مجوسیان و امثال آنها نمی شود. به همین دلیل تمام مفسران گفته اند: منظور از این دو گروه تنها یهودیان و مسیحیان هستند و ابن عطیه در این مورد ادعای اجماع مفسرین را کرده است. (تفسیر ابن عطیه: ج ۵، ص ۴۰۵. تفسیر آلوسی: ج ۸، ص ۶۱. تفسیر المنار: ج ۸، ص ۲۰۴).

ج- تفسیر فتح البیان: در این آیه تنها به دو کتاب نازل شده بر یهودیان و مسیحیان اشاره شده است، چون از میان کتاب‌های آسمانی، این دو کتاب از لحاظ اشمال بر احکام از همه مشهورتر بوده‌اند و این دلالت می‌کند بر اینکه مجوسیان اهل کتاب نبوده‌اند، چون اگر آنها هم اهل کتاب می‌بودند، گروه‌هایی که کتاب بر آنها نازل شده است سه گروه می‌شدند نه دو گروه.

ابن کمال این سخن را گفته است. (تفسیر فتح البیان: ج ۴، ص ۲۸۱). این آیه همچنین دلالت می‌کند بر اینکه صابئیان هم اهل کتاب به حساب نمی‌آیند، چون اگر آنها هم اهل کتاب به حساب می‌آمدند، گروه‌هایی که کتاب بر آنها نازل شده است بیش از دو گروه می‌بودند.

۲- سنت نبوی و صابئیان:

در سنت نبوی چیزی وارد نشده است مبنی بر اینکه صابئیان جزو اهل کتاب به حساب می‌آیند و یا اینکه مثل اهل کتاب باید با آنها رفتار شود همانطوریکه در مورد مجوسیان وارد شده است. درحالی‌که اگر صابئیان هم مثل مجوسیان بودند، در سنت نبوی به آنها اشاره می‌شد به اعتبار اینکه اهل کتاب هستند و یا به اعتبار اینکه مانند مجوسیان در بعضی از احکام ملحق به اهل کتاب هستند. (برای تفصیل موضوع مراجعه شود: آشنائی با ادیان در قرآن تألیف دکتر

عبدالکریم زیدان (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری)

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ
وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ
وَمَنْ يَهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴿١٨﴾

آیا ندیدی که سجده می‌کنند برای خدا تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند و همچنین آفتاب و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان، و بسیاری از مردم، اما بسیاری ابا دارند و فرمان عذاب در باره آنها حتمی است،

و هر که را الله خوار کند، او هیچ عزت دهنده‌ای ندارد. بی‌گمان الله هر چه بخواهد (و صلاح بداند) انجام می‌دهد. (۱۸)

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ» «آیا ندانستی که آنان که در آسمان هایند برای خدا سجده میکنند» از فرشتگان در اقطار آسمان‌ها «و آنان که در زمینند» از مؤمنان انس و جن و دیگر مخلوقات در عالم زمین و در کره‌ی خاکی. نیز برای خدا سجده می‌کنند.

«وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ»: این کرات با عظمت با دیگر کوه‌ها و درختان و حیوانات در مقابل عظمتش سر سجده بزمین می‌نهند و سجده‌ی تسلیم و فروتنی و خضوع می‌برند.

ابن کثیر گفته است: از این جهت آفتاب و ماه و ستارگان را مخصوصاً ذکر کرده است که آنها مورد پرستش قرار گرفته‌اند. و بدین وسیله روشن شده است که آنها برای خالق خود سجده می‌برند و آنها در برابر فرمان خدا رام و مسخرند. (مختصر ابن کثیر ۵۳۴/۲).

و غرض از آیه بیان عظمت و یکتایی و پروردگاری میباشد؛ زیرا تمامی موجودات عالم هستی در برابر امر و فرمان او مطیع و فرمانبردارند و مطابق امر و تدبیر او در جریانند. «وَ كَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ» و بسی از انسانها نیز در مقابلش سر سجده خم می‌کنند.

«وَ كَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ»: «و بسیاری هم هستند که عذاب بر آنان ثابت شده است» زیرا از سجده اطاعت برای خداوند متعال سر باز میزنند و بنابر این، عذاب بر آنان ثابت و لازم می‌شود.

«وَمَنْ يَهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ»: عزت و ذلت تنها به دست الله متعال است. و هر کس خدا او را به شقاوت و کفر خوار کند هیچ کس نمی‌تواند خواری و خفت را از او دور و برطرف نماید. «إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ»: در برابر اراده‌ی

خداوند، هیچ مانعی وجود ندارد. و هرگاه الله متعال کسی را خوار کند هرگز هیچ کس گرامی دارنده وی نیست؛ چرا که خدا هرچه در خلقش بخواهد انجام می دهد، مشیتش را معارض و برگردانده ای نیست.

در حدیث شریف آمده است: «چون فرزند آدم آیه سجده را بخواند، شیطان به کناری خزیده گریه می کند و می گوید: ای وای بر من، فرزند آدم مأمور به سجده کردن شد و سجده کرد پس بهشت از آن وی است اما من که به سجده مأمور شدم از آن سر باز زدم لذا دوزخ از آن من است».

یاد داشت:

آیه ۱۸: این سوره مبارکه، از جمله آیات سجده تلاوت می باشد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۱۹ الی ۲۴) در باره موضوعاتی مجازات کافران و مکافات مؤمنان بحث بعمل می آید.

هَذَا نِ حَصْمَانِ اِخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ ﴿١٩﴾

این دو [گروه حق پیشه و باطل گرا] دشمن یکدیگرند که درباره پروردگارشان باهم اختلاف کردند. پس آنان که کفر ورزیده اند بر ایشان لباس هایی از آتش بریده شده است، و مایع سوزان و جوشان بر سر آنها فرو می ریزند. (۱۹)

«هَذَا نِ»: این دو گروه. مراد مؤمنان و کافران بوده که پیوسته در صفوف مختلف مبارزه با یکدیگرند.

«حَصْمَانِ»: طرفین دعاوی. دو دسته مقابل هم. خصم برای یک نفر و بیشتر استعمال می گردد، و در اینجا مراد دسته و گروه است (ملاحظه شود سوره: ص آیه ۲۱). «يُصَبُّ»: ریخته می شود.

«الْحَمِيمُ»: آب بسیار گرم و سوزان و جوشان.

صحنه از عذاب روز قیامت:

کسانی که کافرند، (خداوند برایشان آتش دوزخ را تهیه دیده، و انگار آتش آن) جامه‌هایی (است که به تن آنان چست بوده و) برای آنان از آتش بریده (و دوخته) شده است. (علاوه بر آن) از بالای سرهایشان (بر آنان) آب بسیار گرم و سوزان ریخته میشود. (این آب جوشان آن چنان در بدنشان نفوذ میکند (که) آنچه در درونشان است بدان گداخته و ذوب میگردد، و هم پوستهایشان. مجاهد گفته است: دو گروه عبارتند از مؤمنان و کفار؛ مؤمنان نصرت و پیروزی دین خدا را میخواهند و کافران در تلاشند نور خدا را خاموش کنند. «فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ» آنهایی که کافرند از آتش برای آنان لباسی دوخته شده است و تا زمانی که به دوزخ می‌روند آن را به تن می‌کنند. لباس آتشین دوزخیان سرد نمی‌شود و دائماً از بالای سرشان مواد گداخته به آن تزریق میشود. «يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ»، امام قرطبی گفته است: آتش به لباس تشبیه شده است؛ چون بسان لباس آنان را دربر می‌گیرد. و «قُطِّعَتْ» به معنی دوخته و بریده و آماده شده می‌باشد، و از این رو به لفظ ماضی آمده است؛ چون آنچه که وعده داده شده محقق الوقوع است. (تفسیر قرطبی ۲۶/۱۲).

یعنی: آتش دوزخ به‌عنوان لباسی مناسب حالشان برای‌شان آماده شده است «از بالای سرشان حمیم ریخته میشود» حمیم: آب جوشانی است که به وسیله آتش جهنم داغ شده است. شأن نزول آیه ۱۹:

۷۲۱- بخاری، مسلم و دیگران از ابوذر(رض) (روایت کرده اند: آیه «هَذَا نِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ...» در باره [شش نفر از قریش سه مسلمان] علی،

حمزه و عبیده [بن حارث و سه نفر مشرک] ولید بن عتبه، عتبه بن ربیع و شیبه بن ربیع [که روز بدر حمزه با عتبه و عبیده با شیبه و علی (رض) با ولید به جنگ تن به تن پرداختند] نازل شده است.

۴- صحیح است، بخاری ۳۹۶۸ و ۳۹۶۹ و ۳۹۶۶، مسلم ۳۰۳۳، نسائی در «تفسیر» ۳۶۱، ابن ماجه ۲۸۳۵، طبری ۲۴۹۷۹، واحدی در «اسباب نزول» ۶۱۹ و بغوی ۲۷۰۱ از ابوذر روایت کرده اند. «زاد المسیر» ۱۰۰۵).

۷۲۲- حاکم از علی (رض) (روایت کرده است: این کلام الهی «هَذَا خِصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّنْ نَّارٍ يَصَّبُ مِنْ فَوْقِ رُؤُوسِهِمُ الْحَمِيمُ» ﴿۱۹﴾ يَصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ ﴿۲۰﴾ وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِّنْ حَدِيدٍ ﴿۲۱﴾ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿۲۲﴾ در باره نبرد ما در بدر نازل شده است. (حاکم ۳۸۶ / ۲ روایت کرده اسنادش حسن است).

۷۲۳- از وجه دیگر از او (روایت کرده است: در روز بدر حمزه، علی (رض) و عبیده بن حارث (در میدان نبرد آمدند و با عتبه پسر ربیع، ولید پسر عتبه و شیبه پسر ربیع جنگیدند. این آیه در باره آنها نازل شده است. (حاکم ۲ / ۳۸۶ از علی روایت کرده اسناد آن به خاطر ابو جعفر رازی قوی نیست. بخاری ۳۹۶۵ و ۴۷۴۴ و واحدی ۶۲۰ از قیس بن عباده از علی (رض) روایت کرده اند از زبان قیس.

۷۲۴- ابن جریر از طریق عوفی از ابن عباس (رض) روایت کرده است: این آیه در مورد اهل کتاب نازل شده است که خطاب به مسلمانان گفتند: ما در نزد الله از شما برتر و سزاوارتریم، کتاب ما قدیمی تر از کتاب شماست و پیامبر ما از پیامبر شما پیشتر است. مسلمانان گفتند: ما در نزد خدا از شما شایسته تریم. زیرا به محمد (و پیامبران پیشین و به همه کتب آسمانی ایمان داریم.

يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ ﴿٢٠﴾

آنچه در شکم های آنهاست و (نیز) پوست هایشان به آن (آب جوشان) گداخته و ذوب میگردد. (۲۰)

«يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ»: بر اثر آن پوست و داخل بدن و روده و احشاء آنها ذوب میشود.

«صهر»: ذوب کردن و گداختن با شدت حرارت است چنان که آهن و مس با چنین حرارتی گداخته میشوند. یعنی: آنچه در شکم های آنها از روده ها و بافتها و احشاء است، با این آب جوشان گداخته میشود، در نتیجه پوست و گوشت و درون شان ریز ریز و پاشان میشود.

ابن عباس (رض) در این مورد فرموده است: اگر یک قطره ی آن روی کوه های این دنیا بیفتد، آنرا ذوب و آب میکند. در حدیث است: «آب جوشیده بر سر آنها ریخته می شود، از کاسه ی سر نفوذ و عبور کرده و به داخل بدن وارد میشود. آنگاه تمام آنچه در داخل دارند بیرون میریزد و از نوک پاهایشان به صورت مذاب بیرون میزند، سپس به حالت اول بر می گردد». (اخراج از ترمذی است و گفته است: حسن صحیح غریب است.)

امام فخر رازی میفرماید: منظور این است که وقتی «حمیم» بر سر آنها ریخته میشود تأثیر آن بر ظاهر و باطن یکسان است، پس همانطور که پوست ظاهر بدن را ذوب و آب می کند، روده ها و احشاء را نیز ذوب می کند. و این بیان از آیه ی «وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ» بلیغ تر است. (تفسیر رازی ۲۲/۲۳)

وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِّنْ حَدِيدٍ ﴿٢١﴾

و برای آنان گرزهایی از آهن [مخصوص] است [که بر سرشان میکوبند]. (۲۱). «مَقَامِعٌ»: جمع مَقْمَعَةٍ، تازیانه. گرز. چکش چوگانمانندی که با آن بر سر فیل می زنند و در حدیث آمده است: «اگر یکی از آن مقمعه ها را روی زمین قرار دهند، تمام انس و جن نمی توانند آن را بلند کنند». (اخراج از احمد).

كَلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ
الْحَرِيقِ ﴿٢٢﴾

هر گاه بخواهند از شدت غم از آن بیرون آیند، آنها را به آن باز می گردانند و
(به آنها گفته میشود) بچشید عذاب سوزان را! (۲۲)

دوزخیان برای نجات خود دست و پا می زنند، و همه تلاش خویش را به خرج
میدهد تا از این عذاب نجات یابند، اما تلاش های آنان بی نتیجه است. هر بار
که کفار بخواهند از شدت درد و رنج، سختی و وحشت، غل و زنجیر آتشین
خود را خلاص سازند و از جهنم بیرون روند در آن باز گردانیده میشوند.
حسن گفته است: زبانه‌ی آتش آنها را می زند و آنها را بلند می کند تا به بالای
آن می رسند، آنگاه با گرز و قمچین آنها را می زند و به فاصله‌ی هفتادخزان
(فصل های سال) پایین می آیند. (تفسیر رازی ۲۲/۲۳).

و برای شان گفته میشود: «و ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ» عذاب آتش را که اجسامتان
را می سوزاند بچشید. که آن را تکذیب میکردید. دردناکتر از آتش دوزخ،
غم ها و عذاب های روحی است. که دوزخیان به آن مواجه اند، در جنب
عذاب جسمی دوزخیان به عذاب تحقیر و سرزنش مواجه اند.

بعد از این که الله متعال عذاب و نابودی کافران را یادآور شد، پاداش و
نعمت‌هایی را خاطر نشان ساخت که برای مؤمنان مهیا شده است:

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
يُحَلَّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿٢٣﴾

بی تردید خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای نیک ه انجام داده اند، در
بهشت‌هایی داخل می کند که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در
آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید آرایش می شوند، و لباسشان در آنجا
ابریشم است. (۲۳)

«يُحَلَوْنَ»: زینت داده می‌شوند. از مصدر (تَحْلِيَةٌ) به معنی آراستن، و از ماده (حلی). «أَسَاوِرَ»: (کهف آیه: ۳۱). «مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ»: حرف (مِنْ) نخست برای بیان جنس، و دومی برای تبعیض است. «لَوْلَوْأَ»: در. مروراید. عطف بر محلّ (مِنْ أَسَاوِرَ) است.

در حدیث شریف آمده است: «زیورات مؤمن در بهشت تا همانجایی میرسد که آب وضویش بدان میرسد». «و لباسشان در آنجا از ابریشم است» در مقابل لباس اهل دوزخ که از آتش است. یعنی: لباس ابریشمین که در دنیا بر ایشان حرام بود، در آخرت برای شان حلال است.

پوشیدن دستبند های طلایی در جنت:

باید یاد آور شد که استعمال طلا برای زینت زنان در دنیا جواز و برای مردان عیب می باشد، زیرا در دنیا شاهان بر سر خود تاج و در دست خود دستبند طلاع می پوشیدند، در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتیکه به سفر هجرت از مکه به مدینه بیرون آمد در این وقت، سراقه بن مالک در تعقیب او برای دستگیر کردن آن جناب صلی الله علیه وسلم، حرکت کرد و به دستور الله متعال اسب سراقه به زمین فرورفت و او توبه کرد، و به دعای آن حضرت صلی الله علیه وسلم اسب از زمین بیرون آمد، آنگاه آن حضرت و دستبند ها و سایر تزیینات کسری پادشاه فارس به غنیمت در دست مسلمانان می اید به تو داده خواهد شد. بدینترتیب در عهد خلافت حضرت عمر کشور فارس فتح شد و این دستبند ها و زیورات پادشاه ایران در ضمن بقیه‌ی اموال غنیمت به دست مسلمانان افتاد، سراقه آنها را مطالبه کرد و به او داده شد، خلاصه همان گونه که پوشیدن تاج بر سر، برای عموم مردم رایج نیست، و از جمله اعزاز شاهان است، هم چنین دستبند در دست هم از اعزاز شاهی فهمیده

می شد، لذا به اهل جنت دستبند طلا پوشانیده می شود، در باره پوشیدن، دستبند های طلا در این آیه و آیه های سوره فاطر ذکر بعمل آمده است و گفته شده است که: این دستبند از طلا می باشند، و در آیه ی سوره نسا آمده است که این دستبندها از نقره میباشند، بنابر این مفسران فرموده اند که به اهل جنت سه نوع دستبند پوشانیده می شود: یکی از طلا، و دیگری از نقره، و سومی از مروارید، چنان که در آیه مروارید هم ذکر گردیده است. (تفسیر قرطبی).

پوشیدن لباس ابریشم برای مردان حرام است:

ولی در (آیه ۲۳، سوره حج) مطالعه نمودیم: که لباس اهل جنت از ابریشم می باشد، نه تنها لباس جنتیان از ابریشم بوده، بلکه سایر ملبوسات جنتیان از جمله: فرش، پرده و غیره از ابریشم می باشد که در دنیا از همه عمدۀ ترین لباس فهمیده می شود و روشن است که ابریشم جنت، با ابریشم دنیا تنها در نام یکی است و کیفیت و ساخت و ساز آن نمیتوان هیچ نسبتی بین آنان قایل شد.

امام نسائی، بزار و بیهقی با سند جید از حضرت عبد الله بن عمر نقل کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: لباس ابریشم اهل جنت از گلهای جنت بیرون می آید و در روایت حضرت جابر آمده است که: در جنت درختی می باشد که ابریشم از آن پدید می آید و لباس اهل جنت از آن تهیه می گردد. (مظهری)

امام نسائی از حضرت ابو هریره رضی الله عنه روایت نموده است که نبی کریم صلی الله علیه وسلم فرمود: «من لبس الحریر فی الدنیا فلن یلبسه فی الآخرة». (البخاری ۵۸۳۲)، «إنما یلبس الحریر فی الدنیا من لا خلاق له فی الآخرة». (البخاری ۵۸۳۵)

«إن كنتم تحبون حلیة الجنة وحریرها فلا تلبسوها فی الدنیا». (صحیح النسائی / الألبانی ۵۱۵۱) «من لبس ثوب شهرة فی الدنیا؛ ألبسه الله ثوب مذلة یوم القیامة،

ثم ألهب فيه ناراً». (حسن / صحيح الترغيب ٢٠٨٩)، همچنان در حدیثی آمده است: «من شرب الخمر فی الدنيا، ثم لم يتب منها، حرمها فی الآخرة». «البخاری ٥٥٧٥»، «كل مسكر خمر. وكل مسكر حرام. ومن شرب الخمر فی الدنيا فمات وهو یدمنها، لم يتب، لم يشربها فی الآخرة». (مسلم ٢٠٠٣) از قرطبی به حواله نسائی) کسیکه که در دنیا لباس ابریشم بپوشد آن را در آخرت نمی پوشد و کسیکه در دنیا شراب بنوشد در آخرت آن را نمی نوشد و کسی که در دنیا در ظروف طلا و نقره غذا بخورد، در آخرت در آنها غذا نخواهد خورد، سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم، فرمود: هر سه چیز مختص اهل جنت می باشد.

مطلب که چون کسی در دنیا این کارها را انجام داده و توبه نکند، او در بهشت از این سه چیز محروم می ماند، اگرچه در جنت داخل هم باشد، چنانکه در روایت حضرت عبد الله بن عمر آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: کسی که در دنیا شراب نوشید، و سپس از آن توبه نکرد او در آخرت از شراب جنت محروم می ماند. (رواه الائمة - قرطبی)

مطالعه کنندگان گرامی!

در اینجا میتواند این شبهه وارد گردد، وقتی که شخص وارد بهشت میگردد، و باز از چیزی محروم گردد او متحسر و متأسف میشود و جنت جای نیست، در اینجا نباید کسی برای چیزی اندوه و افسوس بخورد، و اگر این موجب حسرت و افسوس نباشد، پس محرومی نتیجه ای ندارد، مفسر قرطبی به آن جواب مناسبی داده است، همانگونه که مقامات و درجات اهل متفاوت و مختلف می باشد، و همه تفاوت را احساس میکنند، اما با این حال حق تعالی قلوب بهشتیان را به گونه ای قرار می دهد که در آنها نسبت به هیچ چیزی حسرت و افسوس باقی نماند. والله اعلم بالصواب.

یادداشت ضروری:

باید یاد آور شد که در دنیا پوشیدن ابریشم بر مردان حرام و بر زنان حلال است و استعمال طلا نیز به عنوان زیور بر زنان حلال می‌باشد اما بهره‌گیری از ظروف طلا و نقره در خوردن و آشامیدن - هم بر مردان و هم بر زنان - حرام مطلق می‌باشد.

حکم پوشیدن لباس ابریشم و طلا برای مردان در دنیا:

طوریکه یاد آور شدیم: پوشیدن لباس ابریشمی در دنیا برای مردان حرام است، چون پیامبر صلی الله علیه و سلم هشدار داده که هر کس در دنیا لباس ابریشمی بپوشد در آخرت آنرا نخواهد پوشید و میفرماید: «أَحِلَّ الذَّهَبُ وَالْحَرِيرُ لِلنَّائِثِ أُمَّتِي وَحُرِّمَ عَلَيَّ ذُكُورُهَا» آلبانی در صحیح نسائی آن را صحیح قرار داده (۴۷۵۴). «طلا و ابریشم برای زنان امت من حلال قرار داده شده اند و برای مردان امت من حرام هستند» اما به اندازه چهار انگشت و یا اگر آنچه با ابریشم آمیخته شده از ابریشم بیشتر باشد جایز است چون در این مورد حدیث آمده است. مسلم (۱۲-۱۵، ۲۰۶۹) فتوای با امضای شیخ ابن عثیمین.

استفاده از طلا باب برای مردان در دنیا:

برای مردان جایز نیست که از طلا استفاده کنند و آن را بپوشند، پوشیدن آن از منکرات است، خواه ساعت باشد خواه انگشتر و یا زنجیر، همهء اینها برای مردان حرام است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به طور کلی فرموده است: «أَحِلَّ الذَّهَبُ وَالْحَرِيرُ لِلنَّائِثِ أُمَّتِي، وَحُرِّمَ عَلَيَّ ذُكُورُهَا» آلبانی در «صحیح سنن نسائی» ۴۷۵۴ این حدیث را صحیح قرار داده است.

«طلا و ابریشم برای زنان امت من حلال شده اند و برای مردان امت حرام شده اند» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از به دست کردن انگشتر طلا نهی کرده است. بخاری و مسلم این حدیث را به روایت براء بن عازب رضی الله عنه

ذکر کرده اند. بخاری ۶۲۳۵ و مسلم ۲۰۶۶ وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مردی را دید که انگشتر طلایی به دست داشت آن را بیرون کشید و دور انداخت و فرمود: «يَعْمِدُ أَحَدُكُمْ إِلَى جَمْرَةٍ مِنْ نَارٍ فَيَجْعَلُهَا فِي يَدِهِ» مسلم ۲۰۹۰ «فردی از شما قصد اخگری از آتش می کند و آن را در دستش قرار می دهد.» (شیخ ابن باز، مجله الدعوة ش ۱۰۴۴)

وَهْدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهْدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ ﴿٢٤﴾
 آنها به سوی سخنان پاکیزه هدایت می شوند و به راه خداوند شایسته ستایش راهنمایی می گردند. (۲۴)

«هَدُوا»: یعنی رهنمود می گردند.

«الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ»: سخنان زیبا و پسندیده. مراد سخنان روح پرور و نشاط آور و لبریز از صفا و صمیمیت تا گفتار شیرین به زبان بیاورند؛ (از توحید، تسبیح، علم سودمند، امر به معروف، نهی از منکر و مانند این ها) زیرا در بهشت بیهوده گویی و دروغ موجود نیست. او ایشان را در بهشت به حمد و شکر خویش رهنمای مینماید که وی را بر پاداش نیک و مزد عظیمی که دریافت کرده اند ثنا و سپاس میگویند.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است که: مراد از «وَهْدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ» کلمه طیبه «لا اله الا الله» است. بعضی فرموده اند که مراد از آن قرآن است (قرطبی).

همچنان اقوال دیگری نیز در این باره نقل شده است؛ از جمله این که: مراد از آن الحمد لله، یا طوریکه گفتیم قرآن، یا سخن پاکیزه در آخرت است چنان که در حدیث شریف آمده است: به بهشتیان تسبیح گفتن الهام می شود.

«وَهْدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ»: به راه صراط مستقیم هدایت میشوند که عبارت است از: ایمان به وی، پیروی از رضوانش، عمل به کتابش و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۲۵ الی ۲۹) در مورد اینکه کافران راه مسجدالحرام را بر مردم می بستند. حج خانه ی خدا، بحث بعمل می آورد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُّذِقْهُ مِن عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿٢٥﴾

مسلمان کسانی که کفر ورزیده و [مردم را] از راه الله و مسجدالحرام باز میدارند که ما آن را برای همه مردم اعم از مقیم در آنجا و بادیه نشین (آینده) یک برابر قرار داده ایم (برای آنان عذاب سخت و دردناک است)، و هر کس به قصد ظلم در آنجا مرتکب الحاد (شرک و قتل) گردد، او را از عذاب دردناک می چشانیم. (۲۵)

«الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»: مراد مکه است که به سبب اهمیت فراوان مسجدالحرام، از مکه بدان تعبیر شده است.

مراد از: «وَالْبَادِ» در آیه مبارکه کسانی هستند که به قصد ادای مناسک و زیارت و عبادت به سوی مسجدالحرام می آیند، اعم از بادیه نشینان یا غیر آنان. امام قرطبی میفرماید: هدف از آن وقتی بود که: در سال حدیبیه پیامبر صلی الله علیه و سلم را از ورود به مسجد الحرام مانع شدند. (تفسیر قرطبی ۳۱/۱۲).

«وَيَصُدُّونَ»: باز می دارند، جلوگیری میکنند، مفسر تفسیر صفوأة التفاسیر مینویسد که از این جهت در ایه مبارکه کلمه «وَيَصُدُّونَ» را به صیغه ی مضارع آورده است تا بر استمرار دلالت کند؛ یعنی کافران همیشه راه الله را سد میکنند. و نظیر آن آیه ی «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ»، می باشد.

«الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ» جایی که آن را محل نسک و عبادت انسان قرار داده ایم و مقیم و بادیه نشین در آن برابرند.

ابن مسعود (رض) میفرماید: اگر یک نفر قصد کند که در خانه‌ی خدا عملی پلید را انجام دهد، خدا عذاب دردناک را به او می‌چشاند. و مجاهد گفته است: یعنی در آنجا مانند حسنات گناهان و بدی‌ها چند برابر می‌شوند. (تفسیر رازی ۲۳/۲۵).

نظریات فقها در باره حکم این آیه:

فقها در باره حکم این آیه دارای اختلاف رأی اند: امام مالک (رح) میفرماید: مقیمان و مسافرانی که به مکه وارد می‌شوند، همه در سراها و منازل مکه حقی برابر دارند. جمعی برآنند که وارد شونده به مکه می‌تواند در هر جایی که یافت، فرود آید و صاحب منزلی که او در آن فرود می‌آید - چه خوش باشد چه ناخوش - مکلف است که او را جای دهد. اما جمهور فقهاء برآنند که سراها و منازل مکه مانند مسجدالحرام نیست و صاحبان آنها می‌توانند مسافران را از فرود آمدن در آن بازدارند.

أحناف نیز برخلاف رأی جمهور، با این آیه کریمه بر ممنوع بودن جواز فروش و اجاره دادن منازل مکه استدلال کرده و گفته‌اند: از آنجا که مراد از مسجدالحرام در این آیه، تمام مکه است و با توجه به اینکه از رفتار عملی رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر (رض) نیز - که استفاده از خانه‌های مکه را عملاً برای همه مساوی قرار دادند - چنین استنباط می‌شود که مراد از آن همه مکه است.

بنابر این، فروش و به اجاره دادن منازل مکه جواز ندارد.

شأن نزول آیه ۲۵:

۷۲۶- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: سرور کائنات (عبدالله بن انیس را با دو نفر دیگر که یکی از آنها مهاجر و دیگری از انصار بود فرستاد. و این دو به نیاکان خود فخر میکردند. در آن حال عبدالله بن انیس خشمگین شد و انصاری را به قتل رساند، مرتد شد و به مکه گریخت. در باره

او «وَمَنْ يَرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ... تا آخر» نازل شد. (ضعیف است، ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده چنانچه ابن کثیر در «تفسیر» ۳ / ۲۷۱ آورده در این اسناد ابن لهیعه ضعیف است و عطاء بن دینار از سعید بن جبیر نشنیده. «تفسیر شوکانی» ۱۷۷۹).

به روایت دیگری از ابن عباس (رض) در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره ابوسفیان بن حرب و یاران وی نازل شد آن گاه که رسول الله صلی الله علیه وسلم واصحاب شان را درسال حدیبیه از مسجدالحرام بازداشتند. **وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿٢٦﴾**

و [یاد کن] وقتی که جایگاه خانه [کعبه] را برای ابراهیم آماده کردیم [و از او پیمان گرفتیم] که هیچ چیز را شریک من قرار مده و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجده کنندگان (از آلودگی بتها و از هر گونه آلودگی) پاک و پاکیزه گردان. (۲۶)

«بَوَّأْنَا»: آماده ساختیم. وارد کردیم. شناساندیم. «بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ»: جای کعبه را برای حضرت ابراهیم علیه السلام آماده ساختیم. مکان قدیمی کعبه را به ابراهیم نشان دادیم. ابراهیم را به محل کعبه رساندیم. «الطَّائِفِينَ»: طواف کننده گان دور کعبه.

«الْقَائِمِينَ»: ایستادگان در نماز.

«الرُّكَّعِ»: رکوع کننده گان در نماز.

«السُّجُودِ»: سجده کننده گان در نماز. این سه کلمه اشاره دارند به سه رکن از ارکان مهم نماز که قیام و رکوع و سجود است، و لذا ذکر آنها کنایه از خود نماز است.

ابن کثیر در تفسیر آیه مبارکه می نویسد که: یعنی آن را تنها به نام من بنا نهاده و بس. (مختصر ۵۳۹/۲).

«وَطَهَّرُ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ»: «و خانه مرا پاک کن» از شرک و پرستش بتان «برای طواف کننده گان» به آن خانه «و قیام کنندگان» در آن برای نماز «و رکوع کننده گان و سجده کننده گان» یعنی: برای نماز گزاران. دیده میشود که مقام و منزلت نماز و نماز گزار به قدری عزیز و معتبر است که حتی ابراهیم علیه السلام باید خادم مکان آن باشد.

امام قرطبی مینویسد که: «وَالْقَائِمِينَ» قائمون یعنی نماز گزاران. خدا مهمترین ارکان نماز یعنی قیام و رکوع و سجود را یادآور شده است. (تفسیر قرطبی ۳۷/۱۲).

مفسیر تفسیر انوار القرآن شیخ عبدالرؤف مخلص هروی می نویسد: این آیه کریمه متضمن طعن و تویخ کسانی از مقیمان بیت الحرام است که در آن شرک ورزیده اند. یعنی: ای ساکنان حریم بیت و ای مدعیان ولای ابراهیم! بدانید که توحید و یگانه پرستی و پاک نگاه داشتن حریم بیت از شرک و بت پرستی، شرط حق تعالی بر پدرتان ابراهیم علیه السلام و کسانی که بعد از وی می آیند بود اما شما به این شرط و به ولای پدرتان وفادار نماندید بلکه شرک آورده و در خانه کعبه بتان رانصب کردید و در نتیجه با این کارتان کعبه را به پلیدی آلوده کردید.

وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿٢٧﴾

و (به ابراهیم گفتیم که) در میان مردم برای حج اعلان کن، تا پیاده و (سوار) بر هر شتر لاغری که از هر راه دور می آیند، به سوی تو بیایند. (۲۷)
«أَذِّنْ»: اعلام کن. آگهی کن.

«رَجَالًا»: جمع راجِل، پیادگان. حال است.

«ضَامِرًا»: شتر لاغر و باریک اندام. مراد استفاده از مرکبهای قوی و دارای عضلات قوی و محکمی است که تاب تحمل بیابانهای خشک و سوزان و بی آب و علف را داشته باشند.

«رَجَالًا وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ»: مراد استفاده از هرگونه امکانات، برای شرکت در این فریضه مهم است.

«وَ أَدْنَىٰ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ»: و در میان مردم برای ادای حج بانگ برآور و آنها را به حج و زیارت «بیت العتیق» فراخوان.

ابن عباس (رض) گفته است: بعد از این که ابراهیم ساختمان بیت را تمام کرد به او گفته شد: مردم را به سوی حج فراخوان، گفت: خدایا! صدایم نمیرسد.

فرمود: تو جار بده و من ابلاغ می کنم، آنگاه ابراهیم بر بالای کوه ابو قیس رفت و با صدای بلند جار داد: ای مردم! خدا دستور انجام مراسم حج و زیارت این خانه را به شما داده است، تا در پاداش آن بهشت را به شما عطا فرماید و شما را از آتش دوزخ پناه بدهد. بنابراین حج را انجام دهید، پس تمام نطفه ها در پشت مردان و رحم زنان آن را لبیک گوینان اجابت کردند و گفتند: لبیک اللهم لبیک. (تفسیر رازی ۲۳/۲۷).

جمعی از مفسران گفته اند: بعد از اینکه ابراهیم علیه السلام از بنای کعبه فارغ شد، جبرئیل علیه السلام نزد وی آمد و به وی دستور داد تا در میان مردم برای حج صدا برآورد. نقل است که ابراهیم علیه السلام گفت: این پیام را چگونه به مردم ابلاغ کنم، درحالی که صدای من به آنان نمی رسد؟ جبرئیل علیه السلام گفت: تو صدا برآور و رساندنش بر عهده ما. آنگاه ابراهیم علیه السلام بر مقام خود و به قولی بر فراز حجرالاسود و به قولی بر فراز صفا و به قولی بر

فراز کوه ابوقیسیس برآمد و چنین ندا درداد: هان ای مردم! بدانید که پروردگار شما خانه‌ای برای خود برگرفته و بر شما حج این خانه را فرض گردانیده پس پروردگارتان را اجابت گوید، «لَبِیکَ اللَّهُمَّ لَبِیکَ»، نقل است که: کوه‌ها همه سر خم کردند و خداوند متعال صدای ابراهیم علیه السلام را به همه اطراف و اکناف زمین و نیز به همه کسانی که در رحمهای مادران و پشت‌های پدرانشان بودند، رسانید پس همه چیزهایی که صدای ابراهیم علیه السلام را شنیدند - اعم از سنگ و درخت و غیره - و همه کسانی که خدای متعال تا روز قیامت بر آنان مقدر کرده که به حج خانه کعبه مشرف شوند، جواب دادند: «لَبِیکَ اللَّهُمَّ لَبِیکَ»: به فرمان حاضریم بارخدا! به فرمان حاضریم». این همان مضمونی است که ابن کثیر آن را از ابن عباس (رض) و مجاهد و عکرمه و سعیدبن جبیر و جمعی دیگر از سلف صالح نقل کرده است. والله اعلم. (ملاحظه شود تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی) «يَأْتُوكَ رِجَالًا وَّ عَلٰی كُلِّ ضَامِرٍ» ای ابراهیم! در میان مردم برای حج ندا درده «تا» زایران «به سوی تو پیاده و سوار بر هر شتر لاغری بیایند» «ضامِرٍ»: به معنای حیوانی است که چربی بدنش آب شده و گوشت‌هایش به ماهیچه تبدیل شده و چابک است، مانند حیوانی که برای مسابقات آماده است. «يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»: شتر لاغر از راه‌های دور می‌آید. فج: راه وسیع. راغب گوید: فجّ شکافی است میان دو کوه و در راه وسیع بکار رود جمع آن فجاج است. امام قرطبی گفته است: ضمیر در «يأتین» به شتر برمی‌گردد و برای احترام است؛ زیرا با صاحبش قصد حج را کرده است. همان گونه که اسب جهادگران مورد تکریم قرار گرفته‌اند: وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا، اسب‌هایی که در راه خدا می‌تازند. (قرطبی ۳۹/۱۲).

مجاهد میگوید: مردم تا آن زمان در سفر حج بر مرکب سوار نمیشدند پس خداوند متعال سوار شدن بر مرکب و نیز تجارت در مراسم حج را به آنان رخصت داد، که حکم آن هم در این آیه و هم در آیه بعدی توضیح می یابد: شآن نزول آیه ۲۷:

۷۲۷- ابن جریر از مجاهد روایت کرده است: مسلمانان در ابتدا [وقتی برای ادای مراسم حج می آمدند] سوار مرکب نمیشدند. پس خدای بزرگ «يَأْتُوكَ رَجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»: را نازل کرد و به آنها دستور داد که آنچه را در سفر لازم دارند با خود بیاورند و اجازه سواری و تجارت را هم به آنان داد. (طبری ۲۵۰۵۷ به قسم مرسل روایت کرده است).

لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ﴿٢٨﴾

تا شاهد منافع گوناگون خویش [از برکت این سفر معنوی] باشند، و نام خدا را در ایام معینی بر چهار پایانی که به آنها روزی داده است (هنگام قربانی کردن) ببرند (و هنگامی که قربانی کردید) از گوشت آنها بخورید، و بینوای فقیر را نیز اطعام نمائید. (۲۸)

«مَنَافِعَ»: هدف از آن سود مادی همچون تجارت و داد و گرفت تجارتي، و سود معنوی همچون عبادت و عفو و مغفرت است.

«أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ»: چند روز معین و مشخص. مراد روز عید و دو روز یا سه روز بعد از آن است. برخی هم روز عرفه و روز عید و یک روز بعد از آن و بعضی هم ده روز ذی الحجّه دانسته اند.

«بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ»: چهارپایان اهلی (سوره: مائده آیه ۱).

«فَكُلُوا مِنْهَا وَ...»: معنی استفاد از این بخش آیه، این است که گوشت قربانی

باید به مصرفهای لازم برسد. دیگر گوشتهای قربانی در سرزمین منی بر روی زمین انداخته نشود تا گندیده و یا در زیر خاکها مدفون گردد. بلکه اگر نیازمندی در آنجا و در آن زمان پیدا نشوند، باید گوشتها - در صورت امکان - هر گونه که شده است به مناطق دیگری حمل و به مصرف برسد.

«الْبَائِسَ»: سخت نیازمند. مستمند.

«لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ»: تا فواید دینی و دنیوی را به دست آورند. یعنی تا مردم در حج شاهد منافع خویش باشند؛ که این منافع عبارت است از: کفاره شدن گناهان، به دست آوردن ثواب و حسنات، سود بردن در تجارت، ادای طاعات و دیگر خیرات و برکات.

برخی از مفسران می نویسند که هدف از آن منافع، ادای مناسک حج است. به قولی دیگر: مراد، تجارت و ذبح هدایا و قربانی هاست.

امام فخر رازی گفته است: از این جهت «منافع» را نکره آورده است که قصد بیان منافی دینی و دنیوی مختص به این عبادت را داشته است، منافی که در دیگر عبادات موجود نیست. (تفسیر رازی ۲۹/۲۳). ابن عباس (رض) میگوید:

«مراد، منافع دنیا و آخرت هر دو است»

«وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ»: «و تا نام خدا را در روزهای معلومی یاد کنند» یعنی: تا نام الله را در هنگام ذبح هدایا و قربانی ها یاد کنند. یعنی هنگام ذبح شتر، گاو و گوسفند در ایام معین و معلومی که عبارت از دهم ذی الحجه و سه روز بعد از آن می باشد، نام خدا را در حالی ببرند که سپاسگزار اویند بر نعمتی که به ایشان ارزانی داشته است، بدین ترتیب این نکته را یادآور شده است که غرض اصلی عبارت است از ذکر نام خدا در موقع ذبح، و در این مورد با مشرکین مخالفت شود که آنها ذبح را برای «نصب» یا بتها انجام می دهند. (تفسیر کشاف ۳).

«ایام معلومات» نزد امام مالک و امام ابو یوسف و امام محمد بن حسن از یاران امام ابو حنیفه، همان ایام النحر، یعنی روز عید قربان و دو روز بعد از آن است اما در رأی امام ابو حنیفه و امام شافعی: «ایام معلومات»: عبارت است از: ده روز اول ذی الحجّه که آخرین آن روز عید قربان می باشد. و اکثر مفسران نیز بر این نظر اند.

«فَكُلُوا مِنْهَا»: و برای شان مستحب است از گوشت قربانی حیوانات ذبح شده خود بخورند.

«وَ أَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ»: و از آن به فقیر و محتاج بدهید که سخت در بینوایی قرار دارد، و به فقیر بدهید که فقر او را ضعیف کرده است. ابن عباس (رض) گفته است: «بائس» یعنی بینوا و آن کسی است که فقر و بینوایی از سیما و لباسش نمایان میشود. اما فقیر چنان نیست؛ زیرا لباسش مرتب و سیمایش سیمای بی نیاز است.

حج:

حج شرعاً عبارت است از قصد مکه بمنظور اداء عبادت طواف خانه کعبه و سعی بین صفا و مروه الحاج و وقوف در عرفه و دیگر مناسک حج تنها بخاطر اجابت امر خدا و طلب رضای او.

حج یکی از ارکان پنجگانه اسلام است و یکی از فرایضی است که از ضروریات دین شناخته شده است. بنابر این هرکس وجوب آن را انکار کند، کافر و مرتد از اسلام می باشد.

بنابقول برگزیده جمهور علماء حج در سال ششم هجری واجب شده است. زیرا آیه «وَأَتَمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ» (حج و عمره را برای رضای خدا بتمام و کمال انجام دهید). در آن سال نازل شده است و این وقتی درست است که مراد از «اتّموا = اتمام حج» آغاز وجوب و فرضیت آن باشد.

در تایید این نظریه در قرائت «علقمه» و «مسروق» و «ابراهیم نخعی» بجای «اتموا» «اقیموا» آمده است که طبرانی آنرا با سند صحیح روایت کرده است. ابن القیم ترجیح داده است که حج در سال نهم یا دهم واجب شده باشد.

حرم مکه و حدود آن:

حریم مکی، دارای حدودی است که از پنج جهت مکه را احاطه نموده و بر آنجاها، نشانه‌هایی نصب شده است، که این نشانه‌ها سنگهای بلندی است که باندازه یک متر ارتفاع دارند و در دو طرف راه نصب شده‌اند بدین شرح: از جانب شمال «تنعیم» واقع در شش کیلومتری مکه است. و از جانب جنوب «اضاه» واقع در دوازده کیلومتری مکه است. از جانب شرق «جعرانه» واقع در شانزده کیلومتری مکه است. از جانب شمال شرقی «وادی نخله» واقع در چهارده کیلومتری مکه است. از جانب غرب «شمیسی» که حدیبیه می‌باشد واقع در پانزده کیلومتری مکه است. محب الدین طبری از زهری و او از عبیدالله بن عبدالله بن عتبه روایت کرده است که حضرت ابراهیم علیه‌السلام با اشاره جبریل این علامات و نشانه‌های حدود حریم مکه را نصب کرده است که بر جای مانده بودند تا اینکه قصی بن کلاب آنها را تجدید نمود، تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و سلم در سال فتح مکه تمیم بن اسید خزاعی را مامور تجدید آنها نمود و آنها همچنان مانده بودند، تا اینکه عمر بن خطاب، چهار نفر از قریش را با اسامی: محرمة بن نوفل و سعید بن یربوع و حویطب بن عبدالعزی و زهر بن عبدعوف را مامور نمود که آنها را تجدید نمودند، سپس معاویه هم آنها را تجدید نمود و بعد از او در زمان عبدالملک بدستور وی تجدید شدند.

تجارت و کسب و کار در ایام حج:

مسلمانان که عازم مناسک سفر حج و عمره اند، در ضمن اینکه مصروف مراسم حج و عمره میباشند در شرع اسلامی برایشان اجازه داده شده تا، به امور تجارتي از قبیل خرید و فروش، موتروانی، کرایه دادن وسایل ترانسپورتي از قبیل (موتر، آسب، شتر، بایسکیل، کراچی حمل نقل وغيره وغيره...) با کسب حلال پردازند.

در دین مقدس اسلام چنین اجازه در صورتیکه مانع ادای مناسک حج و عمره نه شود، داده است.

ابن عباس (رض) در روایت میفرماید: مسلمانان از همان بدو اسلام، در ایام حج، به امور تجارتي می پرداختند، و این فعالیت های تجارتي بصورت عمده در منی و عرفات و بازار های «عکاظ و مجنه ذوالمجاز»، در کنار عرفات، بر پا میگردد.

دراویل اسلام زمانیکه، مسلمانان، مصروف اموری تجاری بودند، ترس و خوف داشتند که مباد این داد و ستد شان در حال احرام، از دید شرع کدام ممانعتی، داشته باشد، لذا پروردگار با عظمت فرمود: «لیس علیکم جناح أن تبتغوا فضلا من ربکم» «فی مواسم الحج» (بر شما باکی نیست و گناهی نیست که در موسم حج همراه بانجام فریضه حج، خیر و برکت خدا را در معامله و داد و ستد، بجوئید) (بروایت بخاری و مسلم و نسائی).

در حدیثی دیگری که آنرا ابوداود از ابن عباس روایت فرموده، آمده است: «لیس علیکم جناح أن تبتغوا فضلا من ربکم» قال: كانوا لا يتجرون بمنی فأمروا أن يتجروا إذا أفاضوا من عرفات» (بر شما گناهی ... مسلمانان در منی تجارت نمی کردند. به آنان دستور داده شد، که بعد از پراکنده شدن از عرفات به تجارت پردازند).

ابی امامه تیمی به ابن عمر گفت: من در راه حج مصروف حمل و نقل حجاج بودم، در این حال عده ای بمن گفتند که تو: ثواب حج را کمایی نخواهی کرد.

ابن عمر گفت برایش: مگر احرام نمی بندی و تلبیه نمیگویی و طواف خانه کعبه را نمی کنی و بعد از وقوف در عرفات رهسپار منی نمی شوی و رمی جمرات نمی کنی؟ گفتم: چرا، همه آنها را انجام می دهم، گفت: پس تو حج با ما می گزاری و ثواب آن را داری. مردی به حضور پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و همین سؤال را که تو از من می کنی از او پرسید.

پیامبر صلی الله علیه و سلم به وی جواب نداد تا اینکه این آیه نازل شد: «لیس علیکم جناح أن تبتغوا فضلا من ربکم» پیامبر صلی الله علیه و سلم بدنبال وی شخصی را فرستاد و این آیه را بروی خواند و گفت حج تو صحیح است. (بروایت ابوداود)

شخصی از ابن عباس (رض) پرسید: من نفس خود را، بدین قوم اجاره داده‌ام و مناسک حج را همراه آنان انجام می دهم، آیا من هم پاداش و ثواب دارم؟ ابن عباس گفت: بلی. «أولئك لهم نصيب مما كسبوا، والله سريع الحساب» (آنان از کسب خود بهره ای می برند و حساب خداوند سریع است و حساب آن بر خداوند مجهول نیست). (بروایت بیهقی و دارقطنی).

تفاوت مراسم حج مسلمانان با مراسم حج در دوران جاهلیت:

باید گفت که تمام مناسک حج و عمره و احرام و لمس حجرالاسود و سعی بین صفا و مروه و وقفه در عرفات و رمی جمره همگی در دوره جاهلیت متداول بوده و تنها بعضی تعدیلات در حج اسلامی نسبت به دوره جاهلیت روی داده که از آن جمله می توان بموارد ذیل اشاره کرد:

- ۱- اعراب قبل از اسلام هنگام طواف «لیبک یا لات»، «لیبک یا عزی» میگفتند و هر قومی بت خود را صدا می کرد. در اسلام «اللهم» جای بت ها را گرفت و آن عبارت بدین شکل تعدیل شد: «لیبک اللهم لیبک»
- ۲- اعراب گاهی لچ (بدون لباس) به طواف کعبه می پرداختند. اما دین مقدس اسلام ان را منع کرد و پوشیدن لباس دوخته نشده را مقرر فرمود.
- ۳- اعراب از خوردن گوشت قربانی اکراه داشتند. ولی پیامبر صلی الله علیه وسلم خوردن آنرا مجاز ساخت.
- ۴- مشهور است که مسلمانان پس از فتح مکه و بر انداختن بت های قریش از سعی بین صفا و مروه اکراه داشتند زیرا قبل از اسلام بر این دو کوه دو بت سنگی وجود داشت که حاجیان و زائران دوره جاهلیت سعی بین صفا و مروه را برای نزدیک شدن به آنها و دست کشیدن و بوسیدن آنها کسب تبرک میکردند. ولی پیامبر صلی الله علیه وسلم نه تنها بین صفا و مروه را مجاز کرد بلکه در (سوره بقره، آیه ۱۵۸) ان را از شعائر الله قرار داد.
- «حج به سوی یکی از معبدها، یک رسم دیرینه سامی است که حتی در اجزای قدیمی اسفار پنجگانه موسی، به عنوان یک فریضه دینی عنوان شده است. در «سفر خروج».
- فصل بیست و سوم، فقره چهاردهم آمده است: «در هر سال سه مرتبه برای من عید بگیرید» و در آیه سی و سوم از فصل سی و چهارم آمده است: «در هر سال سه مرتبه همه مردان باید در برابر خدای بزرگ، خدای اسرائیل ظاهر شوند.» و در سرزمین های عربی نیز اماکن بسیاری وجود داشته که در آن اماکن مراسمی همچون حضور در عرفات صورت می گرفته است.»

در هریک از اعیاد سه گانه، فرقه های یهود به اماکن معینی سفر حج میکردند. در روز «استغفار» (عید مظل) به سوی کوه سینا حج میکردند و در عید «فصح» به بیت المقدس و در عید «استیر» و «عید باران» و... به اماکن دیگری رهسپار می شدند.

با این حال، از تحقیق و تفحص در تورات، مکان خاصی را پیدا نمی کنیم که از زبان پیامبران حضرت موسی علیه السلام، حج همانند یک دستور الهی آمده باشد.

و جای این پرسش است که: آیا خداوند برای یهودیان حج به مکان مخصوصی را واجب نساخته است یا اینکه راویان و نویسندگان متون دینی توراتی، آن را از قلم انداخته اند یا به عادت معروف قوم یهود که تورات را تحریف می کردند آن را نیز تحریف نموده اند؟!

بدین جهت است که اماکن حج متعدد شده و کوچ یهودیان در اعیاد سالانه به نقاط مختلف بوده و هر مکان عبادتی را با عنوان «بیت» می نامیده اند که در ازمنه مختلف محل برگزاری حج آنان بوده است؛ مثلاً در «بیت المقدس» «بیت ایل» «بیت آون» که در نزدیکی بیت ایل بوده و «بیت اصل» در یهودا و «بیت حور» نزدیکی قدس و «بیت هاجن» در جایگاه تولد عیسی علیه السلام در «بیت لحم» و «بیت هاشطه» و سایر بیوت که شمارش آنها به درازا می کشد و می توان به کتاب مقدس در عهد جدید و قدیم مراجعه کرد که در آن جا درج شده است.

در خصوص زمان حج یهودیان «دکتر حسن ظاها» می نویسد: اوقاتی که در آن حج می کنند همزمان با اعیاد آنهاست و اینها سه زمان است:

۱- عید فصح، که در فصل بهار واقع شده و مدت آن هفت روز است و از روز پانزدهم نisan به تقویم یهودی آغاز می شود.

۲- عید حصاد یا «اسایع»، (شبعوت) که مدت آن یک روز است مصادف با ششم ماه سیوان به تقویم یهودی که در اوایل تابستان (یونیه) قرار گرفته است.

۳- «عید ظلل»، (سرکوت) که مدت آن هشت روز است و در ماه های خزان قرار دارد و از روز پانزدهم ماه «تشرین» یهودی آغاز می گردد. موسم های سه گانه یاد شده را سه عید می نامند که حج در آن ها مستحب است و با صدقات بسیاری همراه می گردد.

حج در دین یهودیت:

دیانت یهودی، حج را به عنوان یک عبادت با آثار مادی و معنوی می نگرند، همان گونه که دین اسلام و سایر ادیان توحیدی و غیر توحیدی چنین نگرشی به حج دارند، ولی تفاوت در ماهیت این عبادت و آداب و اعمال و شعائر و مکان و زمان آن است.

حضرت موسی کلیم الله (ع) از پیامبران اولوالعزم بوده و می دانست که ندای ابراهیم (ع)، جهان شمول است و به شریعت خاصی اختصاص ندارد و امکان نداشت از طریق حج صحیح ابراهیمی منحرف گردد و به راهی جز تعالیم خداوند برود.

شایان ذکر است در حال حاضر حج از دیدگاه یهودیان واجب نیست و از ارکان عبادت آنها به شیوه ای که در اسلام دیده می شود، به شمار نمی آید. پس از حضرت موسی (ع) یهود به فرقه های مختلف درآمدند و هر فرقه ای شیوه ای را برای حج برگزید و مکانی را برای آداب و مراسم حج انتخاب کرد که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱- گروهی از یهود به بیت المقدس و هیکل سلیمان رفتند.

۲- گروهی به طور سینا رفتند.

۳- گروهی «بثرحی» در نزدیکی شهر الخلیل را برگزیدند.

۴- گروهی اماکن طبیعی را برگزیدند

دکتر حسن ظاظا در خصوص زمان حج یهودیان می نویسد:

۱- «عید فصیح» که در فصل بهار واقع شده و مدت آن هفت روز است و از

روز پانزدهم نisan به تقویم یهودی آغاز می شود.

۲- «عید حساد» یا «اسابیح» که مدت آن یک روز است که در اوایل تابستان

قرار گرفته است.

۳- «عید ظفلل» که مدت آن هشت روز است و درخزان قرار دارد.

در این بخش به این نکته اشاره می شود:

در دائره المعارف الاسلامیه آمده است: حج به سوی یکی از معبدها، یک

رسم دیرینه سامی است که حتی در اجزای قدیمی اسفار پنجگانه موسی (ع) به

عنوان یک فریضه دینی عنوان شده است.

در سفر خروج، فصل بیست و سوم، فقره چهاردهم آمده: «در هر سال سه

مرتبه برای من عید بگیرید».

در آیه سی و سوم از فصل سی و چهارم آمده: «در هر سال سه مرتبه همه

مردان باید در برابر خدای بزرگ، خدای اسرائیل ظاهر شوند».

در سرزمین های عربی نیز اماکن بسیاری وجود داشته که در آن اماکن

مراسمی همچون حضور در عرفات صورت می گرفته است.

ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿٢٩﴾

سپس باید آلودگی های بدنشان را پاک کنند و باید به نذرهایشان وفا کنند و

باید خانه قدیمی و گرامی را طواف نمایند. (۲۹)

«ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ»: حجاج و معتمران، چرک و ناپاکی را برطرف کنند که بر

اثر احرام بر آنان عارض شده است، یعنی بعد از ذبح، وبا حلال ساختن خود

از حال إحرام، سایر اعمالی دیگر از حج را که بر ذمه‌شان باقی مانده است کامل کنند؛ مانند، دورساختن آلودگی‌ها بدن، گرفتن ناخن‌ها و کوتاه ساختن و یا تراشیدن مو. و این کار در روز عید قربان انجام می شود.

«وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ»: و باید بدانچه که بر خود از حج، یا عمره، یا هدیه، یا قربانی و طاعات دیگر لازم گردانیده و به گردن گرفته‌اند وفا نمایند. یا معنی این است که: باید واجبات حج خویش را به جای آورند.

«وَلْيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ»: و در پیرامون بیت العتیق «طواف الافاضه» را انجام دهند که عبارت است از طواف زیارت که تحلل کامل با آن صورت پذیر است.

یعنی باید به بیت الله طواف کنند؛ همان خانه‌ای که بنای آن بسیار کهن است و حق تعالی آن را از تسلط جباران گردنکش آزاد نموده است و به این دو دلیل «کعبه» را «بیت العتیق» نامید [زیرا عتیق هم به معنی کهن است و هم به معنی آزاد شده]. و اولین خانه‌ایست که برای عبادت انسان بنا شده است.

در حدیث شریف آمده است: که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که خداوند متعال از این جهت خانه خود را به بیت العتیق نام گذاری کرده است که آن را از غلبه و قبضه کفار و جباران آزاد کرده است. (رواه الترمذی و حسنه والطبرانی و غیرهم - از روح المعانی). و هیچ کافری نمیتواند بر آن قبضه و تسلط داشته باشد، حادثه‌ی اصحاب فیل شاهد این امر است. والله اعلم.

همچنان به قولی دیگر: عتیق به معنای «کریم» است، یعنی خانه بزرگ و گرامی. به قولی دیگر: عتیق، یعنی خانه کهن و قدیمی زیرا نخستین خانه‌ای که بر روی زمین ساخته شد، خانه کعبه بود و بعد از آن بیت المقدس نباشد.

طواف افاضه چیست؟

علامه شیخ ابن عثیمین میفرماید: «طواف افاضه رکنی از ارکان حج است که حج بدون آن کامل نیست، یعنی همان طوافی که وقت آن بعد از رمی جمره

عقبه در روز عید قربان آغاز میشود. البته در حج طواف واجبی است که عبارت است از: طواف وداع و نیز طواف سنتی است که عبارت است از: طواف قدوم.

هرگاه کسی آنرا انجام ندهد حجتش تمام نیست، بایستی بازگردد و طواف افاضه را انجام دهد حتی اگر به شهرش بازگشته باشد، و در این حال مادام که طواف (افاضه) را انجام نداده (هنوز از احرام خارج نشده و لذا) جایز نیست به همسرش نزدیک شود، چون هنوز تحلل دوم صورت نگرفته، چرا که تا بعد از انجام طواف افاضه و سعی - اگر تمتع باشد - تحلل دوم صورت نمیگیرد و اگر قارن یا مفرد باشد بدون سعی و طواف قدم (تحلل دوم) حاصل نمیشود». (فتاویٰ ارکان الإسلام، صفحه ۵۴۱).

انواع طواف در کعبه:

- طواف قدوم برای حج هرگاه شخص به کعبه میرسد، این طواف برای کسی است که احرام به حج بسته و یا مقارن بین حج و عمره است، و این نوع طواف بر حسب اختلاف بین علماء واجبی از واجبات حج و یا سنتی از سنن آن است.

- طواف افاضه در حج، که طواف زیارت نیز نامیده می شود، این طواف بعد از توقف در عرفات در روز عید قربان یا بعد از آن نیز صورت میگیرد، و طواف افاضه رکنی از ارکان حج است.

- طواف عمره که یکی از ارکان عمره است و بدون آن صحیح نیست.

- طواف وداع، که بعد از پایان مراسم حج و عزم برای خروج از مکه مکرمه صورت می گیرد، و بر طبق رأی صحیح از اقوال علماء طواف وداع بر هر حاجی واجب است جز برای زن حائضه یا نفساء، هرکس آنرا ترک کند بر او واجب است ذبیحه ای را ذبح کند.

- طواف وفای به نذر، کسی که نذر طواف کرده باشد، و به دلیل نذر انجام آن واجب می شود.

- طواف مستحب (کسی که برای کسب اجر و ثواب و تقرب الی الله دوست دارد طواف کند).

یادداشت:

تمام این طواف ها باید هفت دور باشد، بعد از آن در صورت امکان فرد طواف کننده پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز بخواند، و اگر مقدور نبود در بقیه جاهای مسجد نماز بخواند. (مواخذ: فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء" (۲۲۳/۱۱، ۲۲۴). شیخ عبدالعزيز بن عبدالله بن باز... شیخ عبد الرزاق عفیفی... شیخ عبد الله بن غدیان).

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه الله متعال به ابراهیم علیه السلام دستور داد تا مردم را برای ادای حج فراخواند، ثواب و پاداش بزرگداشت احکام و شریعت آسمانی را - از جمله: مناسک حج، ذبح حیوانات حلال گوشت را بیان نمود و بزرگداشت بتان، دروغ ساز کردن به زبان خدا و شهادت دروغ را منع کرد.

اینکه در آیات متبرکه (۳۰ الی ۳۵) در باره بزرگداشت مقررات و شعایر الهی، و اینکه محل قربانی، همان حرم مکه است، بحث بعمل آمده است.

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ﴿۳۰﴾

این است [آنچه به عنوان مناسک حج قرار داده ایم]، و هر کس مقدسات و شعائر الله را بزرگ و محترم بشمارد، پس آن برایش در نزد پروردگارش بهتر است، و چهار پایان برایتان حلال کرده شد مگر آنچه بر شما خوانده می شود، پس از پلیدی ها که از بت ها بیار می آید، دوری کنید و از سخن دروغ اجتناب

ورزید. (۳۰)

«وَأَحَلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ»: الله متعال خوردن چارپایان را برای بندگان خویش حلال گردانیده است جز آنچه را که در کتاب مجید استثناء شده است؛ مانند گوشت مردار (خود مرده) و خفه شده و آنچه اسم غیر خدا بر آن خوانده شده است.

بت پرستی، اساساً آلودگی است. «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ» همان طور که از ناپاکی‌ها دوری می‌جوئید از کثافت و نجاستی دیگر به نام بت‌ها دوری جوئید. این نهی مبالغه در نهی از پرستش و تعظیم آنها را نشان می‌دهد.

«رجس»: نجاست و پلیدی است. البته نجاست شرک از مشرک جز با ایمان دور نمی‌شود چنان‌که نجاست حسی جز با آب برطرف نمی‌گردد.

«وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»: «و از سخن دروغ اجتناب کنید» قول الزور: سخن ناروا و دروغ و افترا، یا گواهی دروغ است. حق تعالی میان شرک و «قول الزور» جمع کرد زیرا شرک ورزیدن به الله متعال، در واقع سخن و گواهی‌ای دروغ و افترا بیش نیست.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «گواهی دروغ برابر با شرک آوردن به خداوند متعال است» و سه بار این سخنشان را تکرار کردند.

حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفَهُ
الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ﴿٣١﴾

(برنامه و مناسک حج را انجام دهید) در حالی که به سوی الله خالصانه گرویده باشید و هیچگونه شریکی برای او قائل نشوید، و هر کس شریکی برای الله قرار دهد گوئی از آسمان سقوط کرده و پرندگان (در وسط هوا) او را میربایند، و یا تندباد او را به مکان دوری پرتاب می‌کند! (۳۱)

حنفاء: جمع حنیف به معنی گرایش یابنده از دین باطل به سوی دین حق است. یعنی خالصانه به سوی حق تعالی گرویده و از هر چه که بجز او مورد پرستش قرار میگیرد، بیزاری جوید.

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ ﴿٣٢﴾

این است [برنامه های حج و حدود و مقررات خدا] و هر کس شعائر الله را بزرگ شمارد، بدون تردید این بزرگ شمردن ناشی از تقوای قلوب است. (۳۲) باید گفت که: تقوای درونی باید آثار بیرونی هم بخود داشته باشد، هر کس به شعائر بی اعتنا باشد، در حقیقت تقوای قلبی او کم است.

امام قرطبی گفته است: از این جهت تقوی را به قلوب نسبت داده است که حقیقت تقوی از قلب سرچشمه می گیرد. آمده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم به سینه‌ی خود اشاره کرد و فرمود: «تقوی در اینجا است» (تفسیر قرطبی ۵۶/۱۲).

لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿٣٣﴾

برای شما در آن (قربانی) تا مدت معین فایده‌هاست، باز محل قربانی کردن آنها در جوار خانه قدیمی و گرامی (کعبه) است. (۳۳)

«لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ...»: مراد این است که استفاده از فرآورده‌های حیوانات قربانی آزاد است. یا این که: در مراسم و مناسک، سود شما است.

«أَجَلٍ مُّسَمًّى»: وقت مشخص. مراد روز ذبح است.

«مَحِلُّهَا»: حلال بودن ذبح، یا محلّ و یا زمان حلال بودن ذبح حیوان قربانی. یا این که: محلّ مردم از احرام‌شان تا کعبه است. یعنی پس از مناسک، کعبه را طواف میکنند.

«لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى»: «برای شما در آنها» یعنی: در شعائر حج

مخصوصاً «منافعی است» یعنی در سایه‌ی تعظیم شعائر، منافع مادی شما نیز تأمین میشود. و «لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ» مراد در اینجا: حیوانات هدی و مخصوصاً شتر است (تا زمان نحر و ذبح در هدی منافعی) از جمله منافع آنها سوار شدن بر آنها، استفاده از شیر آنها، بهره‌گیری از نسل و از پشم آنها و دیگر منافع است. «تا میعاد معین» که همانا وقت ذبح آنهاست. (بعضی گمان می‌کردند همین که شتر یا حیوان دیگری را برای قربانی معین کردند، حق سوار شدن بر آن و شیر دوشیدن از آن را ندارند. این آیه این تفکر را رد می‌کند).

ولی علمای احناف بر آنند که منفعت گرفتن از شتر قربانی و هدی بعد از روان کردن آن به مقصد ذبح گاه، جایز نیست مگر در حالت اضطرار. «ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ» (۳۳) آنگاه مکان ذبح آنها در حرم یعنی مکه یا منی می‌باشد. یعنی: جای قربانی کردن آنها «در بیت العتیق است» یعنی: باید شتران هدی به نزدیک خانه کعبه در سرزمین حرم آورده شوند و در آنجا ذبح گردند.

چهار پایان قربانی = هدی:

هدی عبارت است از چهارپایانی که به حرم شریف جهت تقرب و نزدیکی بخداوند اهداء میشوند. خداوند میفرماید: «والبدن جعلناها لكم من شعائر الله، لكم فيها خير، فاذكروا اسم الله عليها صواف، فاذا وجبت جنوبها فكلوا منها وأطعموا القانع والمعتر كذلك سخرناها لكم لعلكم تشكرون.»

«لن ينال الله لحومها ولادماؤها، ولكن يناله التقوى منكم» [و شترانی که برای قربانی به حرم شریف اهداء می‌کنید، آنها را برایتان از نشانه‌ها و شعایر دین الله قرار داده‌ایم، بشما در قربانی کردن آنها خیر فراوان میرسد، در حالیکه این شتران ایستاده‌اند و عیبی ندارند و شما می‌خواهید آنها را نحر کنید، نام خدا را

یاد کنید در حال نحر ایشان، چون آن شتران بزمین افتادند از گوشت آنها بخورند و خواهند گان و ناخواهند گان و فقیران قانع و غیرقانع را از گوشت آنها بخورانید، ماهمچنین آنها را برایتان مسخر کرده ایم و در اختیار شما قرار داده ایم که سپاس خدای را بجای آورید، گوشتها و خونهای آنها به خداوند نمیرسد لیکن این تقوای شماست که بخداوند میرسد و موجب رضای او میگردد.

عمر ابن خطاب گفت: قربانی اهداء کنید، بی گمان خداوند قربانی و حیوان اهداء کردن را دوست دارد. پیامبر صلی الله علیه وسلم یکصد شتر را قربانی کرد و این اهدای یکصد شتر از طرف او داوطلبانه بود نه واجب (یعنی بطور سنت این عمل را انجام داد نه بطور وجوب)

بهترین قربانی:

باجماع علماء حیوانات اهداء شده برای قربانی، باید از جمله «نعم» شتر و گاو و بز و گوسفند نریا ماده، باشد و باتفاق بهترین آنها نخست شتر، سپس گاو و سپس گوسفند است. چون شتر بعلت بزرگی بیشتر به سود فقیران است و گاو هم بهمین سبب از گوسفند بهتر می باشد. دراینکه برای یک شخص کدام بهتر است اختلاف کرده اند، که آیا یک هفتم شتر یا یک هفتم گاو یا یک گوسفند بهتر است؟ بهر حال هر کدام بنفع فقرا باشد آن بهتر است.

کمترین چیزی که برای اهداء به خانه خدا کفایت می کند:

انسان می تواند هریک از این چهار پایان را که نام بردیم، به خانه خدا اهداء نماید و قربانی کند و پیامبر صلی الله علیه و سلم بدلخواه خویش، یکصد شتر را پیشکش خانه خدا کرد و قربانی نمود و کمترین چیزی که برای یکنفر کفایت میکند، یک گوسفند یا یک هفتم شتر یا یک هفتم گاو می باشد، زیرا شتر و گاو هریک برای هفت نفر کافی می باشند.

جابر(رض) میفرماید: ما همراه پیامبر صلی الله علیه و سلم به حج رفتیم، برای هفت نفر یک شتر یا یک گاو نحر نمودیم و قربانی کردیم. بروایت احمد و مسلم. لازم نیست که هر هفت نفر یا همه شرکاء، قصد تقرب بخدا را داشته باشند، بلکه اگر بعضی بقصد قربت و بعضی بقصد بهره گرفتن از گوشت آن با هم شریک شدند، جایز میباشد. ولی پیروان فقه حنفی میگویند، قصد تقرب بخداوند از طرف همه شرکاء شرط می باشد.

عبدالله بن عمر(رضی الله عنهما) نقل می کند که: عمر(رض) بهترین شتر را که به سیصد دینار خریده بود، برای قربانی برگزید. خدمت پیامبر رفت و گفت: من بهترین شتر را برای قربانی خریده ام؛ می توانم آن را بفروشم و با قیمت آن، چند شتر ماده و یا گاو بخرم و آنها را قربانی کنم؟ حضرت فرمود: «لا»، (إنحرا إياها). خیر، همان شتر را قربانی کن.

سواری گرفتن از حیوان اهداء شده برای قربانی:

سواری گرفتن از شتران قربانی و بهره گرفتن از آنها جایز می باشد، چون خداوند میفرماید: «لکم فیها منافع إلى أجل مسمى ثم محلها إلى البيت العتیق» [شما را است در این حیوانات قربانی - شتران - انواع منفعتها، به برنشستن به وقت حاجت و شیر آنها خوردن به وقت ضرورت تا وقت نام برده یعنی تمام شدن عبادت و فرا رسیدن هنگام قربانی سپس قربانگاه آنها به نزد این خانه محترم یعنی همه حرم است] "ضحاک و عطاء گفته اند: این منافع عبارت است از سواری بوقت حاجت و بهره گرفتن از پشم و شیر آنها. و اجل مسمی آنست که قلاده بگردن آنها آویخته شود تا مشخص گردند که به حرم شریف اهداء شده اند. و گفته اند: مراد از "محلها إلى البيت العتیق" روز قربانی است در منی. ابو هریره میگوید: پیامبر صلی الله علیه و سلم مردی را دید که شتری را برای قربانی می برد، فرمود سوار آن شود. آن مرد گفت شتر قربانی است.

مرتبه دوم یا مرتبه سوم به وی گفت: وای بر تو سوار آن شو. بروایت بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی و این مذهب احمد و اسحاق و مشهور مذهب مالک است و شافعی گوید: بوقت حاجت سواری آن اشکالی ندارد.

وقت قربانی و ذبح کردن:

درباره وقت ذبح حیوان قربانی اختلاف کرده‌اند. شافعی گوید: وقت قربانی روز عید قربان و روزهای ایام التشریق می‌باشد، چون پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: "وکل أيام التشریق ذبح. بروایت احمد. اگر آن وقت گذشت، قربانی واجب را باید بصورت قضاء ذبح کرد. مالک و احمد گویند: وقتی ذبح حیوان قربانی، خواه واجب یا غیرواجب روزهای قربانی است. و حنفیه هم برای قربانی "متمتع"، و "مقارن" این رأی را دارند ولی گویند قربانی نذری و کفارات و داوطلبانه و سنت در هر وقت ذبح آن صورت گیرد جایز است. از ابو سلمه بن عبدالرحمن و نخعی حکایت شده است که وقت ذبح از روز عید تا آخر ماه ذی الحججه است.

مکان و جای ذبح:

قربانی کردن حیواناتی که به حرم شریف اهداء میشوند، خواه واجب یا سنت تنها باید در سرزمین حرم ذبح گردد و قربانی کننده مختار است که در هر نقطه از سرزمین حرم به ذبح قربانی خویش مبادرت ورزد. جابر گوید: پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «کل منی منحر، وکل المزدلفه موقوف، وکل فجاج مکه طرق، ومنحر» [همه سرزمین منی جای ذبح قربانی است و همه مزدلفه جای توقف است و همه راههای مکه راه و قربانیکاه می‌باشد]. بروایت ابوداود و ابن ماجه. برای حاجیان بهتر است که در منی ذبح نمایند و برای کسیکه عمره می‌کند بهتر است در مرو ه قربانی کند، چون احرام هر دوی حج گزار و

عمره گزار در آنجا پایان می یابد. نظیر حدیث فوق با همان معنی و الفاظ از مالک هم روایت شده است که گفت، بمن رسیده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم در منی گفت: اینجا قربانگاه است، همه منی قربانگاه است و برای عمره گفت: اینجا یعنی مروه قربانگاه است همه راههای مکه قربانگاه و جای ذبح قربانی است.

خوردن گوشت حیوان اهداء شده به حرم شریف:

خداوند دستور داده است که اهداء کننده از گوشت حیوان قربانی اهداء شده به حرم شریف، بخورد: «فكلوا منها وأطعموا البائس الفقير [خود از گوشت آن بخورید و آن را به فقیران و بینوایان بخورانید]». بر حسب ظاهر معنی این امر قربانی واجب و سنت را دربر می گیرد. و فقیهان در آن اختلاف دارند.

ابو امام حنیفه و امام احمد رحمت الله علیهما گویند: خوردن از گوشت قربانی "متعّه حج" - تمتع - و قربانی "حج قران" و قربانی سنت جایز است و از غیر آنها جایز نیست. امام مالک گوید: اگر قربانی بخاطر تاوان تباه شدن و باطل شدن حج یا فوت حج یا برای حج متعه و یا بطور کلی اهداء شده به حرم شریف باشد، خوردن از گوشت آن برای صاحبش اشکالی ندارد. ولی اگر برای فدیة اذیت و آزار جاندار یا تاوان شکار یا نذر فقراء و مساکین یا قربانی سنت مشروط بر آنکه پیش از رسیدن به محل قربانی هلاک گردد، خوردن از گوشت آن برای صاحبش جایز نیست. بقول شافعی بهیچ وجه خوردن از گوشت قربانی واجب جایز نیست مانند قربانی ایکه بعلت تاوان واجب میگردد بخاطر ارتکاب شکار ممنوع و تباه شدن حج و قربانی متعه و قران حج و قربانی که با نذر واجب شده باشد. ولی اگر قربانی سنت باشد صاحبش میتواند از گوشت آن بخورد و بدیگران صدقه و هدیه کند.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ
فَالِهَكُمْ إِلَهًا وَاحِدًا فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ ﴿٣٤﴾

و برای هر امتی جای قربانی کردن را مقرر نموده‌ایم، تا با نام الله چهارپایانی را ذبح کنند که الله به ایشان عطاء نموده است. پس معبودتان معبود یگانه است، پس برای او منقاد شوید و تواضع کنندگان را مژده ده. (۳۴)

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا»: در تاریخ ادیان ابراهیمی دیده می شود که رسم قربانی، در تمام ادیان آسمانی وجود داشته است.

از زمان ابراهیم علیه السلام برای هر ملتی از ملت‌های پیشین مکانی جهت ذبح قربانی‌های آن قرار داده‌ایم تا در آن ذبح کنند و به خدا تَقَرَّبَ جویند. مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر در تفسیر خویش می نویسد: خدای متعال خبر میدهد که در تمام ملت‌ها ذبح قربانی و ریختن خون به خاطر خدا مشروع بوده است.

«لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ»: به آنان دستور دادیم که در موقع ذبح نام خدا را به تنهای «یاد کنند» و هدیه و مناسک خود را تنها برای او انجام دهند یعنی قربانی برای رضایت خدا ذبح کنند.

از فحوای آیه مبارکه به یک اصل دست می یابیم که: شیوه‌ی بندگی خداوند، تنها باید از طریق وحی باشد. و هنگام ذبح قربانی، نام خدا را باید به زبان آورد. نام خداوند متعال به قدری دارای ارزش و اهمیت است که: اگر هنگام ذبح حیوان بر زبان جاری شود، گوشت آن حیوان حلال، و گرنه همان گوشت قربانی هم حرام خواهد بود. چه زیبا است که: غذای انسان‌های خداپرست نیز باید رنگ الهی داشته باشد.

«عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ»: بدین وسیله در مقابل نعمت‌های خدا از جمله اعطای شتر و گاو و بز و گوسفند، مر او را سپاسگزار باشند. خدا مشخص کرده

است که ذبح باید به خاطر او صورت گیرد و اسم او بر آن خوانده شود؛ زیرا همو خالق و روزی رسان است. نه مانند بت پرستان آن را برای بت‌ها ذبح کنند. در حدیث شریف به روایت انس (رض) آمده است: «دو گوسفند قوچ ابلق شاخ‌داری را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم برای ذبح آوردند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم نام الله را بردند و تکبیر گفتند آنگاه پای خویش را بر یک جانب روی هر یک از گوسفندان گذاشته و آنها را ذبح کردند».

«فَالِهٰكُمُ الْاِلٰهَ وَاحِدٌ» پس ای بندگان! آله و معبود بر حق شما فقط الله یگانه است از این رو فقط از او اطاعت کرده و «فَلَهُ اَسْلِمُوا» عبادت را برای وی خالص گردانید و از راه و روش پیامبرش صلی الله علیه وسلم پیروی نمایید. «وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ»: ای پیامبر! و مؤمنان فروتن را که برای پروردگارشان خاضع اند به خیر و سعادت دنیا و دستیابی به بهشت‌های پرناز و نعمت بشارت ده.

چهار صفت برای مخبتین واقعی:

اصطلاح «مخبتین» به معنی متواضعان، از «خَبَت» است به معنی زمین هموار، اِخْبَات به معنی نرمی و تواضع بکار رفته است.

خبت عبارت است از: تواضع، طمأنینه و خشوع هم گفته میشود. کلمه اِخْبَات یک معنای خاصی است که اگر سه معنای تواضع، طمأنینه و خشوع را با هم جمع کنیم، معنای اِخْبَات است.

تواضع در مقابل تکبر است. در تکبر یک حالت سرپیچی نهفته شده است. اما در تواضع یک حالت اطاعت و مطیع بودن نهفته شده است.

طمأنینه به معنای سکون و آرامش است و در مقابل آن عدم ثبات و عدم استقرار قرار دارد. کسی که ثبات ندارد و هر روز رنگی است.

خضوع معنایش متقارب با خشوع است اما تنها فرقی که دارد می فرمایند خضوع مربوط به اعضا و جوارح است، اما همین خضوع وقتی در قلب قرار گرفت خشوع می شود.

مخبتین چه کسانی هستند؟

اما اینکه «مخبتین» چه کسانی هستند و چه خصوصیات دارند، خداوند در آیه ۳۵ سوره مبارکه حج، بعد از بشارت دادن به «مخبتین» در آیه ۳۴ همین سوره، چهار صفت برای ایشان برمی شمرد و چنین میفرماید:

الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳۵﴾

(آنان) کسانی (هستند) که چون نام الله یاد شود دل‌هایشان ترسان گردد، و در برابر مصیبت‌هایی که به آنان می‌رسد صبر می‌کنند، و (نیز) کسانی را مژده بده (که) نماز را برپا می‌کنند و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند. (۳۵)

«الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ»: ترس از الله متعال و پروای درونی، یک ارزش است، اولین صفت گروه فروتنان، متواضعان همین است که: چون نام الله متعال یاد شود قلب‌های شان خاشع می‌گردد. یعنی: به سخت‌ترین خوف هراسناک می‌شوند و از مخالفت به الله متعال حذر می‌کنند؛ به سبب کمال یقین وقوت ایمانشان طوری که انگار در پیشگاهش ایستاده‌اند و عظمت و جبروتش را مشاهده می‌کنند.

«وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ» زیربنای انجام وظیفه بعد از تقوا، مقاومت و صبر است، در دین مقدس اسلام صبری دارای ارزش است که: در برابر مشکلات دوام بیاورد.

چون به ایشان ناخوشی برسد و مصیبتی فرود آید به امثال امر الله متعال و حسابداشت وی صبر میکنند. یعنی همیشه در خوشی و سختی در موقع مریضی و یا هم سایر مصایب، صبر را پیشه می‌کنند.

«وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ»: همچنان ایشان نمازها را به کامل‌ترین وجه برپا می‌دارند، یعنی نمازهای خویش را سروقت و با خشوع و فروتنی و با رعایت ارکان و آداب آن می‌خوانند.

«وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»: و از آنچه حق تعالی به ایشان بخشیده است در انفاق های فرض و مستحب مانند زکات، مصارف خانوادگی، کمک به بستگان و فقیران و مستمندان و دیگر راه‌های خیر صدقه می‌کنند. و از قسمتی از روزی که به آنان ارزانی داشته‌ایم انفاق میکنند و آن را در راه‌های خیر مصرف میکنند. نباید فراموش کرد که انفاق تنها و تنها در مال خلاصه نمی‌گردد، بلکه، از علم و آبرو و هنر نیز می‌توان انفاق کرد. همچنان قابل یادآوری است که: اموال و دارائی‌های انسان رزق الهی است انفاقی ارزش دارد که دائمی باشد. («يُنْفِقُونَ» فعل مضارع نشانه استمرار است) ولی در انفاق نیز باید اعتدال و میانه‌روی لازم است.

پس «مخبتین»، یعنی مخلصان خاشع و خداترس، دارای چهار وصف بود که در فوق بیان یافت.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۳۶ الی ۳۷) در مورد آداب ذبح در مراسم حج، مطالبی را به بیان گرفته است.

وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبَهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٣٦﴾

و(قربانی کردن) شتران (چاق و فربه) را برایتان از شعائر الله قرار دادیم، در آنها برای شما خیر (منافع دینی و دنیوی) است، پس درحالی‌که بر پای ایستاده‌اند نام الله را بر آنها یاد کنید، پس چون پهلویشان بر زمین افتد از گوشت آنها بخورید، و به بینوایان سائل و غیر سائل بخورانید، اینگونه آنها را برایتان رام و مطیع کرده‌ایم تا که شکر کنید. (۳۶)

«وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» در بزرگداشت شعائر الهی، سخاوتمندانه خرج کنید. «وَالْبُدْنَ» یعنی «بدن» به معنای شتر چاق است. خداوند متعال ذبح شتران (چاق و فربه) را از نشانه‌های دین و شعایر مسلمین قرار داده است تا وسیله قربتی به سوی وی باشند.

ابن کثیر گفته است: چون به خانه‌ی خدا هدیه می‌شود از جمله شعایر دین به شمار می‌آید، بلکه بهترین چیزی است که هدیه می‌شود. (مختصر ۵۴۴/۱).

در این باره که آیا اطلاق نام «بدنه» بر گاو هم صحیح است یا خیر؟ میان فقها اختلاف است. در مذهب امام ابوحنیفه و جمعی دیگر از تابعان و صحابه اُسم «بدنه» که مفرد «بدن» است بر شتر و گاو هر دو اطلاق می‌شود و به سبب درشت بودن اندام و فربهی حیوان به آن «بدنه» می‌گویند.

«بدن» جمع «بدنه» است به معنای شتر سالم و فربه، و «صَوَافُّ» حیوانی است که زانوی خود را صاف نگاه داشته است.

«لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ»: یعنی برای کسانی که با ذبح آن‌ها به خدا نزدیکی می‌جویند خیر دنیا و آخرت است؛ در دنیا با خوردن و صدقه دادن و در آخرت با دریافت پاداش عظیم و اجر جزیل.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی در دنیا نفع و در آخرت پاداش و ثواب برایتان دارد.

«فَادْكُرُوا إِسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافُّ»: می‌بینیم که در مکتب بزرگ اسلام شیوه سالم تربیتی در بخش تغذیه با زیبای خاصی مطرح نموده می‌فرماید: در حالی که روی چهار دست و پا منظم ایستاده‌اند، آنها را ذبح کنید و در هنگام ذبح آن‌ها «بسم الله» بگویید.

صواف: یعنی: در حالی ایستاده‌اند که چهار دست و پای آنها ردیف شده است زیرا شتر به شکل ایستاده ذبح می‌شود و یک دست آن در هنگام ذبح بسته می‌شود تا حرکت نکند و کار ذبح را مختل نگرداند.

«فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا»: پس هرگاه بعد از ذبح بر پهلو به روی زمین افتاد. کنایه از خارج شدن روح از کالبد آن است. در این هنگام الله متعال خوردنش را مباح گردانیده است.

«فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ»: عرب جاهلی زمانیکه حیوانات را قربانی میکردند میگفتند که از گوشت قربانی نباید استفاده کند. ولی در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت فرمود: «از آنها بخورید» قرطبی میگوید: «علما بر آنند که خوردن شخص از گوشت هدی خویش، مستحب است و اجر و پاداش دارد».

یعنی اینکه نه تنها شما از آن گوشت بخورید بلکه از آن به انسان قانع و به تنگدستی که از روی عفت و پاکیزه منشی از مردم درخواست کمک نمی کند و به فقرا و سائل نیز بدهید این نظر ابن عباس (رض) هم است. (نظر قتاده و نخعی و مجاهد و بسی از مفسران نیز همین است).

امام فخر رازی فرموده است: آنچه به حقیقت نزدیکتر است این است: قانع یعنی آنکه هرچه به او بدهید راضی میشود و درخواست و اصرار هم نمی کند. اما فقیر آن است که درخواست و اصرار می کند. (تفسیر رازی ۳۶/۲۳).

«كَذَلِكَ سَخَّرْنَاَهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»: به این شیوه آنها را برایتان مسخر کرده ایم، و با وجود جسم بزرگشان آنها را برای شما رام کرده ایم، که به خواسته شما در رفتن به ذبح گاهها گردن می نهند و در نتیجه، آنها را ذبح می کنید و از آنها نفع می برید، بعد از آن که در سواری، حمل بار، دوشیدن شیر و مانند اینها رام شده شما بودند. برای این که در مقابل نعمت های خدا او را سپاسگزار باشید.

چه مقدار می توان از گوشت قربانی خورد؟

کسی که حیوانی را هدیه می کند برای قربانی در صورتیکه خوردن از گوشت آن بشرحی که گذشت برای او مباح باشد، مقدار آن محدود نیست و می تواند نصف آن را بخورد و نصف دیگرش را صدقه بدهد. بعضی گفته اند یک سوم آن را میتواند بخورد و یک سوم را هدیه کند و یک سوم را صدقه بدهد.

لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَيَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٧﴾

هرگز گوشت ها و خون های قربانی ها به الله نمیرسد، بلکه تقوای شما به او میرسد، این چنین آنها را برایتان مسخر نمود تا الله را به خاطر آنکه شما را هدایت کرده است به بزرگی یاد کنید، و نیکوکاران احسان کننده را مژده بدهد. (۳۷) مراد از «لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ» الله اکبر گفتن ذبح کننده در هنگام ذبح است. این آیه دلیل مشروعیت جمع کردن میان «بسم الله» و «الله اکبر» در هنگام ذبح است. اطلاق نام «محسن» بر هر کسی که از وی به جهت رضای خدا سخن یا عمل خیری صادر شود، صحیح است.

بصورت کل باید بعرض رسانید که: گوشت و خون قربانی هرگز به الله متعال نخواهد رسید؛ بلکه آنچه به او میرسد و مورد قبول بارگاه الله متعال است، تقوی و پرهیزگاری انسان است و این که مشرکان، علاوه بر خون آلود کردن بتان خود، در و دیوار خانه ی خدا را با خون و خونابه و گوشت قربانیها می آلودند، این عادت شان غیر مقبول، ناپسند و مردود و در نهایت عادت است که خلاف دستور الهی صورت میگیرد.

شان نزول آیه ۳۷:

۷۲۸- ابن ابوحاتم از ابن جریر روایت کرده است: اهل جاهلیت کعبه را به گوشت و خون شتر آلوده میکردند. یاران پیامبر (گفتند: آیا شایسته است که

ما هم کعبه را به خون و گوشت [قربانی] بیالایم. پس آیه «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا...» نازل شد.

قابل یاد آوری است که: در نزد امام ابو حنیفه (رح) ادای قربانی بر مالک نصابی که مقیم باشد نه مسافر، واجب است، به دلیل این حدیث شریف: «من وجد سعة فلم يضح فلا يقربن مصلانا». «هر کس در زندگی مادی خویش گشایشی یافت و قربانی نکرد پس به مصلاهی ما نزدیک نشود».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۳۸ الی ۴۱) مطالبی در مورد دفاع از مؤمنان و مشروعیت پیکار با دشمنان، مورد بحث قرار گرفته است.

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ ﴿۳۸﴾

مسلماً خدا از مؤمنان دفاع می کند، قطعاً خدا هیچ خیانت کار ناسپاسی را دوست ندارد. (۳۸)

«خَوَّانٍ»: بسیار خیانتکار. صیغه مبالغه خائن است (نساء، آیه ۱۰۷).

«كُفُورًا»: شدیدالکفر. بس کفر پیشه. صیغه مبالغه کافر است. استعمال صیغه مبالغه (خَوَّانٍ) و (كُفُورًا) متوجه مبالغه در نفی محبت است (آل عمران / ۱۸۲).

چرا که خداوند هیچ گونه خائنی (أنفال، آیه ۵۸) و کافری (آل عمران آیه: ۳۲) را دوست نمی دارد. (ترجمه معانی قرآن: دکتر مصطفی خرمدل).

«إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا»: خداوند از کسانی که ایمان آورده اند، دفاع میکند یعنی: الله متعال شر مشرکان را از آنان دفع میکند. و عنصری که نصرت و دفاع خدا را جلب می کند، ایمان است.

یکی از وعده‌ها و سنت‌های الهی، نصرت و دفاع از مؤمنین است و خداوند این دفاع و حمایت را به عنوان یک حق، بر خود لازم فرموده است: «وَكَانَ

حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» (روم، ۴۷). البتّه معنای دفاع و نصرت الهی، همیشه دفاع و نصرت فوری و کوتاه مدّت نیست، بلکه دفاع دراز مدّت را نیز شامل می‌شود، زیرا در آیات دیگر میفرماید: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» بلی، ممکن است در یک درنبرد و جنگ، مؤمنین به ظاهر شکست بخورند، ولی اهداف و تفکر آنان پیروز شود.

در آیه متذکره الله متعال به مؤمنان مژده داده است که بر کفار غلبه می‌یابند و نیرنگ و حیل‌های آنها را برطرف می‌کند. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَجِبُ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ»: زیرا خدا هیچ خیانتکار کفوری را دوست ندارد، بلکه ناسپاسان و خائنان در عهد‌ها و امانت‌ها، نزد خدای سبحان منفورند و هیچ محبوبیتی ندارند. شأن نزول آیه مبارکه:

صحابه کرام از دست مشرکان مکه آزار فراوان می‌دیدند. جمعی ضربت خورده، سر شکسته و زخمی و شلاق خورده، شکایت خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند. پیامبر فرمود: صبور باشید، الله به من دستور جهاد نداده است. (بنقل از تفسیر فرقان)

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴿٣٩﴾

به مسلمانان که مورد قتل (و غارت) قرار گرفته‌اند اجازه (جهاد با دشمنان) داده شد، زیرا آنها از دشمن سخت ظلم کشیدند و همانا خدا بر یاری آنها قادر است. (۳۹)

ابن عباس (رض) گفته است: این اولین آیه‌ایست که درباره‌ی جهاد نازل شده است.

مفسران گفته‌اند: آنها عبارت بودند از یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم که

مشرکان مکه آنان را با دست و زبان سخت مورد آزار و اذیت قرار میدادند، آنها شکایت را نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بردند. درحالیکه ولت و کوب شده بودند، و سر و روی شان خونین بود و از ظلم و ستم آنها نالان و شاکی بودند. پیامبر صلی الله علیه و سلم به آنها گفت: صبر کنید، دستور جنگ با آنان به من داده نشده است. تا این که مامور به مهاجرت شدند مهاجرت کردند. آنگاه همین آیه در سال دوم هجرت در مدینه نازل شد و این اولین آیه ایست که در آن اجازه ی جنگ داده شده است در حالی که قبل از آن بیش از هفتاد آیه مسلمانان به خودداری از جنگ فرا خوانده شده اند.

البته اجازه دادن جنگ برای مؤمنان، از جمله دفاع الهی از ایشان، یعنی از مصادیق روشن آیه (۳۸) از همین سوره است: «إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا» [الحج: ۳۸].

اسباب نزول آیه ۳۹:

۷۲۹- أحمد و ترمذی به صورت حسن و حاکم به قسم صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: هنگامی که سرور کائنات از مکه خارج شد، ابوبکر صدیق (رض) (گفت: آنهایی که پیامبر خویش را بیرون کردند بدون تردید هلاک می شوند. پس آیه «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» ﴿۳۹﴾ نازل شد. (ترمذی ۳۱۷۱، نسائی در «سنن الکبری» ۵۲ / ۶ و «تفسیر» ۳۶۵، احمد ۱ / ۲۱۶، حاکم ۲ / ۶۶ و ۹۴۶ و ۳۹۰، طبری ۲۵۲۵۴ و ۲۵۲۵۵، طبرانی ۱۷ / ۱۲۳ و بیهقی در «دلائل» ۲ / ۲۹۴ از چند طریق از ثوری از اعمش از مسلم بطین از سعید بن جبیر از ابن عباس (رض) روایت کرده اند. این اسناد به شرط بخاری و مسلم است. طبری ۲۵۲۵۶ از قیس بن ربیع از اعمش روایت کرده. حاکم ۳ / ۷ از شعبه

از کاکایش روایت کرده، پس این خبر به سه طریق از اعمش به صورت موصول روایت شده است. ترمذی ۳۱۷۲ و طبری ۲۵۲۵۳ از ثوری از اعمش از مسلم بطین از سعید بن جبیر به قسم مرسل روایت کرده اند. حدیث موصول را حاکم و ذهی صحیح می شمارند، این حدیث شواهد مرسل دیگر هم دارد که طبری ۲۵۲۵۹ و ۲۵۲۶۰ از مجاهد ۲۵۲۶۲ از قتاده روایت کرده. «احکام قرآن» ابن عربی ۱۵۱۳ و «زاد المسیر» ۱۰۰۹) مطالعه کنندگان گرامی!

باید گفت که: جهاد، بدون اذن الله متعال و رسول الله صلی الله علیه وسلم جایز نیست. برای مظلومان، مجازند با دشمنان خود جهاد کنند. و مطمئن باید بود که: نصرت الهی، بعد از بپا خاستن و حرکت در راه الله برای مجاهد میسر میشود. امداد الهی، را نباید تنها و تنها در جنبه‌ی نظامی محاسبه کرد، بلکه سایر نصرت‌ها و امدادها را شامل می‌شود. ولی نصرت الهی حتمی است. در کتاب «فقه السنه» استاد سید سابق رحمه الله آمده است: «چون شکنجه و آزار مشرکان مکه شدت گرفت و ظلم و ستم ادامه و استمرار یافت، تا جائیکه به آخرین درجه خود رسید و نقشه ترور پیامبر صلی الله علیه وسلم را کشیدند، پیامبر صلی الله علیه وسلم ناچار گردید که از مکه به مدینه هجرت کند و یاران خویش را نیز به هجرت بخواند، بعد از اینکه ۱۳ سال از بعثت و دعوت او گذشته بود: «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يَخْرُجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» [الأنفال: ۳۰]. «به خاطر بیاور هنگامی را که کافران نقشه می‌کشیدند و توطئه می‌کردند که تو را به زندان بینکنند و حبس کنند یا به قتل برسانند و یا از مکه اخراج کنند آنها چاره می‌اندیشیدند و تدبیر می‌کردند و خداوند هم تدبیر میکرد و چاره می‌اندیشید و خداوند بهترین چاره اندیش و مدیر و مدبر است».

در مدینه پایتخت و مرکز جدید اسلام، چون دشمنان، مسلمانان را محاصره کرده بودند و مسلمانان ناچار بودند، که شمشیر بکشند و از جان خویش دفاع کنند و راه را برای دعوت دین خود هموار سازند، خداوند بدانان اجازه جنگ و دفاع داد و نخستین آیه‌ای که در این باره نازل شد این آیه بود: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ..» [الحج: ۳۹]. «به آنها که جنگ بر آنان تحمیل شده است اجازه جهاد داده شده است یعنی می‌توانند مسلحانه جهاد کنند، چراکه مورد ستم قرار گرفته‌اند و خداوند قادر است بر نصرت و یاری آنها، همانها که بناحق از خانه و لانه خود بدون حق و بدون هیچ دلیلی از ديار خود اخراج شدند و تنها گناهشان این بود که میگفتند: پروردگار ما الله است...».

«.. وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ * الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» [الحج: ۴۰-۴۱]. «و اگر خداوند بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند دیرها و صومعه‌ها و معابد یهود و نصاری و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده میشود، ویران می‌گردد و خداوند کسانی را که او را یاری کنند و از آیینش دفاع نمایند یاری می‌کند، خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است. یاران خدا کسانی هستند که هرگاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را برپا می‌دارند و زکات را ادا می‌کنند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و پایان همه کارها از آن خدا است.».

در این آیات سه چیز برای علت جنگ ذکر شده است:

۱- مسلمانان مظلوم واقع و بر آنان تعدی شده است و بناحق از دیار خود اخراج شده‌اند و تنها علت اخراجشان پیروی از دین حق است و اینکه میگویند: پروردگار ما الله است.

۲- اگر خداوند اجازه این دفاع را نمی‌داد همه معابد و مساجدی که فراوان نام الله در آنها برده می‌شود ویران می‌گردید بسبب ظلم کافران که به الله و روز رستاخیز ایمان نمی‌آورند.

۳- اینکه هدف از جهاد پیروزی و قدرت یافتن در زمین و حکم رانی، و برپای داشتن نماز و دادن زکات و امر بمعروف و نهی از منکر می‌باشد.

سال واجب شدن جهاد:

در سال دوم هجرت خداوند متعال قتال و جنگ را فرض کرد و آن را واجب نمود که فرمود: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» [البقره: ۲۱۶]. «خداوند جنگ با دشمنان را بر شما فرض کرده است در حالیکه شما از آن بدتان می‌آید و شاید از چیزی بدتان بیاید که در واقع برای شما خیر و نیکی است و شاید چیزی را دوست داشته باشید که در واقع برای شما شر و بدی است و الله می‌داند و شما نمی‌دانید». پایان نقل قول از کتاب (فقه السنه).

و در کتاب «أسباب النزول» سیوطی در ارتباط با شأن نزول آیه ۳۹، سوره حج چنین گفته است: «امام احمد در مسند خویش و ترمذی به صورت حسن و حاکم به قسم صحیح از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده‌اند: «لما أخرج النبي صلى الله عليه وسلم من مكة قال أبو بكر أخرجوا نبیهم لیهلکن فأنزل الله تعالی (أذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا وإن الله علی نصرهم لقدیر) الآیه فقال أبو بکر لقد علمت أنه سیکون قتال». ترمذی (۳۱۷۱). یعنی: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم از مکه خارج شد (هجرت نمود)، ابوبکر صدیق گفت:

آنهايي که پیامبر خویش را بیرون کردند بدون تردید هلاک میشوند. پس آیه «أَذِنَ لِلَّذِينَ يَقَاتِلُونَ بَأْنَهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» نازل شد، ابوبکر گفت: می دانستم که بزودی جنگ روی میدهد». علامه البانی در مورد این حدیث گفته: اسناد آن صحیح است. و عبدالرزاق المهدی محقق کتاب سیوطی گفته: این اسناد به شرط بخاری و مسلم است. این حدیث شواهد مرسل دیگر هم دارد که طبری ۲۵۲۵۹ و ۲۵۲۶۰ از مجاهد ۲۵۲۶۲ از قتاده روایت کرده است.

علامه عبدالرحمن سعدی در تفسیر آیه ۲۹، سوره حج مینویسد: «براساس حکمت الهی، جنگیدن با کافران در آغاز اسلام برای مسلمانها ممنوع بود، و آنها دستور داده شده بودند تا شکیبایی ورزند. وقتی که به مدینه هجرت کردند و مورد آزار و اذیت قرار گرفتند، و دارای قدرت و توان گشتند به آنها اجازه داده شد تا جنگ کنند، چنان که خداوند متعال فرموده است: (أَذِنَ لِلَّذِينَ يَقَاتِلُونَ) به کسانی که با آنان جنگ میشود اجازه جهاد داده شده است. از این فهمیده میشود که پیشتر جنگیدن برایشان ممنوع بود، پس خداوند به آنها اجازه داد تا با کسانی بجنگد که با آنها میجنگند و بدان خاطر به آنها اجازه جهاد داده شد که مورد ستم قرار گرفته و از عمل کردن به دینشان بازداشته میشدند».

الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٤٠﴾

همان کسانی که از سرزمین شان به ناحق بیرون رانده شدند، جز به سبب آن که می گفتند: پروردگار ما الله است. اگر الله بعضی از مردم را به وسیله بعضی (دیگر) دفع نمی کرد، البته صومعه های راهبان و معابد نصارا و معابد یهود و

مسجدهایی که در آنها الله بسیار یاد میشود، ویران می‌شد، و یقیناً الله کسی را که قصد یاری وی کند، یاری می‌کند. همانا الله قوی (و) غالب است. (۴۰)

معنی لغات:

«صَوَامِعُ»: جمع صومعه و به معنی ساختمان مرتفع مخصوص راهبان است.

«بِيعٌ»: جمع «بیعه» به معنی کلیسای نصاری است.

بیع: عبارت است از کنیسه‌های نصارا - که واحد آن «بیعه» است «صَلَوَاتٌ» کنیسه‌های یهودیان. زجاج گفته است: در زبان عبری به آن «صلوتا» می‌گویند. «مساجد»: عبارت است از معابد مسلمین.

تفسیر:

«الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ»: آنان که به ناروا و از روی عداوت و دشمنی و بدون این که دلیلی برای اخراج آنان وجود داشته باشد، از وطن خود رانده و اخراج شدند. مراد از دیار، شهر مکه است.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی حضرت محمد نیز و یارانش به ناحق از مکه اخراج شدند.

«إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ»: جرم و گناهی دیگری نداشتند «جز به سبب آن که می‌گفتند: پروردگار ما خداست» از خانه و کاشانه‌شان بیرون رانده شدند، درحالی که این سخن، سخن حقی است پس بیرون راندنشان به سبب این سخن، عملی ناحق و ناروا و ستمی آشکار بوده است.

«وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ»: اگر الله متعال جهاد و جنگ با دشمنان را مشروع نمیکرد، مشرکان بر اهل ادیان چیره شده و شعایر دین تعطیل میشد، اما خدا شر آنان را دفع کرد و فرمان جنگ با آنان را داد.

در این آیه مبارکه حکمت قتال و جهاد بیان گردیده است، که این دستوری تازه ای نیست، به انبیاء گذشته و اُمم آنها هم دستور قتال با کُفار داده شده بود، و اگر چنین نمی؛ هیچ مذهب و دینی باقی نمی ماند، همه دین و مذهب و عبادتگاههای آنها ویران می گشتند.

«أَلْهَدُمَّتْ صَوَامِعُ وَبِيعُ»: صومعه‌های راهبان و کلیساهای نصاری ویران میشدند. «وَ صَلَوَاتُ»: و کنیسه‌های یهودیان «وَ مَسَاجِدُ يَذْكَرُ فِيهَا إِسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا»: و مساجد مسلمانان که در صبح و شامگاهان در آن خدا را پرستش می کنند. معنی آیه چنین است: اگر خدا شر مشرکان را از مسلمین دفع نمی کرد و اگر اجازه نمی داد که مسلمانان به جهاد کفار بروند، مشرکان بر اهل ادیان تسلط یافته و بر ملت‌های مختلف زمان خود چیره گشته و در نتیجه اماکن عبادت آنان ویران میشد؛ برای نصاری عبادتگاه و برای راهبان صومعه‌ای را باقی نمی گذاشتند و کنیسه‌های یهودیان و مساجد مسلمانان را از بیخ برمی کنند. و مشرکان بر اهل ادیان غالب می شدند. مساجد را از این جهت به این وصف اختصاص داده و میگوید:

«يَذْكَرُ فِيهَا إِسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا»: که اماکنی شریف و باعظمت اند و محل عبادت حق میباشند.

وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ، قسم است. یعنی به خدا قسم! خدا آن کس را یاری خواهد داد که دین و پیامبر او را یاری می دهد.

«إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (۴۰): خدا به حق توانا می باشد و هیچ چیز او را در مانده نمی کند. و مقتدر است و هیچ قهر و قدرتی بر او غالب نمی آید و مغلوب نمیشود. ابن کثیر گفته است: خود را به قوت و عزت توصیف کرده است. پس با قدرت و نیروی خود همه چیز را خلعت هستی داده و هیچ قدرتمندی بر او چیره نمی شود. و مغلوب غالبی نخواهد شد. (تفسیر صفوأة التفاسیر شیخ مرحوم صابونی).

همچنان برخی از مفسران در تفاسیر خویش نگاشته اند که: «اگر این دفع و طرد نمی بود، قطعاً در زمان موسی علیه السلام کنیسه‌ها، در زمان عیسی علیه السلام صومعه‌ها و بیعه‌ها و در زمان محمد صلی الله علیه وسلم مساجد ویران ساخته می شد».

اولین فرمان جهاد:

اولین [بار فرمان جهاد با نزول] آیه شریفه: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» (سوره حج / آیه ۳۹) صادر شده است چون مسلمانان مدتها بود از رسول الله صلی الله علیه وسلم [در خواست اجازه [جهاد] میکردند که با مشرکین قتال کنند، و حضرت به ایشان می فرمود: من مأمور به قتال نشده ام، و در این باب هیچ دستوری نرسیده است.

و تا در مکه بود همه روزه عده ای از مسلمانان نزدش می آمدند که یا مورد لت و کوب قرار گرفته، و یا زخمی شده و یا شکنجه دیده بودند، و در محضر آن جناب از وضع خود و ستمهایی که از مشرکین مکه می دیدند شکوه میکردند، حضرت هم ایشان را تسلیت داده، امر به صبر و انتظار فرج میکرد تا آنکه این آیات نازل شد که در آنها فرمود: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا» سوره حج، آیه ۳۹؛ به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد داده شده است؛ چرا که مورد ستم قرار گرفته اند؛).

ولی بعضی از مفسرین گفته اند: اولین آیه ای که درباره اذن به جهاد نازل شد. آیه «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ» (سوره بقره، آیه ۱۹۰؛ و در راه خدا، با کسانی که با شما می جنگند، نبرد کنید!) است.

ولی برخی از مفسران می گویند که اولین هدایت جهاد آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّهُمْ لَبَّوْا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (سوره توبه، آیه ۱۱۱) خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به گونه ایکه): در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند؛ این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و گرفت که با خدا کرده اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ!) بوده است.

ولی اعتبار عقلی اقتضاء می کند که همین آیه ۳۹، سوره حج اولین آنها باشد، برای اینکه صریحاً کلمه اجازه در آن آمده، علاوه در آن زمینه چینی شده و مردم را بر جهاد تهییج، و ترغیب و دلها را تقویت، و با وعده نصرت به طور اشاره و تصریح آنان را ثابت قدم نموده، و رفتاری را که خدا با اقوام ستمگر گذشته نموده یادآور شده است.

و همه اینها از لوازم تشریح احکام مهم و بیان و ابلاغ برای اولین بار است، آن هم حکم جهاد که بنای آن بر اساس فداکاری و جانبازی است، و از دشوارترین احکام اجتماعی اسلام و مؤثرترین آنها در حفظ اجتماعی دینی است.

الَّذِينَ إِن مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٤١﴾

آن کسانی را که اگر در زمین آنها را قدرت (و حکمرانی) ببخشیم، نماز را برپا می دارند و زکات (اموال) را میدهند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند و پایان همه کارها از آن خدا است. (۴۱)

یعنی کسانی را که الله متعال ایشان را وعده نصرت و پیروزی داده است همان کسانی اند که چون او به آنان تمکین و توانایی دهد و بردشمنان پیروزشان

سازد و در زمین خلیفه‌شان گرداند، نماز را به شیوه‌ی که حق تعالی مشروع ساخته است برپا می‌دارند؛ یعنی با رعایت وقت و ادای آن بر طریقه‌ی سنت نبوی صلی الله علیه وسلم و زکات مال را به مستحقان آن می‌پردازند و مردم را به ادای هر حقی از حقوق خداوند متعال و هر حق مشروعی از حقوق بندگانش دستور میدهند و از هر آنچه الله متعال و پیامبراش محمد صلی الله علیه وسلم نهی کرده‌اند، باز می‌دارند.

«وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»: و عاقبت همه کارها از آن الله است» و سرانجام همه امور به حکم و تدبیر هر چیز تنها و تنها به سوی خدای سبحان می‌باشد و سرانجام از آن متقیان است.

از حضرت عثمان (رض) در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: «این آیه درباره ما اصحاب رسول خدا الله نازل شد».

ابن عباس (رض) گفته است: آنها عبارتند از مهاجران و انصار و تابعین و پیروان نیک آنها. معنی آیه چنین است: آنها استحقاق نصرت و یاری دارند، آنها هستند که اگر برای آنان تسلط و تملک و تفوق در سرزمین را قرار دهیم، عبادت الله متعال را به جا آورده و نماز را برپا می‌دارند و زکات را پرداخت میکنند. (تفسیر صفوأة التفاسیر صابونی)

پس کسی که آرزوی پیروزی بر دشمنان - اعم از یهود و غیر آنان - را دارد، باید به این چهار وصف متصف گردد، چهار وصفی که مهاجران و مجاهدان اول به آن آراسته شده و به وسیله آن کلید فتح دنیا را در اختیار گرفتند.

خواننده گان گرامی!

در آیات متبرکه که (۴۲ الی ۴۸) مبحث از عبرت گرفتن از نابودی ملل پیشین، مورد بحث قرار گرفته است.

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ ﴿٤٢﴾

و اگر تو را تکذیب میکنند [کار جدیدی نیست] پیش از اینان قوم نوح و عاد و ثمود هم [پیامبرانشان را] تکذیب کردند. (۴۲)
این آیه شریفه برای پیامبر صلی الله علیه و سلم تسلی خاطر و برای مشرکین وعید است.

طوری که می فرماید: ای پیامبر! و اگر قومت تو را تکذیب نموده اند (نگران مباش، زیرا) پس پیامبران پیشین راهم مانند تو مورد تکذیب قرار داده اند مانند تکذیب قوم نوح، عاد و ثمود.

اما آن پیامبران صبر و شکیبایی را پیشه کردند تا این که الله متعال تکذیب کنندگان را به دیار نیستی فرستاد. پس تو هم از آن پیامبران پیروی کن و صبر و حوصله داشته باش.

وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ ﴿٤٣﴾

و همچنین قوم ابراهیم و قوم لوط. (۴۳)

هكذا قوم ابراهیم علیه السلام و قوم لوط علیه السلام پیامبران خویش را باوجود عظمت معجزاتش تکذیب کردند و درمقابله با این دو پیامبر خيستند.

وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكَذَّبَ مُوسَى فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٤﴾

و [هم چنین] اهل مدین؛ (قوم شعیب، نیز پیغمبر خود را تکذیب نمودند) و موسی هم تکذیب شد. پس کافران را مهلت دادم، سپس آنان را [به عذابی سخت] گرفتار نمودم، پس [بنگر که] کیفر و انتقام من [نسبت به آنان] چگونه بود؟ (۴۴)

این آیات هم تسلیت و دلجویی و تعزیتی برای رسول صلی الله علیه و سلم است، و بیان یک واقعت است که: تکذیب دشمنان، نباید مانع ادامه ی راه ات

شود، ونباید از دشمنی کفار خوف و هراسی داشته باشی. وعده الهی به هلاک کردن تکذیب کنندگان ایشان از اشراف و سران قریش میباشد، همانان که پرچم دشمنی را علیه آن حضرت صلی الله علیه وسلم برافراشتند و الله متعال بیرق های شان را سرنگون کرد، همان گونه که تکذیب کنندگان دیگر از امتهای انبیای ذکر شده را به هلاکت رسانید.

باید گفت که از حکمت های الهی است که: به تبهکاران مهلت می دهد. ولی تبهکاران، مهلت الله بزرگوار را نشانه‌ی محبت یا غفلت او ندانند. پس بدون شک همه مورد تکذیب واقع خواهند شد.

فَكَأَيُّ مِّنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبَثْرٌ مُّعْطَلَةٌ
وَقَصْرِ مَشِيدٍ ﴿٤٥﴾

و چه بسیار قریه ها را در حالی که اهلش ظالم بودند، هلاک کردیم، پس [به سبب نزول عذاب سقف های خانه هایشان خراب شده و دیوارهایشان بر] سقف ها فرو ریخته است و [چه بسیار] چاه های پر آب [که به سبب نابود شدن مالکانش] متروک افتاده و کاخ ها و قصرهای برافراشته [و محکمی که بی ساکن و بی صاحب مانده است]. [٤٥]

به صورت کل باید به این حقیقت پی برد که: قهر الهی بر ستمگران حادثه نیست، بلکه یک جریان است. نتیجه‌ی ظلم، همیشه نابودی است متوجه باید بود که: در برابر قهر الهی، نه سقفی میماند و نه ستونی، نه قصری میماند و نه باغ ها و زیبای های مجلل دنیوی. در تاریخ ادیان دیده شد که: اهالی بسیاری از شهرها و صحراهایی را که تکذیب و ستم پیشه کرده اند، به سبب این تکذیب و ستم نابود کردیم پس باید دروغ گویان ظالم از چنان سرنوشتی بر حذر باشند و به خود آیند.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا
فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴿٤٦﴾

آیا در زمین سیر و سفر نکرده‌اند تا قلب‌ها یی داشته باشند که با آن بفهمند و گوش‌هایی داشته باشند که با آن بشنوند، درحقیقت چشم‌ها کور نمی‌گردند، بلکه قلب که در سینه‌هاست کور می‌شوند. (۴۶)

بدترین نابینایی:

با تأسف باید گفت که: بدتر از نابینایی چشم، نابینایی قلب است که با پند گرفتن هم بینا نمی‌شود.

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا» آیا کافران آیا اهل مکه در زمین سفر نکرده‌اند تا آثار ویران برجای مانده از عذاب شدگان رابه چشم ببینند؟ و قتلگاه کفار و هلاکت‌گاه‌های آن امتهای ظالمین را ببینند را مشاهده کنند و از آنچه که برسر آنها آمده و از مجازات سخت و ریشه کن شدن آنها درس و عبرت بگیرند؟!

تا آنها با عقل‌های خود اندیشیده و اخبار گذشتگان را با تدبر بشنوند و پند بگیرند. پس وقتی قلب دچار کجی و انحراف شود در حقیقت کوری، کوری چشم نیست بلکه کوری بصیرت شان است. یعنی: در حواس ظاهری آنان خللی نیست بلکه خللی که هست در عقلها و قلوب شان است پس به سبب این خلل، قلب‌های شان مسائل حق را درک نمی‌کند و از مشاهده اماکن عبرت‌انگیز به خود نمی‌آید.

واقعاً؛ اصرار در لجاجت و دشمنی با حق، انسان را مسخ می‌کند و او را به جایی می‌رساند که نه با عقل حقیقت را درک می‌کند و نه با چشم و گوش آن را احساس می‌کند.

ابن عباس (رض) در بیان سبب نزول می‌گوید: چون آیه مبارکه میفرماید: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى» [الإسراء: ۷۲]. «و هر که در این دنیا کور باشد پس

در آخرت هم کور و گمراه‌تر خواهد بود». نازل شد، ابن ام‌مکتوم گفت: یا رسول الله! پس من که در دنیا کورم، آیا در آخرت هم کور خواهم بود؟ در این هنگام این آیه مبارکه نازل شد: «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَرُ» [الحج: ۴۶]. «در حقیقت چشم‌ها کور نمیشوند ولی دل‌هایی که در سینه‌ها اند کور میشوند».

کوری دل در قرآن:

در قرآن عظیم الشان بصورت کل کلمه «عمی» و مانند آن بیش از ۳۶ بار تذکر رفته است که از جمله ۳۱ بار آن مربوط به کوری دل است در پنج مورد آن مربوط به کوری ظاهری است.

در آیه (۴۶ سوره مبارکه حج) خواندیم: «آیا آنها در زمین سیر نکردند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن حقیقت را درک کنند یا گوش‌های شنوایی که ندای حق را بشنوند چرا که چشم‌های ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها جای دارد بینایی را از دست می‌دهد». مراد از کوری دل و یا قلب این نیست که قلب صنوبری شکلی که در سینه جا دارد حالت کوری پیدا میکند، چون این قلب تنها وسیله برای گردش خون است.

یکی از معانی قلب عقل است و گاه به معنای روح هم آمده است، کوری عقل و یا روح آن است که انسان از درک حقایق الهی عاجز و تحمل سخنان حق را نداشته و سخن حق در روح او اثر نداشته باشد و بر اثر گناهان بر روح و قلب او پرده جهل باشد.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ﴿٤٧﴾

و از تو عذاب را به شتاب می‌خواهند و حال آنکه خداوند هرگز در وعده‌اش خلاف نمی‌کند، و یک روز به حساب پروردگارت برابر با هزار سال است که شما می‌شمارید. (۴۷)

یعنی ای پیامبر! کافران از جهلی که دارند از تو [به عنوان استهزا واز روی مسخره و ریشخند] شتاب در عذاب را درخواست میکنند، یعنی از تو میخواهند عذابی که آنها را از آن می ترسانی زودتر از موعد بر آنان نازل شود، در حالی که الله هرگز از عذابی که به کافران وعده داده است، تخلف نمی کند؛ و ناگزیر عذابش واقع می شود. و همانا یک روز نزد پروردگارت مانند هزار سال از سال هایی است که شما می شمارید [برای او زمان نزدیک، زمان دور، امروز، دیروز، گذشته و آینده مفهومی ندارد؛ بنابر این فاصله زمانی شما با عذاب الهی شما را دچار این پندار نکند که تهدید به عذاب، تهدیدی طولانی و دروغ است.] به یاد داشته باشد؛ مهلت دادن الله را نشانه‌ی غفلت او و رها شدن خود باید ندانیم. و باید بدانیم که: زمان در نزد ما با زمان نزد خداوند متعال متفاوت است.

قابل تذکر است که: این آیه مبارکه شش بار بصورت کل در قرآن عظیم الشان تکرار شده است.

شیخ سعید حوی (رح) در تفسیر «الاساس» می گوید: «مردم در عصر ما از دنیای هستی و عمر آن تصورات وسیعی دارند چنان که امروزه در اثر تطور و پیشرفت علوم می گویند که - مثلاً - عمر فلان سیاره این مقدار سال است. پس فضای علمی و ذهنی بشر هم اکنون با این آیه بسیار آشناست و این نیز از اعجاز قرآن کریم است».

حسن بصری؛ می گوید: «سبب به تأخیر انداختن عذاب استیصال و بنیاد برانداز از امت اسلام این است که چنین عذابی مشروط به دو امر است:

۱- خدای سبحان حدی از کفر را نزد خود معین داشته است که هر کس بدان حد برسد، او را عذاب می کند و هر کس به آن حد نرسد، عذابش نمی کند.

خداوند متعال قومی را عذاب نمی‌کند مگر این که بداند حتی یک تن از آنان هم ایمان نمی‌آورد. و چون این دو شرط محقق شد، حق تعالی انبیائش را فرمان می‌دهد تا در حق امت‌هایشان نفرین کنند آن گاه دعای آنها را اجابت کرده و عذاب بنیان برانداز و ریشه کن کننده‌ای را به سراغ‌شان می‌فرستد.

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمَلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَى الْمَصِيرِ ﴿٤٨﴾

و چه بسا شهرها که به [اهل] آنها در حالی که ظالم بودند، مهلت دادم، سپس آنان را [در موقع مناسب به عذابی سخت] گرفتار کردم، و بازگشت (همه) به سوی من است. (۴۸)

خداوند، آبادانها و شهرهای فراوانی را - که مردمش ستمکار بودند - مهلت داد. آنان جز بیراهه نرفتند و او بر آنان خشم گرفت و نابودشان کرد و عبرت تاریخ گشتند.

ظلم انسان، سبب قهر الهی است:

«وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمَلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ»: و چه بسیار از (شهرها و) آبادی‌هایی که به (اهل) آن مهلت دادم در حالی که ستمگر بودند (اما از این مهلت، برای توبه و اصلاح خویش استفاده نکردند و بر کفر خود اصرار ورزیدند). و به این مهلت ولی با این کار مغرور شدند.

«ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَى الْمَصِيرِ (۴۸)» سپس بعد از طول مهلت، آنان را به عذاب و قهر گرفتار کردیم، و سرانجام بازگشت (همه) به سوی من است.

در البحر آمده است: هنگامی که خدا به قریش مهلت داد، آنها خواستار آن شدند که عذاب قبل از زمان مقرر بر آنان نازل شود، و این آیه مبارکه بیانگر آن است که پیامبر صلی الله علیه وسلم به آنها یاد آور شود که: هر چند عذاب پیشینیان تأخیر شده بود اما بعدا نابود شدند. و هر چند عذاب قریش به

تأخیر افتاده است اما حتماً آن را خواهند دید. پس از تأخیر عذاب خود شاد و مغرور نشوند. (البحر ۳۷۹).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۴۹ الی ۵۷) در مورد حد و مرز رسالت پیامبر، احکام وحی، مصون بودنش از شر شیطان، داستان غرانیق، مورد بحث قرار میگیرد.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٤٩﴾

بگو: ای مردم! جزاین نیست که من برای شما تنها بیم دهنده آشکار هستم. (۴۹)

پیامبران، از پیش خود سخن نمی گفتند:

«نَذِيرٌ مُّبِينٌ»: بیم دهنده آشکار. بیم دهنده‌ای که بیان‌گر اوامر و نواهی آسمانی و روشن‌کننده حقائق از اباطیل باشد.

در آیه مبارکه آمده است که: ای محمد! به آن مشرکان بگو: من برای شما جهشدار دهنده‌ای آشکار نیستم؛ شما را از عذاب خدا می ترسانم و به صورتی آشکار و روشن شما را بر حذر می دارم. بدون این که در تعجیل یا تاخیر عذاب دخالتی داشته باشم.

قابل یادآوری است که: هشدار انبیاء به نفع خود مردم است. و پیامبر، بر مردم تحکم و سیطره و حق اجبار ندارد.

فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٥٠﴾

پس کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، آمرزش و رزقی نیکو برای آنهاست. (۵۰)

ایمان از عمل صالح جدا نیست، پاداش معنوی، بر پاداش مادی مقدم است. مؤمنان صادقی که ایمان و عمل صالح را با هم جمع کرده اند، در نزد خدای خود بخشودگی و روزی فراوان و با برکتی در بهشت ارزانی می دارد. واقعاً هم رزقی ارزش دارد که با کرامت و تکریم باشد.

امام رازی گفته است: خدای متعال توضیح داده و بیان کرده است که هر کس ایمان و عمل صالح را با هم جمع کند، او هم بخشودگی و روزی نیکو را به او می دهد. (رازی ۴۷/۲۳).

و قرطبی گفته است: وقتی خدا رزق کریم را نام می برد منظور بهشت است. (مختصر ۵۵۰/۲).

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿٥١﴾

و آنها که در [باطل کردن و بی اثر نمودن] آیات ما تلاش کردند و چنین می پنداشتند که میتوانند بر اراده حتمی ما غالب شوند اصحاب دوزخ اند. (۵۱) «وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ»: و آنان که در آیات ما سعی کردند» یعنی: در تکذیب و تخطئه و انکار آیات ما حرکت های مذبحخانه به راه انداخته، و مردم را از پیروی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم کند و سست ساختند، و میخواهند آن را باطل و بی اثر کنند و از طریق دشمنی و مخالفت قصد غلبه بر آن را دارند و می خواهند بدین طریق نور خدا را خاموش کنند. مطمئن باید باشند که: هیچ کس نمیتواند مانع تحقق اهداف الهی شود، گرچه کافران همه توان و تلاش های خویش را بخرچ دهند. واضح است که کفار، نه حرف تازه دارند و نه منطق روشن، تنها کارشان، تلاش برای خنثی کردن راه حق است.

«أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»: دوزخ، برای این گروه از مردم دائمی است. آنان یاران آتش سوزان و دردناکی هستند و طوریکه گفتیم عذاب و مجازات شان شدید است. از این جهت که همیشه در آن به سر می برند آنها را به رفیق و یار تشبیه کرده است. امام فخر رازی گفته است: اگر گفته شود: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در این آیه اولاً به مؤمنان مژده داد و ثانیاً کافران را بر حذر

داشت، پس قیاس چنان اقتضاء میکرد که گفته شود: «إنما أنا لكم بشیر و نذیر»: در جواب گفته میشود: روی سخن و خطاب با مشرکین است؛ چون آنها هستند که خواستار تعجیل عذاب هستند. و با «أَيُّهَا النَّاسُ» آنها را مخاطب قرار داده است. اما یادآوری مؤمنان و پاداش نیکشان، برای افزودن کین و اذیت مشرکان آمده است. (تفسیر فخررازی ۴۷/۲۳).

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٢﴾

ما هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هر گاه آرزو میکرد (و طرحی برای پیش برد اهداف الهی خود می‌ریخت) شیطان القائاتی در آن می‌کرد، اما خداوند القائات شیطان را از میان می‌برد، سپس آیات خود را استحکام می‌بخشید و خداوند علیم و حکیم است. (۵۲)

در تفسیر «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل آمده است که: «رَسُول»: پیغمبری که شرع جدید و برنامه خاصی را با خود بیاورد. «نَبِيٌّ»: پیغمبری که شرع جدید و برنامه بخصوصی را با خود نیاورد، و بلکه تنها عهده دار تبلیغ و تقریر شرع و پروگرام پیغمبران پیشین باشد، مانند انبیاء بنی اسرائیلی که در فاصله بین موسی و عیسی زندگی کرده اند.

«تَمَنَّى»: قرائت و تلاوت کرده است. آرزو کرده است و دوست داشته است. «أُمْنِيَّتُهُ»: قرائت و تلاوت. امید و آرزو. اگر کلمه (تَمَنَّى) به معنی (خوانده است) و (أُمْنِيَّةً) به معنی (خواندن) در نظر گرفته شود معنی آیه می‌شود: «ما پیش از تو رسولی و نبیی را نفرستاده‌ایم، مگر این که هنگامی که (آن رسول یا نبی آیات و احکام خدا را برای مردم) تلاوت کرده است شیطان (با ایجاد وساوس و اباطیل در دل شنندگان سست ایمان، و با پخش یاوه‌سرائی توسط ذریه و

دارودسته خود) در تلاوت او القاء (شبهه) نموده است (و گاهی پیغمبران را شاعر، و زمانی ساحر، و وقتی ناقل افسانه‌ها و خرافات پیشینیان جلوه گر ساخته است). اما خداوند آنچه را که شیطان القاء نموده است (توسط تبلیغ و تبیین پیغمبران و دعوت و زحمت شبانه روزی پیروان ایشان در همه جا و همه آن) از میان برداشته است (و شبهات و ترهات شیاطین انس و جان را از صفحه دل مردمان زدوده است) و سپس آیات خود را (در برابر سخنان ناروا و دلایل نابه‌جای نیرنگ بازان بی‌مایه و دسیسه بازان بی‌پایه) پایدار و استوار داشته است، زیرا که خدا بس آگاه (از کردار و گفتار و پندار شیطان و شیطان صفتان بوده و همه کارهایش از روی فلسفه و) دارای حکمت است (و لذا شیطان و پیروان او را همیشه مهلت داده است تا به دسایس و وساوس خود پردازند). «ولی اگر (تمنی) به معنی (آرزو کرده است) و (أُمْنِيَّةً) به معنی (آرزو) باشد، معنی آیه چنین می‌شود: ما پیش از تو رسولی و نبی‌ای را نفرستاده‌ایم، مگر این که هنگامی که (آن رسول یا نبی) آرزو کرده است (و تلاش نموده است که دعوتش در بین مردم با سرعت موفق و هرچه زودتر همه جا گستر شود) شیطان (انس و جن، مشکلات و موانعی در سر راه دعوت او با شایعه‌پراگنیها و یاوه‌سرائیها) پدید آورده است. اما خداوند آنچه را که شیطان پدید آورده است (توسط تبلیغ و تبیین پیغمبران و دعوت و زحمت شبانه‌روزی پیروان ایشان... «يَنْسَخُ اللَّهُ»: از میان برمی‌دارد و باطل می‌گرداند (انبیاء / ۱۸). «يُحْكِمُ»: محکم و استوار و ثابت و پایدار می‌دارد (رعد / ۱۷).

«الَّتِي، يُلْقَى»: مراد از القاء شیطان در آیه، ایجاد موانع در راه دعوت پیغمبران و بازداشتن مردم از پذیرش آئین آسمانی ایشان با دسائس و وساوس و شبهات است و بس (انعام / ۱۱۲، فصلت / ۲۶، شعراء / ۲۲۱ و ۲۲۲). اما این که شیطان

الفاظ و جملاتی را بر زبان پیغمبران و بخصوص رسول اکرم جاری و داخل در کتاب‌های آسمانی و از جمله قرآن کند، مخالف نص صریح آیات متعدد قرآن است که بیان گر عدم سلطه شیطان بر مؤمنان - چه رسد بر پیغمبران - است (ابراهیم / ۲۲، حجر / ۴۲، نحل / ۹۹ و ۱۰۰، اسراء / ۶۵). مگر نه این است که قرآن در حفظ و پناه پروردگار با عظمت است و جز وحی آسمانی سخنی در آن نیست؟ (حجر / ۹، فصلت / ۴۲، نجم / ۳ و ۴).

شیخ صابونی در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» و قبل از تو ای محمد! هیچ فرستاده و پیامبری را نفرستادیم، «إِلَّا إِذَا تَمَنَّى» جز این که هر وقت چیزی را خواست و نفسش آن را آرزو کرد، «أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ» شیطان وسوسه و شبهات را وارد آرزوی او کرده و باعث روی آوردن به دنیا شده است.

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «تیرگی قلب مرا فرا می گیرد، بدین سبب روزانه هفتاد بار از خدا طلب بخشودگی می کنم». فراء گفته است: «تمنی» یعنی در دل با خود چیزی گفت.

و بخاری از ابن عباس (رض) نقل کرده است که: «إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ»؛ یعنی هر وقت سخن بگوید، شیطان چیزی در سخنش وارد میکند، اما خدا آنچه را که شیطان القا مینماید باطل و آیات خود را استوار و محکم می گرداند. گفته میشود: «أُمْنِيَّتِهِ» به معنی قراءتش می باشد. (صحیح بخاری کتاب تفسیر).

نحاس گفته است: این بهترین و والاترین چیزی است که در تفسیر این آیه گفته شده است. معنی آیه چنین است: هیچ پیامبری را نفرستادیم که در دل به خود چیزی بگوید و برای امتش هدایت و ایمان را آرزو کند، مگر این که

شیطان در راه او وسوسه و موانع ایجاد کرده است و با آراستن کفر برای قومش و ایجاد مخالفت با فرمان پیامبر در دل آنها، در راه دعوت پیامبر مانع ایجاد کرده است. در این وخت این آیه برای تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم نازل شده و به او میگوید: ای محمد! از دشمنی قومت افسرده و غمگین مباش که روش پیامبران همین است. (صحیح ترین گفته در مورد آیه همین است و مفسران محقق آن را پذیرفته‌اند. اما داستان غرانیق که بعضی مفسران در بیان آن اشتیاق داشته‌اند، باطل و مردود است.

قضیه غرانیق از این قرار است: پیامبر صلی الله علیه و سلم در حضور مشرکین و مسلمین سوره‌ی (النجم) را میخواند وقتی به *أَفْرَأَيْتُمْ أَكَلَاتِ وَأَلْعَزَىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ* رسید شیطان به زبانش انداخت: *تلك الغرانیق العلی و إن شفاعتهن لترتجی*، از این رو مشرکان مسرور شدند. و وقتی سوره را تا آخر خواند و به سجده رفت، مشرکین نیز با او به سجده رفتند. ابن عربی گفته است: تمام آنچه درباره‌ی این قصه آمده است عموماً باطل است و اصل و اساس ندارد. ابن اسحاق گفته است: این قضیه از جعلیات زندیقان است.

بیهقی گفته است: راویان آن مورد اعتماد نمی باشند.

و ابن کثیر گفته است: بسی از مفسران قصه‌ی غرانیق را روایت کرده‌اند، اما در قالب روایاتی پراکنده و مرسل و منقطع، نقل کرده‌اند اما بویی از صحت و درستی نبرده‌اند.

و قاضی عیاض گفته است: این سخنی است که هیچ یک از اهل حجت آن را نقل نکرده و هیچ کس آن را با سند متصل و سالم نقل نکرده است. فقط مفسران و مورخانی به آن رو آورده‌اند، که مشتاق غریبند. و هر درست و نادرستی را در اوراق جا می دهند. من هم می گویم (شیخ صابونی) گفته‌ی

خدا در همان سوره که میگوید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»، دلیل بر باطل بودن قصه میباشد. پس معصوم چگونه چنان میگوید که آنها گمان برده‌اند. سبحان الله هذا بهتان عظیم. رد قاطع را در تفسیر امام فخر رازی بخوانید.

«فَيَسْخُ اللَّهُ مَا يَلْقَى الشَّيْطَانُ»: خدا وسوسه‌ها و اوهامی را که شیطان القاء میکند، باطل و برطرف می‌کند.

«ثُمَّ يَحْكُمُ اللَّهُ آيَاتِهِ»: سپس خدا آیات دال بر وحدانیت و رسالت را در نهاد پیامبر صلی الله علیه و سلم ثابت و استوار و مستقر می‌کند.

«وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۲)»: دانش او بی‌حد است و حکیم است و اشیاء را در جای خود قرار میدهد.

مفسر ابو سعود گفته است: آیه در ضمن بر جواز سهو از جانب پیامبران صلی الله علیه و سلم و راه یافتن وسوسه به نهاد آنان دلالت دارد. (ابو سعود ۱۸/۴). در تفسیر انوار القرآن آمده است: گروهی از مفسران در بیان سبب نزول این آیه نقل کرده‌اند: چون رویگردانی قوم رسول الله صلی الله علیه و سلم از دعوت برای‌شان بسیار دشوار آمد، در دل چنین آرزو کردند که کاش بر ایشان چیزی نازل نشود که قوم‌شان را از ایشان برماند و متنفر سازد - از بس که بر ایمان قوم خود مشتاق بودند - پس روزی در یکی از محل تجمع قوم خود نشسته بودند و درحالی که سوره: «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ» [النجم: ۱] بر ایشان نازل شده بود، شروع به تلاوت این سوره بر حاضران کردند و چون به آیه: «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّتَّ وَالْعُزَّىٰ وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةَ الْآخِرَىٰ» [النجم: ۱۹-۲۰] رسیدند، در اینجا در اثر القای شیطان بر زبان‌شان چنین جاری شد که: «تلك الغرائق العلی، و ان شفاعتها لترتجی». «این غرائق برتر، بی‌گمان شفاعت آنها امید برده می‌شود».

مراد از غرانیق:

بتان، یا فرشتگان مورد اعتقاد مشرکان است که به پندار آنها - العیاذ بالله - دختران خدایند. پس چون قریش این دو جمله را از آن حضرت صلی الله علیه وسلم شنیدند، بسیار شادمان گشتند به طوری که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم در آخر آیات سوره نجم سجده کردند، تمام کسانی که در آن محل بودند، اعم از مسلمان و مشرک همه با ایشان سجده کردند و قریش شادمان از این رخداد، از محل تجمع متفرق شدند و هر جا که رسیدند، گفتند: امروز محمد خدایان ما را به نیکوترین وجه یاد کرد. در این اثنا جبرئیل علیه السلام نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: بر مردم چیزی را خواندی که من از نزد الله متعال بر تو نیاورده بودم! رسول الله صلی الله علیه وسلم سخت اندوهگین و نگران شدند، همان بود که خداوند متعال این آیه را نازل کرد و ایشان را مورد دلجویی قرارداد.

بلی! جمعی از مفسران چنین روایتی را نقل کرده اند ولی هیچ چیز از این روایت به صحت نرسیده است. چنان که ابن کثیر، فخرالدین رازی، قرطبی و جمع بسیاری از مفسران بر موضوعی بودن این روایت تأکید کرده و آن را باطل و بی اساس دانسته اند. بیهقی نیز گفته است: این داستان از جهت نقل ثابت نشده است. ابن خزیمه گفته است: این داستان از جعل زنادقه است.

بخاری نیز در صحیح خویش روایت قرائت سوره «نجم» و سجده مسلمانان و مشرکان و انس و جن را نقل کرده ولی در آن داستان «غرانیق» هیچ ذکری به میان نیاورده است.

امام فخرالدین رازی می گوید: «عقلاً نیز این داستان مردود است، به چندین دلیل؛ و قوی ترین آنها این است که: اگر ما وقوع این ماجرا را جایز بدانیم،

امان و اطمینان از شریعت خداوند متعال برداشته می‌شود زیرا در میان کم ساختن از وحی و افزودن بر آن، عقلاً هیچ تفاوتی وجود ندارد و اگر بپذیریم که این جمله در اثر القای شیطان بر وحی افزوده شده است، آن وقت - العیاذ بالله - این فرموده خداوند متعال باطل می‌شود که: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» [المائدة: ۶۷]. «ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت به سویت نازل شده است ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، پیام او رانسانده‌ای و خداوند تو را از آسیب مردم نگاه می‌دارد».

قرآن عظیم نیز از چند وجه و در چندین آیه، بطلان این روایت را روشن کرده است؛ از جمله در این آیه: (و اگر بر ما سخنانی می‌بست، دست راستش را می‌گرفتیم، سپس شاهرگش را قطع می‌کردیم) «الحاقه/۴۶-۴۴». همچنین در این آیه: (بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود تغییر دهم، جز از وحی که به من می‌شود از چیز دیگری پیروی نمی‌کنم) «یونس/۱۵». و نیز در این آیه: (و پیامبر از سر هوای نفس سخن نمی‌گوید، این نیست جز وحی که به او فرستاده می‌شود) «نجم/۴-۳».

بنابر این، معنی: (شیطان چیزی در امنیه وی افکند) این است که: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم در خاطر خود سخنی را مرور کردند، یعنی «حدیث نفس» نمودند، شیطان آن را بر زبان آورد و آن را در شنوایی‌های مشرکان افکند، بدون آن که ایشان به آن امر سخن گفته باشند یا آن حدیث نفس بر زبانشان جاری شده باشد. یعنی: ای پیامبر! این ماجرا که شیطان سخنی را بر شنوایی مردم افکند، نباید تو را به هول و هراس اندازد یا اندوهگین کند زیرا چنین امری برای برخی از انبیای قبل از تو نیز اتفاق افتاده است. (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی)

شأن نزول آیه ۵۲:

۷۳۰- ابن ابوحاتم، ابن جریر و ابن منذر از یک طریق با سند صحیح از سعید بن جبیر روایت کرده اند: نبی کریم در مکه - وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ﴿۱﴾ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ﴿۲﴾ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿۳﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿۴﴾ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ﴿۵﴾ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ ﴿۶﴾ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ ﴿۷﴾ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ ﴿۸﴾ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ﴿۹﴾ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ﴿۱۰﴾ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ﴿۱۱﴾ أَفَتُحَارِبُوهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ ﴿۱۲﴾ وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ ﴿۱۳﴾ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ ﴿۱۴﴾ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ ﴿۱۵﴾ إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ ﴿۱۶﴾ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ ﴿۱۷﴾ لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ ﴿۱۸﴾ أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ﴿۱۹﴾ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ ﴿۲۰﴾ (نجم: ۱ - ۲۰) را تلاوت کرد.

شیطان این کلمات را به او تلقاء کرد: «تِلْكَ الْغَرَانِيقُ الْعَلَا وَإِنْ شَفَاعَتُهُنَّ لَتَرْتَجِي» «آن بت های زیبا شکل و بلند مرتبه به شفاعتشان امید است» مشرکان گفتند: پیامبر تاکنون خدایان ما را به خوبی و نیکی یاد نکرده بود، پیامبر [آیه سجده را در آخر سوره نجم خواند] و سجده کرد. مشرکان نیز همراه با پیغمبر سجده کردند. آنگاه آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ...» نازل شد.

۷۳۱- همین مورد را بزار و ابن مردویه از وجه دیگر از سعید بن جبیر از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: بزار می گوید: این حدیث به قسم موصول روایت نشده، مگر به همین سند امیه بن خالد که ثقة مشهور است یگانه کسی است که این حدیث را به قسم موصول روایت کرده است.

(طبرانی ۱۲۴۵۰، در این سند امیه بن خالد را بسیاری از علمای ثقة می دانند، اما ذهبی در «میزان الاعتدال» ۱۰۲۹ میگوید: «در خصوص او از احمد

پرسیدند تحسین و تمجیدش نکرد و عقیلی او را در «الضعفاء» [درا الکتب العلمیه بیروت، ج ۱، ص ۱۲۹] ذکر کرده است.

۷۳۲- بخاری از ابن عباس (رض) به سندی که در آن واقدی است روایت کرده. در نسخه‌ها چنین آمده این عجیب و غریب است، زیرا بخاری این باطل را روایت نمی‌کند و از واقدی و امثال او که متروک و متهم به کذب هستند هم در صحیح و هم در کتاب‌های تاریخ خود روایت نکرده است. محقق در «دُر المنثور» ۴ / ۶۶۱ این روایت را نیافته است.

۷۳۳- ابن مردویه از طریق کلبی از ابوصالح از ابن عباس (رض) روایت کرده است (این اسناد ساقط و مصنوع است، کلبی و ابوصالح کتابی را به تفسیر قرآن وضع کرده و به دروغ به ابن عباس (رض) نسبت داده اند. کلبی خود به این کار اقرار نموده است.

۷۳۴- ابن جریر از طریق عوفی از ابن عباس (رض) بروایت کرده است. (طبری ۲۵۳۳۳ به سندی که در آن مجاهیل است از عطیة عوفی که ضعیف است از ابن عباس (رض) روایت کرده پس این سند هم ساقط است و نمی‌توان به آن دل خوش کرد).

۷۳۵- ابن اسحاق در کتاب سیره از محمد بن کعب [قرظی] روایت کرده است (طبری ۲۵۳۲۸. این دارای سه علت است: مرسل است، در این عنعنۀ ابن اسحاق است، در این سند یزید بن زیاد مدنی است که بخاری در خصوص او می‌گوید: نمی‌توان از حدیث او پیروی کرد).

۷۳۶- موسی بن عقبه از ابن شهاب روایت کرده است («در المنثور» ۶ / ۶۶ ناشر دارالفکر بیروت).

لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾

تا آنچه را که شیطان القا می کند برای کسانی که در دل‌هایشان مریضی است و [نیز] برای سنگدلان آزمایشی گرداند و یقیناً ظالمان در مخالفت دور از حق‌اند. (۵۳)

القائات شیطان، وسیله‌ی آزمایش افراد سنگدل و مریضان شک و نفاق است. «وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ»: و آن را برای کافران فتنه قرار دهد که سنگدل هستند و نهادشان با یاد خدا نرم نمیشود، اینها همان سرکردگان کفرند، انسانهای لجوج و معاندی همچون ابو جهل و نصر و عتبه.

وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٤﴾

و نیز هدف این بود کسانی که الله علم به آنان بخشیده بدانند این حقی است از سوی پروردگار تو، در نتیجه به آن ایمان بیاورند و دل‌هایشان در برابر آن خاضع و منقاد گردد و خداوند کسانی را که ایمان آوردند به سوی صراط مستقیم هدایت می کند. (۵۴)

علم آن است که به انسان قدرت تشخیص حق از باطل را بدهد. علم، یک موهبت الهی است که به انسان داده می شود. اهل علم نباید سنگدل و مریض قلبی باشند. زیرا در این آیه، «أُوتُوا الْعِلْمَ» در برابر «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ» - که در آیه‌ی قبل آمده - قرار گرفته است.

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ ﴿٥٥﴾

و کافران همواره نسبت به آیات خدا در تردیدی سخت قرار دارند تا آنکه ناگهان قیامت بر آنان در رسد، یا عذاب روزی که روز دیگری به دنبال ندارد [بلکه ابدی است] به سراغشان آید. (۵۵)

«وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرِيئَةٍ مِنْهُ»: هنوز مشرکان درباره‌ی این قرآن شک و تردید دارند.

«حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً»: تا این که ناگهان و بدون این که خبری داشته باشند، قیامت و رستاخیز فرا می‌رسد.

قتاده گفته است: خدا هرگز قومی را دچار عذاب و نابودی نکرده است مگر در موقع سرمستی و غرور و فرورفتن در ناز و نعمت، پس به نعمت‌های الله مغرور نشوید که جز فاسقان هیچ کس در برابر پروردگار دچار عذاب نمیشود. «أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَقِيمٍ»: یا عذاب روز قیامت به سراغشان بیاید. روز قیامت به «عقیم»: موصوف شده است؛ چون بعد از آن روزی نیست.

ابو سعود گفته است: طوریکه هر روز، روز بعدش را می‌زاید، پس روزی که بعد از آن روزی نیست، نازا و عقیم است. و منظور از ساعت، قیامت است. طوریکه گفته شده است: یا عذاب آن روز بر آنان نازل می‌شود. و به جای ضمیر اسم ظاهر «یوم عقیم» را آورده است تا بیشتر ایجاد هول و هراس کند. (ابو سعود ۱۹/۴).

قابل تذکر است که: اگر شک و تردید، مقدمه‌ی تحقیق و ایمان شود ارزشمند است؛ اما شک و تردید دائمی پایانش انحراف و عذاب است. شخصی که خط کفر و مبارزه با حق را پذیرفت، در برابر هر حقیقتی با سوء ظن و تردید برخورد می‌کند.

الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٥٦﴾

حکومت و فرمانروائی در آن روز از آن الله است و بین آنها حکم می‌فرماید کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، در باغ‌های پرناز و نعمت خواهند بود. (۵۶)

یعنی: سلطه قاهرانه و استیلای تام و تمام در روز قیامت فقط از آن خداوند متعال است، شریک و منازعی ندارد و کسی را با او یارای مجادله و مناقشه نیست.

«يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ»: با عدالت به کار بندگانش رسیدگی می کند و آن را فیصله می دهد. پس مؤمنان را به بهشت و کافران را به دوزخ راهی می کند. از این رو فرموده است: «فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٥٦﴾»: پس آنان که خدا و پیامبر خدا را تصدیق کردند و اعمال صالح و نیکو انجام دادند، نعمت پایدار و سرمدی دارند و در بهشت جاویدان ساکن خواهند شد. وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٥٧﴾ و کسانی که کافر شده و آیات ما را تکذیب کرده اند، پس برای ایشان عذاب اهانت کننده است. (۵۷)

مبنای قضاوت پروردگار با عظمت در روز قیامت، کفر و ایمان مردم است. جزای کسانی که متکبرانانه حق را نپذیرفتند، از خالق خویش انکار نموده اند و رسالت پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم را انکار نموده اند، برای شان در آتش جهنم عذابی است که خوار و رسوای شان می سازد. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۵۸ الی ۶۶) در باره ای فضل و الطاف بزرگوارانه ی الله متعال نسبت به همه ی مردم، بخصوص مهاجران دفاع کننده و مؤمنان و دلایل قدرت آفریدگار، بحث بعمل آمده است.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿٥٨﴾

و کسانی که در راه خدا هجرت کرده سپس کشته شده یا مرده اند، به یقین خدا رزقی نیکو به آنان می دهد؛ و قطعاً خدا بهترین روزی دهندگان است. (۵۸)

قبل از همه باید گفت: در دین مقدس اسلام هجرتی دارای یک ارزش است که هدف پاک و مقدسی داشته باشد. طوریکه پروردگار با عظمت ما میفرماید: «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و آنانی که به منظور جلب رضایت خدا یار و دیار خود را ترک نمودند و برای اعلاای دین الله تلاش کردند، مهاجرانی هستند که در طلب رضای باری تعالی از مکه به مدینه هجرت کرده‌اند و نیز همه کسانی که در راه الله و طلب رضایش از خانه و کاشانه خویش هجرت گزیده‌اند. «ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا»: سپس کشته شده یا مرده‌اند. قابل یادآوری است که: در راه الله اصلاً فهم ناکامی و شکست وجود ندارد، اگر بندگان شایسته‌ی خداوند از لذت‌های دنیا محروم شوند مطمئن باشد که به نعمت‌های بزرگ اخروی دست می‌یابند.

«لِيرْزُقْنَهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا»: «قطعاً خداوند به آنان رزقی نیکو میبخشد» در بهشت می‌خورند و می‌آشامند و از ناز و نعمت‌های قطع نشدنی آن استفاده می‌گیرند. در این جای شکی نیست که: رزق دنیا گاهی نیکوست و گاهی تلخ، ولی جنتیان تنها از رزق نیکو برخوردارند.

مفسران می‌فرمایند که: هدف از دریافت این روزی نیک در بهشت، همانا دریافت بی‌درنگ آن پس از کشته شدن و قبل از برپایی قیامت است زیرا آنان زنده‌اند و در پیشگاه پروردگارشان روزی می‌خورند. طوریکه در حدیث شریف آمده است: «ارواح الشهداء فی اجواف طیر خضر تأکل من ثمار الجنة». «ارواح شهدا در جوف‌های پرندگان سبز قرار دارند که از میوه‌های بهشت می‌خورند».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «المقتول فی سبیل الله والمتوفی فی سبیل الله بغير قتل هما فی الأجر شریکان». «کشته شده در راه الله و وفات یافته در راه وی بدون قتل، هر دو در پاداش شریکند».

«وَإِنَّ اللَّهَ لَهْوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»: و بی گمان خداوند بهترین روزی دهندگان است؛ زیرا روزی اش پاکیزه، بسیار پربرکت و همیشگی است؛ عطایش با غنایش هم آواست.

مهاجران چه کسانی اند؟

مهاجران کسانی اند که در راه الله از تمام مال و منال و وطن و کاشانه ی خود و حتی زن و فرزندانشان می گذارند و با دلی مالامال از عشق به محبوب و بدون دودلی و تردید به سوی دوست می روند، حال اگر در جنگ کشته شوند و یا در بستر استراحت بمیرند، به پاداش بزرگ و رحمت پروردگار - که برایشان فراهم است - خواهند رسید و به جای آن چه از دست داده اند، نصیبشان بهشتی برین است که به آن شادمانند. هر کس از خانه ی خود به قصد مهاجرت به سوی الله و پیامبر بیرون رود و در راه، مرگ مهلتش ندهد، قطعاً پاداش نیت و هجرتش با خداست. [نساء آیه ۱۰۰] و چون به خدا نزدیک شده اند و از مقربانند، سرور و شادی، گل و ریاحین، باغ پر نعمت و همه ی نادیدنیها آنان راست. [واقعه/۸۸ و ۸۹]. خداوند از ظلمی که بر آنان و بر سایر حقدوستان می رود، خبر دارد و ظالمان را نیز تا مدتی فرصت میدهد، آنگاه کیفرشان می کند.

این حکم و آیین الهی است که ستمگر به میزان ستمش کیفر شود، نه بیشتر و شر تجاوزگران و زور گویان سرکوب گردد. [بقره/۱۹۴]. باز اگر ستمگر بار دیگر به ستم دست زد و آدمی را آزار داد، در این صورت به ترک وطن و مهاجرت ناچار می گردد تا خود را از شر و ستم جنایتکار بداندیش برهاند و خدا هم او را یاری می دهد و از دشمنانش انتقام می گیرد؛ قطعاً انتقام گرفتن ستمگر حقی شرعی است؛ اما با این وصف اگر انسان بتواند انتقام بگیرد ولی در گذرد، کار بزرگی کرده است. [بقره/۲۳۷]، (سوره شوری آیات ۴۰ و ۴۳)

لِيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿٥٩﴾

الله آنها را در جایگاهی وارد می کند که از آن خشنود خواهند بود و یقیناً الله دانا (و) بردبار است. (۵۹)

«لِيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ»: خداوند متعال بطور یقینی؛ بندگان مهاجر و مجاهد در راهش را به جایگاهی از عطای جزیل و پاداش جمیل که دوستش دارند وارد میکند؛ که عبارت از جنتی است که در آن چیزی وجود دارد که نه چشم آنرا دیده و نه گوش آنرا شنیده و نه به خاطر احدی خطور کرده است. «وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ»: حق تعالی به کسانی که برای رضایش بیرون می شوند دانا است، بر کسانی که نافرمانی اش کرده اند بردبار است. و آنان را بدانچه مرتکب شده اند، مؤاخذه نمی کند، یعنی از سر قصور و کوتاهی تقصیر ایشان می گذرد و آنان را به شتاب عذاب نمی کند.

ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لِيَنْصُرْتَهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ ﴿٦٠﴾

(حکم) این است، و هر کس (دیگری را) به مانند آنچه خودش مورد ظلم قرار گرفته بود عقوبت دهد، (و اگر) باز مورد ظلم قرار گیرد، حتماً الله او را نصرت خواهد داد، چرا که الله بسیار بخشاینده (و) آمرزگار است. (۶۰)

دفاع، حق مسلم و طبیعی هر انسانی است:

فحوای اساسی در این آیه مبارکه ترغیب خلق است برگرفتن حق مظلوم از ظالم.

بعد از آنکه خداوند متعال سنتی از سنت هایش را در آیات فوق بیان کرد، اینک به بیان سنت دیگری از سنت های خویش می پردازد: و می فرماید: و هر کس از ظالم آزاری ببیند بی گمان حق تعالی به وی اجازه داده است تا از وی

به مانند ظلمی که به او شده است قصاص بگیرد، پس اگر ظلم ظالم فزونی یافت الله تعالی یقیناً مظلوم را یاری خواهد داد؛ زیرا جواز ندارد بر کسی تعدی رود که برای خویش از ستمگر قصاص گرفته است. بی گمان خداوند از بدکار در گذشته وی را به شتاب مجازات نمی کند و بر کسی که مرتکب گناه شده است می آمرزد و وی را به گناه مؤاخذه نمی کند.

اسباب نزول آیه ۶۰:

۷۳۹- ابن ابوحاتم از مقاتل روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم (دسته‌ای از سپاه اسلام را [به یکی از میدان‌های جنگ] فرستاد. دو شب به پایان ماه محرم باقی مانده بود که آنان با مشرکان رودررو شدند. مشرکان به هم گفتند: با اصحاب محمد بجنگید که آن‌ها در ماه محرم جنگ را حرام می دانند [دست به نبرد نمی زنند] مسلمانان خدا را به آنان یادآورشده و با اصرار از آن‌ها خواستند که برای جنگ پیش قدم نشوید چون مسلمانان در ماه حرام جنگ را حلال نمی دانند. مشرکان پذیرفتند و جنگ را آغاز کردند. مسلمانان نیز حمله کردند و بر آن‌ها پیروز شدند. پس این آیه نازل شد (مرسل است، مقاتل بن حبان است چنانچه در تفسیر ابن کثیر ۴ / ۴۵۵).

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ
بَصِيرٌ ﴿٦١﴾

این (نصرت دادن مظلوم) به آن سبب است که الله (قادر به همه کار است که) شب را در روز و روز را در شب داخل میگرداند، و (نیز به آن سبب است) که الله شنوای بیناست. (۶۱)

در آیه‌ی مبارکه قبلی الله متعال فرمود: «لَيَنْصُرَنَّ»، ما مظلوم را یاری می کنیم. در این آیه و آیه‌ی بعد به دلایل و زمینه‌های نصرت، اشاره نموده و آنرا به بیان

می گیرد. در ضمن قابل یادآوری است که: قدرت و علم خدا در تغییر شبانه روز، نشانه‌ی قدرت او بر نصرت بندگان است.

در آیه مبارکه آمده است: «این» یاری دادن مظلوم «بدان سبب است که خدا» تواناست بر هر آنچه بخواهد و از نشانه‌های توانایی اوست، زیرا او بر هر چه بخواهد تواناست و از قدرتش هست که آنچه را از وقت شب می‌کاهد در روز داخل میکند و آنچه را از وقت روز می‌کاهد در شب داخل میکند این افزایش و نقصان در تابستان و زمستان ملموس و قابل مشاهده و رؤیت است. تغییرات شب و روز تصادفی نیست و تدبیر امور جهان، مدبری حکیم و دانا دارد.

«وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ»: او شنوای هر صدا و بینا به هر عملی است؛ پس شنوایی در برابر نشانه شب است و بینایی در برابر نشانه روز. و خدا گفته‌ی بندگان را می‌شنود و از احوال آنها آگاه است و هیچ امری بر او پوشیده نیست. و هیچ چیز از حرکات و سکنات شان بر او پنهان نمی‌ماند لذا مظلومان را بی‌یار و یاور نمی‌گذارد.

ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ
الْكَبِيرُ ﴿٦٢﴾

این (نصرت دادن مظلوم) به آن سبب است که الله همان معبود بر حق است و آنچه را که به جز او می‌پرستند همه باطل است، و (نیز به آن سبب است که) همان الله بلندمرتبه (و) بزرگ است. (۶۲)

الله متعال معیار حق است، نه چیز دیگر: این نصرت مظلومان و تصرف مطلق در هستی بدان سبب است که جز الله متعال هیچ الله و معبود بر حقی وجود ندارد، تنها او سزاوار الوهیت است. «وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ»: عبادتش حق و عبادت ما سواش باطل است. و آنچه مشرکین آن را می‌خوانند از قبیل بت‌ها و اوثنان، باطل و بیکاره می‌باشند و توانایی چیزی راندارند بناءً

پرستش مشرکان از غیر وی دروغ و بهتان است، زیرا عبادت معبودان باطل نه سودی می‌بخشد و نه زیانی. این خدای متعال است که در ذات، قدر، قدرت، غلبه و قهر بر خلقش والا و متعالی است و اوست بزرگی که هر مخلوقی دون اوست پس بزرگتر و والاتر از وی وجود ندارد یعنی: صاحب بزرگی و عظمت و جلال است پس، از علو و عظمت وی است که مظلومان رایاری می‌دهد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿٦٣﴾

آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی نازل می‌کند، در نتیجه زمین سرسبز و خرم می‌شود؛ به یقین خدا لطیف و آگاه است. (۶۳)

آثار و برکات طبیعت از اوست. (اگر باران، زمین و طبیعت مرده را سبز و خرم می‌کند، این هم لطف الهی است)

در آیه متبرکه با زیبای خاصی می‌فرماید: آیا ندیدی که خداوند متعال از آسمان باران می‌فرستد «فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً» زمین بر اثر آن بعد از خشکی سرسبز و خرم و زنده می‌گردد، در آن گیاهانی می‌روید، بعد از آن که خشک و پژمرده بود.

مفسیر تفسیر صفوأة التفاسیر می‌نویسد که: «فَتُصْبِحُ» را از این روبه صیغهی مضارع آورده است تا تصویر را در ذهن حاضر کند و نشان دهد که زمین مدت زمانی چنان باقی می‌ماند.

«إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ»: ابن عباس (رض) می‌نویسد: خداوند متعال در رساندن روزی به بندگان دارای لطف است و از نومییدی نهادشان با خبر است. غرض از آیه عبارت است از اقامه‌ی دلیل بر کمال قدرت الله متعال و بر وجود حشر و نشر.

پس آن که بر این امر قادر باشد می تواند بعد از مرگ نیز حیات را اعاده کند. از این رو گفته است: «وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ.»
 لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٦٤﴾
 آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست؛ و یقیناً خداست که خود بی نیاز و ستوده است. (۶۴)

«الْغَنِيُّ»: بی نیاز. خداخالق و مالک همه چیز است و نیازی به بندگان و آفریدگان خود ندارد، بلکه همه کس و همه چیز نیازمند بدو و لطف و وجود او است. پروردگار ما ذاتی است که تمام صفات ستوده را جمع نموده و در کمال، جمال و جلال یگانه و یکتاست. به چیزی احتیاج ندارد، درحالیکه همگان به وی محتاجند «حمیداست» یعنی: در هر حالی سزاوار ستایش و حمد و سپاس است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٦٥﴾
 آیا ندانسته ای که الله آنچه را در زمین است و [نیز] کشتی ها را که به حکم او در بحر روانند، برای شما رام و مسخر کرده است؟ و (الله) آسمان را نگه میدارد که بر زمین نیفتد، مگر به اذن خودش. زیرا الله نسبت به مردم مشفق (و) مهربان است. (۶۵)

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ»: در این آیه مبارکه یادآوری از نعمتی دیگر است، که الله متعال آنرا به بندگان خویش عنایت فرموده است، طوریکه میفرماید: ای انسان خردمند! آیا نمی دانی که خداوند متعال مخلوقات را مانند چهارپایان و مانند آن را برای منافع شما رام گردانیده گیاه و جماد درختان و رودخانهها و معادن را برای منافع و مصالح انسان آفریده.

هدف از تسخیر موجودات آن است که همه در مسیر کام گیری و منافع بشر قرار داده شده، مثلاً آفتاب مسخر ماست یعنی از او بهره مند می شویم.

«وَالْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ»: و کشتی‌های بزرگی که مصالح و منافع شما را تأمین می‌کنند، با امر و فرمان او در بحر روان ساخته که در راستای منافع انسان‌ها چون سفر، تجارت و حمل و نقل در حرکت‌اند؟

«وَيَمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ»: در این آیه مبارکه این فهم را برای ما انسانها می‌رساند که: آسمان و اجرام آن ساقط شدنی است و تنها الله است که آسمان را نگاه میدارد تا بر زمین نیفتد و ساکنان آن نابود نشوند، «إِلَّا بِإِذْنِهِ» جز وقتی که او بخواهد و چنین امری در موقع برپایی قیامت صورت پذیر است. آسمان و اجرام آن ساقط شدنی است و خداوند آنها را نگاه داشته است. «إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ»: همانا خداوند به مردم بسیار رئوف است؛ خیر و نیکی‌اش را با دقیق‌ترین وسایل به ایشان رسانده و با انواع دوستی‌ها به بندگانش محبت می‌ورزد.

رام بودن طبیعت برای انسان، حرکت کشتی در بحر و امنیت زمین از برخورد کرات آسمانی به آن جلوه‌های رأفت و رحمت گسترده الهی است. لذا باید نعمت‌های او را سپاسگزار باشید.

وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ ﴿٦٦﴾

و او همان ذاتی است که به شما حیات داد، سپس شما را می‌میراند، آن‌گاه شما را زنده می‌کند؛ به یقین که انسان بسیار ناسپاس است. (۶۶)
«كَفُورٌ»: بسیار ناباور و بی‌ایمان. بس ناسپاس و ناشکر (هود آیه ۹، اسراء آیات ۲۷ و ۶۷).

«وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ»: و تنها ذاتی است که: شما را از عدم آفرید، ثُمَّ يُمِيتُكُمْ سپس در انتهای عمرتان شما را مرگ میدهد. سپس هنگام فرا رسیدن اجل‌های تان شما را می‌میراند.

«تُمْ يَحْيِيكُمْ»: و باز شما را زنده از قبرهای تان برای محاسبه و پاداش و کیفر شما را زنده می کند.

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ»: واقعاً انسان منکر نشانه‌ها و آیات الله متعال و ناسپاس نعمت‌های اوست.

ابن عباس (رض) فرموده است: منظور از انسان، شخص کافر است و غرض از آیه توبیخ مشرکین است. طوریکه میفرماید: در حالیکه خدا در خلق و اعطای رزق و تصرف، مستقل و تنها می باشد، شما چگونه برایش انباز و شریک می آورید و غیر او را پرستش میکنید؟!

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۶۷ الی ۷۰) موضوعاتی در باره مقررات خاصی برای هر امت، مورد بحث قرار گرفته است.

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ وَاذْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ ﴿٦٧﴾

برای هر امتی شریعت خاص مقرر کرده‌ایم تا آنان به آن عمل کنند، بنابراین آنها نباید در این امر با تو به نزاع برخیزند، به سوی پروردگارت دعوت کن همانا تو بر هدایت مستقیم قرار داری. (۶۷)

«مَنْسَكًا»: مراسم شریعت. برنامه عبادت. مراد شیوه معاملات و کیفیت عبادات است که با توجه به ظروف و احوال، مختلف و متغیر بوده است؛ نه اصول عقائد و اصول اخلاق که در همه شریعت‌ها و برنامه‌های انبیاء یکی بوده است (مائده / ۴۸، شوری / ۱۳). لذا برنامه عبادات و معاملات از بعثت موسی تا بعثت عیسی تورات، و از بعثت عیسی تا بعثت محمد (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ) انجیل، و از بعثت محمد تا جهان باقی است قرآن می باشد و بقیه مردود و منسوخ هستند. (ترجمه معانی قرآن: دکتر مصطفی خرمدل)

خداوند، هیچ اُمّتی را بدون مکتب نمی گذارد:

در آیه مبارکه آمده است که: «لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا» الله متعال برای هر امتی از امت‌های پیشین شریعتی و عبادت و پروگرامی مخصوص قرار دادیم. (ابن عباس (رض) گفته است: منسک یعنی شریعت و برنامه، امام فخر رازی گفته است: اقرب همان است).

طوریکه در جای دیگری میفرماید: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجًا. هُمْ نَاسِكُوهُ» و آنان به آن شریعت و برنامه عمل کرده‌اند.

«برای هر امتی منسکی قرار داده‌ایم» یعنی: برای هر اهل دینی از امت‌های گذشته، شریعت خاصی وضع نمودیم، به گونه‌ای که هیچ امتی از شریعت ویژه خود به غیر آن از شرایع تخطی نکند.

مفسر تفسیر انوار القرآن عبدالرؤف مخلص هروی می نویسد: منسک در کلام عرب در اصل به معنای جایی است که انسان در آن تردد و رفت و آمد میکند به همین جهت اعمال و مشاعر حج را «مناسک» نامیدند زیرا مردم در آنها تردد و رفت و آمد می کنند پس منسک عبارت است از: محل ادای طاعت. یعنی: هر امتی دارای شریعت مخصوص به خود است که به آن عمل می کند و هر ملتی دارای مناسک و شعایر معین و زیارتگاه‌ها و معابد مخصوصی است که فقط به آن مشغول است نه به غیر آن. مثلاً تورات شریعت اُمّتی است که از زمان بعثت موسی علیه السلام تا بعثت عیسی علیه السلام به سر می برده‌اند، انجیل شریعت امتی است که از بعثت عیسی علیه السلام تا بعثت محمد صلی الله علیه وسلم به سر می برده‌اند و قرآن شریعت مسلمین است که تا یوم القیامه برقرار می باشد.

«فَلَا يَنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ»: «پس نباید که در این امر با تو منازعه کنند» یعنی:

خود این اصل که هر امت دارای شریعتی مخصوص به خود است، موجب آن است که بقایای امتهای گذشته با رسول الله صلی الله علیه وسلم در دین و مناسک ایشان نزاع و ستیزه نکنند و نیز مستلزم آن است که آنها از رسول الله صلی الله علیه وسلم و شریعت ایشان در امر دین حق اطاعت کنند زیرا اسلام از زمان بعثت ایشان تاقیام قیامت شریعت آخرالزمان میباشد. (تفسیر انوار القرآن). این عبارت نهی و به معنی نفی است؛ یعنی نباید با پیامبر به منازعه برخاست؛ زیرا حقیقت به شیوه‌ای نمایان است که مجالی را برای نزاع باقی نمی‌گذارد. «وَأَدْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ» و مردم را به عبادت و شریعت پاک و نیکوی پروردگارت بخوان.

«إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ» هر آینه تو بر راه و روش روشن و راست قرار داری که به بهشت رضوان می‌انجامد.

وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٦٨﴾

و اگر با تو مجادله کردند بگو خدا به آنچه می‌کنید داناتر است. (٦٨)
 «وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ»: یعنی: بعد از روشن شدن حق و اقامه‌ی دلیل بر آنان با تو به مخاصمه در پیش گرفتن جدال و مکابره با تو را در امر دین نپذیرفتند بعد از آن که حجت بر آنان آشکار شد؛ بگو: خدا به تکذیب‌تان داناتر است و به زودی شما را مجازات خواهد کرد. واقعاً! با معاند لجباز پای فشار بر کفر نباید جدال کرد؛ زیرا جدال با وی سودی ندارد. دیده می‌شود که: در تاریخ ادیان انبیا با آن همه معجزه و منطق، باز گرفتار افراد لجوج بودند. با افراد لجوج و اهل جدل نباید درگیر شد.

اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٦٩﴾

خدا روز قیامت در مورد آنچه با یکدیگر در آن اختلاف میکردید فیصله خواهد کرد. (٦٩)

ایمان به علم و قضاوت خداوند متعال، آرامبخش مؤمنان و تهدید کننده‌ی کافران است. و ایمان به روز قیامت بهترین اهرم برای مهار کردن اختلاف‌ها و مجادله‌هاست.

درگیری جبهه حق با باطل سابقه‌ای طولانی در بشریت دارد. «كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» (کلمه‌ی «كُنْتُمْ» همراه با فعل مضارع، نشانه‌ی سابقه طولانی آنرا بیان می‌دارد.

أَلَمْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧٠﴾

آیا ندانسته‌ای که خدا آنچه را در آسمان و زمین است، می‌داند؟ مسلماً [همه] این [اعمالی که انجام می‌دهید] در کتابی [چون لوح محفوظ، ثبت] است [و] البته [ثبت در آن کتاب] بر الله آسان است. (۷۰)

«کتاب»: مراد لوح محفوظ است که همه چیز، حتی قرآن عظیم الشان در آن نوشته شده است (ملاحظه شود سوره‌های: انعام آیه ۵۹، حدید آیه ۲۲، بروج آیه ۲۱ و ۲۲).

یعنی: تمام دانستنی‌های حق تعالی در آسمان و زمین «در کتابی ثبت است» یعنی: نزد حق تعالی در لوح محفوظ نوشته شده است «قطعاً این بر خدا آسان است» یعنی: قطعاً احاطه علمی حق تعالی به آنچه که در آسمان و زمین است، بر وی آسان است.

در حدیث شریف آمده است: «اولین چیزی که خداوند متعال آفرید، قلم بود پس به او فرمود: بنویس. گفت: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس هر چه را که واقع می‌شود. پس قلم در هر آنچه که تا روز قیامت پدید می‌آید، به جریان افتاد و همه را نوشت».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (۷۱ الی ۷۶) بحثی در باره برخی از اعمال باطل مشرکان بعمل آمده است.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ
مِنْ نَصِيرٍ ﴿٧١﴾

و به جای خدا چیزی را می پرستند که بر [تایید] آن حجتی نازل نکرده و بدان دانشی ندارند و برای ظالمان یآوری نخواهد بود. (۷۱)
«سُلْطَانًا»: حجت و برهان.

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»: کفار قریش؛ به جای خدا چیزی را عبادت می کنند که خدا حجتی بر آن نازل نکرده است یعنی: بتانی را می پرستند که در پرستش آنها به حجتی روشن از جانب خدای سبحان متکی نیستند و این پرستش و عبادت نه سودی را برای شان می رسانند و نه چیزی می شنوند.

«مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا»: کفار چیزی را می پرستند، که بر ثبوت آن هیچ دانشی نیست، یعنی بر صحت آن دلیل و برهانی از سوی وحی و شرع نازل نشده و نیامده است، بلکه آنان به محض جهل خویش این بتان را پرستش می کنند.
«وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ» اشیا را پرستش می کنند، که لحاظ عقلی دلیلی بر آن وجود ندارد، پرستش آنان فقط تقلید و پیروی کورکورانه از پدران نادان و گمراه شان است.

«وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ»: پس چون خدا عذاب شان را اراده کند برای شان یاری بخشی نیست که عذاب را از آنان دفع نماید.

واقعیت امر هم همین است؛ هر پرستشی و عبادت که بدون دلیلی از وحی و علم باشد، بمثابه ظلم شمرده میشود.

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ
يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأَنْبِيئَكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكُمُ النَّارِ وَعَدَّهَا اللَّهُ
الَّذِينَ كَفَرُوا وَبَسَّ الْمَصِيرُ ﴿٧٢﴾

و چون آیات واضح ما بر آنان خوانده می شود در چهره کسانی که کفر ورزیده اند [اثر] انکار را تشخیص می دهی چیزی نمانده که بر کسانی که آیات ما را برایشان تلاوت می کنند حمله ور شوند بگو آیا شما را به بدتر از این خبر دهم [همان] آتش است که الله آن را به کسانی که کفر ورزیده اند وعده داده و چه بد سرانجامی است. (۷۲)

«بَيِّنَاتٍ»: جمع بینة، واضح و روشن. یعنی آشکارا بر عقائد حقه و احکام صادق و بر بطلان عبادت ایشان دلالت دارند.

«وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ»: از خصوصیات همیشگی کفار حالت انکار است، طوریکه در آیه مبارکه آمده است: زمانیکه بر مشرکان دلایل قاطع و درخشان قرآن خوانده شود، آثار کراهت و گرفتگی رابر چهره های شان میبینی. «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ»: باید یاد آور شد که انکار قلبی و روحی اثر بسزای در جسم بعمل می آورد، طوریکه در این آیه مبارکه آمده است؛ زمانیکه کفار آیات قرآنی را می شنوند، نشانه های خشم و ترش رویی بر چهره هایشان هویدا می گردد، چهره کفار در حین شنیدن آیات قرآنی درهم می کشند و عبوس و خمود می شوند.

به قولی برخی از مفسران: «منکر» در اینجا عبارت از برتری جویی و گردنکشی است، یعنی: زمانیکه آیات بینات ما بر آنان تلاوت می شود، آنان را می بینی که گردن بر می کشند و متکبرانه از آن روی گردانده و به آن هیچ توجهی بعمل نمی آورند.

«يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا»: کسی که برهان ندارد، به حمله و یورش تمسک میجوید. «يَسْطُونَ» (توسل به زور نشانه‌ی عجز در منطق است) طوریکه میفرماید: «نزدیک است به مؤمنانی که آیات قرآنی ما را بر آنان می خوانند حمله‌ور شوند» و آنان را بزنند. یعنی: چیزی نمانده که به رسول الله صلی الله علیه وسلم واصحابشان حمله برند؛ با زدن، یا دشنام دادن، یا بازداشت کردن آنها اقدام نمایند.

مطالعه کنندگان گرامی!

در طول تاریخ بشری؛ در مبارزه میان کفر و ایمان، لبه تیز حمله‌های کافران، روی مراکز و شخصیت‌های معنوی و فرهنگی متمرکز می شود، آنان گاهی مراکز عبادت را هدف قرار می دهند، طوریکه در آیه ی ۴۰ همین سوره بدان اشاره نمودیم: «الْهَدَمْتُ صَوَامِعَ وَبِيَعٍ» و گاهی بدنال حمله به مبلغان و مروّجان دین یا مستمعین آنان هستند. طوریکه در جمله «يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ»: همین آیه مبارکه بدان اشاره نموده است.

«قُلْ أَفَأَنْبَتُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكُمُ النَّارِ»: ای پیامبر! به آنان بگو: آیا می خواهید بدتر از حمله و آزاری را به شما بگویم که می‌خواهید نسبت به مؤمنان انجام دهید و آنان را بدان بترسانید؟ این همان آتش جهنم است که خداوند آن را در آخرت برای تان آماده ساخته است.

«وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا» و خدا آن را به کافران وعده داده است و چه بد سرانجامی است. «وَبَيْتِ الْمَصِيرِ» بی‌گمان جایگاهی که بدان باز می‌گردید بسیار بد باز گشت گاهی است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا

ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ
وَالْمَطْلُوبُ ﴿٧٣﴾

ای مردم! [برای شما و معبودانتان] مثلی زده شده است؛ پس به آن گوش فرا دهید، کسانی را که غیر از الله به کمک می‌خوانید (و پرستش می‌کنید) هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، اگر چه برای آفریدن آن گرد آیند و اگر مگس، چیزی را از آنان برآید، نمی‌توانند آن را از او بازگیرند، هم پرستش کنندگان و هم معبودان ناتوانند. (۷۳)

قبل از همه باید گفت که: ما نباید مخلوقات کوچک را کوچک بشماریم، در آیه مبارکه با چه زیبای اعجازی فرموده است: اگر انسان‌ها، همه‌ی توان خود را هم به کار گیرند، نمی‌توانند موجود زنده‌ای خلق کنند. «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ» شیخ صابونی در تفسیر این آیه می‌فرماید: اگر تمام بت‌های مورد پرستش شما با هم جمع شوند و همیاری کنند نخواهند توانست پشه‌ای را با آن همه ضعیفی و حقارت خلق کنند، پس چگونه شایسته است انسان عاقل آنها را خدایان معبود قرار دهد!

امام قرطبی در تفسیر خویش در مورد این آیه مبارکه می‌نویسد: به چهار سبب پشه را ذکر کرده است: پستی و حقارت آن، ضعف و ناتوانیش، ناپاکیش و فزونی تعدادش. پس وقتی معبودان آنها قدرت خلق و دفع اذیت این جاندار ناچیز و ناتوان را ندارند، چگونه درست است خدایان مورد پرستش و ارباب اطاعت باشند؟ و بدین ترتیب قوی‌ترین دلیل و روشن‌ترین برهان را اقامه کرده است. (تفسیر قرطبی ۹۷/۱۲).

«وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ»: «و اگر آن مگس چیزی از آنان برآید، نمی‌توانند آن را بازپس گیرند» پس هرگاه از خلق کردن چنین حیوان

ضعیفی هم عاجزند و از آن گذشته، نمی توانند با آن حیوان ضعیف در بازپس گرفتن آنچه که از آنان ربوده است مقابله کنند، یقیناً از آفریدن غیر آن از چیزهایی که نسبت به مگس دارای جرم و اندامی بزرگتر و نیرو و توان بیشتر است، عاجزتر و درمانده ترند.

«ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ»: کسی که در برابر یک مگس عاجز است، لایق نیست پرستش شود، واقعاً عابدی که از بت ناتوان طلب خیر میکند، هم خود او و هم مطلوبش یعنی بت، ضعیف و ناتوانند. پس هردو حقیر و ناچیزند. (ابن عباس (رض) گفته است: «الطالب» یعنی بت «والمطلوب» یعنی پشه، وسدی گفته است: «الطالب» یعنی عابد «والمطلوب» یعنی خود بت و این نظر ارجح است که ما آن را برگرفته ایم).

بنابراین هم بتان و هم مگس هردو ضعیف و ناتوانند، طالب که معبود غیر الله است از بازپس گیری آنچه که مگس گرفته ناتوان است و مطلوب که خود مگس می باشد نیز ضعیف و ناتوان است پس چگونه این بتان را با وجود این همه ضعف و حقارت و خواری، مورد پرستش قرار می دهید؟!

مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٧٤﴾

الله را آن گونه که سزاوار اوست نشناختند، بی تردید الله نیرومند و توانای شکست ناپذیر است. (٧٤)

«ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»: کفار الله را آنطوریکه شایسته تعظیم و قدر بود حرمت نکرده اند؛ چرا که بت ها که حتی از دفع کردن مگسی هم ناتوانند، شریک خدای توانا و غالب قرار داده اند.

از این رو گفته است: «إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ»: «در حقیقت خداست که توانای غالب است» یعنی خدا توانا می باشد و هیچ چیز او را درمانده و ناتوان نمیکند.

اونیرومندی است که شکست نمیخورد و غیرخویش راباجبروت خویش مقهور ساخته است، عزتمندی است که در عظمت یگانه و به کبریا و مجد یکتاست.

اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٧٥﴾

الله از میان فرشتگان رسولانی برمی گزیند و نیز از میان مردم بی گمان الله شنوای بیناست. (۷۵)

کلمه «اصطفی» از «صفوة» به معنای خالص و ناب است و برگزیدن ناب نشانه آن است که بعضی از مردم و فرشتگان لیاقت دارند و ناب و خالص هستند.

در آیه مبارکه پروردگار باعظمت ما میفرماید: «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ» الله تعالی از میان فرشتگان رسولانی برمیگزیند، مانند جبرئیل، اسرافیل، میکائیل و عزرائیل تا در ابلاغ وحی به پیامبرانش واسطه شوند.

«و» نیز رسولانی را برمی گزیند «از میان مردم» مانند ابراهیم، موسی، عیسی علیهم السلام و محمد صلی الله علیه وسلم برای ابلاغ شرایع دین به بندگان. این آیه مبارکه نظر آن عده کسانی را رد می کند که منکر آمدن پیامبران از نوع انسان اند.

«إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ»: او شنوای هر سخن و بینا به هر عملی است از این جهت در گزینش و انتخاب پیامبرانش بسیار خوب عمل کرده است. و می داند که چه کسی از آنان شایسته این گزینش است. واقعاً هم گزینش پیامبر، حق الله است، که خالق و بصیر است.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٧٦﴾

آنچه را در پیش روی آنها و پشت سر آنهاست می داند. و همه کارها به سوی الله باز گردانیده می شود. (۷۶)

یعنی: پروردگار باعظمت آنچه را پیشاپیش فرشتگان و پیامبرانش قبل از آفرینش شان وجود داشته می داند لذا آن فرستادگان قادر نیستند تا چیزی از

پیامهایی را که به تبلیغ آن مأمورند، پنهان کنند چنان که نمی‌توانند آنچه را که به ابلاغ آن مأمور نشده‌اند، تبلیغ کنند.

«وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»: امور بندگانش به خدا بازگردانیده میشود، پایان هر کار، بازگشت هر مخلوق و مرجع هر چیز تنها به سوی اوست. آنگاه مطابق آن، آنها را پاداش می‌دهد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۷۷ الی ۷۸) بر موضوع عبادت فردی و جمعی و راه رستگاری و آزادی در دین، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٧٧﴾

ای اهل ایمان! رکوع به جا آورید و سجده نمایید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید. (۷۷)

«ارکعوا و اسجدوا»: رکوع و سجده کنید، نماز به جای آورید. و افعلاوا الخیر: کار نیک انجام دهید. کار نیک مانند: مستحبات، صله ی ارحام و داشتن اخلاق و منشهای پسندیده.

فلسفه رکوع در نماز:

اولین و زیباترین نشانه تواضع و فروتنی یک انسان مسلمان در برابر پروردگارش، خم شدن در برابر او (رکوع) و تعظیم کردن به او است.

علماء در تعریف، رکوع میفرمایند که: رکوع در نماز عبارت از آن است که نمازگزار پس از سوره فاتحه و قرائت یک سوره بعد از آن، به نیت تعظیم و فروتنی در برابر فرمان الهی و عظمت پروردگار باعظمت، تا حدی خم شود که دست‌ها به زانوهای برسد، کمر صاف باشد، گردن کشیده باشد.

خم می‌شود، یعنی کبریایی تو ما را به تعظیم و می‌دارد و در برابر بزرگی و بی‌همتایی تو، سر و قامتمان می‌شکند.

نمازگزار وقت به رکوع خم می‌گردد در حقیقت با عمل خود به ذلت و خواریش و با ذکر رکوع به عظمت و کبریائی خداوند بزرگ اش اعتراف و اقرار می‌کند. طوریکه گفتیم، این بهترین نوع تواضع بنده در مقابل مقام با عظمت پروردگارش است. به همین خاطر که او الله را به عظمت و بزرگی یاد کرد پروردگار با عظمت نیز او را در نزد بندگان عزت و بزرگی می‌بخشد.

علماء می‌گویند که: هر چند که قرب کامل در سجده حاصل می‌شود ولی تا موقعی که ادب خضوع در رکوع کامل نگردد، قرب مطلق بدست نمی‌آید چون نقص در هر جزئی به کل سرایت میکند. چنانچه از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل شده که: «هر کس که وضوء و رکوع و خشوعش در نماز کامل نباشد نمازش ناقص است».

رکوع مرحله اول است و سجود مرحله دوم، هر کس که معنی و حقیقت اولی را به جای آورد شایستگی دومی را یافته. پس باید که رکوع با خضوع و خشوع کامل باشد تا سجده به تبع آن کامل گردد.

راز و حکمت مشترک رکوع و سجود:

راز مشترک رکوع و سجود تسلیم و فروتنی در برابر پروردگار با عظمت است، تفاوت رکوع و سجود در این است که سجود، چون فروتراز رکوع است، سجود نماینگر وضع است که این حالت به الله سبحان نزدیک تر است، چون بنده هر اندازه به تواضع نزدیک تر شود، احتمال رسیدنش به پروردگار بیشتر میشود، بنابر اهمیت مقام سجده است که از آن در تعداد زیادی نصوص اسلامی تذکر یافته است. «اقرب ما یكون العبد من الله عز وجل و هو ساجد».

علماء در مورد حکمت رکوع میفرمایند که بجاء آوردن رکوع: از جمله زیباترین خضوع و فروتنی بشمار میرود؛ رکوع و خم شدن در برابر آفریدگار هستی، با شکوه ترین و زیباترین حالت تواضع و خضوع انسان است. رکوع، سراسر تواضع، تذلل، فروتنی، خاکساری، سرسپاری، فرمانبرداری، شکستگی، دوری از تکبر، منیت و خود خواهی است. وجه تمایز مسلمانان از سایر ملت‌ها؛ در همین ادای رکوع و خم شدن در عبادت نماز نهفته است.

مقام و حقیقت سجده:

پروردگار با عظمت در قرآن عظیم الشان میفرماید: «و اسجد و اقترب» (سجده گن و تقرب به سوی الله حاصل نما). پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در مورد مقام و منزلت سجده در نماز میفرماید: «اقرب ما یکون العبد من الله اذا كان ساجداً» (نزدیک‌ترین حالت بنده به خداوند زمانی است که در سجده باشد). قرآن عظیم الشان میفرماید: مؤمنین افرادی هستند که انفاق در راه خدا میکنند و آن را مایه تقرب خود نزد پروردگار می‌دانند و جالب این است که این طرز تفکر مؤمنین را تصدیق میکند و میفرماید: آری این انفاق مایه تقرب به خداوند است. سجده در معنای لغوی به حالتی از حالتهای انسانی اطلاق می‌شود که در جوارح و بدن ظاهر می‌گردد. در کتاب لغت سجده را به معنای خم شدن و گرنش در برابر دیگری با مالیدن پیشانی به خاک تعبیر و تفسیر نموده اند. اما در حقیقت این حالت گرنش ظاهری و پیشانی بر خاک گذاشتن در برابر کسی و یا چیزی، ظاهر معنا و نمادی از حقیقت دیگری است که در باطن سجده کننده وجود دارد.

حقیقت معنای سجده را باید در فروتنی، تواضع، تذلل و خواری نسبت به مسجود له دانست. از این رو سجده را به معنای تذلل و عبودیت و پذیرش بندگی دانسته اند.

در فهم قرآن عظیم الشان، از آنجائیکه تنها ذات پروردگار قابل پرستش و معبود واقعی و حقیقی، است و تنها اوست که سزاوار اطاعت بی چون و چرا میباشد، سجده معنای خاصی می یابد. بنابراین سجده در فرهنگ قرآنی و تعریف قرآنی، عبارت از تذلل و عبادت برای الله است. (مفردات الفاظ قرآن کریم؛ راغب اصفهانی)

خواننده محترم!

سجده در نماز بخصوص که باخشوع و خضوع کامل بجاء گردد، کمال بندگی انسان را در برابر خالق اش نشان میدهد، نماز گزار در سجده خود را نمی بیند ولی تمام عظمت و بزرگی را از ان الله می داند، لذا سجده یکی از بهترین لحظات برای نماز گزار میباشد، مخصوصاً که سجده اش در وقت نماز توأم با ذکر و شکرگزاری لفظی و قلبی انجام یابد. الهی ما را از بهترین ساجدین دربار خویش بگردانی. امین یا رب العالمین.

یادداشت:

آیه ۷۷: از جمله آیات سجده تلاوت است.

مبحث سجده تلاوت در آیه مبارکه:

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سورة حج به دو سجده فضیلت داده شده است پس هر کس در آنها سجده نمی کند، آنها را نخواند».

ولی امام اعظم ابوحنفیه، امام مالک، و سفیان ثوری (رحمهم الله جميعاً) بدین نظر اند که در این آیه سجده تلاوت واجب نیست. زیرا پیوستگی سجده به رکوع دلیل بر آن است که مراد از آن سجده نماز می باشد نه سجده تلاوت.

طوری که در آیه مبارکه: «وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» (آیه ۴۳، آل عمران) همه متفقند که مراد از آن نماز است و به تلاوت آن، سجده واجب نمی شود، هم چنین بر تلاوت آیه مذکور هم سجده تلاوت واجب نیست، ولی امام شافعی و امام احمد و غیره معتقد اند که بر این آیه هم، سجده تلاوت واجب است. دلیلشان حدیثی است که در آن آمده است، برتری سوره ی حج بر بقیه سوره ها از آنجا است که در آن دو سجده تلاوت وجود دارد، و نزد امام اعظم ابو حنیفه (رح) این روایت متکلم فیه است که شما میتوانید تفصیل آنرا در کتب فقه و حدیث مطالعه فرمایید.

یعنی امام ابو حنیفه (رح) بصورت کل میفرماید که: این حدیث ضعیف است و روایتی که از ابی بن کعب (رض) نقل شده است، آنرا رد میکند زیرا ابی بن کعب (رض) سجده های تلاوتی را که از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده بود، بر شمرده و در سوره حج فقط یک سجده تلاوت را ذکر کرد نه بیشتر از آنرا. باید متذکر شد که با در نظر داشت اینکه: رکوع و سجود از مصادیق عبادت هستند ولی در این آیه نام آن دو در کنار «وَاعْبُدُوا» آمده که نشانه ی اهمیت نماز و این دو رکن نماز است.

وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِثْلَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿٧٨﴾

و در راه الله چنانکه حق جهاد [در راه] اوست جهاد کنید اوست که شما را [برای خود] برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است آیین پدرتان ابراهیم [نیز چنین بوده است] او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید و در این [قرآن نیز همین مطلب آمده است] تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر

مردم گواه باشید پس نماز را برپا دارید و زکات بدهید، و به دین الله تمسک جوئید که او مددگار شماست. پس چه نیک مولایی، و چه نیک مددگاری!
(۷۸)

«وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»: تا حد توان با مال و جان در راه اعلای دین خدا چنان که حق جهاده اوست جهاد و تلاش کنید.

باید متذکر شد که: ارزش کارها، به انگیزه و شیوه و مقدار آن بستگی دارد.

(در این جمله جهادی ارزش دارد که با تمام توان در راه الله متعال باشد).

در آیه مبارکه میفرماید: با دشمنان خدابه تمام انواع جهاد برزمید؛ چون جهاد با جان، مال، زبان و قلم در حالیکه تنها و تنها رضای او را مد نظر دارید، جهاد در راه الله عبارت است از: به کار بردن توان و نیرو در مبارزه علیه دشمن، جنگیدن با کفار و دفع کردنشان از بلاد مسلمین و به طور کلی به جا آوردن هر چیزی که خداوند متعال مؤمنان را بدان امر یا از آن نهی کرده است.

جهاد بر سه نوع است:

۱- جهاد و مبارزه با دشمنی که در میدان نبرد با تو روبه رو می شود.

۲- پیکار جانانه با شیطان و پیروانش

۳- پیکار و جهاد جدی با نفس سرکش بدفرما که از همه مهمتر است.

«هُوَ اجْتِبَاكُمْ»: زیرا اوست که شما را به شرف حمل رسالت برای نصرت و یاری دینش انتخاب کرد و برای شما شریعتش را آسان گردانید؛ به گونه ای که آن را چنان سهل و نرم قرار داد است.

«وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»: واقعیت اینست که: در وضع قانون، مراعات توان مردم را بصورت دقیق در نظر گرفته شده است. در آیه مبارکه میفرماید: در دین بر شما سختی قرار نداده است، نه در آن تنگی است، نه در

آن دشواری، نه در عقاید آن فشار و سختی وجود دارد، نه در احکام و در اخلاق آن بلکه سهل و آسان است. بلکه دینی است مستقیم و معتدل و باگذشت و دارای سعه‌ی صدر.

واقعاً هم دین مقدس اسلام، دین آسان و احکام آن انعطاف پذیر است.

در زمان ها و مکان های مختلف، شایستگی اجرا شدن را دارد.

طوریکه میفرماید: «مِلَّةَ اَبِيكُمْ اِبْرَاهِيمَ»: این دین که در آن فشار و سختی نیست همانا دین پدرتان، ابراهیم است، دین پدرتان ابراهیم نیز چنین بوده است. یعنی: دینتان را به مانند فراخی و وسعت آیین پدرتان ابراهیم علیه السلام، بر شما وسیع گردانیدیم.

مفسر زجاج در تفسیر جمله: «مِلَّةَ اَبِيكُمْ اِبْرَاهِيمَ» می نویسد: «از دین پدرتان ابراهیم علیه السلام پیروی کنید. ابراهیم علیه السلام از آن روی پدر مسلمین نامیده شد که او جد محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم است و ایشان از حیث این که سبب حیات ابدی امت خویش هستند، مانند پدری برای امتشان می باشند. یا ابراهیم علیه السلام از باب تغلیب پدر همگی مسلمانان نامیده شد بدان جهت که اکثریت اعراب از نسل وی اند.

همان گونه که در جای دیگری میفرماید: «دیناً قیماً مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً. هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا» «او» یعنی: خداوند متعال «شما را پیش از این مسلمان نام گذاشت» «مسلمان» نام مبارکی است که از قبل برای ما انتخاب شده است. در کتابهای پیشین. به قولی مراد این است: ابراهیم علیه السلام بود که شما را پیش از این مسلمان نامید؛ با این دعای خویش: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ» [البقرة: ۱۲۸]. «و از نسل ما نیز امتی قرار ده که برای تو مسلمان باشند». «و در این نیز» یعنی: در قرآن نیز، شما مسلمان نامیده شده‌اید.

امام فخر رازی میفرماید: به خاطر همان شهادت مذکور، خدا در کتاب‌های قبل از قرآن و در این قرآن فضل و برتری شما را بر سایر ملت‌ها بیان کرده و شما را با این نام گرامی نامیده است. پس چون این شرف و کرامت را به شما اختصاص داده است، شما هم متقابلاً تکالیف او را رد نکنید.

«لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»: تا پیامبر صلی الله علیه وسلم بر این امر که رسالت را به شما رسانده است بر شما گواه باشد و شما به نوبه خود بر تمام امت‌ها گواه باشید که پیامبرانشان رسالت خود را به آنها ابلاغ کرده‌اند.

«فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ»: پس چون خداوند شما را به این منزلت والا رسانده است، نعمت عظیمی را چنانکه در خور آن است قدر نموده حق تعالی را بر آن شکرگزار باشید و به بهترین وجه دین بی‌پیرایه و خالص را برپا دارید؛ از برپاداشت نماز بر بهترین وجهی که خدای متعال می‌پسندد، بیرون آوردن زکات فرض شده بر شما در اموال‌تان، همراه با توکل بر حق تعالی و چنگ زدن به آستان عنایت وی، اتکا و اعتماد بر وی و سپردن کار به وی، زیرا او برای کسی که ولایتش را بر گزیند، نیکوترین مولی است؛ نصرت و پناهاش داده و به عفو و سترش می‌پوشاند. اوست یاری بخش دوستانش؛ ایشان را بر هدایت راه نموده، از دنائت و سقوط و پستی بر کنار می‌دارد و آزارها را از ایشان دفع می‌کند.

خوانندگان گرامی!

نماز و زکات، تشکر و سپاس از خداوند است. باید به شکرانه‌ی برگزیدگی و سابقه و لیاقت و گواه بودن امت اسلام، نماز به پا داشت. ما نباید تنها به برگزیده بودن و نام اسلام و مسلمانی تکیه نکنیم، با نماز و زکات و تمسک به

خدا، این افتخارات را پاسداری کنیم «فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ» یعنی: او مددکار و متولی امور شماست، پروردگار با عظمت بهترین یار و یاور است. و به ریسمان محکم خدا چنگ بزنید و در تمام امور خود به خدا تکیه کنید و از او یاری بجویید.
خوانندگان گرامی!

الله سبحانه و تعالی در بدایت این سوره مبارکه، از زلزله عظیم قیامت و عذاب شدید الهی یادی به عمل آورد، و اینک در پایان سوره از جهاد و نماز و زکات سخن گفت و یادآورد که او برای همه بندگانش، مولا و سرپرست و یآوری نیکوست، این نکته به ما می آموزد که برای نجات از خطرهای زلزله عظیم قیامت و عذاب شدید الهی، بنده‌ی او باشیم و به او پناه ببریم که «فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ» چه خوش مولایی و چه نیکو یآوری است.
خداوند متعال، بهترین مولاست، چون نه ما را به دیگری می سپارد، نه ما را فراموش میکند، نه ما را برای نیاز خودش می خواهد و نه حقّ و اجر کسی را ضایع می سازد. یاری خداوند بزرگ، برتر از هر یآوری است.

پایان جزء هفدهم

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة المؤمنون

جزء ۱۸

سورة مؤمنون در مکه نازل شده و دارای یکصد و هجده آیه و شش رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره «مؤمنون» نامیده شد زیرا با این فرموده حق تعالی: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» آغاز شده است و آیات بعد از آن نیز به بیان اوصاف هفت گانه مؤمنان و پاداش عظیم ایشان در آخرت، که عبارت از به ارث بردن حنت فردوس برین است، می پردازد.

فضایل و خصوصیات سوره مؤمنون:

در مسند امام احمد، ترمذی، نسائی و حاکم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: هنگام نزول وحی بر رسول الله صلی الله علیه و سلم نزدیک چهره ایشان زمزمه ای مانند صدای زنبور عسل شنیده می شد.

روزی وحی برایشان در حال نزول بود و ما ساعتی معطل کردیم تا نزول وحی بر ایشان تمام شد سپس ایشان روی به قبله کرده، دستان خود را به آسمان برداشتند و چنین دعا کردند: «اللهم زدنا ولا تنقصنا، وأكرمنا ولا تهنا، وأعطنا ولا تحرمنا، وآثرنا ولا تؤثر علينا، وارض عنا وأرضنا: بارالها! بر ما بیفزای و از ما کم نکن، گرامی مان بدار و خوارمان نکن، به ما بده و ما را محروم نگردان، ما را برگزین و دیگران را بر ما ترجیح مده و از ما راضی باش و ما را راضی کن». سپس فرمودند: «به تحقیق همین اکنون بر من ده آیه نازل شد که هر

کس آنها را برپا دارد، به بهشت داخل می‌شود آن گاه قرائت کردند: (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ...) تا ده آیه را تمام نمودند».

و امام نسائی در کتاب التفسیر از یزید بن بانبوس نقل کرده است که او از حضرت عایشه صدیقه سؤال کرد که خلق رسول الله صلی الله علیه وسلم، چگونه و چه بود؟ او فرمود: خلق ان جناب صلی الله علیه وسلم یعنی عادت طبعی او، چنان بود که در قرآن است، سپس این ده آیه را تلاوت نموده گفت: این خلق و عادت رسول الله صلی الله علیه وسلم بود. (ابن کثیر).

نامگذاری سوره مؤمنون:

نام این سوره «مؤمنون» دال بر سوره است و موضوع آن را معلوم و معین می‌سازد.

المؤمنون: جمع مؤمن، به معنای افراد با ایمان، این سوره به «المؤمنون» موسوم شده است تا یاد و نام آنها را جاودانه گرداند و از اخلاق و فضایل نیکوی آنان تمجید به عمل آورد، فضایی که به وسیله آن استحقاق دریافت فردوس (اعلی) را در جنات نعیم پیدا کردند.

مفسران مینویسند که: علت نام گذاری «سوره مؤمنون»؛ همانا یازده آیه ابتدای این سوره است که اوصاف و آثار و نشانه های مؤمنان را به بیان گرفته است. طوریکه در (آیات ۱ الی ۱۱ سوره مؤمنون) میفرماید: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» مسلماً مؤمنان پیروز و رستگارند.

«الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ»: کسانی که در نمازشان فروتن و خاشع هستند.
«وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»: و کسانی که از کردار بیهوده و گفتار یاوه و پوچ روی گردانند.

«وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ»: و کسانی که زکات را پرداخت میکنند.

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ»: و آنانکه شرمگاههایشان را پاک نگاه میدارند. «إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ»: مگر در مورد همسران یا کنیزان خود، که در این صورت سزاوار نکوهش نیستند. «فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ»: پس هر کس فراتر از این را بجوید، اینان همان تجاوز کارانند.

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ»: و کسانی که امانتها و پیمانهایشان را رعایت میکنند.

«وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ»: و کسانی که به نمازهایشان پایبنداند.

«أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ»: آنان همان وارثان هستند.

«الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»: کسانی که بهشت برین را به دست میآورند، و آنان در آن جاودانه اند.

خداوند با یاد کردن بندگان مؤمن خود و بیان موفقیت و رستگاری آنها، و اینکه چگونه به آن میرسند، یاد آنها را گرامی میدارد، و آنان را ستایش مینماید، و در ضمن مردم را تشویق و تحریک میکند تا خود را به صفتهای آنان متصف کنند، پس بنده باید وضعیت خود و دیگران را با این آیات بسنجد، که از این طریق ضعف و قوت ایمان خود و دیگران را میدانند.

پس خداوند فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» مؤمنان که به خداوند ایمان آورده اند و پیامبران را تصدیق نموده اند، رستگار و موفق شده و همه آنچه را که یک انسان سعادت مند به دنبال آن است، به دست آورده اند.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره المؤمنون:

سوره مؤمنون طوریکه گفته شد دارای صد و هیجده آیه بوده، و تعداد کلمات آن به هزار و هشتصد و چهل کلمه می رسد، تعداد حروف این سوره به

چهار هزار و هشتصد و دو حرف می رسد. (قابل یاد آوری است که اقوال علماء در باره تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن مختلف اند.).

ارتباط سوره المؤمنون با سوره قبلی:

خداوند متعال سوره حج را به امر مکلفین به عبادت و نیکو کاری بطور اجمال تمام کرد. «وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ - ۷۷» اکنون سوره مؤمنون را به تفصیل آن مجمل و بیان کارهای نیکو آغاز فرموده است.

اوایل سوره ی حج در اثبات قیامت و زنده شدن دوباره، بحث بعمل آمده، طوریکه میفرماید: «ای مردم! اگر دوباره ی زنده شدن تردید دارید، بدانید که ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه..» و در این سوره از دید دیگری به اثبات قیامت می پردازد و میفرماید: «انسان را از چکیده ی گل آفریدیم، سپس او را در قرارگاهی استوار به صورت نطفه ای در آوردیم». (سوره مؤمنون آیات ۱۲ و ۱۳).

در هر دو سوره، دلایلی بر وجود خالق هستی و یکتایی او، وجود دارد. در هر دو سوره داستانهایی از برخی پیامبران تذکر رفته، تا در هر دوره و برای هر نسلی مایه ی عبرت باشد.

محور اصلی سوره:

این سوره، سوره «مؤمنون» یا سوره ایمان است با همه مسائل و دلائل و صفاتی که ایمان دارد. این، موضوع سوره، و محور اصیل آن است.

محتوای سوره المؤمنون:

طوریکه یاد آور شدیم سوره ی «المؤمنون» از سوره های مکی است که اصول دین از قبیل «توحید و نبوت و معاد» را مورد بحث و بررسی قرار می دهد. سوره مؤمنون چنان که از نامش پیدا است بخش مهمی از آن سخن از اوصاف برگزیده مؤمنان است.

بخش اول که از آیه «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» آغاز می‌شود تا چندین آیه بعد بیانگر صفاتی است که مایهٔ فلاح و رستگاری مؤمنان است و خواهیم دید این اوصاف آن قدر حساب شده و جامع است که جنبه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی را تحت پوشش خود قرار میدهد.

و از آنجا که خمیر مایه همه آنها ایمان و توحید است در بخش دوم به نشانه‌های مختلف خداشناسی، و آیات آفاقی و انفسی پروردگار در پهنه عالم هستی، اشاره کرده، و نمونه‌هایی از نظام شگرف عالم آفرینش را در آسمان و زمین و آفرینش انسان و حیوانات و گیاهان بر می‌شمارد.

سپس بحث‌هایی در زمینه اعتقاد و عمل بیان می‌کند که تکمیل‌کننده آن صفات می‌باشد. در سوره به ذکر دلائل ایمان در آفاق و اقطار بیرون و در زوایا و گستره درون می‌پردازد.

این سوره با بیان صفت مومنان آغاز می‌یابد. سپس روند قرآنی در سوره به ذکر دلائل ایمان در آفاق و اقطار بیرون و در زوایا و گستره درون می‌پردازد.

آنگاه به حقیقت ایمان سر می‌زنند، حقیقت ایمان آنگونه که پیغمبران خدا - صلوات الله علیهم - از نوح (علیه السلام) تا محمد (صلی الله علیه و سلم) خاتم الانبیاء عرضه داشته‌اند. شبه‌های تکذیب‌کنندگان را بیان میدارد، شبه‌هایی پیرامون حقیقت ایمان، و اعتراض‌هایی که بر این حقیقت داشته‌اند و چگونه در برابر آن ایستاده‌اند. تا بدانجا که پیغمبران از خدا مدد و یاری درخواست میکنند، و خدا تکذیب‌کنندگان را نابود می‌سازد، و مؤمنان را نجات میدهد... سپس روند قرآنی می‌پردازد به اختلافی که مردمان می‌زنند بعد از پیغمبران درباره این حقیقت یگانهایکه تعدد نمی‌پذیرد و چندگانه نمیشود... از اینجا به بعد از موضع مشرکان در برابر پیغمبر صلی الله علیه و سلم سخن می‌گوید، و این موضع را بر آنان زشت و ناپسند می‌شمرد، موضعی که دلیل و حجتی بر اتخاذ آن نیست.

همچنان در این سوره دلایل قدرت و یگانگی خداوند متعال را مورد بحث و بررسی قرار داده است، دلایل واضحی که در این عالم شگفت‌انگیز مشاهده می‌شود؛ از قبیل «انسان، حیوان، گیاهان، خلق آسمان‌های جالب و آراسته به گونه‌های ستارگان، انواع درختان خرما وانگور وزیتون وانار و دیگر میوه‌جات، کشتی‌های غول‌پیکر که دل دریاها میشکافند، وسایر آیات و دلایل کونی که همه و همه بروجود و یگانگی ذات خدای عز و جل دلالت دارند».

همچنان در این سوره به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد اذیت و آزاری که از سوی مشرکین برای پیامبر ایجاد میشد، قصه‌ی عبرت‌انگیزی بعضی از پیامبران را مانند داستان نوح علیه السلام، هود علیه السلام، موسی علیه السلام، عیسی علیهم السلام رابابیان زندگی‌شان پرداخته است.

در این سوره به بحث در مورد کفار مکه و دشمنی و گردنکشی آنان پرداخته است که چگونه با وجود دلایل درخشان به مخالفت با حق برخاسته‌اند. آنگاه در مورد تحقق وقوع حشر و نشر دلایل و براهین قاطع اقامه کرده است. موضوع حشر و نشر محوری است که مطالب سوره به دور آن می‌چرخد، و مهمترین مطلبی است که باطل جویان درباره‌ی آن به مجادله پرداخته‌اند، آنگاه سوره با بیان قاطع خود پشت و کمر باطل را درهم می‌شکند. سوره با بحث درباره‌ی روز قیامت بحث خویش را پایان میدهد، روزی که در آن مردم به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروه نیکبختان و گروه بدبختان، در آن روز حسب و نسب فایده‌ای ندارد و جز ایمان و عمل نیکو هیچ چیز سودمند نیست و با بیان هدف آفرینش انسان سوره را پایان می‌دهد.

سوره درباره‌ی خوف و ترس، و سختی دوران احتضار و جان‌کندن کفار که در حالت سکرات مرگ با آن روبه‌رو میشوند داد سخن داده است، آنگاه که آنان آرزو می‌کنند باری دیگر به دنیا باز آیند تا اعمال نیکوی از دست رفته را جبران کنند. اما بسیار دور است؛ چرا که فرصت از دست رفت و دریچه‌ی امید بسته شد.

بصورت کل گفته می‌توانیم که محتوای این سوره مجموعه‌ای است از درسهای اعتقادی و عملی، و مسائل بیدارکننده و بیان خط سیر مؤمنان از آغاز تا پایان می‌باشد.

ترجمه و تفسیر سورة المؤمنون

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾

مسلماناً مؤمنان پیروز و رستگارند. (۱)

به راستی مؤمنان به الله و پیامبر اش محمد صلی الله علیه وسلم رستگار شدند؛ همانان که بدانچه حق تعالی مشروع ساخته است عمل کرده و از آنچه نهی نموده، پرهیز کرده اند.

«أَفْلَحَ»: پیروز شد. به آرزو رسید. رستگار گردید.

کلمه «أَفْلَحَ»: (فلاح) در قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم به کثرت استعمال شده است، بطور مثال در اذان و اقامه هر روز پنج بار هر مسلمان به سوی فلاح دعوت داده می شود و معنای فلاح این است که هر مرادی به دست آید، و هر گونه مشقتی از بین برود، (قاموس)، این لفظ اگرچه مختصر است ولی به همان مقدار چنان جامع است که هیچ انسانی نمی تواند پیش از آن چیزی را آرزو کند، و بدیهی است که فلاح کامل آنست که حتی یک مراد نیز باقی نماند که انجام نگیرد، و مشقتی باقی نماند که بر طرف نگردد. قابل یاد آوری است که فلاح حقیقی و کامل چیزی است که نمی تواند آنرا بطور واقعی و کامل، در این دنیا بدست آورد؛ زیرا دنیا دار التکلیف والمحنة است، و هیچ چیزی آن باقی و پایدار نیست، این متاع گرانمایه در عالم دیگری به دست می آید که نام آن بهشت است.

قرآن عظیم الشان در سوره اعلی آیات (۱۴ و ۱۵) با چه زیبای میفرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ﴿۱۴﴾ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى ﴿۱۵﴾» (به راستی رستگار شد آن کس که خود را (از پلیدی‌ها) پاک گردانید. نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گذارد).

تزکیه، آن است که؛ فکر از عقاید فاسد و نفس از اخلاق فاسد و اعضاء از رفتار فاسد، پاک شود و زکات پاک کردن روح از حرص و بخل و مال از حقوق محرومان است.

در مکتب عالی انبیاء، رستگاران پاکان هستند: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» ولی در مکتب طاغوتیان، رستگاران زورمندانند. فرعون می گفت: هر کس پیروز شود رستگار است.

«قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى» (سوره: طه، ۶۵). در قرآن رستگاری قطعی، هم برای مؤمنان آمده: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» (آیه ۱ سوره مومنون) و هم برای کسانی که خود را تزکیه کرده‌اند: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» پس مؤمن واقعی همان کسانی هستند که خود را تزکیه کرده باشند.

خلاصه اینکه که فلاح کامل و مکمل، تنها در بهشت نصیب می گردد و دنیا جای آن نیست.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۱ الی ۱۱) در باره صفات مؤمنان بحث بعمل آمده است.

صفات مؤمن واقعی:

زندگی انسان ساحت و ابعاد مختلفی دارد که انسان مؤمن همانطور که از نامش پیداست باید در هر کدام از آن ها ایمان خود را ظهور و بروز دهد. در ساحت های شخصی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، هنری، اعتقادی، اخلاقی، علمی، اقتصادی و جسمی. بروز ایمان نیز در این ساحت ها چیزی نیست جز تقوا.

یعنی شخص در همه این ابعاد زندگی خویش نظر الله متعال و رضایت او را محور قرار دهد. این میشود زندگی مومنانه. قرآن عظیم الشان اوصاف و خصوصیات های کلی مومنان را در (آیه ۲ / سوره انفال) با چه زیبای جمعبندی نموده میفرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام الله برده شود، دل‌هایشان (از عظمت او) لرزان شود و هرگاه آیات خدا بر آنان تلاوت شود، ایمانشان را می افزاید و تنها بر پروردگارشان توکل می کنند).

صفات مؤمنین در قرآن عظیم الشان بطور مفصل بیان شده است ولی در آیه سوره مبارکه به هفت صفت مؤمنان را بشرح ذیل به معرفی گرفته است:

اولین وصف:

اولین وصف مؤمن کامل همانا خشوع در نماز است، طوریکه میفرماید:

الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿۲﴾

آنانی که در نمازشان [به ظاهر] فروتن [و به باطن با حضور قلب] اند. (۲)
«خَاشِعُونَ»: هدف از خاشعون کسانی اند که قلب خویش به الله متعال تسلیم نموده و میدانند که چه می گویند و چه میکنند. و طوری در برابر پروردگار خویش ایستاده‌اند و بطور مؤدبانه او را می ستایند و متواضعانه از بارگاه کبریائی رسیدن به سعادت و دوری از شقاوت را می طلبند.

خشوع و فروتنی در نماز یعنی حضور قلب در برابر خداوند، و به خاطر آوردن نزدیکی او، که از این طریق قلب مؤمن و جانش آرام میگیرد، و سکونت مییابد، و کمتر به این سو و آن سو توجه مینماید، و مؤدبانه در پیشگاه پروردگارش ایستاده می شود، و همه آنچه را که میگوید انجام میدهد، و به خاطر می آورد،

و از اول نمازش تا آخر آن بدان توجه دارد، و با این کار وسوسه ها و افکار بی ارزش را از خود دور میگرداند، و این روح نماز، است و مقصود و هدف از نماز همین است. و این چیزی است که برای بنده نوشته می شود. پس نمازی که خشوع و فروتنی و حضور قلب در آن نباشد چنانچه قابل قبول باشد و صاحبش بر آن پاداش یابد، پاداش آن به اندازه ای است که قلب از آن تعقل کند و بفهمد.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه بخصوص در وصف کلمه «خشوع» می نویسد: «خشوع» بمعنی پیش کسی با خوف و هیبت ساکن و پست شدن است چنانچه ابن عباس (رض) تفسیر «خاشعون» را به «خایفون ساکنون» کرده است و آیه «تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ إِنَّ الْأَرْضَ أَحْيَاهَا لَمْحِي الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۳۹ فصلت) (زمین را پژمرده (و بی جان) می بینی پس همین که (از آسمان) آب را بر آن فرو فرستادیم به حرکت و تحول در آمد و نمو کرد، البته همان کسی که (زمین مرده را) زنده کرد، قطعاً زنده کنندهی مردگان است؛ بدون شک او بر هر کاری قادر است.) هم دلالت میکند برین که در «خشوع» یک قسم سکون و تذلل معتبر است در قرآن عظیم الشأن «خشوع» را صفت و جوه، ابصار، اصوات و غیره قرار داده اند. و در یک موقع در آیه «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ» (آیا برای کسانی که ایمان آورده اند، زمان آن نرسیده که دل هایشان برای یاد خدا و آنچه از حق نازل شده، نرم و فروتن گردد) (آیه ۱۶ حدید) صفت قلب وانمود کرده اند. معلوم میشود که اصل خشوع از قلب است و خشوع اعضای بدن تابع آن است و قتیکه در نماز قلب خاشع و خائف و یا کن و پست شود خیالات در اطراف منتشر نمیشود بلکه به یک مقصود تمرکز مییابد.

سپس آثار خوف و هیبت و سکون و خضوع در اعضای بدن هم ظاهر میشود مثلاً بازو و سر رام کردن، نگاه را بست نگهداشتن، به ادب دست بسته ایستادن، این سو و آن سو ننگریستن با کالا یا با ریش و غیره بازی نکردن - آواز انگشتان را نکشیدن و امثال چنین احوال و افعال از جمله لوازم خشوع میباشند. در احادیث از حضرت عبدالله بن زبیر و حضرت ابوبکر صدیق (رض) منقول است که ایشان در نماز مانند چوب بیجان سکون میداشت که این خشوع نماز گفته میشود، فقها درین مسئله اختلاف دارند که آیا نماز بدون خشوع صحیح و مقبول میباشد یا نه؟ صاحب روح المعانی نوشته است که خشوع برای روا شدن و صحت صلوۀ شرط نی بلکه برای قبول صلوۀ شرط است و الله اعلم. خوانندگان گرامی!

نماز، از جمله عباداتی است که: در رأس همه عبادت های اسلامی قرار دارد، و باید گفت که: در نماز، حالت و کیفیت مهم است. مومنان نماز های خویش را آنگونه که مشروع شده است به کامل ترین وجه در حالی ادا میکنند که قلب های شان در آن خاشع و اندام های شان از شیرینی مناجات، آرام است. حضرت ابن عباس (رض) مفسر مشهور جهان اسلام میفرماید: «خَاشِعُونَ» یعنی میترسند و آرام میگیرند. یعنی با تواضع در مقابل جلال و عظمت پروردگار با عظمت به نماز ایستاده میشوند؛ زیرا هیبت و شکوه بر قلب آنان مستولی است. در حدیث شریف آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم شخصی را دیدند که در حال نماز با ریش خود بازی میکرد، فرمودند: «لو خشع قلب هذا، لخشعت جوارحه: اگر قلب این (شخص) خاشع و فروتن میبود، قطعاً اندامهای او نیز آرامش و سکون خود را حفظ می کرد».

پس در نماز فقط برای کسی خشوع پیدا میشود که دلش فارغ از همه‌های

اندرونی به خلوتگاه نیایش حاضر باشد و در این هنگام است که نماز برایش بسیار راحت بخش و روح افزا خواهد بود. چنان که در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «... آرامش روان من در نماز قرار داده شده است».

شأن نزول آیه ۲:

۷۴۰- حاکم از ابوهریره (روایت کرده است: هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم (نماز میخواند نگاه خود را به سوی آسمان معطوف می کردند. ولی بعد از اینکه آیه «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» (۲) نازل شد. بعد از آن پیامبر صلی الله علیه وسلم همیشه به زمین نگاه می کرد.

۷۴۱- ابن مردویه این حدیث را چنین روایت کرده است: پیامبر در نماز نگاه می کرد.

۷۴۲- سعید بن منصور از ابن سیرین به صورت مرسل روایت کرده است: پیامبر نگاه خود را می گرداند. پس این آیه نازل شد.

خشوع در نماز:

فحوای این آیه کریمه به وضاحت تام برای ما مسلمانان این مفهوم را میرساند که: آن مؤمنان نماز خوان کامیاب و پیروز میگردند و از شر تمام مصائب نجات می یابند که نماز های خود را با هوش یعنی با فروتنی و گریه و زاری خاص از برای الله تعالی می خوانند.

علماء میگویند که قلب مؤمن به دلیل صفا و جلایی که دارد، با خواندن نماز با حضور قلبی و رعایت خشوع در نماز، مانند یک آئینه صاف و شفاف میتواند انوار و تجلیات پروردگارا را به سوی خود جذب کند.

علماء اسلام بدین امر معتقد اند که استعداد پذیرش انوار الهی در قلب، به حدی است که نماز گزار واقعی میتواند در اثر تابش انوار الهی به منزله و مقام دست یابد، که در نتیجه آن به بسیاری از اسرار زندگی برایش مکشوف گردد. «قد افلح المؤمنون» (أفلح) از ماده (فلح و فلاح) در اصل به معنی شکافتن و بریدن است سپس بر هر نوع پیروزی و رسیدن به مقصد و خوشبختی اطلاق شده است.

مفسرین مینویسند:

فلاح و رستگاری معنی وسیعی دارد که هم پیروزی های مادی را دربر میگیرد و هم دست آورد های معنوی را، و در آیه متذکره هر دو بعد پیروزی ها برای مومنان مسلمان در نظر گرفته شده است.

پیروزی و رستگاری یک مسلمان مؤمن در دنیا اینست که: انسان آزاد و سر بلند، عزیز و بی نیاز زندگی کند و این امور جز در سایه ایمان امکان پذیر نیست و رستگاری آخرت برای یک مومن مسلمان، در این است که در سایه رحمت پروردگار در میان نعمت های جاویدان با کمال عزت و سربلندی به زندگی ابدی خویش ادامه دهد.

راغب در (مفردات) خویش مینویسد:

فلاح دنیوی در سه چیز خلاصه می شود: (بقاء و غنا و عزت) و فلاح اخروی در چهار چیز: خلاصه میشود: بقاء بلا فنا، و غنا بلا فقر، و عز بلا ذل (ذلت) و علم بلا جهل: (بقای بدون فنا، بی نیازی بدون فقر، عزت بدون ذلت، و علم خالی از جهل).

کلمه خشوع به معنای تأثر خاصی است. خشوع حالت خاص و فوق العاده اطاعت میباشد، طوریکه برخی از افراد در برابر پادشاه تحت یک حالت

خاصی از اطاعت قرار میگیرند. اگر ملا حظہ فرموده باشید حتی چشمش رپ هم نمی زند و روابط ذهنی و جسمی خویش، از هر جای دیگر قطع نموده و با تمام حواس منتظر اوامر و هدایات پادشاه میگردد. خشوع هم در نماز در برابر پروردگاره حالتی می ماند که جسم، روح و روان یک شخص مومن مسلمان در برابر خالق خویش در حالت نماز با تمام قوت در حال تسلیمی کامل قرار داشته باشد.

معنی خشوع:

علماء معنی متعددی را در مورد مفهوم «خشوع» بعمل آورده اند که برخی از معنی آن را میتوان بشرح ذیل چنین فورمولبندی و خلاصه نمود: خشوع به معنای ترس و بی حرکت شدن اعضاء از ترس است. و یا گفته اند: افتادن پلکها و خفض جناح و تواضع است. و یا گفته اند: سر به زیر انداختن است. و یا گفته اند: خشوع آن است که به این سو و آن سو ننگری. و یا گفته اند: خشوع آنست که مقام و منزلت طرف مقابل را بزرگ بشماری و همه اہتمام خود را در بزرگداشت او جمع و جور کنی. و یا گفته اند: خشوع عبارت از تذلل است. - همچنان خشوع عبارت است از آرامش، طمأنینہ، وقار و تواضع، و ترس از الله و توجه به وی. (تفسیر ابن کثیر ط. دارالشعب (۴۱۴/۶)) - خشوع، یعنی در کمال خشوع، با فروتنی و ذلت تمام در مقابل خداوند ایستادن (المدارج (۵۰۲/۱)). و از مجاہد روایت شده است کہ گفت: «وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ»: قنوت عبارت است از ایستادن، فروتنی، چشم پوشی و تواضع از ترس خداوند (تعظیم قدر الصلاة (۱۸۸/۱)).

محل خشوع:

محل خشوع، به اتفاق همه مفسرین و همه علمای و دانشمندان اسلام قلب معرفی شده است، و ثمرات خشوع در اعضای بدن ظاهر میگردد، و اعضای بدن تابع قلب هستند، وقتی که فروتنی قلب، به سبب غفلت و وسوسه، از بین رفت، فروتنی دیگر اعضای بدن هم از بین می‌رود، زیرا قلب مانند قومندان اعلی، و اعضای بدن مانند سر بازان اوست و از وی پیروی و اطاعت می‌کنند. وقتی که فرمانده عزل یا نابود شود سربازانش هم از بین می‌روند، پس خشوع اعضای بدن متعلق به خشوع قلب است.

اما تظاهر به فروتنی و خشوع مذموم است زیرا از نشانیهای اخلاص پنهان کردن خشوع و فروتنی است.

فضیل بن عیاض مشهور به الخراسانی (۱۰۱ یا ۱۰۵ - ۱۸۷) یکی از علمای شهیر جهان اسلام و از عارفان نامدار قرن دوم هجری در مورد خشوع و حکمت خشوع مینویسند مکروه است که اعضای بدن بیش از قلب خاشع باشند. یعنی لازم است (این دو) مساوی و برابر باشند.

میگویند روزی امیرالمؤمنین حضرت عمر یکی از مسلمانان را دید که در حین نماز، گردن خویش را پیش از حد پایان انداخته است. به او گفت: خشوع و فروتنی اینجاست، به سینه‌اش اشاره کرد، نه در خود خم کردن (المدارج ۵۲۱/۱).

ابن قیم الجوزی در یک مبحث دینی در مورد فرق میان خشوع ایمانی و تظاهر به خشوع استدلال زیبا نموده مینویسد: «خشوع الإیمان هو خشوع القلب لله بالتعظیم والإجلال والوقار والمهابة والحیاء، فینکسر القلب لله کسرة ملتئمة من الوجل والخجل والحب والحياء وشهود نعم الله وجنایاته هو، فیخشع القلب لا محالة فیتبعه خشوع الجوارح».

خشوع ایمان همان خشوع و تواضع قلب همراه با تعظیم و اجلال و وقار و مهابت و حیاء، پس قلبها فروتن میشوند همراه با ترس و حب و حیاء و حضور ذهن نعمتهای بی منتهای خداوندی بر او و کوتاهی او در برآورده کردن شکر این نعمتها، پس در این هنگام است که قلب بدون اختیار خاشع و فروتن می شود.

اما تظاهر به خشوع عبارت است از این که انسان جوارح خود را به حالت تصنعی و ظاهری فروتن کند اما قلبش غافل باشد، و بعضی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم می گفتند: «أعوذ بالله من خشوع النفاق» گفته شد: خشوع نفاق چیست؟ گفتند: آن است که جسم فروتن و دل غافل باشد.

بنده فروتن خدا کسی است که آتش شهوات خود را خاموش کرده و دود آن شهوات از دلش خارج شده است، پس دلش می تابد و صاف می شود و نور عظمت و بزرگی خداوند در آن می درخشد و به سبب ترس از خدا و خشوع در مقابل وی شهوات می میرند، اعضای بدن احساس آرامش می کنند، دل مملو از آرامش و طمأنینه می شود و فرمانبردار و مطیع خواهد شد و همانند زمینی که آب در آن نفوذ کند کاملاً تسلیم می شود. و نشانه آرامش این است که به خاطر عظمت خدا، در کمال ذلت و خواری چنان سجده ای می کند که سرش را بلند نمی کند، تا به ملاقات خداوند نرود سر را بلند نمی کند. این است معنای خشوع و فروتنی.

اما تظاهر به خشوع و خود را به چشم مردم زدن حالتی است که شخص، اندام بدن خود را به ظاهر فروتن نشان می دهد و ریاکاری پیشه میکند. این گونه افراد ظاهری زیبا و آراسته و فروتن، اما باطن آنها ویران و زنده به شهوات است.

چنین انسانی به ظاهر فروتن است اما در درون وی عقربها و مارهای سمی زندگی می کنند و در پی فرصت مناسب هستند (برای تفصیل موضوع مراجعه

شود به کتاب الروح صفحه ۳۱۴).

فروتنی در نماز وقتی حاصل میشود که انسان دل خود را بدان مشغول کند و آن را بر چیزهای دیگر ترجیح دهد، در چنین حالتی است که احساس راحتی و آرامش میکند و چشمانش روشن میشوند. همانطور که پیامبر بزرگوار ما محمد صلی الله علیه وسلم فرمودند: «وجلعت قره عینی فی الصلاة» (تفسیر ابن کثیر (۴۵۶/۶) والحديث فی مسند احمد (۱۲۸/۳)). «نورچشمان من در نماز است». خداوند در قرآن کریم مردان و زنان فروتن و خاشع را ستوده و فروتنی را از صفات نیکوکاران شمرده و برای آنها آمرزش و اجر بس بزرگی را مهیا دیده است (سوره احزاب آیه ۳۵) الهی تو ما بندگان خویش را از خشوع حقیقی بر خورد دار نمایی.

راه های وصول به خشوع:

علماء اسباب خشوع و فروتنی در نماز را بر دو قسم تقسیم نموده اند:

اول: آن چه که خشوع را ایجاد و تقویت می کند.

دوم: از بین بردن آن چه که مانع خشوع می شود و آن را تضعیف می کند.

شیخ الاسلام، ابن تیمیه رحمه الله آن را بر آن چه که سبب تقویت خشوع میشود تعبیر میکند و میفرماید: آن چه انسان را بر انجام خشوع یاری می رساند دو چیز است:

۱- قدرت متقاضی.

۲- از بین بردن مشغولیت ها.

اما اولی یعنی تقویت نیروی متقاضی، این است که بنده ای کوشش کند هر آن چه را که میگوید و انجام میدهد بفهمد و در قرائت و ذکر و دعا تدبر نماید و با تمام وجود آن گونه که گویی او را می بیند با خدایش مناجات کند، زیرا نماز گزار با خداوند مناجات می کند.

و احسان هم این است که رسول گرامی فرمودند: «أن تعبدالله كأنك تراه، فإن لم تكن تراه فإنه يراك» «آن چنان خداوند را پرستش کن گویا او را می بینی و اگر تو وی را نمی بینی خداوند تو را می بیند».

هر اندازه که بنده ای حلاوت و شیرینی نماز را بچشد بیشتر به سوی آن کشیده می شود و این امر متناسب با قوت ایمان اوست.

اسباب تقویت ایمان بسیار زیادند و به همین خاطر است که رسول گرامی ما محمد صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سه چیز نزد من محبوب است؛ زن، عطر، و نور چشم من در نماز است».

و در حدیث دیگر فرمودند: «أرحنا بالصلاة» «بلال ما را به نماز خوشحال کن». یعنی آذان بگو تا نماز بخوانیم و از شر دنیا راحت شویم.

اما دومی: از بین بردن مشغولیت ها، بدین صورت است که انسان کوشش کند خود را از مشغولیت های قلبی که افکار و خیالات پوچ و بیهوده است رها سازد و از هر آن چه که سبب دور شدن از هدف اصلی نماز است بپندیشد و آنها را از خود براند برای تحصیل خشوع و حضور قلب در نماز و سایر عبادات، موارد ذیل مورد توصیه قرار گرفته است:

۱- بدست آوردن آنچه جان معرفتی که دنیا را در نظر انسان کوچک و الله را در نظر انسان بزرگ کند، تا هیچ کار دنیوی نتواند به هنگام راز و نیاز با معبود نظر او را به خود جلب و از الله تعالی منحرف سازد.

۲- توجه به کارهای پراکنده و مختلف، معمولاً مانع تمرکز حواس است و هر قدر انسان، توفیق پیدا کند که مشغله های مشوش و پراکنده را کم کند به حضور قلب در عبادات خود کمک کرده است.

۳- انتخاب محل و مکان نماز و سایر عبادات نیز در این امر، اثر دارد، به همین دلیل، نماز خواندن در برابر اشیاء و چیزهایی که ذهن انسان را به خود مشغول

می دارد مکروه است، و همچنین در برابر درهای باز و محل عبور و مرور مردم، در مقابل آئینه و عکس و مانند اینها، به همین دلیل معابد مسلمین هر قدر ساده تر و خالی از زرق و برق و تشریفات باشد بهتر است چرا که به حضور قلب کمک می کند.

۴- پرهیز از گناه نیز عامل مؤثری است، زیرا گناه قلب را از خدا دور میسازد، و از حضور قلب می کاهد.

۵- آشنائی به معنی نماز و فلسفه افعال و اذکار آن، عامل مؤثر دیگری است.

۶- انجام مستحبات نماز و آداب مخصوص آن چه در مقدمات و چه در اصل نماز نیز کمک مؤثری به این امر می کند.

۷- از همه این ها گذشته این کار، مانند هر کار دیگر نیاز به مراقبت و تمرین و استمرار و پیگیری دارد، بسیار میشود که در آغاز انسان در تمام نماز یک لحظه کوتاه قدرت تمرکز فکر پیدا می کند، اما با ادامه این کار و پیگیری و تداوم آنچنان قدرت نفس پیدا میکند که می تواند به هنگام نماز دریچه های فکر خود را بر غیر معبود مطلقا ببندد!

حضور قلبی در نماز:

از آیات قرآنی و احادیث نبوی چنان استفاده می شود که نماز کامل و حقیقی نمازی است که با حضور قلب و خلوص نیت و همراه با یقین باشد اداء گردد. نماز کامل باید با طهارت کامل، وضوء کامل، و از همه مهمتر با حضور قلب و خلوص یقین و خالی بودن فکر و ذهن و قلب از توجه و مصروفیت های دنیوی بر پا گردد.

همانطوریکه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم است: «فإذا فرغت فانصب وإلی ربك فرغب» (هنگامی که فارغ شدی، به نماز بایست و به سوی پروردگارت بشتاب).

اما این بدان معنا نیست که اگر احیاناً نماز با این خصوصیت نبود آن نماز باطل است، بلکه می توان مراتب متعددی برای نماز و نماز گزار تصور کرد. مسلماً هر چه درجه و مرتبه کمال معنوی بالاتر باشد، نماز بهتر و از درجه ای بالا برخوردار خواهد بود.

قرآن عظیم الشان از برخی انسان ها چنین یاد می کند «رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله؛ (سورة نور/ آیه ۳۷).

(اشخاصیکه تجارت و خرید و فروش آنان را از ذکر الله باز نمی دارد). اینان در عین حالیکه در بین مردم هستند و به کار و تلاش زندگی روزمره مشغولند، ولی همه ای این مصروفیت ها آنان را از نماز و یاد پروردگار باز نمی دارد.

برای تحصیل حضور قلب در نماز، مراعات کردن نکات ذیل مفید و مؤثر است:
۱- نماز گزار باید بداند که در نماز با پروردگار خویش ملاقی است و با الله خود سخن میگوید و حمد و ثنای او را بجاء می آورد، اگر چه به معنای الفاظ توجه هم نمی کند.

۲- نماز گزار بر علاوه حضور قلب، باید، به معانی کلمات و اذکار که به زبان میاورد، باید توجه جدی داشته باشد و بداند که چه میگوید.

۳- بر نماز گزار است تا، اسرار عبادت و حقیقت اذکار و تسبیح و تحمید موجود در نماز را بفهمد. و این اسرار و حقایق باید به باطن نماز گزار نفوذ کند.

خواندن نماز با خشوع:

علماء میگویند نماز حقیقی دارای دو بُعد است: بُعد ظاهری که به منزلت جسم نماز بشمار میرود، و بُعد باطنی نماز که بمثابة روح و حقیقت واقعی نماز بشمار میرود.

هریک از این دو بُعد احکام و آداب بخصوصی خود را دارند، که با رعایت آن نماز، نمازگزار به کمال و هدف که به منظور آن نمازگزار، نماز بر پا داشته است، دست می یابد.

در مورد نماز باید گفت که نماز بدون رعایت احکام و شرایط ظاهری، باطل است. و نماز بدون مراعات نکردن آداب باطنی و قلبی نیز نزد الله مقبول نبوده، و هدف واقعی نماز که اتصال انسان به پروردگار رب العزت است، حاصل نمی گردد.

بدون شک از مهم ترین آداب باطنی نماز، و بلکه تنها راه رسیدن به اسرار و آثار و نتایج آن، همانا حضور قلب در نماز می باشد.

با تمام قوت گفته می توانم که بهره هر کس از نماز، به اندازه حضور قلبی اش در اجرای دقیق نماز مطابق نماز پیامبر صلی الله علیه وسلم می باشد.

در دین مقدس اسلام، حضور قلب در همه ای عبادت و بخصوص در نماز که ستون دین در شریعت اسلامی معرفی گردیده است، بی نهایت عمده و اساسی می باشد.

بهترین راه ایجاد حضور قلب و دفع وسواس شیطان. ایجاد خشوع و خضوع، همانا مبارزه جدی با هجوم افکار پراکنده که فکر انسان در امور دنیوی مصروف ساخته، می باشد.

برای دفع وسواس شیطان و مبارزه به این افکار و اوهام، راهی جزء دفع انگیزه های آنها نیست، زیرا افکار پراکنده به انسان فشار می آورد و مانع توجه قلب می شود، لذا باید علل و اسباب آن را یافت و از بین برد.

علماء سبب همه این تشنگی افکار و تهاجم اوهام را فقط در یک نقطه خلاصه و جمع بندی مینمایند که همان «حُب دنیا» است.

در روایات اسلامی «حُب الدنیا رأس کل خطیئه» بلی محبت دنیا محبت با مال دنیا، محبت به مقام و منصب دنیا، سر سلسله همه خطاء ها و گناهان محسوب میگردد.

همچنان علماء بدین باور اند که اساس عدم خشوع در نماز علاقه، مزید دل بستن نماز گزار به دنیا و اموری دنیای است، و طوریکه که گفته شد تا زمانیکه ریشه محبت به دنیا (مال و مقام دنیا) از دل کنده نشود، امکان بر پاء داشت نماز کاری دشواری خواهد بود.

نماز گزار نباید فراموش کند که: شیطان دشمن قسم خورده مؤمن مسلمان است و هر لحاظه در کمین انسان نشسته است، او قسم یاد نموده است که به هر وسیله که باشد آنسان را گمراه بسازد، بخصوص شخص مؤمن و مسلمان که مصروف نماز خواندن باشد. شیطان هم سعی و تلاش خویش را بر اه می اندازد، که در روح و روان نماز گزار به هر وسیله ممکن نفوذ پیدا کند و قلب نماز گزار را از اتصال به الله به امور دنیوی منحرف نماید، و بدین صورت از اجر و پاداشش که اجرای نماز با خشوع بدست آرد، محروم میسازد.

در نمازی که خشوع و حضور قلب در آن وجود نداشته باشد، شرع اسلامی آنرا عبادت ناقص الاجر میدانند، و اجر و پاداش نماز بر اساس مقدار خشوع نماز گزار است، و کسانیکه بدون هیچ خشوع و حضور قلبی نماز را اداء کنند شاید کارشان بجایی برسد که فقط فرضیت آن نماز نزد خداوند از گردنش بیافتد ولی هیچ پاداشی دیگری نگیرد.

در حدیثی از عمار بن یاسر روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «إن الرجل لینصرف وما کتب له إلا عشر صلاته، تسعها، ثمنها، سبعها، سدسها، خمسها، ربعها، ثلثها نصفها» (صحیح-روایت ابو داود و نسائی).

(یک شخص از نمازش منصرف میشود در حالیکه برایش فقط یک دهم، یک نهم، یک هشتم، یک هفتم، یک ششم، یک پنجم، یک چهارم، یک سوم، و یا نصف (اجر و پاداش) برایش نوشته میشود).

یعنی هر چه خشوع و حضور قلب در نماز بیشتر باشد اجر و پاداش بیشتر و کاملتر بدست خواهد آورد.

و یکی از راه‌های مبارزه با و سواس شیطان خناس و یکی از راه‌های حل، این مشکل روشی است که در روایت عثمان بن ابی العاص وارد شده است که گفت: «یا رسول الله، إن الشيطان قد حال بیی و بین صلاتی یلبسها علی، فقال رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم: «ذاك شيطان یقال له خنزب، فإذا أحسسته فتعوذ بالله منه، واتفل عن یسارک ثلاثا، ففعلت ذلک، فاذهبه الله تعالی عنی». (روایت مسلم) (ای رسول الله، شیطان بین من و نمازم فاصله انداخته و هواسم را پرت و پریشان میکند، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: این شیطانی است که به او خنزب میگویند، پس اگر آنرا احساس کردی به الله بناه ببر (بگو: اعوذ بالله من الشيطان الرجیم) و به طرف چپ خود (در حال قیام و در نماز) سه بار تف بیانداز (البته بدون آب دهان)، (عثمان با ابی العاص) گفت: آنرا انجام دادم و این مشکل رفع شد.

پس شما نیز میتوانید برای دفع و سواس شیطان اعوذ بالله بگوئید و سه بار از طرف چپ تف (بدون آب دهان) بیاندازی تا این و سواس رفع و دفع شود. و سبب دیگر برای ایجاد خشوع، از بین بردن موانع و مشغولیت‌های دنیوی است که باعث از بین رفتن خشوع یا کمتر شدن آن می شود.

خوانندگان گرامی!

طوریکه گفته شد نماز گزار باید درحین نماز مانند یک بنده و «برده» فرمانبردار بوده، «وقوموا لله قانتین» باشد و در حضور پروردگار باید با آداب و فروتنی ایستاده شود.

نماز گزار باید در حین ادای نماز چنان با عجز و فروتنی در پیشگاه پروردگار خویش ایستاده شود که از یاد عظمت و جلالی ذات باری تعالی، قلبش بلرزد، و این حالت نه تنها بر قلبش بلکه بر سایر اعضای بدنش مستولی گردد.

یکی از صفات برجسته مؤمنان که در سوره مؤمنون «قد أفلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون» به آن اشاره شده خشیت در نماز است.

«خاشعون» از ماده خشوع به معنی حالت تواضع و ادب جسمی و روحی آمده است. خاشعون حالتی که در برابر شخص بزرگ یا حقیقت مهمی در انسان پیدا می شود و آثارش در بدن ظاهر می گردد.

در اینجا قرآن عظیم الشان صرف بجاء آوردن نماز را، نشانه مؤمنان نمی داند، بلکه خشوع در نماز را از ویژگی آنان می شمرد.

اشاره به اینکه نماز آنها الفاظ و حرکاتی بی روح و فاقد معنی نیست بلکه در حال نماز آن چنان حالت توجه به پروردگار در آنها پیدا می شود که از غیر او جدا می گردد و به او می پیوندند، چنان غرق حالت تفکر و حضور و راز نیاز با پروردگار خویش می شوند که این حالت بر تمام ذات وجودشان اثر میگذارد. خود را ذره ای می بینند در برابر وجودی بی پایان و قطره ای در برابر اقیانوسی بیکران. لحظات این نماز هر کدام برای او درسی است از خودسازی و تربیت انسان و وسیله ای برای تهذیب روح و جان.

قرآن عظیم الشان خشوع در نماز را یکی از نشانه های مؤمنان میدانند و میفرماید «الذین هم فی صلاتهم خاشعون» آنان، که در نمازشان خشوع می ورزند. اگر به فهم آیه متبرکه دقت نمایم بوضاحت تام در خواهیم که: قرآن عظیم الشان «اقامه صلوئه» (خواندن نماز) را نشانه مؤمنان نمی شمارد بلکه خشوع در نماز را از ویژگی های آنان می شمرد.

زمینه سازی برای روحیه خشوع:

قبل از اینکه در مورد ایجاد زمینه سازی برای روحیه خشوع در نماز بحث بعمل نمایم، علماء نماز را ترکیبی از جسم و روح میدانند و به اصطلاح نماز را به مانند جسم انسان تشبیه نموده و میفرمایند که اگر جسم انسان ضعیف باشد، روح انسان از قوت و صلابت لازمی برخوردار نمیشود. جسم نماز به فهم علمای دین، خواندن و بجاء آوردن نماز مطابق دستور پیامبر صلی الله علیه است که میفرماید: «صلوا کما رایتونی اصلی» (نماز بخوانید مثل مرا که دیدی نماز میخوانم).

ما پیامبر صلی الله علیه را نه دیدیم، ولی ما باید نماز خویش را طوری انجام دهیم طوریکه احکام آن در احادیث نبوی در دسترس ما قرار گرفته است.

خشوع روح نماز است:

گفتیم خشوع، روح نماز است اگر رکوع و سجود و قرائت و تسبیح را جسم نماز بدانیم، حضور قلب و توجه درونی به حقیقت نماز و کسی که با کسی که راز و نیاز می کنیم روح نماز است.

خشوع در واقع چیزی جز حضور قلب توأم با تواضع و ادب و احترام چیزی دیگری نیست و به این ترتیب روشن میشود که مؤمنان تنها به نماز به عنوان یک کالبد بی روح نمینگرند بلکه تمامی توجه آنها به باطن و حقیقت نماز است. بسیاری از نمازگزان هستند که: اشتیاق فراوان به حضور قلب و خشوع و خضوع در نمازها دارند اما هر چه می کوشند توفیق آن را نمی یابند.

توفیق رسیدن به خشوع:

علماء و مفسران و فقهاء برخی از پیشنهادات را در مورد رسیدن به خشوع حقیقی در نماز و ایجاد فضای خشوع در نماز بعد از تحقیق، در روشنی هدایت اسلامی و احادیثی نبوی بعمل آورده اند که برخی از این راه ها عبارتند از:

معرفت و آماده گی برای نماز:

مفسرین میگویند خشوع و خضوع در برابر خداوند، مخصوصاً در حالت نماز، ریشه قوی در معرفت انسان از فهم واقعی نماز است. مؤمن مسلمان در جنب اینکه معرفتی نسبت بخود داشته باشد، حد اعظمی کوشش بعمل آورد تا شناخت کاملی از خالق خویش را نیز حاصل نماید. و تحصیل معرفت خالق نه تنها در خواندن نماز به خشوع حاصل میگردد. بلکه مؤمن مسلمان این معرفت را قبل از نماز نیز حاصل نموده بوده باشد.

آمادگی برای نماز یکی از عوامل عمده در ایجاد روحیه خشوع در نماز میباشد. بناءً یکی از عوامل اساسی که از لحاظ روانی بر حضور قلب، و ایجاد خشوع در نماز، ذی تاثیر میباشد، نوع بینش و نگرش نماز گزار نسبت به نماز است. هر فرد از نماز گزار تعریفی خاصی از فهم نماز در فکر خویش بعمل می آورد، و هر شخص با دید بخصوص خویش به فهم عبادت می نگرد. این نوع دیدگاه ها در حضور قلب تاثیر زیادی دارد.

موضوع آمادگی برای نماز طوریکه قبلاً یاد آور شدیم: بمعنی خوب و کامل وضوء گرفتن و خواندن اذکار قبل و بعد از وضوء، اهمیت به نظافت و از جمله به استعمال مسواک، پوشیدن لباس مطهر و پاک و زیبا، زود و آرام و با تمکین رفتن غرض اشتراک در نماز جماعت بسوی مسجد و منتظر اقامه نماز شدن، وسعی و تلاش لازم خرچ دادن در منظم و راست بودن صف نماز همه اینها مقدمه ای برای نماز باخشوع می باشد.

و این امر با تکرار آذان همراه مؤذن و خواندن دعای ثابت شده بعد از آذان و دعا در بین آذان و اقامه، ادامه می یابد.

- طوریکه گفتیم نماز به وجود انسان میماند که مرکب از جسم و روح است. هر یک از اعضای جسم انسان که برخی در ظاهر و برخی در درون هستند نقش خاصی و حیاتی در زندگی انسان دارد.

برخی از اعضای جسم انسان مانند قلب نقش کلیدی در حیات انسان داشته و با نبود آن نقصان جدی در تمامیت وجود انسان ایجاد می شود و برخی دیگر مانند چشم، بینی، گوش، مو و غیره... به کالبد انسان جلوه میدهند. اگر قرار باشد، به نماز از همین دید بنگریم، حضور قلب را روح نماز خواهیم دید و ارکان نماز را اعضای حیاتی نماز، دیگر واجبات مثل قرائت و تشهد و سلام را به منزله دست و پا و مستحباتی همچون قنوت را زینت و جلوه نماز خواهیم دید.

دومین وصفت:

دومین وصفت مؤمن کامل همانا پرهیز دوری از گفتار و عملکرد لغو و بیهوده است:

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿۳﴾

و آنان که از [هرسخن و کردار] بیهوده و بی فایده روی گردانند. (۳)

یعنی مؤمنان همه گفتارها و رفتارهایی بیهوده را که در دنیا و آخرت سودی دربر ندارد، فرو می گذارند و کسانی که از گفتن سخن بیفایده و بیهوده روی میگردانند چون به آن علاقه ندارند، و میخواهند نفس خود را از آن پاک بدارند، و هرگاه بر گفتار و کردار بیهودهای گذر کنند با کرامت و به بهترین وجه از کنار آن میگذرند. و وقتی آنها از گفتار بیهوده روی گردان هستند از حرام نیز به طریق اولی روی میگردانند، و هرگاه انسان بتواند زبانش را کنترل کند قطعاً میتواند کارش را نیز کنترل نماید، و اختیارش در دست خودش خواهد بود، چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم به معاذ بن جبل آنگاه که او را به چند چیز توصیه نمود، فرمود: آیا تو را به ملاک همه اینها خبردهم؟ گفتم: «بلی، ای پیامبر خدا!» پس پیامبر زبان خودش را گرفت و فرمود: «این زبانت را کنترل کن!». پس یکی از صفات پسندیده مؤمنان این است که زبان خود را از گفته های بیهوده و سخنها ی حرام کنترل نمایند.

«اللَّغْوُ»: یعنی بیهوده کردار، بیهوده گفتار، یاوه اعمال و اقوالی که در آن خیر و فایده ای نباشد.

از جمله در مورد کلام بیهوده و بی فائده قرآن عظیم الشان میفرماید: «لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَغْيَةٍ» (غاشیه آیه ۱۱) و هم در مورد عمل بی فائده میفرماید: «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا فِرْقَانٍ - آیه ۷۲» و استعمال آن در قرآن عظیم الشان بیشتر در کلام بیهوده و بی فائده آمده است.

به قولی: لغو، شامل شرک و همه معاصی می شود.

طوریکه ابن کثیر در تفسیر خویش میفرماید: لغو یعنی باطل، پس شامل شرک و نافرمانی و گفتار و کردار بیهوده می شود. (تفسیر ابن کثیر ۵۵۹/۲).

باید متذکر شد که: نشانه‌ی ایمان، دوری از لغو است. (مؤمن باید در تمام کارها و سخنان خود هدف صحیح داشته باشد)

ابو هریره (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیثی فرموده است: «مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ» (یکی از نشانه‌های کمال نیکویی اسلام شخص فرو گذاشتن بیهوده است).

نتیجه گیری از این حدیث:

۱ پرهیز از اقوال و افعال و اندیشه‌های بیهوده.

۲ مشغول شدن به آنچه که نفع دین و دنیا را دارد.

۳ سرگرم شدن به مسایل بیهوده نشانه ضعف ایمان است.

۴ انسانها از نظر ایمان یکسان نیستند.

ثمره و میوه‌ی حاصل از عمل به این حدیث:

آرامش قلب، صرفه جویی و استفاده مفید و مثمر از وقت، مصون ماندن شخصیت و جایگاه شخص.

وصف سوم مؤمن کامل:

پروردگار با عظمت ما در مورد وصف سوم مؤمن کامل میفرماید:

وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿٤﴾

و آنانی که زکات (مال خود را به فقرا) می دهند. (۴)

وصف سوم یک مؤمن مسلمان آنست: آنان که زکات اموالشان را پرداخته و به وسیله پرداخت زکات، و بخشیدن آن به مستحقانش، روان و اخلاق خود را از آلودگیهای اخلاقی و کارهای زشت که نفس با ترک گفتن و پرهیز کردن از آن پاکیزه میگردد پاکیزه مینمایند. پس آنان عبادت پروردگار را به خوبی و نیکی و با فروتنی در نماز انجام میدهند و با پرداخت زکات با بندگان خدا نیکی میکنند.

لفظ زکات در لغت به معنای پاک کردن آمده است و در اصطلاح شرع عبارت است از: اندازه مخصوص از مال مخصوص برای اشخاص مخصوص با شرایط مخصوص.

پرداخت زکات مال موجب برکت آن شده و پاکیزه گی مال میگردد. «و ما آتیتم من زکاة تریدون وجه الله فاولئک هم المفلحون» (سورة روم آیه ۳۰) و آنچه را از زکات می دهید و قصدتان رضای الله است موجب فزونی مال شما می شود.

یعنی آنان که زکات اموالشان را پرداخته و به وسیله بخشیدن آن به مستحقانش، روان و اخلاق خود را پاک می سازند.

ابن کثیر در تفسیر خویش می نویسد: «با آن که آیه کریمه مکی است اما اکثر علما بر آنند که مراد از آن، زکات اموال است». بنا بر روایات صحیح، زکات در سال دوم هجری در مدینه فرض شد ولی ظاهراً از روایت ابن کثیر چنین بر

می آید که اصل زکات در مکه فرض شده بود اما مقادیر و نصاب‌های آن در مدینه فرض شد.

فلسفه‌ی وجوب زکات پول:

در قرآن عظیم الشان ۳۲ بار کلمه «زکات» و ۳۲ بار کلمه «برک» تذکر یافته است، گویا زکات مساوی با برکت است.

در دین اسلام خزانه داری و زراندوزی مورد نکوهش بوده، و هدایت داده شده است که مال باید به طریق مشروع صرف شود. خداوند حکیم در قرآن کریم قوانینی همانند زکات، خمس و ارث را وضع فرموده تا ثروت‌ها در دست عده ای معدود انباشته نشود، «... کیلا یکون دوله بین الأغنیاء منکم...» (سوره حشر آیه: ۷) تا اموال میان ثروتمندان دست به دست نشود [جلوگیری از تراکم ثروت].

فلسفه و حکمت زکات:

اساساً زکات برای جبران کمبودهای افراد جامعه و پرکردن شکاف‌های عمیق طبقاتی و ایجاد رفاه و آسایش هر چه بیشتر برای همگان و زدودن فقر و بیکاری تشریح گردیده است و معتبرترین ضامن حفظ آزادی و استقلال و ثبات سیاسی و اقتصادی ملت مسلمان است. بنابر این:

۱ زکات درصدی شرعی از اموال مخصوصی است که خداوند مقرر فرموده است که بانوایان آن را به بینوایان بدهند.

۲ زکات سبب زیادت و برکت اموال و صفای باطن می گردد.

۳ زکات عامل زدودن فقر است.

۴ زکات محبت و همبستگی را ایجاد و کینه و نفرت را در میان آحاد جامعه برطرف می سازد. زیرا زکات گیرنده خود را در اموال زکات دهنده سهیم می داند و از اموال او حفاظت می کند.

۵- زکات برای زدودن فقر است نه تربیت فقیر.

۶- زکات باید روی حساب و کتاب و مسؤولیت پذیری دریافت و پرداخت شود در غیر این صورت سایه ی فقر به حال خود باقی خواهد بود.

اول: نقش زکات در ساختار شخص:

هرگاه به آیات قرآنی که مسلمانان را به زکات امر میکند توجه ودقت نمایم در پهلوی هر آیت قرآنی حکمی در مورد زکات نیز موجود است، نماز که ازدیدگاه معنویت ارتباط انسان را با الله جل جلاله مستحکم میسازد، زکات این رابطه را در بخش مادی و مالی آن مستحکم میسازد، زیرا بسیاری از عیوبی است که سبب فاصله میان بنده و الله جل جلاله میگردد، برای مثال محبت مال، بخل، دزدی، راهزنی، اختلاس، رشوه وسایرعیوب خطرناک ازهمین نقطه ی مالی داخل وجود انسان میگردد.

هرگاه مسلمانی احکام الهی را مراعات نموده زکات اموال حلال و پاک خود را تقدیم نماید، در اینجاست که او از محبت افراطی به مال به محبت دیگری انتقال میکند که محبت الله است. این مؤمن ثابت میکند که برای رضایت الله جل جلاله از مال خود گذشته آنرا در راه الله جل جلاله مصرف نموده است، پس چگونه رو به مال حرام نماید.

زکات، ایمان مؤمن را قویتر میسازد، زیرا در بسیاری از حالات انسانهای ریا کار میتوانند که صد ها رکعت نماز ریایی بخوانند ولی برعکس آن مصرف پول در راه الله جل جلاله نشان میدهد که او واقعاً محبت با پروردگار خویش داشته و از لذیذ ترین چیز در زندگی خویش برای رضایت وی صرف نظر نموده است. بنابر این زکات انسان را به امور ذیل میکشاند:

الف: تقویت ایمان با مصرف نمودن اموال در راه الله جل جلاله

ب: دوری از بخل

ج: محبت با فقراء

د: دوری از کسب اموال حرام.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَفْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٥﴾

و آنانی که فروج و اندامشان را از عمل حرام (بیعفتی) حفظ می کنند. (۵)
کسانی که شرمگاههایشان را از ارتکاب زنا پاک میدارند. و از کمال حفاظت
شرمگاه این است که انسان از آنچه انسان را به زنا فرا میخواند مانند نگاه
کردن و دست زدن و غیره پرهیز نماید. پس آنها شرمگاه هایشانرا حفظ مینمایند.

وصف چهارم پاکدامنی:

وصف چهارم مؤمن کامل حفظ شرمگاه از حرام و پاکدامنی است.

در جوامع اسلامی، حفاظت و نگهداری از نماز و ناموس، بی نهایت مهم
میباشد طوریکه در قرآن عظیم الشان، نسبت به ناموس با تعبیر «حَافِظُونَ» و
درباره نماز با جمله «عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» یاد شده است.

فروج: بر آلت جنسی مرد وزن هردو اطلاق میشود. یعنی: مؤمنانی که با
آراسته شدن به پاکدامنی و عفت، شرمگاههای خود را از هر آنچه که برای شان
حلال نیست، نگاه می دارند نیز رستگار شدند.

إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٦﴾

مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده اند، که در این صورت
سزاوار ملامتی و (مجازات) نیستند. (۶)

یعنی: مأمور به نگهداشت شرمگاه خویش از کنیزانی نیستند که به ملک
خالص، ملک دست آنان شده اند «پس در این صورت بر آنان نکوهشی نیست»
در عدم نگهداشت شرمگاه خویش از همسران و کنیزانشان لذا برای مؤمنان

بهره‌گیری جنسی از کنیزان شان نیز حلال است، مادامی که در این باره مانعی شرعی فراروی شان وجود نداشته باشد؛ از قبیل این که آن کنیزک مثلاً خواهر رضاعی شان باشد. اما اگر در غیر این محدوده درآیند و به شهوت رانی حرام بپردازند، مورد نکوهش و مجازات قرار می‌گیرند. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی)

طوری‌که می‌فرماید:

فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٧﴾

پس کسانی [که در بهره‌گیری جنسی، راهی] غیر از این جویند، تجاوزکار [از حدود حق] هستند. (٧)

«فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ» چنین افرادی از آنچه خداوند حلال نموده است تجاوز کرده و به سوی حرام رفته، و بر ارتکاب محارم الهی جرأت نموده‌اند. این آیه بر حرمت «متعّه» دلالت مینماید، چون زنی که با ازدواج موقت همسر قرار می‌گیرد، همسر حقیقی نیست که هدف نگاه داشتن و زندگی کردن با وی باشد.

همچنان جمهور فقهاء با استناد به این آیه، بر تحریم استمناء با دست (جلق) استدلال کرده‌اند.

استمناء:

استمناء به این معنی است که شخص در رابطه جنسی با خود، کاری کند که منی از وی خارج شود. خود ارضایی هنگامی رخ میدهد که فرد به قصد انزال منی و لذت جنسی خود را تحریک می‌کند، تا به اوج لذت برسد.

آثار جسمی و روانی استمناء زیانبار است که به برخی از آنها اشاره میشود:

۱- تحریک زیاد هیپوتالاموس و در نتیجه تحریک افراطی غدد جنسی که سبب پرکاری نامتناسب آنها می‌شود و بلوغ زودرس را به دنبال دارد.

- ۲- کاهش و تخلیه مکرر قوای جسمی و روحی که به ضعف عمومی بدن و بالاخره پیری زودرس می‌انجامد.
- ۳- به علت افزایش جریان خون در اعضای تناسلی، مغز و مراکز حساس دیگر، پیوسته دچار کاهش نسبی جریان خون می‌شود.
- ۴- رکود فکری، اختلال و ضعف حافظه و کاهش اراده در کسانی که استمناء می‌کنند، دیده می‌شود.
- ۵- ضعف بینایی و بی‌اشتهایی و در صورت افراط، ضعف استخوانی و ناراحتی‌های مفصلی در این افراد شایع است.
- ۶- فرد از نظر فکری نوعی توجه نسبتاً مداوم به موضوع‌های جنسی پیدا میکند که این امر مانع تفکر آزاد وی می‌شود.
- ۷- در مراحل افراطی به ضعف جنسی و انزال زودرس منجر می‌شود.
- ۸- به علت ارضای ناقص و غیر طبیعی، بعد از ازدواج غالباً در امور زناشویی با مشکل مواجه می‌شوند.
- ۹- گوشه‌گیری، یأس و بی‌تفاوتی نسبت به مسایل مهم و حیاتی، غم و کدورت روانی از عوارض دیگر آن است.
- ۱۰- در موارد شدید خود آزاری ایجاد شده و فرد از آزار رساندن به خود لذت می‌برد.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿۸﴾

و آنانی که ایشان امانت‌های خود را و عهد خود را مراعات می‌کنند. (۸)
یعنی کسانی که امانتها و پیمانهایشان را رعایت میکنند. و آن را حفاظت هم میدارد و به آن پایبند هم هستند، و برای اجرای آن میکوشند. این شامل همه امانتهاست؛ امانتهایی که حق خداوند هستند، و امانتهایی که حق بندگان خدا

میباشند. خداوند متعال در (آیه ۷۲ سورة احزاب) میفرماید: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿۷۲﴾»

(همانا ما امانت (الهی) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس، از حمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند، ولی انسان آن را بر دوش گرفت، اما او بس ستمکار و نادان است.)

پس همه چیزهایی که خداوند بر بندها ش واجب نموده امانت است و باید کاملاً آنها را انجام دهد و حفظ نماید. همچنین امانتهایی که انسانها بر دوش یکدیگر میگذارند؛ مانند مالهایی که به امانت داده میشود، و رازهایی که بطور امانت با کسی در میان نهاده میشود، و امثال آن. پس بنده باید هر دو امانت را ادا نماید: همانا خداوند به شما فرمان میدهد که امانتها را به اهل آن بسپارید. همچنین شامل عهد و پیمانی است که به بندگان با یکدیگر میندند و بنده باید به آن وفادار باشد، که عهدشکنی حرام است.

وصف پنجم مؤمن کامل: ادای حق امانت است!

ابو حیان گفته است: به ظاهر عموم امانات منظور است، پس شامل امانتی هم می‌شود که خدا اعم از قول و فعل و اعتقاد بر بندهی خود گذاشته است. و نیز شامل امانتی هم می‌شود که از جانب دیگر انسان‌ها به او داده می‌شود از قبیل سپرده‌ها و امانات.

أمانت:

یکی از خصلت‌های بسیار مهم فردی و اجتماعی، امانت داری است. امانت داری به معنای حفظ و سالم نگهداشتن آن از خطر و آسیب است. کلمه امانت در اصل از «امن» و آرامش و اطمینان گرفته شده؛ چنانکه امانت داری موجب امنیت، اعتماد و سلامتی جامعه از انحرافات و خطرها خواهد شد.

قیومی صاحب لغت نامه «المصباح المنیر» می نویسد: «أمانت در اصل از أمن به معنای سکونت و آرامش قلب است و از نظر لفظ و معنا مانند واژه سلیم است: «أَمِنَ مِنَ الْأَسَدِ، مِثْلَ سَلِيمٍ مِنْهُ»، یعنی: از گزند شیر ایمن شد، مرادف است با: از گزند شیر به سلامت ماند» ضد امانت، خیانت است که بدترین خصلت از نظر عقل و دین می باشد.

یکی از خصایل اخلاقی انسان که دارای ارزش و اهمیت فوق العاده ای است، امانت و امانت داری است.

امانت در فرهنگ لغت، دارای معانی مختلفی است؛ پاس داری، حفاظت، امنیت، امان، مواظبت، مراقبت، رازداری، نگهداری، آسایش و آرامش روح و جان از جمله معانی امانت است و مفاهیمی چون: خیانت، دزدی و چپاول، بی وفایی، ایجاد رعب و وحشت، نیرنگ، جاسوسی، نفاق، بهتان، کتمان حقیقت و بی مبالاتی در نگهداری اسرار، متضاد آن می باشد.

امانت در نظر اسلام، از مقام و ارزش والایی برخوردار است. خداوند متعال در قرآن عظیم الشان نسبت به حفظ امانت و سپردن آن به دست صاحبانشان میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿٥٨﴾» (آیه ۵۸، سورة نساء) (همانا خداوند هدایت میفرماید که: امانتها را به صاحبانش بدهید و هرگاه میان مردم قضاوت کردید، به عدل حکم کنید. چه نیک است آنچه که خداوند شما را بدان پند می دهد. بی گمان خداوند شنوای بیناست.).

همچنان در آیات (۳۲ ۳۵ سورة معارج) به امانت داری در طول زندگی و پاداش عظیمی که به شخص امین تعلق می گیرد، اشاره نموده میفرماید: «وَ

الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿٣٢﴾ وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ ﴿٣٣﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٣٤﴾ أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ ﴿٣٥﴾» (و آنان که رعایت کننده امانت‌ها و قراردادهای خویشند. و آنان که به (ادای) شهادت‌های خود قیام می‌کنند. و آنان که بر نمازشان مراقبت دارند. اینان در بهشت‌ها گرامی داشته می‌شوند).

وصف ششم مؤمن کامل:

ایفای عهد است یکی از عهود آن معاهده ای است که از دو طرف در باره معامله ای لازم قرارداد میشود که انجام دادن آن فرض و تخلف از آن غدر و فریب و حرام است.

وفای به عهد «اوفوا بعهدی اوف بعهدکم»

(به عهد و پیمان من پایبند باشید، تا که به عهد و پیمانم با شما وفادار باشم. (آیه: ۴۰ سوره بقره)

عهد چیست؟

عهد در لغت به معنای پاسداری و سرکشی کردن و حفظ چیزی می‌باشد، و در اصطلاح به قراردادها و پیمان‌هایی که باید آنها را حفظ کرد و دقیقاً رعایت نمود، عهد گفته می‌شود. (مفردات راغب اصفهانی، چاپ اول، ۱۴۱۲ه، چاپ بیروت، صفحه ۱، جلد ۵).

مهمترین سرمایه یک انسان و مهمترین سرمایه یک جامعه داشتن حس اعتمادی است که اتباع یک جامعه به یکدیگر دارند، و هر عامل که حس اعتماد را در جامعه تقویت نماید، مایه سعادت و پیشرفت آن جامعه است. در جامعه ای که حس اعتماد از بین رود و یا به تضعیف گذاشته شود آن جامعه به سوی بدبختی سوق میگردد.

از مهمترین عامل که میتواند حس اعتماد را در جامعه تقویه و قوت ببخشد، زنده نگاهداشتن اصل وفا به عهد و پیمان است. عهد و پیمان یکی از فضایل مهم اخلاقی بحساب رفته و شکستادن عهد و پیمان از بدترین رذایل اخلاقی بحساب می آید.

وفای به عهد و پیمان، نشان دهنده‌ی درجه عالی شخصیت انسانی بوده، و وفا داری به عهد پیمان انسان را به عالترین معراج انسانیت ارتقاء میدهد. حضرت محمد صلی الله علیه وسلم حتی در بین مخالفین خویش به وفادار به عهد بودن مشهور بود و حتی دشمنان وی این شخصیت والا و پیامبر اسلام را با وجود اینکه به پیامبر بودنش معتقد نبودند اما وی را یک انسان وفادار به عهد می‌شمردند و این اخلاق را وی در عمل ثابت کرده بود.

با تأسف باید که روزگار زندگی برخی از اوقات انسان، به افراد سر می‌خورد که به بیان چالاک و فریب چنان بازی را براه می‌اندازد که انسان میتواند حتی از مقام انسانی همچو افراد انکار نماید.

عهد شکنی و عدم وفاداری به عهد یکی از بدترین اعمال انسانی بشمار رفته که: پیامبر بزرگوار اسلام، محمد صلی الله علیه وسلم همچو اشخاص را در جمله بی‌دینان شماریده و می‌فرمایند: «لَادِينَ لِمَنْ لَاعَهْدَ لَهُ» هر کسیکه شکننده عهد و پیمان اند از جمله بی‌دینان بشمار میرود.

همچنان پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «من كان يومن بالله و اليوم الآخر فليف ادا وعد» پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد هر گاه وعده می‌دهد باید به آن وفا کند.

همچنان پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «ثلاث ليس لاحد من الناس فيهن رخصة: بر الوالدین مسلما کان او کافرا و الوفاء بالعهد لمسلم او کافرا و

اداء الامانة الى مسلم كان او كافرا. «محمد صلّ الله عليه وسلم فرمودند: سه چیز است که ترک آن بر هیچ کس جایز نیست: نیکی به پدر و مادر چه مسلمان باشند چه کافر و وفای به عهد با مسلمان یا کافر و ادای امانت به مسلمان یا کافر. از آیات قرآنی و احادیث نبوی و سایر دساتیر اسلامی بصورت واضح و اشکارا معلوم میگردد که شخصی مسلمان باید به همه ی پیمان ها، و سایر قراردادهای خواه لفظی باشد و یا کتبی باشد، و عملی باشد باید پابند ان باشد.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩﴾

و آنانی که همواره بر نمازهای خود محافظت می کنند. (۹)

وصف هفتم: مؤمن کامل کسانی که همواره و همیشه نمازهایشان را در اوقات معین و با شرایط و ارکان آن انجام میدهند.

پس خداوند آنها را ستایش نمود که در نماز فروتنی مینمایند و بر آن مواظبت میکنند، و اصولاً نماز بدون این دو حالت نماز محسوب نمیشود. پس کسی که همیشه نماز میخواند اما بدون فروتنی و حضور قلب، یا اینکه نماز را با فروتنی و خشوع میخواند اما بدون محافظت و مواظبت بر آن، چنین کسانی قابل نکوهش و سرزنش میباشند، و کارشان ناقص است.

در التسهیل آمده است: اگر گفته شود چرا «صلاة» در اول و آخر تکرار شده است؟ در جواب گفته خواهد شد: تکرار نشده است؛ چون در ابتدا از نمازی سخن به میان آمده است که در آن خشوع است و در اینجا ادامه و پایداری بر انجام دادن آن منظور است، پس دو امر مختلفند. (التسهیل ۴۹/۳).

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است که فرمود: از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کردم: یا رسول الله! کدام عمل نزد الله متعال محبوبتر است؟ فرمودند: «نماز در وقت آن». گفتم: سپس کدام عمل؟ فرمودند:

«نیکی با والدین». گفتم: بعد از آن کدام عمل؟ فرمودند: «جهاد در راه الله تعالی». از این جهت خداوند متعال ذکر این صفات را با نماز آغاز و با نماز هم به پایان برد.

همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «پایداری و رزید و هرگز ثواب پایداری را نمی‌توانید در تحت حصر و شمار در آورید و بدانید که بهترین اعمال شما نماز است و بر نماز مواظبت نمی‌کند جز شخص مؤمنی».

محافظت بر نماز:

یکی از فضیلت‌های مؤمن، همانا محافظت و مراقبت او بر نمازهایش است. «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ... وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» (آیات ۱ و ۹ سور مؤمنون) به راستی که مؤمنان رستگار شدند. آنان که بر نمازهایشان مواظبت می‌نمایند. همان چیزی که خداوند به آن دستور فرموده است. «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَ قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ» (بر انجام همه‌ی نمازها و (خصوصاً) نماز وسطی (ظهر)، مواظبت کنید و برای خدا خاضعانه بپاخیزید.) (آیه ۲۳۸ سوره بقره). اقامه نماز باید مداوم باشد. در ضمن باید گفت که: همه‌ی مردم مسئول حفظ نمازند.

أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ﴿۱۰﴾

چنین کسان وارث (مقام عالی بهشت) اند. (۱۰)

آنهایی که این اوصاف والا را در خود دارند، یعنی نماز را به کامل‌ترین شکل آن، انطوری که در شرع بیان گردیده است، در همان شکل و هیأت و اوقات مخصوصش ادا و بجا می‌آورند و آنرا ضایع نمی‌گردانند، شایسته‌اند که وارث و ذی حقان بهشت و نعمت‌های آن باشند.

«الْوَارِثُونَ»: بمعنی مستحقان می‌باشد. تملک کنندگان.

الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١١﴾

آنانی که فردوس را به ارث می برند، آنها در آن همیشه اند. (۱۱)
 آنان وارثان جنت فردوس هستند، فردوس را که بالاترین و بهترین جای بهشت است به دست می آورند، چون آنها دارای بالاترین صفات نیک و خیر بوده اند.

«هُم فِيهَا خَالِدُونَ» آنان در آن جاودانه اند، از آن رنجیده و خسته نمی شوند، و دلشان نمی خواهد که به جای دیگر برده شوند، چون بهشت کاملترین و برترین نعمتهای را در بر دارد، و هیچ چیزی در آن نیست که صفا و زیبایی آن را مکدر نماید.

جنت فردوس:

جنت فردوس بالاترین و بهترین مقام جنت است. کلمه فردوس در لغت به معنای باغ و بهشت آمده است. (ابن منظور، لسان العرب، ۱۴۱۴ ق، جلد ۶ صفحه ۱۶۳).

فردوس را در اصطلاح بهترین مرتبه بهشت دانسته اند. که در بالاترین قسمت بهشت قرار گرفته و در بالای آن عرش الهی است. این کلمه دوبار در قرآن عظیم الشأن آمده است.

در مورد عظمت جنت فردوس حدیثی داریم که آنرا امام بخاری و مسلم روایت فرموده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «اذا سألتم الله الجنة فاسألوه الفردوس فإنه أعلى الجنة وأوسط الجنة ومنه تفجر أنهار الجنة و فوقه عرش الرحمن». «چون از الله جنت را درخواست می کردید، جنت فردوس را از او بخواهید زیرا فردوس بلندترین جای جنت و میانه آن است، همه انهار بهشت از فردوس جاری میشود و عرش رحمان بر فراز آن قرار دارد». (اخراج از مسلم).

خوانندگان گرامی!

این بود اوصاف مؤمنان وارسته و مفلح که در آیات ده گانه سوره مؤمنون از آن یاد آوری بعمل آمده است در ضمن میخوام توجه شما را به یک مطلب جلب نمایم که آغاز صفات هفت گانه مومنون به اقامه نماز آغاز یافت و هم به ادای نماز خاتمه یافت، این امر ما را به یک حقیقتی واضح میرساند که: اگر نماز به حیث نماز با تمام آداب و پابندی و با تمام خشوع و خضوع ادا گردد بقیه اوصاف خود به خود در او پدید خواهند آمد والله اعلم

در حدیثی از عائشه ام المؤمنین (رض) پرسیدند: اخلاق رسول الله صلی الله علیه وسلم چگونه بود؟ فرمود: «اخلاق رسول الله صلی الله علیه وسلم قرآن بود» آن گاه تلاوت کرد: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱﴾» [المؤمنون: ۱] تا رسید به «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿۹﴾» [المؤمنون: ۹]، سپس فرمود: اخلاق رسول الله صلی الله علیه وسلم این چنین بود.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۱۲ الی ۲۲) موضوعاتی: آفرینش انسان، پدید آمدن آسمانها و فروفرستادن باران و رام کردن چهارپایان و غیره از دلایل قدرت آفریدگار هستی، مورد بحث قرار گرفته است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ﴿۱۲﴾

و یقیناً ما انسان را از [عصاره و] خلاصه از گل آفریدیم. (۱۲)

«سُلَالَةٌ» به معنای عصاره، از «سل» به معنی استخراج چیزی از چیزی دیگر است. گفته میشود: «سللت الشعر من العجین و السیف من الغمد»: مو را از خمیر بیرون کشیدم و شمشیر را از غلاف کشیدم. همچنان در تفسیر البحر آمده است، خلق البریة من سلالة متنن و الی السلالة کلها ستعود. (البحر ۳۹۳/۶).

ابن کثیر به نقل از قتاده در معنی آیه میگوید: «آدم را از گل بیرون آوردیم». و این معنی به سیاق نزدیکتر است.

طوریکه در فوق یاد آور شدیم «سلاله»: از سل است و آن عبارت از بیرون آوردن چیزی از چیزی است. پس حاصل معنی این است: انسان را از نطفه‌ای بیرون آورده شده از گل آفریدیم. پس نطفه سلاله است و فرزند سلیل و نیز به فرزند هم سلاله اطلاق می شود.

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿١٣﴾

آن گاه او را نطفه گردانیده و در جای استوار (صلب و رحم) قرار دادیم. (۱۳)
«باز او را» یعنی: آدم را، به اعتبار افراد و نسل وی که همان بنی آدم اند «نطفه‌ای در قرار گاهی استوار قرار دادیم» که همانا رحم است.

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿١٤﴾

باز آن نطفه را به خون بسته تبدیل کردیم، پس آن خون بسته را به صورت پاره گوشت در آوردیم، پس آن پاره گوشت را استخوان‌ها ساختیم، پس از آن استخوان‌ها را با گوشت پوشانیدیم، باز او را به آفرینش دیگر (انسان زنده) آفریدیم، پس بسیار بزرگ است الله، بهترین آفرینندگان. (۱۴)
کلمه «عَلَقَةً» به معنای خون غلیظ و بسته شده و کلمه «مُضْغَةً» به معنای پاره گوشت بدون استخوان است.

امام فخری رازی در باره این آیه مبارکه در تفسیر خویش می نویسد: یعنی آن را به صورتی در آوردیم که با خلق اول متفاوت بود؛ چون قبلاً جماد بود ولی اکنون به صورت انسان درآمده است، بی‌زبان بود، اما اکنون انسانی گویا است، ناشنوا بود اما شنوا گشت، و نابینا بود، اما اکنون می بیند. و در یکایک

اعضای آن عجایی به ودیعه نهاد. حکمت‌های عجیب و غریب را طوری در آن به و دیعه نهاد که توصیف کنندگان از وصف آن ناتوانند. (فخر رازی ۸۵/۲۳).

مراحل هفتگانه آفرینش انسان:

در آیات، مذکور هفت مرحله در باره آفرینش انسان ذکر گردیده است، پیش از همه سلاله من طین، دوم نطفه، سوم علقه، چهارم مضغه، پنجم عظام، یعنی استخوانها، ششم پوشانیدن روی استخوانها و در مرحله هفتم تکمیل آفرینش یعنی دمیدن روح است.

خودشناسی، مقدمه‌ی خدا شناسی است:

الله متعال در این آیات مراحل آفرینش انسان را از ابتدای خلقتش تا جایی که سرنوشتش به آن منتهی میگردد بیان مینماید، پس ابتدا از خلقت پدر بشریت آدم علیه السلام بحث نموده و او را از سلله من طین یعنی از گلی آفرید که از تمام زمین برداشته شده است. بنابراین فرزندانها همانند زمین برخی پاکیزه و خوب، و برخی بد هستند، و برخی نرم و برخی سخت میباشند، و برخی در میان این دو قرار دارند.

«ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً» سپس انسان را به صورت نطفه قرار دادیم، نطفهای که از میان سینه زن و کمر مرد بیرون میآید. سپس «فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ» در قرارگاهی استوار و محکم که رحم مادر است قرار گیرد که از فاسد شدن مصون میماند. «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً» سپس نطفهای را که قبلاً در رحم قرار داده بودیم بعد از گذشت چهل روز به شکل خون بسته‌های در آوردیم.

«فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً» سپس خون بسته را بعد از گذشت چهل روز به صورت قطعه گوشتی کوچک به اندازه ای آنچه که جویده میشود در آوردیم.

«فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا» سپس مضغه را تبدیل به استخوان سختی نموده ایم و به میزان نیاز بدن گوشت را در لابلای آن قرار دادیم.

«فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا» سپس گوشت را پوششی برای استخوانها قرار دادیم، و این در چهل روز سوم انجام میشود.

«ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» و از آن پس او را به آفرینش دیگری آفریدیم که روح در آن دمیده میشود، پس آن موجود جامد و بیجان تبدیل به موجود زنده میگردد.

«فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» پس والامقام و دارای خیر فراوان است خداوند، که بهترین آفریننده میباشد خدایی که هر چیزی را نیکو آفریده، و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد؛ سپس نسل او را از چکید، آبی پست مقرر نمود، آنگاه او را از اندامی درست برخوردار کرد، و از روح خود در وی دمید، و برای شما گوش و چشمان و دلها قرار داد، چه اندک سپاس میگذارید!

پس همه آفرینش او زیباست، و انسان بهترین و زیباترین آفریده های اوست، بلکه به طور مطلق از همه مخلوقات بهتر است، چنان که خداوند متعال فرموده است: به راستی که انسان را در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریدهایم.

«ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ» (۱۵: مؤمنون) بعد از آفرینش و دمیده شدن روح در بدن شما، در مرحله های دیگر خواهید مرد.

«ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ» (۱۶: مؤمنون) سپس شما در روز قیامت برانگیخته شده و طبق اعمال بد و نیکتان سزا و جزا خواهید دید خداوند متعال میفرماید آیا انسان چنین میپندارد که رها میشود؟ آیا او قبلاً نطفهای نبود که در رحم ریخته میشود؟ سپس به خون بستهای تبدیل شد، سپس خداوند بعد از آن او را آفریده و مرتب نمود، و از آن دو نر و ماده را قرار داد. آیا این [آفریننده و خالق] توانایی ندارد که مرده ها را زنده گرداند؟!

شأن نزول آیه ۱۴:

۷۴۴- ابن ابوحاتم از عمر فاروق (روایت کرده است: در چهار چیز با پروردگار خود موافقت کرده‌ام، هنگامی که آیه «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ ﴿۱۲﴾» «ما انسان را از خلاصه از گل آفریدیم» (مؤمنون: ۱۲) نازل شد. من گفتم: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» «پس بزرگ است خدای که نیکوترین آفرینندگان است».

داستان زیبای از حضرت ابن عباس (رض):

در تفسیر قرطبی آمده است که روزی حضرت عمر (رض) در اجتماع از اکابر صحابه نشسته بود، از آنان پرسید که شب قدر در چه تاریخی از رمضان می باشد؟ همه در جواب فقط چنین گفتند که: والله اعلم، کسی وقتی برای آن معین نمود، حضرت ابن عباس علیه السلام در آن میان کوچکترین از همه بود، مورد خطاب قرار گرفت که تو چه می گویی، حضرت ابن عباس علیه السلام فرمود: یا امیر المومنین خداوند آسمانها وزمینها راهفت آفریده است، آفرینش انسان را در هفت مراحل به پایه تکمیل رسانده و برای غذای انسان هفت چیز آفرید، لذا آنچه در فهم می آید این است که شب قدر در تاریخ بیست و هفتم باشد، فاروق اعظم این استدلال عجیب را شنیده به صحابه کرام فرمود: شما نتوانستید جوابی را بدهید که این کودک داد، کودکی که هنوز مویهای سرش برابر نشده است. این حدیث طویل در مسند ابی شیبه آمده است، حضرت ابن عباس (رض) از هفت درجه آفرینش انسانی همان را مراد گرفت که در این آیه مبارکه آمده است و هفت چیز در غذای انسان در آیه سوره ی عبس (آیات: ۲۷ ۳۲) آمده است: «فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ﴿۲۷﴾ وَ عِنَبًا وَ قَضَبًا ﴿۲۸﴾ وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا ﴿۲۹﴾ وَ حَدَائِقَ غُلْبًا ﴿۳۰﴾ وَ فَاكِهَةً وَ

﴿۳۱﴾ مَتَاعًا لَّكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ ﴿۳۲﴾ (و در آن، دانه رویانندیم. و نیز انگور و سبزیجات، و زیتون و نخل خرما، و باغهای پردرخت، و میوه و چراگاه، برای برخورداری شما و چهارپایانتان.

در این آیه هشت چیزی ذکر شده است که هفت مورد اول غذای انسان است و آخرین یعنی «آب» غذای حیوانات می باشد. (بنقل از تفسیر قرطبی)

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ﴿۱۵﴾

بعد از این [مراحل] حتماً خواهید مرد. (۱۵)

«بَعْدَ ذَلِكَ»: بعد از اتمام آفرینش بدین شکل شگفت و صباحی چند زندگی کردن. یعنی: بعد از طی این مراحل و به سر رسیدن اجل هایتان، خواه ناخواه مردنی هستید. به سوی مرگ رهنوردید.

من عرف نفسه فقد عرف ربه:

در حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم: که میفرماید: «کسی که خود را بشناسد پروردگار خویش را شناخته است» این حدیث به ما مسلمانان در یک جمله مختصر می آموزاند که انسان قبل از اینکه به شناسایی جهان ماحول خود بپردازد، و بر فواید و ضررهای آن پی ببرد، و معلومات حاصل بدارد. باید خود و عظمت که در خلقت اش بکار رفته آنرا درک و کشف نماید. و با شناخت خویش به پیروی از فرمان الهی و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم خود را از امیال حیوانی و شیطانی نجات داده و خود را به کمال مطلوب و عالی که خلقت برای تحقق این هدف صورت گرفته، برساند.

پروردگار با عظمت ما در آیه (۱۰۵ سوره مائده) با زیبای خاصی میفرماید: «یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم.» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خود بپردازید، و شناخت را از خود آغاز نماید که با شناخت خود برشناخت پروردگار دست خواهد یافت.

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ ﴿١٦﴾

آن گاه شما مسلماً روز قیامت برانگیخته می شوید. (۱۶)

یعنی در روز قیامت از قبرهایتان برای محاسبه و مجازات حشر شده و بیرون می آید.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ ﴿١٧﴾

و بی تردید بالای سرتان هفت آسمان [که هر یک بر فراز دیگری است] آفریدیم، و ما هرگز از آفرینش غافل نبوده ایم. (۱۷)

واقعیت امر همین است که پروردگار با عظمت ما؛ هم خالق است و هم ناظر. و در آفریدن و تدبیر جهان هستی، مدیریت دائمی لازم دارد. مفسران در مورد کلمه «طَرَائِقَ»، می نویسند که شاید: راه عبور فرشتگان و یا راه و مدار حرکت کرات باشد و ممکن است منظور، هفت آسمان باشد که به یکدیگر راه دارند.

در آیات قبلی سوره مبارکه بحث خلقت انسان را مورد بحث قرار داد و در این آیات متبرکه بحث را به خلق آسمانها و زمین را ادامه می دهد که: عموماً دلایلی درخشان بر وجود خدای خالق می باشند، و فرمود:

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ ﴿١٨﴾

و از آسمان، آبی به اندازه نازل کردیم و آن را در زمین جای دادیم؛ و بی تردید به از بین بردن آن کاملاً توانمندیم. (۱۸)

ابن کثیر گفته است: یعنی اگر می خواستیم به هنگام نزول آن را در زمین فرومی بردیم تا جایی که شما بدان دسترسی پیدا نمی کردید و از آن سودی نمی بردید، اما خدای مهربان به لطف و مرحمت خود باران را بر شما نازل میکند، از ابر آبی زلال و شیرین فرو می ریزد، آن را در دل زمین مستقر میسازد

و به صورت منبع و سفره‌های زیرزمینی درمی‌آید، آنگاه دهانه‌ی چشمه‌سارها بازگشته و به صورت جویبار و رودخانه جاری می‌شود و از آن کشتزارها و باغ‌ها سیرآب می‌شوند شما و احشامتان (گله و رم. چار پایان) تان از آن می‌نوشید. (مختصر ابن کثیر ۵۶۳/۲).

ماءٌ بَقْدَرٍ: «به اندازه» قطره‌های باران، حساب و کتاب دارد. «بَقْدَرٍ» این فهم را میرساند که: باران یک پدیده‌ی طبیعی بی‌هدف و بی‌حساب نیست.

یعنی: این آب را به میزانی که از جانب ما مقدر و معین است فرود آوردیم؛ به همان مقداری که کشتزارها و درختان به آن قوام و سامان یافته و رشد کنند و نیاز موجودات حیه بدان برآورده شود زیرا اگر آب از اندازه خود بیشتر شود، درختان، کشتزارها و جانداران همه تباہ می‌شوند و اگر از اندازه هم کمتر شود، نیاز کشتزارها، محصولات و موجودات حیه را بسنده نمی‌کند.

قابل تذکر است که: برخی از علمای طبیعت می‌گویند: آیه کریمه به اولین فرود آوردن آب از آسمان اشاره دارد آن‌گاه که زمین سیر تکاملی خود را از شکل یک کره آتشین به یک کره سرد طی میکرد و آبی بر روی آن وجود نداشت. البته علم هیدرولوژی جدید در این عرصه به نتایجی رسیده است و با مطالعه آن در می‌یابیم که میان اطلاعات و معلومات این علم با آیات قرآنی در این باب، توافق شگفت‌آوری مشاهده می‌شود.

فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِّنْ نَّحِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَّكُمْ فِيهَا فَاوَاكِهِ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿١٩﴾

پس به وسیله آن برای شما باغ‌هایی از درختان خرما و انگور برای شما ایجاد کردیم که برای شما در آنها میوه‌های فراوانی است [که از فروش آنها زندگی خود را اداره می‌کنید] و [نیز] از آنها می‌خورید. (۱۹)

فحوای آیه مبارکه این حقیقت را میرساند که: آب، سرچشمه‌ی حیات گیاهان و نباتات است. و پروردگار با عظمت ما برای استفاده‌ی انسان‌ها این درختان و گیاهان را خلق نموده است. در این هیچ جای شکی نیست که: آنچه را که خداوند متعال خلق نموده، مفید و مبارک است. «فَوَاكِهٌ كَثِيرَةٌ - تَأْكُلُونَ - صَبِغٌ» (ولی آن جا که زیان و خرابی است، کار انسان است، چنانکه در آیه ۶۷ سوره نحل میخوانیم: «تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا» شما از آن شراب درست می‌کنید).

جنات: یعنی باغ‌هایی با درختانی انبوه که از بس قوی و پر شاخ و برگ است، آنچه را که در زیر آن قرار دارد، می‌پوشاند و مستور می‌کند «برای شما در آنها» یعنی: در آن باغستانها «میوه‌های بسیار است» که از آنها استفاده کرده و به وسیله آنها تر و تازه و خرم و سرخوش می‌شوید.

فواکه: میوه‌هایی است که مردم آنها را تناول می‌کنند، چون انار و انجیر و سیب و مانند آن، که نه غذایشان است و نه نان خوردنشان بلکه فقط از باب تلذذ و ترفه آنها را تناول می‌کنند و بدنشان از مواد معدنی و خواص مفید آنها بهره‌مند می‌شود «و از آنها می‌خورید» یعنی: از بعضی از این میوه‌ها به عنوان قوت و غذا نیز استفاده می‌کنید. (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی).

وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذُّهْنِ وَصَبِغٍ لِلآكِلِينَ ﴿٢٠﴾

و(همچنین با آن آب) درختی آفریدیم که در کوه طور سینا می‌روید (درخت زیتون و) روغن و طعام برای خورندگان است. (۲۰)

یعنی همچنان از جمله آنچه که به وسیله‌ی آب برای شما به وجود آورده‌ایم، درخت زیتون است که در اطراف کوه طور یعنی کوهی که موسی بر آن با الله صحبت کرد، می‌روید.

«تَنْبُتُ بِالذُّهْنِ» روغن زیتون را ثمر می دهد که فواید فراوانی را دربر دارد. «وَصَبِغٍ لِلْأَكْلَنِ» ﴿۲۰﴾ و طعام را برای خوراک ثمر می دهد، از این جهت به صیغ موسوم شده است که وقتی نان را در آن فرو می برند، نان رنگین میشود. واقعاً روغن زیتون، یکی از نعمت‌های الهی است.

در حدیث شریف آمده است: «كلوا الزيت وادهنوا به فانه من شجرة مباركة». «روغن زیتون را بخورید و خود را با آن چرب کنید زیرا آن از درختی مبارک است».

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿۲۱﴾

و البته برای شما در چهارپایان عبرت است که شما را از آنچه در درون آنها است (از شیر) شما را سیراب می کنیم، و برای شما در آنها منافع فراوانی است و از گوشت آنها می خورید. (۲۱)

«وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً» ای بندگان! به دقت توجه به فرماید که در انعام یعنی «شتر و گاو و گوسفند و بز» که خدا برای شما خلق کرده است پند و عبرتی بلیغ و روشن قرار دارد. که باید در باره آن به اندشید. و در آنچه الله متعال از شیر شکم آنها به شما می نوشاند تأمل کنید.

«وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ» در این چهارپایان برای شما فوایدی متعدد مقرر و نهفته است. شیر آنها را می نوشید و پشم و پوست آنها را می پوشید و بر آنها سوار می شوید و بارهای سنگین را بر آنها حمل می کنید.

«وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ» ﴿۲۱﴾ گوشت آنها را نیز می خورید.

وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ﴿۲۲﴾

و بر آنها و بر کشتی ها حمل می شوید. (۲۲)

همان طور که در ابحار بر کشتی سوار می شوید در خشکی نیز بر شتر سوار می شوید. که شتر به اصطلاح کشتی صحرا و خشکه بشمار می رود. یادداشت:

در این درس، پس از بیان مراحل پیدایش انسان، به آفرینش هفت آسمان اشاره می کند، برای اینکه دریابیم همه ی اینها برای الله متعال سهل و آسان و بر هر کاری تواناست.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (۲۳ الی ۳۰) قصه وداستان نوح و پند گرفتن از آن: مورد بحث قرار داده شده است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٢٣﴾

ما نوح را به سوی قومش فرستادیم، به آنها گفت ای قوم من! الله یکتا را پرستید که غیر از او معبودی برای شما نیست، آیا (از عذاب الله و زوال نعمت او) نمی ترسید؟ (۲۳)

خداوند در آیات قبل، از آفرینش انسان و آنچه در زمینه ی تأمین منافع مادی اوست سخن گفت و در این آیات به تأمین غذای فکری و عقیدتی او می پردازد.

«أَفَلَا تَتَّقُونَ»: آیا از عذاب خدا خود را به دور نمی دارید؟ آیا با وجود این امر روشن، از پرستش بت ها پرهیز نمی کنید؟

بعد از این که الله متعال دلایل قدرت خود را در خلق انسان و حیوان و گیاهان و ایجاد آسمان ها و زمین بیان کرد و نعمت هایش را بر بندگانش برشمرد، در اینجا مثال هایی را برای کفار مکه و تکذیب کنندگان ملت های پیشین و عذاب و آزاری که آنان را در برگرفت، آورده است. در این راستا اول داستان

نوح و بعد از آن قصه‌ی هود و سپس قصه‌ی موسی و فرعون و بعد از آن قصه‌ی عیسی بن مریم را آورده است. و تمام این قصه‌ها برای تکذیب کنندگان پیامبران و مخالفان خدا پند و عبرت و اندرز است.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ»: به طور یقین پیامبر خود، نوح را به میان قومش فرستادیم که آنها را به سوی الله دعوت نمایند.

حضرت نوح علیه السلام اولین پیغمبر اولوالعزم است. نام حضرت نوح علیه السلام ۴۳ بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است همچنان یک سوره به نام او اختصاص داده شده است و در حدود ۱۱۴ آیه از آیات قصص قرآنی درباره شخصیت والا مقام نوح و دعوت او می‌باشد. مطابق روایات قرآنی نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال مشغول دعوت قوم خود بود اما قومش به او ایمان نیاورده و او را مورد استهزاء قرار داده به او نسبت جنون می‌دادند تا آن که در آخر از پروردگار خود یاری طلبید و خدا به او فرمان داد که به ساختن یکی کشتی مشغول شود و پس از اتمام، امر خدای تعالی مبنی بر نزول عذاب و طوفان سهمگین صادر شد و به جز افرادی که همراه او سوار بر کشتی شدند، همگی هلاک شدند.

مفسران گفته‌اند: ذکر قصه‌ی نوح علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و سلم تسلی و قوت قلب است تا در زمینه‌ی صبر و تحمل به او تاسی جوید و دریابد که پیامبران قبل از او نیز تکذیب شده‌اند.

«فَقَالَ يَا قَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ» گفت: ای قوم من! فقط او را پرستش کنید و بس؛ چون جز او پروردگاری ندارید.

«أَفَلَا تَتَّقُونَ» ﴿۲۳﴾ بازداشتن و وعید است. یعنی آیا با پرستش غیر او از کيفرش نمی‌ترسید؟

الله متعال نوح علیه السلام را با پیام پرستش خویش به یگانگی و نفی شرک به سوی قومش فرستاد؛ نوح این رسالت را ادا کرد و آنان را از عذاب خدا بیم و هشدار داد.

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَفْضَلَ عَلَيْكُمْ
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ ﴿٢٤﴾

پس سران و اشراف قومش که کافر بودند، گفتند: این جز بشری مانند شما نیست که می خواهد بر شما برتری جوید، اگر الله می خواست حتماً فرشته‌ها را می فرستاد، ما چنین سخنی را از پدران پیشین خود نشنیده‌ایم. (۲۴)

اشراف قوم، نوح علیه السلام را تکذیب کرده و به عامه مردم گفتند: در حقیقت نوح نیز انسان آفریده‌ای مانند شماست و بر شما هیچ فضیلتی ندارد، بلکه می خواهد با این دعوت بر شما برتری جوید تا در میانتان جاه و شرفی کسب کند و اگر خدا می خواست به سوی شما پیامبری بفرستد قطعاً وی را از فرشتگان قرار می داد، بی گمان نوح چیز غریب و جدیدی آورده است که مانند آن را در امت‌های گذشته پیشین نشنیده‌ایم.

در طول تاریخ بشریت دیده می شود که: اشراف، در خط مقدم جبهه مخالفان انبیا ایستاده میشوند، اشراف قوم، نوح علیه السلام هم که کافر بودند شعارهای کاذبانه سر دادند و به عامه مردم در تبلیغات خویش می گفتند: در حقیقت نوح نیز انسان آفریده‌ای مانند شماست و بر شما هیچ فضیلتی ندارد، و دیده میشود که تهمت برتری جویی، بحیث وسیله‌ی تبلیغاتی کفار مبدل می شود.

اشراف قوم نوح در تبلیغات خویش به قوم می گفتند که نوح می خواهد با این دعوت بر شما برتری جوید تا در میانتان جاه و شرفی کسب کند و اگر خدا می خواست به سوی شما پیامبری بفرستد قطعاً وی را از فرشتگان قرار می داد،

«ما چنین چیزی در میان پدران نخستین خویش نشنیده‌ایم» یعنی: ما نظیر ادعای این شخص را که در عین بشر بودن مدعی نبوت است، از نیاکان خویش نشنیده‌ایم و هرگز بشری چنین ادعایی نکرده است. دیده می‌شود که انسان متکبر، به حدی خود را به مرحله ای میرساند که حتی برای الله متعال هم تکلیف معین می‌کند، دیده می‌شود که کافران، کمال را نقص می‌پندارند. ما هذا إِلَّا بَشَرٌ... لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً (انسان بودن انبیا برای راهنمایی بشر کمال است، اما کفار می‌گفتند: او نباید بشر باشد)

«مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَىٰ» ﴿٢٤﴾ بی‌گمان نوح چیز غریب و جدیدی آورده است که مانند آن را در امت‌های گذشته پیشین نشنیده‌ایم.

إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فْتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٢٥﴾
(و نیز گفتند) او نیست مگر مردی که در او اثر جنون است، پس باید تا مدتی با او (مدارا کنید و) انتظار برید (تا یا از مرض جنون بهبود یابد یا بمیرد). (٢٥)
غرور و لجاجت، سران قوم نوح به مرحله ای رسید که ؛ به عاقل‌ترین انسان اتهام جنون صادر نماید. برخی از کسانی که نمی‌توانند رشد کنند، مقام بزرگان را پایین می‌آورند. چه جالب که سران لجوج قوم نوح دعوت انبیا را یک حادثه روحی و روانی می‌پندارند و می‌گویند: صبر کنید هیجان‌ها و ادعاهای او تمام می‌شود.

بعد از اینکه نوح علیه السلام این همه تهمت‌های ناروای قوم خویش باخبر شد و از لجاجت آنان بر ادامه راه کفر و اصرار و پافشاریشان را در آن به‌خوبی دانست، از خداوند متعال نابودی‌شان را درخواست کرد زیرا او بعد از نهصد و پنجاه سال دعوت مستمر، دیگر از ایمان آوردنشان مأیوس شده بود والله متعال نیز به او وحی فرستاده بود که: «وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (هود/٣٦). (و از جانب ما) به نوح

وحی گردید که جز (همان) کسانی که (تاکنون) ایمان آورده‌اند، (افراد دیگر) از قوم تو هرگز ایمان نمی‌آورند، پس از کارهایی که می‌کنند غمگین مباش. نفرین حضرت نوح علیه السلام که علیه قوم خویش بعمل آورد؛ قرآن عظیم الشان در (آیات ۲۶ و ۲۷ سوره نوح) چنین فرموده است: «وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ﴿٢٦﴾ إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا ﴿٢٧﴾» (و نوح گفت: پروردگارا از این کافران هیچ کس بر زمین باقی نگذار. زیرا اگر آنان را باقی گذاری بندگان را گمراه می‌کنند و جز گناهکار و کفرپیشه نمی‌زایند.)، و این نفرین بر اساس اطلاعی بود که خداوند متعال طبق این آیه مبارکه به او داده بود.

نباید از یاد بریم که: توکل و دعا، بزرگترین اهرم در برابر تهمت‌ها و تحقیرهاست.

نوح علیه السلام به بارگاه پروردگارش دعا کرد که وی را بر قومش نصرت دهد، چرا که آن‌ها رسالتش را انکار و دعوتش را دروغ پنداشتند طوریکه میفرماید:

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبْتَنِي ﴿٢٦﴾

(نوح) گفت: ای پروردگارم! مرا نصرت ده در قبال آنکه مرا تکذیب کردند. (۲۶)

فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢٧﴾

ما به نوح وحی فرستادیم که پیش چشم ما و وحی ما کشتی را بساز، و هنگامی که فرمان ما (برای غرق آنان) فرا رسد و آب از تنوربه فوران آمد، (که این نشانه فرا رسیدن طوفان است) از هر یک از انواع حیوانات یک جفتی

(نر و ماده) در کشتی سوار کن، و همچنین خانواده ات را نیز سوار کن، مگر آنها که قبلاً وعده هلاکشان داده شده است (اشاره به همسر نوح و فرزند ناخلف اوست) و درباره کسانی که ظلم کرده‌اند با من سخن مگو، زیرا آنان غرق شدنی‌اند. (۲۷)

مطمین باشید که موافقت کاملی زمانی نصیب تان می‌گردد که اعمال خویش را مطابق وحی آسمانی اعیار و عملی سازید. ولی نباید فراموش کرد که: تقاضای نصرت الهی، با تلاش انسان منافاتی ندارد. «اصْنَعِ الْفُلْكَ» انبیاء در کنار دعاهاى خود کار هم می‌کردند.

امام نسفی می‌گوید: «خداوند متعال سبب غرق را از موضع حرق بیرون آورد تا انذار و اعتبار بلیغ‌تر باشد». واقعاً هم همین طور شد که آب از تنور فوران کرد. «فَاسْأَلُكَ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ»: «پس در آن از هر نوع حیوانی جفتی دوگانه وارد کن» یعنی: از هر نوعی از انواع حیوانات، دو تا را که یکی نر و دیگری ماده باشد، وارد کشتی کن.

این دستور بدین منظور به نوح علیه السلام داده شد که بعد از طوفان زندگی به روی زمین بازگردد و موجودات زنده در آن بار دیگر به تولید نسل و تکثیر آغاز کنند.

همچنان طوریکه در آیه مبارکه آمده است: به حضرت نوح علیه السلام گفته شد که از مؤمنان خانواده‌ات را در آن حمل کن؛ اما درباره کافران بدکار شفاعت نکن زیرا عذاب بر آنان لازم و قطعی شده است و بناء الله متعال آنان را غرق و نابود می‌کند.

در هلاک شدگان فامیل نوح: زن نوح علیه السلام و پسرش کنعان، برخلاف سام و حام و یافث که جزو نجات یافتگان بودند و نوح علیه السلام ایشان را با همسران شان به کشتی وارد کرد.

از داستان نوح علیه السلام فهمیده میشود که: حتی همسر و فرزند پیامبر هم اگر از جمله نا اهلان باشند، مورد قهر الهی قرار می گیرند.

فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِّ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٨﴾

پس هنگامی که تو و آنان که با تو هستند، بر کشتی سوار شدید، به خاطر این نعمت بگو: همه ستایش ها آن ذاتی را سزا است که ما را از قوم ظالمان نجات داد. (۲۸)

«إِسْتَوَيْتَ»: استقرار یافتی و جای گرفتی.

قابل یاد آوری است که برای هر نعمتی ادای شکر لازم است، و بهترین صیغه ی شکر، کلمه مبارکه ی «الْحَمْدُ لِلَّهِ» است.

طوری که در آیه مبارکه آمده است: «فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٨﴾» بگو: سپاس و ستایش خدایی را که ما را از شرّ و از چنگ قوم ستمکار نجات داد.

یعنی: میان ما و میان آنان با طوفان مانع ایجاد کرد، ما را از چنگال ظلم و انحراف و طغیان شان رهانید و به قدرت و عزت خویش هلاکشان کرد. به خاطر نابودی و هلاکت دیگران الله را شکر نکنید، بلکه برای نجات خود شکر کنید. به همین فهم است که در آیه مبارکه کلمه «نَجَّانَا» آمده است و نفرمود: «اهلکهم» در ضمن قابل یاد آوری است که کشتی، وسیله ی برای نجات است ولی نجات دهند اصلی و اساسی کار پروردگار با عظمت است.

وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ﴿٢٩﴾

و (در وقت فرود آمدن) بگو: ای پروردگارم! مرا در جایگاهی پرخیر و برکت فرود آور، که تو بهترین فرود آورندگان. (۲۹)

«وَقُلْ رَبِّ انزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا»: و بگو: خداوند! منزلت و مکانتی مبارک به من عطاء فرما که مرا از هر گزند و بدی محفوظ بدارد.

ابن عباس (رض) گفته است: این دعا را وقتی به زبان آورد که از کشتی پیاده شده بود. «وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ﴿٢٩﴾» و تو در اعطای منزلت به دوستان و محافظت از بندگانت، بهترین هستی.

میگویند که: هرگاه بنده در هنگام فرود آمدن در جایی، این آیه را بخواند کاری بس نیکو را انجام داده است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ وَإِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ﴿٣٠﴾

یقیناً در این (قصه نوح) البته نشانه‌هایی [از قدرت، رحمت و انتقام خدا] برای عبرت گیرندگان است؛ و یقیناً ما آزمایش کننده بندگانیم. (۳۰)

یعنی: ما آزمایش کننده امت‌ها بودیم با فرستادن پیامبران به سویشان تا مطیع و عاصی در صحنه عینیت نیز شناخته شوند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۳۱ الی ۴۱) در باره داستان هود علیه السلام تفصیلات بعمل آمده است.

ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ﴿٣١﴾

سپس بعد از آنان نسل [هایی] دیگری را به وجود آوردیم. (۳۱)

اکثر مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند که: الله متعال بعد هلاکت قوم نوح، قومی دیگر را خلق کرد، تا جانشین آنها باشند، و آن قوم عبارت بودند از قوم عاد. (قوم هود).

فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣٢﴾

پس در میان شان پیغمبری از خودشان فرستادیم که (بگوید) تنها الله را پرستید، زیرا جز او معبود به حقی ندارید. آیا [از پرستش معبودان باطل] نمی پرهیزید؟ (۳۲)

هود پسر عبدالله بن رباح بن خلود بن عاد بزرگ قبیله است. سلسه نسب او به سام فرزند نوح علیه السلام منتهی می شود. حضرت هود علیه السلام از انبیاء الهی است که وظیفه هدایت قوم عاد را بر عهده داشت. قوم عاد در سرزمین احقاف به طرف یمن در جنوب شبه جزیره عربستان مسکن گزیده بودند. نام حضرت هود علیه السلام ده بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته و یک سوره به نام او نامیده شده است.

زمانی که طغیان و سرکشی قوم عاد در مقابل پیغمبر خدا، یعنی هود علیه السلام به اوج رسید و نصیحت او برای آنها مؤثر واقع نشد و راه نافرمانی و طغیان را هر چه بیشتر در پیش گرفتند، خداوند متعال سه سال تمام بارش باران را بر سرزمین آنان قطع نمود، تا اینکه بلا و سختی بر آنها شدت گرفت به فریادرسی و رهایی طلبی برخاستند. خداوند آبری بر آنها فرستاد آنگاه خوشحال شدند، گمان بردند نشانه و مژده‌ی بارش باران است و دعای آنها قبول شده و مشمول رحمت خداوند متعال واقع شده‌اند. چون سایه آن بر سر آنها رسید آنها بسیار سیاه یافتند فزع و ترس وجود آنها را گرفت. بعد باد بر آنها وزیدن گرفت. اما چه بادی؟ بادی عقیم و بی باران خداوند هفت شبانه روز متوالی این باد شدید را بر آنها مسلط کرد سرانجام همگی به واسطه همین باد به کام مرگ و نابودی فرو رفتند و لاشه‌ی مرده آنها همچو تنه‌ی درخت خرمای افتاده بر زمین، افتاد.

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا
تَشْرَبُونَ ﴿٣٣﴾

و از سران و اشراف قومش که کافر بودند و دیدار آخرت را تکذیب میکردند، و در زندگانی دنیا به آنان آسودگی داده بودیم، گفتند: این شخص جز انسانی

مانند شما نیست، از آنچه شما میخورید، می خورد و از آنچه شما می نوشید، می نوشد. (۳۳)

دعوت انبیا بر اساس آزاد سازی مردم از سلطه‌ی اشراف و ستمگران است و به همین دلیل، اشراف بیش از دیگران با انبیا مخالفت می کنند. مخالفان چون جرأت ندارند که منطق و اصل اصلاحات انبیا را نفی کنند، می گویند: انبیا لایق آن اصلاحات نیستند.

وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ ﴿۳۴﴾

و (به پیروان خود گفتند:) و شما مردم اگر بشری مانند خود را اطاعت کنید بسیار زیانکار خواهید بود. (۳۴)

از فحوای آیه مبارکه معلوم می شود که افکار و عملکرد اشراف کافر قوم عاد این بود که: آنان این امر را که پیامبر فرستاده به سویشان بشری مانند خودشان باشد، آنرا ممکن تلقی نمی کردند. البته این طرز دید از گمراهی شان سر چشمه می گیرد، زیرا اگر از خود می پرسیدند که مانع این امر چیست و چرا ممکن نیست که فرستاده الهی بشری باشد؟ هرگز برای این سؤال جوابی نداشتند.

شعارهای اساسی کفار دارای نکات ذیل بود:

پیامبر یک انسان معمولی است. و هیچگونه برتری، فضیلت و امتیازی بر سایرین ندارد. کفار بدین عقیده بودند که: پیروی از پیامبران بجای اینکه فایده داشته باشد، خساره را برای انسان ها بیار می آورد. و در ضمن به مردم تبلیغ می کردند که: برپای قیامت و زندگی دوباره محال است.

ابو سعود گفته است: دقت کنید و بنگرید! آنها چگونه پیروی از پیامبر را که آنان را به نیکبختی دو جهان راهنمایی می کند، مضر می شمارند و پرستش بتها را زیان آور نمیدانند؟ خدا آنان را نابود کند! (ارشاد العقل السليم ۴/۳۱).

أَيُّعِدُّكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ ﴿٣٥﴾

آیا به شما وعده می دهد هنگامی که از دنیا رفتید و خاک و استخوان شدید (بار دیگر زنده می گردید و از قبرها) بیرون آورده خواهید شد؟ (۳۵)

یعنی چگونه میتواند سخن هود رادر این مورد صحیح و معتبر بشمارید که: شما بعد از فنا و تبدیل اجسامتان در قبرها به خاک و استخوانهای پوسیده، باز از نوبه زندگی برمی گردید؟ بی گمان این امری است بعید و غیر قابل قبول!

هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ ﴿٣٦﴾

بعید اندر بعید است آنچه به شما وعده داده اند. (۳۶)

در قرآن عظیم الشان بصورت کل، کلمه‌ی «هیهات» دو بار، آن هم در همین آیه مبارکه به کار رفته است، که سران کفر وقوع قیامت را بسیار دور و بعید می شمردند.

و منظور آنان از این دور دانستن این است که قیامت هرگز تحقق نمی پذیرد.

إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٣٧﴾

جز این زندگی دنیای ما [زندگی و حیاتی دیگری] وجود ندارد، همواره [گروهی] می میریم و [گروهی دیگر] به دنیا می آییم، و ما پس از مرگ برانگیخته نخواهیم شد. (۳۷)

خصوصیات اشخاص مغرور همین است که به جز راه مطروحه فکر خویش را درست دانسته و به نظریات و راه مطروح سایرین اساساً اهمیتی هم قایل نبوده و نظریات سایرین را بصورت کل قبول هم ندارند. کفار، الله را قبول داشتند ولی معاد و نبوت را نمی پذیرفتند و آنرا انکار داشتند، آنان بدین عقیده و باور بودند که: فهم از حیات همین زندگی دنیوی است، یعنی زندگانی فقط محدود به همین دنیای ماست، نه آن حیات آخرتی که تو به ما وعده می دهی

پدران ما می میرند و پسران ما زنده میشوند و ما هرگز از نو برانگیخته نمی شویم. «وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٣٧﴾» حشر و نشری در کار نیست، و بعد از مرگ اصلاً زنده گی وجود ندارد و دیگر اساساً برانگیخته نمی شویم.

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٣٨﴾
او نیست مگر مردی که بر خدا دروغ و افترا بسته است؛ و ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد. (۳۸)

یعنی هودانسانی است که بر الله دروغ بسته است و ما ابداً سخنانش را تصدیق نمی کنیم. و هرگز ادعای او را باور نمی کنیم.

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبْتَنِي ﴿٣٩﴾

گفت: ای پروردگارم! مرا در برابر تکذیبهای آنها یاری فرما. (۳۹)
«بِمَا كَذَّبْتَنِي»: در برابر این که مرا تکذیب کرده اند. به سبب این که مرا دروغگو نامیده و دعوتم را نپذیرفته اند.

کلمه «رب» یکی از بهترین کلمه برای دعای باشد. و البته بشتین کلمه که بعد از «الله» در قرآن عظیم تذکر رفته است کلمه ی «رب» می باشد، و معمولاً در همه ی دعاها ی قرآنی استعمال گردیده است.

هود علیه السلام بر علیه قوم خویش (عاد) دعا کرد و گفت: پروردگارا! به سبب این که قوم من مرا تکذیب کردند، مرا بر آنان نصرت ده و برای من از آنان انتقام بگیر. من و همراهانم را نجات بخش؛ زیرا پیامبرت را تکذیب کرده اند و به تو کفر ورزیده اند.

قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصْبِحَ نَادِمِينَ ﴿٤٠﴾

الله فرمود: بعد از اندک زمانی (از کفر و عنادشان) سخت پشیمان خواهند شد. (۴۰)

پروردگار با عظمت در حالیکه دعای هود علیه السلام فرستاد خویش را اجابت فرمود، در جواب هود فرمود: اُنْدَکَ زَمَانِی صَبْرٍ کُنْ وَ بِهْ زُودِی عَذَابٍ بِرِ قَوْمِ نَازِلٍ خَوَاهِدُ شَدَّ وَ دَرِخَوَاهِنْدُ یَافِتْ کِهْ: اَنان از تکذیب و عناد و اصرارشان بر کفر سخت پشیمان خواهند شد.

فَاخَذَتْهُمْ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤١﴾

سرانجام صیحه آسمانی، صدای بلند (و مرگبار) نظر به وعده راست، ایشان فرا گرفت، پس آنان را (مانند) خس و خاشاک (که سیل بر روی آب حمل میکند) گردانیدیم، پس دوری و هلاکت باد بر قوم ظالم. (۴۱)

دکتر مصطفی خرمدل مفسیر تفسیر «ترجمه معانی قرآن» می نویسد:

«الصَّيْحَةُ»: صدای مهیب را می گویند، هدف از آن صدای شدید طوفان باد است که همراه با آن است. چرا که عاد، یعنی قوم هود با طوفان باد نابود شده‌اند. (سوره حاقه آیه: ۶).

«غُثَاءً»: یعنی آنها را مانند کف و خس و خاشاکی که سیل بر روی آب با خود حمل می کند، نابود گردانیدیم پس خشک شدند و در هم شکستند چنان که آن خس و خاشاک درهم می شکنند.

«فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» ظالمان به سبب کفر و ظلمشان از رحمت خدا دور شوند و نابود گردند! جمله ایست دعایی، و هدف آن اینست که: از رحمت خدا دور و نابود و مستاصل شوند!

ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ ﴿٤٢﴾

سپس اقوام دیگری را بعد از آنها به وجود آوردیم. (۴۲)

شیخ صابونی می نویسد: بعد از نابودی آنها، ملت‌ها و خلایقی دیگر را به وجود آوردیم، از قبیل قوم صالح و ابراهیم و قوم لوط و شعیب. (تفسیر صفوأة التفاسیر).

ابن عباس (رض) گفته است: آنها عبارت بودند از بنی اسرائیل. در عبارت قسمتی حذف شده است و تقدیر آن چنین است: پیامبران خود را تکذیب کردند، و متقابلاً ما هم آنان را نابود کردیم.

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ﴿٤٣﴾

هیچ امتی نه از اجل خود پیشی می گیرد و نه باز پس می ماند. (۴۳)

باید گفت که برنامه های الهی با هیاهوی افراد و اشخاص لغو نمی شود و نظم الهی بر تحولات تاریخی حاکم است. هیچ امتی نه از اجل خود پیشی میگیرد و نه باز پس می ماند. و نباید از تأخیر عذاب الهی مغرور شویم.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَىٰ كُلًّا مَّا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ ﴿٤٤﴾

آن گاه پیامبران را یکی پس از دیگری فرستادیم؛ هر زمان برای امتی پیامبرش می آمد او را تکذیب می کردند، و ما این [امت] ها را به دنبال یکدیگر هلاک میکردیم و آنان را [به صورت] سرگذشت ها [برای عبرت دیگران] قرار دادیم؛ پس ملتی که ایمان نمی آورند از رحمت خدا دور باد. (۴۴)

سنت خداوند بر فرستادن انبیا برای امت هاست. «رُسُلَنَا تَتْرًا» هر اجتماعی رهبر می خواهد. فکر و علم به تنهایی برای بشر کافی نیست، بلکه باید اموری را از طریق وحی بدست آورد.

هر امتی برای خود رسولی داشتند. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا» پیامبران را پشت سر هم و یکی بعد از دیگری مبعوث کردیم. ابن عباس (رض) میفرماید: از یکدیگر تبعیت می کنند. تمام انبیاء مورد تکذیب قرار می گرفتند.

شیخ صابونی می نویسد: «كُلٌّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ» کمال گمراهی آنها را یادآور شده است. یعنی: آنها در تکذیب پیامبران خود راه و روش

ملت‌های گمراه و تکذیب‌کننده‌ی قبل از خود را پیش گرفتند. به این سبب گفته است: «فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا» آنها را یکی پس از دیگری هلاک و نابود کردیم. (تفسیر صفوای التفاسیر)

«وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ»: «و آنها را افسانه گردانیدیم» که مردم فقط در افسانه‌ها از آنها یاد میکنند و در دنیا بجز همین افسانه‌ها دیگر هیچ اثری از آنان نیست. یعنی آنها را زبانزد مردم کردیم و بحث مجالس درآوردیم، به گونه‌ای که مردم با شگفتی و تعجب درباره‌ی ماجرای آنها سخن میگویند و به منظور سرگرمی و پرکردن اوقات فراغشان از آنان سخن به میان می‌آورند.

«فَبَعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٤٤﴾» پس هلاک و دوری از رحمت الله باد بر کفر ورزان را که ایمان نمی‌آورند الله و پیامبرانش را تصدیق نمی‌کنند! ملاحظه میشود که: تحولات تاریخی با اراده‌ی الله متعال است. و هلاک امت‌های سرکش، نمودی از لعن و نفرین اوست.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٤٥﴾
سپس موسی و برادرش هارون را با معجزات و آیات خود و دلیلی روشن فرستادیم. (۴۵)

«آیات»: هدف از آن معجزات، نشانه‌ها و براهین نه‌گانه حضرت موسی علیه السلام است، و این معجزات عبارت بودند از: عصا، ید بیضا، نزول ملخ، شپش، قورباغه، خون، طوفان، قحطی و کاستی میوه‌ها؛ برهان روشنی بر حقانیت راه خدا بود که روان‌ها را تسخیر می‌کرد؛ در نتیجه قلوب مؤمنان برای آن گرویده و تکذیبگران بدان نابود و بیخ کن می‌شدند.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا عَالِينَ ﴿٤٦﴾
به سوی فرعون و سران و اشراف قومش، پس تکبر ورزیدند؛ و آنان قومی سرکش و متکبر بودند. (۴۶)

برای اصلاح مردم و نظام اجتماعی، اول باید به سراغ اشخاص مطرح یک جامعه رفت. خداوند متعال حضرت موسی علیه السلام و برادرش هارون را به سوی فرعون گردنکش و نافرمان و اشراف خودخواه و متکبر قومش به مصر فرستاد، «فَأَسْتَكْبِرُوا» اما آنان در برابر حق استکبار ورزیده، از خود تکبر نشان داده و از ایمان آوردن به الله تعالی و عبادتش امتناع ورزیدند. به بندگان ستم نموده و در بلاد فساد افروختند.

فَقَالُوا أَأُتُونُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ ﴿٤٧﴾

آنها گفتند: آیا ما به دو انسانی که مانند خود ما هستند ایمان آوریم، حال آنکه قوم آنها بندگان (خدمت گذاران) ما هستند؟ (۴۷)
فرعون و قومش گفتند: چگونه ما به دو انسان که مانند خود ما هستند، در بشریت همانند ما هستند، آنان را تصدیق و بالای آنان ایمان بیاوریم و از آنان پیروی کنیم؟ در حالیکه بنی اسرائیل، قوم و عشیره ی موسی و هارون نزد ما بنده و نوکر و خدمتکار، و از ما پیروی می کنند؟

دیده میشود که: متکبران به جای مراعات منطق و معجزه، به جایگاه اجتماعی اشخاص نظر می اندازند و بر و بنیاد آن استدلال می کنند. واقعیت همین است که: نژادپرستی عامل استکبار است. و در آیه مبارکه دیده میشود که: فرعونیان نژاد خود را برتر از بنی اسرائیل می پنداشتند.

فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ﴿٤٨﴾

در نتیجه، آن دو (موسی و هارون) را تکذیب کردند، و سرانجام همگی هلاک شدند. (۴۸)

«الْمُهْلَكِينَ»: هلاک شوندگان.

واضح است که نتیجه ی تکذیب حق، هلاکت است فرعون و قومش موسی و هارون علیهما السلام را تکذیب کردند در نتیجه الله متعال آنان را با غرق شدن در بحر هلاک ساختند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾

ما به موسی کتاب آسمانی (تورات) دادیم تا راهیاب گردند. (۴۹)
بعد از غرق شدن فرعون و اشراف قومش تورات را به موسی علیه السلام عطا کردیم تا باشد که قوم موسی علیه السلام به وسیله تورات به سوی حق هدایت شوند و به آنچه که در تورات از شرایع و احکام است، عمل کنند.
ابن کثیر میگوید: «بعد از آنکه خداوند متعال تورات را نازل کرد، هیچ امتی را به طور عام با عذاب ریشه کن کننده به هلاکت نرسانید بلکه (در عوض) مؤمنان را به جنگ کفار فرمان داد».

وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ ﴿٥٠﴾

و پسر مریم و مادرش را نشانه [قدرت و رحمت خود] قرار دادیم و آن دو را در سرزمینی بلند که [دارای] جایگاهی مستقر [و امن] و آبی روان بود، جای دادیم. (۵۰)

«آیة»: دلیلی بر کمال قدرت. نشانه‌ای بر عظمت و قدرت.

«آوینا»: منزل و مأوی دادیم. رانندیم و پناهنده کردیم.

«رَبْوَةٌ»: پشته. تپه. زمین بلند (سوره بقره آیه ۲۶۵). مراد عرصه بیت المقدس است.

«ذَاتِ قَرَارٍ»: محلّ استقرار. محلّ امن و امان و آرامش و اطمینان. (ترجمه معانی قرآن)

«وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً»: و خداوند متعال پسر مریم و مادرش را دلیل روشن و برهان آشکاری بر قدرت خود گردانید؛

«وَأَوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ مَنْزِلٍ» و مکان آن دو را در مکانی مرتفع واقع در سرزمین بیت المقدس قرار دادیم. یعنی قرارگاه و محل زیستی بود که ساکنانش بر آن آرام می‌گرفتند، به سبب آن که جایی سبز و خرم و پُر از میوه و نعمت بود.

ابن عباس (رض) گفته است: ربوة یعنی بلندی، و زمین مرتفع بهترین محل رستن نباتات می باشد.

«ذاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ ﴿٥٠﴾» سرزمینی هموار که در معرض دید قرار داشت و جای زیست و دارای آب زلال بود.

«معین»: آب جاری و زلال چشمه هاست. این مکان در سرزمین دمشق یا در بیت المقدس قرار داشت. ابن کثیر نظر دوم را به دو دلیل ترجیح می دهد: اول این که در آیه دیگری نیز ذکر شده است که آنجا سرزمین بیت المقدس بود و باید توجه داشت که بعضی از قرآن بعضی دیگر آن را تفسیر می کند. دوم این که احادیث صحیح و روایات و آثار نیز مؤید آن است که مریم و عیسی علیهما السلام در بیت المقدس زندگی می کردند. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی)

و امام فخر رازی فرموده است: قرار یعنی محل استقرار، و آن جایی است که هموار و پهناور باشد. و معین یعنی: آبی که در روی زمین جاری است. و قتاده میگوید: «ذات قرار و معین» یعنی سرزمینی که آب و میوه داشت؛ یعنی به دلیل میوه هایی که دارد ساکنانش در آن مستقر میگردند. (تفسیر کبیر ۱۰۳/۲۳).
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۵۱ الی ۶۲) در باره اصول کلی قانونگذاری در زندگی، پیشتازان در کارهای نیک، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٥١﴾
ای پیامبران! از خوردنی های پاکیزه بخورید و کار نیک انجام دهید؛ یقیناً من به آنچه انجام می دهید، دانا هستم. (۵۱)

ای پیامبران! از روزی پاکیزه و حلال خداوند متعال بخورید، طیبات: چیزهای حلالی است که پاک و لذت بخش باشند. (حکم شرع در مورد خوردن اینست که در آن باید دو اصل مهم باید مراعت شود: حلال بودن و طیب و پاکیزه بودن) و با انجام دادن اعمال نیکو به خدا تقرب جوید، اعمال که با شرع و قانون من موافق باشد. بدعت‌ها و معصیت را فرو گذارید. ملاحظه می شود که: عَقَّتْ در شکم و تقوا در عمل، مقارن هستند و در ضمن توفیق عمل صالح، در سایه‌ی تغذیه حلال و طیب است. تغذیه‌ی طیب و سالم و عمل صالح، مورد توجه و اهتمام در سایر ادیان الهی است.

«إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٥١﴾»: معنی وعید و برحذر داشتن را در ضمن دارد. یعنی من به تمام اعمال شما آگاهم و هیچ چیز از امر شما بر من پوشیده نیست. و یقیناً من شما را بر حسب اعمالتان پاداش می دهم.

امام قرطبی فرموده است: این وعید همه را شامل می شود و اگر در مورد پیامبران و انبیاء چنین باشد، قاطبه‌ی مردم در مورد خود چه فکر می کنند؟ (قرطبی ۱۲/۱۲۸).

در حدیث شریف آمده است: «ای مردم! خدا پاکیزه است و جز پاکیزه را نمی پذیرد و بدانید که او مؤمنان را به همان چیزی دستور فرموده که رسولان را به آن دستور داده است، جایی که فرموده: (ای پیامبران! از چیزهای پاکیزه بخورید و کار نیکو کنید، هر آینه من به آنچه انجام می دهید دانایم) و خطاب به مؤمنان نیز فرموده است: (ای مؤمنان! از پاکیزگی‌های آنچه که به شما روزی داده‌ایم بخورید) «بقره آیه: ۱۷۲». سپس آن حضرت صلی الله علیه وسلم از مردی یاد کردند که به سوی کعبه عزم سفر کرده راهی دراز را می پیماید و گرد آلود و ژنده و ژولیده به حرم می رسد در حالی که غذای وی

حرام، نوشیدنی وی حرام و لباس وی حرام است و با حرام تغذیه کرده آن گاه دستانش را به سوی آسمان بلند می کند و یارب! یارب! می گوید، آخر چگونه دعایش مستجاب می شود؟».

وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ ﴿٥٢﴾

و در حقیقت این امت شماست که امتی یگانه است و من پروردگار شمایم پس تنها از من بترسید. (۵۲)

در جهان بینی دینی و از دیدگاه الهی تمام امت ها در حقیقت یک امت هستند، و اصول دعوت همه ی پیامبران الهی یکی است. ضرورت های فطری و روحی و جسمی مردم هم یکی است. خالق و پروردگار همه یکی است. دکتر عایض بن عبدالله القرنی می نویسد: ای پیامبران! در حقیقت دین شما دین اسلام است که خداوند متعال آن را مشروع گردانیده و پسندیده است، پروردگار شما، تعالی و تقدس، یگانه است پس با عمل به طاعت و ترک معصیتش از او پروا کنید. (تفسیر المیسر).

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿٥٣﴾

اما آنها کارهای خود را به پراکندگی کشاندند. و هر گروه به آنچه نزد آنهاست (در حالیکه آن را از خود وضع کرده اند) شادمان هستند. (۵۳)
«فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ»: کار دین خود را بخش بخش و پراکنده کردند و خودشان فرقه فرقه شدند.

«زُبُرًا»: جمع زُبْرَةٌ به معنی قطعه و تکه است. یا جمع زَبُور به معنی کتاب. بدین معنی که: کارهای دین را از هم پاشیدند و پراکنده نمودند، یا این که کارهای دین خود را پراکنده کردند و در کتاب های جدا و مختلف گنجاندند (معجم الفاظ القرآن الکریم).

در آیه مبارکه آمده است که: طایفه‌ها در دین اختلاف کرده و به گروه‌ها و احزاب مختلف تقسیم شدند، ادیان دیگری غیر آنچه را که حق تعالی مشروع ساخته بود اختراع نمودند، به بخش‌های متفرق و مختلف قطعه قطعه کردند و در نتیجه به طایفه‌ها و فرقه‌های مختلف و پراکنده‌ای تبدیل شدند پس فرقه‌ای پیرو تورات، فرقه‌ای پیرو زبور و فرقه‌ای پیرو انجیل گشتند، سپس هم کتاب‌های خویش را تحریف و تبدیل کردند.

هر گروه و دسته‌ای به مذهب خود دل خوش کرده و بر آن بود که او خود حق و دیگران بر باطل‌اند و برگرایش‌های متعصبانه مذهبی خود بود که بنیاد دوستی‌ها و دشمنی‌ها را برافراشتند. تکلیف شرعی این بود که همه به دین واحدالله متعال چنگ بزنند و از آخرین پیامبر او که میراث بر همه پیامبران الهی است، پیروی کنند.

فَذَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٥٤﴾

پس آنها را در جهل و گمراهی بگذار تا زمانی که مرگشان فرا رسد. (یا گرفتار عذاب الهی شوند). (۵۴)

«فَذَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ»: متضمن استعاره‌ی لطیف است.

«غَمَرَتِهِمْ»: غمره، غرقاب. مراد حیرت و ضلالت و غفلت و جهالت است که ایشان را فرا می‌گیرد (ملاحظه شود سوره‌های: حجر آیه ۳، زخرف آیه ۸۳، طارق آیه ۱۷).

طوری‌که یاد آور شدیم: اصل غمره یعنی آبی که قامت انسان را فرا می‌گیرد، جهالت و گمراهی آنان به طریق استعاره به آبی تشبیه شده است که انسان را از فرق سر تا نوک پا فرا می‌گیرد.

مفسر محمد علی صابونی می‌نویسد: «فَذَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ» پیامبر صلی الله علیه و سلم مخاطب است و ضمیر «هم» به کفار مکه برمی‌گردد. یعنی آنها را

در غفلت و نادانی و گمراهی رها کن. «حَتَّىٰ حِينٍ ﴿۵۴﴾» تا زمانی که مرگشان فرا می رسد. بدین ترتیب خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم را تسلی داده و مشرکین را بر حذر می دارد. (تفسیر صفوة التفاسیر: محمد علی صابونی).

أَيُّحْسِبُونَ أَنَّمَا نُؤْتُهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنَ ﴿۵۵﴾

آیا گمان می کنند که آنچه از مال و فرزندان به آنان مدد می کنیم. (۵۵) «نُؤْتُهُمْ»: مدد و یاری رساندن و یا عطاء کردن.

آیا کافران می پندارند که دادن اموال و فرزندان، در نفع و خیر آنها می باشد. و یا دادن این اموال و فرزندان برای شان نوعی گرامیداشت از سوی ما برای آنان است؟ «نه، بلکه نمی فهمند» یعنی: نه! هرگز ما برای شان خیر و خوبی اراده نداریم بلکه این اموال و فرزندان برای شان «استدراج» است تا بر مقدار گناهانشان بیفزایند ولی آنان این شعور را ندارند که به این حقیقت پی ببرند. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «آنگاه که دیدی خداوند متعال دنیای دلخواه بنده را به او میدهد در حالیکه او بر گناهان خویش پایدار است، بدان که این از سوی باری تعالی برایش استدراج است».

در حدیث شریف دیگری به روایت عبدالله بن مسعود (رض) آمده است: «همانا خداوند متعال اخلاقتان را در میانتان تقسیم کرده است چنان که اِرْزَاقِ تَانِ را تقسیم کرده است و در حقیقت خداوند متعال دنیا را به هر کس که دوست دارد یا دوست ندارد میدهد اما دین را جز به آن کس که دوستش دارد، نمی دهد پس هر کس که الله متعال دین را به وی داد، بی گمان او را دوست داشته است و قسم به ذاتی که جان محمد در ید اوست، هیچ بنده ای مسلمان نمی شود تا قلب و زبانش تسلیم نشود و ایمان نمی آورد تا آن که همسایه اش از بوائقش ایمن نباشد»، اصحاب گفتند: یا رسول الله! بوائق وی چیست؟ فرمودند:

«ظلم و ستم وی. سپس افزودند: «و هیچ بنده‌ای مالی از حرام به دست نمی آورد که از آن خرج و مصرف کند و باز در عین حال، به او در آن برکت داده شود؛ و از آن صدقه نمی کند که باز از وی پذیرفته شود (یعنی نه در آن برکت داده می شود و نه هم از وی پذیرفته می شود) و آن را پشت سرش به جا نمی گذارد مگر این که توشه وی برای دوزخ است؛ بدانید که در حقیقت خداوند متعال بدی را به وسیله بدی محو نمی کند بلکه بدی را به وسیله نیکی محو می کند زیرا تردیدی نیست که پلیدی، پلیدی را محو نمی کند.» (تفسیر انوار القرآن عبدالرؤف مخلص هروی)

استدراج چیست؟

استدراج در لغت به معنای این است که کسی در صدد بر آید پله پله و بتدریج از مکانی و یا امری بالا رود و یا پایین آید و یا نسبت به آن نزدیک شود. (لسان العرب، ج ۴، ص ۳۲۰).

اهل لغت گفته اند استدراج دو معنی دارد، یکی اینکه چیزی را تدریجاً بگیرند (زیرا اصل این ماده از (درجه) گرفته شده که به معنی پله است، همانگونه که انسان در صعود و نزول از طبقات پائین تعمیر به بالا، یا به عکس، از پله ها استفاده می کند، همچنین هر گاه چیزی را تدریجاً و مرحله به مرحله بگیرند یا گرفتار سازند به این عمل استدراج گفته می شود).

معنی دیگر (استدراج) (پیچیدن) است، همانگونه که یک طومار را به هم می پیچند (این دو معنی را راغب در کتاب مفردات نیز آورده است) ولی با دقت روشن میشود که هر دو به یک مفهوم کلی و جامع یعنی (انجام تدریجی) باز می گردند.

استدراج در اصطلاح به معنای نزدیک شدن تدریجی به سوی هلاکت و نابودی در دنیا و یا آخرت است که به صورت خفا و ناپیدا است. به عبارت

دیگر استدراج تجدید نعمتی است بعد از نعمت دیگر بگونه‌ای که شخص و یا اشخاص و یا جامعه‌ای مورد عذاب غرق در مظاهر مادی و سرمست از نعمت‌های که یکی بعد از دیگری در اختیارشان قرار گرفته، به زیاده روی در معصیت و کفر و عناد می‌پردازد و به تدریج و بدون توجه به سوی هلاکت و نابودی نزدیک می‌شود و از خدا و نتایج کارهای خود غافل می‌گردد.

بصورت کل باید گفت که: مفهوم استدراج در قرآن عظیم الشان دو بار به صورت فعل «سَسْتَدْرِجُهُمْ»: (به تدریج آنها را گرفتار می‌کنیم) به کار رفته است: یکی سوره اعراف، آیه ۱۸۲ «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» (و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند به تدریج از جایی که نمی‌دانند گریبانشان را خواهیم گرفت) و دیگری سوره قلم، (آیه ۴۴، سوره قلم) «فَدَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٤﴾ وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ﴿٤٥﴾» (پس مرا با کسی که (قرآن)، این حدیث (الهی) را تکذیب می‌کند واگذار، ما آنان را از راهی که نمی‌دانند تدریجاً (به سوی عذاب) پیش می‌بریم. و به آنان مهلت می‌دهم، همانا تدبیر من محکم و استوار است.) هر دو آیه هم درباره کافران است. نباید فراموش کنید که: خداوند متعال امهال دارد ولی اهمال ندارد، مهلت‌های الهی، تدبیر الله متعال برای هلاکت کفار است.

تُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٦﴾

در حقیقت می‌خواهیم در عطا کردن خیرات به آنان شتاب ورزیم؟ [چنین نیست] بلکه [آنان] درک نمی‌کنند [که ما می‌خواهیم با افزونی مال و اولاد، در تفرقه، طغیان، گمراهی و تیره بختی بیشتری فرو روند]. (۵۶)

«تُسَارِعُ»: پیشی می‌گیریم و شتاب می‌ورزیم.

«بَلْ»: حرفی است که دلالت بر ابطال سخن پیش از خود و اثبات سخن بعد از خود دارد. یعنی در رساندن خوبیها و نعمتها شتاب نمی‌ورزیم، بلکه برابر قاعده استدراج، کاری می‌کنیم بر گناه خود بیفزایند تا مایه افزایش عذاب آخرت ایشان شود. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل).

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ﴿٥٧﴾

بی‌گمان کسانی که از ترس پروردگارشان بیمناکند. (۵۷)

«مُشْفِقُونَ»: اشخاص بیمناک و در هراس. مراد کسانی است که با انجام خوبیها خویشان را سخت از عذاب خدا به دور می‌دارند.

واقعاً هم ترس از الله متعال و قیامت، سبب شتاب در کارهای خیر است.

خوانندگان گرامی!

کلمه «خَشِيْتُ» عبارت از ترسی است که ناشی از علم و شناخت باشد و «اشفاق» ترسی است که با محبت و احترام آمیخته باشد.

خشیت، بیشتر جنبه‌ی قلبی دارد و اشفاق جنبه‌ی عملی. آیه میفرماید: مؤمنان و سبقت گیرندگان در خیرات، کسانی هستند که در دل آنان ترس آمیخته با عظمت خدا جای کرده است و در عمل، حریم خدا را حفظ می‌کنند و حیا دارند. ترس از روی آگاهی و توجه به عظمت خداوند، مایه‌ی رشد است.

وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٨﴾

و کسانی که به آیات پروردگارشان ایمان می‌آورند. (۵۸)

ایمان آوردن به هر قانونی که الله متعال میفرستد و دور شدن از انواع شرک‌ها، وظیفه‌ی دائمی و همیشگی ما است. (زیرا کلمه‌ی «يُؤْمِنُونَ» و «لَا يُشْرِكُونَ» فعل مضارع و نشانه‌ی دوام و استمرار است).

وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾

و کسانی که به پروردگارشان شرک نمی‌ورزند. (۵۹)

امام فخر رازی فرموده است که: منظور ایمان به توحید و نفی شریک آوردن برای خدا نیست؛ چون این مفهوم در آیهی قبل قرار دارد، بلکه منظور نفی شرک نهان و خفی است، به این معنی که عبادت را خالصانه برای او و جلب رضایت او انجام دهد. (تفسیر کبیر ۱۰۷/۲۳).

وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ﴿٦٠﴾

و کسانی که آنچه باید [انجام] بدهند، [انجام] می دهند. در حالیکه و دل‌هایشان ترسان است که به سوی پروردگارشان باز می گردند. (۶۰)
 «يُؤْتُونَ مَا آتَوْا»: می دهند و عطاء می کنند آنچه را که عطاء کرده و در توان دارند. مراد دادن زکات و صدقات و ادای حقوق مردم و حق پروردگار است. حسن گفته است: مؤمنان در آن حال که کار نیک انجام می دهند ترس آن دارند که مبدا خدا عمل نیکشان را نپذیرد.

«أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ﴿٦٠﴾» دلیل اینکه این مؤمنان قلبی هراسناک دارند این است که احتمال می دهند در انجام طاعات و عبادات قصور داشته‌اند و آنچنان که شایسته است فرمان پروردگار را اجرا نکرده‌اند. آنان همچنین باور دارند که در محضر خداوند متعال حاضر شده و بر کوچک و بزرگ اعمالشان باید حساب پس بدهند. به همین جهت هراسناکند.

روایت شده است که حضرت عایشه (رض) درباره‌ی آیه‌ی «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ» از پیامبر صلی الله علیه و سلم پرسید: آیا آیه شامل حال شخصی می شود که زنا و دزدی می کند شراب می خورد اما از خدا می ترسد؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «لا یا بنت ابی بکر، یا بنت الصدیق، و لکنه الذی یصلی ویصوم ویصدق وهو یخاف الله لأ: نه! ای دختر ابی بکر، ای دختر صدیق! بلکه او کسی است که نماز میخواند و روزه میگیرد و صدقه میدهد اما در عین حال از خدای لایزال می ترسد». (اخراج از امام احمد).

أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ﴿٦١﴾

اینانند که در کارهای خیر می شتابند، و در [انجام دادن] آن [از دیگران] پیشی می گیرند. (٦١).

«يُسَارِعُونَ»: بر همدیگر سرعت و سبقت میگیرند.

«وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ»: از دیگران زودتر حسنات و خیرات انجام می دهند و جلوتر بدان میرسند. بلی! مسابقه مؤمنان در انجام خوبی ها و نیکی ها است و مسابقه بی دینان در انجام بدی ها و زشتی ها. (ترجمه معانی قرآن: دکتر مصطفی خرمدل).
خواننده محترم!

در آیه ٥٦ این سوره مبارکه خواندیم که برخی از انسانها تنها داشتن مال و اولاد را مایه‌ی سعادت و نشانه‌ی سرعت در خیر می شمارند، اما در این آیه پروردگار باعظمت ما میفرماید: که مایه‌ی سعادت همانا سرعت در خیر، علم و ایمان و اخلاص و انفاق همراه باخوف و خشیت است، نه آنست که آنان فکر میکنند.

واقعاً امر اینست که خوف و ترس از الله متعال و قیامت، سبب شتاب در کارهای خیر است. و نشانه‌ی ایمان واقعی، سرعت دائمی در کارهای خیر است. «يُسَارِعُونَ»: فعل مضارع، رمز استمرار است. سرعت و سبقت در کار خیر، یک ارزش است.

«أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» اشخاصیکه متصف به چنان صفات والا کسانی هستند که در انجام طاعات مسابقه میدهند تا به مقام‌های بالاتر نایل آیند. «وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ﴿٦١﴾» «و آنانند که در انجام آنها پیش می تازند» یعنی: بر مردم در انجام کارهای نیک سبقت می جویند، یا به سبب کارهای نیک به سوی بهشت سبقت می جویند.

امام فخررازی گفته است: باید خاطر نشان ساخت که ترتیب دادن این صفات نهایت حسن را در بردارد؛ زیرا صفت اول بر خوف شدید دلالت دارد که موجب دوری جستن از عمل غیر لازم میشود، و صفت دوم بر تصدیق یگانگی خدا دلالت دارد. و صفت سوم بر ترک ریا دلالت دارد، و چهارم بر این دلالت دارد که انسان متصف به تمام آن صفات سه گانه، طاعت را انجام می دهد اما باز در بیم و هراس است که مبدا در انجام آن اعمال تقصیری از او سرزده باشد. و چنین حالتی آخرین مقام و منزلت صدیقین است. خدا آن را به ما عطا فرماید! (تفسیر کبیر ۱۰۷/۲۳).

وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدِينَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٦٢﴾
و هیچ کس را جز به اندازه گنجایش و توانش مکلف نمی سازیم، و نزد ما کتابی است (از لوح محفوظ الهی) که آن کتاب سخن به حق گوید و به هیچ کس هرگز ظلم نخواهد شد. (۶۲)

الله متعال بعد از ذکر اوصاف مؤمنان در این آیه مبارکه بیان نموده است که به بندگان مخلص هیچ تکلیفی از جانب پروردگار وضع نشده که آن تکلیف از وی خارج باشد. بناءً دیده می شود که: تمام تکالیف مطابق توانایی انسان مقرر و وضع شده است.

همچنان در آیه مبارکه به فهم عالی هم اشاره به عمل آمده است که وضع تکلیف برای همه انسانها یکسان نبوده و هر کس به اندازه توان جسمی، فکری و مالی اش مکلف ساخته شده است و خداوند تکلیف غنی را از فقیر نمیخواهد. گرچه سبقت و سرعت در کارهای خیر دارای ارزش بسزای است، ولی افراط در آن ممنوع است.

همچنان در آیه مبارکه آمده است: کارهای بندگان همه نزد خدای سبحان در کتابی که به حق سخن می‌گویند، ثبت است و او به آنان هیچ ستم نمی‌کند. نه از پاداش آنان کاسته میشود و نه به کیفرشان اضافه می‌گردد. امام قرطبی گفته است: آیه از یک جهت ستمکاران را تهدید می‌کند و از جهتی دیگر به نیکوکاران اطمینان میدهد. (تفسیر قرطبی ۱۲/۱۳۴).

خوانندگان گرامی!

درایات قبلی تذکر بعمل آمد که: دین سهل و آسان است و سخت نیست و هر کس به اندازه‌ی توان و استطاعت خویش مکلف است. اینکه در آیات متبرکه (۶۳ الی ۷۷) نیز از انکار و سرسختی بی‌باوران و مشرکان بحث بعمل آمده و می‌آفزاید که: آنها در گمراهی و کفر و گناه و شرک فرورفته و به طعنه زدن به قرآن و استهزا به پیامبر و آزار مؤمنان دست درازی نموده اند.

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا
عَامِلُونَ ﴿۶۳﴾

[چنین نیست که کافران تکلیف را بیش از اندازه گنجایش و توان خود حس کنند] بلکه دل هایشان از این [حقیقت] در بی‌خبری عمیقی است، و برای آنان غیر از این [بی‌خبری] اعمالی [زشت و ناپسند] است که همواره آنها را انجام می‌دهند. (۶۳)

کلمه‌ی «غَمْرَةٌ» به معنای غرقاب و آبی است که تمام انسان را فراگیرد. گویا غفلت همه‌ی وجود آنان را فراگرفته است.

در دو آیه‌ی قبل، درباره‌ی اشخاص مخلص بحث آمد که: «هُم لَهَا سَابِقُونَ» ذکر یافت ولی در این آیه، درباره‌ی گروه منحرف بحث بعمل می‌آید که میفرماید: «هُم لَهَا عَامِلُونَ»

در آیه مبارکه توضیح میگردد که: ابتدا روح منحرف میشود، سپس رفتار و کردار انسان تغییر می کند.

و بدتر از رفتار زشت، اصرار و تکرار آن است. در این هیچ جای شکی نیست که: انسان، ابتدا دست به کار خلاف میزند، سپس کار خلاف برای او منحصیث یک عادت مبدل می شود و او را به خود جذب می کند، یعنی در مسیر عمل و ارتکاب آن قرار می گیرد و پس از ارتکاب گناه، اسیر آن می شود.

«بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا» یعنی: بلکه دل‌های کفار از این کتابی که به حق و راستی سخن میگوید در غفلت است، یا دل‌هایشان از حقیقت وضع و حالی که مؤمنان در آن قرار دارند، در غفلت است. بلکه پرده‌ی غفلت و ناپینایی در مقابل این قرآن بر قلوب کفار ستمکار کشیده شده است.

«وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ»: یعنی: کفار جز این که هم‌اکنون در شرک قرار دارند، کار و کردارهای ناروای دیگری نیز دارند که ناگزیر آن را در آینده انجام می‌دهند تا به سبب آن کردارها در دوزخ بیشتر معذب گردند بدان جهت که شقاوت و بدبختی در سرنوشتشان در لوح محفوظ به ثبت رسیده پس آنان از روبرو شدن با این سرنوشت، هیچ گریزگاهی ندارند. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی).

حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجَارُونَ ﴿٦٤﴾

(آنها در غفلت‌اند) تا آن که خوشگذرانان ایشان را به عذاب گرفتار می‌کنیم، پس ناگهان فریاد و ناله سر دهند و [به آوای بلند] استغاثه کنند. (۶۴)

«حَتَّىٰ»: ابتدائیه است. «أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ»: ذکر خاصّ افراد متنعم و خوشگذران بدان خاطر است که دیگران پیروان بشمارند و همراه این سردمدارانند. «يَجَارُونَ»: بسان گاو بانگ سر میدهند و فریاد میکشند. از مصدر (جوار) به معنی صدای گاو، مراد ناله سر دادن و لابه کردن است. («ترجمه

معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل) واقعیت همین است که؛ برای اشخاص مرفّه و مغرور، خوشگذرانان اسرافکار جز عذاب الهی، وسیله‌ی دیگری برای هشپاری شان وجود ندارد.

لَا تَجَارُوا الْيَوْمَ إِلَيْكُمْ مِنَّا لَا تُنصَرُونَ ﴿٦٥﴾

[به آنان گویند:] امروز شور و فریاد سر ندهید؛ چون شما از جانب ما قطعاً یاری و مدد نمی‌شود. (٦٥)

«مِنَّا لَا تُنصَرُونَ»: از سوی ما یاری نمی‌شوید.

روز قیامت، روز کیفر است نه التماس. «امروز زاری نکنید» اطمینان داشته باشید آنچه از اشخاصیکه از امکانات مالی خویش، مردم را کمک و یاری نمی‌رسانند، در روز قیامت از یاری محروم می‌گردند. برای شان گفته می‌شود شور و فریاد سر ندهید که نه هرگز عذاب را از خود دفع کنید و نه هرگز دیگران آن را از شما دفع می‌کنند. بنابراین جزع و فرع و داد و واویلاي شما هیچ سودی به حالتان ندارد.

قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكِبُونَ ﴿٦٦﴾

همانا آیات من را بر شما می‌خواندند و شما به پشت سرتان به قهقرا برمی‌گشتید [تا آن را نشنوید!] (٦٦)

«أَعْقَاب»: جمع عَقَب، پاشنه. «تَنْكِبُونَ»: به عقب بر می‌گشتید. اعراض می‌نمودید.

باید گفت که: بی‌اعتنایی به انبیا، و دساتیر آنان نشانه‌ی رشد و ترقی نیست، بلکه عامل سقوط و عقب افتادگی است. دستورات و قوانین الهی، عامل رسیدن به تکامل بوده و پشت کردن به آن مایه‌ی سقوط است.

مُسْتَكْبِرِينَ بِهٖ سَامِرًا تَهْجُرُونَ ﴿٦٧﴾

در حالی که در برابر آن آیات استکبار می نمودید و شبها در جلسات خود به بد گوئی ادامه می دادید. (۶۷)

«مُسْتَكْبِرِينَ»: به خود بالندگان. متکبران.

«سَامِرًا»: گفتگوهای شبانه. قصه گویان شب.

«تَهْجُرُونَ»: هذیان و پریشان گوئی می کردند. بد گوئی و یاوه سرائی می نمودند. ترک می کردند. با توجه به معنی اخیر (تَهْجُرُونَ) مفهوم چنین می گردد: آیات مرا ترک می کردند و از پذیرش سر باز می زدند. «ترجمه معانی قرآن» داکتر مصطفی خرمدل.

در آیه مبارکه میفرماید که شما بودید که بر بندگان تکبر ورزیده، روز معاد را انکار کرده و بر سایر اعراب با مسجد الحرام افتخار می کردید و مدعی آن بودید که به خاطر مسجد الحرام از همه مردم بهترید؛ شایان ذکر است که مردم مکه در تکبر ورزیدن به خانه کعبه و افتخار کردن به تولیت امور آن مشهور بودند و می گفتند: هیچ کس نمی تواند بر ما غالب شود زیرا ما اهل حرم و خادمان آن هستیم مشرکان مکه شبها گرد خانه کعبه جمع شده افسانه سرایی میکردند و عمده افسانه گویی هایشان بد گوئی از قرآن و طعن زدن در آن بود. دیده میشود: کسی که در روز منطبق ندارد، شب یاوه سرایی می کند.

ابن کثیر گفته است: ضمیر به قرآن برمی گردد. آنها در یاوه گویی شبانه ی خود از قرآن به زشتی نام می برند و می گفتند: قرآن سحر است، شعر است و کفایت، و دیگر گفته های ناروا می گویند. (مختصر ۵۶۹/۲).

ابن جوزی گفته است: ضمیر به «بیت الله الحرام» بر می گردد و کنایه از امری ذکر نشده میباشد؛ چون مشهور است. و معنی آیه چنین است: بیت و حرم

سبب امنیت و آسایش شما می‌باشد، درحالی‌که دیگران در جای خود در بیم و هراسند، به همین جهت شما به بیت و حرم تکبر و مباحات می‌کنید و گردن فرازی از خود نشان می‌دهید و می‌گویید: ما اهل حرم هستیم. نظر ابن عباس (رض) و غیره چنین است. (زاد المسیر ۵/۴۸۲).

شأن نزول آیه ۶۷:

۷۴۵- ابن ابوحاتم از سعید بن جبیر روایت کرده است: قریش در اطراف کعبه جلسات شب نشینی تشکیل می‌دادند، به یکدیگر فخر فروشی می‌کردند و به دور کعبه طواف نمی‌کردند. پس آیه «مُسْتَكْبِرِينَ بِهٖ سَامِرًا تَهْجُرُونَ» نازل شد.

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأُولِينَ ﴿٦٨﴾

آیا در این سخن [که وحی الهی است] نیندیشیدند؟ یا مگر [برای اولین بار] کتابی برای آنان آمده است که برای پدران پیشین آنان نیامده بود؟ (۶۸)

اصل *يَدَّبَّرُوا*، (يَتَدَبَّرُوا) است، یعنی آیا درباره معانی و مفاهیم آیات قرآنی نمی‌اندیشند؟ «ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرم‌دل.

ابو سعود گفته است: یعنی آمدن کتب از جانب خدای متعال برای پیامبران سنتی دیرین است که انکار آن امکان ندارد. و قرآن بر آن روش و طریقه آمده است، پس چرا آن را انکار میکنند! (ابو سعود ۳۸/۴).

باید گفت که: قرآن، کتاب تدبیر و اندیشه است. نه فقط تلاوت، زیرا اگر هر کسی در معانی قرآن تدبر و اندیشه کند، یقیناً حقانیت آن برای شان آشکار می‌شد و به قرآن و آنچه در آن است، ایمان می‌آوردند.

خداوند متعال در طول تاریخ بشریت صدای وحیانی را به مردم رسانده و اساس و بنیاد همه ای ادیان آسمانی یکی می‌باشد.

أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٦٩﴾

یا آنکه پیامبرشان را نمی‌شناسند، پس به این سبب او را انکار می‌کنند؟ (۶۹)

«أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا»... آنان که محمد را می‌شناسند و از امانت و صداقت و حسن اخلاق و حسب و نسب او آگاهند.

مرحوم شیخ صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: این هم توییحی دیگر است یعنی: یا این که محمد صلی الله علیه و سلم را به امانت و درستی و حسن اخلاق، نمی‌شناسند. به چندین جهت آنها را توییح کرده است: اول، آنها را به خاطر بهره نگرفتن از قرآن توییح کرده. دوم، آنها را توییح کرده است که هر چه برای آنان آمده است مانند آن برای پدران آنها آمده است. سوم، این که محمد صلی الله علیه و سلم را از لحاظ نسب و صداقت و امانت می‌شناسند. چهارم، این که با وجود این که به خوبی می‌دانند محمد صلی الله علیه و سلم از لحاظ عقل و درک و زکات و ذهن از آنان برتر است اما او را به دیوانگی متهم میکنند. (تفسیر صفوأة التفاسیر شیخ صابونی) از این رو بعد از آن میفرماید:

أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُم لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ﴿٧٠﴾

یا می‌گویند: نوعی دیوانگی در اوست؟ [که دعوی رسالت می‌کند، نه چنین نیست که این یاوه گویان به هم می‌بافند] بلکه او دین حق را برای ایشان آورده است، ولیکن اکثرشان حق را خوش ندارند. (۷۰)

باداشتن این آفکار آنان را بر کفر واداشته طوریکه می‌گفتند: محمد صلی الله علیه و سلم دیوانه است؟ این هم توییح دیگری که تفنن آنها را در دشمنی و انکار کردن نشان می‌دهد. قسم به الله متعال که دروغ گفتند حق تعالی از این امر مصونش داشته است، او برای شان هدایت و حکمت و رشد و رستگاری را آورده است؛ لیکن بیشترشان از روی حسد و عناد، از حق نفرت دارند.

وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ
بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ ﴿٧١﴾

و اگر حق از هوا و هوس هایشان پیروی می کرد، حتماً آسمان‌ها و زمین و هر
که در آنهاست، تباه می شد. بلکه پند و عبرت‌شان را بر آنها آورده‌ایم، اما
آنان از پند و نصیحت نامه خود روی گردان‌اند. (۷۱)

ابن کثیر گفته است: این آیه بیانگر ناتوانی و اختلاف نظر و تفاوت خواسته‌های
بندگان است، نیز بیانگر آن است که خدای متعال در تمام صفاتش و در تمام
افعال و تدبیراتش کامل است. (مختصر ابن کثیر ۵۷۰/۲).

واقعاً هم: اگر حق، تابع هوس‌های مردم باشد، نظام هستی فاسد و تباه و برباد
می‌گردد، حق، هرگز نباید تابع تمایلات و خواسته‌های مردم باشد، دین،
وسیله بیداری و شرف ملت‌ها و نجات آنان از نابودی است.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَجَ رَبُّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿٧٢﴾
یا [مگر برای ادای وظیفه ات] مزدی از آنان می‌خواهی [که پذیرش دعوت
برای آنان سنگین است؟] پس مزد پروردگارت بهتر است، و او بهترین روزی
دهندگان است. (۷۲)

«خَرَجًا»: اجر و مزد. هزینه (سوره: کهف / ۹۴).

«خَيْرُ الرَّازِقِينَ»: بهترین روزی‌رسانان. بهترین دهندگان (سوره‌های: مائده آیه
۱۱۴، حج آیه ۵۸).

یعنی: یا عاملی که آنان را از ایمان آوردن باز می‌دارد این است که طوری
فکر میکنند که: گویا تو از آنان در برابر ادای وظیفه رسالت، مزد طلب میکنی،
بناءً ایمان به تو و پذیرش دعوت و پیامت را فرو گذاشته‌اند؟ با آن که می‌دانند
که تو از آنان چنین مزدی و پاداشی نخواسته‌ای. حتی الله متعال پذیرفتن صدقه

را بر رسولش حرام ساخته است تا گوینده‌ای نگوید: او برای به دست آوردن مال و ثروت مدعی رسالت شده است.

«وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» و او بهترین روزی دهنده و بهترین روزی رسان است؛ چون بدون احتیاج و نیاز عطا می‌کند. تمام کسانی را که از وی روزی درخواست کنند یا درخواست نکنند روزی می‌دهد.

وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٧٣﴾

به طور قطع و یقین تو آنها را به صراط مستقیم دعوت می‌کنی. (۷۳)

پیامبر، منادی راه درست و صحیح است. ای پیامبر! در حقیقت تو آنها را به راه راست راه و روشی پایدار و بر دینی استوار یعنی دین مقدس اسلام دعوت می‌کنی که انسان را به جنات نعیم واصل می‌کند.

وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّا كِبُونَ ﴿٧٤﴾

اما کسانی که به آخرت ایمان ندارند، از راه راست (به راه‌های گمراهی) منحرف شده‌اند. (۷۴)

«نَاكِبُونَ»: منحرفان از مسیر. یعنی کسانی که حشر و نشر و کيفر و پاداش را تکذیب می‌کنند، از طریق حق و مستقیم منحرفند.

در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «من پیای دامن شما را می‌کشم که هان! بیاید از (سمت و سوی) آتش، بیاید از (سمت و سوی) آتش، خود را در آن نیفکنید اما شما بر من غالب می‌شوید و همچون هجوم پروانگان و ملخ‌ها و حشرات خود را در آن می‌افکنید پس نزدیک است که دامن شما را رها کنم. و من بر حوض «کوثر» پیش قراول شما هستم پس در آن بر من جمع و پراکنده در می‌آید و شما را به سیمایتان و نامهایتان چنان میشناسم که شخص شتر بیگانه

را در میان شتران خود میشناسد سپس به جهت راست و به جهت چپ برده میشود آنگاه به بارگاه پروردگار خود التماس و التجا میکنم و می‌گویم: ای پروردگار من! قوم من! ای پروردگار من! امت من! پس گفته می‌شود: ای محمد! تو نمی‌دانی که آنان بعد از تو چه پدید آوردند، آنان بعد از تو به قهقهرا بر پاشنه‌های خود می‌رفتند (یعنی به جاهلیت برگشته بودند).

وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَّجُوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٧٥﴾

و اگر به آنان رحم کنیم و آسیب و رنج را که دچار آن هستند [از آنان] برطرف سازیم، باز هم سرگردان و متحیر در سرکشی و طغیانشان لجاجت می‌ورزند. (۷۵) در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم سرکشان قریش را چنین نفرین کردند: «اللهم اشدد وطأتک علی مضر، اللهم اجعلها علیهم سنین کسنی یوسف». «بارالها! فشارت را بر مضر سخت گردان و این فشار را بر آنان قحطی ای مانند قحطی دوران یوسف بگردان».

خداوند متعال دعای پیامبرش را اجابت کرد و آنان را به قحطی و گرسنگی مبتلا کرد تا بدانجا که استخوان‌های گندیده و گوشت مردار را خوردند و اموال شان تباه و فرزندان شان نابود شد. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی)

«لَلَّجُوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»: به گمراهی و کجروی و تجاوزگری خود ادامه داده و بر آن اصرار می‌ورزیدند، و سرگردان و حیران دست و پا می‌زدند.

طغیان:

در نظام اخلاقی اسلام، شناخت «مهلکات» و دوری از آنها تأثیر مهمی در اصلاح اخلاق فردی و اجتماعی دارد. یکی از مهم‌ترین مهلکات که تأثیر

زیادی در ویرانی و فساد اخلاق فردی و اجتماعی داشته و باعث دوری از بارگاه الهی و در نتیجه موجب عذاب الهی در دنیا و آخرت می گردد، «طغیان» است.

در قرآن کریم، فرعون به عنوان سمبل طغیان معرفی شده طوریکه در (آیه ۱۷) سوره نازعات میفرماید: «اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿۱۷﴾» (به سوی فرعون برو که او سرکشی کرده است) همچنان در (آیه ۲۴ نازعات) میفرماید: «فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ ﴿۲۴﴾» فرعون در نهایت دعاوی ربوبیت کرد، و آخر الامر در رود نیل غرق شد طوریکه در (آیه ۹۰/سوره یونس) آمده است. (وما بنی اسرائیل را از بحر عبور دادیم. در حالیکه فرعون و لشکریانش از روی ستم و تجاوز آنان را دنبال می کردند تا چون غرقاب فرعون را فرا گرفت گفت: ایمان آوردم که معبودی نیست جز همان که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند و من از تسلیم شده گانم.)

خصوصیات طغیان گران:

با در نظر داشت هدایات قرآنی طغیان گران دارای خصوصیت بخصوص خویش اند که جمله میتوان بشرح ذیل بررسی آن اشاره نمود:

۱- طغیان گران سعی و تلاش می کنند تا از هر وسیله ممکن، استفاده به عمل آورده تا در نتیجه نیروهای فعال در جامعه بشکل از اشکال غیر فعال سازند؛ مانند فرعون که برای اسارت بنی اسرائیل، مردان آنها را می کشت و زنانشان را برای خدمتکاری و بهره کشی زنده نگاه می داشت (قصص قرآنی) و در صورتی که نتوانند مردان را از بین ببرند مردانگی را نابود می کنند و با پخش وسائل فساد، مواد مخدر، توسعه فحشاء و بی بند و باری جنسی، گسترش شراب و قمار و انواع سرگرمی های ناسالم، روحیه شهامت و سلحشوری و ایمان را در آنها خفه می کنند.

۲- طغیان گران همیشه رأی صواب را رأی خود می پندارند و به احدی اجازه اظهار نظر در برابر نظر خود نمی دهند. (مراجعه شود به (غافر: ۲۹).

۳- طغیان گران برای تحکیم پایه های سیاست جابرانه خود قبل از هر چیز سعی می کنند قربانیان خود را به استضعاف فکری و فرهنگی و سپس به استضعاف اقتصادی بکشانند تا قدرت و توانی برای آنها برای قیام و مقابله با اعمال نادرست طغیان گران باقی نماند و به این وسیله بتوانند ارزش های دروغین را جایگزین ارزش های راستین نمایند.

۴- طغیان گران به هنگامی که بر اوضاع مسلط اند همه چیز را مال خود می شمردند و همه را بردگان خویش؛ و جز منطق استبداد، چیزی نمی فهمند؛ اما به هنگامی که پایه های تخت بیدادگری خود را لرزان و حکومت خویش را در خطر بینند موقتاً از تخت استبداد پایین آمده، دست به دامن مردم و آراء و افکار آنها می شوند، مملکت را مملکت مردم و آب و خاک را از آنان دانسته و آراء آنها را محترم می شمردند. (مراجعه شود به شعراء: ۳۴ و ۳۵).

۵- طغیان گران در هر عصر و زمان، نخست مردان مصلح الهی را متهم به توطئه بر ضد مردم می کنند و پس از استفاده از حربه تهمت، حربه شمشیر را به کار می برند تا موقعیت حق طلبان و پشتوانه مردمی آنها، نخست تضعیف شود، سپس به راحتی آنها را از سر راه خود بردارند. (اعراف: ۱۲۳/۱۲۴؛ شعراء: ۱۴۹).

۶- طغیانگران در سخنان خود دچار تناقض گویی می شوند؛ بطور مثال آنها در تهمت‌ها و نسبت‌های دروغین که به انبیای بزرگ میدادند گرفتار سردرگمی و تناقض و پریشان گویی عجیبی بودند؛ گاه آنها را ساحر میخواندند. (مراجعه شود به آیه ۱۰۹ سوره اعراف). و گاهی آنان را مجنون خطاب می نمایند، طوریکه در (آیه: ۱۰۲ سوره اسراء) آمده است.

جلوه گاه طغیان:

باید یاد آور شد که جلوگاه طغیان در عالمان، در علم است که به وسیله‌ی آن بالای مردم تفاخر و مباهات جلوه می‌کند.

طغیان ثروتمندان در مال است که به وسیله‌ی بخل خود را نشان می‌دهد. طغیان صالحان در عمل نیک است که به وسیله‌ی ریا و سُمعه (خودنمایی و شهرت طلبی) نمایان می‌شود. و طغیان هواپرستان در پیروی از شهوت‌ها جلوه می‌کند.

وَلَقَدْ أَخَذْنَاَهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَاثُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ ﴿٧٦﴾

همانا ما آنان را به عذاب و آسب ها [ی دنیایی] گرفتار کردیم، ولی نه برای پروردگارشان فروتنی کردند و نه به پیشگاهش زاری می‌کنند. (۷۶)

باید متذکر شد که: کافران لجوج، نه با رحمت خداوند متعال هدایت می‌شوند و نه با قهر و عذاب الهی. در آیه‌ی قبل، درباره‌ی کافران لجوج خواندیم که: اگر به آنان رحم کنیم، لجاجت میکنند و به راه نمی‌آیند؛ و در این آیه مبارکه می‌خوانیم: اگر آنان را با قهر خود هم گرفتار و عذابشان کند، باز هم به راه نمی‌آیند.

خداوند متعال انواع مجازات‌ها و اشکال مشاکل و پرابلم‌های بر کفار لجوج نازل می‌فرماید ولی آنها برای پروردگار خود فروتن نمی‌گردند و از گناه خویش دست بردار نمی‌شوند و به توبه مراجعه نمی‌نمایند. یعنی: شکسته و فروتن نشدند بلکه همچنان برتمرد و سرکشی‌شان در برابر حق تعالی اصرار و پافشاری کردند. واقعاً باید گفت که انسانهای سنگدل به مرحله‌ی ای می‌رسد که در برابر خدای بزرگ، هرگز خضوع و تضرع و ناله نمی‌کند.

شأن نزول آیه ۷۶:

۷۴۶- نسائی و حاکم از ابن عباس (رض) روایت کرده‌اند: ابو سفیان نزد پیامبر (آمد و گفت: ای محمد! تو را به خدا و خویشی و قرابت قسم می‌دهم، ما

پشم و کرک شتر را با خون یک جا کوبیده خوردیم. آیه «وَلَقَدْ أَخَذْنَاَهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَاَنُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ» نازل شد. نسائی در «الکبری» ۱۱۳۵۲ و «تفسیر» ۳۷۲، طبری ۲۵۶۳۲، واحدی ۶۲۹، طبرانی ۱۱ / ۳۷۰ ح ۱۲۰۳۸، حاکم ۲ / ۳۹۴ و بیهقی در «دلایل» ۲ / ۹۰ از چند طریق از یزید نحوی از عکرمه از ابن عباس (رض) روایت کرده اند. این حدیث با طرقتش حسن و به اصلش حدیث بعدی شاهد است. بدون نزول آیه. «تفسیر شوکانی» (۱۸۱۶).

۷۴۷- بیهقی در «دلایل» روایت کرده است: ابن اثال حنفی به اسارت سپاه اسلام درآمد، او را به حضور پیامبر آوردند و آن حضرت آزادش ساخت. ابن اثال اسلام را پذیرفت و به مکه سپس از آنجا خارج شد و مسیر رفت و آمد بین مکه و میره را که از توابع یمامه به شمار می آمد مسدود ساخت. تا این که قریش از گرسنگی دست به خوردن کرک کوبیده و خون زد. آنگاه ابوسفیان به خدمت سرور کائنات شتافت و گفت: آیا تو نمی گویی که من دلسوز و مایه رحمت برای جهانیان هستم، پیامبر گفت: بله، ابوسفیان گفت: تو پدران را با شمشیر و فرزندان آنها را از گرسنگی کشتی. پس این آیه نازل شد.

حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿۷۷﴾
تا هنگامی که دری از عذابی سخت به روی آنان بگشاییم، ناگهان در آن حال از همه چیز مأیوس و نومید می شوند. (۷۷)

«بَابًا ذَا عَذَابٍ»: دری از عذاب. مراد مجازات روز قیامت و عذاب دوزخ است (زخرف آیات ۷۴ و ۷۵). «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل. ابو سعود گفته است: همان طور منظور از عذاب، عذاب آخرت است و توصیف آن به «شدید» مؤید این نظر است؛ یعنی ما آنان را به تمام سختی‌ها،

از قبیل قتل و اسارت و گرسنگی و غیره آزمایش کردیم، اما نرمش و توجهی به اسلام از آنان مشاهده نشده تا زمانی که عذاب آخرت را می بینند. در آن هنگام نومید شده و سر ذلت را فرو می آورند. (ابو سعود ۴/۴۰).

«مُبْلِسُونَ» «مبلس» از مادهی «ابلاس» گرفته شده و به معنای اندوهی است که پس از وقوع حادثه‌ی تلخ و شدید به انسان دست می دهد و غالباً او را به سکوت و حیرت و یأس میکشاند. (مراجعه شود به سوره: روم آیات ۱۲ و ۴۹). به یاد داشته باشید که: در عذاب نهایی، جایی برای توبه و نجات نیست و عذاب شدگان.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۷۸ الی ۹۰) در باره نعمت بزرگ الله بر بندگانش، پافشاری مشرکان بر شرک، دلایل اثبات زنده شدن، مورد بحث قرار گرفته است.

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٧٨﴾

و او ذاتی است که برای شما گوش و چشمها و قلبها آفرید (ولی) عده بسیار کمی از شما شکر او به جای می آورید. (۷۸)

وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٩﴾

و او ذاتی است که شما را در زمین منتشر و پراکنده ساخت. و به سوی او محشور خواهید شد. (۷۹)

«ذَرَأَ»: آفریده است و افزون و پراکنده نموده است (مراجعه شود به سوره: انعام آیه ۱۳۶، سوره اعراف آیه ۱۷۹). «إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»: در پیشگاه او جمع آورده میشوید. به پیشگاه او برگردانده میشوید (مراجعه شود: بقره آیه ۲۰۳، آل عمران آیات ۱۲ و ۱۵۸).

وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٨٠﴾

و اوداتی است که حیات می دهد و می میراند و رفت و آمد شب و روز در سیطره خواست اوست، آیا نمی فهمید؟ (۸۰)

«إِخْتِلَافٌ»: آمد و شد. دگرگونی زمانی و فعل و انفعالات (بقره آیه: ۱۶۴، آل عمران آیه ۱۹۰). «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل.
«وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» و تنها اوست که از عدم ایجاد کرد، بعد از حیات می میراند، بعد از مرگ برمی انگیزد.

«وَلَهُ إِخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» و پشت سرهم آمدن شب با تاریکی هایش و روزبا روشنگری هایش همراه با اختلاف در اوقات تنها از اوست، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» پس آیا در عظمت و قدرت بی مثال خداوند متعال نمی اندیشید؟! «مگر نمی اندیشید» در قدرت باری تعالی تا به خود آید و این حقیقت را که قدرت وی بر همه ممکنات فراگیر است دریابید و بدانید که برانگیختن پس از مرگ نیز از همین مقوله قدرت است؟ و حقیقت امر اینست که: اندیشه و تعقل، انسان را به توحید می رساند.

بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ ﴿٨١﴾

بلکه این مردم کافر هم همان سخن کافران پیشین را گفتند. (۸۱)
کفار در انکار روز جز منطق و استدلال جدیدی را برای بازگویی ندارد، و تنها حربی آنان در برابر حق، تعجب همراه با انکار است.

محمد علی صابونی مفسیر تفسیر صفوأة التفاسیر می نویسد: «بل» برای اضرب است. یعنی عقل و خرد جهت درک این دلایل و اندرزها را ندارند، بلکه این مشرکان - کفار مکه - گفته‌ی ملت‌های قبل را تکرار و بازگو می کنند، یعنی دشمنان خدا پیامبرش را تکذیب و کتابش را انکار کردند و همان جوابی را ارائه دادند که کفار پیش از آنان ارائه می دادند.

قَالُوا إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿٨٢﴾

آنها گفتند آیا هنگامی که مردیم و خاک و استخوان (پوسیده) شدیم آیا بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟ (۸۲)

کافران بیان می داشتند: آیا معقول است که وقتی یک بار مردیم و در گور شدیم، اجساد ما در زمین پاشان و پراکنده شد و به صورت ذرات پراکنده در آمدیم و استخوان های ما در قبر فرسوده و پوسیده شد، باز به صورت مخلوق در می آییم؟ چنین امری هرگز نمی شود. و چنین امر غیر ممکن است. بلی! بعید انگاشتن حقیقت احیای مجدد، بی آن که در این قضیه به سراغ مشابه های دیگری بروند، یا در این حقیقت که خود در آغاز از همین خاک آفریده شده اند، تأمل نمایند، از هر گونه پشتوانه عقلی و علمی بی بهره است.

لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨٣﴾

البته این وعده به ما، و در گذشته به پدران ما (نیز) داده شده است، اما این، چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست. (۸۳)

«أساطیر»: جمع أسطوره، اکاذیب. دروغگوئی ها (سوره های: انعام آیه ۲۵، فرقان آیه ۵).

کفار در خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم میگویند: ای محمد! این سخن بر پدران ما نیز تکرار شده، آنگونه که تو نیز آن را به ما می گویی یعنی: قبل از بعثت محمد صلی الله علیه وسلم نیز به ما و پدرانمان همین وعده احیای مجدد را داده بودند ولی این امر برای ما آشکار نشده است؛ این سخن جز خرافات امت های پیشین نیست.

قُلْ لِمَنْ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٤﴾

ای پیامبر! به آنان بگو: اگر می دانید کیست که زمین را آفریده و مالکیت زمین و هر که در آن است از آن اوست؟ کیست که روزی دهنده همگان و تدبیر گره مگی است؟ (۸۴)

«إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»: اگر فهمیده و آگاهید. این جمله متضمن تحقیر مخاطبان بوده و اشاره به نادانی ایشان دارد.

امام قرطبی میفرماید: خدا در این آیه از پروردگاری و یگانگی و مالکیت بی‌زوال خود و قدرت و توانایی خویش که تغییر پذیر نیست، خبر می‌دهد. و این آیات و آیات بعد از آن نشان می‌دهند که جایز است با کفار به مجادله پرداخت و علیه آنان اقامه‌ی دلیل کرد. و یادآور شده است که هر آن کس خلق و ایجاد و ابداع و نوآوری را شروع کرده است همو شایسته‌ی پروردگاری و پرستش است. (قرطبی ۱۴۵/۱۲-۱۴۶).

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾

(در جواب تو) می‌گویند: همه از آن خدا است، بگو: آیا پند نمی‌گیرید؟ (۸۵) هر انسان آگاهی این حقیقت را می‌داند که: زمین و همه‌ی کسانی که در آن هستند، بی‌صاحب و بی‌حساب نیست. ای پیامبر! به آنان بگو: پس آیا این امر دلیلی بر آن نیست که الله متعال برزنده ساختن بعد از میراندن نیز تواناست؟ «أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»: تذکر به معنی یاد کردن و اندیشیدن و به خاطر آوردن است (سوره انعام آیه ۱۵۲). اصل (تَذَكَّرُونَ) تَذَكَّرُونَ است.

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾

بگو: مالک آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟ (۸۶)

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٨٧﴾

البته باز جواب دهند که آنها از الله است، بگو: پس چرا متقی و خداترس نمی‌شوید؟ (۸۷)

أَفَلَا تَتَّقُونَ»: پس چرا پرهیزگاری نمی‌کنید؟ پس چرا خود را از موجبات عذاب خدا به دور نمی‌دارید؟

قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٨﴾

بگو: کیست آن که پادشاهی هر چیزی در دست اوست؟ و او ذاتی است که پناه میدهد، و در برابر (عذاب) او (به کسی) پناه داده نمی‌شود، اگر می‌دانید. (۸۸) «مَلَكُوت»: ملک سترگ. فرماندهی بزرگ (انعام آیه ۷۵، اعراف آیه ۱۸۵، یس آیه ۸۳).

«يُجِيرُ»: پناه می‌دهد. در پناه خود می‌گیرد، و به فریاد میرسد.
«لَا يُجَارُ عَلَيْهِ»: کسی در برابر او پناه داده نمی‌شود، و فریادرسی نمی‌گردد.
(تفسیر خرمدل)

«قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ»: ای پیامبر! به آنان بگو: ملک کامل و وسیع در دست کیست مالک، تدبیر ساز و گرداننده همه چیز کیست؟ و خزانه و اصل همه چیز در اختیار کیست؟

و کلیدهای امور به دست کیست؟ و کیست در این عالم هستی دخل و تصرف و ایجاد و خلق را در قبضه‌ی قدرت دارد؟ و تدبیر عالم در دست کیست؟
«وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ» همواره پناه دهنده‌ی پناه جویان است و در پناه هیچ کس نمی‌رود؟ یعنی: هیچکس نمیتواند از عذاب الهی خود را نگاهدارد و هیچکس بر یاری دادن و به فریاد رسیدن او در برابر الله متعال قادر نیست و شما نمی‌توانید چنان مرجعی را معرفی کنید.

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿٨٩﴾

می‌گویند: (همه اینها) از آن خدا است. بگو با این حال چگونه می‌گوئید شما را سحر کرده اند؟ (۸۹)

«قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ» یعنی: چگونه شیاطین جن و انس، با افسانه و افسون حق را در خیال شما باطل جلوه می‌دهند و صحیح را فاسد و در نتیجه با وجود روشن

بودن حق، غیر الله تعالی را می پرستید، و ایمان به پیامبر و کتاب روز آخرت بر گردانیده شدید؟ گویی به شما سحری رسیده است؟!

ابوحیان گفته است: سحر در اینجا مستعار است و تشبیه در آشفتگی و پریشانی آنها است؛ چرا که پرت و پلا میگویند همان گونه که از انسان افسون شده چرت و پرت گویی رخ می دهد. (البحر المحيط ۶/۴۱۸).

این سه توبیخ را مرحله به مرحله ترتیب داده و اول گفته است: أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (آیه: ۸۵) و وهله‌ی دوم گفته است: «أَفَلَا تَتَّقُونَ» (آیه ۸۷) که بلیغ‌تر همان است؛ زیرا تخویف و تهدید بیشتر را دربر دارد. و در مرحله‌ی سوم گفته است: «فَأَنى تُسْحَرُونَ»، (آیه ۸۹) در این عبارت توبیخی مکنون است که در دیگر عبارات نیست. (التسهیل ۵۵/۳).

بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۹۰﴾

چنین نیست [که آنان می گویند] بلکه ما حق را برای آنان آورده ایم، و بی تردید آنان دروغگو هستند. (۹۰)

«الْحَقِّ»: مراد قرآن است که آئین‌نامه راستین اسلام است (سورة: بقره / آیه ۱۱۹، نساء آیه ۱۷۰، یونس آیه ۱۰۸). توحید و کتاب‌های آسمانی و شرائع الهی. «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۹۱ الی ۹۲) در مورد اینکه الله متعال نه فرزند دارد و نه شریک، بحث بعمل می آید.

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ﴿۹۱﴾

الله هرگز فرزندی اتخاذ نکرده، و معبود دیگری با او نیست که اگر چنین می شد هریک از خدایان مخلوقات خود را تدبیر و اداره می کردند و بعضی بر

بعضی دیگر تفوق می جستند (و جهان هستی به تباهی کشیده می شد) (لذا) منزّه و پاک است الله از آنچه (کافران در حق او) وصف می کنند. (۹۱)

«لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ»: هر خدائی به اداره امور آفریدگان خاص خود می پرداخت و به دیگران محبت و مرحمتی نمی کرد، واز آمیزش مخلوقات خویش با سایر آفریده ها جلوگیری می نمود، و نمی گذاشت خدایان دیگر بر آفریدگانش چیره شوند و در کارهایشان دخالت ورزند. «لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَيَا بَعْضٍ»: برخی بر برخی دیگر می خواست چیره شود. یکی بر دیگری برتری می جست، تا بر رقعہ ملک خود بیفزاید و سایرین را مغلوب خویشتن نماید.

ابن کثیر گفته است: معنی آیه چنین است: اگر چندین الله موجود بود، هر یک تنها به مخلوق خود می پرداخت. آنگاه هر یک می خواست دیگری را مغلوب کند، در نتیجه بعضی بر بعضی دیگر غلبه پیدا کرده و در عالم نظمی برقرار نمی شد، وانگهی نظمی محکم و دقیق در عالم هستی دیده می شود. (مختصر ابن کثیر ۵۷۳/۲).

عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۹۲﴾

او از پنهان و آشکار آگاه است، او برتر است از اینکه شریک برای او قائل شوند. (۹۲)

«تَعَالَىٰ»: بالاتر و برتر است. بسی دورتر و والاتر است (سوره: انعام آیه ۱۰۰، اعراف / آیه ۱۹۰).

خوانندگان گرامی!

پس از آن که خداوند متعال، پندارهای باطل مشرکان و بی باوران را در مورد فرزند گرفتن، شریک داشتن و انکار قیامت و پاداش آن، مردود شمرد، اینک در آیات متبرکه (۹۳ الی ۹۸) راهنمایی های آموزنده الله متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد دعا و تضرع است، تا بوسیله آن از عذابی که

دامنگیر مشر کان زمان حیات مبارکش می شود، در امان بماند و بدیها را به نیکویی پاسخ دهد؛ چون نیکویی در اوقات فراوان سودمند است. سپس به او امر کرد تا برای رهایی از وسوسه های شیطان و شیطان صفتان در هر کاری به الله متعال پناه برد.

قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيَّبِي مَا يُوعَدُونَ ﴿٩٣﴾

بگو: پروردگارا! اگر آن [عذابی] را که به آنان وعده می دهند، به من نشان دهی. (۹۳)

حضور در میان ظالمان، خطر گرفتاری به عذاب های الهی را در پی دارد. «تُرِيَّبِي»: به من بنمائی. به من نشان دهی. مراد این است که اگر عذاب و بلا را دامنگیر شان کردی، در حالی که من در قید حیات و در میان شان باشم. مفسیر تفسیرانوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: یعنی: چنانچه به آنان عذاب را نازل کردی، مرا از میان شان خارج کن تا عذاب آنان را از دور بینم ولی چیزی از آن دامنگیر من نشود زیرا من به تو مؤمنم و وعده های تو را تصدیق می کنم. چنان که در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم دعا می کردند: «وإذا أردت بقوم فتنة فتوفني إليك غير مفتون». «خدایا! هرگاه به قومی فتنه ای را اراده داشتی پس مرا به سوی خویش در حالی ببر که به آن فتنه در نیفتاده باشم».

رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٩٤﴾

پس پروردگارا! مرا در میان قوم ظالم قرار مده [و با آنان قرین عذاب مکن]. (۹۴) یعنی خدایا! مرا از زمره ی ستمکاران قرار مده به گونه ای که همراه با آنها من هم نابود شوم.

مصطفی خرمدل در تفسیر «ترجمه معانی قرآن» می نویسد: «لا تَجْعَلْنِي...»:

مراد این است که اگر کافران طاغی و ستمگران یاغی را به عذاب گرفتار فرمودی، مرا همراه ایشان گرفتار عذاب مفرما. یعنی گاهی فتنه و بلا بیگناه و گناهکار، یا تر و خشک را شامل می شود، پروردگارا در چنین مواقعی مرا از عذاب به دور دار (أنفال / آیه ۲۵).

دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر آیه مبارکه میفرماید: پس پروردگارا! در آن صورت مرا با کافران هلاک مکن و مرا از عذاب و خشمت به سلامت دار؛ مرا در مجازات با اشرار یکجا نساز، بلکه از کسانی قرارم ده که از ایشان راضی گردیده‌ای؛ مرا همراه ابرار قرار ده. (تفسیر المیسر) ابو حیان گفته است: مسلم است پیامبر صلی الله علیه و سلم معصوم است و از این که در زمره‌ی ستمکاران قرار گیرد بعید و غیر ممکن است، اما به عنوان اظهار بندگی و فروتنی در پیشگاه خدا به او امر شده است دعا کند.

وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ ﴿٩٥﴾

و به یقین ما تواناییم آن عذابی که به آنان وعده می دهیم به تو نشان دهیم. (۹۵) به یاد داشته باشید که: تأخیر در عذاب، نشانه‌ی ناتوانی الله متعال نیست: مفسران در تفسیر آیه مبارکه می نویسند: پروردگار با عظمت در این آیه مبارکه به پیامبر صلی الله علیه و سلم دلداری داده، میفرماید: ای پیامبر! و به راستی خداوند با عظمت بر این امر تواناست که آنچه را از عذاب دنیا به کافران وعده اما بر مبنای حکمت خود آن را به تأخیر می اندازیم. این حکمت های عبارتند از:

به آنان مهلت می دهد تا توبه کنند می دانیم برخی از آنان به زودی ایمان خواهند آورد.

با آنان اتمام حجت کند.

در آینده افراد مؤمنی از نسل آنان به وجود می آید.

به خاطر وجود پیامبر صلی الله علیه وسلم که مایه‌ی رحمت و برکت است.

ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ﴿٩٦﴾

بدی را با بهترین روشی آن دفع کن؛ ما به آنچه که [مشرکان به ناحق ما را به آن] وصف می کنند، داناتریم. (۹۶)

بدی را میتوان با بدی جواب داد، ولی این برخورد و این شیوه رفتار برای رهبریک مجتمعی شایسته و مناسب نمی باشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم ه تحت تربیت خداوند و مأمور برخورد به بهترین شیوه با بدی‌های دشمنان است. طوریکه در این بابت می فرماید: ای پیامبر! بدی از سوی مردم را با بدی از نزد خود مقابله نکن، بلکه شکیبایی و بردباری و گذشت در پیش گرفته و بدی را با نیکی جواب ده تا به رحمت دانای غیب دست یابی؛ به علاوه این روش، سبب کفاره شدن گناه و رویکرد دل‌ها به سویت می شود.

امام ابن کثیر در تفسیر خویش می نویسد: خدا در نشست و برخاست با مردم او رابه در پیش گرفتن سودمندترین روش یعنی نیکی در مقابل بدی راهنمایی فرموده است، تا خاطر طرف را جلب کند و دشمنیش را به دوستی و کینه‌اش را به مهر و محبت، مبدل کند. (مختصر ابن کثیر ۵۷۴/۲).

«نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ»: ما به آنچه وصف می کنند، داناتریم، ما به حال و وضع و تکذیب و استهزای آنان با خبر هستیم، یعنی: داناتریم به آنچه که تو را به آن وصف می کنند، از اوصافی که تو برخلاف آن هستی، یا داناتریم به آنچه که از شرک و تکذیب وصف می کنند پس به آنها در برابر آن جزا می دهیم.

وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ﴿٩٧﴾

و بگو: پروردگارا! از وسوسه های شیطان ها به تو پناه می آورم. (۹۷)
«هَمَزَاتٍ»: جمع هَمَزَةٌ، تحریکات. مراد وسوسه ها است.

پناه بردن به پروردگار با عظمت باید مکرر و جدی باشد. و تنها پناهگاه مطمئن همانا الله متعال است. نباید فراموش کنیم که شیاطین، متعدّد و وسوسه های آنان نیز متعدّد و گوناگون است. در آیه مبارکه میفرماید: ای پیامبر! و بگو: پروردگارا! از وسوسه های فریبنده و از تحرکات اغوا گرانه شیاطین و از دعوت های انگیزنده آنها به سوی گناه، فحشا و منکر به تو پناه می آورم. الهی ما را از شر شیطان رجیم و از وسوسه های فتنه انگیز آن نجات دهی. آمین یا رب العالمین.

وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ ﴿٩٨﴾

و از اینکه آنان نزد من حاضر شوند نیز به تو پناه میبرم ای پروردگارا! (۹۸)
بالا تر از وسوسه، حضور شیطان هاست، یکی از راه های نفوذ شیطان، اشاره ها و وسوسه های او نسبت به برخوردهای بد ما با دیگران است. پروردگارا! و از اینکه شیاطین در چیزی از کارها و امورم حاضر شده و آن امر را بر من تباه سازند، به تو پناه می برم.

در حدیث شریف به روایت عمرو بن شعیب (رض) از پدرش و او از جدش آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم کلماتی را به ما تعلیم می دادند که خود ایشان هنگام خواب برای دفع ترس میخواندند: «باسم الله أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَةِ مِنْ غَضَبِهِ وَعِقَابِهِ وَمِنْ شَرِّ عِبَادِهِ وَمِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَنْ يَحْضُرُونِ». «به نام خدا به کلمات تامه او پناه می برم از خشم وی و عقابش و از شر بندگانش و از وسوسه های شیاطین و از این که حاضر شوند».

در روایاتی آمده است که: عبدالله بن عمرو (رض) این دعا را به کسانی از فرزندانش که به حد بلوغ میرسیدند، تعلیم می داد تا آن را در هنگام خوابشان بخوانند و کسی از آنان هم که کوچک بود و نمی توانست این دعا را حفظ کند، عبدالله آن را می نوشت و بر گردنشان می آویخت.
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۹۹ الی ۱۱۱) مطالبی در باره آرزوی بازگشت به دنیا برای جبران گذشته، سنجشهای رستگاری در حساب و کتاب قیامت، مورد بحث قرار گرفته است.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿۹۹﴾

آنگاه که یکی از ایشان را مرگ فرارسد، گوید پروردگارا، مرا باز گردانید. (۹۹)

در این هیچ جای شکی نیست که؛ منحرفان روزی بیدار خواهند شد و تقاضای بازگشت به دنیا را خواهند کرد، اما آن تقاضا نشدنی است. کفار همچنان به توصیفهای ناروا و کردارهای زشت وبد خود ادامه می دهند. تا زمانی که مرگ به سراغ یکی از آنان آید، و در آستانه مرگ قرار گیرد و وحشتی و سختی ها آن را که پیش رو دارد مشاهده کند، باید گفت که: ضایع کردن عمر و فرصت، سبب حسرت در هنگام مرگ است طوریکه یاد آوری شدیم؛ انسان در آن وخت از خواب غفلت بیدار شده آن گاه می گویند: «قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ» آنگاه از فرط پشیمانی و حسرت میگوید: پروردگارا! مرا به دنیا باز گردان. مرا به سوی دنیا باز گردانید، مرا باز گردانید. ار جعون: صیغه جمع به معنی تکرار است. در این شکی نیست که: تقاضای بازگشت از سوی کفار جدی به نظر میرسد، ولی قول و گفتار آنان در مورد صالح شدن مشکوک است.

لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٠٠﴾

امید است در [برابر] آنچه [از عمر، مال و ثروت در دنیا] وا گذاشته ام کار شایسته ای انجام دهم. [به او می گویند:] این چنین نیست [که می گویی] بدون تردید این سخنی بی فایده است که او گوینده آن است، و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند. (۱۰۰)

«لَعَلِّي»: تا این که من. شاید که من.

«فِيمَا تَرَكْتُ»: در برابر فرصتهائی که از دست داده‌ام. در برابر اموال و اشیائی که آنها را ترک گفته‌ام و از آنها جدا گشته‌ام. به عوض ایمان و اعمال نیکوئی که نداشته‌ام. «بَرْزَخٌ»: حائل و مانعی که ایشان را از رجوع به دنیا باز می‌دارد. عالم برزخ. مراد از برزخ، مرگ و یا این که جهان میان مرگ و رستاخیز است که بدان عالم قبر و عالم ارواح نیز گفته می‌شود. «ترجمه معانی قرآن» خرمدل مفسیر تفسیر صفوای التفاسیر محمد علی صابونی می نویسد: «كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا» نه هرگز! «کلا» کلمه‌ایست برای منع و زجر به کار می‌رود. یعنی: برگشتی به دنیا در کار نیست، بنابر این باید از این آرزو خویش دست بردارد؛ زیرا درخواستش بی فایده است و به آن ترتیب اثر داده نمی‌شود. «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٠٠﴾» در مقابل آنها عالم برزخ قرار دارد که مانع برگشتن آنها به دنیا می‌باشد و از برگشتن آنها جلوگیری می‌کند و تا روز رستاخیز در آن خواهند بود. مجاهد گفته است: برزخ مانع و حایل بین دنیا و آخرت است.

بناءً کسانی که مُکنت و امکاناتی دارند، باید بیشتر در این دنیا که مزرعه آخرت است، عمل صالح انجام دهند. ولی با تاسف، غرور و غفلت برای تعدا

د از انسانها چنان دائمی است، که از خواب غفلت در عالم برزخ بیدار میشوند و در آن وقت تقاضای برگشت به دنیا را مطرح می کنند اما آیین تقاضی شان عملی شدنی نیست، اقرار کافران به اشتباه، تنها با زبان کافی نیست بلکه باید پشتوانه‌ی قلبی هم در بر داشته باشد.

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿١٠١﴾

پس هنگامی که در صور دمیده شود، در آن روز نه میانشان خویشاوندی و نسبی وجود خواهد داشت و نه از اوضاع و احوال یکدیگر می پرسند. (۱۰۱) «الصُّور»: بوق. مراد صور دوم است که نشانه رستاخیز مردگان است (انعام آیه ۷۳). «فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ»: هیچ گونه روابط فامیلی و خویشاوندی بر جای نمی ماند. بدین معنی که در قیامت انسان است و اعمالش و هیچ کس از دیگری دفاع نمی کند و نسبت‌ها و خویشاوندی‌ها از کار می افتد (عبس / ۳۴ - ۳۷).

«لَا يَتَسَاءَلُونَ»: از همدیگر نمی پرسند. این عدم پرسش از یکدیگر در آغاز هنگامه رستاخیز است (سورة: قصص آیه ۶۶، معارج آیه ۱۰) و الا بعد از آن پرسش و مجادله در می گیرد (صافات آیه ۲۷، طور آیه ۲۵، مدثر آیه ۴۰). «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل.

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ» وقتی برای بار دوم در صور دمیده شد؛ یعنی برای حشر و نشر در صور دمیده شد، و مردم از قبرهای شان بیرون شوند.

«فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ» در قیامت، اسناد افتخار دنیوی محو می شود. دیگر نه موقعیت های برتر اجتماعی (مانند مال و ثروت و جاه که در دنیا داشته اند) به درد شان می خورد و نه پیوندهای نسبی و خویشاوندی‌ها و فخر ورزیدن به آنها؛ سودی را ببار می آورد.

چرا که موقف محشر، جایگاه نمایش نیکی‌ها و بدی‌ها و ثواب‌ها و گناهان است نه محل طرح ادعاهای بی پشتوانه و باطل.

در آن روز از شدت خوف و ترس و سراسیمگی، رحم و مهر و محبت رخت برمی‌بندد، به گونه‌ای که انسان از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندانش می‌گریزد.

در این موقف هیچ کس از حال دیگری نمی‌پرسد؛ زیرا هر کس برای خود چنان وضع پرت و پریشانی و پر از گرفتاری دارد که او را از پرداختن به دیگران بی‌نیاز می‌سازد.

در حدیث شریف به روایت بزار و بیهقی آمده است که چون عمر بن الخطاب با ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب ازدواج نمود، فرمود: «به خدا سوگند که مرا در این کار هدفی جز این نیست که از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمودند: «کل سبب و نسب فانه منقطع یوم القیامة الا سببی ونسبی»، «هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع شدنی است، مگر سبب و نسب من». پس این استثنایی در حق رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد پیوند خویشاوندی و نسبی ایشان است.

باید متذکر شد که: بزرگ‌ترین خسارت انسان، هدر دادن عمر و استعدادهای خویش است. ورستگاران، کسانی هستند که برای روز قیامت خویش ذخایری داشته باشند.

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٠٢﴾

پس کسانی که میزان اعمال نیک‌شان سنگین باشد، پس این گروه، ایشان نجات یافته‌گان اند. (۱۰۲)

«ثَقُلَتْ»: سنگین شود. مراد رجحان کفه حسنات بر سیئات، و ارزشمندی اعمال و اقوال انسان است در پیشگاه الله متعال.

«مَوَازِينٍ»: جمع موزون، برکشیده‌ها و سنجیده‌ها. هدف از آن کردار و گفتار

و پندار دنیوی انسان است. یا جمع میزان، به معنی ترازوی اعمال است (سوره: اعراف آیه ۸، سوره انبیاء آیه ۴۷). «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل

حقیقت هم همین است که: رستگاران، کسانی هستند که برای قیامت ذخایری و توشه ای داشته باشند، طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ» پس کسانی که ثواب‌هایشان از اعمال شایسته بسیار باشد و این ثواب‌ها روز حساب در کفه میزان برگناهان سنگینی نماید، «فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» بی گمان او به نعمت‌های ابدی و جاودانه نایل و رستگار شده است.

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿۱۰۳﴾
و کسانی که اعمال وزن شده آنان سبک [و بی ارزش] است، همانانند که سرمایه وجودشان را ازدست داده و دردوزخ جاودانه اند. (۱۰۳)

تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ ﴿۱۰۴﴾
و آتش دوزخ چهره‌هایشان را می‌سوزاند، و آنها در آنجا غمگین و ترش روی اند. (۱۰۴)

«تَلْفَحُ»: شعله می‌زند. مراد سوزاندن و بریان کردن است.
«كَالِحُونَ»: ترش‌رویان و چهره در هم کشیدگانی که لب‌هایشان از درد و رنج جمع و باز بماند. «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل.
«لَفَحُ» به معنای سوزاندن چهره و

«كلح» به معنای برگشتن لب و آشکار شدن دندان‌ها است.
«تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ النَّارُ» زبانه و حرارت آتش دوزخ از شدت سوزش و شرارتی که دارد هر لحظه و پیوسته به شدت چهره دوزخیان را می‌سوزاند.
«تَلْفَحُ» فعل مضارع و رمز استمرار را بیان می‌کند.

ذکر اختصاصی (وجوه) را بخاطری نموده است، زیرا چهره، شریفترین و گرامی‌ترین اعضای انسان است.

«وَهُمْ فِيهَا كَالْحُونَ» و آنان در دوزخ ترش، سیمای کریه و زشت، لب‌های شان در هم فرو رفته و بریان دندان‌های شان نمایان است. کفار در دوزخ، هم عذاب جسمی دارند، «تَلْفَحُ وُجُوهَهُمْ» و هم توبیخ و عذاب روحی.

ابن مسعود گفته است: دندان‌های آنان نمایان و لب‌هایشان به هم آمده و سرهایشان با شانه‌ی آتشین نشانه می‌شود. در حدیث آمده است: «آتش او را کباب کرده تا جایی که لب بالایش تا وسط سر جمع میشود و لب زیرینش فرو افتاده تا به ناف میرسد». (اخراج از ترمذی و گفته است: حسن غریب است.)

أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿١٠٥﴾

[الله به آنان می‌گوید: آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد و شما [همواره]

آنها را تکذیب می‌کردید؟ (۱۰۵)]

«أَلَمْ تَكُنْ...»: مراد این است که آیات من برای شما خوانده می‌شد و شما بدان‌ها ایمان نمی‌آوردید و بلکه یاوه و دروغ می‌نامیدید.

در روز قیامت به کافران به عنوان سرزنش و توبیخ گفته می‌شود: آیا آیات کتاب الهی قرآن در دنیا با دلایل قاطع و استوار به شما خوانده نمی‌شد.

«فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ» با وجود این که کاملاً واضح بود همواره آن را مورد تکذیب قرار میدادید و می‌گفتید که این آیات از جانب خداوند متعال نیست؟

قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ﴿١٠٦﴾

می‌گویند: ای پروردگارا! تیره‌بختی و شقاوت ما بر ما غالب شد، و ما

گروهی گمراه بودیم. (۱۰۶)

«قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا» وجدان‌ها در قیامت بیدار می‌شوند و مجرمان به گناهان خود ذلیلانه اعتراف می‌کنند، چون علیه آن‌ها حجّت اقامه شد و آنان

به این یقین رسیدند که هلاک می شوند بناءً گفتند: پروردگارا! «وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ﴿١٠٦﴾» «و ما مردمی گمراه بودیم» که با این شقاوت و بدبختی خود را تباہ ساختیم.

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ ﴿١٠٧﴾

ای پروردگار ما! ما را از این جا بیرون کن، پس اگر باز (به سوی کفر و شرک) برگشتیم، پس در این صورت ظالم خواهیم بود. (۱۰۷)
«عُدْنَا»: برگشتیم. دعوت کردیم.

در آیه قبلی خواندیم که آنان اول به گناه خود اقرار و اعتراف کردند، و سپس به خواهش و زاری روی می آورند، و گفتند پروردگارا! ما را از دوزخ نجات ده تا به دنیا باز گردیم و هدایت شویم وانگه اگر بازهم به گمراهی برگشتیم این بار دیگر ظلم کرده ایم و عذاب بر ما واجب شده است. اما جواب یأس و نومیدی شنیدند.

قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ﴿١٠٨﴾

(الله) فرماید: با ذلت و رسوایی داخل شوید و با من سخن نگوئید. (۱۰۸)
«إخسئوا»: بتمکید! چخه! ساکت! این اصطلاح برای راندن و دور کردن سگ به کار می رود و نسبت به انسان، برای ساکت کردن زبونا نه است (سوره: بقره/آیه ۶۵).

در التسهیل آمده است: «اخسئوا» کلمه ایست که برای راندن سگ ها به کار می رود، پس متضمن توهین و راندن است. (التسهیل ۵۷/۳)

الله متعال سرزنش کنان به آنان میفرماید: ذلیل و حقارت زده در آتش باقی بمانید و با من سخن نگوئید! ساکت شوید به مانند سکوت سگ. چنان که وقتی سگ به چیزهای پاک نزدیک شود، به او گفته می شود: گم شو! در این وخت اند که: از رحمت ارحم الراحمین ناامید می شوند.

إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ﴿١٠٩﴾

[به یاد دارید که] گروهی از بندگان من می گفتند: ای پروردگار ما! ایمان آوردیم، پس ما را بیامرز و به ما رحم کن، و تو بهترین رحم کننده گانی. (۱۰۹)
فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ ﴿١١٠﴾
ولی شما آنان را به مسخره گرفتید، تا جایی (که غافل شدید و) ذکر و عبادت مرا از یادتان برد، و شما بر آنان (بندگان مخلص من) می خندیدید. (۱۱۰)
سخریا: سخر: مسخره کردن، تحقیر کردن. سخری (بکسر سین و ضم آن): مسخره شده و تحقیر شده و نیز به معنی تسخیر شده آید.

مجاهد گفته است: آنها عبارت بودند از: بلال، خباب، صهیب و عمار و سلمان و امثال ایشان را مسلمانان مستضعفی که ابوجهل و یارانش آنان را مسخره می کردند. (تفسیر قرطبی ۱۲/۱۵۴).

«تا حدی که یاد مرا از خاطرتان فراموش گردانیدند» یعنی: تا بدانجا که به سبب شدت اشتغال به استهزا و تمسخر ایشان، یاد الله متعال را فراموش کردید «و شما بر آنان می خندیدید» در دنیا، از این که به عبادت و نیایش من مشغول بودند.

إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿١١١﴾

ولی من امروز آنان را به خاطر صبر و استقامتشان (در برابر اذیت و تمسخر مردم) پاداش دادم آنها پیروز و رستگارند. (۱۱۱)
یعنی مسلمانان بر ایدای عملی و آزار زبانی شما صبر کرده بودند امروز به چشم سر می بینید که آنها در مقابل شما چه ثمره یافتند آنها را به مقامی رسانیدم که در آنجا از هر حیث کامیاب و به هر نوع لذتها و مسرتها نایل اند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که قبلی از منکران قیامت و این که آنان بار دیگر به دنیا باز نخواهند گشت، بحث بعمل آمد. اینک در آیات متبرکه (۱۱۲ الی ۱۱۸) که از جمله آیات پایانی سوره نیز میباشد در باره اینکه فرشتگان به امر الله متعال از دوزخیان درباره ی مدت زیستنشان در دنیا به شیوه ی توییح سؤال میکنند؛ هرچند هدف سؤال نیست. سپس خداوند دلیل زنده شدن را بیان می نماید و به پیامبر دستور می فرماید، از بارگاه او آمرزش و رحمت بجوید تا امتش نیز شیوه ی آمرزش را فراگیرند و راه یابند و مانند بی باوران نباشند.

قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ﴿١١٢﴾

(آن گاه الله به کافران) می گوید که می دانید شما چند سال در زمین توقف کرده اید. (۱۱۲)

در قیامت از مردم سؤال می شود: شما چه مدتی در دنیا اقامت داشتید؟ «كَمْ لَبِثْتُمْ» این سؤال چندین بار در قرآن مطرح شده و هرکس طبق پندار خود جواب آنرا ارایه میدارد.

تعدادی می گویند ما به مقدار ساعتی از یک روز، در دنیا ماندیم. «سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ» (احقاف، ۳۵) تعدادی می گویند یک شامگاه، یا یک صبح. «عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا» (نازعات، ۴۶). یک روز یا قسمتی از یک روز. «يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» مومنون ۱۱۳.

عبدالرؤف مخلص هروی، مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: چون آنان خواستار بازگشت به سوی دنیا می شوند، پروردگار متعال از آنان به طریق سرزنش و توییح سؤال میکند: چند سال در دنیا به سر بردید؟ تا این حقیقت را برای شان روشن سازد که در دنیا آن مقداری را که برای پندگرفتن و رسیدن

به حقیقت لازم بود، عمر کرده‌اند، هرچند آن مقدار عمر، نسبت به آخرت اندک بوده است.

قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ ﴿١١٣﴾

در جواب میگویند: تنها به اندازه یک روز یا قسمتی از یک روز! از آنها که میتوانند بشمارند سؤال فرما. (۱۱۳)

«لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ...»: این پاسخ یا پاسخ‌های دیگری توسط گروه‌های مختلف دوزخیان است (سوره: بقره / آیه ۲۵۹، یونس / آیه ۴۵، طه / آیه ۱۰۳، نازعات / آیه ۴۶) در مقام مقایسه عمر ناچیز این جهان با عمر طولانی و ابدی آن جهان است.

«الْعَادِّينَ»: شمارندگان. حسابگران و حساب‌رسان. «ترجمه معانی قرآن».

آنان در حالیکه از شدت خوف و ترس در دهشتی عظیم به سر می‌برند جواب می‌فرمایند: در دنیا فقط یک روز یا بخشی از یک روز زندگی کردیم؛ از شمارگران که ماه‌ها و روزها را برمی‌شمارند یا فرشتگانی که نگهبانی که اعمال و عمرهای بندگان را می‌شمارند بپرس زیرا آنها از ما داناتراند.

قَالَ إِنَّ لَبِثَكُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١١٤﴾

الله می‌فرماید: جز اندکی درنگ نکردید، کاش شما می‌دانستید. (۱۱۴)

«...لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»: اگر اندک دانش و معرفتی می‌داشتید، در پرتو آن متوجه عمر محدود و ناچیز خود در برابر عمر نامحدود و سرمدی آخرت می‌شدید. بعضی حرف (لَوْ) را به معنی (کَيْتَ) دانسته‌اند که در این صورت معنی چنین میشود: ای کاش! شما این مطلب را در دنیا می‌دانستید. «ترجمه معانی قرآن»

و اگر نزد شما علم سودمندی بود که به راه ثواب رهنمایی تان میکرد، بر انجام طاعت و ترک معصیت صبر می کردید در آن صورت یقیناً به رضوان و حنان دست می یافتید.

امام فخر رازی میفرماید: به آنها گفته می شود: درست گفتید، جز مدتی کوتاه در دنیا نبودید، آن هم سپری شد و گذشت. منظور این است که کوتاهی ایام دنیا را در مقابل ایام آخرت به آنها یادآور شود. (تفسیر کبیر ۱۲۷/۲۳).

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴿١١٥﴾

آیا پنداشته اید که شما را بیهوده و عبث آفریدیم، و اینکه به سوی ما بازگردانده نمی شوید؟ (۱۱۵)

«عَبَثًا»: بیهوده. باطل. بی فلسفه و حکمت. مراد این است که خداوند مردمان را در اصل برای سزا و جزای آخرت آفریده است (سورة: یونس آیه ۴).

باید گفت که: آفرینش انسان، هدفدار است. و در کار خداوند عبث و بیهودگی اصلاً گنجایش ندارد. زندگی دنیا بدون آخرت، بیهوده و لغو است. انسان مسئول و متعهد است. (باید خود را برای پاسخ گویی در قیامت آماده کنیم). هدف آفرینش انسان، در این جهان خلاصه نمی شود.

همچنان قابل تذکر است که: در دنیا نتیجه کامل نیکی و بدی بدست نمی آید اگر بعد ازین زندگی حیات دیگر نباشد گویا این تمام کارخانه محض بازیچه تماشا و بی نتیجه است. بنابر آن ذات باری تعالی بلندتر از آن است که شما به فکر ناقص، خود پنداشته آید.

دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: ای بندگان! آیا پنداشتید که الله متعال شما را بی هوده و بی هدف آفریده است؟ به طوری که نه امری در کار است و نه نهی، نه ثواب و نه عقابی و به سوی خدا باز نمی گردید تا هر عمل کننده ای را در برابر عملش جزا دهد؟ (تفسیر المیسر)

تفسیر: در دنیا نتیجه کامل نیکی و بدی بدست نمی آید اگر بعد ازین زندگی حیات دیگر نباشد گویا این تمام کارخانه محض بازیچه تماشا و بی نتیجه است. بنابراین ذات باری تعالی بلندتر از آن است که شما به فکر ناقص، خود پنداشته اید.

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ ﴿١١٦﴾

پس بزرگتر و برتر است خداوندی که فرمانروای حق است (از اینکه شما را بیهدف آفریده باشد) معبودی جز او نیست و او پروردگار عرش کریم است. (۱۱۶)

«الْمَلِكُ الْحَقُّ»: شاهنشاه حقیقی و فرمانروای راستین.

«الْكَرِيم»: عظیم (سوره: مؤمنون آیه ۸۶). چیزی که از آن خیرات فرود آید.

آنچه خداوند بزرگوارش فرموده باشد.

بناءً آفرینش خلق جز به حق و راستی نیست؛ در ورای آفرینش حکمتی بزرگ وجود دارد که همانا پرستش خدای متعال است، همو که معبود و پروردگاری جز وی نیست و همو که پروردگار عرش گرامی است.

وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿١١٧﴾

و هرکس با خدا معبود دیگری پرستد [که] هیچ دلیلی بر حَقَّانیت آن ندارد، حسابش فقط نزد پروردگار اوست؛ بدون تردید کافران، رستگار نمیشوند. (۱۱۷)

«يَدْعُ»: فرا خواند. پرستش نماید.

بناءً آفرینش خلق جز به حق و راستی نیست؛ در ورای آفرینش حکمتی بزرگ وجود دارد که همانا پرستش خدای متعال است، همان که معبود و پروردگاری جز وی نیست و همان که پروردگار عرش گرامی است.

امام نسفی در تفسیر خویش می نویسد: خداوند متعال این سوره مبارکه را با آیه «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱﴾» [المؤمنون: ۱] آغاز کرد و آن را با: «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ» [المؤمنون: ۱۱۷]. (بدون تردید کافران، رستگار نمی شوند) به پایان آورد. تا تفاوت بین دو گروه مؤمن و کافر مشخص شود. پس فاصله و تفاوت بین اول و آخر بسی است!

مؤمن کیست؟

ایمان، تنها یک «کلمه» نیست، بلکه یک «باور قلبی» است که ما را متوجه جہتی می کند و بدان بر می انگیزد و عزم ما را بدان سو می کشاند و حرکت و عمل ما را شکل می دهد. و در «چگونه زیستن» نقشی مهم دارد و محور ارزش گذاری برای اندیشه ها و عملکردهای مردم است. به دلیل همین اهمیت است که گام اول ورود به مسیر بندگی و مسلمانی، «ایمان» است و کسی که این باور مقدس را داشته باشد، «مؤمن» نامیده می شود.

ایمان، گرایش قلبی و وابستگی فکری و اعتقادی و روحی به یک موجود برتر، به یک آفریدگار توانا، به یک مکتب نجات بخش، به یک زندگی دیگرپس از این دنیا (معاد)، به یک کتاب مقدس که از سوی خدا نازل شده است (قرآن)، به پیامبرانی که سفیران الهی برای هدایت بشرند، به وحی و ما وراء الطبیعه و... است.

اما مؤمن کیست؟

به فرموده قرآن، مؤمنان خدا را باور دارند، مطیع فرمان اویند، از قیامت بیمناکند، توکلشان بر خداست، از گناهان پرهیز می کنند، پیوسته در پی انجام اعمال صالحند، اهل تقوا و ایثارند، در راه خدا انفاق خالصانه می کنند، نام خدا دل‌هایشان را آرام می کند، با نماز و عبادت به خدا نزدیک می شوند، به

مژده‌ها و وعده‌های الهی امیدوارند، در راه خدا با دشمنان می‌جنگند، کفار را به سرپرستی خود نمی‌گیرند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، جانشان را در راه دین فدا می‌کنند، دوستدار خدا و رسولند، اگر خطا و گناه کنند توبه و استغفار می‌کنند، راستگو و درست‌کردارند، به پدر و مادر خویش نیکی می‌کنند، در قیامت شادمانند، به عهده‌ی که با خدا بسته‌اند وفادارند و... خیلی صفات و ویژگی‌های دیگر، که در این مختصر نمی‌گنجد.

کفر چیست و کافر کیست؟

اصطلاح کافر اصلاً به معنی منکر بودن و باور نکردن یک امر است. اما در ادبیات دینی، کافر به معنی انکار کنند و پوشاننده‌ی حقیقت؛ و مقابل مومن و مسلمان در نظر گرفته شده است.

بی‌دین، ناگرویده و بی‌کتاب نیز مترادف دیگر کافر اند. در قرآن عظیم الشان و در بسا موارد، کافر به معنی ناسپاسی از نعمات خدا نیز آمده. در متون دینی همچنین نزد فقها و حاکمان شرع؛ کافر به چندین دسته تقسیم شده اند.

- کافر فقهی
- کافر کلامی
- کافر حربی
- کافر ذمی
- کافر مشرک
- کافر منافق
- کافر مرتد
- کافر ملحد

- کافر فقهی / کافر کلامی:

در علم کلام و جهان بینی دینی کسانی که به رسالت پیامبر و وحدانیت خدا اقرار ندارند، به احکام کلیدی دین نیز عمل نمایند، اما یکی از ارکان دین را قبول نداشته باشند، کافر فقهی و کلامی شمرده می شوند.

- کافر ذمی:

به سخن کوتاه؛ کافر ذمی به آن دسته از پیروان ادیان دیگر گفته می شود که در سرزمین اسلامی و بدون مخاصمه با مسلمانان زندگی می کنند. در بعضی متون دینی کافر ذمی را کافر کتابی نیز خوانده اند.

- کافر حربی:

کافر حربی به کسانی گفته میشود که با اسلام و مسلمین در حال جنگ باشند.

- کافر مشرک:

کافر مشرک کسانی اند که به بیش از خدای که در ادیان پیامبران سامی شناخته شده، باور داشته باشند. از دیدگاه علمای سلف کسانی که جز خدای یکتا، از دیگران یاری طلبند، در ارکان نماز کمی و بیشی آورند، همسر پیامبر (به خصوص عایشه) خلفا و صحابه را تلعین و انکار کنند، هم کافر و هم مشرک در نظر گرفته می شوند. سلف تشیع متعارف را داخل همین امور دانسته و بر کافر بودن شان اسرار می ورزند.

- کافر منافق:

کافر منافق کسانی اند که در باطن مسلمان نیستند اما در ظاهر خود را مسلمان جلوه میدهند.

- کافر مرتد:

کافر مرتد به دو گروه «مرتد فطری» و «مرتد ملی» تقسیم شده، کافر مرتد بطور خلاصه یعنی کسانی که بعد از پذیرفتن اسلام بدان پشت بگردانند. اما

جزئیاتش این است: مرتد فطری؛ کسی که از والدین مسلمان به دنیا آمده و بعد از بلوغ از دین برگردد، حتا اگر توبه هم کند، توسط حاکم شرع باید اعدام شود.

- مرتد ملی:

شخصی که از والدین مسلمان به دنیا آمده و بعد از بلوغ مسلمان شود و باز از دین برگردد، اگر توبه نکند، توسط حاکم شرع اعدام می شود.

- کافر ملحد:

کسی که به خدا باور نداشته باشد و معادل لاتینی آن «اتیسم» است.

گروه بندیی دیگر کافر در فقه:

کافر اهل کتاب، اما حربی.

کافر اهل کتاب ذمی.

کافر اصلی کسی که از والدین کافر به دنیا آمده و هنگام بلوغ، خدا را آگاهانه انکار می کند.

وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ﴿١١٨﴾

(و بگو: پروردگارا! بیامرز و رحم کن) مؤمنان را در رحمت زیادتر از مغفرت

(زیرا تو بهترین بخشاینده گانی) برترین رحم کننده ای. (۱۱۸)

در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق (رض) آمده است که فرمود: «یا

رسول الله! به من دعایی بیاموزانید تا آن را در نمازم بخوانم». فرمودند: «بگو:

اللهم إني ظلمت نفسي ظلماً كثيراً، وأنه لا يغفر الذنوب إلا أنت، فاغفر لي

مغفرة من عندك وارحمني إنك أنت الغفور الرحيم». «بارخدا یا! من بر خود

بسیار ستم کرده ام و جز تو کسی گناهان را نمی آمرزد پس بر من بیامرز به

آمرزشی از جانب خود و بر من رحم کن که تو آمرزگار مهربان هستی».

قابل یاد آوری است که: دو آیه اخیر این سوره، از آیات شفاء است. از عبدالله بن مسعود (رض) روایت شده است که او از نزد مرد مریضی می‌گذشت پس در گوش وی خواند: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا» [المؤمنون: ۱۱۵] تا آخر سوره؛ و آن شخص مریض شفا یافت. پس این خبر به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید، آنحضرت صلی الله علیه وسلم به عبدالله فرمودند: «در گوش وی چه خواندی؟» او حکایت را باز گفت. آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «قسم به ذاتی که جانم در اختیار اوست، اگر کسی آن را از روی یقین بر کوهی بخواند، قطعاً آن کوه از بین می‌رود». پس آنچه معتبر است؛ ایمان، یقین، صفای خواننده و استعداد و قابلیت مریض برای درمان با قرآن است.

«وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ﴿۱۱۸﴾» به منظور آموزش امت اسلام به پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور داده‌ست تا از خداوند طلب بخشودگی کند، تا امتش نیز ستایش و دعا را پیشه کنند.

در دعا، ستایش از الله را نباید فراموش کنیم. «اللهم اغفر لنا وارحمنا برحمتك التي وسعت كل شيء يا أرحم الراحمين. اللهم آمين».

مطالعه کنندگان گرامی!

همانطوریکه در بدایت سوره در مورد رستگاری و سرافرازی مؤمنان اشاره بعمل آمد: «قد أفلح المؤمنون» و پایان سوره عدم رستگاری کافران را بیان میکند: «إله لا يفلح الكافرون» تا تفاوت میان این دو گروه به روشنی مشهود گردد.

پس ای انسان! بگو: پروردگارا! گناهان و خطاهایم را بپوشان و بر ناتوانیهایم رحم کن؛ چون تنها آمرزنده و رحم آورنده تویی.

و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سورة النور
جزء ۱۸

سورة نور در مدینه نازل شده و دارای شصت و چهار آیه و نه رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

روشنایی که خودش آشکار است و چیزهای دیگر را نیز آشکار می کند. (قاموس قرآن، جلد ۷، صفحه ۱۲۶).

این سوره به خاطری به نام «نور» مسمی شده، به سبب آن که دربرگیرنده آیه ای بس نورانی و درخشان، یعنی: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» [النور: ۳۵]، میباشد.

هکذا مفسران در علت نامگذاری سوره نور می نویسند که: در این سوره به صورت کل هفت باره کلمه نور تکرار شده، بناءً به نام سوره نور مسمی شده است. (دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، صفحه ۱۲۴۳).

باید یادآور شد که: سوره نور یکی از مهمترین جنبه های اجتماعی را مورد بررسی قرار داده است، که عبارت است از مسأله ای خانوادگی و خطراتی که آن را تهدید میکند. و مشکلات و موانعی که در راه آنان قرار دارد، و به فرو ریختن و ریشه کن شدن آن منجر میشود. به علاوه این سوره، حاوی آدابی والا، حکمت، اندرزهای ارزشمند و عالی است. این سوره رهنمودهای ارزشمند و قیمتی را دربر دارد که بنیاد زندگی شرافتمندانه و باکرامت را استحکام می بخشد.

فضیلت سوره نور:

در این سوره، آرامش روح و روان و انس و الفت به انسان دست میدهد؛ زیرا که انسان با ایمان و متعهد به پاکدامنی و پاکی خوشحال و از کار زشت،

گمان بد و تهمت زدن ناروا به پاكان بيزار است. به نقل از مجاهد، رسول الله صلى الله عليه وسلم ميفرمايد: «به مردان خویش سوره مائده و به زنان خویش سوره نور را بياموزيد».

همچنان در روايتی آمده است که: امير المؤمنين، حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه طی هدايت و فرمان خاصی به مردم کوفه نوشت: «سوره ی نور را به زنان تان بياموزيد».

بناءً در مفهوم کلی این سوره بايد که: (تربيت اجتماعي و اخلاقي مسلمانان؛ عفت ورزی و مبارزه با آلودگی‌ها؛ و در نهايت پاکی امور جنسی) (تفسیر قرآن مهر، جلد ۱۴، صفحه ۱۱۱).

ارتباط و پیوند سوره نور با سوره مؤمنون:

خداوند متعال سوره مؤمنون را به این مطلب ختم کرد که مردم را بيهوده نيافرید، بلکه برای امر و نهی آفرید، اکنون سوره نور را به ذکر امر و نهی و بیان مقررات دینی آغاز کرده است.

همچنان این دو سوره از دو جهت با هم متناسب اند:

ألف: در بدایت سوره ی پیشین «و الذین هم لفروجهم حافظون» آمده و این سوره مطالب زیر را در بر دارد: احکام زنا و زناکار و قذف (متهم کردن به کار زشت)، قصه ی افک و افتراء، فرمان به فروبستن چشم از نامحرم - که مقدمه ی پلید کاری را فراهم می آورد. ازدواج کردن به خاطر مصون ماندن از زنا، فرمان به پاکی و پاکدامنی و خویشتن داری از کار ناپسند و...

ب: خداوند متعال در سوره ی «مؤمنون» به سر آغاز عام در مسأله ی آفرینش اشاره می کند که آن را بيهوده نيافریده است؛ بلکه انسان‌ها در برابر امر و نهی مسؤول و مکلف اند. این سوره هم به برخی از اوامر و نواهی در چیزهایی که جای لغزش و خطاء و انحراف و گمراهی است، اشاره می کند.

تعداد آیات، کلمات و حروف سورة نور:

سورة نور به اتفاق همه مفسران از جمله سوره‌های مدنی بوده، و این سوره دارای (۶) شش رکوع، و (۶۴) شصت و چهار آیت، و (۱۳۳۵) یک هزار و سه صد و سی و پنج کلمه، و (۵۸۸۱) پنج هزار و هشت صد و هشتاد و یک حرف، و (۲۶۶۷) دو هزار و شش صد و شصت و هفت نقطه است. (فیض الباری فی شرح «التجرید للجامع الصحیح» (ملاحظه: اقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره‌های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفصیل آن را می‌توانید در سورة فاطر مطالعه فرمایید).

اهداف و محتوای کلی سوره نور:

هدف‌های اساسی و کلی سوره نور: تربیت اجتماعی و اخلاقی مسلمانان؛ بیان آداب و اخلاق و احکام اسلامی؛ حفظ پاک دامن و عفت مردم و مبارزه با آلودگی‌های جنسی.

خصوصیات سورة نور:

سورة نور از سور مثنائی می‌باشد؛ البته باید گفت که سوره‌های مثنائی از جمله سوره‌هایی هستند که بعد از سور «مئین» قرار گرفته اند و زیر صد آیه قرار دارند، مانند این که سور مئین مبادی باشند و توالی آن مثنائی آن فرض شده اند. (زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۴، صفحه ۱۴۱).

سوره‌های مثنائی عبارتند از: سوره‌های احزاب، حج، قصص، نمل، نور، انفال، مریم، عنکبوت، روم، یس، فرقان، حجر، رعد، سبأ، فاطر، ابراهیم، ص، محمد، لقمان و زمر. (التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۱۳).

مفسر بزرگ جهان اسلام سید قطب در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» در باره این سورة مبارکه می‌نویسد: در این سوره، نور و آثار و مظاهر نور در دل‌ها و جان‌ها ذکر میشود. این آثار و مظاهر در آداب و اخلاق جلوه‌گر می‌آید

که ساختار این سوره بر آنها استوار و پایدار می‌گردد. این آداب و اخلاق هم آداب و اخلاق روانی و نفسانی و خانوادگی و اجتماعی هستند. دل را نورانی، و زندگی را نورانی میکنند. زندگی را بدان نور جهانی فراگیر و همه جنبه‌های آن پیوند میدهد که نور در ارواح و جان‌ها است، و تابندگی در قلوب و دل‌ها است، و روشنی در ضمائر و درون‌ها است، و این‌ها هم همه از آن نور بزرگ استمداد می‌طلبند و سرچشمه میگیرند.

محتوای کلی سوره نور:

سوره نور را میتوان در حقیقت سوره پاکدامنی و عفت و مبارزه با آلودگی‌های جنسی دانست چرا که قسمت عمده هدایات و دساتیر این سوره مبارکه بر محور پاکسازی اجتماع از طرق مختلف از آلودگی‌های جنسی دور میزند. سوره‌ی نور از جمله سوره‌های مدنی است که به احکام تشریحی و مسائل اخلاقی می‌پردازد. سوره شامل احکامی بس مهم و رهنمودهای کلی مربوط به خانواده می‌باشد، که هسته‌ی اصلی و خشت زیربنای اجتماع است. سوره نور احکام و هدایات خویش طی چند مرحله به بیان گرفته است: مرحله اول بیان مجازات شدید زن و مرد زناکار است که در دومین آیه این سوره با قاطعیت تمام مطرح گردیده است. سزاهای (حدودی) که بر جرایم انسانی در اسلام و قرآن مشخص گردیده است، سزای زنا از همه‌ی آن سزاهای شدیدتر و بیشتر است، زنا اضافه بر آن که خودش جرم شدیدی است، چندین جرم دیگری را در بر دارد، و نتایج آن موجب تباهی جامعه انسانی است، که علت بیشتر آن‌ها زن و روابط نامشروع با اوست. مرحله دوم به این امر می‌پردازد که اجرای این حد شدید مسأله‌ی ساده‌ای نیست، و از نظر موازین قضایی اسلام شروط سنگینی را در بر دارد.

سپس به همین مناسبت رویداد معروف «افک» و تهمتی را که به یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله زدند مطرح کرده، و قرآن شدیداً این مسأله را تعقیب می‌کند، تا کاملاً روشن شود شایعه سازی درباره افراد پاک چه گناه سنگینی دارد.

سوره در مرحله سوم آداب و روش های اجتماعی را توضیح داده است که باید مؤمنان در زندگی خصوصی و برخوردهای عمومی به آنها پای بند باشند؛ در این سوره با زیبایی خاصی توضیح گردیده است.

که یکی از مهمترین راه‌های پیشگیری از آلودگی‌های جنسی، مسأله نهی از چشم چرانی مردان نسبت به زنان و زنان نسبت به مردان و موضوع حجاب زنان مسلمان را پیش کشیده مشروحاً در این زمینه بحث می‌کند، چرا که یکی از عوامل مهم انحرافات جنسی این دو مسأله چشم چرانی و بی‌حجابی است، و تا آنها ریشه کن نشوند آلودگی‌ها بر طرف نخواهد شد.

در مرحله چهارم باز به عنوان یک پیشگیری مهم از آلوده شدن به اعمال منافی عفت دستور ازدواج سهل و آسان را صادر میکند تا از طریق ارضای مشروع غریزه جنسی با ارضای نامشروع مبارزه کند.

در مرحله پنجم بخشی از آداب معاشرت و اصول تربیت فرزندان نسبت به پدران و مادران را در همین رابطه بیان می‌کند که در اوقات خاصی که احتمال دارد زن و شوهر با هم خلوت کرده باشند، فرزندان بدون اجازه وارد اتاق آنها نشوند و موجباتی از این راه برای انحراف فکر آنها فراهم نگردد.

اجازه گرفتن به هنگام ورود به منازل دیگران و چشم فرو بستن در مقابل زنان نامحرم و حفظ فرج، و حرام بودن آمیزش مردان با زنان نامحرم و بیگانه.

در این سوره همچنین از مسایل و نکاتی سخن به میان می‌آید که خانواده‌ی مسلمان بر آن پایه گذاری میشود، از قبیل پاکدامنی و رعایت حجاب و حفظ

وقار و متانت و دوری از فساد و فحشا و پای‌بندی بر شریعت خدا حرمت دین و خودداری از ایجاد تفرق، اختلافات داخلی، و رعایت اصول و موازین اخلاقی؛ چرا که هر زمان این اصول و ضوابط دچار فروپاشی شوند، به نابودی ملت‌ها و جوامع منتهی می‌گردد.

در این سوره بعضی از حدود شرعی که از جانب الله مقرر شده‌اند از قبیل حد زنا و حد قذف، «تهمت زدن زنا یا لواط» و حد لعان، یادآوری به عمل آمده است. همچنان در این سوره در ضمن این که به بحث در مورد مسایل به توحید و مبدأ و معاد و تسلیم بودن در برابر فرمان پیامبر را ذکر می‌کند، در ضمن به مناسبت بحث‌های مربوط به ایمان و عمل صالح سخن از حکومت جهانی مؤمنان صالح العمل به میان آمده و به بعضی از دستورهای دیگر اسلام نیز اشارت شده است.

ترجمه و تفسیر سورة «النور»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾

[این] سوره‌ای است که آن را نازل کرده‌ایم و (عمل به احکام) آن را فرض گردانیدیم و در آن آیات روشن و واضح نازل کردیم، تا متذکر و هوشیار شوید. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُورَةٌ»: سوره در لغت به معنی منزلت و مکان والا و بلندپایه را میگویند.

سوره: عبارت از آیات زنجیره وار و پیاپی‌ای است که دارای آغاز و انجام مییابد.

سورة: سور (به فتح سین): بالا رفتن با جهش «و ثوب مع علو» و به ضم سین به معنی دیوار شهر (حصار) است. راغب در علت این تسمیه گفته است: سوره مانند حصار است که قسمتی از آیات را احاطه کرده و یا مانند منازل قمر است سورة یعنی «هذه قطعة من القرآن».

«سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا» ای محمد! این یک سوره‌ی عظیم الشان از مجموعه سوره‌های قرآن است که بر تو نازل و وحی کرده‌ایم.

«وَفَرَضْنَاهَا» یعنی: عمل به احکام آن را واجب و لازم و قطعی گردانیدیم.

قرآن، قانون الزامی و اجرایی دین است.

«وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» و در آن آیات روشن و واضح نازل کردیم که به شیوه‌ی روشن بر احکام دلالت دارند تا برای شما ای گروه مؤمنان! مشعل و

چراغ راه هدایت باشند. در این هیچ جای شکی نیست که: آیات قرآن، روشن و قابل فهم است. (ولی درک قسمتی از آیات آن نیازمند تحقیق و تفسیر را دارد).

تکرار کردن لفظ «آنزلنا» برای نشان دادن کمال توجه و عنایت به شأن آن است. طوری که میفرماید: ما آن را تنها برای تلاوت محض نازل نکرده ایم، بلکه آن را برای عمل و تطبیق نازل کرده ایم. «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» تا این که از آن‌ها پند گیرید و آن‌ها را یادآور شوید در معانی آن اندیشیده و به احکام آن عمل کنید. اصول معارف قرآن در فطرت انسان ریشه دارد و با تذکر، پرده‌ی غفلت برداشته میشود. و ناگفته نماند که: انسان به پند و تذکر ضرورت دایمی و همیشگی دارد.

خوانندگان گرامی!

حکم اول و دوم این سوره مبارکه همانا، حد و حکم زنا است که در آیات (۲ الی ۳) به بیان گرفته شده است. طوری که میفرماید:

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشِهْدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

به زن و مرد زناکار (که هنوز ازدواج نکرده‌اند) به هر یک از آنان صد تازیانه بزنید. و اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، نباید در (تنفیذ حکم) دین الله درباره آن دونفر دچار دلسوزی شوید. و باید گروهی از مؤمنان شاهد مجازات آن دو نفر باشند. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

إجلدوا (جلد): تازیانه بزنید. رأفت: دلسوزی، ترحم. فی دین الله: در حکم و دستور الله، در اجرای فرمان دین الله. طائفة: دسته‌ای، گروهی، عده‌ای، جمعی.

زنا چیست؟

زنا: عبارت است از مقاربت جنسی مرد با زن بدون عقد ازدواج و بدون وجود شبهه نکاح.

«الزَّانِي»: آن که عمل جماع را به صورت حرام مرتکب شده است؛ چون در نهایت پستی قرار دارد آن را فاحشه هم می‌گویند. این کلمه مقصور است و گاهی در زبان نجد به صورت ممدود نیز آمده است.

«الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي»: مراد دختر زناکار و پسر زناکار است. چرا که زن زناکار و مرد زناکار برابر سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم، رجم و سنگسار می‌گردند.

زانیه:

زنی است که به زنا رغبت داشته و در برابر مرد زناکار تمکین می‌کند، نه زنی که این عمل به زور و اجبار با وی انجام میشود.

تقدم زانیه بر زانی در آیه مبارکه:

در مورد این که چرا زانیه نسبت بر مرد زناکار در آیه مبارکه مقدم ذکر شده است، باید گفت: از این که نقش زنان در ایجاد روابط نامشروع و فراهم آوردن مقدمات آن، از مردان بیشتر است، به همین دلیل کلمه «الزَّانِيَةُ» زانیه قبل از کلمه «الزَّانِي»: زانی در آیه مبارکه تذکر رفته است.

ولی بالعکس در سرقت و دزدی از این که نقش مردان نسبت به نقش زن بیشتر است به کلمه سارق (مذکر)، را بر سارقه (مونث) در آیه مبارکه مقدم آورده است. طوری که میفرماید: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (آیه ۳۸ مائده) (مرد و زن دزد را به جزای کاری که انجام داده‌اند دست‌شان را قطع کنید. این سزایی است از سوی خداوند و خداوند مقتدر حکیم است.).

تقدم زانیه بر زانی در آیه مبارکه:

همچنان در مورد تقدم زانیه بر زانی باید یاد آور شد که: انگیزه زنا در اغلب احوال از زن بروز می کند زیرا اوست که با چهره نمایی ها و عشوه گری های فریبنده برای مرد با روش های گوناگون، او را به عمل حرام تحریک مینماید. دلیل دیگر تقدم ذکر وی این است که مفسده زنا و ننگ و بدنامی آن، در زن بیشتر از مرد است.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «یا معشر الناس! اتقوا الزنی، فإن فیہ ست خصال: ثلاث فی الدنیا وثلاث فی الآخرة، أما التي فی الدنیا، فیذهب البهاء ویورث الفقر وینقص العمر، وأما التي فی الآخرة: فسخط الله سبحانه وتعالى، وسوء الحساب وعذاب النار».

«ای گروه مردم! از زنا پرهیزید زیرا در آن شش خصلت است، سه در دنیا و سه در آخرت؛ اما آن که در دنیا است، این است که: زنا اعتبار و ارزش و جمال و نورانیت انسان را از بین می برد، فقر را به جا می گذارد و عمر را کوتاه می سازد (مرگ زودرس) و آن سه که در آخرت است عبارت است از: قهرالله متعال، بدی حساب و عذاب دوزخ».

زنا حرام و از بزرگترین گناهان کبیره است:

باید یاد آور شد که: قرآن عظیم الشان، زنا را از جمله کارهای بد و خبیثی معرفی داشته و از نزدیک شدن به آن پیروان خویش را جداً نهی نموده و میفرماید: «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانِيَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا» (آیه ۳۲، سوره اسراء) (به زنا نزدیک نشوید، که کار زشت و راه بدی است).

ترک زنا را نشانه‌ی بندگان راستین الله خوانده و میفرماید: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ... وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا» ﴿۶۸﴾ (فرقان، ۶۳-۶۸). و

دوری از این گناه را شرط بیعت با پیامبر صلی الله علیه وسلم میدانند. «إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ» (ممتحنه، ۱۲). (هنگامی که زنان با ایمان نزد تو آمدند تا با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا نگیرند و دزدی نکنند و مرتکب زنا نشوند).

رابطه‌ی نامشروع جنسی (زنا)، مفاسد و زیان‌های متعددی برای شخص، اجتماعی و خانواده‌ها را به دنبال دارد، بناءً در دین مقدس اسلام طوری که یادآور شدیم، زنا به صورت مطلق حرام شده و در قرآن کریم، در کنار شرک، قتل و سرقت آمده است.

از عبدالله بن مسعود (رض) روایت است: از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کردم کدام یکی از گناه بزرگتر است؟ فرمود: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدَاً وَهُوَ خَلْقُكَ» «این که برای خدا شریک قرار دهی در حالی که او تو را آفریده است» گفتم: بعد از آن چی؟ فرمود: «أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ مَخَافَةَ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ» «فرزندت را از ترس این که با تو غذا بخورد بکشی» گفتم بعد از آن چی؟ فرمود: «أَنْ تَزْنِيَ بِحَلِيلَةِ جَارِكَ» «با زن همسایه‌ات زنا کنی».

متفق علیه: صحیح امام بخاری (فتح الباری) (۱۲/۱۱۴/۶۸۱۱)، سنن ابوداود (عون المعبود) (۶/۴۲۲/۲۲۹۳)، سنن الترمذی (۵/۱۷/۳۲۳۲).

خداوند متعال میفرماید: «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا. يَضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا. إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» (فرقان: ۶۸ - ۷۰)

«و کسانی که با خدا معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند و عبادت نمی‌کنند و انسانی که الله خودش را حرام کرده به قتل نمیرسانند مگر به حق و زنا

نمیکنند، چرا که هر کس این (کارهای ناشایست) را انجام دهد، کیفر آنرا می‌بیند و در روز قیامت عذابش مضاعف میشود و برای ابد در جهنم به ذیلی میماند مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند بدی‌ها و گناهان ایشان را به خوبی‌ها و نیکی‌ها تبدیل می‌کند».

در حدیث طولانی‌ای که سمره بن جندب درباره رؤیای پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (فانطلقنا فأتينا على مثل التنور، قال: وأحسب أنه كان يقول: فإذا فيه لغط و أصوات، قال: فاطلعنا فيه، فإذا رجال و نساء عراة، و إذا هم يأتهم لهب من أسفل منهم، فإذا أتاهم ذلك اللهب ضوضوا، قال: قلت لهما: ما هؤلاء، قالا: و أما الرجال و النساء العراة الذين في مثل التنور فهم الزناة و الزواني) (صحیح: [صحیح جامع الصغیر ۳۴۶۲]، صحیح امام بخاری (فتح الباری) (۱۲/۴۳۸/۷۰۴۷)).

«رفتیم تا به (چاهی) مانند تنور رسیدیم، (راوی) گوید: گمان می‌کنم پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: که از آن سروصداهایی به گوش میرسید، فرمود به آن نگاه کردیم، زنان و مردان عریانی را دیدیم که شعله‌های آتش از زیر آنها بلند میشد و وقتی که به آنها میرسید، داد و فریاد میزدند. پیامبر به آن دو (فرشته همراه) گفت: اینان چه کسانی هستند؟ جواب دادند: مردان و زنان عریانی که در چاه تنورمانند بودند، زنان و مردان زناکار هستند».

از ابن عباس (رض) روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لا یزنی العبد حین یزنی و هو مؤمن، و لا یسرق حین یسرق و هو مؤمن، و لا یشرب حین یشرب و هو مؤمن، و لا یقتل و هو مؤمن، قال عکرمه: قلت لابن عباس، کیف ینزع الإیمان منه؟ قال هکذا - و شبک بین أصابعه ثم أخرجها - فإن تاب عاد إليه هکذا - و شبک بین أصابعه» (صحیح: [صحیح جامع الصغیر ۷۷۰۸]، صحیح

امام بخاری (فتح الباری) (۱۲/۱۱۴/۶۸۰۹)، سنن نسائی (۸/۶۳) در روایت نسائی قسمت موقوف حدیث نیامده است.)

«بنده زناکار در حال زنا مؤمن نیست و دزد در حال دزدی مؤمن نیست و شرابخوار در حال نوشیدن شراب مؤمن نیست و (قاتل) در حال قتل مؤمن نیست. عکرمه گوید: به ابن عباس گفتم: چگونه ایمان از او سلب می‌شود؟ گفت: اینطور:—وانگشتانش را در هم فرو کرد، سپس آنها را درآورد و گفت: اگر توبه کرد، ایمان این‌طور به او برمی‌گردد، وانگشتانش را در هم فرو برد».

تازانیه زدن زانی و زانیه:

«فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ». «اجلِدُوا»: تازیانہ بزیند.

جلد: جلد (به کسر اول): پوست بدن. از انسان باشد یا حیوان و به فتح جیم مصدر است به معنی تازیانہ زدن.

زدن با تازیانہ یا عصاست، «جلده» آن‌گاه که کسی بر پوست بدن کسی دیگر تازیانہ بزند.

هدف از زدن به وسیله چیزی است که جلد، یعنی پوست بدن را درد و الم برساند، بدون این که باعث شکستگی استخوان و یا پاره شدن گوشت بدن گردد. تازیانہ هم باید به همه اندام‌های لُج بدن به جز رأس و وجه و فرج زده شود. ولی به صورت کل تنبیه بدنی زانی، برای تأدیب او و حفظ عفت عمومی لازم و ضروری است.

اقسام زناکاران:

شخص زناکار یا محصن است و یا غیر محصن است: حد محصن (ازدواج کرده) المحصن: به شخصی گفته میشود که: قبلاً با ازدواجی صحیح عمل آمیزش را انجام داده باشد.

اگر شخصی آزاد، محصن (ازدواج کرده) و مکلف و مختار مرتکب زنا شد، حکم آن در شرع همانا رجم است تا این که بمیرد: از جابر بن عبدالله انصاری روایت است: «أن رجلا من أسلم، أتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فحدثه أنه قد زنى، فشهد على نفسه أربع شهادات، فأمر به رسول الله صلى الله عليه وسلم فرجم، و كان قد أحصن» «مردی از قبیله اسلم نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و به او گفت: زنا کرده‌ام، چهار بار اقرار کرد و گفت: زنا کرده‌ام، پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور داد تا رجم شود، آن مرد محصن (ازدواج کرده) بود». ترمذی (۱۴۵۴)

از جابر بن عبدالله انصاری روایت است: «أن رجلا من أسلم، أتى رسول الله فحدثه أنه قد زنى، فشهد على نفسه أربع شهادات، فأمر به رسول الله فرجم، و كان قد أحصن» (صحیح: [صحیح سنن ابوداود ۳۷۲۵]، سنن الترمذی (۲/۴۴۱/۱۴۵۴)، سنن ابوداود (عون المعبود) (۱۲/۱۱۲/۴۴۰۷)).

(شخصی از قبیله اسلم نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و به او گفت: زنا کرده‌ام، چهار بار اقرار کرد و گفت: زنا کرده‌ام، پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور داد تا رجم شود، آن مرد محصن (ازدواج کرده) بود).

از ابن عباس (رض) روایت است که روزی عمر بن خطاب (رض) برای مردم خطبه خواند و گفت: «إن الله بعث محمداً بالحق، و أنزل عليه الكاب، فكان مما أنزل الله آية الرجم، فقرأنها و عقلناها و وعیناها، رجم رسول الله و رجمننا بعده، فأخشی إن طال بالناس زمان أن يقول قائل: والله ما نجد آية الرجم في كتاب الله، فيضلوا بترك فريضة، أنزلها الله، والرجم في كتاب الله حق على من زنى إذا أحصن من الرجال و النساء، إذا قامت البينة أو كان الحبل أو الاعتراف» (متفق علیه: صحیح امام بخاری (فتح الباری) (۱۲/۱۴۴/۶۸۳۰)، صحیح امام

مسلم (۳/۱۳۷۱/۱۶۹۱)، سنن ابوداود (عون المعبود) (۱۲/۹۷/۴۳۹۵)، سنن الترمذی (۲/۴۴۲/۱۴۵۶).

«به راستی خداوند محمد صلی الله علیه وسلم را به حق مبعوث و قرآن را بر او نازل کرد. از جمله آیاتی که خداوند نازل کرد آیه رجم است، که آنرا خواندیم و درک و حفظ نمودیم. پیامبر صلی الله علیه وسلم (طبق آن زناکار محصن را) رجم کرد و ما هم بعد از او رجم کردیم. بیم داریم اگر زمان طولانی بر مردم بگذرد، کس بگوید: به خدا قسم آیه رجم را در کتاب خدا نیافتیم، در نتیجه با ترک واجبی که خداوند نازل کرده گمراه شوند، رجم در کتاب خدا حق است و باید بر هر زن و مرد محصنی اجراء شود، و این زمانی است که شهود گواهی دهند یا زن حامله گردد یا به آن اعتراف کنند». (امام صنعانی در سبل السلام در شرح این اثر می گوید: اسماعیلی این اثر را با افزوده‌ای به این شرح روایت کرده و آن هم قول عمر است که بعد از (أو الاعتراف) میگوید: (وقد قرأناها: الشيخ و الشیخة فارجموهما البتة) «ما این آیه را خوانده‌ایم که میفرماید: الشيخ و الشیخة فارجموهما البتة» یعنی اگر مرد و زن محصن زنا کردند حتماً آنان را رجم کنید».

و در روایتی از نسائی آمده که این آیه در قرآن در سورة (الأحزاب) است. همین طور امام مالک در الموطأ این افزوده را از یحیی ابن سعید از ابن مسیب روایت کرده است.

اما حد غیر محصن (ازدواج نکرده):

از زید بن خالد جهنی روایت است: (سمعت النبی یأمر فیمن زنی و لم یحصن جلد مائة و تغریب عام) صحیح: [إرواء الغلیل فی تخریج احادیث منار السبیل ۲۳۴۷]، صحیح امام بخاری (فتح الباری) (۱۲/۱۵۶/۶۸۳۱).

«شنیدم پیامبر دستور داد فرد غیر محصنی که مرتکب زنا شده بود را صد تازیانه بزنند و یکسال تبعید کنند».

از عباده بن صامت روایت است: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (خذوا عنی خذوا عنی، قد جعل الله لهن سیلاً، البکر بالبکر جلد مائة و نفی سنه، و الثیب بالثیب، جلد مائة والرجم) صحیح: [مختصر صحیح مسلم ۱۰۳۶]، صحیح امام مسلم (۳/۱۳۱۶/۱۶۹۰)، سنن ابوداود (عون المعبود) (۱۲/۹۳/۴۳۹۲)، سنن الترمذی (۲/۴۴۵/۱۴۶۱)، سنن ابن ماجه (۲/۸۵۲/۲۵۵۰).

«از من یاد بگیرید از من یاد بگیرید، خداوند چاره زنان زناکار را مشخص کرده است. غیر محصن (ازدواج نکرده) صد تازیانه و یکسال تبعید، و محصن (ازدواج کرده) زناکار صد تازیانه و سنگسار کردن».

همچنین هر ازدواج و نکاحی که علماء بر بطلان و عدم صحت آن اجماع داشته باشند اگر بر اثر آن همبستری صورت گیرد، موجب اجرای حد شرعی درباره مرتکبان زنا است.

مانند همبستری با زن پنجم که بعد از چهار زن موجود عقد شده باشد یا مانند همبستری با زن بیگانه‌ای که همسر دارد و شخصی با او عقد نکاح بندد و با وی همبستر شود و مانند نکاح با زنی که هنوز در عده دیگری است و مانند نکاح مجدد زنی که مطلقه به طلاق ثلاثه است و هنوز با شخص دیگری ازدواج نکرده است در همه این احوال اگر به دنبال چنین نکاح همبستری صورت گیرد، موجب حد شرعی است و چنین نکاحی شبهه تلقی نمی‌گردد.

حد برده:

اگر برده یا کنیزی مرتکب زنا شود، رجم نمی‌گردد بلکه باید پنجاه تازیانه به او زده شود، به دلیل فرموده خداوند متعال: (فَإِذَا أَحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ) (نساء: ۲۵)

«اگر پس از ازدواج از ایشان (جاریه‌ها) زنا سر زد، عقوبت ایشان نصف عقوبت زنان آزاده (یعنی پنجاه تازیانه) است».

از عبدالله بن عیاش مخزومی روایت است: (أمرنی عمر بن الخطاب فی فتیة من قریش، فجلدنا ولائد من ولائد الإمرأة، خمسين خمسين فی الزنا) حسن: [إرواء الغلیل فی تخریج احادیث منار السبیل ۲۳۴۵]، موطأ امام مالک (۵۹۴/۱۵۰۸)، بیهقی (۸/۲۴۲).

«عمر بن خطاب به من و جماعتی از جوانان قریش دستور داد تا تعدادی از جاریه‌های امارت را به خاطر زنا تازیانه بزنیم، به هر کدام از آنها پنجاه تازیانه زدیم».

حکم کسی که بگوید: با فلان زن زنا کرده‌ام:

اگر مردی اعتراف کند که با فلان زن زنا کرده است، حد تنها بر او جاری می‌شود و اگر زن هم به این امر اعتراف کرد، بر او هم حد جاری می‌شود در غیر این صورت حد جاری نمی‌شود.

از ابوهریره و زید بن خالد روایت است: «دو خصم نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم شکایت بردند، یکی از آنها گفت: میان ما با کتاب خدا قضاوت کن، دیگری - که از دوستش به مسائل شرعی آگاهتر بود - گفت: بلی ای پیامبر خدا میان ما به کتاب خدا قضاوت کن، و به من اجازه بده صحبت کنم، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: صحبت کن، آن مرد گفت: پسر من عسیف این مرد بود - مالک گوید: عسیف بمعنی کارگر است - و با همسر او زنا کرده، به من خبر دادند که پسر من باید رجم شود، من هم صد گوسفند و کنیزم را در عوض این کار دادم، سپس از اهل علم سؤال کردم به من گفتند که سزای پسر من صد تازیانه و یکسال تبعید است و تنها همسر آن مرد باید رجم شود. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (أما والذی نفسی بیده، لأقضین بینکما

بکتاب الله، أما غنمک و جاریتک فرد علیک) «قسم به ذاتی که جانم در دست او است بین شما به کتاب خدا داوری می‌کنم، گوسفندان و کنیزت به خودت بر میگردند، و پسر او را صد تازیانه زد و یک سال تبعید کرد و به انیس أسلمی دستور داد که نزد آن مرد برود، اگر اعتراف کرد رجمش کند، آن زن اعتراف کرد و او را رجم کرد» (متفق علیه: صحیح امام بخاری (فتح الباری) (۶۸۲۸، ۱۲/۱۳۶/۲۷)، صحیح امام مسلم (۱۶۹۸، ۳/۱۳۲۴/۹۷)، سنن ابوداود (عون المعبود) (۱۲/۱۲۸/۴۴۲۱)، سنن الترمذی (۲/۴۴۳/۱۴۵۸)، سنن ابن ماجه (۲/۸۵۲/۲۵۴۹)، سنن نسائی (۸/۲۴۰).

بر کسی که به زور وادار به زنا شود حدی نیست:

از ابو عبدالرحمن سلمی روایت است: (أتی عمر بن الخطاب بامرأة جدها العطش، فمرت علی راع فاستسقت، فأبی أن یسقیها إلا أن تمکنه من نفسها، ففعلت فشاور الناس فی رجمها، فقال علی هذه مضطرة أری أن تخلی سبیلها، ففعل) (صحیح: [إرواء الغلیل فی تخریج احادیث منار السبیل ۲۱۱۳]، بیهقی (۸/۲۳۶).

«زنی را نزد عمر بن خطاب آوردند که تشنگی بر او چیره شده بود و از کنار چوپانی گذشته و از او درخواست آب کرده بود، چوپان دادن آب را بر او تا انجام عمل زشت، امتناع ورزیده بود، آن زن هم (از روی ناچاری) قبول کرده بود. لذا عمر درباره رجم آن زن با مردم مشورت کرد، علی (رض)، گفت: این زن مجبور به انجام این کار شده است؛ به نظر من باید او را به حال خودش بگذارید، عمر (رض) همین کار را کرد».

حکم کسی که با حیوانی آمیزش کند:

حکم عمل جنسی با حیوانات، به اتفاق مذاهب چهارگانه، تعزیر فاعل آن بر حسب صلاح دید حاکم است.

از ابن عباس روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (من وقع علی بهیمة فاقتلوه و اقتلوا البهیمة) «هر کس با حیوانی آمیزش کرد او و حیوان را بکشید». (حسن صحیح: [صحیح سنن الترمذی ۱۱۷۶]، سنن الترمذی (۳/۸/۱۴۷۹)، سنن ابوداود (عون المعبود) (۱۲/۱۵۷/۴۴۴۰)، سنن ابن ماجه (۲/۸۵۶/۲۵۶۴)).

حد لواط:

هرگاه مردی با مردی دیگر عمل لواط را انجام دهد، حد آن کشتن است خواه محصن یا غیر محصن باشند: از ابن عباس (رض) روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (من وجدتموه يعمل عمل قوم لوط فاقتلوا الفاعل والمفعول به) «هر کسی را یافتید که عمل قوم لوط را انجام داد، فاعل و مفعول را بکشید». صحیح: [صحیح سنن ابن ماجه ۲۰۷۵]، سنن الترمذی (۳/۸/۱۴۸۱)، سنن ابن ماجه (۲/۸۵۶/۲۵۶۱).

حکم لواط در نزد شافعی، مالک، احمد، ابو یوسف و محمد، حکم زناست، که نزد شافعی بر آن، حد زنا جاری میشود اما نزد مالک و احمد بن حنبل حد آن فقط رجم است. ولی ابوحنیفه بر آن است که حکم لواط، حکم زنا نیست و از آنجا که مهر به آن تعلق نمی‌گیرد، حد هم به آن تعلق نمی‌گیرد بلکه به آن تعزیر تعلق می‌گیرد.

فقها اتفاق نظر دارند بر این که همجنس بازی زنان و استمنای مردان با دست، سزاوار تعزیر، تأدیب و توبیخ است.

المکلف:

به شخصی که: بالغ و عاقل باشد اطلاق میشود، پس بر کودک و دیوانه حد اجرا نمیشود به دلیل فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم: «رفع القلم عن ثلاثة:»

عن المجنون حتى يفيق، و عن النائم حتى يستيقظ، وعن الصبي حتى يحتلم»
«تکلیف از سه دسته برداشته شده است: از دیوانه تا هوشیار شود، از به خواب
رفته تا بیدار شود و از بچه تا بالغ شود». ابوداود (۴۳۸۰)

«كُلٌّ وَاحِدٌ مِنْهُمَا مِائَةٌ جَلْدَةٌ» ملاحظه می شود که در روابط نامشروع، هر دو
طرف به یک میزان تنبیه می شوند. (مگر در مواردی که حکم خاصی دارد).
جمله «مِائَةٌ جَلْدَةٌ» در آیه مبارکه به طور واضح میرساند که: حدود مجازات
باید از طرف خداوند متعال معین شود.

قابل یادآوری است که: زدن صد تازیانه، حد زنای مرد آزاد بالغ بکر
(غیرمتأهل) و زن زناکار آزاد بالغ غیرشوهردار است، البته در سنت رسول الله
صلی الله علیه وسلم افزون بر زدن صد تازیانه، تبعید یک سال هم ثابت شده
است، هر چند این حکم میان فقها اتفاق نیست.

اما مرد و زنی که آزاد و متأهل باشند، یعنی با نکاح صحیح ازدواج کرده
باشند و میان آنها مقاربت هم انجام گرفته باشد هر چند یک بار و مرتکب زنا
گردند، حد آنها بنا بر سنت صحیح متواتر، رجم (سنگسار) است و فقها بر
این حکم اتفاق نظر دارند.

همچنین اتفاق نظر دارند بر این که حد زنای مرد و زن متأهل برده که آزاد
نیستند، فقط زدن تازیانه است زیرا در بردگان سنگساری نیست.

اما در خصوص حد زنای بکر (مرد و زن غیرمتأهل)، احناف با عمل به صریح
آیه، فقط به تازیانه حکم می کنند نه به تبعید یک سال ولی جمهور فقها
(مالک، شافعی، احمد حنبل) برآنند که حد زنای مرد بکر، صد تازیانه به
اضافه تبعید یک سال از محل اقامتش میباشد و حد اقل مسافت این تبعید نزد
شافعی ها و حنبلی ها، مسافت کوتاه کردن نماز یعنی مقدار (۸۹) کیلومتر است.

اما نزد مالکی‌ها، مرد بکر در همان سرزمینی که تبعید شده، زندانی نیز میشود، ولی زن بکر زناکار به اتفاق فقها تبعید نمیشود تا مبادا بار دیگر در تبعیدگاه به آفت زنا مبتلا گردد.

این آیه ناسخ آیه حبس و آیه آزار دادن زناکاران است که در دو آیه ۱۶ و ۱۵ سوره «نساء» بیان شده، زیرا مجازات مرد زناکار در صدر اسلام آزار دادن و طعنه زدن و مجازات زن زناکار زندانی کردن وی در خانه‌اش بود، که آن حکم با این آیه منسوخ شد.

«وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ» در مجازات مجرمان، ترحم و تحت تأثیر عواطف قرار گرفتن، روا نیست. بلکه محبت و رأفت باید در مدار شرع باشد. هدف این است که حدود الله تعالی را به سبب مقام اشخاص، شفاعت و میانجی‌گری دیگران، لومه این و آن، وسوسه شیطان، و غیره تعطیل و رها نسازید و از آن هم نگاهید. و در اجرای حکم الله دل‌تان به حال آنها نسوزد و به رحم نیاید، طوری که آنها را به آرامی بزنید و یا تعداد ضربات را تقلیل دهید. بلکه تازیانه را درد آور حواله نماید.

مجاهد گفته است: یعنی حدود الله را تعطیل نکنید و اقامه و اجرای آنها را به انگیزه‌ی دلسوزی و شفقت ترک نکنید. (تفسیر کبیر ۱۴۸/۲۳).

در جمله «فِي دِينِ اللَّهِ» نشان میدهد که: دین تنها؛ نماز و روزه زکات و حج نیست؛ اجرای حدود الهی نیز از جمله احکام دین است.

«إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» صلابت و قاطعیت در اجرای حدود الهی، در سایه‌ی ایمان به مبدأ و روز قیامت به دست می‌آید. برای اقامه‌ی بی‌کم و کاست حدود، نشانه‌ی ترغیب و تشویق در جهت اجرای آن است تا فرمان الهی و احکامش آن سان که مشروع است، جامه‌ی عمل پوشد.

هدف آیه مبارکه تحریک و برانگیختن است. این بدین معنی است که: اگر واقعا الله و روز جزا را تصدیق و بدان اعتقاد دارید، حدود الله متعال را تعطیل و فراموش نکنید و نسبت به زناکاران شفقت و رحم روا مدارید؛ زیرا گناه زنا بزرگتر از آن است که عاطفه را تحریک نماید و ترحم را برانگیزد.

تشریح در اجرای حکم زنا:

«وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» مجازات مجرم، باید مایه عبرت دیگران شود، زناکار، علاوه بر شکنجه‌ی جسمی، از نظر روحی نیز باید زجر و جزا ببیند؛ بدین اساس و باید جمعی از مؤمنان در موقع عقوبت زناکاران حاضر باشند تا برای آنها زجرآورتر و باز دارنده‌تر باشد؛ زیرا رسوا شدن در انظار مردم، نسبت به عذاب و شکنجه دردناکتر است.

بناءً گروهی از مؤمنان بر عذاب آنها حاضر باشند، تا سرزنش بیشتر، تشریح، رسوایی و بدنامی زناکاران پس کیفر آنان با تشریح همراه است.

«طَائِفَةٌ»: طَائِفَةٌ به معنای دسته. گروه. یعنی در مراسم اجرای حد الهی، باید گروهی از مؤمنان حضور داشته باشند. که در تعداد حضور مردم فقها نظریات متفاوت و مختلفی دارند، برخی از فقها می‌گویند این تعداد؛ باید چهار نفر و برخی دیگری می‌گویند که این تعداد بالاتر از آن، و برخی می‌گویند که ده نفر و یا هم بیشتر از آن باشد.

امام نجم الدین امام ابو حفص عمر بن محمد نسفی (۴۶۱ - ۵۳۷ هـ) در تفسیر خویش مینویسد: «حد اقل گروهی که باید در هنگام مجازات زناکاران حاضر باشند، سه یا چهار نفر است».

همچنان پیروان مذهب حنفی و مذهب حنبلی می‌گویند که؛ باید تمام حدودالهی در محضر مردم برپا داشته شود زیرا هدف از اقامهء حدود، هشدار دادن به مردم و بازداشتن آنها از ارتکاب چنان اعمالی است.

یادداشت اول:

زنا به وسیله یکی از این سه چیز ثابت می شود:

الف: اقرار به زنا.

ب: حامله شدن زن بی شوهر.

ج: شهادت چهار نفر که شهادت دهند که بدون هیچ گونه شک و شبهه‌ای، زناکاران را در حال عمل جماع دیده‌اند و آلات تناسلی آنان را داخل یکدیگر مشاهده نموده‌اند (برای تفصیل مراجعه شود به: تفسیرالمراغی).

یادداشت دوم:

آیه مورد بحث، حکم آیه‌های ۱۵ و ۱۶ سورة نساء را در صد تازیانه محدود و معین کرده است.

یادداشت سوم:

عبارت: «الشیخ و الشیخة إذا زنیا فاجلداوهما ألبتة، نکالاً من الله و الله عزیز حکیم!» که برخی آن را آیه رجم نام داده و جزو قرآن منسوخ التلاوة به شمار آورده‌اند، نه از زمره آیات الهی و نه از جمله احادیث نبوی است (مراجعه شود به، تفسیر عبدالکریم خطیب، جلد ۱۷ و ۱۸، صفحات ۱۲۱۲ - ۱۲۱۷).

یادداشت چهارم:

مسأله تعریب، یعنی تبعید یک ساله زناکار هم که در بحث زنا مطرح است، بعضی آن را حدیثی منسوخ، و برخی آن را سخنی نادرست به شمار آورده‌اند، گروهی هم آن را افزون بر صد تازیانه به صلاح دید حاکم یا قاضی واگذار کرده‌اند. «تفسیر نور»

سید قطب در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد:

(از جمله احکام سورة، یکی این است که) هر یک از زن و مرد زناکار (مؤمن، عاقل، حر، و ازدواج ناکرده) را صد تازیانه بزنید و در (اجرای قوانین) دین خدا رأفت (و رحمت کاذب) نسبت بدیشان نداشته باشید، اگر به روز قیامت ایمان دارید، و باید گروهی از مؤمنان بر (اجرای حکم ناظر، و به هنگام زدن تازیانه‌ها و) شکنجه ایشان حاضر باشند. مرد زناکار (پیش از دست کشیدن از کار خبیث زنا، و توبه کردن از آلوده دامانی) حق ندارد جز با زن زناکار (فاحشه‌ای که از عمل زشت فاحشه‌گری دست نکشیده و از آلوده دامانی توبه نکرده باشد) و یا بازن مشرک (و کافری که هنوز بر شرک و کفر ماندگار باشد) ازدواج کند، همان‌گونه هم زن زناکار (پیش از دست کشیدن از کار پست زنا و توبه از آلوده دامانی) حق ندارد جز با مرد زن‌پیشه (ماندگار بر زناکاری و توبه ناکرده از آلوده دامانی) و یا با مرد مشرک (و کافری که هنوز شرک و کفر را رها نکرده باشد) ازدواج کند. چرا که چنین (ازدواجی) بر مومنان حرام شده است. (تفسیر فی ظلال القرآن: سید قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال ۱۳۸۷ ه.ق)).

حد چیست؟

حد نوعی از مجازات است که کیفیت و کمیت آن توسط شرع مقدس اسلام تعیین شده است و مراجع قضایی و قضات از این اختیار برخوردار نمی‌باشند که در مورد نوع، کیفیت، میزان و حدود شرعی تصمیم‌گیری نمایند. به تعبیر دیگر؛ دادگاه و مرجع رسیدگی به جرایمی که مجازاتش در قانون حد تعیین شده است، نمی‌توانند کمیت و کیفیت مجازات حد را کاهش یا افزایش و یا ساقط نمایند.

در شرع اسلام مشخص شده است که؛ جرایم مستوجب حد، تنها با توبه و طلب مغفرت الهی قابل تقلیل و ساقط شدن می‌باشند و از این نظر؛ مجازات حد، ثابت و غیر قابل تغییر قلم داد می‌شود.

با چه چیزی حد ثابت می شود:

حد به یکی ازدو چیز ثابت میشود: فقه السنه (۳/۳۵۲)، اقرار یا شهود: حد با اقرار ثابت می شود؛ چون پیامبر صلی الله علیه وسلم ماعز و غامدیه را به خاطر اقراری که کردند رجم کرد. از ابن عباس (رض) روایت است: (لما أتى ماعز بن مالک النبى قال له، لعلک قبلت أو غمزت أو نظرت، قال لا یا رسول الله، قال: أ نکتها؟ - لایکنی - قال: فعند ذلك أمر برجمه) صحیح: [صحیح سنن ابوداود ۳۷۲۴]، صحیح امام بخاری (فتح الباری) (۱۲/۱۳۵/۶۸۲۴)، سنن ابوداود (عون المعبود) (۱۲/۱۰۹/۴۴۰۴).

«وقتی ماعز بن مالک نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد، پیامبر به او گفت: شاید او را بوسیده‌ای یا لمس یا نگاه کرده‌ای، گفت: نه ای رسول خدا، پیامبر صلی الله علیه وسلم (با لفظ صریح) فرمود: آیا با او جماع کرده‌ای - به کنایه نگفت - (ابن عباس) گوید: در این هنگام پیامبر دستور به رجم او داد».

از سلیمان بن بریده از پدرش روایت است: (أن النبى جاءته امرأة من غامد من الأزد فقالت: یا رسول الله طهرنى، فقال: ويحك ارجعى فاستغفرى الله و توبى إليه، فقالت: أراک ترید أن ترتدنى کما رددت ماعز بن مالک، قال: و ما ذاک؟ قالت: أنها حبلى من الزنا، قال: أنت؟ قالت: نعم، فقال لها: حتى تضعى ما فى بطنک، قال: فكفلها رجل من الأنصار حتى وضعت، قال: فأتى النبى فقال: قد وضعت الغامدیه، فقال: إذن لانرجمها و ندع ولدها صغيرا لیس به من یرضعه، فقام رجل من الأنصار فقال: إلی رضاعه یا نبى الله، قال: فرجمها) صحیح: [مختصر صحیح مسلم ۱۰۳۹]، صحیح امام بخاری (فتح الباری) (۳/۳۲۱/۱۶۹۵).

«زنی غامدی از قبیلهٔ ازد نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای رسول الله! مرا پاک کن، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: وای بر تو! برگرد و از خدا طلب استغفار و توبه کن، (زن) گفت: میبینم که میخواهی من را هم مانند ماعز بن مالک رد کنی، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: چه کرده‌ای؟ (آن زن) گفت: او در اثر زنا حامله شده است. فرمود: تو؟ گفت: بله، پیامبر به او فرمود تا وقتی وضع حمل نکنی حد بر تو جاری نمی‌شود، (سلیمان) گوید: مردی از انصار سرپرستی او را برعهده گرفت تا وضع حمل کرد. (سلیمان) گوید: سپس آن مرد نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: زن غامدیه وضع حمل کرده است، پیامبر فرمود: در این حالت او را رجم نمی‌کنیم، که بچه کوچکش تنها بماند و کسی نباشد که به او شیر بدهد، مردی از انصار بلند شد و گفت: ای رسول خدا! شیر دادن او بر عهده من. (سلیمان) گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم او را رجم کرد».

اگر کسی که به زنا اقرار کرده است، از اقرارش پشیمان شود حد بر او جاری نمیشود؛ به دلیل حدیث نعیم بن هزال که گوید: ماعز بن مالک، یتیمی بود تحت سرپرستی پدرم، و با یکی از زنان محله زنا کرد... تا جایی که گفت: پیامبر دستور داد که او را رجم کنند، پس او را به حره بردند. وقتی که او را رجم کردند، و دید که سنگ به شدت به او میخورد بی‌تابی کرد و پا به فرار گذاشت، عبدالله بن انس او را دید، در حالی که دوستانش نتوانستند او را بگیرند، عبدالله سم شتری را برداشت و او زد، و او را کشت، سپس نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و جریان را برایش تعریف کرد، پیامبر فرمود: (هلا ترکتموه لعله أن یتوب فیتوب الله علیه) (صحیح: [صحیح سنن ابوداود ۳۷۱۶]، سنن ابوداود (عون المعبود) (۱۲/۹۹/۴۳۹۶)). «چرا او را به حال خودش رها نکردید، شاید توبه می‌کرد و خداوند توبه او را قبول می‌کرد».

سزای زنا از همه مجازات ها سنگین تر است:

قرآن عظیم الشان واحادیثی متواتر سزای چهار جرم وطریقهء اجرای آن را خود معین نموده و آنرا محول به رأی قاضی یا حاکم نگذاشته است؛ و در اصطلاح شرع به آنها «حدود» گفته شده وعلاوه بر این چهار، مجازات بقیه ی جرایم بدین شکل معین نشده، بلکه حاکم یا قاضی با توجه به وضع و موقعیت جرم و محیط وغیره مقداری از مجازات را که برای انسداد جرم کافی تصور کند، می تواند به همان میزان مجازات دهد، وبدین گونه مجازات در اصطلاح شرع «تعزیرات» گفته میشود، حدود شرعی چهار تا است: دزدی، بهتان، زدن شخص پاکدامن، شراب خوار و زنا، که هر یکی از این ها در حد خود، جرمی سنگین است که امنیت جهان را به هم می زند، ومجموعه ی چندین مفاسد دیگر است، اما از همه آنها آن چنان که عواقب ونتایج بد زنا، نظم جهان را تباہ و برباد می دهد.

هر جرمی که طبق قانون اسلام مجازات سختی دارد شرایط اثبات آن هم سخت، مقرر شده است:

طوری که در فوق هم یادآور شدیم: مجازات زنا در اسلام از مجازات سایر جرایم، سخت و شدیدتر است، در عین حال قوانین اسلام، شرایط ثبوت آنرا هم خیلی سخت تر مقرر گردانیده است، که اگر کوچک ترین کوتاهی در آن باشد، یا شبهه ای پدید آید، مجازات نهایی زنا که به آن حد گفته می شود، ساقط می گردد، فقط مجازات تعزیری، به میزان جرم، باقی خواهد ماند، برای اثبات در تمام معاملات، شهادت دومرد یا یک مرد و دو زن، کافی است، ولی در اجرای زنا، شهادت عینی چهار مرد که در آن کوچک ترین التباسی وتردید نباشد، ضروری است، چنان که حکم آن در سورة نساء به تفصیل بیان گردیده است.

احتیاط دیگری که در این شهادت به کار رفته، این است که اگر شهادت زنا به فقد یکی از شرایط آن، مردود گردید، جرم قذف یعنی تهمت بی‌مورد برای شاهدان ثابت می‌گردد، و حد قذف که هشتاد تازیانه است، به آنان داده میشود، لذا با کوچک‌ترین شبهه‌ای هیچ کسی نمی‌تواند بر شهادت آن اقدام نماید، البته در صورتی که زنا به صراحت ثابت نگردد، ولی با شهادت ثابت گردد که دو مرد و زن، در حال غیر مشروع، باهم دیده شده‌اند، قاضی طبق جرم آنها، می‌تواند آنان را به شلاق تعزیری محکوم کند.

برخی از مفاسد زنا:

انسان کسی است که بر اساس عقل و اندیشه و دین کارهای خود را در آن چهار چوب‌ها، قانون مند انجام میدهد، و زنا یعنی ارتباط غیر قانونی و بدون ضابطه بین دو انسان (زن و مرد) که گاهی شکل خشن تجاوز جنسی را به خود می‌گیرد.

پس هنگامی که شخصی مرتکب زنا میشود، یعنی از کرامت انسانی خود عبور کرده و به صورت یک حیوان در می‌آید. از این روست که این عمل با شأن انسانی انسان ناسازگار است. و شاید از همین لحاظ باشد که قرآن از آن به عنوان عمل زشت «فاحشه» و راه ناپسند «سَاءَ سَبِيلًا» ذکر به عمل آورده است. برخی از مفسران در مورد مفاسد زنا می‌نویسند:

زنا یعنی به وجود آمدن هرج و مرج در نظام خانواده و از میان رفتن رابطه فرزندان و پدران، رابطه‌ای که وجودش نه تنها سبب شناخت اجتماعی است، بلکه موجب حمایت اجتماعی و محبت می‌شود. زنا عمل ننگین است که؛ سبب انواع برخوردها و کشمکش‌های فردی و اجتماعی در میان هوس‌بازان می‌گردد.

تجربه نشان داده و علم به اثبات رسانیده است که زنا باعث اشاعه انواع مختلفی امراض می گردد.

در زنا، احساس تعهد و تکلیف نسبت به بقای نسل و تربیت طفل از بین رفته، و احساس پدری و مادری از میان می رود.

زنا در اکثر موارد موجب سقوط جنین و کشتن فرزندان و قطع نسل می گردد. چرا که اکثر از زنان حاضر به نگهداری همچو اطفال بی پدر نمی گردد.

باید یادآور شد که؛ هدف از ازدواج تنها مسأله اشباع غریزه جنسی نیست، بلکه اشتراک زندگی و انس روحی و آرامش فکری و تربیت فرزندان و همکاری در شئون حیات از جمله آثار ازدواج است که بدون اختصاص زن و مرد به همدیگر و تحریم زنا، هیچ یک از اینها امکان پذیر نیست.

باید گفت که زنا سرچشمه‌ی بسیاری از درگیری ها، خودکشی ها، فرار از خانه ها، فرزندان نامشروع، امراض مقاربتی و بدنامی برای خانواده های آبرومند است.

زناکاران چون برای شهوترانی سراغ یکدیگر می روند، میانشان انس و الفت عمیق و آرامش نیست.

زناکار، طرف مقابل را شریک زندگی نمی داند، وسیله‌ی اطفای شهوت میدانند.

زنا، سبب کاهش تشکیل خانواده از طریق ازدواج و موجب به وجود نیامدن ارتباطهای خانوادگی و قطع صله‌ی رحم است. چون باز شدن راه زنا، بی رغبتی به ازدواج را در جامعه شایع می سازد.

زنا، نظام ارث بری را بر هم می زند و وارث واقعی معلوم نمی شود.

زنا سبب از بین رفتن شخصیت و هویت انسانی می شود و موجب مرگهای زودرس می گردد.

چون ارتکاب زنا، بدون زحمت و خرج نیست، زناکار برای ارضای هوس خود، به سراغ گناهان زیادی می‌رود. مثلاً گاهی برای کامیابی خود، به تهمت، ارباب و دزدی دست می‌زند و حتی مرتکب قتل می‌شود. در جامعه، فرزندان نامشروع و بی‌هویت پدید می‌آید، که زمینه‌ی بسیاری از مفاسد و جرائم است و مصداق روشنی برای فحشا است.

نسخهء جلوگیری از زنا در اسلام:

ممنوعیت اختلاط زن و مرد در بعضی مکان‌ها.

ممنوعیت خلوت مرد با زن نامحرم.

حرمت زینت زن برای نامحرم.

حرمت نظر به نامحرم و دست دادن با نامحرم و پرهیز از فکر زنا و تماشای عکس‌های تحریک‌کننده.

مجازات شدید برای زناکار.

توصیه به ازدواج و پایین گرفتن مهریه و غیره.

ابزار زدن تازیانه:

علما اتفاق نظر دارند بر این که تازیانه زدن زناکاران با چوبی واجب است که هنوز میوه نداده نباشد و آن تازیانه‌ای است متوسط که نه بسیار سخت و ضخیم است و نه نرم و لطیف. البته چگونگی تازیانه زدن در همه حدود یکسان است. اما علمای احناف بر آنند که: تازیانه زدن در تعزیر نسبت به تازیانه زدن در حدود شدیدتر است. تازیانه زدن در حد زنا، از تازیانه زدن در حد شراب شدیدتر است و تازیانه زدن در حد شراب، از تازیانه زدن در حد قذف (بهتان) شدیدتر است. حکم دیگر در این مورد این است که مرد به حالت ایستاده تازیانه زده می‌شود و زن به حالت نشسته.

خطاب این آیه به اتفاق مذاهب، متوجه زمامداران جامعه اسلامی و جانشینان ایشان می‌باشد. به قولی: خطاب متوجه تمام مسلمین است و حاکم مسلمان نمایندگی آنانرا برعهده دارد. (تفسیرانوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی).

نوع و شکل شلاق و تازیانه:

در مورد نوع و شکل تازیانه که در تطبیق حد زنا توسط محکمه شرعی مورد استفاده قرار می‌گیرد علماء نظریات یعنی استنباط متفاوتی را ارائه داشته‌اند: توجه باید کرد که هدف تازیانه و شلاق در حد زنا غیر محصن و غیر محصنه (غیر متأهل باشد) کشتن او نیست، بلکه هدف تربیه، عمل وقایوی برای جامعه، تأدیب و تنبیه او و مهم‌تر از آن پاک کردن از گناه است. با وجود این که پاک کردن از گناه بیشتر به رابطه درونی معبود به خالقش، توبه و قبول توبه اساس است اما درین‌جا، در مورد نوع و شکل شلاق زنی، روش‌ها و نوع مشخص را فقهاء استنباط و به طور دقیق محدود و ارائه داشته‌اند. فقها متذکر شده‌اند که شدت ضربات بایستی متوسط باشد، نه بسیار سخت و نه بسیار ضعیف و البته نباید نرم و لطیف.

شخصی که مجری حد شلاق و تازیانه است باید دقت لازم به خرج دهد که: نباید دست‌هایش را آنقدر بالا ببرد که زیر نافش ظاهر شود، یعنی شلاق زن نباید ضربات با قوت بر بدن مجرم وارد نماید، حکم در مورد استفاده تازیانه همین است که با همان تازیانه اولی باید شلاق‌ها ادامه یابد و از استعمال چوب و تازیانه‌های تازه، باید جلوگیری به عمل آید، نباید لباس مجرم را از بدنش بیرون آورد، إلا در صورتی که مجرم لباس پوستین و چرمی بر تن داشته باشد که باید آنرا از تن اش بیرون کند.

همه فقهاء در این مورد متفق القول‌اند که مجازت تازیانه با چوب درختی که تاهنوز میوه نداده باشد، واجب است.

بر طبق رأی جمهور فقهاء بر شخصی مجرم به صورت ایستاده حد زده شود، و باید مراقب باشد که شلاق های تازیانه به سر و صورت و عورت مجرم اصابت نکند.

امام ابن قدامه درباره کیفیت اجرای حد بر زناکار می گوید: «بر تمام اعضای بدنش ضربه وارد می شود تا هر عضو بدنش سهمی در آن داشته باشد، و بیشتر در جاهای گوشتدار بدن وارد می شود، مثل رانها و سرین و باید مراقب باشد که به نقاط حساس و کشنده مثل سر و صورت و عورت ضربه وارد نشود، چه مرد باشد یا زن.

ولی امام صاحب مالک (رح) میفرماید: بر پشت و اطراف آن زده شود...». امام ابن قدامه می افزاید: «ابن مسعود گفته: در دین ما کشیدن و بند کردن و برهنه کردن نیست. و اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم تازیانه زدند اما از هیچ یک از آنان نقل نشده که (مجرم را) کشیده و یا بند و یا برهنه کرده باشند. و لباس هایش از تن او بیرون آورده نمی شود، بلکه یک یا دو لباس بر تن داشته باشد، و اگر جامه ای پوستین یا چرمی برتن داشت آنرا بیرون آورند؛ زیرا اگر درآورده نشود از شلاق متاثر نمی شود. و امام احمد گفته: اگر لباس زمستانی او بیرون آورده نشود، متاثر نخواهد شد.

و امام مالک گفته: برهنه شود، زیرا امر به تازیانه اقتضاء می کند مستقیماً به پوست بدن برخورد کند، ولی دلیل ما قول ابن مسعود است، و تاجایی که میدانم هیچیک از صحابه خلاف آنرا نگفتند، و خدای متعال به برهنه کردن او دستور ندادند، بلکه تنها به تازیانه زدن دستور دادند، و اگر بر روی لباس هم تازیانه شود مقصود حاصل میشود».

و باز ادامه می دهد: «ضربات باید به وسیله تازیانه (شلاق) باشد، و تاجایی که میدانم اختلافی بر سر این نیست، البته به جز حد شراب، بعضی (از اهل علم) گفتند: بر شارب خمر به وسیله دست و کفش و کناره لباس ضربه زده شود... شلاق هم باید متوسط و میانه باشد، نه تازه و نو باشد که موجب جراحت شود و نه کهنه و از کار افتاده باشد که درد ضربات را تقلیل دهد، زیرا روایت شده که مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم به زنا اعتراف نمود، پیامبر صلی الله علیه وسلم تازیانه‌ای طلبید، برای ایشان تازیانه‌ای شکسته آوردند، فرمود: از این بهتر بیاورید، این بار تازیانه‌ای نو و تازه آوردند، فرمود: یک تازیانه مابین این دو بیاورید. این را امام مالک از زید بن اسلم به صورت مرسل روایت کرده، و از حضرت ابوهریره به صورت متصل روایت شده است...

و همین طور شدت ضربات باید میانه باشد، نه آن قدر شدید باشد که موجب کشتن شود و نه ضعیف و بدون درد باشد، بازوانش را آن قدر بالا نبرد و زیاد هم پایین نباشد که دردی نرساند، امام احمد میفرماید: در اجرای هیچ کدام از حدود نباید (دستها را آن قدر بالا برد که) زیر بغلش ظاهر شود. یعنی نه زیاده روی کند و نه کم روی.

و اگر مجرم زن بود او را نشسته تازیانه زند، و دست‌هایش را جمع کند تا عورتش ظاهر نشود، این رأی امام صاحب ابوحنیفه و امام شافعی و امام مالک است. ولی امام ابویوسف گفته: ایستاده تازیانه زده شود.

ولی با در نظر داشت روایات مختلفه فقها، در این بابت حدیثی صحیحی از حضرت علی کرم الله وجهه که میفرماید: زن را نشسته بزیند و مرد را ایستاده، وانگهی بدن زن عورت است و نشستن او موجب پوشش بیشتر اوست» «المغنی» (۱۴۱/۹ - ۱۴۲).

امام صاحب نووی میفرماید: «اگر با شلاق حد را بزنند بایستی متوسط بین شاخه نی و عصا باشد و چنانچه با شاخه درخت بزنند باید سبک و بین خشک و تر باشد و ضربت باید متوسط باشد و ضارب دست را بالاتر از سر خود نبرد و دست را پایین هم نیندازد بلکه بازوی خود را به طور معتدل بالا ببرد» (تفصیل موضوع را میتوان در «فقه السنه» سید سابق، مطالعه فرماید).

نوع و چگونگی تازیانه زدن در همه حدود شرعی یکسان است. ولی در فقه حنفی بدین نظراند که: تازیانه زدن در تعزیر نسبت به تازیانه زدن در حدود شدیدتر است تازیانه زدن در حد زنا، از تازیانه زدن در حد شراب شدیدتر است و تازیانه زدن در حد شراب، از تازیانه زدن در حد قذف (بهتان) شدیدتر است.

حکم سنگسار در اسلام:

حکم سنگسار کردن شخص زناکار دستور الله متعال قرآن کریم و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم است:

حد سنگسار برای زناکار محصن (افراد متأهل و ازدواج کرده) در شرع ثابت است و شایسته کسی نیست که محبت الله و رسولش را در قلب دارد، ولی منکر شرع پاک وی شود، چرا که کسی یکی از احکام شرع را انکار کند یا به آن طعنه زند کافر خواهد بود. و العیاذ بالله لذا شخص بایستی از این گونه طرز تفکر که بیشتر ناشی از تبلیغات ملحدان و صلیبیان است برائت جوید و صف خود را از کفار و مرتدان جدا سازد.

شکی نیست که حکم رجم از طریق قرآن و حدیث در اسلام ثابت مانده است، زیرا در کتب سته و از ائمه اربعه نقل شده است، و پیامبر صلی الله علیه وسلم و خلفای راشد یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و علی در زمان حکمشان آنرا تطبیق کرده اند.

در صحیح بخاری (۶۸۳۰) و صحیح مسلم (۱۶۹۱) از عمر بن الخطاب نقل شده است که گفت: "به درستی که خداوند پیامبر صلی الله علیه و سلم را به حق برگزیده است، و کتاب (قرآن) را بر او نازل کرد، و از چیزهایی که بر او نازل کرد آیه رجم (سنگسار) بود، پس ما آنرا خواندیم و فهمیدیم و درک کردیم و پیامبر صلی الله علیه و سلم آنرا انجام داد و ما نیز بعد از او انجام دادیم، و من می ترسم پس از مدت زمانی کسی بگوید: قسم به خدا که آیت رجم را در قرآن نمی بینیم، و سپس با ترک کردن این فریضه، گمراه شوند، و رجم در کتاب خدا واجب است بر محسن (کسی که ازدواج و جماع کرده باشد) زن و مرد، اگر دلیل اثبات شود، و یا زن حامله شود، و یا کسی اعتراف کند." و در روایت ابو داوود (۴۴۱۸) آمده است که عمر سپس گفت: "و قسم به خدا، اگر به جز این نبود که مردم بگویند که عمر قرآن را اضافه کرده است آیت رجم را در قرآن می نوشتم."

و امام بخاری در کتاب «احکام» به صورت تعلیق (یعنی بدون سند) روایت کرده است که سپس عمر گفت: «اگر به جز این نبود که مردم بگویند عمر قرآن را اضافه کرد، آیت رجم را با دستم می نوشتم» در واقع این فقط عمر (رض) نبود که این را بیان کرده بود، بلکه دیگر اصحاب نیز از آیت رجم آگاه بودند، مثلاً عایشه رضی الله عنها گفت: «آیه رجم نازل شد و در صحیفه ای در زیر تختم گذاشته بودم» (صحیح ابن ماجه: ۱۹۴۴) و «حافظ ابن حجر» در کتابش «فتح الباری» بیان کرده است که آیه رجم از «ابی بن کعب» و «زید بن ثابت» نیز اثبات شده است.

و هنگامی که عمر آیه رجم را در خطبه جمعه بیان کرد، علماء و بزرگان صحابه حضور داشتند و آنرا اقرار کردند و کسی آنرا انکار نکرد، پس بقیه اصحاب نیز از آیت رجم با خبر بودند.

در واقع در مورد آیت رجم علماء در اصول فقه در مبحث "نسخ" بیان کرده اند که این آیه قرائتش از قرآن نسخ شده است و دیگر آیت قرآن به حساب نمی آید، ولی حکمش باقی مانده است. نسخ در قرآن به سه روش رخ داده است: (۱) هم قرائت آیه و هم حکمش نسخ شود مانند آیه «عشر رضعات معلومات یحرمن» یعنی: «ده بار شیر دادن محرمیت ایجاد می کند».

(۲) قرائتش ثابت بماند ولی حکمش نسخ شود مانند آیه "وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ" (البقره: ۲۸۴) یعنی: "و اگر آنچه که در نفس خود پنهان دارید و یا آشکار کنید خداوند آنرا از شما محاسبه خواهد کرد".

(۳) قرائتش نسخ شود و حکمش باقی بماند مانند آیت رجم، و شاید به همین علت، عمر رضی الله عنه آنرا در قرآن ننوشت زیرا از آن جایی که قرائتش نسخ شده بود دیگر آیت قرآن به شمار نمی رفت، پس نوشتن آن در قرآن جائز نبود. (برای توضیح بیشتر به کتاب "المنتقى شرح الموطأ حدیث رقم ۱۵۶۰ مراجعه شود).

پس برای محصن زناکار، یعنی کسی که آزاد، عاقل، بالغ باشد و با عقد صحیح ازدواج کرده باشد و با همسرش جماع کرده باشد، عقوبتش سنگسار کردن تا دم مرگ می باشد، چه برای زن و چه برای مرد، همانطور که از پیامبر صلی الله علیه و سلم ثابت شده است که «ماعز» و «جهنیه» و «غامدیة» و «دو زن و مرد یهودی» را که محصن بودند و زنا کرده بودند رجم کرد، و اهل علم از اصحاب و تابعین و غیره آنرا اقرار کرده اند.

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: "خذوا عني، خذوا عني، قد جعل الله لهن سبيلا البكر بالبكر جلد مائة ونفی سنه والثيب بالثيب جلد مائة والرجم" روایت مسلم (۱۶۹۰) یعنی: «از من بگیرید، از من بگیرید، خداوند راهی را برای آنها

(زناکاران) گشوده است، برای زناکار بکر با بکر (کسی که ازدواج نکرده باشد) یک صد ضربه شلاق و تبعید یک سال، و برای زناکار ثیب با ثیب (کسی که ازدواج کرده باشد) صد ضربه شلاق و سنگسار».

در نتیجه بدل کردن رجم با عقوبت دیگر مانند شمشیر، اعدام، تیر، و غیره به جز سنگسار کردن جائز نیست زیرا حکمت سنگسار اینست که مردم محصن و غیره را از این عمل فاحشه بیشتر بترساند تا دست از آن کار بکشند و یا نزدیک به آن شوند، و این حکم یک مسأله توقیفی است و کسی حق ندارد آن را با عقوبتی دیگر عوض کند؛ زیرا اگر جائز بود پیامبر صلی الله علیه و سلم آن را انجام می داد و آن را برای امتش بیان می کرد.

اما متأسفانه در این زمان کسانی پیدا میشوند که خود را «قرآنین» یعنی «اهل قرآن» می دانند و میگویند که فقط قرآن کافی هست و نیازی به سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم نیست و از آنجایی که آیه رجم در قرآن نیست، پس رجم صحت و حقیقت ندارد، ولی همانطور که مشخص شد آیه رجم در قرآن بوده ولی قراءتش نسخ شده است در حالی که حکمش هنوز باقی مانده است، و در واقع این اشخاص نمی دانند یا این که نمی خواهند بفهمند که رد کردن سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم مانند رد کردن بر قرآن می باشد و در حقیقت ظاهر شدن این اشخاص دلیل بر معجزه پیامبر صلی الله علیه و سلم میباشد، زیرا أحمد و أبو داود و حاکم یاسناد صحیح از «مقدم بن معدی کرب» روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: "ألا إني أوتيت الكتاب ومثله معه ألا يوشك رجل شبعان على أريكة يقول: عليكم بهذا القرآن فما وجدتم فيه من حلال فأحلوه وما وجدتم فيه من حرام فحرموه"، یعنی: "به درستی که به من قرآن و چیزی مانند آن (یعنی سنت) عطا شده است، آگاه باشید که نزدیک هست مردی (با شکمی) سیر (از خوراک)

بر تخت سلطنتش نشسته و میگوید: (فقط) آنچه که در کتاب خداوند هست را چنگ بزنید، و آنچه که در آن حلال بود را بگیرید و آنچه که در آن حرام بود را ترک کنید (یعنی نیازی به سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم نیست).

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿٣﴾

مرد زناکار نباید جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج کند، و زن زناکار نباید جز با مرد زناکار یا مشرک ازدواج نماید، و این [ازدواج] بر مؤمنان حرام شده است. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يَنْكِحُ»: ازدواج نمی کند. نباید ازدواج بکند. برخی نکاح را در اینجا مجاز از وطأ و جماع دانسته اند. حرّم: حرام شده است. ذلک: اشاره به ازدواج زناکاران است. (تفسیر فرقان)

فحوای آیه مبارکه می رساند که: افراد فاسد، در جامعه اسلامی از برخی حقوق محروم اند. و در ضمن در فهم آیه مبارکه آمده است: مردان و زنان مؤمن، باید همسران پاک و پاکدامن برای زندگی خویش انتخاب کنند. و در ازدواج، کفو بودن، یعنی همسان و هم شأن بودن همسران، یک اصل است. «حرّم»: تحریم شده است. بعضی تحریم را در اینجا ناسزاوار و ناشایست معنی کرده اند. «ذلک»: نکاح زناکاران. زنا. یادآوری: آیه فوق در حقیقت دارای دو معنی است که خلاصه آنها عبارت است از:

ألف: مرد زناکار جز با زن زناکار و یا مشرک، و زن زناکار جز با مرد زناکار و یا مشرک ازدواج نمی کند. چنین ازدواجی برای مؤمنان حرام است.

ب: مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک، و زن زناکار جز با مرد زناکار یا

مشرک زنا نمی کند، و زنا بر مؤمنان حرام شده است (و هرگز به چنین کار زشت و پستی دست نمی یازند). ضمناً باید توجه داشت که عطف «مشرکان» بر «زانیان» در واقع برای بیان اهمیت مطالب است. یعنی گناه «زنا» همپراز گناه «شرک» است. چرا که برابر برخی از روایات، شخص زناکار در لحظاتی که مرتکب این عمل می شود، مؤمن نمی باشد! (مراجعه شود: تفسیر نور از خرم دل)

امام فخر رازی گفته است: بهترین گفته در تفسیر این آیه چنین است: در حقیقت مرد فاسق ناپاک (که مرتکب زنا می شود) به نکاح و ازدواج با زنان صالح تمایل و رغبت ندارد، بلکه مایل است با زنی فاسق ناپاک مانند خود یا مشرک ازدواج کند. مردان پاک و صالح تمایلی به ازدواج با زنان فاسق ناپاک ندارند، و از آنها متنفراند، بلکه مردانی فاسق و مشرک به ازدواج با چنین زنانی تمایل دارند. و این مسأله غالباً چنین است. که گفته اند: نیکی جز از مرد پرهیزگار نمی خیزد و گاه نیکی از انسان ناپرهیزگار نیز می خیزد. در اینجا نیز چنین است. (تفسیر کبیر ۱۵۰/۲۳)

«وَحُرْمٌ ذَلِكْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» زنا به سبب بدی و پلیدیش بر مؤمنان حرام است، یا عقد زناکاران بر مؤمنان حرام است؛ زیرا زیانهای بزرگ را دربر دارد (مفسران در این رابطه این دو نظریه را ارائه داده اند که صاحب تسهیل نظریه ی اول و ابو سعود نظریه ی دوم را اختیار کرده اند).

مفسر تفسیر انوار القرآن در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: هدف آیه کریمه؛ بعد از هشدار دادن مؤمنان از ارتکاب زنا بازداشتن شان از ازدواج با زناکاران است و این راجح ترین اقوال در تفسیر آیه کریمه می باشد «و این امر» یعنی: ازدواج با زناکاران و مشرکان «بر مؤمنان حرام شده است» زیرا ازدواج با آنان، شبیه ساختن خویش به فاسقان و پیش افگندن خویش در معرض تهمت دیگران

است چنان که این احتمال نیز وجود دارد که در اثر این پیوند، فرزندی بر بساط مرد به دنیا آید که از نطفه وی نیست، لذا برای مرد مسلمان پاکدامن روا نیست تا با زن ناپاکی ازدواج کند در حالی که به بی‌عفتی وی آگاهی دارد چنان که برای زن پاکدامن نیز روا نیست تا در عین آگاهی از فاسق بودن مردی، با وی ازدواج نماید.

اما در رأی اکثر علما، حکم این آیه با «آیه ۳۲ نور» از همین سوره: «وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ» [النور: ۳۲] منسوخ است، بدین جهت احناف گفته‌اند: مرد زناکار، می‌تواند با زنی ازدواج کند که با وی زنا کرده است چنان که دیگران نیز می‌توانند با او ازدواج نمایند.

مفسر تفسیر راستین عبدالرحمن بن ناصر السعدی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً» در این بخش از آیهء مبارکه بدی و بدی زنا به بیان گرفته شده است، یعنی این که زنا آبروی زناکار را مخدوش و آلوده می‌نماید، و حیثیت هر کس را که با زناکار همراهی نماید و با وی اختلاط داشته باشد نیز خدشه‌دار و معیوب می‌سازد، طوری که دیگر گناهان چنین نیستند. خداوند خبر داده که مرد زناکار حق ندارد جز با زنی زناکار که وضعیتی مانند او دارد، یا با زنی مشرک که به رستاخیز و جزا پاداش ایمان ندارد و پای بند دستور خدا نیست ازدواج کند.

و زن زناکار نیز جز با مرد زناپیشه و یا با مرد مشرک ازدواج نمی‌کند، «وَحُرْمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» و بر مؤمنان حرام شده که با زنی زناکار یا مردی زناکار ازدواج نمایند.

معنای آیه این است هر زن و مردی که به زناکاری متصف باشند و از آن توبه نکنند، و کسی برای ازدواج با آنان اقدام نماید، با این که خداوند ازدواج

با فرد زناکار را حرام کرده است، از دو حال خالی نیست، یا این که به حکم و دستور خدا و پیامبرش پای بند نیست، پس چنین کسی جز مشرک نمیتواند باشد، و یا این که به حکم و دستور خدا و پیامبرش پای بند نیست، پس چنین کسی جز مشرک نمیتواند باشد، و یا این که به حکم و دستور خدا و پیامبرش پای بند است اما با این که می داند او زناکار است اقدام به ازدواج با او مینماید، پس چنین ازدواجی زنا شمرده میشود و ازدواج کننده زناکار میباشد، پس اگر به طور حقیقی به خدا ایمان داشت اقدام به چنین کاری نمیکرد. و این به طور صریح برحرام بودن ازدواج با زن زناکار دلالت مینماید. مگر این که توبه نماید. و همچنین ازدواج با مرد زناکار حرام می باشد مگر این که توبه نماید، زیرا نزدیکی و همراهی زن و شوهر از مهمترین نزدیکی و آمیختن ها می باشد. و خداوند متعال فرموده است: «احشروا الذین ظلموا و ازواجهم» ستمگران و همسران شان را گرد بیاورید. یعنی همراهان و رفیقان شان را پس خداوند ازدواج با زناکار را حرام نموده است چون در آن شر بزرگی وجود دارد، و نشانهء بی غیرتی، و باعث منسوب شدن فرزندان به شوهر می شود که در حقیقت متعلق به او نیستند. مرد زناکار با زنان دیگر مشغول است و به پاکدامنی زن خود فکر نمی کند، و این دلیل برای حرام بودن ازدواج با زناکار کافی می باشد. و نیز بیانگر آن است که فرد زناکار مؤمن نیست، چنان که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «زناکار وقتی که زنا می کند مؤمن نیست». پس او گر چه مشرک نباشد اما اسم مدح که همان ایمان مطلق است بر او اطلاق نمی شود.

اسباب نزول آیه ۳:

روایت شده است که زنی به نام «ام مهزول» از زنان بدکاره بوده با مردی کنار آمد به شرط این که خرجش را بدهد. یکی از مسلمانان خواست با او ازدواج

کند و موضوع را به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت، آنگاه آیهی «وَالزَّانِيَةُ لَآ يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»، نازل شد.

۷۴۹- ابوداود، ترمذی، نسائی و حاکم از عمرو بن شعیب از پدرش از پدر کلانش روایت کرده اند: شخصی به نام مرثد بردگان را از انبار به سوی مکه میبرد. در مکه زنی به نام عناق با او رفیق بود. از رسول خدا اجازه خواست که با عناق ازدواج کند پیامبر هیچ نگفت. تا این که آیه «الزَّانِي لَآ يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً...» نازل شد.

رسول الله صلی الله علیه و سلم آیه را برایش تلاوت کرد و گفت: هرگز با عناق ازدواج نکن، (ابوداود ۲۰۵۱، ترمذی ۳۱۷۷، نسائی به شماره ۳۲۲۸ حاکم ۱۶۶/۲ و بیهقی ۱۵۳/۷ از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت کرده اند. اسنادش حسن است به خاطر اختلاف مشهور او با پدرانش و راویهای بعد او ثقة اند. ترمذی این را حسن و حاکم صحیح می شمارد و ذهبی هم با او موافق است. طبری ۲۵۷۴۷ از عمرو بن شعیب به قسم مرسل روایت کرده، در این اسناد کسی است که نامش معلوم نیست، حدیث موصول قبلی به تنهایی حسن است - والله اعلم - «تفسیر شوکانی».

[... عمرو بن شعیب از پدرش از پدر بزرگش [عبدالله بن عمرو بن عاص] نقل

کرده است: مردی به نام مرثد بن ابومرثد بردگان را از مکه به مدینه می برد. در مکه زنی خودفروش به نام عناق زندگی می کرد که در گذشته ها با او رفیق بود. مرثد با یکی از بردگان مکه قرار گذاشته بود که او را ببرد. مرثد میگوید: در یک شب مهتابی به سایه دیواری از دیوارهای مکه رسیدم.

ناگاه عناق آمد و سایه مرا به کنار دیوار دید چون به نزدیکم رسید مرا شناخت و گفت: مرثدی؟ گفتم: مرثدم. گفت: به دیار دوست خوش آمدی، بیا امشب را با ما سپری کن، گفتم: ای عناق، خدا زنا را تحریم کرده است.

فریاد کرد ای ساکنان خیمه‌ها این مرد را بگیرید که بردگان شما را می‌برد. هشت نفر مرا دنبال کردند، من به سوی خندمه رفتم و داخل مغاره‌ای شدم. آنها آمدند و بالای سر من ایستادند... به لطف خدا مرا ندیدند و برگشتند. من هم به نزد دوست خود که مرد سنگینی بود برگشتم و بارش کردم و به اذخر که رسیدم بندهای گران را از او باز کردم... بالاخره به مدینه رسیدم و به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفتم و گفتم: ای رسول خدا! من با عناق ازدواج می‌کنم. رسول خدا (سکوت کرد و به من هیچ نگفت. تا آیه: «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً...» نازل شد. پیامبر خدا آیه را قرائت کرد و به من دستور داد که هرگز با عناق ازدواج نکنم) [سنن ترمذی کتاب تفسیر قرآن ۳۱۰۱].

۷۵۰- سعید بن منصور از مجاهد روایت کرده است: هنگامی که خدا (زنا را تحریم کرد، بعضی از زنان زناکار از وجاهت و جمال برخوردار بودند. تعدادی از مردان گفتند: زنان زناکار باید شوهر بگیرند. پس این آیه نازل گردید.

خوانندگان گرامی!

حکم سوم: همانا حد قذف (تهمت فحشا زدن) است که در (آیه ۴ الی ۵) به بیان گرفته شده است.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤﴾

و کسانی که زنان عفیفه پاکدامن را به زنا متهم می‌کنند، سپس چهار شاهد نمی‌آورند، پس به آنان هشتاد تازیانه بزنید، و هرگز شهادتی را از آنان نپذیرید، و این گروه، البته فاسقان‌اند. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

یرمون (رمی): پرتاب می‌کنند، تهمت ناروا می‌زنند.

«المُحْصَنَاتِ»: زنان پاکدامن. تهمت زدن به هر کسی (اعم از مردان و زنان پاکدامن یا عادی) دارای همین حکم است. لیکن به خاطر اهمیت بیشتر تنها (المُحْصَنَاتِ) در آیه مبارکه ذکر شده است. و در این هیچ جای شکی نیست که؛ تهمت زدن به زنان همسر دار و پاکدامن، مجازات سختی را دربر دارد.

«المُحْصَنَاتِ» پاکدامنان. اصل احصان به معنی منع است. زن پاکدامن به «محصنه» موسوم شده است؛ زیرا خود را از ارتکاب پستی باز می دارد. و قلعه را «حصن» میگویند؛ چون از ورود دشمن جلوگیری میکند.

«يُدْرَأُ» دفع می کند. درأ به معنی «دفع» است.

شیع: شیوع به معنی رواج و گسترش یافتن است.

عُصْبَةٌ: جماعتی که پشت یکدیگر را می گیرند.

خواننده محترم!

در آیات قبل، بحث از مجازات زناکاران به میان آمد، ولی اثبات زنا، امری ساده، آسان و سهل نیست، بلکه باید چهار نفر عادل به تحقق آن شهادت دهند و اگر کمتر از چهار نفر در محکمه حاضر به شهادت شوند، هر کدام هشتاد ضربه شلاق میخورند.

توجه باید کرد که: تهمت وارد کردن به قدری مهم است که در مجازات مجرم، تفاوت تهمت زنا با خود زنا بیست ضربه شلاق است. «مِائَةٌ جَلْدَةٌ - ثَمَانِينَ جَلْدَةً» وحتی کسی که به دیگران تهمت زنا بزند، شهادت اش هم از اعتبار ساقط میشود. «لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً» که الله تعالی ما را از آن نگاه دارد. «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ» و کسانی که زنان پاکدامن و شریف را به زنا متهم می کنند.

«ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ» سپس برای اثبات ادعای خود چهار شخص عادل من حیث شاهد نمی آورند که بر ارتکاب زنا از جانب آنها (زنان) شهادت

دهند، «فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً» دفاع از حریم زنان پاکدامن واجب است. پس در اجرای حدّ قذف به هریک از تهمت زدگان را هشتاد ضربه تازیانه بزنید؛ زیرا آنها دروغگو هستند و به انسانی بی گناه تهمت وارد کرده اند. و ناموس و شرف انسانها را مورد تعرض قرار داده اند.

«وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا»: و بعد از آن دیگر هیچگاه شهادت را از آنان نپذیرید، زیرا دروغ از آنان شناخته شده و به این عمل شناسایی گردیده اند، شخصیت این گونه افراد بیشتر پایمال شود و کرامت و آبروی آنان بیشتر مورد تعرض قرار گیرد مادامی که بر دروغ و اتهام خود اصرار می ورزند، شهادت هیچ یک از آنها را برای همیشه نپذیرید.

معنای «ابدأ» این است که: به هیچ وجه در طول زندگی شان شهادت آنان را نپذیرید. البته جایز است که گواهان جمعاً با هم شهادت دهند، یا به طور پراکنده و به تفاریق. و اگر شهود چهار تن کامل نبودند، تهمت زن به حساب می روند و بر آنان حد قذف جاری می شود چنان که حضرت عمر (رضی الله عنه) در خلافت خویش آن سه تنی را که علیه مغیره (رض) به زنا شهادت داده بودند، هشتاد تازیانه زد.

«وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» آنها با ارتکاب گناه بزرگ و جرم بدی که کرده اند، قطعاً آنها از دایره طاعت حق تعالی بیرون اند.

ابن کثیر گفته است: اگر تهمت دهنده بینة بر صدق گفته‌ی خود اقامه نکند، خداسه حکم را براو واجب کرده است: اول، باید هشتاد تازیانه به او زده شود. دوم، شهادتش برای همیشه مردود است. سوم، این که فاسق به شمار می آید و نه در نزد خداوند و نه در نزد مردم عادل نیست (مختصر ابن کثیر ۵۸۳/۲).

قذف و تهمت به زنا:

در دین مقدس اسلام آبرو و حیثیت و شهرت و نام و کرامت مردم، محفوظ و مورد حمایت می‌باشد و اجازه نمیدهد که به آن تعرض صورت گیرد، لذا زبان بدگویان را قطع میکند و در تعرض به ناموس و آبروی دیگران را میندود و نمیگذارد کسی آبروی دیگران را بازیچه خویش قرار دهد، و آنرا معیوب و یا هم لکه دار سازد.

قذف چیست؟

قذف (متهم ساختن کسی به زنا، به این صورت که به کسی دیگر بگوید: ای زناکار! یا الفاظ دیگری که از آنها اتهام به زنا فهمیده می‌شود).

هر کس مسلمانی را به زنا متهم کند (و نتواند با آوردن چهار شاهد آن را ثابت کند)، به او هشتاد تازیانه زده شود. طوری که در (آیه ۴ سوره نور) فرموده است: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا میدهند؛ سپس چهار شاهد نمی‌آورند؛ بدیشان هشتاد شلاق بزنید و هرگز شهادت دادن آنها را نپذیرید، و چنین کسانی فاسق هستند).

هرگاه مردی همسرش را متهم به زنا کرد و همسرش او را تکذیب نمود حد بر شوهر جاری می‌شود، مگر این که دلیل بیاورد یا لعان کند:

خداوند متعال میفرماید: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ. وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ. وَ يَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ إِنْ تَشْهَدَ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ. وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ» (نور: ۶

(۹ -

«کسانی که زنان خود را متهم (به زنا) میکنند و جز خودشان شاهدانی ندارند، هر یک از ایشان باید چهار مرتبه خدای را به شاهد بطلبد که راستگو هستم. و در پنجمین مرتبه (باید بگوید) لعنت خدا بر او باد اگر دروغگو باشد، اگر زن باشد چهار بار خدا را به شهادت بطلبد (و سوگند بخورد) که شوهرش (در اتهامی که به او میزند) دروغگو است عذاب (رجم) را از او دفع مینماید، و در مرتبه پنجم (باید بگوید که) نفرین خدا بر او باد اگر شوهرش راست بگوید.»

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است: هلال بن امیه نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم همسرش را متهم کرد که با شریک بن سحماء زنا کرده است، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «البینه أو حد فی ظهرك» «باید دلیل بیاوری و گرنه حد بر پشتت جاری میشود»، گفت: ای رسول خدا! آیا اگر کسی از ما مردی را روی همسرش دید، میرود و شاهد پیدا می کند؟! پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (البینه أو حد فی ظهرك)، شاهد و گرنه حد بر پشتت جاری میشود، هلال گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق مبعوث کرده است من راستگو هستم، و حتماً خداوند آیه ای نازل خواهد نمود و پشت مرا از حد نجات خواهد داد، پس جبرئیل فرود آمد و آیه «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ (را تا) إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ» بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل کرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم رفت و به دنبال آن زن فرستاد، هلال آمد و شهادت داد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ فَهَلْ مِنْكُمْ تَائِبٌ» «خداوند می داند که یکی از شما دروغ می گوید آیا کسی از شما هست که توبه کند؟»، سپس آن زن بلند شد و شهادت داد، و چون نوبت پنجم شد او را نگهداشتند و به وی گفتند: این کار لعنت را بر تو واجب می کند، ابن عباس (رض) گفت: آن زن کمی درنگ کرد و روی گردانید به طوری که گمان کردیم از لعان پشیمان میشود (و اقرار میکند)، سپس گفت: بعد از این آبروی خویشاوندانم

را نمی برم و رفت، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أبصروها فإن جاءت به أكحل العينين سابغ الإليتين، خدلج الساقين، فهو لشريك بن سحماء، فجاءت به كذلك، فقال النبي لولا ما مضى من كتاب الله لكان لي و لها شأن» (نگاه کنید اگر بچه اش متولد شد و چشم های سیاه، باسن های بزرگ، و پاهای پرگوشت داشت، بدانید که آن بچه از شریک بن سحماء است، وقتی بچه را به دنیا آورد به او نگاه کردند و دیدند که به همان شکلی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم توصیف کرده بود، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: اگر به خاطر حکم کتاب خدا نبود که طبق آن، لعان اجرای حد را از زن رفع می کند، می دانستم با او چه کار کنم». بخاری (۴۷۴۷).

حکم قذف:

دین مقدس اسلام به صورت قطعی قذف و تهمت به زنارا تحریم کرده است و آن رایکی از گناهان کبیره و گناهان بسیار بد و قبیح به حساب آورده است، و آن را موجب حد شرعی میدانند و هرکس بدین اتهام مبادرت ورزد خواه زن باشد و یا هم مرد، باید هشتاد ضربه شلاق به وی زده شود و بعد از آن دیگر شهادت او پذیرفته نشود و بر او حکم می شود به فسق و لعن و طرد از رحمت خدا و استحقاق عذاب دنیا و آخرت، مگر این که صحت و درستی قول قذف کننده با دلایل تردید ناپذیر ثابت گردد، بدین معنی که چهار نفر شاهد بیاورد که شخص مورد اتهام مرتکب این فحشاء و گناه زشت شده است.

امام بخاری و مسلم از ابو هریره روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «اجتنبوا السبع الموبقات، قالوا: و ما هن يا رسول الله؟ قال: الشرك بالله، والسحر، وقتل النفس التي حرم الله إلا بالحق، وأكل الربا، و أكل مال اليتيم، والتولي يوم الزحف، و قذف المحصنات الغافلات المؤمنات» (متفق علیه: [صحيح جامع الصغير ۱۴۴]).

«از هفت (گناه) هلاک کننده پرهیزید، گفتند: ای رسول خدا آن ها چه هستند؟ فرمود: شریک قرار دادن برای خدا، سحر، کشتن کسی که خداوند (قتل) آن را حرام کرده مگر به حق، خوردن ربا، خوردن مال یتیم، فرار از میدان جنگ هنگام رودررو شدن با دشمن، و نسبت دادن زنا به زنان مؤمن و پاکدامن و بی خبر».

قذف چگونه ساقط می شود:

طوری که یاد آور شدیم: قذف از جمله گناهان کبیره و حرام است، هر کس مسلمان پاکدامنی را به زنا متهم کند بر او حد قذف جاری می شود، که حکم آن در (آیه ۴ سوره نور) بیان شد:

ولی اجرای حد قذف بر قاذف در حالت های زیر ساقط می شود:

۱- چهار شاهد گواهی دهند که مقذوف (متهم شده به زنا) مرتکب زنا شده است، به دلیل آیه ۴ سوره نور.

۲- مقذوف خود به زنا اقرار و اعتراف کند، به اتفاق علماء بر قاذف حد جاری نمی شود. (المغنی ۳۸۶/۱۲).

۳- هرگاه قاذف شوهر مقذوف باشد و همسر خود را متهم به زنا و خیانت کند، در این حالت اگر با همسرش ملاعنه کند، حد قذف بر شوهر جاری نمی شود، به دلیل فرموده باری تعالی: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ * وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (نور: ۶ - ۷).

یعنی: «کسانی که زنان خود را متهم (به زنا) می کنند و جز خودشان شاهدانی ندارند، هر یک از ایشان باید چهار مرتبه خدای را به شاهد بطلبد که راستگو هستم. و در پنجمین مرتبه (باید بگوید) لعنت خدا بر او باد اگر دروغگو باشد».

و چونکه روایت شده که هلال بن امیه با همسرش ملاحظه کرد، ولی پیامبر صلی الله علیه وسلم بر هلال حد قذف اجراء نکرد. مسلم (۱۴۹۶).

۴- مقذوف از قاذف گذشت و چشم پوشی کند، و خواستار اجرای حد بر او نباشد، زیرا اجرای حد بر قاذف حق مقذوف است و می تواند از حق خود گذشت کند، همان گونه که اولیای مقتول می توانند از قصاص قاتل گذشت کنند. (المغنی ۳۸۶/۱۲).

بر این اساس؛ اگر کسی شخصی را به زنا متهم کند، و اتهامش کذب باشد، و یا برای اثبات آن بینه ای نداشته باشد، تنها راه برای او اینست که از مقذوف عذر خواهی کند و طلب گذشت نماید، اگر از او چشم پوشی کرد که الحمدلله، و اگر خواستار اجرای حد شد، پس حق با اوست.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾

مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و (عمل خود را) اصلاح نمایند که بدون شک الله [نسبت به آنان] غفور و رحیم است. (۵)

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ» واقعاً توبه، سبب تجدید حیات دینی و اجتماعی است. توبه، باید با اصلاح و جبران اشتباه و عمل نیک همراه باشد. و باز بودن راه توبه برای همه انسانها، نشانه‌ی از رحمت الهی است.

در آیه مبارکه میفرماید: «مگر کسانی که توبه کردند یعنی: بعداً به بارگاه خدای متعال از اتهام زدن به زنان پاکدامن توبه کرده، از کرده خود پشیمان شده و از اتهام خویش بازگشته باشند و آنچه را تباه ساخته‌اند به صلاح و سامان آورده باشند. یعنی پس از ارتکاب گناه تهمت زدن (قذف) با توبه و گردن نهادن به اجرای حد، این عمل زشت خویش را جبران کرده‌اند.

«وَأَصْلَحُوا» اعمال خود را اصلاح می کنند و تهمت به زنان پاکدامن را تکرار نمی کنند. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی توبه می کنند و پشیمان می شوند.

«فَإِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ» پس الله متعال به طور یقین گناه شان را می بخشد و عیب شان را می پوشاند؛ همانا او خطاپوش خطاکاران و بخشایشگر بدکاران است. یعنی آنان را ببخشید و از آنان صرف نظر کنید و آبرو و اعتبارشان را احترام بدارید و شهادت شان را از آنان بپذیرید که خدا بخشاینده و مهربان است و اگر بنده اش توبه کند و خود را اصلاح نماید، توبه ی او را می پذیرد. و طوری که یاد آور شدیم؛ بازبودن راه توبه برای همه، نشانه ی رحمت الهی است. به همین جهت، اتهام زننده (قاذف) را بعد از توبه مؤاخذه نمی کند و قبول شهادت وی را از شما می پسندد پس در صورتی که تهمت زننده (قاذف) توبه کرد، شهادت وی قبول می شود و صفت فسق از وی برداشته می شود و این قول جمهور فقها (مالک و شافعی) است، برخلاف رأی ابوحنیفه زیرا رای امام ابوحنیفه بر آن است که استثنا فقط به جمله اخیر برمی گردد، یعنی با توبه صفت فسق از وی برداشته می شود، اما او برای ابد مردودالشهاده باقی مانده و به هیچ وجه شهادت وی پذیرفته نمی شود. ولی به اتفاق فقها حد قذف با توبه ساقط نشده و ازین نمی رود. البته توبه قاذف جز این نیست که خود را در اتهامی که از وی صادر شده، تکذیب کند و حد هم به سبب این دروغگویی بر وی اقامه گردد. (مراجعه شود به تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤوف مخلص هروی) یادداشت مفید و کوتاه:

جرم و جنایت گناه از دید شریعت اسلام، کارهای ممنوع و ناروایی است که الله متعال به وسیله ی حد و تعزیر (ادب کردن)، در جامعه ی سالم اسلامی، بنی آدم را از آن منع می دارد. این احکام، در جامعه ی شبه اسلامی، متفاوت است و مستلزم فتوای شورای دانشمندان و صلاحیت داران امت است. جنایت و گناه کاری؛ یعنی، ناروایی که انسان بر اثر ارتکاب فعلی که شرع آن را منع کرده و یا ترک فعلی است که شرع به انجام آن دستور داده است.

علت تحریم این فعل‌های ممنوع، تجاوز و ستم به حریم یکی از مصالح معتبر در اسلام است. این مصالح معتبر، پنج چیز است، بدین ترتیب:

۱ مواظبت شخص از نفس خود،

۲ مواظبت از دین،

۳ مواظبت از عقل و خرد،

۴ مواظبت از مال و دارایی

۵ مواظبت از ناموس و حیثیت

مثلاً: قتل، ظلم و تجاوز به شخص، ارتداد (برگشتن از عقیده) تجاوز به دین، تناول کردن مشروبات؛ ستم بر عقل، دزدی، ستم به مال و مکت و زناکاری تجاوز به ناموس و آبروست در این مورد برای معلومات مزید به کتب معتبر فقهی مراجعه نماید.

خوانندگان گرامی!

حکم چهارم: همانا حکم لعان یا متهم کردن مرد، همسر خویش را، این مبحث از (آیه ۶ آغاز والی آیه ۱۰) ادامه می‌یابد.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٦﴾

و کسانی که همسران خود را متهم به زنا میکنند و بر آنان شاهدانی جز خودشان نباشد، پس هر کدام از آن شوهران [برای اثبات اتهامش] باید چهار بار شهادت دهد که قسم به الله، او [درباره همسرش] در این زمینه قطعاً راست می‌گوید. (۶) حفظ آبرو مورد توجه اساسی دین مقدس اسلام می‌باشد، بناءً وضع (قانون چهار بار شهادت و یک لعنت بر خود، برای کنترل مردم از رسوا ساختن یک دیگر است، طوری که می‌فرماید: «فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ» شهادتی که حد قذف را از او دفع می‌کند، چهار مرتبه شهادت دادن است که جانشین چهار شهادت می‌شود.

طوری که یادآور شدیم آن عده از؛ مردانی که به همسران خود اتهام زنا می‌زنند اما با خود شاهدان عادل بر اثبات این اتهام ندارند، پس هر یک از آنان ملزم است تا در برابر قاضی چهار بار با این صیغه شهادت دهد «إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» گواهی دهد: «شهادت می‌دهم که یقیناً در وارد کردن اتهام زنا به زنم راستگو هستم».

شان نزول آیات ۶ ۹:

۷۵۱- بخاری از قول عکرمه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: هلال بن امیه نزد سرور کائنات آمد و زن خود را [با شریک بن سحماء] متهم به زنا کرد. پیغمبر گفت: یا شاهد بیاور یا بر تو حد قذف جاری میشود. گفت: ای رسول الله! چگونه وقتی یکی از ما زن خود را با شخصی ببیند در جستجوی شاهد برود؟ بازهم رسول الله گفت: یا شاهد بیاور یا حد قذف بر تو جاری میشود. هلال گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق فرستاده من صادقم و یقین دارم که خدا به خاطر برائت من وحی میفرستد. آنگاه جبرئیل امین با وحی آسمانی «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٦﴾ وَالْخَامِسَةَ أَنْ لَعَنَتِ اللَّهُ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَيَدْرَأُ ﴿٧﴾ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٨﴾ وَالْخَامِسَةَ أَنْ غَضَبَ اللَّهُ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٩﴾» آمد. (صحیح است، بخاری ۲۶۷۱ و ۴۷۴۷، ابو داود ۲۲۵۴، ترمذی ۳۱۷۹، ابن ماجه ۲۰۶۷، بیهقی ۷ / ۳۹۳ و بغوی ۲۳۷۰ روایت کرده اند. «تفسیر شوکانی» ۱۸۳۷).

۷۵۲- احمد [از عباد بن منصور از عکرمه از ابن عباس] روایت کرده است: هنگامی که: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا» (نور: ۴) نازل شد. سعد بن عباده رئیس

انصار گفت: ای رسول الله! آیا این چنین نازل گردیده است؟ رسول الله گفت: ای جماعت انصار! آیا گفتار بزرگتان را نمی شنوید، گفتند: ای رسول الله! او را سرزنش نکن، زیرا او مردی غیور است، سوگند به خدا [به جز از دوشیزگان عذراء] با هیچ زنی ازدواج نکرده است و از شدت غیرت او کسی هم جرأت ازدواج [با مطلقه او را] نداشته است. سعد گفت: ای رسول خدا! به خدا سوگند، من یقین می دانم که این حق است و از جانب پروردگار اما در شکتم از این که زنی کثیف و نادان را در حالی بینم که مردی ران او را بر ران خود گذاشته است و من اجازه نداشته باشم که او را از جایش دور کنم و یا تکانش بدهم تا آن که بروم چهار شاهد بیاورم صورت رامشاهده کنند، قسم به خدا تا من بخوادم بروم و شاهد بیاورم او کار خود را تمام کرده است. ابن عباس (رض) میگوید: اندک زمانی نگذشت که هلال پسر امیه آمد، وی از جمله سه نفری بود که توبه شان پذیرفته شد. وی سر شب از مزرعه خود به خانه آمد مردی را نزد همسرش دید، سخنان او را به گوش خود شنید تا صبح، واقعه را آشکار نکرد، صبح زود حضور پیامبر خدا شتافت و گفت: من شبانگاه به خانه آمدم و در نزد همسر مردی را به چشم دیدم و سخنانش را شنیدم. رسول الله سخنان او را نپذیرفت و بر او سخت گرفت. انصار جمع شدند و گفتند: به آنچه سعد بن عباد گفته بود گرفتار شدیم حالا رسول الله او را حد میزند و شهادت او را در بین مردم باطل میکند. هلال گفت: سوگند به حق دادگر امیدوارم که خدا مرا از این حادثه سلامت بیرون آرد. قسم به خدا پیامبر خواست دستور اجرای حد را برهلال صادر کند که هماندم حالت نزول وحی پدیدار گردید و اصحاب خاموش شدند تا پیامبر از وحی فارغ شد. و آیت «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ...» نزول یافت. (احمد ۱ / ۲۳۸ و طبری ۲۵۸۲۸ از عباد بن منصور از عکرمه از ابن عباس (رض) روایت کرده اند. اسناد این

ضعیف است به خاطر عباد بن منصور اما اصل آن محفوظ است. بخاری و دیگران هم روایت کرده اند. «احکام قرآن» ۱۵۵۵ و «زاد المسیر» ۱۰۲۴).
 ۷۵۳- و ابویعلی مانند او از انس روایت کرده است (نسائی ۶ / ۱۷۲ و ۱۷۳ و ابویعلی ۲۸۲۴ از انس با اختلاف بعض کلمات روایت کرده اند. اسنادش صحیح و راوی هایش ثقه اند).

۷۵۴- بخاری، مسلم و دیگران از سهل بن سعد (روایت کرده اند: عویمر نزد عاصم بن عدی آمد و گفت: از طرف من از پیامبر در باره مردی سؤال کن که زنش را با مرد غریبه‌ای در یک جا ببینید و آن مرد را به قتل برساند، آیا با این عمل خود او هم کشته میشود و یا طور دیگری با او رفتار میشود؟ پس عاصم از رسول الله پرسید. آن بزرگوار عنوان کردن این مسائل را زشت و ناپسند دانست و بر سؤال کننده عیب گرفت. سپس عویمر با عاصم ملاقات کرد و پرسید: چه کار کردی؟ گفت: چه می‌کردم تو به من کار خیر و نیکویی را سفارش نکرده بودی، از پیامبر سؤال کردم آن بزرگوار بر من عیب گرفت. عویمر گفت: به خدا سوگند خودم خدمت رسول الله می‌شتابم و در این مورد سؤال می‌کنم. سپس از پیامبر سؤال کرد. آن بزرگوار گفت: همین دم در باره تو و همسرت وحی الهی نازل گشت. (صحیح است، بخاری ۵۳۰۸، مسلم ۱۴۹۲، مالک ۲ / ۵۶۶، شافعی ۲ / ۴۴، احمد ۵ / ۳۳۶، ابوداود ۲۲۴۵، نسائی ۶ / ۱۴۳، ابن حبان ۴۲۸۴ و ۴۲۸۵ از سهل بن سعد روایت کرده اند. «تفسیر شوکانی» ۱۸۳۹).

حافظ ابن حجر گفته است: ائمه بزرگوار در این باره اختلاف نظر دارند، بعضی از آنها عقیده دارند که این آیه در شان عویمر نازل گردیده است و تعدادی معتقدند که در باره هلال نازل شده است. عده‌ای دیگر این دو واقعه را جمع کرده، و گفته اند: اولین کسی که این حادثه برای او اتفاق افتاد هلال

بوده و در آن هنگام عویمر برحسب اتفاق نزد رسول خدا آمده بوده و آیه در شان هردوی آنها یکجا نازل گشته است. نووی و به پیروی از او خطیب این نظر را بیشتر قبول دارند، نووی گفته است: شاید این حادثه برای هردوی آنها در یک زمان پیش آمده باشد.

حافظ ابن حجر میگوید: احتمال دارد که آیه به خاطر هلال نازل گردیده باشد و عویمر بی خبر از واقعه هلال آمده و نبی کریم حکم را بر او بیان داشته است. و برای همین به قصه هلال آمده است (جبرئیل فرود آمد) و در قصه عویمر آمده است (خدا در باره تو وحی فرستاده است) تأویل و معنی دقیق این سخن این است: خدای دانا و توانا در باره کسی که بر او نیز این حادثه روی داده بود وحی فرستاده است. ابن صباغ در «الشامل» این نظر را پذیرفته، قرطبی عقیده دارد که این آیه دو مرتبه نازل شده است.

۷۵۵- بزار از طریق زید بن مطیع از حدیفه روایت کرده است: پیامبر خدا به ابوبکر گفت: اگر مردی را با ام رومان یکجا دیدی چه می کنی؟ گفت: نابودش می کنم. پیامبر از عمر بن خطاب پرسید تو چه کار می کنی؟ گفت: من همواره گفته ام خدا کسی را که از خود ناتوانی نشان دهد لعنت کند، زیرا او خبیث و نجس است. پس آیه نازل شد (بزار ۲۲۳۷ روایت کرده است. هیشمی در «مجمع الزوائد» ۷ / ۷۴ می گوید: راوی های این ثقة هستند. «تفسیر ابن کثیر» ۴۸۵۷).

حافظ ابن حجر گفته است: هیچ مانعی ندارد که این آیه به چندین سبب، نزول یافته باشد. («فتح الباری» ۸ / ۴۴۹ و ۴۵۰).

وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٧﴾

و [شهادت] پنجم این است که [بگوید]: لعنت خدا بر او باد اگر [در این اتهام بستن] دروغگو باشد. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَعْنَتَ اللَّهِ»: نفرین الله. مراد طرد از رحمت خدا و مستحق قهر و غضب الله بودن است، نَعُوذُ بِاللَّهِ! اگر زن سخن شوهر خود را پذیرفت رجم می گردد. در غیر این صورت او به دفاع از خود به طریق مذکور در آیات ۸ و ۹ زبان به سخن می گشاید و از خود به دفاع مثل اقدام می کند.

«وَ الْخَامِسَةُ أَنْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» و در پنجمین شهادت بر او واجب است که: باید این دعا را علیه خود بیفزاید که: «لعنت خدا بر من باد اگر از دروغگویان باشم».

دین مقدس اسلام برای پیشگیری از فرو پاشی نظام خانواده، علاوه بر چهار بار الله را شاهد گرفتن، گفتن جمله‌ی پنجمی را نیز بر هر یک از طرفین واجب کرده است.

واقعاً! حکم شخصی که به زنش تهمت زنا می زند و اقامه بینه (آوردن گواه) هم بر وی دشوار است، این است که باید با زنش ملاعنه کند، یعنی زنش را نزد حاکم (قاضی) حاضر کرده و علیه وی ادعا کند سپس حاکم او را به ترتیب فوق سوگند دهد و چون این شهادت‌ها با قسم اجرا شد، میان آنها جدایی به عمل می آید و زن بر وی حرام ابدی گردیده بر زن حد زنا نیز جاری میشود، مگر در یک صورت و آن این است که:

وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٨﴾

آن زن نیز میتواند مجازات (زنا) را از خود ساقط کند به این طریق که چهار بار (به الله قسم بخورد و) شهادت دهد شوهرش (در این نسبتی که به او میدهد) از دروغگویان است. (۸)

در آیت مبارکه دیده میشود که دین مقدس اسلام، حامی حقوق زن است. زن نیز با چهار قسم سوگند میتواند اتهامی را که مرد با چهار قسم اثبات کرده، از

خود دفع کند. «أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ» چهار بار قسم یاد کند که شوهرش دروغگو میباشد. در تهمت زدن به وی. در این صورت است که حد از وی دفع میشود. اما به قول احناف، مراد از (عذاب) در آیه، زندانی کردن زن است زیرا، از نظر ایشان، چون زن از (ملاعنه) سر باز زد، زندانی میشود تا یا ملاعنه کند و یا به زنا اعتراف نماید.

طوری که یادآور شدیم که بعد از شهادت شوهر علیه همسرش به ارتکاب زنا، بر زن حد واجب میشود و این حد سنگسار وی تا مرگ است. و این حد از زن دفع نمی‌شود مگر این که او هم چهار بار به نام الله متعال شهادت دهد: «أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ» چهار بار قسم یاد کند که شوهرم در اتهام زدن زنا به من، دروغگوست.

بلی! حکم مردی که به زنش تهمت زنا می‌زند و اقامه بینه (آوردن گواه) هم بر وی دشوار است، این است که باید با زنش ملاعنه کند، یعنی زنش را نزد حاکم (قاضی) حاضر کرده و علیه وی ادعا کند سپس حاکم او را به ترتیب فوق قسم دهد و چون این گواهی‌ها با سوگند اجراء شد، میان آنها جدایی به عمل می‌آید وزن بر وی حرام ابدی گردیده بر زن حد زنا نیز جاری می‌شود، مگر در یک صورت و آن این است که:

وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٩﴾

و در مرتبه پنجم بگوید: غضب خدا بر او باد اگر آن مرد از راستگویان باشد! (۹) و در پنجمین بار شهادت زن باید این جمله را بیفزاید: «اگر شوهر در مورد تهمت زنا به من راستگو باشد، قهر و غضب خدا بر من باد! و در این هنگام است که وجوباً بین زن و شوهر تفریق میشود و قاضی به جدایی میان آنها حکم می‌کند.

اختصاص دادن «غضب» و خشم به زن، برای هر چه درشت‌تر ساختن کار بر وی به منظور وادار نمودنش به اعتراف بر حقیقت است؛ به سه دلیل: اول این که تحریک به زنا غالباً از سوی زن صورت می‌گیرد. دوم این که: مرد غالباً ننگ دارد که به خودش برمیگردد و از این که زنش را به زنا متهم کند، مگر این که واقعاً راستگو و در این کار معذور باشد. سوم این که: زنان عادتاً بسیار لعن و طعن می‌گویند و لعن و طعن گفتن، آن اثر بزرگی را که باید در دل‌هایشان داشته باشد ندارد، برخلاف اینکه به درخواست خشم الله متعال برای خود وادار گردند، که از این کار بسیار واهمه دارند. از آیات ۶ تا ۹ برنامه قاعده «لعان» در فقه اسلامی است، و چهار حکم قطعی برای این نوع شوهر و همسر در پی خواهد داشت:

الف: شوهر و همسر بدون هیچگونه مراسم طلاق، فوراً از هم جدا می‌گردند و مهریه به زن داده میشود.

ب: برای همیشه بر یکدیگر حرام و حق ازدواج مجدد را نخواهند داشت.

ج: حد قذف از مرد و زن برداشته می‌شود. با این توضیح که اگر مرد از اجرای برنامه لعان سر باز زند تازیانه میخورد، و اگر زن خودداری کند، رجم میشود.

د: اگر زن در این ماجرا حامله و طفل به دنیا آرد، متعلق به شوهر نخواهد بود و بلکه منتسب به همسر می‌گردد. (ملاحظه شود تفسیر عبدالکریم خطیب، و سایر تفاسیر در این باب).

مبحث لعان:

لعان و ملاءنت عبارت است از: بد دعا کردن بریک دیگر به لعنت و غضب الهی است، و در اصطلاح شرع عبارت از چند قسم دادن، به زن و مرد، بدین صورت که هرگاه شوهری به زن خود تهمت زنا زد، یا نسبت به فرزند خود

گفت که این از نطفه من نیست و آن زن که به او تهمت زده شده است اورا دروغگو بداند و ادعای اعاده شرافت کند که به دروغ بر من تهمت زده شد است. یعنی هر گاه مردی همسرش را متهم به زنا کرد و همسرش او را تکذیب نمود حد بر شوهر جاری میشود، مگر این که دلیل بیاورد یا لعان کند: خداوند متعال میفرماید:

«وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ. وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ. وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ. وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ» (نور: ۶ - ۹) «کسانی که زنان خود را متهم (به زنا) می کنند و جز خودشان شاهدانی ندارند، هر یک از ایشان باید چهار مرتبه خدای را به شاهد بطلبد که راستگو هستم. و در پنجمین مرتبه (باید بگوید) لعنت خدا بر او باد اگر دروغگو باشد، اگر زن چهار بار خدا را به شهادت بطلبد (و سوگند بخورد) که شوهرش (در اتهامی که به او می زند) دروغگو است، عذاب (رجم) را از او دفع می نماید، و در مرتبه پنجم (باید بگوید که) نفرین خدا بر او باد اگر شوهرش راست بگوید».

از ابن عباس (رض) روایت است: هلال بن امیه نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم همسرش را متهم کرد که با شریک بن سحماء زنا کرده، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (البینه أو حد فی ظهرک) «باید دلیل بیاوری و گرنه حد بر پشتت جاری میشود: گفت: ای رسول خدا! آیا اگر کسی از ما مردی را روی همسرش دید، می رود و شاهد پیدا می کند؟! پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (البینه أو حد فی ظهرک)، شاهد و گرنه حد بر پشتت جاری می شود، هلال گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق مبعوث کرده است من راستگو هستم، و

حتماً خداوند آیه‌ای نازل خواهد نمود و پشت مرا از حد نجات خواهد داد، پس جبرئیل فرود آمد و آیه «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ» را تا (إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ) بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل کرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم رفت و به دنبال آن زن فرستاد، هلال آمد و شهادت داد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ فَهَلْ مِنْكُمْ تَائِبٌ) «خداوند می‌داند که یکی از شما دروغ می‌گوید آیا کسی از شما هست که توبه کند؟»، سپس آن زن بلند شد و شهادت داد، و چون نوبت پنجم شد او را نگهداشتند و به وی گفتند: این کار لعنت را بر تو واجب می‌کند، ابن عباس (رض) گفت: آن زن کمی درنگ کرد و روی گردانید به طوری که گمان کردیم از لعان پشیمان میشود (و اقرار می‌کند)، سپس گفت: بعد از این آبروی خویشاوندانم را نمی‌برم و رفت، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَبْصُرُوهَا فَإِنْ جَاءَتْ بِهْ أَكْحَلِ الْعَيْنَيْنِ سَابِغِ الْإِلَيْتَيْنِ، خَدْلَجِ السَّاقَيْنِ، فَهَوِ لَشْرِيكَ بَنِ سَحْمَاءَ، فَجَاءَتْ بِهْ كَذَلِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ لَوْلَا مَا مَضَى مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لَكَانَ لِي وَ لَهَا شَأْنٌ» (صحیح: [..... إرواء الغلیل فی تخریج احادیث منار السبیل ۲۰۹۸]، صحیح امام بخاری (فتح الباری) (۸/۴۴۹/۴۷۴۷)، سنن ابو داود (عون المعبود) (۶/۳۴۱/۲۲۳۷)، سنن الترمذی (۵/۱۲/۳۲۲۹)، سنن ابن ماجه (۱/۶۶۸/۲۰۶۷).

«نگاه کنید اگر بچه‌اش متولد شد و چشم‌های سیاه، باسن‌های بزرگ، و پا‌های پر گوشت داشت، بدانید که آن بچه از شریک بن سحماء است، وقتی بچه را به دنیا آورد به او نگاه کردند و دیدند که به همان شکلی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم توصیف کرده بود، پیامبر صلی فرمود: اگر به خاطر حکم کتاب خدا نبود که طبق آن، لعان اجرای حد را از زن رفع می‌کند، می‌دانستم با او چه کار کنم».

احکام پس از لعان:

هرگاه زن و شوهر ملاعنه کردند، با لعنت کردنشان احکام زیر اجرا شود:

۱- جدایی بین آن دو:

به دلیل حدیث ابن عمر که گفت: (لاعن النبی بین رجل و امرأه من الأنصار و فرق بینهما) (متفق علیه: صحیح امام بخاری (فتح الباری) (۹/۴۵۸/۵۳۱۴)، صحیح امام مسلم (۲/۱۱۳۳/۹/۱۴۹۴). «پیامبر صلی الله علیه وسلم زن و مردی از انصار را ملاعنه داد و آنها را از هم جدا کرد».

۲- تحریم اُبد:

به دلیل قوم سهل بن سعد: (مضت السنه فی المتلاعنین أن یفرق بینهما، ثم لا یجتمعان اُبدا) (صحیح: [إرواء الغلیل فی تخریج احادیث منار السبیل ۲۱۰۴]، سنن ابوداود (عون المعبود) (۶/۳۳۷/۲۲۳۳)، بیهقی (۷/۴۱۰).

«سنت درباره زن و مردی که لعان کنند، این است که بین آنها جدایی انداخته شود و هرگز نتوانند دوباره با هم ازدواج کنند».

۳- زن لعان کننده با لعان مستحق مهریه اش می گردد.

به دلیل حدیث ایوب از سعید بن جبیر که گفت: «به ابن عمر گفتم (حکم) مردی که همسرش را به زنا متهم می کند چیست؟ گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم بین زن و مردی از بنی عجلان جدایی انداخت و فرمود: (الله یعلم أن أحدکما لکاذب فهل منکما تائب) «خداوند می داند که یکی از شما دروغ میگوید. آیا کس از شما هست که توبه کند؟» آن دو سرباز زدند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (الله یعلم أن أحدکما لکاذب، فهل منکما تائب؟)، «خداوند می داند که یکی از شما دروغ میگوید. آیا کسی از شما هست که توبه کند؟» باز هم سرباز زدند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (الله یعلم أن أحدکما لکاذب، فهل منکما تائب؟) دوباره آن دو سرباز زدند و در نتیجه پیامبر صلی الله علیه وسلم آنها را از هم جدا کرد.

ایوب گوید: عمرو بن دینار به من گفت: چیزی در این حدیث هست که نگفته‌ای، (عمرو) گفت: آن مرد پرسید: پس مالم چی؟ گوید: پیامبر فرمود: (لامال لك إن كنت صادقا فقد دخلت بها و إن كانت كاذبا فهو أبعد منك) «هیچ مالی به تو تعلق نمی‌گیرد چون اگر در ادعایت صادق باشی آن مال حقی است که به واسطه نزدیکی با زنت از آن او است و اگر دورغ گفته باشی به طریق اولی مال به تو تعلق نمی‌گیرد» (متفق علیه: صحیح امام بخاری (فتح الباری) (۹/۴۵۶/۵۳۱۱)، صحیح امام مسلم (۲/۱۱۳۰/۱۴۹۳)، سنن ابوداود (عون المعبود) (۲۲۴۱، ۶/۳۴۷/۴۱)، سنن نسائی (۶/۱۷۷).

۴- طفل که از زن لعان کننده متولد شود، به او داده می‌شود.

به دلیل حدیث ابن عمر: (أن النبی لاعن بین رجل و امرأته، فاتفق من ولدها، ففرق بینهما و ألحق الولد بالمرءة) (متفق علیه: صحیح امام بخاری (فتح الباری) (۹/۴۶۰/۵۳۱۵)، صحیح امام مسلم (۲/۱۱۳۲/۱۴۹۴)، سنن ابوداود (عون المعبود) (۶/۳۴۸/۲۲۴۲)، سنن الترمذی (۲/۳۳۸/۱۲۱۸)، سنن نسائی (۶/۱۷۸)، سنن ابن ماجه (۱/۶۶۹/۲۰۶۹).

«پیامبر صلی الله علیه وسلم بین زن و شوهری ملاعنه داد، مرد فرزند زنش را از خود نفی کرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم آن‌ها را از هم جدا کرد و فرزند را به زن داد.»

۵- ثبوت ارث بین زن ملاعنه و فرزندش

به دلیل قول ابن شهاب در حدیث سهل بن سعد: (فكانت السنه بعدهما أن یفرق بین المتلاعنین، و كانت حاملا، و كان ابنها یدعی لأمه) قال: (ثم جرت السنه فی میراثها أنها ترثه، و یرث منها ما فرض الله له) (متفق علیه: صحیح امام بخاری (فتح الباری) (۹/۴۵۲/۵۳۰۹)، صحیح امام مسلم (۲/۱۱۲۹/۱۴۹۲)، سنن ابوداود (عون المعبود) (۶/۳۳۹/۲۲۳۵).

«بعد از (لعان آن زن و شوهر) سنت بر این تثبیت گردید که زن و مرد متلاعن از هم جدا شوند و اگر آن زن حامله بود، فرزندش به مادرش نسبت داده می‌شود» گفت «سپس سنت درباره میراث زن بر این است که زن از فرزندش، و فرزند از او به اندازه‌ای که خداوند تعیین کرده است، ارث ببرد».

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾

و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نبود (البته دچار عذاب می‌شدید) و اینکه او توبه پذیر و حکیم است. (۱۰)

دیده می‌شود که: اجرای قوانین و دستورات خداوند، به نفع خود مردم است. و قوانین جزایی در دین مقدس اسلام، احکامی برخاسته از حکمت الهی است. در آیه مبارکه آمده است: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» اگر فضل و رحمت الله متعال بر شما نبود که در این مورد «پرده پوشی و ستر گناه» لطف کرده است. جواب «لولا» به خاطر هراس انگیزی مسأله محذوف است و تقدیر آن چنین است «لهلکتُم أو لفضحتُم أو عاجلکم بالعقوبه» نابود یا رسوا میشدید یا در کیفرتان عجله میکرد. چه بسا سکوت از اظهار قول بلیغ تر است. (صفوة التفاسیر صابونی) یعنی ای مؤمنان! و اگر الله متعال با این شریعت و مقرر ساختن این احکام مربوط به شوهران و همسران، بر شما فضل و مهربانی نمی‌کرد، یقیناً همان نفرینی را که طرف دروغگو در قضیه لعان علیه خود کرده بود، واقع می‌ساخت.

«وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ»: و الله متعال بر هر کس از بندگانش که توبه کند به هر پیمان‌ه هم که گناه کرده باشد، توبه پذیر است و او در شریعت و صنع و تدبیر و تقدیر خویش، از جمله حکم لعان، حکیم است. بلی! اگر این نمی‌بود، عذاب رسواگری و شتابان به آنان می‌رسید.

خوانندگان گرامی!

حکم پنجم: همانا داستان افک است.

بعد از این که پروردگار با عظمت ما حکم حد اتهام به زنان بی گناه را بیان فرمود اینک در آیات متبرکه (۱۱ الی ۲۲) پاکی زن خیرالبشر، عایشه صدیقه، دختر بزرگوار ابوبکر صدیق، مادر مؤمنان را - که دروغ بافان و منافقان، دل گرامی اش را رنجه داده بودند - بیان می کند.

تعدادی از محققان در تحقیقات شان می نویسند: خداوند متعال، یوسف علیهم السلام را از زبان کودکی در گهواره و مریم دختر عمران را از زبان نوزادش، عیسی تبرئه کرد؛ اما عایشه صدیقه را به وسیله قرآن تبرئه نمود و بدان بسنده نکرد که به وسیله کودکی یا پیامبری او را تبرئه کند، تا این که به وسیله کلام خود از آیه ۱۱ تا ۲۶ نور او را از بهتان و افترای ناکسان، تبرئه نمود. [منیر به نقل از تفسیر قرطبی] [تفسیر قرطبی].

امام مالک میفرماید: «هر کس، شیخین (ابوبکر و عمر) را دشنام دهد (سب کند)، باید تربیت شود. و هر کس عایشه (رض) را دشنام دهد و بد بگوید، مجازاتش کشتن است.» (منیر، جلد ۱، جزء ۱۸، صفحه ۱۸۹) اگر این مجازات در دنیا فراهم نگردد، در قیامت، سخت ترین کیفر می بیند.

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ
أَمْرٍ مِّنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ
عَظِيمٌ ﴿١١﴾

به یقین کسانی که آن تهمت [بزرگ] را [درباره یکی از همسران پیامبر به میان] آوردند، گروهی [هم دست وهم فکر] از [میان] خود شما بودند، این تهمت را برای خود شر نپندارید، بلکه آن برایتان خیر است، بر عهده هر کدام

از آنان که مرتکب آن شده است، سهمی از گناه است. و آن کس از ایشان که بخش بزرگ آن (تهمت) را عهده دار شده است، برایش عذاب بزرگ خواهد بود. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عصبه»: دسته، گروه، جماعت.

«تولی»: (ولی): رهبری کرد، عهده دار شد.

«الذی تولی کبره»: آن کس که عمده ترین آن را به عهده گرفت، آن کس که در آن بیشتر فرو رفت، آنکس، پسر سلول بود. کبره: بیشتر آن گناه و افترا توضیحات:

«إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ» بی گمان کسانی که بدترین وزشت ترین اتهام زدن به مادر مؤمنان دختر ابوبکر صدیق (رض) را در میان آوردند، گروهی از منافقان و مریضان بودند.

«الْإِفْكِ»: بهتان بس بزرگ، بدترین افتراء، دروغ محض، تهمت ناروا، تهمت بزرگ. دروغ شاخدار (فرقان / ۴). اشاره به تهمت عظیمی بزرگ و ناروای است که منافقان به أم المؤمنین حضرت بی بی عائشه صدیقه، همسر پاک رسول الله صلی الله علیه و سلم بستند، و اتهام زنا را با یکی از اصحاب جلیل القدر به نام «صفوان بن معطل» بدو دادند!

امام فخر رازی گفته است: افک از دروغ و افتراء شدیدتر است. تمام مسلمانان بر این مطلب اتفاق نظر دارند که منظور بهتان به عائشه، همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم معصوم است. (تفسیر کبیر ۱۷۲/۲۳).

«عَصَبَةٌ مِنْكُمْ»: دسته ای از شما مؤمنان می باشند و ابن ابی سلول، رئیس منافقین در رأس آن ها قرار دارد.

عصبه: یعنی گروه و جماعت، عرفا بر ده تا چهل تن اطلاق می شود. گروه بهتان زنده عبارت بودند از: عبدالله بن اُبی، رئیس منافقان، زید بن رفاعه، حسان بن ثابت، مسطح بن اُثانه، حمنه بنت جَحش و همدستان‌شان.

معنی «مِنْكُمْ» این است: گروه بهتان زنده از خود شما جماعت مسلمانان هستند؛ یا در ظاهر و باطن و یا در ظاهر نه در باطن؛ مانند عبدالله بن ابی «آن تهمت زدن را برای خود شری نپندارید» ای مسلمانان! «بلکه آن برای تان خیر است» و با آن بهتان ثواب عظیمی به شما تعلق می گیرد زیرا الله متعال با عبرت گرفتن بسیاری از این داستان، آبروی میلیون‌ها انسان مؤمن را حفظ می کند.

اما بعضی از مفسران، خطاب: «لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُمْ» [النور: ۱۱]. «آن تهمت زدن را برای خود شری نپندارید» بر خانواده ابوبکر صدیق (رض) حمل کرده‌اند زیرا بیان برائت ام‌المؤمنین سبب برتری و شرف بیشتر این خانواده شد، همان‌گونه که داستان‌شان به عنوان یک قانون عام و کلی برای همیشه در میان داستان‌های عفت و پاکی، مقامی خاصی را احراز کرد.

«بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ»: بلکه شرفی بس بزرگ در آن نهفته است؛ چرا که وحی بر برائت و پاکی ام‌المؤمنین نازل شد، که این خود شرفی است بس والا و فضل و کرمی است بس ارزشمند.

مفسران گفته‌اند: از پنج جهت خیر را دربر دارد: تبرئه‌ی ام‌المؤمنین و فضل و کرم خدا درباره‌ی او که وحی در مورد او نازل شد. پاداش و اجر بزرگ برای او به سبب اتهامی که به او زدند. اندرز و نصیحت مؤمنان و انتقام گرفتن از تهمت زنان. (التسهیل فی علوم التنزیل ۳/۵۶۱).

«لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْاِثْمِ»: برای هر یک از گروه دروغگویان به میزان دخالتش در این کار همان گناهی است که مرتکب شده است.

«وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ»: بدانید هر انسانی را که به این تهمت زبان آلوده است، بهره‌ای است از گناه؛ اما آن کس که بخش عمده این جرم و گناه را مرتکب شده، (یعنی رئیس منافقان، دشمن خدا عبدالله ابن ابی سلول علیه لعنت الله) در آتش جهنم عذابی سخت خواهد داشت که همانا جاودانه در فروترین طبقه دوزخ است.

شان نزول آیات ۱۱ - ۲۱:

۷۵۶- بخاری، مسلم و دیگران از عایشه (رض) روایت کرده اند: هرگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم اراده سفر می کرد میان زنان خود قرعه می انداخت و هر که قرعه به نامش می افتاد او را با خود می برد، در یکی از غزوات بعد از نزول آیه حجاب بین ما قرعه انداخته شد، قرعه به نام من برآمد. من روانه جنگ و پیکار در راه خدا و همسفر پیامبر شدم در آن سفر مرا با دولی (کجاوه) بر می داشتند و با آن نیز پایین می گذاشتند.

به راه خود ادامه دادیم تا که پیامبر از جنگ با دشمنان دین فارغ شد و بازگشت. نزدیک مدینه رسیدیم، پیامبر در دل شب اعلان کرد که همان جا شب را بمانیم [وقتی که اعلان حرکت شد] من برخاستم و کمی قدم زدم تا این که از سپاه دور شدم و بعد از رفع ضرورت به طرف منزل برگشتم، سینه خویش را لمس کردم ناگاه متوجه شدم گردن بندم که از مهره‌های یمانی بود باز شده است، برگشتم و گردن بندم را جستجو کردم. من به جستجوی گردن بند مشغول بودم که گروه مؤظف که دولی یا کجاوه مرا حمل می کردند، به طرف محمل من آمده و کجاوه را به گمان این که من در آن قرار گرفته‌ام بر شتر سواریم نهادند و شتر را به راه انداختند و روان شدند.

میگوید: در آن روزگار زن‌ها کم وزن بودند چاق و فربه نبودند، زیرا غذای آنها کم و اندک بود [در حالیکه من در سنین نوجوانی قرار داشتم] بنابراین این،

موظفین محمل هنگام بار کردن متوجه سنگینی کجاوه نشدند، من وقتی گردن‌بندم را یافتم سپاه رفته بود، به منازل سپاه رسیدم در آنجا نه فریادی و نه فریادرسی به محل نخست خود آمدم و مطمئن بودم همراهانم به محض این که متوجه غیبت می‌شوند به دنبال می‌آیند، اندکی که نشستم خواب بر من غلبه کرد به خواب رفتم.

صفوان بن معطل به دنبال سپاه اسلام برای استراحت فرود آمده بوده و شبگیر حرکت کرده و سحرگاه به محل من رسیده بود و از دور شخصی را دیده بود که در حال استراحت است، وقتی که مرا دیده شناخته بود، چون قبل از نزول آیه حجاب مرا دیده بود و «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» «ما از خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم» را گفت. من از شنیدن صدای او بیدار شدم و روی خود را با چادرم پنهان کردم، قسم به خدا! یک کلمه سخن با او نگفتم از او نیز سخنی نشنیدم، به جز این که وقتی شترش را خواباند (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) را به زبان آورد و شترش را آماده کرد، من سوار شدم، پس جلو شتر را گرفت و روان شد و بعد از فرود آمدن سپاه در گرمای سوزان ظهر به آن‌ها رسیدیم و آن‌هایی که در باره من چیزها گفتند، هلاک شدند، کسی که بخش مهم این تهمت بزرگ را به عهده داشت، عبدالله بن ابی بن سلول بود، به مدینه که رسیدیم یک ماه مریض شدم و عده‌ای از مردم نیز تهمتی را که به من زده شده بود شایع کردند و من از این ماجرا هیچ اطلاعی نداشتم تا این که دوران مریضی من به سر رسید، با ام مسطح به سوی مستراح می‌رفتم پای او لغزید و به زمین افتاد و گفت: تباه شوی ای مسطح، گفتم: بدحرفی زدی، تو به کسی که در جنگ بدر شرکت داشت، ناسزا می‌گویی، گفت: ای دختر ابوبکر! آیا سخنان او را نشنیده‌ای؟ گفتم: چه گفته است؟ مرا از شایعه‌سازی اهل افک آگاه کرد. اضطراب و رنج دیگری بر مریضی ام افزوده شد.

خواستم راست و دروغ آنچه را که مادر مسطح گفت از زبان پدر و مادرم بشنوم، برای همین وقتی که رسول الله (نزد آمد و [گفت: این داستان چگونه است] گفتم: آیا اجازه می‌دهی که به خانه پدر و مادرم بروم، [گفت: بلی] به خانه پدر و مادرم رفتم و به مادرم گفتم: ای مادر! مردم چه می‌گویند، گفت: دخترکم، بر خود سخت‌گیر و به این چیزها اهمیت نده، به خدا سوگند خیلی کم‌زن زیبا و پاکیزه یافت می‌شود که مورد علاقه و محبوب شوهری باشد که چند زن دیگر هم دارد و در باره او سخنان بی‌جا و دروغ‌نگویند. گفتم: سبحان الله: (الله پاکیزه و منزّه است). آیا مردم در باره من چنین حرف‌های می‌زنند و این تهمت به گوش رسول الله رسیده است؟ گفت: بله، آن شب تا صبح گریه کردم سیلاب اشک از چشمانم پایان نیافت و خواب بر دیدگانم راه نداشت، سحرگاه گریه‌ام شدت گرفت. چون با محاسبه پیامبر (نزول وحی در این باره طول کشید، پیامبر علی بن ابی طالب و أسامه بن زید را خواست و نظر آنان را در باره جدایی از خانواده‌اش که من باشم جویا شد، أسامه به مستوای آگاهی خود از برائت خاندان نبوت از عیب و تهمت، نظر داد و گفت: ای رسول الله! خانواده توست و ما در باره او جز خیر و خوبی نمیدانیم. اما علی (رض) گفت: خدا به تو توانایی بخشیده غیر از او زن فراوان است، اگر از کنیزک سؤال کنی، راست می‌گوید. رسول الله بریره را خواست و گفت: ای بریره! آیا از عایشه حرکتی دیده‌ای که تو را به شک و گمان اندازد، گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق فرستاده است من هرگز عیب و کوتاهی در او ندیده‌ام، جز این که او دختر کم‌سن و سال است، هنگام مراقبت از خمیر خانواده به خواب میرفت و گوسفند می‌آمد و خمیر را می‌خورد. سپس رسول الله به منبر رفت و اشاره به کارهای ناروای عبدالله بن اُبی کرد و

گفت: ای جماعت مسلمانان! کدامیک از شما مرا کمک می کند در برابر کسی که آزار و اذیت او در رابطه با خانواده ام به من رسیده است. و یا اگر من خودم او را به جزای اعمال بدش برسانم ملامت و سرزنش نکند، به خدا من از خانواده ام جز نیکویی و خیر چیزی ندیده ام. عایشه (رض) میگوید: آن روز تا شب و شب تا سحر به سوز و داغ گریستم، سیلاب اشکم پایان نیافت و خواب به دیدگانم راه نداشت پدر و مادرم گمان کردند که شدت گریه جگرم را خواهد شکافت، هنگامی که پدر و مادرم نشسته بودند و من گریه میکردم، زنی از انصار اجازه خواست و آمد او نیز با من اشک می ریخت که رسول الله، داخل شد و سلام داد و نشست یک ماه چشم انتظار بود در باره من وحی نیامد، پیامبر شهادتین را به زبان راند و گفت: ای عایشه در باره تو چیزهایی به من رسیده است، اگر پاک و مبرا باشی خدا پاکی و بیگناهی تو را ظاهر خواهد کرد، و اگر مرتکب گناه و خطاء شده ای از خدا طلب بخشش کن و توبه نما، زیرا هرگاه بنده به گناه اعتراف کند و سپس توبه نماید، خدا توبه او را می پذیرد، چون سخنان او تمام شد به پدرم گفتم: تو از جانب من جواب پیامبر خدا را بگو، گفت: به خدا نمی دانم که چه بگویم، پس به مادرم گفتم: به رسول الله جواب بده، گفت: به خدا نمی دانم که چه بگویم، پس خودم گفتم: من دختر کم سن و سال هستم [از قرآن شریف بسیار نخوانده ام] قسم به دانای اسرار من مطمئن هستم آنچه را که شنیده اید در نهادتان جا گرفته است و آن را باور کرده اید، اگر بگویم پاک و منزه ام باور نمی کنید، خدا داناست که عقیف، بی آرایش، و درستکارم.

در روایت دیگر آمده است: اگر به کاری اعتراف کنم که خدا داناست من از آن منزّه و بیزارم باور می کنید من برای خودم و شما مثلی پیدا نمی کنم، مگر

این که مانند پدر یوسف بگویم: فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿۱۸﴾ «من شکیبایی و صبر جمیل خواهم داشت و خدا در آنچه بیان میدارید یار و یاور من است» (یوسف: ۱۸) پس حالم تغییر کرد و به بستر خویش به پهلو افتادم، سوگند به دانای راز هنوز رسول الله از جای خود دور نشده و یک نفر از اعضای خانواده بیرون نرفته بود که آثار نزول وحی بر رسول الله ظاهر شد و سختی و شدت همیشگی حالت نزول وحی بر او هویدا گشت، هنگامی که از آن حالت بیرون آمد، اولین سخنی که بر زبان آورد، گفت: ای عایشه! بشارت باد بر تو که خدا پاکی و عفاف تو را بیان کرد.

مادرم گفت: برای سپاسگزاری از او برخیز، گفتم: به جز خدا که برائتم را نازل کرد دیگری را سپاس و ستایش نمی‌کنم. آنگاه خدای بزرگ «إِنَّ الَّذِي نَزَّلَ جَاؤُوا بِالْأَفْكَ عَصَبَةٌ مِّنْكُمْ» را تا آیه دهم نازل کرد.

صحیح است، بخاری ۲۶۶۱ و ۴۱۷۱ و ۴۷۵۰ به کلمات همین روایت و ۶۶۷۹، مسلم ۲۷۷۰، ابوداود ۴۷۳۵، ترمذی ۳۱۸۰، نسائی در «عشرة النساء» ۴۵، عبدالرزاق ۹۷۴۸، احمد ۶ / ۱۹۷، ابویعلی ۴۰۲۷ و ۴۹۳۳، ابن حبان ۴۲۱۲، طبرانی ۱۳۴/۲۳ و بیهقی ۱۳۴ / ۷ و بیهقی ۳۰۲۷ از چند طریق همه از عایشه در قصه افک به صورت طولانی بیان کرده‌اند. «احکام القرآن» (۱۵۶۵). محمد بن اسحاق و غیر وی روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حادثه افک، دو مرد و یک زن را تازیانه زده و حد قذف را بر آنان اجراء کردند، آن دو مرد مسطح بن اثاثه و حسان بن ثابت و آن زن، حمه دختر جحش بود. به قولی: عبدالله بن ابی را نیز تازیانه زدند.

سپس الله متعال آن تهمت زندگان را با ۹ امر زیر، به سختی مورد توبیخ و سرزنش قرار می‌دهد، که اولین این توبیخ‌ها عبارت است از:

لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿١٢﴾

چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدید، مردان و زنان مؤمن نسبت به خویش گمان نیک نکردند (به خود قیاس نکردند) چرا نگفتید این یک دروغ بزرگ و آشکار است؟ (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

سمعتموه: آن بهتان را شنیدید. بأنفسهم: پیش خود، نسبت به خود، در دل خود، در حق خود. إفك مبين: دروغی بس بزرگ و آشکار.

الله متعال در این آیه مبارکه، مسلمانان را به خاطر بدگمانی به ازواج مطهره پیامبر صلی الله علیه وسلم و آسیب پذیری آنان در برابر شایعات، توبیخ نموده و میفرماید که: ای مسلمانان! چرا وقتی این افتراء، تهمت و بهتان وقیح به عایشه صدیقه را شنیدید،

«ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا» چرا مردان و زنان مؤمن حسن ظن حاصل نمودند و گمان نیک نبردند و تهمت در مورد فردی که او را به عفت و پاکی می شناختند، به سرعت پذیرفتند؟

اصل در مرد و زن مؤمن، سلامت و برائت از فحشا و گناه می باشد. پس واجب این بود که هنگام شنیدن این بهتان می گفتند: «وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿١٢﴾» و چرا نگفتند: این دروغی آشکار و افترا بی واضحی است که بر علیه مادر ما بی بی عایشه (رض) نسبت داده شده است.

یعنی: شایسته این بود که وقتی مؤمنان سخن اهل إفك را شنیده بودند، این سخن را نسبت به خودشان قیاس می کردند زیرا وقتی صدور چنین عملی از آنان بعید باشد، به طریق اولی، صدور آن از ام المؤمنین بعیدتر است.

ابن کثیر گفته است: بدین ترتیب الله متعال تأدیب می کند که بعضی از آنان در مورد عایشه زبان درازی کرده و شایعات بد و قبیح را پخش کردند در حالی که می بایست او را با خود مقایسه کنند و چنانچه این عمل شایسته‌ی خود آنان نباشد پس «أم المؤمنین» به طریق اولی از آن بری می باشد. گفته اند: زن «ابو ایوب» به ابو ایوب گفته بود: آیا سخنان مردم را در مورد عایشه می شنوی؟ گفت: بله، آن دروغ است. آیا أم ایوب خود شما مرتکب چنان عملی می شوی؟ گفت: نه و الله. ابو ایوب گفت: قسم به خدا عایشه از تو بهتر است. (مختصر ابن کثیر ۵۹۱/۲).

در شأن نزول این آیه روایت شده است که: زن ابی ایوب انصاری (رض) در هنگام پخش شایعه افک به او گفت: آیا نمی شنوی که مردم درباره عایشه چه می گویند؟ ابی ایوب گفت: چرا، می شنوم اما این سخن دروغ است. ای ام ایوب! تو خود رابه جای عایشه قرارده، آیا خودت مرتکب چنین کاری میشدی؟ ام ایوب گفت: نه، سوگند به خدا! ابی ایوب گفت: سوگند به خدا که عایشه از تو بهتر و پاک دامن تر است، پس بدان که این شایعه، دروغ و بهتانی ناروا بیش نیست.

لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ فَاذْلَمُوا بِشُهَدَائِهِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ
الْكَاذِبُونَ ﴿١٣﴾

چرا (افتراگران) برای اثبات آن (تُهْمَت) چهار شاهد نیاوردند؟ و چون شاهدان را نیاوردند، پس خود آنان نزد خدا محکوم به دروغگویی اند. (۱۳)
دومین تویخ بر آنان این است: «لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ» چرا آن تهمت زنان گنهکار بر درستی آن بهتان چهار شاهد عادل نیاوردند؟ که بر صحت آن بهتان شهادت دهند؟

«فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ» پس چون شاهدان را نیاورده‌اند. «فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ» یعنی: در حکم وی «خود دروغگویانند» یعنی: دروغگویانی هستند که دروغ را به آخرین پایه آن رسانده‌اند. این بیان برای آن که بهتان را شنیده و آن را در همان آغاز انکار و تکذیب نکرد، متضمن توبیخ و سرزنش است.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٤﴾

و اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت بر شما نبود، به یقین به خاطر آن تهمت بزرگی که در آن وارد شدید، عذابی بزرگ به شما میرسید. (۱۴) در این آیه مبارکه توبیخ سومی است که میفرماید: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» «و اگر فضل خدا و رحمتش در دنیا و آخرت بر شما نبود، که در حادثه افک نسبت به «ام المؤمنین» دچار اشتباه و خطا شدید، «لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ» بی گمان به سزای آنچه در آن به دخالت پرداختید به سبب سخن پراگنی و اشاعه و انتشار داستان افک، تهمت زندگان به حریم عفت ام المؤمنین به عذابی سخت و هولناک یعنی «عَذَابٌ عَظِيمٌ» گرفتار می شدید که از هر شدت و سختی بالاتر است.

امام قرطبی در این مورد فرموده است که: بدین ترتیب خدای متعال اشخاصی را به شدت مورد عتاب قرار داده است که درباره‌ی بهتان به شایعه پراگنی پرداختند. اما به لطف و مرحمت خود آن را در دنیا مستور و پوشیده داشت و در آخرت رحمتش شامل حال آنهایی میشود که در پیشگاهش توبه کرده‌اند.

(تفسیر قرطبی ۲۰۳/۱۲)

إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾

چون [که آن تهمت بزرگ را] زبان به زبان از یکدیگر میگرفتید و با دهان‌های‌تان چیزی میگفتید که هیچ معرفت و شناختی به آن نداشتید و آن را

[عملی] ناچیز و سبک می پنداشتید در حالی که آن (گناه و مجازاتش) نزد الله بسیار بزرگ است. (۱۵)

قبل از همه باید گفت که: زبان، تنها عضوی است که در طول عمر انسان، از حرف زدن، نه درد میگیرد و نه خسته میشود. شکل و اندازهی آن کوچک، اما جرم و گناه آن بزرگ است. چه بسیارند کافرانی که با گفتن یک جمله (شهادت به یگانگی خداوند) مسلمان و پاک میشوند و مسلمانانی که با گفتن کفر به الله، یا انکار احکام دین، کافر و نجس میشوند.

چهارمین توبیخ در آیه مبارکه اینست که میفرماید: «إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسِّتِّكُمْ» هنگامی که آن بهتان باطل و ناروا را که نه بدان علمی داشتید و نه بر آن دلیلی، از زبان همدیگر شنیده و در باره آن سخن میگفتید. «إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسِّتِّكُمْ» در حالیکه سخن گفتن به ناروا و بی پشتوانه علم و اطلاع دقیق، بر شما حرام شده، «وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ» چیزی را به زبان می آورید، در حالیکه شما بدان علمی نداشتید، بلکه دروغ و بهتان محض بود.

یعنی: این سخن شما فقط به زبانهای تان اختصاص داشت، بی آنکه با واقعیتی خارجی همراه باشد و در دلها مورد باور قرار گرفته باشد، به طور مثال چون یکی از شما با دیگری ملاقات می کرد، به او می گفت: به من چنین خبری رسیده است، آیا توهم از آن خبر داری؟ بدین گونه بود که بی اندیشه و تحقیق و اثبات، و بی پشتوانه این خبر بهتان افروز را از یک دیگر دریافت میکردید.

مجاهد گفته است: یعنی آن را از یکدیگر نقل و روایت می کردید و هر یک میگفت: من از فلانی شنیدم که چنین و چنان میگفت. (مختصر ۵۹۱/۲).

«وَتَحْسِبُونَهُ هِينًا» و گمان میبردید و طوری می پنداشتید که کاری است سهل و ساده! و به اصطلاح گناهی است کوچک و ناچیز که برای شما کیفری دربر ندارد. «وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ» غافل از آنکه از جمله نزد خداوند از جمله

بزرگترین گناهان تباه کننده و پر خطر به حساب می آید؛ زیرا تعرض به آبرو و ناموس مسلمانان به شمار می آید.

در التسهیل آمده است: الله متعال درباره‌ی سه چیز از آنان عتاب گرفته است: اول، این که در مورد آن به پرس و جو پرداختند. دوم، آن را به زبان آوردند. سوم، آن را کوچک و ناچیز شمردند و آن را بی‌اهمیت و ناچیز پنداشتند. در حالیکه نزد خدا بسی بزرگ و مهم است. فایده‌ی آوردن «ألسنتکم و أفواهکم» این است که آنان آن جریان را فقط با زبان از یکدیگر دریافت میکردند بدون این که قلباً به آن اعتقاد داشته باشند؛ زیرا آنها قلباً از حقیقت خبر نداشتند. (التسهیل ۶۲/۳).

ابن کثیر میگوید: «حتی اگر آن زن بی‌گناه و پاکدامن، همسر رسول الله صلی الله علیه وسلم هم نبود، این کار نزد الله متعال بس بزرگ بود، چه رسد به این که این بهتان به همسر خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه وسلم زده شود». در حدیث شریف آمده است: «بی‌گمان انسان کلمه‌ای را از آنچه که سبب خشم الهی است می گوید و به آن هیچ اهمیتی هم نمی دهد، درحالی که به سبب گفتن آن کلمه، از مسافتی که از میان آسمان و زمین دورتر است، در دوزخ فروافکنده میشود».

قابل تذکر است که این آیه بر تحریم پخش دروغ و سخن گفتن به تهمت دلالت دارد. نقل تهمت‌ها و شایعات از گناهان کبیره است، سخن باید بر اساس علم باشد، و زیر سؤال بردن آبروی مردم را ساده نگیریم.

وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ ﴿١٦﴾

و چرا وقتی که آن (بهتان بزرگ و ناروا) را شنیدید نگفتید: برای ما سزاوار نیست که به آن سخن بگوییم، (ای الله) تو را به پاکی یاد می کنیم، این بهتانی بزرگ است؟ (۱۶)

در این آیه مبارکه پنجمین توییح و تأدیب که میفرماید: «وَلَوْ لَا إِذِ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا» در این فرموده الهی تمام مؤمنان را مورد عتاب قرار داده میفرماید: چرا آن گاه که داستان افک را شنیدید، در تکذیب بهتان سازان و افترا زندگان نگفتید: اصلاً برای ما سزاوار نیست و به ما نمی‌زید که به این چنین سخنی بر زبان جاری سازیم و چنین سخنی هرگز به هیچ وجه از ما سر نمی‌زند.

«سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ» پروردگارا! تو منزهی؛ آخر این گناهی است بزرگ، جرمی است بس شنیع و بهتانی است بس ناروا؟ در حقیقت این گفته افترا و دروغی است روشن و آشکار و گناهی است بزرگ.

زمخشری گفته است: آوردن عبارت «سبحان الله» برای ابراز تعجب از موضع گیری آن دسته از مسلمانان فریب خورده آمده است. و اصل بر این است که هنگام دیدن عجایب «سبحان الله» گفته شود. (کشاف ۲۲۵/۳).

بر مسلمانان است که در همه شرایط حیات خویش، رسالت بزرگی نهی از منکر را نباید به فراموشی بسپارد، بلکه دفاع از آبرو و عزت مسلمان بر مسلمان واجب است. انسان در برابر شنیده‌ها، مسئول است. و زمانی که با مسائل مهم برمی خورد باید «سبحان الله» بگوید.

يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧﴾

خدا شما را اندرز می‌دهد که اگر ایمان دارید، هرگز مانند آن را [در حق کسی] تکرار نکنید. (۱۷)

ششمین تأدیب این است:

«يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا» الله تعالی به شما اندرز می‌دهد که هرگز به مانند آن بازنگردید، هرگز مانند آن را [در حق کسی] تکرار نکنید.

«إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»: اگر واقعاً شما مؤمن هستید؛ زیرا ایمان مانع ارتکاب چنین بهتانی می‌باشد. به مومن هشدار می‌دهد و نهی می‌کند از این که دیگر هیچگاه نباید مانند این عمل را تکرار نماید. این آیه متضمن تحریک و تهییج بر پندگیری می‌باشد.

در ضمن وظیفه ما است تا: برای حفظ آبروی مردم و جلوگیری از سوء ظن باید دیگران را موعظه کرد. دامن زدن به سوء ظن و افتراء، سبب محو ایمان است.

وَيَبِّئُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٨﴾

و خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌کند، و خدا علیم و حکیم است. (۱۸)
«وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»: الله متعال به مصالح بندگان آگاه و در تدبیر امور و تشریح خود حکیم است.

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٩﴾

کسانی که دوست دارند فاحشه و بی‌حیایی در میان مؤمنان شایع گردد، ایشان در دنیا و آخرت عذاب دردناکی دارند، و الله (رازهای سینه‌ها را) می‌داند و شما نمی‌دانید. (۱۹)

هفتمین: تأدیب که در این آیه مبارکه وجود دارد اینست که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا» به راستی کسانی که دوست دارند، فاحشه شایع شود، یعنی: زنا شیوع پیدا کند و منتشر گردد «در میان کسانی که ایمان آورده‌اند» یعنی: در میان پاک دامنان با عفت از اهل ایمان. «لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» برای‌شان در دنیا مجازات اجرای حد قذف و غیر آن از مصایب دنیوی خواهد بود و در قیامت عذاب دوزخ.

حسن بصری گفته است: هدف از این وعید و لعن و نفرین، منافقان است، که آنها قصد آزار پیامبر صلی الله علیه وسلم را داشته و آن هم کفر است و دارنده‌ی چنین قصدی ملعون است. (البحر المحیط ۶/۴۳۹).

«وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» و الله متعال به دروغگویی شان داناست اما شما این امر را نمی دانید. او بر آنچه پنهان داشته اند آگاه است حال آن که شما نسبت به آن علم و اطلاعی ندارید. امام فخررازی میفرماید: این جمله در اینجا از موقعیت بسیار زیبایی برخوردار است؛ زیرا محبت قلب مکنون است و ما جز از طریق علایم از آن خبری نداریم. ولی خدا هیچ چیزی را بر او پنهان نیست. در نتیجه این یادآوری به صورت آخرین مرحله‌ی زجر و منع در آمده است؛ زیرا هر آن که خواهان اشاعه‌ی پستی است، هر چند در اخفای آن بکوشد، خود می‌داند که خدا از آن با خبر است و از میزان کیفرش نیز آگاه است. (تفسیر کبیر ۱۸۳/۲۳).

در این هیچ جای شکی نیست که: علاقه داشتن به گناه، مقدمه‌ی گناه است. در راه نهی از منکر، علاقه به منکر را بادی محو کنیم. حتی دوست داشتن بعضی گناهان، در ذات خود گناه کبیره است، از جمله مانند ریختن عزت و آبروی مؤمن.

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَعُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٢٠﴾

و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، و این که خدا رؤوف و مهربان است [به مجازات بسیار سختی دچار می شدید]. (۲۰)

در مورد هشتمین تویخ که در آیه مبارکه تذکر رفته است، مفسر تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرنی میفرماید: اگر فضل خدای سبحان بر کسانی که در موضوع بهتان سخن گفتند نبود و لطف و رحمتش آنان را در نمی یافت، بی گمان شتابان به عذابی سخت مجازاتشان می کرد ولی مهلت داد و حد را، به عنوان جایگزین، بر قذف کننده مشروع ساخت و توبه کاران را پذیرفت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢١﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از گام‌های شیطان پیروی نکنید. و هر کس از گام‌های شیطان پیروی کند (بداند) که او به فحشا و منکر دستور می‌دهد و اگر فضل الله و رحمت وی بر شما نبود، هرگز کسی از شما (از گناه) پاک نمی‌گردید، ولی خداوند هر که را بخواهد تزکیه می‌کند و خدا شنوا و دانا است. (۲۱)

سیاست شیطان، نفوذ تدریجی و گام به گام است:

نهمین تویخ همانا متابعت و پیروی کردن از گام‌های شیطانی، در بهتان علیه حضرت بی بی عائشه (رضی الله تعالی عنها) است. طوری که در آیه مبارکه آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ» ای کسانی که به الله ایمان آورده و از پیامبرش پیروی کرده‌اید، به شیطان اقتدا ننموده و به راه وی روان نشوید و با بخش اشاعه زشت و پلیدی وی که به راه انداختن بهتان و افترا است گوش فرا ندهید و راه او را در پیش نگیرید.

«وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» و هر کس که از گام‌های شیطان پیروی کند، بداند که او یعنی: شیطان به فحشا و منکر امر میدهد.

فحشاء: چیزی است که در زشتی و ناشایستی خود به حد افراط باشد و منکر: چیزی است که عقل، طبع و شرع، آن را ناپسند شمارد. مسلم است که هر کس از شیطان پیروی کرد، مقتدی وی می‌شود و از او در اوامرش اطاعت میکند.

آیه مبارکه می‌افزاید: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» ای مؤمنان! اگر فضل خدا شامل حال تان نمی‌شد و الله متعال بر شما فضل و احسان و مهربانی نمی‌کرد، هرگز هیچ کس از شما را ابداً از پلیدی گناه و نحوست و نجاست خطا پاک نمی‌ساخت، «وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ» لیکن او به فضل خویش

هر کس از بندگانش را از چرک گناه پاک می کند. «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» او شنوای سخنان و دانا به افعال شماست؛ صداها را شنیده و نیتها را دانسته است. و به ضمیر و مقاصد شما آگاه است.

امام قرطبی گفته است: منظور این است: تزکیه و تطهیر و هدایت از سرچشمه‌ی فیاض لطفش می جوشد نه از اعمال شما. (تفسیر قرطبی ۲۰۷/۱۲).

وَلَا يَأْتِلِ أَوْلُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ
وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِيَعْفُوا وَلِيَصْفَحُوا أَلَّا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ
وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٢﴾

و از میان شما کسانی که دارندگان ثروت و توانمندی مالی هستند، نباید قسم بخورند که از انفاق مال به خویشاوندان و بینوایان و مهاجران در راه الله دریغ ورزند، و باید [بدی آنان را که برای شما مؤمنان توانگر سبب خود داری از انفاق شده] عفو کنند و از مجازات درگذرند؛ آیا دوست نمی دارید خدا شما را بیامرزد؟ [اگر دوست دارید، پس شما هم دیگران را مورد عفو و گذشت قرار دهید]؛ و خداوند غفور و رحیم است. (۲۲)

روایت است وقتی حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه آیه را شنید گفت: بله من دوست دارم الله مرا ببخشد، و دادن نفقه را به مسطح از سرگرفت و کفاره‌ی قسمش را داد و گفت: به خدا هرگز نفقه‌ی او را قطع نمی کنم! مفسران گفته‌اند: آیه بر فضل و بزرگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه دلالت دارد؛ چون خدای متعال فرمود: «وَلَا يَأْتِلِ أَوْلُو الْفَضْلِ»، و او را مدح کرده است و این برای فضل و بزرگواری حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه کافی است. الله تعالی از او راضی شود!

همچنان مفسران در تفاسیر خویش در ذیل آیه مبارکه: «و لَا يَأْكُلِ أَوْلُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ...» می نویسند که ابوبکر صدیق (رض) پس از پیامبر صلی الله

علیه وسلم بزرگترین و برترین انسان است و صفات زیبا و شگفتش در این آیه، دلیل بر صدق این گفته و مقام شامخ او در دین است. از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: مرفّهین (پولداران و افراد غنی) در برابر محرومان دارای مسؤولیت میباشند، در ضمن آیه مبارکه به ما می آموزاند که: مهم تر از انفاق، استمرار آن و خسته نشدن از آن و کوتاهی نکردن در آن است. چه زیبا است کسیکه دیگران را ببخشد، به بخشش الهی نزدیکتر است.

روش تعلیمی اخلاقی به صحابه:

کلمه «وَلَا يَأْتَلِ» ائتلاء در آیه مبارکه؛ به معنای قسم خوردن می آید، دونفر از مسلمانان به نامهای حسان و مسطح در واقعه تهمت زدن به حضرت عایشه صدیقه، شرکت داشتند، که پس از نزول آیات براءت، آن حضرت صلی الله علیه وسلم حد قذف بر آنان اجرا فرمود، حسان و مسطح هر دو صحابی جلیل القدر و بدری هستند، ولی این کوتاهی از آنها سر زد، و مسطح موفق به توبه‌ی صادق شدند، و همان گونه که حق تعالی براءت حضرت عایشه‌ی صدیقه را نازل نمود، هم چنین پذیرش توبه این مؤمنان و عفو آنها را هم اعلان نمود.

مسطح یکی از نزدیکان فقیر حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، بود که حضرت ابوبکر به او اعانه‌ی مالی می نمود، وقتی که در واقعه افک ثابت شد که او هم شرکت داشت، پس شفقت پدری والد حضرت عایشه‌ی صدیقه و رسیدن چنین صدمه سختی به حضرت بی بی عایشه‌ی صدیقه، او طبعاً از مسطح رنجید، و قسم خورد که در آینده به او اعانه مالی نخواهم داد، بدیهی است که کمک کردن مالی به فقیر، بر مسلمان خاص علی التعمین واجب نیست، و اگر کسی که به او کمک می کرد از کمک کردن دست بردارد، گناهی نیست، ولی حق تعالی خواست که گروهی از صحابه را در دنیای معاشر، نمونه بسازد، بنابر این کسانی را که به این اشتباه مبتلا شده بودند، به

نعمت قبول توبه و اصلاح آنان در آینده مورد نوازش قرارداد، اعلى ترين تعليم و اخلاقى به آنان داده شد که بايد اين قسم شکسته، کفاره‌ى آن را بدهند، و خود داراى از کمک کردن به فقير، مناسب مقام بلند آنها نيست، همان گونه که حق تعالى از تقصير آنها در گذشت، آنها هم بايد به عفو و کرم گذشت نمايند.

چون کمک کردن مالى حضرت مسطح بر حضرت ابوبکر صديق رضى الله تعالى عنه واجب شرعى نبود، بنابر اين، قرآن اين عنوان را اختيار نمود که اهل علم و فضل که خداوند متعال به آنان کمالات دينى عنایت فرموده و قدرت دارند که در راه خدا اتفاق نمايند، نبايد چنين قسم بخورند، در آيه مبارکه دولفظ «أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ» بدین معنی آمده است.

آنچه در آخرين جمله اين آيه فرمود که: «أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» يعنى: شما دوست نمى داريد که الله تعالى گناهان شما را عفو نمايد، حضرت ابوبکر صديق (رض) فوراً فرمود: «والله إنى احب ان يغفر الله لى» (رواه الشيخان) يعنى قسم به الله من حتماً مى خواهم خداوند مرا بيامرزد، و فوراً کمک مالى را که به حضرت مسطح مى داد آن را مجدداً به مورد اجراء گذاشت، و نيز فرمود: اين کمک قطع نخواهد شد. (بخارى و مسلم) اين، آن مکارم اخلاقى است که صحابه ي کرام با آن تربيت داده شدند، در صحيح البخارى از حضرت عبد الله بن عمر (رض) روايت است که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «ليس الواصل بالمكافى ولكن الواصل الذى اذا قطعت رحمه وصلها» (مظهري) يعنى صله رحم کننده كسى نيست که تنها در مقابل احسان خویشاوندان، به آنها عوض بدهد، بلکه در اصل صله‌ى رحمى کننده كسى است که با وجود قطع رابطه از طرف خویشاوندان، ارتباط را برقرار سازد. (مظهري)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۲۳ الی ۲۶) درباره مجازات اهل بُهتان و افتراء در بخش پایانی داستان اِفْک، به بحث گرفته می شود.

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۲۳﴾

بی تردید کسانی که زنان عفیفه پاکدامن باایمان را [که از شدت ایمان از بی عفتی و گناه بی خبرند] متهم به زنا کنند، در دنیا و آخرت لعنت می شوند، و برای آنان عذابی بزرگ است. (۲۳)

توضیح لغات و اصطلاحات:

«يَرْمُونَ»: می زنند، تهمت می زنند. «الْمُحْصَنَاتِ»: زنان عفیفه و پاکدامن.

«الْغَافِلَاتِ»: زنان بی خبر از هر گونه آلودگی، پاکدل و سینه بی کینه، بی مکر و نیرنگ «لَعُنُوا»: از رحمت دور گشته اند. (تفسیر: کشاف).

ابن عباس (رض) در مورد این آیه مبارکه میفرماید: این لعن در مورد فرد یا افرادی است که تهمت به زنان پیامبر صلی الله علیه و سلم می زنند؛ زیرا آنها توبه ندارند، ولی اگر یک نفر زنی مؤمن غیر از زنان پیامبر صلی الله علیه و سلم را قذف کند، خدا برایش توبه مقرر فرموده است. (حاشیه‌ی شیخ زاده بر بیضاوی ۴۳۰/۳).

و ابو حمزه گفته است: آیه در مورد مشرکان نازل شده است. وقتی زنی به مدینه مهاجرت می کرد، مشرکان مکه می گفتند: برای عمل بد، فجور و فسق رفته است. (البحر ۶/۴۴۰).

شأن نزول آیات ۲۳ - ۲۶:

۷۶۰- ک: طبرانی از خصیف روایت کرده است: از سعید بن جبیر پرسیدم که گناه زنا بیشتر است و یا قذف، اتهام زنان عفیف و پاکدامن به زنا؟ گفت: زنا.

گفتم: خدا میگوید: «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ» «کسانی که زنان پاکدامن و بی‌خبر از همه جا را به زنا متهم میکنند در دنیا و آخرت بر آنان لعنت فرستاده میشود و مورد نفرت واقع می‌شوند و برای آنها عذاب سختی در پیش است». گفت: این سخن خدا خاص در مورد عایشه (رض) نازل گشته است. در اسناد این روایت یحییٰ حمانی ضعیف است. (طبرانی ۲۵۸۸۱ و طبرانی ۲۳ / ۱۵۱ از خصیف روایت کرده اند. اسناد این به خاطر یحیای حمانی ضعیف است.)

۷۶۱- ک: و همچنین از ضحاک بن مزاحم روایت کرده است: خدای بزرگ آیه: «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ...» به طور خاص در باره زنان پیامبر نازل کرده است. (طبری ۲۵۸۸۳ و طبرانی ۲۳ / ۱۵۲ این مرسل است.)

۷۶۲- ک: ابن ابوحاتم از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: این آیه خاص در شان عایشه (رض) نازل شده است (محقق به اسناد این آگاه نشده. اما طبری ۲۵۸۸۵ از وجه دیگر از ابن عباس روایت کرده که یکی از راوی‌های آن مجهول است. و طبری ۲۵۸۸۷ به همین معنی روایت کرده که در این عطیة عوفی واهی است.)

۷۶۳- ک: ابن جریر از عایشه (رض) روایت کرده است: هدف تیر اتهامات ناشایست قرار گرفتم در حالی که از همه چیز بی‌خبر بودم و بعد از مدتی از جریان آگاه شدم. روزی رسول الله نزد من بود که ناگاه وحی نازل شد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم راست نشست و عرق خود را پاک کرد و گفت: ای عایشه، نویدت میدهم شاد باش، گفتم: فقط خدا را سپاسگزارم و بس. آنگاه رسول الله «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْعَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۲۳﴾ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۲۴﴾ يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ

وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿٢٥﴾ الْحَيَّاتُ لِلْحَبِيثِ وَالْحَبِيثُونَ لِلْحَيَّاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ» را قرائت کرد (طبری ۲۵۸۸۲ از عمر بن ابوسلمه از پدرش روایت کرده است. اسناد این به خاطر عمر ضعیف است و متن به همین عبارت صحیح نیست و آنچه را بخاری، مسلم و دیگران از عایشه روایت کرده اند حجت است).

۷۶۴- ک: طبرانی به سندی که راویان آن ثقة اند از عبدالرحمن بن زید بن اسلم روایت کرده است: هنگامی که عایشه (رض) هدف تیر اتهامات و افترای منافقان قرار گرفت، خدا او را از آن بهتان عظیم برائت داد و آیه: «الْحَيَّاتُ لِلْحَبِيثِ» را در باره او نازل کرد. (طبرانی ۲۳ / ۱۵۶ و طبری ۲۵۹۰۵ روایت کرده اند، این مرسل و ابن زید ضعیف است).

۷۶۵- ک: طبرانی به دو سندی که در هردوی آنها ضعف است از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عده‌ای در شان زوج پاکیزه پیامبر سخنان افتراء آمیز گفتند. در باره آنان آیه: «الْحَيَّاتُ لِلْحَبِيثِ...» نازل شد. (طبرانی ۲۳ / ۱۵۷ و ۱۵۹. هیشمی در «مجمع الزوائد» ۱۱۲۲۲ می گوید: در هر دو سند راوی ضعیف است).

۷۶۶- ک: طبرانی از حکم بن عتیبه روایت کرده است: چون مردم در باره عایشه (رض) به گفتگو پرداختند رسول الله (شخصی را به نزد او فرستاد و گفت: ای عایشه! مردم چه می گویند؟ گفت: هیچ عذرخواهی نمی کنم تا این که بیگناهی من از آسمان نازل شود. پس خدای بزرگ پانزده آیه از سوره نور را در رابطه با او نازل کرد. رسول الله صلی الله علیه وسلم آیات را تا به آیه «الْحَيَّاتُ لِلْحَبِيثِ...» قرائت کرد. این روایت مرسل و دارای اسناد صحیح است. (طبرانی ۲۳ / ۱۶۰ این مرسل است).

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾
 روزی که زبان و دست و پاهای شان بر آن‌ها به کارهایی که کرده‌اند شهادت دهند. (۲۴)

یعنی در روز قیامت می‌بینند که: اعضای بدن بر اعمال انسان شهادت می‌دهند، زبان و دست و پا به زبان آمده و اعمال بد انسان را باز می‌گویند.

توضیح لغات و اصطلاحات:

«أَلْسِنَتُهُمْ»: مراد از به گفتار آمدن زبان، با وجود این که برابر آیات دیگر مهر شده است (سورة: یس، آیه ۶۵)، به نطق آوردن زبان و همه اندام‌های دیگر است، به گونه‌ای که تنها خدا می‌داند (سورة: فصلت آیات ۲۰ و ۲۱).

باید یاد آور شد که در محکمه عدل الهی در روز قیامت، انسان حتی مالک اعضای خود نمی‌باشد و آغاز به شهادت می‌کند، و انسان بر تمامی گفتارها و کردارهایی که به عمل آورده است جوابگو می‌باشد. شهادت دادن، به درک و شعور نیاز دارد. بنابر این اعضای بدن آنچه را انجام می‌دهند درک می‌کنند، گرچه از نوع درک ما بی‌اطلاع هستیم.

يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿٢٥﴾
 در آن روز، الله جزای شایسته آنان را به‌طور کامل و بی‌کم و کاست به ایشان می‌دهد، و خواهند دانست که الله همان (معبود) حق آشکار است. (۲۵)

زمخشری می‌گوید: «اگر تمام قرآن را زیرورو کنید و از آنچه که نافرمانان را به آن تهدید کرده‌است جست‌وجو نمایید، نمی‌بینید که الله متعال در هیچ موضوعی چون موضوع بهتان علیه عائشه (رض)، سخت و شدت به کار برده باشد و نه چنان آیات کوبنده آمیخته با هشدار سخت را نازل کرده باشد و اگر جز همین سه آیه در این باره نازل نمی‌شد، همین سه آیه کافی بود.»

الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ
أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٢٦﴾

زنان خبیث و ناپاک برای مردان پلید و مردان پلید برای زنان خبیث و ناپاک، و زنان پاک برای مردان پاک و مردان پاک برای زنان پاک اند، این گروه از آنچه (منافقان) می گویند، مبرا و منزّه هستند. برای شان آمرزش و رزق نیکوست. (۲۶)

مفسر تفسیر صفوة التفاسیر علی صابونی مینویسد: این آیه براءت حضرت عایشه رضی الله عنها را ثابت میکند؛ زیرا همسر اشرف مخلوقات و عزیزترین انسان میباشد. و مطابق مفهوم این آیه اگر عفیف و پاکدامن و شریف نمیبود، خدا او را همسر محبوبترین بندگان خود قرار نمی داد.

«أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ»: آن زنان با فضیلت و با شخصیت از افتراء و بهتان و دروغی که مفتریان در حق آنان سر هم کرده اند، منزّه و بری می باشند.
«لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ»: در مقابل آزاری که به آنها رسیده است، گناهشان بخشوده می شود، و برای شان در بهشتی پر ناز و نعمت و در جوار پروردگاری مهربان، روزی نیکو و پاکیزه است.

ابن کثیر میفرماید: این آیه: بیانگر آن است که همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم در بهشت جا دارد.

ابن عباس (رض) در شأن نزول آیه میفرماید: «این آیه درباره عائشه و اهل افک نازل شد».

روایت شده است که سیدتنا عائشه (رض) فرمود: «برایم نه خصلت داده شده که به هیچ زنی قبل از من داده نشده:

۱- آنگاه که جبرئیل علیهم السلام رسول الله صلی الله علیه و سلم را به ازدواج با من فرمان داد، به شکل و صورت من فرود آمد.

۲- من تنها دختر باکره‌ای بودم که پیامبر صلی الله علیه وسلم با من ازدواج کردند و با هیچ بکری غیر از من ازدواج نکردند.
۳- آنگاه که رسول الله صلی الله علیه وسلم رحلت نمودند، سر مبارک ایشان در آغوش من بود.

۴- رسول الله صلی الله علیه وسلم در خانه من دفن شدند.

۵- فرشتگان در خانه من بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم گرد آمدند.

۶- آنگاه که وحی نزد دیگر همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم بر ایشان نازل می‌شد، آن‌ها از نزد ایشان پراکنده می‌شدند و دور می‌رفتند، اما چون وحی در کنار من بر ایشان نازل می‌شد، با ایشان در درون یک لحاف قرار داشتم.

۷- من دختر جانشین و صدیق (تصدیق کننده نخستین) ایشان هستم.

۸- عذر و برائت من از آسمان نازل شد.

۹- من پاکیزه آفریده شدم و در نکاح سرور پاکیزه‌ای درآمدم و از بارگاه الله متعال به آمرزش و رزقی نیکو وعده داده شده‌ام».

خوانندگان گرامی!

بعد از این که حد مجازات اتهام وافترا و داستان افک به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (۲۷ الی ۲۹) حکم ششم، که همانا اجازه گرفتن برای وارد شدن به خانه‌ها و شیوه و آداب آن، که زینده‌ی مطالب پیشین است، می‌پردازد، تا کسی در مظان اتهام و بدگمانی قرار نگیرد.

واقعاً چه زیبا است که: قرآن عظیم الشان کتاب رهنمای زندگی بشریت، تا این اندازه به زندگی بنی آدم عنایت دارد تا هرکس به خوبی از زندگی اش برخوردار گردد و ابهامی برایش باقی نماند و از نظم و رسمی درست و اصولی پیروی کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! وارد خانه‌هایی غیر از خانه‌های خود مشوید تا آن که اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام گوید، [رعایت] این کار برای شما بهتر است، تا شاید پند گیرید و یاد آور شوید. (۲۷)

اهل ایمان، در امور زندگی باید از وحی الهی دستور بگیرند!

«حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا»: تا خواستار اُنس و اُلْفَت می‌شوید. هدف اجازه گرفتن مؤدبانه و دوستانه است. ناگفته نباید گذاشت که: شیوه و وسیله اجازه خواستن هم برابر عُرف محلّ متفاوت است. در ضمن باید متذکر شد که: باز بودن دروازه خانه، دلیل جواز برای ورود بیگانگان بدون اجازه نیست، از هر کاری که موجب شکستن حریم حیا و حجاب جانب مقابل می‌شود، باید اجتناب و دوری نمایم. امام نسفی می‌فرماید که: «اعلام به صاحب خانه برای کسب اجازه و ورود، با گفتن سبحان الله، یا الله اکبر، یا الحمد لله، یا سینه صاف کردن باید همراه باشد». مفسر تفسیر صفوة التفاسیر شیخ صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: بعد از این که الله متعال مردم را از تهمت زدن به زنان پاکدامن بر حذر داشت و شدت مجازات آن را بیان کرد، و چون زمینه‌ی بروز این تهمت اختلاط مردان و زنان و وارد شدن به منازل یکدیگر در اوقات استراحت بود، لذا الله متعال انسان را به آداب رفتن به منازل و مسکن دیگران راهنمایی کرده و دستور می‌دهد که قبل از ورود به منازل دیگران باید اجازه‌ی ورود به آن را گرفت و بعد از ورود متصلاً باید سلام کنند. طوری که می‌فرماید: «حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا»، یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خانه‌هایی که خانه‌ی شما نیست بدون اجازه، داخل مشوید. «و بر اهل آن خانه سلام گوید» به‌طور مثال با این صیغه: السلام علیکم، اجازه هست که داخل شوم؟ و این

سخن را از یک تا سه بار تکرار کنید. آری! سه بار اجازه گرفتن مستحب است و اگر بعد از آن برای دیدار کننده اجازه دخول داده شد، خوب و در غیر آن باید بازگردد.

«ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ»: این اجازه گرفتن و سلام کردن برای تان بهتر است از داخل شدن به طور ناگهانی. یعنی: برای هر دو طرف بهتر است، اعم از شخص اجازه گیرنده و اهل آن خانه «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»: «باشد که متذکر شوید» مراد از تذکر، پند پذیرفتن و عمل کردن به این دستور است.

امام قرطبی در این مورد میفرماید: یعنی اجازه خواستن و سلام کردن، برای شما از رفتن بدون اجازه بهتر است و نیز از سرزده وارد منزل دیگران شدن و سلام دادن به شیوهی جاهلیت بهتر است. در عهد جاهلیت وقتی یک نفر وارد خانه دیگری میشد میگفت: صبح تان به خیر، شب تان به خیر، و هنگامی وارد منزل میشد که زن و شوهر را در بستر و زیر لحاف می دید.

روایت است که یک نفر به پیامبر صلی الله علیه و سلم عرض کرد آیا هر وقت به منزل مادرم می روم باید اجازه بگیرم؟ فرمود: بله، مرد گفت: آخر جز من خدمتکاری ندارد. آیا هر وقت وارد منزلش میشوم باید اجازه بگیرم؟ فرمود: آیا دوست داری موقعی که برهنه است نزد او بروی؟ گفت: نه، نه، فرمود: پس اجازه بگیر. (تفسیر بیضاوی ۵۷/۲).

شأن نزول آیه ۲۷:

۷۶۷- فریابی و ابن جریر از عدی بن ثابت روایت کرده اند: زنی از انصار آمد و گفت: ای رسول خدا! در خانه حالتی دارم که دوست ندارم مرا در آن حالت کسی ببیند و همیشه یکی از افراد خانواده در آن حال نزد من می آید. من چه کار کنم؟ پس آیه «یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستأنسوا»، نازل گردید (واحدی ۶۳۸ از طریق فریابی و طبری ۲۵۹۲۱ هر دو از اشعث بن سوار از عدی بن ثابت روایت کرده اند).

فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٢٨﴾

نهایتاً اگر کسی را در آنها نیافتید، پس داخل آنجا نشوید، تا این که به شما اجازه داده شود. و اگر به شما گفته شود: برگردید، پس برگردید که برای شما بهتر و پاکیزه تر است. و الله به آنچه می کنید داناست. (۲۸)

یعنی: اگر اهل آن خانه به شما گفتند: باز گردید! پس باز گردید و بار دیگر درخواست اجازه از آنان را تکرار نکنید و بر داخل شدن پافشاری هم نکنید. عذر صاحب خانه را بپذیرید و خود را به صاحب خانه نباید تحمیل کنید. زیرا منازل احترامی دارند و نباید بدون اجازه‌ی صاحبان وارد آن شد.

نپذیرفتن مهمان ناخوانده جایز است.

«هُوَ أَزْكَى لَكُمْ» برای شما بهتر و پاکیزه تر است از آلوده شدن به پافشاری بر دخول، زیرا عدم پافشاری تان حاکی از سلامت قصد، پاکی نیت، دوری از معرض گمان و تهمت و گریز از دنائت و پستی است، درحالی که پافشاری بر دخول و هر کار دیگری که موجب ناراحتی اهل آن خانه شود، مانند زدن در دروازه به تمام شدت، بلند کردن صدا و دیگر امور خلاف اصول معاشرت، دور از ادب شرعی میباشد. باید به صورت کل گفت که: ملائک در روابط اجتماعی، همانا پاکی و طهارت است.

«وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» الله متعال به نهان و تمام اعمال شما آگاه است و مطابق آن جزای شما را میدهد. امام قرطبی گفته است: این آیه به سخت ترین شیوه، خبرچینان و جاسوسان منازل را تهدید می کند.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ﴿٢٩﴾

گناهی بر شما نیست که وارد خانه‌های غیر مسکونی بشوید که در آنجا متاعی متعلق به شما وجود دارد، و الله آنچه را آشکار می‌کنید یا پنهان می‌دارید می‌داند. (۲۹)

خوانندگان گرامی!

بعد از این که الله متعال حکم منازل مسکونی را بیان کرد، حکم منازل غیر مسکونی را به شرح ذیل به بیان گرفته است؛ طوری که در آیه مبارکه آمده است: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ» ولی بر شما گناهی نیست اگر به خانه‌های عمومی داخل شوید که به سکونت انسان‌های معینی اختصاص نداشته، بلکه برای راحت و آسایش کسانی از مسافران، در راه ماندگان و نیازمندان که به آن رفت و آمد دارند تعلق دارد.

مجاهد گفته است: خانه‌های غیر مسکونی عبارتند از: مسافرخانه‌ها و هتل‌های سر راه که هیچ کس در آن سکونت ندارد. و برای پناه‌گاه و استراحت مسافران وقف شده اند. (تفسیر قرطبی ۲۲۱/۱۲).

عطاء میگوید: «مراد از آن، خانه‌های متروک و ویران است». پس ورود در این خانه‌ها و تالارهای عمومی که برای مهمانان و هیأت‌های نمایندگی آمده شده، بی هیچ اشکالی مجاز است از آن رو که کسب اجازه خالی از مشقت نیست.

«فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ» که در آن نفع یا حاجت و نیازی دارید؛ مانند سایه گرفتن و از شر گرما راحت شدن و یا هم ذخیره کردن کالا و بار و بنه.

«وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ» «و خدا آنچه را آشکار و آنچه را پنهان میدارید، میداند» و بر مبنای آن به شما جزا می‌دهد. یعنی این که خداوند متعال بر تمام احوال شما اعم از آنچه پیدا و پنهان است دانا می‌باشد.

این هشدار و تهدیدی است برای کسی که به آداب شرعی ورود به خانه‌ها، متأدب و آراسته نمی‌شود.

ابو سعود گفته است: بدین وسیله افرادی را تهدید می‌کند که با نیتی پلید و به منظور اطلاع حاصل نمودن از مسایل خصوصی انسان‌ها وارد اماکن میشوند. (ابو سعود ۴/۵۵)

شان نزول آیه: ۲۹:

۷۶۸- ابن ابوحاتم از مقاتل بن حیان روایت کرده است: چون آیه: استئذان، اجازه‌خواستن برای وارد شدن به خانه‌ها نازل گردید. ابوبکر صدیق گفت: ای رسول خدا! تجار قریش که بین مکه، مدینه و شام رفت و آمد دارند در این راه‌ها خانه‌های شخصی برای خود ساخته‌اند، پس چگونه هنگام وارد شدن در خانه‌هایی که خالی از سکنه است اجازه بگیرند؟ آنگاه آیه «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا...» نازل شد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۳۰ الی ۳۱) حکم هفتم، همانا حجاب و فروپوشیدن چشم از نامحرم، مورد بحث قرار گرفته شده است.

قابل تذکر است که: این آیات متبرکه پیوندش با آیه‌های قبلی بی‌نهایت واضح و روشن و گاهی ورود ناگهانی شخص به منازل دیگران ممکن است با بی‌حجابی و بدحجابی صاحب خانه روبه‌رو گردد. بنابراین، خداوند متعال به مردان و زنان با ایمان امر می‌کند که چشم خود را فرو آورند. این حکم، عمومیت دارد تا انسان متهم نگردد. پس واجب است انسان همیشه در برابر نامحرم چشم فروبندد و فرمان حق را مورد احترام قرار داده باشد. هم چنین زنان باید زینت‌های خود را پوشیده نگهدارند تا آشوب برپا نشود.

واقعاً احکام مبارکه آیات متبرکه (۳۰ و ۳۲) دل‌ها را به سوی الله متعال باز می‌گرداند و در تویه را بر روی دل‌ها باز می‌کند تا گذشته‌ها با آب پشیمانی پاک شود و دل صافی گردد.

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿۳۰﴾

به مردان مؤمن بگو: چشمان خود را [از آنچه حرام است مانند دیدن زنان نامحرم و عورت دیگران] فرو بندند، و شرمگاه خود را حفظ کنند، این برای آنان پاکیزه‌تر است، زیرا الله از آنچه انجام می‌دهند، آگاه است. (۳۰)
توضیحات لغات و اصطلاحات:

کلمه «يَغُضُّوا» از ریشه «غَض» به معنای کاستن و پایین آوردن است. چنانکه لقمان حکیم به فرزندش می‌فرماید: «وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ» یعنی صدایت را پایین بیاور و با صدای بلند صحبت نکن. در اینجا نیز مراد از «غَض بصر» بستن چشم نیست، بلکه پایین آوردن نگاه است، به شکل که انسان نامحرم را بینند. و هدف از آن دوری از چشم چرانی و نظربازی است.

«مِنْ»: حرف تبعیضیه است و بیان‌گر این واقعیت است که هنگام روبرو شدن با زن نامحرم، مؤمن باید نگاه خود را کم و کوتاه کند. نه به طور کلی چشمان خود را بر بندد، و نه بدو خیره بنگرد.

«فُرُوجَهُمْ»: مراد حفظ قُبُل و دُبُر یعنی عورتین است از زنا و لواط است، و پوشاندن آن‌ها با لباس‌هایی که نازک بدن نما نبوده و به گونه‌ای چسب بدن نباشد که اندام‌های برجسته را نشان دهد.

البته فروپوشیدن چشم از سوی شخصی که می‌خواهد اجازه ورود بگیرد، برای قطع اسباب و مقدمات زنا است، اسبابی که یکی از آن‌ها نگاه کردن می‌باشد. فرو بستن چشم عبارت است از این که شخص بعضی از نگاه خویش را

فرو پوشد، به گونه‌ای که آن را از رؤیت بازدارد زیرا (من) در آیه کریمه، مفید بعضیت است.

امام فخررازی گفته است: اگر گفته شود: چرا چشم فروهستن را قبل از حفظ فرج آورده است؟ می‌گوییم: چون نگاه کردن پیام‌آور زنا و پرچمدار گناهان می‌باشد، و فتنه و آشوب در آن شدیدتر است، به گونه‌ای که رهایی از آن تقریباً ناممکن است. (تفسیر کبیر ۲۳/۲۰۵).

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نَسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣١﴾

و به زنان مؤمن بگو: چشمان خود را (از نامحرمان) بپوشند و شرمگاه خود را حفظ کنند و پاکدامنی ورزند. و زینت خود را ظاهر نسازند مگر آنچه از آن که آشکار است. و باید که چادرهای خود را بر گریبان‌های خود بیندازند، و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهران خود، یا پدران خود یا پدران شوهران خود، یا پسران خود یا پسران شوهران خود، یا برادران خود یا پسران برادران خود، یا پسران خواهران خود، یا زنان مسلمان (هم جنس) خودشان، یا کنیزان خود، یا مردان بی‌رغبت (به زنان) که تابع خانواده شمایند. و کودکانی که بر شرمگاه زنان اطلاع نیافته‌اند. و نباید زمین را با پاهای خود بکوبند تا آنچه از زینت‌شان را که پنهان می‌دارند، معلوم گردد. و ای مومنان! همگی به دربار الله توبه کنید تا رستگار شوید. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يُدِينُ»: نمایان نسازند. پدیدار نکنند. «زَيَّنَتْهُنَّ»: زینت زنان دو قسمت است: الف: خلقتی و طبیعی که اندام او است.

ب: زیورآلات و وسائل آرایش. از اندام‌های بدن زن جز پنجه دست‌ها و صورت، همه باید پوشیده شود.

«حُمُرٌ»: جمع خِمار، چادر.

«جُيُوبٌ»: جمع جِيب، گریبان. یخن. قسمت بالای سینه.

«نِسَاءٍ بُهِنٌ»: مراد زنان مؤمنه خدمتگزار یا همدم و دوست بانوان است. اما زنان کافره، مورد اختلاف بوده، برخی ایشانرا همچون مردان نامحرم و بیگانه میدانند. «مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ»: مراد کنیزان و بردگان زن است. اما بندگان و بردگان مرد، محل اختلاف است. جمهور معتقد به منع هستند (ملاحظه شود: المصحف المیسر).

«الْإِرْبَةِ»: رغبت و اشتها. حاجت و نیاز.

«غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ»: افرادی که قدرت زناشویی ندارند و میل جنسی در آنان فرو مرده است.

«الطُّفُلُ»: اطفال. کلمه (طِفْل) بر یکی و بیشتر دلالت می‌نماید. در اینجا معنای جمع دارد. «لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ»: مراد اطفال است که هنوز از امور جنسی بی‌خبرند، و احساس زناشویی ندارند. و عورت و غیر عورت در نظرشان یکی است.

«لَمْ يَظْهَرُوا»: آگاهی نیافته‌اند. توانایی پیدا نکرده‌اند (مراجعه شود به سوره های: توبه آیه ۸، و سوره کهف آیه ۲۰).

مفسران گفته‌اند: الله متعال برای زنان مؤمن نگاه نکردن و حفظ فرج را به صورت مؤکد آورده است و از نشان دادن زیوروزینت آلات خود جز برای محارم و خویشاوندان نزدیک منع شده‌اند.

مطالعه کنندگان گرامی!

اگر به مفهوم آیات متبرکه آیات (۳۰ و ۳۱) سورة مبارکه نور، نظر بیندازیم در حکم الله اولین هدایتی می‌یابیم که به مردها صدور یافته است و در این آیات دساتیر سه گانه را داده است:

۱- حفاظت چشم‌ها از نگاه‌ها: در جمله «يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ».

۲- حفظ عفت و شرمگاه: در جمله «وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ».

۳- توبه و رجوع: در جمله «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (وفلسفه اول دو دستور را چنین بیان کرده است. «ذَلِكَ أَرْكَى لَهُمْ» این برایشان پاکیزه‌تر است و به آنان هم هشدار میدهد که بدانند، همانا خداوند به آنچه که آنان انجام میدهند کاملاً آگاه و مطلع است تا این که اگر کسی به فلسفه هدف این دستور پی نبرد و از آن باز نیامد، تهدید و هشدار بعدی او را باز دارد. ولی در مقابل در این آیات متبرکه برای زنان شش دستور و هدایت صادر گردیده است:

۱- حفاظت نگاه و چشم‌ها «يَغُضُّنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ» (شیخ صابونی در روائع البیان جلد دو صفحه ۱۴۸) می‌نویسد: «نگاه کردن مقدمه واقع شدن در فجور و... است».

۲- حفظ عفت و شرمگاه: در جمله «وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ».

۳- ظاهر نکردن زینت و آرایش «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا».

۴- پوشیدن چادر و حجاب.

۵- نه کوبیدن پاها. «وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ» پا را به زمین نکوبند تا مردان صدای خلخال پای آن‌ها را نشنوند و انسان ناسالم به طمع نیفتد.

ابن عباس (رض) فرموده است: زنی از کنار مردم می گذشت، پای ها را به زمین می کوبید تا صدای خلخالش شنیده شود. آنگاه الله متعال از چنان عملی نهی کرد؛ چون از جمله اعمال شیطان است.

۶- توبه و رجوع و این همه دستورات برای تأمین یک هدف عالی انسانی پیشبینی شده است که آن فلاح و رستگاری خانواده است هم در دنیا و هم در آخرت.

«و تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣١﴾» (نور) ای مؤمنان! با انجام دادن اوامر و دوری جستن از هوس ها به سوی خدا باز آید، تا به رضایت و خشنودی او نایل آید و نیک بختی دو جهان را دریابید. مفسران بدین عقیده اند که: این کثرت اوامر و تنوع آنان به زنان در آیات متبرکه، بیانگر نفوذ پذیری شیطان در آنها و گمراه کردن مردان از طریق آنان میباشد. بنابر این باید زنان و مردان مؤمن بیش از پیش مواظب و محتاط باشند. از جمله دلایل سنت نبوی برای وجوب پوشاندن زن سر و صورتش را از غیر محارمش، حدیث روایت شده حضرت بی بی عایشه رضی الله عنها است که میفرماید: «كان الركبان يمرون بنا ونحن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم محرمات، فإذا حاذوا بنا سدلت إحداها جلبابها من رأسها على وجهها، فإذا جاوزنا كشفناه». (احمد، ابوداود، ابن ماجه)

«کاروانیان از کنار ما عبور می کردند و ما همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم در احرام بودیم؛ هر گاه آنان به مقابل ما میرسیدند؛ هر یک از ما نقابش را از بالای سر به روی صورت می انداخت، و هر وقت که از مقابل ما می گذشتند و دور می شدند، ما نقاب خود را باز می کردیم».

علت منع مردان و زنان از نگاه ناروا چیست؟

مفسران در توضیح مفهوم متذکره فرموده اند: نگاه کردن بزرگترین خیانت روانی است که روان انسان را می آزارد؛ چون وقتی بیند محبت طرف مقابل در دل او جای می گیرد و همیشه در فکر و خیال او به سر می برد، لذت طاعت و عبادت را نمی بیند، در صدد و فکر رسیدن به مطلوب خود خواهد بود، که در این مورد تمام مرزها را رعایت ننموده، و آن را بر هم می زند.

قرآن عظیم الشان بازیابی خاصی این حکم را در (آیات ۳۰ و ۳۱ نور) بیان داشت. همچنان در سورة (احزاب آیه متبرکه ۵۹) بر پوشیدگی کامل اندام و در (سورة احزاب آیه متبرکه ۳۲) نیک و شایسته، با وقار و به دور از تحریک سخن گفتن و دوری از آرایش های جاهلیت، توصیه و سخن به عمل آمده است. در سنن ابو داود (جلد ۲ صفحه ۳۸۳) پوشیدن لباس نازک نزد نامحرم، آرایش و استعمال عطر در خارج خانه، اختلاط فسادآمیز زن و مرد، دست دادن و مصافحه با نامحرم، تشابه به جنس مخالف و غیره منع گردیده است.

ممانعت از نگاه خیره کننده یعنی چه؟

حکم و هدایت قرآن عظیم الشان به مسلمانان همین است که: «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ» منظور از (غض بصر) در آیه متبرکه که اینست که: (يَغْضُوْنَ «غض بصره»؛ یعنی نگاهش را فروبست، سر را پایین انداخت. در اصل به معنی برهم نهادن پلک ها می باشد).

غض و غمض دو کلمه است که در باره چشم به کار می رود. غمض به معنی بر هم گذاردن پلک ها است که با کلمه عین همراه می شود.

غمض عین، کنایه از صرف نظر کردن است. ولی در مورد کلمه «غض» میگویند: غض بصر یا غض نظر به معنی کم کردن نگاه است که منظور پرهیز

از تند نگاه کردن است یعنی این که خیره نشود و به اصطلاح علمای اصول نظرشان آلی باشد نه استقلالی.

علماء نظر را به دو نوع تقسیم نموده اند:

۱- نگاه آلی یا معمولی: (نگاه بدون اراده) عبارت از نگاه است که انسان به طور معمول و یا در وقت صحبت کردن به زن نگاه می کند. پیغمبر اسلام فرموده است که به نگاه اول نباید نگاه دوم پیوست گردد. همچنان نباید فراموش کرد که در دین مقدس اسلام نیت در هر عمل شرط می باشد «إنما الاعمال بالنیات».

۲- نگاه استقلالی: عبارت از نگاهی است که انسان به مو، لباس و طرز آرایش زن نگاه کند که منظور و هدف ممانعت قرآن عظیم الشان از همین «نگاه استقلالی» است.

در حدیث متبرکه آمده است: پیامبر صلی الله علیه وسلم به حضرت علی (رض) گفته است:

«یا علی لا تتبع النظرة النظرة، فإن لك الأولى وليست لك الآخرة».

و راه دیگر از جلوگیری از چشم چرانی چشم گرداندن از زن نامحرم از همان اول است، در روایتی از حضرت جریر رضی الله عنه روایت است که میفرماید: «سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن نظر الفجأة فقال: «اصرف بصرک» (روایت مسلم). (از رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد نگرستن ناگهانی پرسش نمودم، فرمود: «چشمت را بگردان».

همچنین در حدیث صحیح آمده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم به حضرت علی رضی الله عنه فرمودند: «یا علی، لا تتبع النظرة النظرة، فإن لك الأولى وليس لك الآخرة»، یعنی: «ای علی! نگاه دوم، نگاه اول را دنبال نکند زیرا نگاه اول از تو بخشوده است اما نگاه دوم چنین نیست».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «از نشستن بر سر راه‌ها پرهیزید. اصحاب گفتند: یا رسول الله! از این کار چاره و گزیری نداریم زیرا مجالس ما بر سر این راه‌هاست و در آن با هم سخن می‌گوییم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: اگر که چاره‌ای ندارید پس حق راه را به آن بدهید. اصحاب گفتند: یا رسول الله! حق راه چیست؟ فرمودند: فرو بستن چشم (از نامحرم)، نگاه داشتن آزار خود از دیگران، جواب دادن سلام، امر به معروف و نهی از منکر».

دین اسلام بر خلاف دوران جاهلیت به پیروان خود هدایت فرموده است: «و یحفظوا فروجهن» و جوب سترعورت و خودداری از زنا را امر نمود چون در دوران جاهلیت سترعورت در میان جاهلیت معمول نبود. دین اسلام به صراحت گفت که «ذلک ازکی لهم» این حفظ برای شان بهتر است از این که عورت خویش را به نزد مردم نمایان سازند.

حجاب و پوشش برای زن مظهر جمال است، گرچه نحوه پوشش مردان واجب نیست؛ ولی در عمل می‌بینیم که امروز در جامعه مردان پوشش و حجابی کاملتری نسبت به زنان مراعات می‌نمایند.

قران عظیم الشان در (آیه ۳۱ سورة نور) میفرماید: «و یحفظن فرجهن و لا یندین زینتهن الا ما ظهر منها» باید زنان زیور خود را اعم از آرایش و زیور آلات آشکار نسازند مگر زینت‌هایی که آشکار است.

زینت یعنی چه؟

زینت یعنی زیور، زیور به زینت‌های گفته می‌شود که از بدن جدا می‌باشد، مانند طلا، نقره و سایر مجوهرات. و همچنان زینت به آرایش‌هایی گفته میشود که به بدن متصل است مانند سرمه، سرخی و سفیده و غیره....

علماء زینت را به سه دسته تقسیم نموده اند:

زینت نفسانی مثل علم و اعتقادات نیک،

زینت بدنی مثل قوت و بلندی قامت، سیاهی و سفید و غیره...

زینت خارجی مثل مال، جاه و غیره.

اگر به مفهوم آیه متبر که «وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» دقت و توجه نماییم به این نتیجه خواهیم رسید که زینت چیزی است که مایه زیبایی و مقبولی انسان می گردد. خواه این زیبایی حقیقی باشد یا ظاهری، ذاتی باشد یا صفاتی، طبیعی باشد یا مصنوعی.

زینت انسان چیزی است که مایهء زیبایی انسان گردد، چه زیبایی هنری مانند ایمان و چه زیبایی جسمی مانند چهره، اندام قد و قواره، و چه زیبایی خارجی مثل آرایش لباس و زیورات.

زینت های زن دو نوع است:

یک نوع زینت‌هایی است که آشکار است و نوع دیگر این زینت‌ها مخفی است، مگر اینکه زن قصداً بخواهد آن را آشکار کند.

تفسیر مجمع البیان وزینت:

تفسیر مجمع البیان در مورد زینت سه قول را بیان داشته:

قول اول:

زینت آشکار مثل لباس های ظاهری وزینت مخفی مثل گوشواره و دست بند.

وقول دوم: زینت آشکار مثل سرمه، انگشتر و کره دست.

قول سوم: چهره و دو دست تا مچ‌هاست.

زمخشری در تفسیر کشاف میگوید: «زینت عبارت است از چیزهایی که زن خود را به آنها آرایش میدهد و یا خود را به آن مزین میسازد مثل: طلا باب، زیورات، سرمه و غیره.»

«وَلَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» زیور خود را در مقابل بیگانگان و نامحرمان نشان ندهند جز آنچه به طور طبیعی نمایان است.

ابن کثیر در تفسیر آیه: «وَلَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» مینویسد: جز آنچه پنهان کردنش ممکن نیست. پس نباید زیور را در معرض دید نامحرمان قرار دهند. ابن مسعود نیز گفته است زینت دو نوع است: زیوری که جز شوهر هیچ کس نباید آن را ببیند، مانند انگشتر و دستبند، و زیوری که نامحرمان نیز آن را می‌بینند، از قبیل ظاهر لباس. (مختصر ابن کثیر ۶۰۰/۲).

و بنا به قولی مراد از «مَا ظَهَرَ مِنْهَا» صورت و کف دست‌ها میباشد که آن‌ها عورت نیستند.

امام بیضاوی در این مورد می‌نویسد: بنا به قول اظهر این امر یعنی نمایان بودن صورت و دست‌ها و عورت محسوب نکردن آن‌ها مربوط به نماز است نه نگاه کردن؛ زیرا تمام بدن زن آزاد عورت است و نگاه کردن آن حلال نیست، جز برای شوهر و افراد محرم، مگر در موقع ضرورت از قبیل معالجه و شهادت دادن. (تفسیر بیضاوی ۵۸/۸۲).

خوانندگان گرامی!

قابل تذکر است که برای مردان جایز نیست بدون ضرورت به صورت و کف دست زن بیگانه، نگاه کنند، بلکه حکم آن همان است که نظر خود را پایین اندازند و اگر زن در جایی به گشادن صورت و کف دست مجبور شود، بر مردان لازم است که بدون عذر شرعی و بدون ضرورت به او نگاه نکنند، مذهب مشهور امام مالک هم همین است که نگرستن به صورت و کف دست زن نامحرم بدون ضرورت مبیحه، جایز نیست، ابن حجر مکی در زواجر مذهب امام شافعی را چنین نقل فرموده است که اگر چه صورت و کف دست

زن، در فرض ستر عورت داخل نیستند، با گذاشتن آن‌ها نماز جایز است، ولی نگاه کردن مردان نامحرم به آن‌ها بدون ضرورت شرعی، جایز نیست. (تفسیر معارف القرآن مؤلف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی)

امام ابن القیم در کتاب {الجواب الکافی} صفحه ۱۲۹، ۱۳۰ درباره آن گفته است: اما یک لحظه نگاه‌ها هدایت گران و پیام رسانان شهوت هستند، حفاظت از آن لحظه‌ها در اصل محور حفظ عورت است. هر که چشمش را حفظ نکرد و به هر چیزی نظر انداخت در حقیقت وی خود را در چاه‌های نابودی انداخته است. چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «یا علی، لا تتبع النظرة النظرة، فإنما لك الأولى». «ای علی نباید نگاه‌ها پشت سرهم و به دنبال هم باشد، بلکه تنها نگاه نخستین، مال توست». و منظور از اولین نگاه همان نگاهی است که بدون قصد و هدف و به طور ناگهانی می افتد. و در کتاب {المسند} از آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمده است: «النظر سهم مسموم من سهام إبليس». نگاه تیری زهرآلود از تیرهای شیطان است». در ادامه مطالب ایشان گفته است: نگاه محور همه حوادثی است که برای انسان پیش می آید، در واقع همین نگاه است که خاطره را می آفریند، آنگاه خاطره فکر و اندیشه را میسازد، سپس فکر شهوت را میسازد، سپس شهوت اراده را به وجود می آورد، سپس اراده قوی میشود و تبدیل به قصد کامل می گردد، آنگاه کار صورت می گیرد، بنابراین باید برای آن مانعی به وجود آورد تا به این نتیجه منجر نشود و برای همین گفته شده است: صبر بر فرو انداختن چشم خیلی آسان تر است از صبر بر درد و ناراحتی پس از آن. ای خواهر مسلمان بر تو لازم است که چشم خود را از نگاه به مردان فرو اندازی و همچنین به عکس های وسوسه برانگیز برهنه که در بعضی از مجلات به معرض دید گذاشته میشود. نگاه نکنی یا آنچه از این ها که بر روی صفحه تلویزیون و یا ویدیوها و سی دی ها

ظاهر می شود چشم ندوزی: در آن صورت از عاقبت بد در امان خواهی بود. چه بسا نگاهی موجب شده است که صاحبش در آخر پشیمان شود و حسرت کشد؛ آری آتش همیشه از یک جرقه تولید می شود. «وَلْيَضْرِبَنَّ بِخُمْرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ»: و روسری را بر سینه بکشند تا گردن و سینه نمایان نشوند. لفظ (ضرب) برای بیان مبالغه در حفظ و متانت و رعایت پوشش مناسب به کار رفته است.

از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت شده است که گفت: خدا زنان مهاجر را ببخشاید، بعد از این که آیه‌ی (وَلْيَضْرِبَنَّ بِخُمْرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ) نازل شد، آنها پارچه‌های کتانی و ابریشمی خود را پاره کرده و به صورت روسری از آنها استفاده میکردند. (اخراج از بخاری).

مفسران گفته‌اند: زنان عهد جاهلیت - مانند جاهلیت نوین - با سینه و گردن لوچ و بازوان برهنه در بین مردان می‌گشتند: چه بسا جاهای فتنه‌انگیز بدن و گیسوها را نمایان می‌کردند تا مردان را شیفته و واله کنند. روسری را از پشت آویزان می‌کردند و سینه‌ی آنها لخت میماند. پس به زنان مؤمن امر شد که آن را به جلو بیاویزند تا پوشیده شوند و از شر اشرار مصون بمانند. مختصر ابن کثیر ۶۰۱/۲).

عورت:

عورت در لغت به معنی چیزی بد و قبیح بوده و در اصطلاح شرع عبارت از آن قسمت بدن میباشد که نباید برای دیگران آشکار گردد.

دین اسلام یکی از جاهایی را که واجب است چشم انسان در برابر آن کنترل شود، عورت است. که مرد نباید به عورت زن نگاه کند و زن نباید به عورت مرد نگاه کند. (تفصیل در ذیل آمده است). البته فرق نمی‌کند که نگاه کردن هدف شهوانی داشته باشد و یا غیر شهوانی.

پیغمبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «مرد نباید به عورت مرد نگاه نماید وزن هم نباید به عورت زن نگاه کند. حتی مرد نباید با مرد دیگر در یک بستر یا تخت خواب بخوابد و زن با زن هم نباید در یک رختخواب بخوابد.» علمای اسلام با استناد این حدیث شریف بر حرمت خوابیدن و دراز کشیدن مرد با مرد و زن با زن زیر یک لحاف نیز حکم نموده اند.

عورت مرد:

مابین زانو و ناف او میباشد. برخی علماء از جمله ابن حزم و برخی از علمای مالکی عقیده دارند که خود زانو هم شامل عورت مرد است.

عورت زن در برابر مرد بیگانه:

تمام بدن او بجز صورت و کف دو دستش میباشد. و حتی نامحرم حق لمس را به جایی که محرم زن خوانده شده است، ندارد. مگر در صورتی که عمل جراحی و عملیات طبی باشد.

یادداشت:

زن میتواند به سایر اعضای بدن مرد غیر از عورت (مابین زانو و ناف) در صورتی که امکان تحریک شهوانی و خوف فتنه نباشد، نظر بیندازد.

حکم دینی:

چون خود پیامبر صلی الله علیه وسلم به حضرت عایشه (رض) اجازه داده است که غلام های حبشی را که با نيزه های خود در مسجد النبی بازی می کردند تماشا کند و عایشه تازمانی به آنها نگاه کرد که خسته شد و بعد رفت. حدیث متفق علیه است.

یادداشت:

همچنین نظر مرد به صورت و دست زن که عورت نیستند، در صورتی که همراه با فتنه و تحریک غریزه جنسی نباشد، حلال است.

حکم دینی:

در حدیث شریف از حضرت بی بی عایشه (رض) روایت است که روزی خواهرش أسماء دختر ابوبکر (رض) با لباس نازک و شفافی که بدنش در آن نمایان بود نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد. پیامبر صلی الله علیه وسلم رویش را از او بر گردانید و فرمود: «یا أسماء إن المرأة إذا بلغت المحيض لم یصلح أن یری منها إلا هذا وهذا وأشار إلى وجهه وكفیه» (ای أسماء! وقتی زن به سن بلوغ رسید جایز نیست هیچ یک از اعضای بدن او دیده شود مگر این و آن، اشاره فرمود به روی و کف دو دستش (راوی حدیث ابو داود است).

خلاصه مبحث عورت:

به طور خلاصه و نتیجه گیری مبحث عورت باید گفت که: عورت بر چهار قسم است:

۱- عورت مرد با مرد: نگریستن مرد به سوی تمام بدن مرد دیگری به جز ما بین ناف تا زانوی او جایز است. البته برای مردان خوابیدن در کنار هم جایز نیست؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم زنان و مردان را از خوابیدن و هم بستر شدن در زیر یک جامه با هم جنس خود نهی کرده اند. هم آغوش شدن و روبوسی مرد با مرد نیز مکروه است، مگر این که شخص فرزند خود را از روی شفقت ببوسد. گفتنی است که مصافحه با دست مستحب است، چنان که در حدیث شریف آمده است.

۲- عورت زن با زن: همانند عورت مرد با مرد است و در هنگام بیم فتنه، خوابیدن زنان با یک دیگر در پهلوی هم جایز نیست.

۳- عورت زن با مرد: اگر زن نسبت به مرد بیگانه بود، تمام بدن وی نسبت به او عورت است و نگاه کردن به سوی چیزی از بدن وی جز روی و هر دو

کف دستش جایز نیست. ولی امام ابو حنیفه نگاه کردن به سوی زن بیگانه را برای یک بار جایز شمرده، در صورتی که بیم فتنه نبود. نگاه کردن به سوی زن بیگانه برای خواستگاری، در هنگام داد و ستد، در هنگام تحمل و برعهده گرفتن شهادت و نیز برای پزشک امانتدار جایز است.

عورت مرد با زن:

اگر مرد نسبت به زن بیگانه بود، عورت مرد نسبت به وی از میان ناف تا زانوست. صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می گوید: «هدف اسلام، به وجود آوردن جامعه پاکیزه‌ای است که شهوت‌ها در هر آن و هر لحظه، در آن برانگیخته نشود زیرا انگیزش لحظه به لحظه و بی مهار شهوت، به آن چنان آتشفشان شهوانی ای می‌انجامد که نه خاموش میشود و نه سیراب... لذا یک لحظه نگاه خاینانه، یک لحظه حرکت عشوه‌گرانه و تهییج‌کننده، یک صحنه از آرایش شهوت برانگیز و یک منظره از پیکره برهنه... کافی است که این آتشفشان جنون وار حیوانی را تحریک کرده و زمام اعصاب و اراده را از کف با کفایتان برآید، چه رسد به شهوت‌بارگان بی هنری که همیشه در گنداب شهوت‌بارگی می‌لولند.. و مُسَلَّم است که نتیجه، چیزی جز هرج و مرج بی‌مهار شهوانی، یا بیماری‌های عصبی و عقده‌های روانی ناشی از سرکوب شهوت بعد از تهییج بیایی آن، نیست».

محارم حجابی در قرآن:

قرآن عظیم الشان به زنان مسلمان امر فرموده است که: «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» آن عده از زینت را که پنهان است نباید آنرا عریان و آشکار سازید. مثلاً زینت گوش؛ مو، گردن، سینه، ساق و غیره...
«وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ» و زینتی را که خدا کشف آن را حرام کرده است، نمایان نکنند جز برای شوهران خود.

۱- البته شوهر، میتواند هر حصه از بدن زنش را که بخواهد، ببیند وزن هم همین طور، در حدیث شریف آمده است «إحفظ عورتك إلا من زوجتك» (عورت خود را حفظ کن مگر از همسرت).

۲- «أَوْ آبَائِهِمْ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِمْ» و جز در محضر پدران خود و پدران شوهر که این دو جزو محارمند؛ زیرا پدر آبروی دختر خود را حفظ میکند و پدر شوهر، پسرش را از هر زشتی مصون می دارد. (قابل تذکر است که پدر و پسر پدر کلان چه پدری باشد و یا مادری که هر دو آن حکم پدر را دارند).

۳- پدر شوهر (خسر) که برای عروس، حکم پدر را دارد.

همچنان در آیه مبارکه سایر محارم به شرح ذیل جمع بندی و بیان گردیده است: «أَوْ أَبْنَائِهِمْ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِمْ أَوْ إِخْوَانِهِمْ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِمْ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِمْ» بدین ترتیب خدا فرزندان زن و پسران شوهر که از زنی دیگر هستند، و پسران برادر و خواهرش یعنی برادر زاده و خواهرزاده را نام برده که تمام اینها محرم اند و ازدواج با آنها حرام است؛ زیرا خداوند سرشت و طبیعت انسان را طوری خلق کرده است که از تماس و نزدیکی و ازدواج با خویشاوندان نزدیک متنفر است.

۴- پسران شوهر، چون اختلاط با آنها ضروری است وزن پدر به منزله مادر حقیقی برای آنان است. امام قرطبی در تفسیر خویش می فرماید: هر چند در آیه در ظاهر نمودن زینت، بین محارم فرقی گذاشته نشده است، ولی نسبت خواص نفس بشری مراتب آن تفاوت می کند. مثلاً برای پدر زینتی ظاهر می گردد که برای شوهر ظاهر نمی شود.

۵- برادر، خواه پدری باشد و یا مادری.

۶- برادر زاده، چون عمه، بر برادر زاده حرام ابدی است.

۷- خواهر زاده، چه خاله بر او حرام ابدی است.

۸- زن هایی که با زن مسلمان چه از لحاظ دینی و چه از لحاظ نسبی به هم مربوط باشند، اما زنان غیر مسلمان حق ندارند زینت های پنهانی زن مسلمان را تماشا کنند.

أَوْ نِسَائِهِنَّ یا زنان مسلمان و همکیش خود. بدین ترتیب زنان کافر استثنا شده اند.

امام مجاهد گفته است: منظور از نِسَائِهِنَّ زنان مسلمان است نه زنان مشرک، بنابراین درست نیست زن مسلمان در حضور زن مشرک کشف عورت کند. و ابن عباس (رض) گفته است نِسَائِهِنَّ عبارتند از زنان مسلمان. پس نباید زینت خود را برای زن یهودی یا نصرانی نمایان کند. (و بنا به قول اکثر سلف منظور از نساء، زنان مسلمان است. امام فخر رازی گفته است: گویا منظور تمام زنان است که عموم آنها در حلال بودن تماشا کردن به یکدیگر یک سان اند و نظر سلف بر استحباب حمل می شود).

۹- ملك اليمين زن، خواه عبد یا کنیز باشد. چون اسلام ملك اليمين را جزو افراد خانواده قرار داده است، ولی بعضی از علمای ملك اليمين را در این جا خاص کنیز و جاریه دانسته اند.

در آیه مبارکه آمده است: (أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ) یعنی کنیزان زرخرید مشرک. ابن جریر گفته است: یعنی زرخرید مشرک، پس جایز است زینتش را برای او نمایان کند با این که مشرک باشد؛ چون کنیزش می باشد.

۱۰- خدمه و گارگرانی که به واسطه آفت جسمی یا عقلی، تمایل جنسی ندارند. یعنی فاقد شهوت و علاقه جنسی اند.

طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ يَا خَدْمَتَكَارَانَ مَرْدَ كَه تَمَائِلِي بَه هوس و نیازی به زنان ندارند. مانند ابلهان و احمقان و سبک مغزان که از امور جنسی چیزی نمی دانند. امام مجاهد گفته است: ابلهی که خوراک میخوهد و به زن تمایلی ندارد و جز شکم هدفی ندارد.

۱۱- پسرانی که تا هنوز احساس و غریزه جنسی در آنان تحریک نشده است. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «أَوِ الطُّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ» یا اطفال صغیر که به حد هوس نرسیده اند و به سبب صغر سن از امور نزدیکی چیزی نمی دانند. پس اگر زن در حضور آنان زینت خود را نمایان کند گناهی ندارد.

نتیجه:

حکمت و فلسفه دین اسلام در پیش گرفتن حجاب به زنان اینست تا به پیروان خود توصیه کند که زن در معاشرت خود با مردان بیگانه، موی سر و اندام خود را بپوشاند و به خودنمایی نپردازد تا در جامعه، غریزه آتشین جنسی به صورت غیر مشروع تحریک نگردد؛ بلکه این غریزه تنها در محیط مشروع و خانواده، به صورت صحیح آن ارضا و اِشباع گردد.

همچنان خداوند پاک، مردانی را که خود را شبیه زنان می سازند و زنانی را که خود را شبیه مردان می سازند، منع و نفرین نموده است.

نظر فقهاء و مفسران در مورد عورت:

اگر ما نظریات مفسران، علماء و فقها را در نظر بگیریم، به وضاحت تام در خواهیم یافت که در باره مسأله نقاب یا روبند زنان میان فقهاء از قدیم الایام اختلاف آراء وجود داشته و دارد.

۱- برخی از دانشمندان روی زن را عورت شمرده و پوشاندن آن را فرض یا واجب می دانند.

۲- برخی دیگر علما و فقها روی زن را عورت ندانسته و پوشاندن آن را واجب و فرض نمی شمارند. بلکه کشف یا پوشاندن آن، هر دو را مباح می دانند. بدین اساس ایشان بدین باور اند که اگر زنانی روی شان را با نقابی بپوشانند یا نپوشانند کسی حق ممانعت آن را ندارند.

به این اساس چنانچه گفته شد به صورت کل علماء سه حالت را در مورد عورت زن مطرح می کنند. یکی حجاب (کاملاً ستر)، دوهم سفور (که صرف دست و روی و پای تا حد ضرورت به راه رفتن) و سوم تبرج و نمایش اندام و بلندی های بدن است. یعنی حجاب متفق علیه. در حالت سفور یعنی دوم اختلاف نظر است، و حالات سوم یعنی تبرج حرام است.

پایه و اساس اختلاف:

اساساً اختلاف این نظریات از کجا سرچشمه گرفته است: این اختلافات از تفسیر آیه: (۳۰-۳۱) سورة نور که در سال پنجم هجرت نازل شده است سر چشمه می گیرد:

در سورة (نور، آیات متبرکه ۳۰ - ۳۱) آمده است: «قل للمؤمنین یغضوا أبصارهم ویحفظوا فروجهن، ذلک ازکی لهم، وقل للمؤمنات یغضن من أبصارهن ویحفظن فروجهن، ولا یبدین زینتهن إلا ما ظهر منها، ولیضربن بخمرهن علی جیوهن»

(و به زنان با ایمان بگویید چشم های خود را فرو پوشند و عورت های خود را از نگاه کردن دیگران پوشیده نگاه دارند و زینت خود را، جز آن مقداری که ظاهر است، آشکار نسازند و چادر های خود را بر سینه های خود افکنند و زینت های خود را آشکار نسازند. اختلاف مفسران از جمله «ولا یبدین زینتهن

إلا ما ظهر منها» (باید زنان زیور خود را اعم از آرایش و زیور آلات آشکار نسازند، مگر زینت‌هایی که آشکار است). سر چشمه و آغاز می‌گردد.
إلا ما ظهر:

«زینت ظاهره»:

در مورد زینت ظاهر و آرایش آشکار مفسران و شارحان دین مقدس اسلام غرض توضیح و تفسیر این امر نظریات و تفسیرهای مختلفی و فتوهای شرعی ابراز داشته اند که: برخی از این نظریات عبارتند از:
ابن عباس (رض) مفسر مشهور جهان اسلام می‌فرماید: که مراد از زینت آشکار: کف دستان، انگشتری و روی است.
عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما می‌گویند زینت آشکار: روی و دو کف دستان را گفته است.

انس بن مالک زینت آشکار را کف و انگشت تفسیر کرده است.
ابن حزم همه این روایت را معتبر و در کمال صحت دانسته است. علامه شوکانی در نیل الاوطار و علامه یوسف قرضاوی در کتاب خویش «فتاوی معاصر» می‌نویسند که: برخی از امامان از جمله: امام هادی و امام قاسم (امامان مذهب زیدیه) در یکی از دو قولش و امام ابو حنیفه (رح) در یکی از دو روایت وهم چنان امام مالک گفته اند که: تمام بدن زن به جز روی، و دو کف دستان شان عورت است.

امام نسفی می‌فرماید: «مواضع زینت عبارت است از: سر، گوش‌ها، گردن، سینه، بازو ها و ساق های زنان زیرا این مواضع محل آویختن زنجیر، گوشواره، گردن‌بند، دست بند، پایزیب، میخک و غیره اند.»
در آیه مبارکه آمده: زینت خود را آشکار نگردانند «مگر آنچه از آن که پیدا است» به طور طبیعی، که عبارت است از: لباس، صورت و هر دو کف دست زن زیرا در پوشاندن آن‌ها حرج است.

طوری که امام نسفی میفرماید: «زن ناگزیر است تا اشیاء را با دستان خویش بگیرد و ناگزیر است که صورت خویش را برهنه کند، مخصوصاً در ادای شهادت و در محاکمه و نکاح». ابن عباس (رض) و قتاده گفته‌اند: «زینتی که به طور طبیعی پیدا و نمایان است، عبارت است از: سرمه، دست بند، حنا، انگشتر و مانند این‌ها، لذا نمایان ساختن این‌ها برای زن جایز است». در روایت دیگری از ابن عباس (رض) و ابن عمر (رض) آمده است: «زینتی که آشکار است، عبارت از چهره و هر دو کف دست می‌باشد».

امام قاسم در قولی و امام ابو حنیفه در روایتی دیگری و سفیان ثوری و ابو العباس در روایتی دیگری گفته‌اند که به جز روی و دو کف دست و قدم‌ها و پاییزب زن دیگر همه عورت است. امام احمد بن حنبل و داود ظاهری بدین باور اند که همه بدن زن به جز روی او عورت است.

امام قرضاوی میگوید اگر مانظریات علما را به دقت تام مطالعه نمایم به وضاحت تام فهمیده میشود که همه بر این امر معتقد اند که روی زن عورت نیست.

صرف امام احمد و برخی از شافعیان روی زن را عورت شمرده‌اند که این روایت هم غیر معروف است.

علمای عصر حاضر از جمله شیخ محمد غزالی و داکتر قرضاوی بدین باور و عقیده اند که روی و کف دست‌ها در جمله عورت زن به شمار نمی‌روند.

ولی امام ابو الاعلی مودودی در کتاب مشهور خویش «حجاب» و شیخ محمد سعید رمضان البوطی در رساله خویش «إلی فتاة تؤمن بالله» (به دختری که به خدا ایمان دارد) روی زنان را حجاب خوانده و پوشش نقاب را واجب گفته‌اند. استدلال کسانی که روی را عورت نمی‌شمارند:

اول: آیات قرآنی:

«وليضربن بخمرهن على جيوهن» «باید زنان روی سری های شان را بر گریبان های شان بکشد» به اباحت کشف وجه یعنی روی استدلال کرده اند چون در این جا گفته شده است خمر (جمع خمار) روسری ها را بر جیبوب (جمع جیب) گریبان ها بزنند و نه بر روی ها.»

همچنان تعدادی دیگر از مفسران بر آیه (۳۰) سورة نور به خصوص آیت: «قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم» استدلال می آورند و میگویند که: در آیه متبرکه کلمه (الغض من الابصار) آمده است و این عبارت دلالت دارد که روی زنان مکشوف بوده است.

امام غزالی می پرسد: اگر روی زنان پوشیده باشد، پس چرا مؤمنان چشم های شان را فرو افکنند، آیا آنان چشم های شان را از دیدن قفا و پشت سر زنان فرو اندازند؟ و میافزاید: فرافکندن چشم (غض البصر) به گونه بدیهی در وقت ظاهر شدن روی صورت میگیرد، شاید مرد چیزی را از زن ببیند و آن جالب گردد، در چنین وقتی است که باید نظر تکرار نگردد.

طوری که پیامبر صلی الله علیه وسلم به حضرت علی گفته است: «يا اعلی لا تتبع النظرة النظرة، فإن لك الأ ولی ولیست لك الآخرة».

داکتر قرضاوی مفتی و مجتهد مشهور عالم اسلام، می گوید: که غض بصر (فرو افکندن چشم) که خداوند بدان امر کرده است به معنای پوشاندن چشم و فرو افکندن سر نیست به گونه ای که انسان نتواند کسی را ببیند، چون این کار در مقدور انسان نیست، معنای آن کاستن از نظر و رها نکردن آن به گونه ای است که تیر نگاهش را در پی جای ها فتنه انگیز رها نسازد و به همین منظور تعبیر به «الغض من الابصار» و نه «غض الابصار» آمده است.

بناءً برای مرد جایز است به آنچه از زن عورت نیست وقتی از سر شهوت نباشد نظر کند، ولی اگر نظر از سر شهوت بود و بر خویشتن بیم در فتنه واقع شدن داشت، تحریم نگاه کردن از باب سد ذریعه درست می‌آید. و زن در همه این موارد مانند مرد است لذا برایش جایز است توأم با آداب و چشم فروافگندن به آنچه از مرد عورت نیست، نظر کند.

دوم: احادیث نبوی:

دست زن عورت نیست:

امام بخاری در صحیحش از ابن عباس (رض) روایت کرده است که او با پیامبر صلی الله علیه وسلم در نماز عیدی حاضر شده و دیده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از آن که نماز گزارد و خطبه خواند، در حالی او را بلال همراهی میکرد به جمع زنان آمد، آنان را موعظه و تذکیر و به صدقه دادن امر کرد. ابن عباس (رض) میگوید: «فرأیتهن یهویهن بأیدیهن یقذفنه، أی المال فی ثوب بلال» پس از آن این زنان را دیدم که دستهای شان را پایین می‌کنند و صدقه مال را در دامن بلال می‌اندازند چون ابن عباس (رض) در حضور رسول خدا صلی الله علیه وسلم دست زنان را دیده است لهذا ثابت شده است که دست زنان عورت نیست.

روی زن عورت نیست:

امام بخاری و امام مسلم و أصحاب سُنن از ابن عباس (رض) روایت کرده اند که زنی از قبیله خثعم در حِجَّة الوداع از پیامبر صلی الله علیه وسلم فتوای خواست درحالیکه فضل بن عباس در ردیف پیامبر صلی الله علیه وسلم (بالا مرکب) سوار بود، فضل بادقت به آن زن، که بسیار زیبا بود، دیدن گرفت «جعل یلتفت إلیها»، و پیامبر صلی الله علیه وسلم روی فضل را به طرف دیگر بر میگردانید، عباس گفت: ای رسول خدا چرا گردن پسر عمویت را گردانیدی؟

پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: پسری جوان و دختری جوان را دیدم و از فتنه شیطان بر آنان بیم کردم.

برخی از محدثان و فقها از این حدیث جواز نظر به وجه زنان را استنباط کرده میگویند: پیامبر صلی الله علیه وسلم در این حدیث روی فضل را بر گردانیده و به پوشش روی زن امر نکرده است. و اگر روی او پوشیده میبود، ابن عباس هرگز نمی دانست که او زیبا بود یا زیبا نبود. و اگر عباس نمی فهمید که نظر کردن به روی زنان جایز است از پیامبر صلی الله علیه وسلم نمی پرسید که چرا روی فضل را بر گردانیده و اگر فهم او درست نبود پیامبر صلی الله علیه وسلم او را بر آن فهم تأیید نمی کرد.

نقطه قابل دقت اینست که این حادثه پس از آیت حجاب واقع شده است، این حادثه در حجه الوداع، سال دهم هجرت صورت گرفته و آیت حجاب در سال پنجم هجرت نازل شده است.

علامه شیخ ناصرالدین آلبنانی که از محدثان بزرگ عصر است و در سخت گیری در عمل به سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم شهرت دارد، در کتاب خویش «لباس المرأة المسلمة - لباس زن مسلمان» سند احادیث فوق را معتبر دانسته و کشف وجه زنان را مباح و جایز دانسته اما آنانرا در کشف و پوشانیدن آن مختار قرار داده اند. و میگوید: اگر کسی رویش را می خواهد که پوشاند کسی دیگری نمیتواند بر او انتقاد و ایراد گیرد.

علامه قرضاوی در کتاب خویش «فتاوی معاصر» با ذکر دلایل بر وجود نقاب و یا پوشانیدن وجه زنان از صدر اسلام آورده و گفته است در طول تاریخ اسلام هیچ یک از علمای مسلمانان آن را حرام نگفته است و در مورد آن بین وجوب و استحباب و جواز اختلاف کرده اند.

ولی در شرایط فعلی شیخ محمد الغزالی با رعایت اداب و ارزش‌های دینی توصیه نموده و به این مراکز اسلامی خاطر می‌سازد تا اصرار بر نقاب پوشیدن یا پرهیز ورزیدن زنان از حضور در محافل و مجالس سیمنارها و سمپوزیم‌های مسلمانان، بهانه‌ای برای مخالفان گسترش دعوت اسلامی در میان جوامع غربی ندهد و وجود جامعه مسلمانان در میان آنان گروهی جدا و غریب تلقی نشود. خوانندگان گرامی!

قول راجح در فقه و شریعت این است که: صورت و کف دست‌های زن چنانچه خوف فتنه نباشد عورت نیست اما اگر خوف فتنه وجود داشت و اهل فسق و فجور در جامعه بسیار بودند، پوشیدن صورت واجب است.

آیا صدای زن عورت است؟

نباید فراموش کنید که: مردها به سبب غریزه شهوت به زنان میل و رغبت دارند. وقتی زن با صدای دلکش و زیبا سخن بگوید فتنه بیشتر می‌شود، از این رو خداوند به مؤمنان هدایت فرموده است که؛ اگر چیزی از زن‌ها خواستند از پشت پرده بخواهند و می‌فرماید: «وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ» «و چون از زنان [پیامبر] چیزی خواستید از پشت پرده از آنان بخواهید این برای دل‌های شما و دل‌های آنان پاکیزه‌تر است» [الأحزاب-۵۳] خداوند زنان را از سخنان نرم و جذاب با مردان نهی کرده است تا انسان‌ها مریضان اخلاقی به آنها طمع نورزند. طوری که می‌فرماید: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» «ای همسران پیامبر شما (در فضل و شرف) مانند هیچ یک از زنان [دیگر] نیستید اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید، پس به ناز سخن مگویید که مریضان اخلاقی چشم طمع به شما بدوزند» [الأحزاب-۳۲]

با این توضیح مشخص میشود که صدای زن عورت نیست و صدایی که همراه با نرمی و جذابیت نباشد عورت نیست، چون زنان با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حرف می زدند و از ایشان مسائل دینی را می پرسیدند، و همچنین زنان با صحابه سخن می گفتند.

ولی بر زنان است تا از اختلاط با مردان بیگانه و سخن گفتن با آنها را به حداقل برساند و اگر ضرورت بود با لهجهء نرم و نازک و چرب و شیرین با آنها حرف نزنند.

به صورت کل در مورد این که صدای زن در عورت شامل است یا خیر! مفسران و امامان نظریات مختلفی دارد: شوافع صدای زن را عورت نمی شمارند ولی در نزد احناف اقوال مختلفی در این بابت وجود دارد، ولی رأی أرجح نزد احناف استدلال به آیه (۳۱ نور) همین است که: صدای زن عورت است زیرا وقتی صدای زنگ پای او مورد نهی باشد، صدای خود وی به طریق اولی عورت است. امام نسفی در تفسیر خویش می نویسد: «بنده هر چند کوشش کند، باز هم در امثال اوامر و نواهی خدای متعال از سهو و قصور خالی نیست، از این جهت است که حق تعالی تمام مؤمنان را به توبه سفارش کرده است».

شان نزول آیه ۳۱:

۷۶۹- ابن ابوحاتم از مقاتل از جابر بن عبدالله روایت کرده است: اسماء دختر مرثد در باغ خرمای خود زندگی می کرد، زنان دیگر در آن باغ نیمه برهنه داخل می شدند به طوری که پایزب هاشان آشکار و سینه ها و گیسوان شان نمایان بود. اسماء گفت: این وضع چقدر بد و ناخوشایند است. پس خدای بزرگ آیه: «وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ...» را نازل کرد.

۷۷۰- ابن جریر از حضر می روایت کرده است: زنی دو پایزب نقره و مهره های یمانی را به ساق پاهای خود انداخت. از نزد گروهی می گذشت پاهای خود را

محکم بر زمین کوبید پایزب به مهره‌های یمانی برخورد کرد و آواز داد. پس آیه «وَلَا يَضْرِبَنَّ بِالرُّجُلِ» نازل شد (طبری ۲۶۰۱۰ از حضرمی بن لاحق روایت کرده این مرسل و ضعیف است).

خوانندگان گرامی!

بعد از این که احکام قرآنی در رابطه به حذر و امتناع از زنا و چشم چرانی و پرهیز از کارهای پست و پلید، به بیان گرفته شد اینک در آیات متبرکه (۳۲ الی ۳۴) احکام هشتم، نهم و دهم، در مورد: به همسر دادن زنان و همسر گرفتن برای مردان مجرد، مکاتبه قرارداد با بردگان و غلامان، به زور وادار کردن کنیزان به عمل زنا، و این که راه درست و مشروع ازدواج چگونه باید صورت گیرد، تا نسل‌ها با هم آمیخته نگردند و همواره انس و الفت میان خانواده‌ها پایدار باشد و فرزندان را خوب پرورش دهند و هر کس اصل و نسب خود را بشناسد به بحث قرار داده می شود.

وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۳۲﴾

[مردان و زنان] بی همسر و بردگان و کنیزان صالح خود را (که سزاوار ازدواج هستند) به نکاح بدهید، اگر فقیر باشند الله آنان را از فضل خود غنی و بی نیاز خواهد کرد و الله دارای فضل گشاده (و) داناست. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْكِحُوا»: مردان را همسر، و زنان را شوهر دهید. مراد سهل و ساده و بی ریا و تکلف گرفتن ازدواج و پرداخت مخارج آن و تهیه مهریه و نفقه است.
«الْأَيَامَى»: جمع ایم، مردان و زنان بیوه. در اینجا مراد مردان و زنان مجرد است اعم از پسر و دختر و بیوه.

«الصَّالِحِينَ»: شایستگان. مراد کسانی است که می توانند ازدواج کنند و به وظایف زناشوئی اقدام نمایند. اهل تقوا و صلاح.

«إِمَاءَ»: جمع أَمَةٌ، کنیزان. (ایم: مرد بی همسر و زن بی شوهر است، چه بکر باشد و چه بیوه).

«مِنْكُمْ»: از خودتان. مراد مردان و زنان و غلامان و کنیزان مسلمان است؛ نه غیر مسلمان. چرا که ازدواج با کفار صحیح نیست (بقره آیه ۲۲۱).

«وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ» ازدواج در اسلام، امری مقدّس و مورد تأکید است.

ای مؤمنان! زنان بی شوهر و مردان بی زن مسلمان و آزاد را.

امام طبری گفته است: «ایامی» جمع «ایم» و به معنی بیوه است که برای مذکر و مؤنث به کار میرود. میگویند: «رجل ایم» و «امرأة أیمة» یعنی زن و مرد بی همسر. (تفسیر طبری ۹۸/۱۸).

باید متذکر شد که: نکاح در دین مقدس اسلام سنتی از سنت‌های مؤکده است، طوری که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «النکاح من سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی». «نکاح از سنت من است پس کسی که از سنت من اعراض کرد، از من نیست». ولی داشتن قدرت بر نکاح و برآمدن از عهده تکالیف آن شرط است. امر در آیه مبارکه نزد جمهور علما برای استحباب است. «وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ» «و» نیز همسر دهید؛ بندگان پرهیزگار و صالح و کنیزان درستکار خود را که در تحت ملکیت شما قرار دارند. مراد از صلاح و درستکاری آنها: مؤمن بودن شان است.

امام بیضاوی گفته است: تخصیص صالحان به این سبب است که استوار ساختن دین آنان و مورد توجه قراردادن امور آنها از اهمیت زیادی برخوردار و بسیار مهمتر است.

(تفسیر بیضاوی ۵۸/۲). و نیز نشان اشاره به منزلت پرهیزگاری و صلاح در انسان است.

«إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» یعنی نباید بینوایی و فقر مانع ازدواج شود. طوری که در آیه مبارکه آمده است که: اگر فقیر باشند، خداوند از فضل خویش آنان را توانگر خواهد کرد. یعنی: از همسر دادن زنان و مردان تان به سبب فقر آنان امتناع نورزید زیرا کسی که ازدواج کند، الله متعال او را توانگر می‌کند، با بخشیدن غنای نفس و غنای مال به وی. این بدین معنی است که: در صورت فقر، به ازدواج اقدام کنید و بر خدا توکل نمایید. الله متعال، تأمین زندگی عروس و داماد را وعده داده است و ازدواج، وسیله وسعت و برکت زندگی است.

«وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» و فضل خدا وسیع و کرم و جودش بی‌نهایت است، دریای نیکی و احسانش بی‌انتهای و اقیانوس کرمش بی‌کران است. او بر همه احوال دانا و بر اسرار درون آگاه است.

امام قرطبی گفته است: این وعده‌ای است به ازدواج کنندگان که به خاطر جلب رضایت خدا و به منظور حفظ خود از ارتکاب نافرمانی ازدواج میکنند. ابن مسعود گفته است: ثروت و غنی را از ازدواج بجوئید. سپس این آیه را خواند. (قرطبی ۲۴۱/۱۲).

در حدیث آمده است: «مساعدت سه گروه بر خدا مقرر است: ازدواج کننده‌ای که هدفش عفت باشد، برده‌ای مکاتب که قصد ادای دین را داشته باشد و جهادگر در راه خدا» (اخراج از احمد و ترمذی).

وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ
الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ
اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرَهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لَبْتَعُوهُنَّ
عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۳۳﴾

و کسانی که [وسیله] ازدواجی نمی‌یابند باید پاکدامنی پیشه کنند تا خدا آنان را از فضل خود توانگر و بی‌نیاز گرداند. و کسانی از بردگان تان که خواستار

قرارداد «کتابت» برای آزاد شدن هستند، اگر توانایی پرداخت قرارداد «کتابت» را در ایشان یافتید، پس با آنان قرارداد ببندید. و از مال الله که به شما ارزانی داشته است به آنان بدهید، و همچنین کنیزان خود را مجبور به زنا نکنید اگر آنان خواستند عقیف و پاکدامن باشند، برای این که بهره زودگذر زندگانی دنیا را به دست آرید. و هر کس آنان را (بر زنا) اجبار کند، به یقین خدا پس از مجبور شدنشان [نسبت به آنان] بسیار آمرزنده و مهربان است. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

هر کجا احساس خطر بیشتر باشد، سفارش مخصوص لازم نیز ضروری و لازمی میباشد. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا» (چون افراد غیر متأهل بیشتر ازدیگران در معرض فحشا و منکر هستند، خداوند در فرمان به عفت، آنان را مخاطب قرار داده است)

«لِيَسْتَعْفِفَ»: باید با سعی و رنج خواستار پاکدامنی شود. مثلاً با روزه گرفتن، سرگرم مطالعه و ورزش شدن، پرداختن به اعمال مفید طاقت فرسا، دوری از اماکن پر رفت و آمد زنان، و راه های حلال دیگر، خویشتن را از بند شهوت موقتاً برهاند و منتظر لطف خدا بماند.

دسترسی نداشتن به همسر، مجوز گناه نیست، صبر و عفت لازم است. یعنی کسانی که به علت فقر و تنگدستی یا غیر آن از اسباب، توانایی ازدواج را ندارند باید نفس خویش را از حرام پاک نگهداشته و عفت ورزند تا الله متعال از فضل خود ایشان را با حلال بی نیاز ساخته و وسایل ازدواج را برای شان فراهم گرداند.

«نِكَاحًا»: امکانات ازدواج. مصارف ازدواج. اسم آلت است، یعنی چیزی که به وسیله آن ازدواج سرو سامان داده میشود. مانند «رکاب» که وسیله سوار شدن بر اسب است (تفسیر قاسمی).

«فَتَيَاتِكُمْ»: فتيات، جمع فتاة، مراد کنیزان است. «الْبِغَاءِ»: زنا. می تواند مراد سبب آن باشد که جلوگیری از ازدواج است و آیه برابر این نظریه معنی شده است. «تَحَصُّنًا»: تعفف. پاکدامنی. «عَرَضَ الْحَيَاةِ»: (نساء آیه ۹۴).
شأن نزول آیه ۳۳:

۷۷۱- ابن سکن در «معرفة الصحابة» از عبدالله بن صبیح و او از پدرش روایت کرده است: من برده حویطب بن عبدالعزی بودم از او تقاضای مکاتبه برای آزادی خود کردم. پس «وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ» تا آخر آیه نازل شد (حافظ ابن حجر در «الاصابه» ۱۷۶/۲ شرح زندگانی ۴۰۳۷ آورده است).

۷۷۲- مسلم از قول ابوسفیان از جابر بن عبدالله (روایت کرده است: عبدالله بن ابی به کنیزك خود دستور می داد فاحشه گری و زنا کند و از آن طریق پول و کالا برای او کسب نماید. پس خدا «وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ» تا آخر آیه را نازل کرد. (مسلم ۳۰۲۹، ابوداود ۲۳۱۱، نسائی ۳۸۵ و واحدی ۶۴۰).
۷۷۳- و نیز از همین طریق روایت کرده است: عبدالله بن ابی کنیزکان خود را به نامهای مُسَيِّكَه و أُمَيْمَه مجبور به خودفروشی میکرد. هردو از آن بابت به پیامبر اکرم (شکایت کردند. آنگاه الله متعال «وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ») تا آخر آیه را نازل کرد (۲۹).

۷۷۴- حاکم از طریق ابوالزبیر از جابر (روایت کرده است: مسیکه کنیز یکی از انصار بود گفت: مولایم مرا مجبور به خودفروشی و زنا می کند. به این سبب این کلام عزیز نازل شد (نسائی در «تفسیر» ۳۸۵، حاکم ۲ / ۳۹۷ و طبری ۲۶۰۷۵ از ابن جریر از ابوزبیر روایت کرده اند، حاکم این را به شرط مسلم صحیح می شمارد و ذهبی موافق است).

۷۷۵- بزار و طبرانی به سند صحیح از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: عبدالله بن ابی کنیزی داشت که در جاهلیت دست به خودفروشی می زد.

هنگامی که اسلام زنا را تحریم کرد کنیزك گفت: به خدا هرگز زنا نمی‌کنم. پس وَكَلَّا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبَغَاءِ تا آخر آیه نازل شد (بزار ۲۲۳۹ «کشف» و طبرانی ۱۱۷۴۸ از ابن عباس (رض) روایت کرده اند راوی‌های این ثقة اند، هیشمی ۱۱۲۳۱ میگوید: راوی‌های طبرانی راوی صحیح هستند.)

۷۷۶- بزار به سند ضعیف از انس (به همین معنی روایت کرده نام کنیز را معاذه گفته است.

۷۷۷- سعید بن منصور از سفیان و او از عمرو بن دینار از عکرمه روایت کرده است: عبدالله بن ابی دوکنیز داشت، مسیکه و معاذه آنها را مجبور به خود فروشی وزنا میکرد. یکی از آنها گفت: اگر این عمل خوب باشد زیاد انجامش داده‌ام و اگر زشت باشد پس سزاوار است که این کار را ترک کنم.

بنابر این خدا وَكَلَّا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبَغَاءِ را تا آخر آیه نازل کرد (طبری ۲۶۰۷۵ از ابن جریج از عمرو بن دینار از عکرمه روایت کرده این مرسل اما حدیث جابر به این شاهد است).

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً
لِلْمُتَّقِينَ ﴿٣٤﴾

و بی تردید آیاتی روشن و سرگذشتی از آنان که پیش از شما درگذشتند و پندی برای پرهیزکاران به سوی شما نازل کردیم. (۳۴)

این، تعظیم و بیان مقام والا و اهمیت آیاتی است که الله متعال بر بندگان خویش عرضه کرده است، تا قدر آن را بدانند، و حق آن را ادا نمایند.

پس فرمود: «وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ» و برآستی آیاتی به سوی شما نازل کرده ایم که بر اصول و فروعی که به آن نیاز دارید، دلالت می‌نمایند، طوری که هیچ اشکال و شبهه‌ای در آن باقی نمی‌ماند. واقعاً آیات قرآن، نور و روشنگر است.

«وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ» و نیز سرگذشت و اخبار پیشینیان صالح و ناصالح، و چگونگی اعمالشان، و آنچه برای شان اتفاق افتاده است را برای تان فرو فرستاده، و بیان نموده ایم تا از آن عبرت آموزید، و اینکه هر کس کارهای همانند کارهای آنان انجام بدهد به مجازات و سزای گرفتار خواهد شد که آنان بدان گرفتار شدند. «وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» و پندی برای پرهیزکاران فروفرستادیم، موعظه‌ی که شامل وعده و وعید و تشویق و ترساندن است و پرهیزگاران از آن پند می‌گیرند، بنابراین از آنچه خداوند نمی‌پسندد دست می‌کشند و به کارهایی رو می‌آورند که خداوند دوست می‌دارد. پندپذیری، قلبی دلی آماده می‌خواهد. و متقین نیز به موعظه نیازمند. ضرورت دارند.

خداوند، نور بخش هستی است:

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣٥﴾

الله ایجاد کننده نور آسمانها و زمین است. مثل نور او مانند چراغدانی است که در آن چراغی باشد و آن چراغ نیز در قندیلی قرار گیرد. آن قندیل گویی ستاره درخشان است که افروخته میشود (با روغنی) از درخت بابرکت زیتونی، که نه شرقی است و نه غربی، نزدیک است که روغنش روشنی بخشد، هر چند آتشی به آن نرسیده باشد. نوری است بر روی نور. الله هر کس را بخواهد با نور خود هدایت می‌کند. و الله برای مردم مثلها می‌زند، و الله به همه چیز داناست. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

نور: به معنی منور، نور دهنده، نوربخش، صاحب نور، راهنمای اهل آسمان و زمین. مثل نوره: وصف نور او در دل دلداری، در دل مؤمن، مشکاة: چراغدان، چل چراغ، قندیل مصباح: چراغ. زجاجه: آبگینه، شیشه، لامپ. کوكب دری: ستاره‌ای فروزان لؤلؤ مانند، ستاره‌ای درخشان، اختری تابان. یوقد (وقد): افروخته می‌شود. لا شرقیه ولا غربیه: آن درخت نه در طرف شرقی باغ قرار دارد و نه در طرف غربی آن که همیشه آفتاب به آن نتابد؛ بلکه در وسط قرار دارد و در تمام روز، آفتاب به آن میزند. زیت: روغن. یضیء (ضوء): می‌درخشد، خود بخود روشنی می‌دهد، شعله‌ور میشود. لم تمسه: به آن نرسیده، با آن تماس نداشته باشد. نور علی نور: نوری افزون بر نور، نوری است بر روی نور. تشبیه نور خدا به نور این درخت برای دریافت اذهان آدمی است. مثال هدایتی که این آیات الهی بر درخشش و روشنی مفهوم آن دلالت دارند، همانند آن چراغ است که وصف شد، یا تمثیلی است در میان قلب مؤمن، که خدا آن را از معارف و علوم نورانی گردانیده و نور آن چراغی که در چراغدان پرتوافشانی می‌کند. (تفسیر فرقان شیخ بهاء الدین حسینی)

تفسیر: امام طبری گفته است: یعنی ساکنان آسمان‌ها و زمین را هدایت فرموده پس آنها از نور خدا به سوی حق هدایت می‌جویند، و از سرگردانی و گمراهی به هدایت خدا پناه می‌برند. (طبری ۱۸/۱۰۵)، این نظر ابن عباس (رض) و مجاهد است و مورد قبول طبری نیز می‌باشد.

و امام قرطبی گفته است: «نور» در نزد عرب عبارت است از پرتوی که به چشم بیاید و به طور مجاز در معانی و مفاهیم به کار رفته است. گفته می‌شود.

و ابن جریر گفته است: «و أنت لنا نور و غیث و عصمه» تو برای ما نور و فریادرس و پناهگاهی». می‌گویند: «فلانی نور و روشنایی شهر است و آفتاب و

ماه زمان است». پس میتوان به طریق مدح و ستایش گفت: خدا نور و روشنایی است؛ زیرا آغاز همه چیز است و هر چیز از او صادر می‌شود، و به قدرت او هر امری پایدار و برقرار است. (نظر ابن عباس (رض) و مجاهد و مورد قبول طبری است.)

ابن عطاء الله گفته است: «عالم هستی تماماً ظلمت و تیرگی بود. ظهور حق آن را روشن کرد؛ زیرا اگر وجود خدا نمی بود، چیزی در عالم به وجود نمی آمد». (تفسیر قرطبی ۲۵۶/۱۲).

و در حدیث آمده است: «بار خدایا! ستایش فقط شایسته‌ی ذات تو می‌باشد، تو نور آسمان‌ها و زمین و ساکنان آن‌ها می‌باشی».

ابن مسعود (رض) گفته است: «برای خدای تان شب و روزی نیست، نور و روشنایی آسمان‌ها و زمین تابشی از نور ذات او است».

و ابن القیم گفته است: خدای سبحان خود را نور خوانده است. و کتاب و پیامبرش را نور قرار داده است. و به وسیله‌ی نور از خلقش نهان گشته است.

آیه به روشن کننده‌ی آسمان‌ها و زمین و راهنمای ساکنان آسمان‌ها و زمین، تفسیر شده است. و گفته‌ی ابن مسعود (رض) به تفسیر آیه نزدیکتر است تا گفته‌ی آن که آن را به راهنمای ساکنان آسمان‌ها و زمین، تفسیر کرده است، ولی گفته‌ی آن که آن را به روشن کننده‌ی آسمان‌ها و زمین تفسیر کرده است، با گفته‌ی ابن مسعود (رض) منافاتی ندارد. (الحکم ابن عطاء الله السکندری، نقل از محاسن التأویل.)

«مَثَلُ نُورِهِ» مثال نور خدا در قلب بنده‌ی با ایمان «كَمْشُكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ» مانند طاقچه‌ای داخل دیوار بدون منفذ است که نور را بیشتر جمع می‌کند و در آن چراغی پرنور قرار داده باشند. در التسهیل آمده است: یعنی وصف نور خدا در روشنی، مانند وصف طاقچه و چراغدانی است که در آن چراغ قرار گرفته که

نور آن در پرتو و فروغ بالاتر از حد تصور انسان است. از این جهت به طاقچه تشبیه شده است- هر چند نور خدا بسی بالاتر از آن است- که انسان آن را درک می کند و برای او ضرب المثل آمده است. (مختصر ابن کثیر ۶۰۶/۲).

«الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ» چراغ در حبابی از شیشه قرار گرفته باشد. «الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» در صفا و جلا و خوبیش شبیه به ستاره‌ی مروارید رنگ است، «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ» آن چراغ به روغن درختی مبارک فروزان است، زَيْتُونَةٍ از درخت زیتون است که از جانب خدا دارای فوایدی است مخصوص و متعدد، «لَا شَرْقِيَّةٌ وَلَا غَرْبِيَّةٌ» نه از سمت شرق است و نه از جهت غرب، بلکه در صحرای باز قرار دارد و در طول روز در معرض تابش آفتاب قرار دارد تا میوه‌ی آن رسیده تر گردد و روغنش پالفته تر باشد.

ابن عباس (رض) گفته است: درختی است در صحرا که هیچ درختی بر آن سایه نمی افکند. و در سایه‌ی کوه یا غاری قرار ندارد و هیچ چیز آن را نمیپوشاند و دارای بهترین روغن است. (طبری ۱۱۰/۱۸ به اختصار)

«يَكَادُ زَيْتُهَا يَضِيءُ وَكَوْلُكُمْ تَمَسُّسُهُ نَارٌ» در صافی و پالفتگی و خوبی و مرغوبیت روغن مبالغه می کند، روغن این زیتون از بس که صاف و درخشندگی اش نیکو می باشد، نزدیک است بدون تماس آتش مشتعل و روشن گردد. پس در صورت تماس آتش با آن چه تصویری دارید؟!

«نُورٌ عَلَى نُورٍ» فروغ و نوری است که بالای نوری دیگر قرار دارد. نور چراغ و حسن شیشه و صفای روغن با هم جمع شده اند.

بدین ترتیب نور به صورت ضرب المثل درآمده است. «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» خدا هر کس را که بخواهد به پیروی از نورش یعنی قرآن موفق میکند. «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ» برای این که انسان‌ها از اسرار و حکمت‌های

امثال پند و اندرز بگیرند، خدا برای افهام آنان امثال را بیان می‌کند، تا آن را دریابند. «وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» خدای سبحان دارای دانش و آگاهی وسیع است و هیچ چیز از امور خلق بر او پوشیده نیست. در این بیان، وعد و وعید مکنون است. طبری گفته است: این مثلی است که خدای متعال آن را برای قرآن در قلب انسان با ایمان زده است، که فرموده است: مثال نورش که به وسیله‌ی آن راه هدایت بندگان را روشن کرده، مانند طاقچه‌ی بدون منفذ است در دیوار که در آن چراغی باشد، چراغ را برای آنچه در قلب مؤمن قرار دارد از قبیل قرآن (آیات و دلایل روشن) مثل قرار داده است. سپس گفته است: «الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ وَ أَنَّهُمْ مِثْلُ قُرْآنٍ» در قلب مؤمن که خدا نهاد و ضمیرش را روشن کرده و از کفر و شک خلاصی یافته است. آنگاه گفته است: «الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» طوری که شیشه از لحاظ پاکی و صفایش ستاره‌ایست در بی‌آلایشی و فروغ و حسنش شبیه مروارید درخشان است.

«يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ» این چراغ از روغن درختی پربرکت، یعنی زیتون، روشن و مشتعل می‌شود، و آن درخت شرقی نیست که فقط در غروب، آفتاب بر آن بتابد، نه در بامداد، بلکه آفتاب بامدادان بر آن می‌تابد و تا هنگام غروب ادامه دارد. در نتیجه روغنش خوب و مرغوب و پالفته‌تر و درخشان‌تر است. «يَكَادُ زَيْتُهَا يَضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ» از بس که روغن این زیتون پاک و خالص و صاف و نیکو است که نزدیک است خود بدون تماس با آتش پرتو افشانی کند. منظور این است دلایل خدا بر خلقتش برای آنان که در آن تعمق میکنند و می‌اندیشند، حتی بدون نزول و بیان قرآن، تقریباً خود می‌درخشند، پس بعد از این که به قرآن آنان را یادآور شد و آیاتش را به آنان خاطرنشان ساخت و دلیل اضافی آورد، چه تصویری باید داشته باشند! و چنان بیانی نوری است علی‌نور.

آنگاه بعد از این که یادآور شد هر یک از بندگان را که بخواهد هدایت میکند، امکان و محل این هدایت و عبادت را یادآور شد که عبارتند از مساجد، یعنی محبوب‌ترین مکان‌ها در نزد الله متعال. (تفسیر صفوة التفاسیر علی صابونی)

مفسر خرم‌دل در تفسیر نور در باره این آیه مبارکه مینویسد: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: این جمله را سه گونه میتوان معنی کرد: الف: الله روشن‌گر هستی است. چرا که خداوند با پرتو لطف خود جهان را از نیستی به هستی آورده است و آن را پدیدار کرده است. هر یک از مخلوقات را در پرتو نور هدایت تکوینی و تشریحی و دانش‌خدادادی به راه و روش و کار و وظیفه خود آگاه و آشنا فرموده است. پیوسته هم جهان و جهانیان را در پرتو نور خود می‌پاید و مراقبت مینماید. ب: خدا نور هستی است. مگر نه این است که نور، خود ظاهر و ظاهر کننده اشیاء است؟ همه چیز در پرتو نور دیده میشود و نور رمز بقاء است؟ همه هستی نور است؟ به همین منوال خدا برای چشم‌های بینا و دل‌های آگاه، آشکار است، و او هستی را پدیدار کرده است و همه چیز هستی بر وجود پدیدار او دلالت دارد. بدون وجود خدا دنیا لحظه‌ای بر جای نمی‌ماند. همه انوار هستی از نور او مایه می‌گیرد و به نور پاک او منتهی می‌گردد.

ج: الله هدایت دهنده هستی است. او است که جهان را میگرداند. و انسان را با وحی و عقل و دانش رهنمود، و حیوان را با غریزه رهبری، و زمین را و زمان را و همه چیز جهان را به گونه‌ای به وظیفه خویش آشنا و در مسیر خود هدایت فرموده است، و سراسر جهان را نظم و نظام بخشیده و همه ذرات زمین و کرات آسمان را همچون حلقه‌های زنجیر به هم پیوند داده است.

«مِشْكَاةٌ»: طاقچه در دل دیوار، چراغ دان. در اصل به معنی ظرفی است که چیزی در آن نهاده شود.

قندیل. چلچراغ. «مِصْبَاحٌ»: چراغ. فتیله. «زُجَاجَةٌ»: شیشه. حباب چراغ. لامپ. ابوالاعلی مودودی؛ معتقد است که در این مثال، خداوند خود را به (مصباح) و جهان را به (مشکاة) تشبیه فرموده است و مرادش از (زُجَاجَةٌ) پرده‌ای است که خداوند خویشتن را در فراسوی آن از چشم خلایق پنهان کرده است. ولی این پرده نه تنها نهان نمی‌دارد، بلکه بر شدت ظهور نیز می‌افزاید (مراجعه شود به: تفسیر سوره نور، صفحه ۱۹۸).

«الله نور آسمان‌ها و زمین است»

نور: در لغت روشنی و پرتوی است که اشیاء را با انعکاس و بازتاب خود منور و نمایان می‌کند و آنها را بر چشم‌ها می‌تاباند. آری! الله نوری است که قوام و نظام کائنات و هستی از اوست... هدایتگری است که رهبری کائنات به اوست و همان ذاتی که آسمان‌ها و زمین را با سامان‌دهی احوال اهالی آنها و کمال تدبیر و رهبری خویش برای کسانی که در آنها به سر می‌برند، روشن و روشنگر گردانیده است. البته قلب رسول الله صلی الله علیه وسلم این نور الهی را به طور کامل دریافته بود.

در حدیث شریف آمده است که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از طایف در آن سفر پر مشقت خویش که به قصد دعوت اهالی آن عازم گردیده بودند برمیگشتند، چنین دعا کردند: «... أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ بِهِ الظُّلُمَاتُ، وَصَلِحَ عَلَيْهِ أَمْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ». «به نور روی تو که به وسیله آن تاریکی‌ها درخشان و کار دنیا و آخرت سامان یافته است، پناه می‌برم...».

«مثل نور او» یعنی: نوری که از حق تعالی باز می‌تابد و آن را در دل بنده مؤمن خویش قرار داده است «مانند مشکاتی است» مشکات: طاقچه‌ای است که در آن چراغ رامیگذارند و نور چراغ در آن پرتو و شعاعی بهتر و بازتابی فراگیرتر

پیدا میکند «که در آن» مشکلات «چراغی است و آن چراغ در قندیلی است» یعنی: آن چراغ در درون شیشه و آبگینه‌ای است، بدین جهت، نور و روشنی آن بیشتر و قوی‌تر است «آن قندیل گویی کوکبی دری است» یعنی: گویی آن شیشه، اختری درخشان شبیه در و گوهر است.

ابن عباس (رض) در معنای آن می‌گوید: «چنان‌که روغن صاف و زلال قبل از رسیدن آتش به آن می‌درخشد و هنگامی که آتش به آن رسید، بر درخشش خود می‌افزاید و همچنین است قلب مؤمنی که قبل از رسیدن علم به آن، به هدایت عمل می‌کند ولی چون علم به آن رسید، بر هدایت خویش می‌افزاید و بر آن نوری بر نوری افزوده میشود». از همین باب است حدیث شریف: «اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله». «از فراست و تیزبینی مؤمن پروا کنید زیرا او با نور خدا می‌نگرد». «نوری بر روی نوری است» زیرا چراغ خود نوری است، شیشه نور دیگری است و انعکاس آن از چراغدان نوری دیگر «خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند» و او را به حق میرساند یا با الهامی از جانب خویش، یا به وسیله نگرش خود او در دلایل حق «و خداوند برای مردم مثل‌ها می‌زند» یعنی: حقایق را برای نزدیک ساختن آنها به فهم‌ها با اشباه و همانندهای آنها بیان می‌دارد «و خدا به هر چیزی داناست» پس او به کسانی که مستحق هدایتند و کسانی که مستحق گمراهی می‌باشند، داناتر است. این آیه عظیم الشان، مثلی برای انوار قرآن در قلب مؤمن است. یعنی: چنانکه چراغ موصوف، پرتو و درخششی مضاعف دارد، همچنان قرآن سرچشمه درخشش هدایت هاست. پس چراغ قرآن است، شیشه قلب مؤمن، چراغدان فهم و زبان وی و درخت بابرکت هم درخت وحی و شریعت است که نه شرقی و نه غربی است. یا به تعبیر علوم معاصر میتوانیم بگوییم که: لامپ برق نورش را از مولد برق می‌گیرد و مولد برق مکانی دارد و به محرکی نیاز دارد

پس لامپ نور، قلب مؤمن است، مولد نور شریعت است، کارگاه تولید مسجد است و محرک آن تسبیح و ذکر و نماز و نیایش... و نزدیک است که حجت‌های قرآن بدرخشد هرچند که خواننده هم نشود چنان که نزدیک است روغن زلال زیتون بدرخشد، هرچند بر آن آتشی افروخته نشود. نور مؤمن از دو منبع است، نور فطرت و نور شریعت پس هرگاه نور فطرت و نور شریعت در انسانی جمع شد، او در کمال تعالی انسانی خویش خواهد بود. باید دانست که باری تعالی آفریننده نور حسی در آسمان‌ها و زمین است اما او خود از انوار حسی نیست.

در حدیث شریف آمده است: «قلب‌ها بر چهار نوع اند:

- ۱- قلبی است صاف و بی‌غش که مانند چراغی می‌درخشد.
- ۲- قلبی است که در غلاف قرار داشته و به غلاف خود بسته شده است.
- ۳- قلبی است که واژگون شده است.
- ۴- قلبی است که منقلب شده است.

اما قلب صاف و بی‌عیب، قلب مؤمن است و چراغ آن نور آن است. قلب در غلاف، قلب کافر است. قلب واژگون شده قلب منافق است که حق را شناخته سپس منکر آن گشته. اما قلب برگردانده شده قلبی است که در آن ایمان و نفاق هر دو وجود دارد، که صفت ایمان در آن، مانند صفت بذری است که آن را آب پاکیزه رشد و نمو می‌دهد و صفت نفاق در آن مانند صفت زخمی است که خون و زردآب آن را رشد می‌دهد...». (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤوف مخلص هروی)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (۳۶ الی ۳۸) درباره راه یافتگان به نور الله، مورد بحث قرار گرفته است.

فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ
وَالْآصَالِ ﴿٣٦﴾

[این نور] در خانه هایی است که خدا اذن داده [شأن و منزلت و قدر و عظمت آنها] رفعت یابند و نامش در آنها ذکر شود، همواره در آن خانه ها صبح و شام او را تسبیح می گویند. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فِي بُيُوتٍ»: مراد از (بیوت) مساجد است و جار و مجرور میتواند متعلق به فعل محذوفی باشد و تقدیر چنین است: «إِذَا أَرَدْتُمْ إِيْتِمَاسَ هَذَا النُّورِ فَالْتَمِسُوهُ فِي بُيُوتٍ» (ملاحظه شود: تفسیر عبدالکریم خطیب). یا این که: هَذِهِ الْمَشْكَاةُ، يَا: هَذَا الْمَصْبَاحُ، يَا: «هَذِهِ الشَّجَرَةُ الْمُبَارَكَةُ فِي بُيُوتٍ». بعضی هم این جار و مجرور را متعلق به فعل (يُسَبِّحُ) میدانند. در این صورت (فیها) برای تأکید بوده و زائد است. (تفسیر نور خرمدل)

ابن عباس (رض) گفته است: مساجد یعنی خانه های خدا در سرزمین برای ساکنان آسمان ها می درخشند همان طور که ستارگان آسمان برای ساکنان زمین پرتو افشانی میکنند. (امام فخر رازی، تفسیر کبیر ۲۴/۶).

باید یاد آور شد که: مکان ها یکسان نیستند و بعضی از آنها، بر بعضی دیگر برتری دارند. راه یابی به نور هدایت خداوند، با رفت و آمد به مساجد به دست می آید.

اصل در استفاده از مساجد، نماز و ذکر خداست، نه مراسم دیگر. طوری که میفرماید: «وَيَذْكَرُ فِيهَا اسْمُهُ» در آنها بندگان به توحید و یاد و تلاوت آیاتش می پردازند. ادای نماز، ذکر و انواع عبادت های دیگر تنها نام او در آنها یاد شود «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» در این مساجد مؤمنان در صبح و شام

نماز را برای الله اقامه میکنند. و ذکر او در این دو وقت بیشتر در آنها انجام میشود.

ابن عباس (رض) گفته است: در قرآن هر چه تسبیح آمده است معنی نماز را افاده می کند.

رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ
يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ﴿٣٧﴾

مردانی که تجارت و خرید و فروش آنان را از یاد الله و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات غافل نمی دارد، از روزی می ترسند که دلها و دیدهها در آن دگرگون می گردد (۳۷)

کلمه ی «رِجَالٌ» در این آیه مبارکه شامل همه ی بندگان الله می شود، چه مرد و چه زن.

«تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ» «تجارت»، داد و ستد دائمی برای به دست آوردن سود است، ولی «بَيْعٌ» خرید و فروش مقطعی برای رفع مایحتاج زندگی است. (تفسیر میزان) کسانی که تجارت آنان را غافل نکند، اشخاصی بزرگی هستند. (در آیه مبارکه کلمه «رِجَالٌ» با تنوین آمده است که مبین کننده علامت بزرگی و عظمت را میرساند. یقین داشته باشید که: اگر ایمان و اراده ی مسلمان قوی باشد، ابزار و وسائل اثری ندارند.

مفسران گفته اند: این آیه در مورد بازاریان نازل شده است. آنها به محض شنیدن اذان کار و کاسبی را تماماً رها کرده و به اطاعت الله متعال می شتافتند. بازار های مسلمانان، در وقت نماز باید تعطیل شود. وحتی کارهای حلال و مباح نباید انسان را از یاد الله متعال غافل کند، چه رسد به کارهای مکروه و حرام.

میخواهم یاد آور شوم که: ترک تجارت، اهمیت ندارد، بلکه تجارت همراه با یاد الله، نماز و زکات دارای ارزش و اهمیت می باشد. و در این هیچ شکی نیست که: ایمان به آخرت، دنیا را نزد انسان کوچک می سازد.

ابن عباس (رض) میگوید: در مدینه مردانی بودند که به طلب فضل و نعمت الله متعال خرید و فروش و معامله می کردند و چون صدای اذان را می شنیدند، آنچه را در دست داشتند، بر زمین می گذاشتند و برای ادای نماز به سوی مسجد می شتافتند. این معنی قوی تر از قولی است که آیهء کریمه را بر دست کشیدن کامل از معامله و تجارت برای فارغ شدن به ذکر الله متعال حمل می کند.

«يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ» «از روزی میترسند» مراد، از آن روز قیامت است «که چشم و قلب انسان به شدت از خوف و هراس آن مضطرب و آشفته می شوند. یعنی: در میان امید نجات و بیم هلاک، نگران و دگرگون و زیر و رو میشوند.

لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٨﴾

[این گونه عمل می کنند] تا خدا آنان را بر [پایه] نیکوترین عملی که انجام داده اند ثواب دهد، و از فضلش برای آنان بیفزاید، و الله هر کسی را که بخواهد، بی حساب روزی میدهد. (۳۸)
مطمئن باشید هر کسی که از سود دنیا بگذرد، به سود بی حساب آخرت دست می یابد.

الله متعال کم و کاستی های اعمال بندگان خویش را جبران کرده و پاداش کامل به آنان اعطا می کند.

یعنی خداوند متعال به هر کس از بندگان که بخواهد بهترین بخشش ها را عطا کرده و ایشان را به برترین جزا که در شمار و حد و پیمان و وزن ننگند،

نایل می‌سازد؛ زیرا او جوّاد کریم صاحب مجدّی است که بر عمل نیک چندان پاداش بی‌حسابی می‌بخشد که عمل خود بدان مرتبه از پاداش نمیرسد. امام فخررازی گفته است: بدین ترتیب کمال قدرت و کمال سخاوت در بخشش و وسعت احسانش را یادآور میشود؛ زیرا خدای سبحان در مقابل طاعت بزرگترین پاداش را به آنها میدهد و در مقابل بیم و خوفشان فضل و کرم بی‌حد را به آنان اضافه می‌دهد.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که مراد از: «وَيَزِيدُهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ» [النساء: ۱۷۳] دادن اجازه شفاعت به ایشان است. «و خدا هر که را بخواهد بی حساب روزی می‌دهد» چندان که آن روزی در حساب و شمار خلق نگنجد.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی از شرح حال مؤمنان بحث به عمل آمد که: در دنیا در نور الله قرار دارند و به سبب آن نور، کردار پسندیده و نیکو انجام میدهند و در آخرت رستگارند و از نعمت پایدار برخوردار و در همان جا همیشه ماندگارند. در آیات متبرکه (۳۹ الی ۴۰) از احوال کافران، بحث به عمل می‌آید که از نور الله محروم اند، و در آخرت سخت زیانبارند و در دنیا در تاریکی‌های خطرناک قرار میگیرند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٣٩﴾

و آنان که کفر ورزیدند، اعمال شان مانند سراب در دشت هموار است که (فرد) تشنه آنرا آبی گمان میکند، تا چون به آن نزدیک شود آن را چیزی نیابد، و الله را نزد خود یابد و حسابش را تمام و کامل به او بدهد، و الله سریع الحساب است. (۳۹)

سراب چیزی است که در بیابان های بی آب به هنگام سختی گرما به صورت آب دیده میشود به طوری که بیننده آن را آب می پندارد. قیعه: جمع قاع، به معنای زمین مسطح و بزرگ همچون بیابان است و یا مکانی که چقری دار و پایین است که آب در آن جمع می شود. «ظمان» شخصی را می گویند که تشنگی زیاد داشته باشد.

کفار در روز قیامت، از هیچ گونه سرمایه برخوردار نمی باشند:

باید گفت که علاوه بر عقیده، اعمال انسان در سرنوشت او نقش بسزا و بی نهایت مؤثری را دارا می باشد. بعد از این که قرآن عظیم الشان حال و سعادت مؤمن را بیان کرد، وضع و زیانمندی کافر را به بیان گرفته، و در این بخش دو مثال را یادآور می شود:

اول، از اعمال کفار مثال می آورد، و ثانیاً؛ اعتقاد و دست و پا زدند را در تاریکی به طور مثال بیان می دارد و میفرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيعَةٍ» و کسانی که به الله متعال کفر ورزیده و پیامبرانش را تکذیب کرده اند، اعمال نیک شان در دنیا از جمله مانند: سخاوت و بخشندگی، صلۀ رحم و آزاد سازی بردگان، که تصور آنرا میکردند که ؛ عذابش را از آنان دفع میکند بسان سرابی می گردد که از آن حاصلی متصور نیست.

در این آیهء مبارکه به حقیقت اشاره دارد که: شرط قبولی عمل، داشتن ایمان است و سعادت انسان نیز در گرو ایمان است. و جمله: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ» میسراند که: کفر سبب حبط و پوچ شدن عمل انسان می گردد. واقعاً همان سرابی که انسان نیمه روز آن را از دوردست همانند آبی به روی زمین مشاهده میکند و تشنه لب آن را آب میندازد اما وقتی پیش آن میرسد آبی نمییند. پس همچنان است انسان کافر وقتی که می پندارد اعمال نیکویش

در دنیا، خوف و هراس‌های روز جزا را از وی دفع خواهد کرد، ولی چون روز حساب فرا رسد، نه تنها ثوابی را به اثر این اعمال به دست نمی‌آورد، بلکه خدای سبحان را می‌یابد که به سزای افعالش کیفری سخت را برایش آماده نموده است. باید به انگیزه‌ها توجه به عمل آید، نه به جلوه‌ها و ظاهر تلاش‌ها.

«وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» الله تعالی به عجله به حساب بندگان خود میرسد؛ و سریع الحساب است؛ شماری حساب بسیار را در وقتی کوتاه بر می‌شمارد، او وعده‌اش را به تأخیر نمی‌اندازد؛ زیرا وعده‌اش خواه ناخواه روی دهنده است.

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ﴿٤٠﴾

یا همچون ظلماتی است در یک بحر عمیق، که موج آن را پوشانیده، و بر روی آن موج دیگری است، و بر روی آن ابری تاریک، تاریکی‌هایی است یکی بر روی دیگری، آن چنان که هرگاه دست خود را خارج کند ممکن نیست آنرا ببیند! و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست! (۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ظُلُمَاتٍ»: این آیه شریفه اشاره به طوفان‌هایی که در ابحار به وقوع می‌پیوندد، دارد. در ابحار پر آب و اقیانوس‌های وسیع و بزرگ، هنگامی که طوفان‌ها در می‌گیرد امواج خوفناکی با درازا و پهنا و بلندای گوناگون به راه می‌افتد. به گونه‌ای که چین‌ها بالای چین‌ها روان و طبقه‌ها فوق طبقه‌ها دوان می‌گردد و گردبادهای بحری جلو نور آفتاب را می‌گیرد. طوفان‌ها هم به نوبه خود ابرهای ضخیم را ایجاد می‌نماید و تاریکی هوا بر تاریکی آب‌ها می‌افزاید و بالاخره ظلمت تا بدانجا حکمفرما می‌گردد که با وجود سلامت چشم‌ها رؤیت اشیاء ناممکن می‌شود (المنتخب). کسی که گرفتار چنین محیطی شود کی از آن

رها و به سوی نجات راه پیدا می کند؟ کافران و منافقان محروم از نور خدا هم در تاریکی های کفر و شرک و معاصی گرفتارند. دل های شان دستخوش امواج حیرت بوده، و ابرهای شک بر دل های شان خیمه زده، و در نتیجه با ظلمات عقیده غلط و کردار بد و گفتار نادرست، راهی گور تاریک و دشت محشر تاریک و دوزخ تاریک میگردند و بالاخره در دنیا و آخرت در ظلمات به سر می برند. «لَجَّيٌّ»: منسوب به (لَجَّةً)، دارای آب زیاد با عمق بسیار و سطح مواج. (مراجعه فرماید تفسیر نور خرمدل)

در آیه متبرکه برای اعمال کفر مثلی بیان نموده میفرماید: «أَوْ كَظُّمَاتٍ فِي بَحْرِ لَجَّيٍّ» این هم مثل دوم از گمراهی کفارست. یعنی: یا مثال آنها به سان تاریکی های بزرگی بحری بی نهایت عمیق است که سطح عمق نامعلوم است. اعمالی را که مؤمن، انجام میدهد نوراست و عمل را که کفار به جا می آورند، ظلمات است. اعمال خوب کفار، همچون سراب و اعمال بد آنها، همچون ظلمات است.

در آیه متبرکه با چی زیبایی این حقیقت را بیان فرموده است: «يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ» بر همان دریا امواج متلاطم بالای یکدیگر قرار دارند، «مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ» و بر بالای همان موج فوقانی و دوم توده ابری تیره و انبوه قرار دارد. «ظُّلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» تاریکی های انبوه و متراکم بر یکدیگر می باشند. قتاده گفته است: کافر در بیخ تیرگی دست و پا می زند؛ کلامش تیرگی است، عملش تیرگی است، جایگاهش ظلمت است، محل خروجش تیرگی و سرانجام و عاقبتش تیرگی روز رستاخیز در آتش دوزخ است. (تفسیر طبری ۱۱۶/۱۸).

«إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا» این تتمه و پایان تمثیل است. یعنی اگر همان انسانی افتاده به این ظلمات دستش را بیرون بیاورد تقریباً آن را نمی بیند؛ زیرا

تیرگی بحر و موج و ظلمت ابر به حدی بر هم انبوه و متراکمند، که شدت تاریکی مانع دیدن نزدیکترین چیز می‌شود، وضع کافر نیز چنین است و در ظلمات کفر و گمراهی دست و پا می‌زند.

«وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» (و هر کس که خداوند برایش نوری قرار نداده باشد، نوری ندارد) یعنی: هر کس که الله متعال برایش هدایتی قرار نداده باشد، هدایتی ندارد. وجود این ظلمات در قلب کافر، بر ضد انواری است که در قلب مؤمن قرار دارد، انواری که بیان آن‌ها در «آیه ۳۵»: «مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ» [النور: ۳۵] به بیان گرفته شد.

نباید فراموش کنیم که علم، انسان را از نور وحی بی‌نیاز نمی‌کند. اگر نور الهی نباشد، هیچ نوری انسان را نجات داده نمی‌تواند.

خواننده محترم!

شیخ علی صابونی در تفسیر خویش «صفوة التفاسر» مینویسد: یکی از دانشمندان علم طبیعی غیر مسلمان بعد از این که این آیه ۴۰ سوره نور «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» را شنید. پرسید: آیا محمد سفر بحری داشت؟ گفتند: نه. گفت: من شهادت می‌دهم که پیامبر خداست. گفتند: از کجا دانستی؟ گفت: فقط انسانی میتواند این گونه خصوصیت‌های بحری را بیان کند که عمرش را در بحر و آب‌های بحری به سر برده باشد، و خوف و ترس و عظمت آنرا و خطرات ناشی از طوفان‌های بحری را از نزدیک مشاهده کرده باشد. وقتی گفتید که به سفر بحری نرفته است، دریافتم که کلام الهی می‌باشد. (تفسیر صفوة التفاسر صابونی) پس از آن، الله متعال چهار نوع از دلایل را بر اثبات وجود و یگانگی و قدرت خویش بیان می‌دارد. اولین دلیل را همان تسبیح گفتن مخلوقات می‌شمارد و میفرماید:

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی در مورد نورانی گردانیدن دل‌های مؤمنان به وسیله‌ی هدایت الهی و تاریک نمودن دل‌های کافران و منافقان به گمراهی و سرگشتگی پرداخت؛ اینک در آیات متبرکه (۴۱ الی ۴۶) درباره‌ی فرمان برداری هستی از الله یگانه بحث به عمل آمده است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٤١﴾

آیا ندانسته‌ای که همه کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، الله را به پاکی یاد میکنند؟! و پرندگان که (در حال پرواز) بال گشوده‌اند نیز (او را تسبیح می‌گویند؟! هر یک از آنان نماز و تسبیح خود را دانسته است و الله به آنچه میکنند، داناست. (۴۱)

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ای پیامبر! آیا ندانسته‌ای که هر که و هر چه در آسمان‌ها و زمین از مخلوقات وجود دارد، یعنی تمام ساکنان عالم هستی از قبیل ملایکه، انسان، و جن، الله متعال و عظیم را تسبیح می‌گویند و او را تنزیه و تقدیس می‌کنند.

«تسبیح» به معنای تنزیهی است که توأم با علم و آگاهی باشد و از روی قصد صورت گیرد و تسبیح خداوند به معنای منزّه دانستن او از عیوب و نقایص امکانی است.

تسبیح گفتن غیر عقلا در صداهایی مشهود است که از آنان شنیده می‌شود و در آثاری که از صنعت بدیع حق تعالی در آنان دیده می‌شود.

«وَالطَّيْرِ صَافَّاتٍ» و پرندگان نیز درحالی که در آسمان پر گشوده‌اند تسبیح وی می‌گویند؟ حالت گشودن پر و بال، شگفت‌انگیزترین حالات پرندگان است زیرا استقرار آنها در هوا بدون حرکت دادن بال‌هایشان و بدون قرار گرفتن

بر روی زمین و تسبیح گفتن‌شان در عین این حالت، از بزرگترین نشانه‌های آفرینش خدای ذوالجلالی است که همه چیز را به اتقان و استحکام تمام آفریده است.

«كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ» تمام فرشتگان و انسان و جن و پرنده‌گان، به روش و مسلک خود در عبادت خدا هدایت شده و راه یافته‌اند. همه‌ی موجودات، شعور دارند و نماز و تسبیح آن‌ها، آگاهانه است. الله متعال به هر پدیده و آفریده‌ای آموخته است که چگونه برای مولایش نماز بگذارد و به شکلی پروردگارش رابه شیوه و روش خود یاد کرده و آفریدگارش را تسبیح گوید. در این آیه مبارکه به انسان می‌آموزاند که: نماز و تسبیح هر موجودی به صورت خاصی است. وچه زیبا است که برای ما می‌آموزاند که: نماز، در صورتی دارای ارزش است که: نمازگزار بداند که چه میگوید و چه میکند.

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» از این رو هیچ کار نهانی از کارهای‌شان بر او ناپیدا نیست و به زودی آنان را در برابر اعمال‌شان جزا خواهد داد.

قرآن عظیم الشان، بارها مسأله‌ی تسبیح مخلوقات و موجودات و سجده و نماز آن‌ها را با صراحت بیان کرده و فرموده است: شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید. از جمله در سوره‌ء (اسراء ۴۴). همچنان الله متعال در این آیه چند مرتبه به صورت غیر مستقیم، به انسان هشدار داده است میفرماید: مخلوقات آسمانی وزمینی و پرنده‌گان در حال تسبیح هستند. چرا انسان غافل است؟! تنها به خود نیندیشید، به اطراف خود هم بنگرید و در هستی نیز مطالعه و اندیشه و تفکر داشته باشید.

و میفرماید که: تسبیح موجودات، آگاهانه است. چرا انسان در نماز حضور قلب ندارد؟! و می‌افزاید که: پرنده‌گان، هنگام پرواز در هوا در حال تسبیح و

نمازند، ولی متاسفانه برخی از انسان‌ها هنگام پرواز در آسمان، در حال غفلت و مستی به سر می‌برند!

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿٤٢﴾

و از برای الله است حکومت و مالکیت آسمان‌ها و زمین و بازگشت تمامی موجودات به سوی اوست. (۴۲)

«وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» مالکیت، گرداندگی و تدبیر امور آسمان‌ها و زمین تنها از آن الله متعال است؛ او را در ملکش هیچ معارض و منازعی نمی‌باشد، زیرا او یکتای بی‌همتاست که فرمانروایی مطلق و سلطنت عام فقط از آن اوست.

«وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» مرجع و سرانجام خلاق نزد اوست، و مطابق اعمالشان آنها را جزا و پاداش می‌دهد. بازگشت به سوی او و حساب نیز تنها برعهده او می‌باشد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ ﴿٤٣﴾

آیا ندیدی که خداوند ابرهایی را به آرامی میراند، سپس میان آنها پیوند می‌دهد و بعد آن را متراکم می‌سازد، در این حال قطره‌های باران را می‌بینی که از لابلای آن خارج می‌شود. و از ابرهای کوه مانند ژاله فرود می‌آورد، پس آن را به هر کس بخواهد میرساند و آن را از هر کس که بخواهد باز میدارد. نزدیک است درخشش برق آن چشم‌ها را برآید. (۴۳).

امام صاوی می‌فرماید: همان طور که باران پرسود برای بندگان را از آسمان نازل می‌کند. همان‌طور هم ژاله زیانبخش را برای بندگان نازل می‌کند پس پاک و منزّه خدایی است که آسمان را منشأ خیر و شر هر دو قرار داده است. (صاوی بر جلالین ۲۳۴/۳).

يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿٤٤﴾

خداوند شب و روز را دگرگون می سازد، و در این عبرتی بزرگی است برای کسانی که بصیرت داشته باشند. (۴۴)

و از دیگر برهان‌های قدرت باری تعالی آن است که او بین شب و روز توالی و تعاقب ایجاد کرده است به طوری که یکی از آن‌ها را از پی دیگری می آورد و هم اوست که در بین مدت شب و روز از حیث بلندی و کوتاهی تغایر ایجاد نموده است. بی گمان در این امر برای هر کس که دیده روشنی داشته باشد، بر عظمت فرمانروای مطلق و مالک بی چون برحق دلالت آشکاری است. باید گفت که: تشویق به تدبّر و نهی از سطحی نگری، از سفارشات پی در پی و همیشگی قرآن عظیم الشان است. در این آیه مبارکه یکی دیگر از برهان‌های قدرت الهی به بیان گرفته شده است. تغییرات و آمد و رفت شب و روز، تصادفی نیست، بلکه بر اساس نظامی دقیق استوار است. و این بدین معنی است که: پدیده‌های هستی عبرت انگیز است، درباره آن باید تفکر کنید.

و کسی که اهل بصیرت باشد، میتواند از همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها درس بگیرد. وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤٥﴾

و الله هر جنبه‌ای را از آبی [که به صورت نطفه بود] آفرید، پس بعضی از آنها بر شکم شان راه میروند، و برخی از آنها به روی دو پا حرکت می کنند، و بعضی از آنها به روی چهار پا راه میروند. الله هر چه بخواهد می آفریند. البته الله بر هر چیز قادر است. (۴۵)

مفسر تفسیر نور شیخ خرمدل می نویسد: منظور از خلقت موجودات زنده از آب این است که خداوند دانا و توانا، نخستین جوانه‌ء حیات را در اعماق یا

سواحل ابحار پدیدار فرموده است؛ یا این که مراد از چنین آبی منی است، و اگر هم برخی از جانداران از راه تقسیم سلول‌ها به وجود می‌آیند؛ نه از راه نطفه منی، از قبیل: واحد الحجره وی، حکم بالا جنبه نوعی دارد؛ نه عمومی. و یا این که مراد این است که آب ماده اصلی موجودات زنده است و قسمت عمده جسم آنها آب بوده و بدون آن قادر به ادامه حیات خود نمی‌باشند.

«يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ»: این بخش از آیه، بیان‌گر این واقعیت است که جانداران منحصر به سه گروه خزندگان و دوپایان و چهارپایان نبوده و بلکه حیواناتی وجود دارد که به گونه دیگری و دارای پاهای بیشتری، و یا ساختار و شیوه حیات شگفت‌تری می‌باشند.

مطالعه کنندگان گرامی!

در این آیه مبارکه، خداوند به تمام اصناف حیوانات که اصل آفرینش آنها از آب است، اشاره فرموده است: یعنی ماده‌ی اصلی همه‌ی جنبنده‌ها آب است، «ماء» ولی قدرت‌نمایی خدا به گونه‌ای است که از این ماده‌ی ساده، این همه موجودات متنوع خلق می‌کند. که: از جمله انسان، حیوان، خزندگان، چرندگان و پرندگان، تفکر در ساختمان وجودی حیوانات، و سایر مخلوقات گامی برای خداشناسی است.

ابن کثیر فرموده است: خدای توانا در خلق انواع حیوانات با اشکال و رنگ‌های گوناگون و حرکات و سکناات مختلف، از یک آب، قدرت مطلق و تسلط کامل خود را یادآور می‌شود. (مختصر ابن کثیر ۱۱۳/۲).

«فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ» بعضی از آنها، مانند مار روی شکم می‌خزد. «وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ» بعضی بر دو پا راه می‌روند؛ مانند انسان و پرنده، باید گفت که: اگر انسان در حرکت و رشد معنوی نباشد، در حرکت ظاهری همچون دیگر جنبندگان خواهد بود. «وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ» بعضی هم بر چهار پا راه می‌روند؛ مانند گاو و گوسفند و دیگر چهارپایان.

ابو حیان گفته است: چیزی را از پیش آورده است که بیشتر و روشن تر بر قدرت خدا دلالت دارد و شکفت آورتر است، که عبارت است از راه رفتن بدون وسیله‌ی پا و دست. سپس روندگان بر دو پا را ذکر کرده، بعد از آن چهار پایان را. (البحر ۴۶۶/۶).

«يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» پروردگار با عظمت هر چه بخواهد همان گونه می آفریند. «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» خدا برایجاد هر چیز و انجام هر خواسته‌ی خود تواناست و محقق ساختن چیزی که ایجادش را اراده کرده باشد، ناتوانش نمیسازد.

امام فخر رازی گفته است: باید بدانید که عقل انسان از احاطه‌ی کامل به احوال ریزترین جاندار، ناتوان است، و استدلال به ریزترین جاندار بر وجود صانع و سازنده روشن است؛ زیرا اگر موضوع از ترکیب عناصر چهارگانه ناشی می‌شد، در تمام مخلوقات یکسان میبود، پس اختصاص هر یک از این حیوانات به اعضاء و مدت عمر و میزان اندام‌هایش، باید بنا به تدبیر و طرح و برنامه‌ریزی توانا و حکیمی صورت پذیر باشد، که از آنچه منکران می‌گویند مبرا می‌باشد. (تفسیر کبیر ۱۹/۲۴).

لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٤٦﴾
ما آیات روشنگری نازل کردیم والله هر که را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می‌کند. (۴۶)

ای انسان! آیات الهی وسیله‌ی هدایت هستند ولی اصل هدایت کار اوست. والله تعالی هر کس از بندگانش را که بخواهد بر هدایت توفیق داده و راه رشد را به وی می‌نمایاند.

خوانندگان گرامی!

بعد از این که در آیات قبلی دلایل توحید، به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (۴۷ الی ۵۰) در باره لجاجت بر نفاق و گمراهی با وجود دلایل کافی و نشانه‌های گویا، و به صورت کل به نکوهش منافقان می‌پردازد که ایمان زبانی دارند و بر ضد آن نیز کار می‌کنند.

وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾

آنها می‌گویند به الله و پیامبر ایمان داریم و اطاعت می‌کنیم، ولی بعد از این ادعا گروهی از آنها روی گردان میشوند، آنها (در حقیقت) مؤمن نیستند. (۴۷) در این آیه مبارکه و آیات ما بعدی بحث و اشاراتی درباره‌ی منافقان مدینه به عمل آمده است. منافقان که: ادعای یاری پیامبر صلی الله علیه وسلم را داشتند، ولی در عمل از یاری او سرپیچی می‌کردند.

فحوای آیه مبارکه برای ما می‌آموزاند که: به شعارهای زیبا و فریبنده نباید تکیه و فریب خورد، ایمان و ثبات قدم لازم است. و واضح است کسانی که پیمان شکن، اند دین ندارد. باید گفت: ایمان، از عمل جدا نیست. با در نظر داشت این که منافقان در کنار کلمه «آمَنَّا»، کلمه‌ی «أَطَعْنَا» را بر زبان می‌آوردند، ولی در عمل دیده می‌شدند که در برابر ایمان بی‌اعتنا بودند.

حسن بصری گفته است: آیه در مورد منافقان نازل شده است که به ظاهر ایمان داشتند، اما در نهان‌شان کفر مستقر بود.

مفسران در شأن نزول آیه مبارکه می‌فرمایند که: این آیات درباره «بشر» منافق و خصم یهودی وی نازل شد آنگاه که در قضیه زمینی باهم مراغه کردند، یهودی بشر را به سوی رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌کشانید تا میان آنها فیصله کنند و منافق او را به سوی کعب بن اشرف یهودی می‌کشانید در حالی که می‌گفت: محمد بر ما در فیصله خویش ظلم می‌کند!!

وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٤٨﴾
 و زمانی که آنان را به سوی خدا و پیامبرش دعوت داده شوند تا [نسبت به اختلافاتی که دارند] میانشان حکم و فیصله کند، ناگهان گروهی از آنان روی گردان می‌شوند. (۴۸)

مطابق نص قرآنی قضاوت و فیصله رسول الله صلی الله علیه وسلم بر اساس حکم الهی، است، طوریکه در (آیه ۱۰۵ سوره نساء) میفرماید: «لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» تا میان مردم به (موجب) آنچه خدا به تو آموخته فیصله کنی. بناءً نشانه‌ی ایمان واقعی، پذیرفتن حکم پیامبر صلی الله علیه وسلم، می‌باشد و علامه منافق همانا مخالفت و روی گرداندن از حکم رسول الله صلی الله علیه وسلم است. که در حقیقت حکم رسول الله صلی الله علیه وسلم همان حکم خداوند متعال است. که بر بنیاد حق و عدالت استوار می‌باشد. و نشانه‌ی نفاق، روی گردانی از آن است. به یاد داشته باشید که منافقان، فرصت طلب اند، و نان خویش را به نرخ روز می‌خورند. شأن نزول آیت ۴۸:

۷۷۸- ابن ابوحاتم از مرسل حسن روایت کرده است: شخصی بود هرگاه با کسی نزاع می‌کرد و می‌دانست حق جانب خودش است. اگر از او دعوت میشد که به نزد رسول الله بروند تا در بین آنها فیصله کند قبول می‌کرد، چون می‌دانست که فیصله پیغمبر به حق است و به نفع او تمام میشود. و اگر قصد ظلم و تجاوز بر دیگری را میداشت وقتی از او دعوت میشد که به نزد رسول الله برود اعتراض میکرد و میگفت: به نزد فلان میروم. پس خدا آیه: «وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ...» را نازل کرد («تفسیر شوکانی» ۱۸۸۳).

وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ﴿٤٩﴾

ولی اگر حق با آنان باشد [شتابان] با اطاعت و تسلیم به نزد او می آیند. (۴۹)
امام فخر رازی فرموده است: الله متعال یاد آور شده است که آنها وقتی امتناع می ورزند که بدانند حق با دیگران است. اما اگر بدانند که حق با خود آنها می باشد امتناع و اعراض را کنار نهاده و با کمال رضایت اطاعت میکنند. (تفسیر کبیر ۲۴/۲۱).

أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٥٠﴾

آیا در دل هایشان مرض [نفاق] است یا [در دین خدا] شک کرده اند یا می ترسند که خدا و پیامبرش بر آنان ظلم کند؟ [چنین نیست] بلکه اینان خود ستمکارند. (۵۰)

قبل از همه باید گفت که: بی ایمانی، یک مرض روانی است. و دلیل اعراض از فیصله پیامبر صلی الله علیه وسلم را میتوان در سه عامل عمده خلاصه و جمع بندی نمود: اولاً مریضی روانی، تردید و سوء ظن. و خوف و ترس از این که فیصله الله و رسول بر علیه آنان ظالمانه نباشد. باید گفت که: شک و سوء ظن به الله و رسول، ظلم است. (ظلم به خود و ظلم انبیاء)
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (۵۱ الی ۵۴) درباره مؤمنان فرمانبردار، بحث به عمل آمده است.
إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥١﴾

گفتار مؤمنان هنگامی که آنان را به سوی الله و پیامبرش می خوانند تا میان شان فیصله کند، فقط این است که می گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم، همان رستگاران اند. (۵۱)

در چهار آیهی قبل، برخورد منافقان نسبت به فیصلهء پیامبر اسلام اشاره به عمل آمده بود ولی در این آیهء مبرکه برخورد مؤمنان واقعی را مطرح میکند، تا مردم در خود بنگرند که در برابر حکم الله متعال از کدام دسته هستند.

آنچه برای یک شخص مسلمان مهم است؛ «سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا» شنیدن و عمل کردن است، نه صرف شنیدن. اطاعت مؤمنان از پیامبر صلی الله علیه وسلم، براساس تعبد به سخنان و دستورات اوست. ادب و روش مؤمنان راستین این است که: در هنگام خصومت به فیصله کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فراخوانده شوند به حکم شرع گردن نهاده هیچ اعتراضی نمی کنند و می گویند: آنچه به ما گفته شده شنیدیم و از کسی که ما را به سوی این حکم فراخوانده، اطاعت کردیم. درحقیقت امر رسیدن به رستگاری، در سایه تسلیم بودن در برابر فرمان الله و اطاعت از اوست. تسلیم در برابر حق، شیوه دایمی مؤمنان است. توجّه مؤمن به راهی است که دعوت می شود، نه شخصیت دعوت کننده. حرف و راه مؤمن در برابر حکم الله و رسول، همیشه یکی است. آنچه برای مؤمن مهم است، عمل به وظیفه الهی و پذیرش حکم الله و رسول است. (خواه به نفع او باشد یا به ضررش).

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٥٢﴾

و هر کس از الله و پیامبرش اطاعت کند و از پروردگار بترسد و از (عذاب) او خود را نگاه دارد، پس ایشانند که کامیاب اند. (۵۲).

آنچه چیزی که دارای ارزش است، همانا خشیت درونی و پروای بیرونی است. اطاعت نباید موجب غرور انسان شود، بلکه روحیهی خشیت و تقوا لازم دارد. و باید گفت: هر آن کسی که از الله و پیامبرش اطاعت کند و بر دستاورد آنان عمل کند، و از نواهی پرهیزد، پس آن گروه اند که به رضوان و بهشت نایل می گردند.

مفسر تفسیر صفوة التفاسیر در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: آورده‌اند: بعضی از کشیشان روم وقتی این آیه را شنیدند مسلمان شدند و گفتند: این آیه تمام محتوای تورات و انجیل را در خود جمع کرده است.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجْنَ قُلْ لَّا تُقْسِمُوا طَاعَةَ مَعْرُوفَةً
إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٥٣﴾

و (منافقان) به الله قسم خوردند به مؤکدترین قسم‌های خود که اگر به آنها فرمان دهی (که برای جهاد بیرون روند) البته بیرون میشوند، بگو: قسم مخورید، اطاعت پسندیده (از شما) مطلوب است، چون الله از آنچه می‌کنید، با خبر است. (۵۳)

بر قسم هر انسان قسم‌خور نباید اطمینان و باور کرد، زیرا شرایط امروزی طوری پیش آمده است که: منافقان از مقدّسات دینی سوء استفاده می‌کنند. باید گفت که مسلمانی، صرف به گفتار خلاصه نمی‌شود، بلکه در جنب گفتار، کردار لازم است. منافقان بدانند که الله تعالی به گفتار و رفتار آنها آگاه و دانا است.

مقاتل گفته است: بعد از این که الله امتناع و روگردانی منافقان را از حکم پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد آور شد، آنها آمدند و گفتند: اگر به ما دستور می‌دادی سرزمین و دیار و زن و فرزندان خود را رها می‌کردیم و به جهاد میرفتیم، که آیه‌ی (حاشیه‌ی شیخ زاده ۴۳۵/۳). «قُلْ لَّا تُقْسِمُوا» نازل شد. یعنی قسم نخورید؛ چون قسم‌تان دروغ است.

«طَاعَةَ مَعْرُوفَةً» فرمانبری شما از خدا و پیامبر معلوم است که به زبان است نه قلبی، و گفتن است نه عمل.

«إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» بی گمان الله به اعمال و احوال و مقاصدتان آگاه است، بازگشتتان به سوی اوست و به زودی شما را در برابر آن محاسبه خواهد کرد.

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٥٤﴾

بگو از الله اطاعت کنید و از پیامبر [هم] اطاعت کنید، و اگر روی بگردانید، (بدانند که به رسول ما زبانی نرسانده‌اند) زیرا بر عهده او [پیامبر] تکلیف خود اوست، و بر شما تکلیف خود شماست، و اگر از او اطاعت کنید هدایت می‌یابید، و بر پیامبر چیزی جز ابلاغ آشکار نیست. (۵۴)

از وظایف پیامبر صلی الله علیه وسلم که منافقان را نیز به اطاعت از فرامین و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوت نماید. اطاعت و پیروی از او امر و نواهی پیامبر صلی الله علیه وسلم به مثابه اطاعت از دستورات الله متعال، واجب است. رهنمودهای پیامبر هماهنگ با فرمان‌های الهی است. در ضمن قابل یادآوری است که پیروی یا سرپیچی مردم، در ادای وظیفه‌ی پیامبران اثری ندارد. «وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا»

اما اگر از پیامبر صلی الله علیه وسلم اطاعت کنید، و فرمانش را اجراء کنید به راه نیک‌بختی و رستگاری راهیاب شده‌اید. «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» و بر عهده رسول ما جز ابلاغ آشکار نیست. لذا پیامبر صلی الله علیه وسلم به این قادر نیست که دل‌هایتان را به ایمان وا دارد چون او رسالت را تبلیغ و امانت را انجام داده است. بنابراین، شما خود باید با تصمیم و عملتان به سوی ایمان بشتابید.

نگاهی مختصر به مفهوم این آیات:

۱- سمع و طاعت، محور پیمان نخستین با مسلمانان پیشتاز در پیمان اول عقبه است که: دوازده تن از مردان انصار با پیامبر بر این سخن «سمعا و طاعة» پیمان بستند. «اسلم» میگوید: عمر(رض) در مسجد النبى بود، مردی از سران روم بالای سرش ایستاده بود و می گفت: «أنا أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسولُ الله» حضرت عمر(رض) به او گفت: چه حالی داری، نظرت چیست؟ گفت: مسلمان شده ام. گفت: سبب مسلمان شدنت چیست؟ گفت: من کتاب تورات، انجیل و بسیاری دیگر از کتاب‌های پیامبران را خوانده ام. روزی از شخصی اُسیر آیه‌ای از قرآن شنیدم که تمام مفاهیم کتاب‌های پیشین در آن جمع شده است. پس دریافتم که قرآن، سخن خدا و از سوی اوست و اینک مسلمان شده ام. عمر فرمود: آن آیه کدام است؟ گفت: «و من يطع الله و رسوله و يخش الله و يتقه فأولئك هم الفائزون».

حضرت عمر(رض) فرمود: پیامبر میفرماید: «أوتيت جوامع الكلم» کلمات جامع معانی به من عطا شده است.

۲- منافقان سخت قسم میخورند که از فرمان پیامبر سر پیچی نکنند؛ اما سوگندشان دروغ است و خداوند آنانرا از سوگند دروغ باز می‌دارد و میفرماید اگر راست میگویند، همراه مؤمنان کار نیک انجام دهند و ایمان قلبی داشته باشند. سوگند خوردن شان بیهوده است؛ چون خداوند از گفتار بدون کردارشان خبر دارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (۵۵ الی ۵۷) در باره؛ پایه و اصول حکومت مؤمنان بحث به عمل آمده است.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده، وعده داده است که آنان را در این سرزمین جانشین گرداند، همچنان که کسانی را که پیش از آنان بودند نیز جانشین [پیشینیان] گرداند، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به نفع‌شان پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و بیم‌شان را به ایمنی تبدیل خواهد کرد؛ چون مراپرستش میکنند و چیزی را با من شریک نمی‌سازند. و هر کس پس از این کافر شود، پس این گروه همان فاسقان‌اند. (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ...»: مراد مؤمنان صدر اسلام به طور خاص، و همه مؤمنان متّصف به دو صفت ایمان و عمل صالح به طور عام، در تمام ازمنه و امکانه است. «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ»: قطعاً ایشان را جانشین و جایگزین دیگران می‌سازیم و حکومت و ریاست را به دست آنان می‌سپاریم. مراد این است که در هر عصر و زمان پایه‌های ایمان و عمل صالح در میان مسلمانان مستحکم شود، آنان صاحب حکومتی ریشه‌دار و پرنفوذ خواهند شد.

«الْأَرْضِ»: مراد از آن تمام روی زمین نیست، بلکه تسمیه جزء به اسم کلّ است. برخی ارض شامل سراسر کره زمین دانسته‌اند و در انتظار روزی و روزگاری هستند که حکومت جهانی در دست مسلمین خواهد بود (إِنْ شَاءَ اللَّهُ).

«الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: مراد همه ملّت‌های پیشین است که دارای ایمان و عمل صالح بوده‌اند و در روی زمین حکومت پیدا کرده‌اند (ملاحظه شود سوره‌های: اعراف آیه ۱۳۷، یونس آیه ۱۴، قصص آیات ۵ و ۶).

«كَفَرًا»: کفر ورزید. کفران نعمتِ خلافت کرد.

«بَعْدَ ذَلِكَ»: بعد از آگاهی از این وعده. بعد از حصول آنچه وعده داده میشود. «الْفَاسِقُونَ»: مرتدان. خارج شوندگان از طاعت خدا. سرکشان از فرمان الله متعال. افراد کاملاً فاسق و سر به کفر و طغیان نهاده. (مراجعه شود به تفسیر نور: مصطفی خرمدل).

در این آیه مبارکه: الله متعال به مؤمنان شایسته کار وعده پیروزی و اقتدار را داده است؛ در این آیه مبارکه تأکید به عمل آمده است که: به مؤمنان، امید دهید تا فشار و سختی‌ها، آن‌ها را مأیوس نکند. کلید و رمز لیاقت برای به دست گرفتن حکومت گسترده حق، ایمان و عمل صالح است.

در حدیث شریف آمده است: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خدا زمین را برایم جمع کرد به طوری که مشرق و مغرب آن را می دیدم، و هر آینه مالکیت امت تا آنجا گسترش خواهد یافت» (روایت از مسلم).

همچنان در آیه می‌فرماید هدف از حکومت اهل ایمان، استقرار دین الهی در زمین و رسیدن به توحید و امنیت کامل است. وی را به یکتایی عبادت کنند، بر دینش ثبات و استقامت ورزیده و چیزی را به وی شریک نیاورند. امنیت واقعی، فقط در سایه‌ی حکومت دین است.

ولی هر کس بعد از آنکه الله متعال عزت و تمکینش داد، در زمین جانشینش گردانید و از بیم و هراس محفوظ اش ساخت، کفر و عصیان ورزد، پس یقیناً از طاعت حق تعالی خارج و از حدود و موازینش تجاوزگر است.

شان نزول آیه ۵۵:

۷۷۹- حاکم به نوع صحیح و طبرانی از ابی بن کعب (روایت کرده اند: هنگامی که پیامبر اکرم (و اصحاب کبار به مدینه آمدند و انصار به آن‌ها جا

داد و پذیرایی شان کرد هدف تیر دشمنی و عداوت همه عرب قرار گرفتند، شب با سلاح می خوابیدند و صبح با سلاح بر می خاستند. به خود می گفتند: آیا روزی خواهد رسید که ما هم با اطمینان و آرامش زندگی کنیم و جز از خدا از هیچکس نترسیم. پس آیه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...» نازل شد. (حاکم ۲ / ۴۰۱، طبرانی در «معجم اوسط» ۷۰۲۵، واحدی در «اسباب نزول» ۶۴۷، بیهقی در «دلایل» ۳ / ۶ و ۷ از ابوعلیه از ابی بن کعب روایت کرده اند.)

۷۸۰- ابن ابوحاتم از براء (روایت کرده است: این آیه در مورد ما که در ترس و هراس شدید زندگی می کردیم نازل شده است.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٥٦﴾
و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید، و این پیامبر را اطاعت کنید تا مشمول رحمت (او) قرار گیرید. (۵۶).

«لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»: تا به شما رحم شود. به امید رحمت و عنایت خدا به خود. قبل از همه باید گفت که در دین مقدس اسلام؛ مسائل عبادی «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» و مسائل مالی «آتُوا الزَّكَاةَ» و مسائل سیاسی و حکومتی «أَطِيعُوا الرَّسُولَ» از یکدیگر جدا نیستند. مطمئن و متیقن باشید که: شرط رسیدن به رحمت الهی، پیروی از الله و رسول است. کفار، اگر چه ابرقدرت باشند، اما روزی رسیدنی است که در برابر قدرت الله با عظمت شکست خواهند خورد.

لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمُ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٥٧﴾

گمان نبر که کافران می توانند از چنگال مجازات الهی، در زمین فرار کنند، جایگاه آنها آتش است و چه بد جایگاهی است؟! (۵۷)

«مُعْجِزِينَ»: در مانده کنندگان. گاهی انسان در تعقیب کسی است و او از دستش

فرار می کند و هر چه کوشش مینماید به او دسترسی پیدا نمی نماید و از قلمرو قدرتش بیرون میرود، و این امر او را ناتوان می سازد، اما خدا کسی نیست که بتوان از قلمرو قدرت او بیرون رفت و وی را درمانده کرد و از دست مجازات اش خود را به دور داشت.

در آیه مبارکه میفرماید که: ای محمد! گمان مبر آن کافران که با شما به دشمنی برخاسته تو را تکذیب می کنند، در این دنیا الله را ناتوان و درمانده کرده اند، بلکه خدا در هر زمان و مکان بر آنان تسلط و قدرت دارد. «وَمَا أُوَاهُمُ النَّارُ» سرانجام شان آتش دوزخ است. «وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ» یعنی: دوزخ چه بد سرا، چه بد سرانجام و چه نامیمون بازگشت گاه و چه ناخجسته پناهگاهی است. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (۵۸ الی ۶۰) حکم یازدهم تا سیزدهم: درباره آداب زندگی کردن خانواده با هم، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَ ذَلِكَ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! حتماً باید غلامان و کنیزان تان و همچنین کودکان تان که به (سن) بلوغ نرسیده اند، در سه وقت از شما اجازه بگیرند، پیش از نماز صبح و نیم روز، هنگامی که لباس های خود را بیرون می آورید، و بعد از نماز خفتن. (این) سه وقت برای تان (اوقات) خلوت است. غیر از این (سه وقت) بر شما و بر آنان گناهی نیست، چرا که ایشان در اطراف شما در رفت و آمدند، و شما نیز بر همدیگر وارد می شوید. الله این چنین آیات را

برای تان روشن می‌سازد، و الله دانای باحکمت است. (۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»: مراد بردگان و خدمتکاران است (تفسیر زادالمسیر).

«الَّذِينَ»: از راه تغلیب مراد پسران و دختران است.

«لَمْ يَبْلُغُوا»: به حد بلوغ نرسیده اند.

«الْحُلُم»: احتلام. مراد زمان بلوغ است.

«مَرَّاتٍ»: دَفَعَات. مراد اوقات اجازه گرفتن است.

«الظَّهْرِ»: وقت ظهر. هنگام گرمای نیمروز.

«عَوْرَاتٍ»: جمع عورت، شرمگاه. مراد اوقاتی است که معمولاً میان زن و

شوهر خلوت می‌گردد، و ستر عورت مراعات نمی‌شود.

«بَعْدَهُنَّ»: غیر از آن سه وقت.

«طَوَّافُونَ»: جمع طَوَّاف، صبیغه مبالغه است و به معنی بسیار گردندگان است،

ولی مراد رفت و آمد و داخل شدن و بیرون رفتن و دور و بر یکدیگر پلکیدن

برای خدمت و معاشرت و مخالطت است. خبر مبتدای محذوف بوده و تقدیر

چنین است: «هُم طَوَّافُونَ». «بَعْضُكُمْ»: مبتداء است و خبر آن جار و مجرور (علی

بَعْض) است که مُتَعَلِّق آن محذوف و تقدیر چنین است: «بَعْضُكُمْ طَائِفٌ عَلَى

بَعْضٍ». جمله (بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ) بدل از جمله (طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ) است. (تفسیر

نور مصطفی خرمدل).

مطالعه کنندگان گرامی!

اگرچه تعلیمات و دستورهای حیات بخش که در این آیهء سورهء مبارکه بیان

گردیده است یک نگاه کوتاه به عمل آوریم در خواهیم یافت که: سیاست

پیشگیری از گناه در احکام الهی نهفته است، مثلاً زن و مرد زناکار را در برابر

چشم دیگران تنبیه کنید، (آیه انور) ازدواج آنان را محدود کنید، (آیه انور)

اگر کسی بدون چهار شاهد نسبت ناروا داد، هشتاد ضربه شلاق بزنید، (آیه نور ۴) اگر تهمتی را شنیدید برخورد کنید، (آیه نور ۱۲) هر کس اشاعه فحشا را دوست بدارد، عذاب دردناک خواهد داشت، (آیه نور ۱۹) از راه و قدم‌های شیطان متابعت به عمل نیارید، (آیه ۲۱ نور) کسانی که به زنان پاکدامن تهمت بزنند عذاب عظیم خواهند داشت، (آیه ۲۳ نور) پاکان به سراغ ناپاکان نروند، (آیه ۲۶ نور) بدون اطلاع به خانه دیگران داخل نشوید، و اگر گفتند برگردید پذیرید و برگردید، (آیات ۲۷-۲۸ سوره) چشمان خود را از نامحرم حفظ نمایید، (آیات ۳۰-۳۱ سوره نور) زنان زیور خود را نشان ندهند، برای ازدواج افراد بی‌همسر قیام کنید و از فقر نترسید، (آیه ۳۲ نور) و بالاخره در این آیه مبارکه میفرماید: ساعاتی با همسران خلوت کنید که بدانید فرزندان و خادمان منزل سرزده وارد نمی‌شوند. واقعاً همه این دساتیر برای جلوگیری از فحشا و بلوغ زودرس و حفظ حریم و حیا و آبرو است.

دین مقدس اسلام و شرعیت غرای محمدی دین زندگی آبرومندی است و از جامعیت کاملی برخوردار است. هم برای مسایل مهم مانند تشکیل حکومت جهانی (که در آیه ۵۵ آمده است) طرح و برنامه دارد. و هم برای مسائل جزئی مانند ورود اطفال به اتاق والدین. در این آیه دستور و فورمول مورد بحث قرار گرفته است که اطفال باید دساتیر پاکدامنی را از محیط خانه بیاموزند. و قبل از اینکه اطفال به سن بلوغ برسند، باید وارد در امور آداب اسلامی باشند. در این هیچ جای شکی نیست که؛ وضع تمام احکام الهی بر اساس علم و حکمت است.

در این آیه میفرماید: ای مؤمنان! غلام و کنیزها و آن کودکان‌تان را که هنوز به سن بلوغ نرسیده‌اند دستور دهید تا چون می‌خواهند تا در اوقات سه گانه‌ای

که وقت برهنگی عورت‌های شماس است بر شما وارد شوند از شما کسب اجازه کنند؛ این اوقات سه گانه عبارت است از:

۱- قبل از نماز صبح که وقت برخاستن از خواب و پوشیدن لباس است.
۲- وقت خواب نیم روز که لباس های خود را برای استراحت بیرون می آورید.

۳- بعد از نماز عشاء (خفتن) که وقت رفتن به بستر خواب می باشد؛ زیرا در این اوقات سه گانه بیشتر لباس‌ها از بدن بیرون آورده شده و در پوشش عورت کمتر احتیاط به عمل می آید.

«ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَّكُمْ» «این سه نوبت برای تان عورت است» عورات: یعنی ساعات برهنگی شماس است که ستر و پوشش در آن ناقص و مختل می شود، پس باید در این سه وقت، اطفال و بردگان خویش را به کسب اجازه دستور دهید و برای شان جایز نیست که بی اجازه بر شما در آیند. یعنی اگر محل خواب والدین، جدا از فرزندان باشد، نیاز به اجازه دارد.

به قولی: حکم این آیه منسوخ است و این حکم در زمانی بوده که خانه‌ها دروازه نداشته اند، ولی حالا که اغلب مردم منازل و خانه‌های شان را به دروازه مجهز ساخته‌اند، نیاز به کسب اجازه از میان رفته است. به قولی دیگر: حکم این آیه منسوخ نیست، بلکه در حق مردان و زنان هر دو ثابت و پا برجاست. امام ابوحنیفه گفته است: هیچ یک از علما بر منسوخ بودن حکم استئذان اصرار نورزیده است. (تفسیر انوار القرآن).

وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٩﴾

و هنگامی که کودکان شما به مرز بلوغ رسیدند، باید [برای ورود به خلوت خانه شخصی شما] اجازه بگیرند، همان گونه که کسانی که پیش از آنان [به

مرز بلوغ رسیده بودند] اجازه می گرفتند. الله این چنین آیاتش را برایتان روشن می سازد، و الله دانای باحکمت است. (۵۹)
 کلمه‌ی «حِلْم» و «اِحْتِلام» به معنای جُنُب شدن در خواب است که یکی از نشانه‌های بلوغ می باشد.

در آیه مبارکه میفرماید: زمانی که اطفال شما به سن بلوغ رسیدند بر آنها واجب است تا در هر وقت وزمانی که نزد شما وارد می شوند از شما همان سان که بزرگ سالان کسب اجازه می نمایند، آنان نیز اجازه ورود بخواهند.

سِنِ بِلُوغ:

مطالعه کنندگان گرامی!

در شریعت دین مقدس اسلام سن بلوغ دختران و پسران سن خاص و مشخصی ندارد و ممکن است این سن در همه یکسان نباشد، بنابراین تعیین کردن دقیق سن به عنوان سن بلوغ در فهم شریعت اشتباه است، بلکه صحیح آنست که به نشانه‌های بالغ شدن دختر و پسر نظر شود، بدین صورت که: هرگاه پسری مُحْتَلِم شد و یا منی از او خارج گشت و یا آنکه موی شرمگاه او نمایان شد، و در دخترها علاوه بر آن سه نشانه مذکور برای پسرها، دچار عادت ماهیانه (حیض) شد فرق نمی کند در هر سنی که باشند، وجود تنها یکی از این نشانه‌ها، نشانه‌ی بلوغ آنهاست و از همان لحظه به بعد آن ها شرعاً بالغ محسوب میشوند، در صورتی که جنون نداشته باشند، مؤظف به انجام تکالیف شرعی خود اعم از نماز و روزه و دیگر عباداتی که بر هر زن و مرد مسلمان بالغی واجب است، هستند.

بنابر این ممکن است که دختری در سن هفت سالگی و دیگری در نه سالگی دچار حیض شود و همان سال سن بلوغش است.

و همینطور یک پسر ممکن است در سن دوازده سالگی محتمل شود و دیگری در سن پانزده سالگی و یا هم در سنین دیگر آن سن بلوغ اش بشمار میرود.

ولی سوال در اینجا است: اگر بالفرض مثال سن دختر یا پسر از حد معینی بالاتر رفت ولی نشانه‌های بلوغ در او یافت نشد، چه حکم در این بابت باید تنفیذ گردد.

در این مورد علماء اسلام نظریات متفاوتی در مورد سن بلوغ دارند و هر یک از این علماء دید تفسیری و استدلالی خویش را ارائه داشته اند که غرض روشن شدن بهتر و بیشتر این حکم، ذیلاً مختصراً بدان اشاره می‌نمایم:

نظر امام شافعی:

در مذهب امام شافعی سن دختران و پسران که از حد معین بالا رفت و نشانه بلوغ در آن یافت نشد، سن پانزده سالگی را برای دختران و پسران را محدوده نهایی قرار داده اند، یعنی اگر دختری به پانزده سالگی برسد، ولی نشانه‌های بلوغ در او دیده نشود، باز او بعد از پانزده سالگی (کامل) به عنوان مکلف شرعی موظف است تا عبادت و تکالیف شرعی را انجام دهد و همین طور سن پانزده سالگی را برای پسرها هر چند که نشانه‌های (حیض، یا احتلام یا خروج منی، یا رویدن مو بر شرمگاه) دیده نشوند.

نظر امام ابوحنیفه و امام مالک رحمۃ الله علیهما:

در مذهب امام صاحب ابوحنیفه و امام صاحب مالک رحمۃ الله علیهما گفته‌اند: کسی که احتلام نشده باشد، حکم به بلوغ وی نمی‌شود تا این که به سن شانزده سالگی برسد و در روایت مشهورتری از امام صاحب ابوحنیفه سن هفده سالگی نقل شده است.

و درباره دختر گفته است باید به سن هفده سالگی برسد و امام صاحب ابو داود گفته است: انسان با سن بلوغ نمی‌شود، مادام که احتلام نیابد اگرچه چهل ساله هم باشد. (تفصیل موضوع: فقه السنه سید سابق).

اما تعدادی از علمای تابع مذهب امام ابوحنیفه گفته اند که محدوده نهایی برای دختر و پسر پانزده سالگی کامل است، و این نظر علمای مذهب امام حنبل نیز می باشد.

جمع بندی کلی سن بلوغ در نزد علماء:

امام ابوحنیفه (رح): سن نهایی تعیین بلوغ را برای دختران و پسران را هفده سالگی دانسته است.

امام ابویوسف و امام محمد، سن بلوغ دختر و پسر را ۱۵ سال قمری می دانند.

امام مالک: اتمام ۱۸ سال را برای پسر و دختر سن بلوغ تعیین نموده اند.

امام شافعی: اتمام ۱۵ سال قمری را برای پسر و دختر سن بلوغ دانسته اند.

امام احمد ابن حنبل: اتمام ۱۵ سال قمری برای پسر و دختر سن بلوغ دانسته اند.

ظاهریه: می گویند: هرگاه نشانه‌ی بلوغ ظاهر شود و سن مهم نیست.

البته همان طور که گفته شد اگر کسی قبل از آن سنین در وی نشانه‌های بلوغ ظاهر شود، او از همان لحظه به عنوان مکلف شناخته می شود، مثلاً ممکن است دختری در نه سالگی بالغ شود و پسری در دوازده سالگی، ولی اگر هیچ علامتی از بالغ شدن در او دیده نشود، در آن صورت ملاک سنین فوق هستند، یعنی با رسیدن به این سن احکام شرعی بر آنها واجب خواهد شد.

بلوغ زود رس در اسلام:

ظاهر شدن علایم بلوغ از نظر فیزیکی و هورمونی در دختران و پسران را در فقه اسلامی، بلوغ زودرس نامیده اند. سوال در اینجا است که: آیا بلوغ زودرس در شریعت برای اجرای قوانین اسلامی معتبر است؟

علماء در تحقیقات خویش میگویند: رسیدن به سن بلوغ با یکی از نشانه‌های زیر به ثبوت می رسد:

۱- خروج منی از وی، خواه در خواب باشد و یا هم بیداری، چون خداوند میفرماید:

«وإذا بلغ الاطفال منكم الحلم فليستأذنوا كما استأذن الذين من قبلهم» (سورة نور / آیه ۵۹) (هرگاه اطفال شما به سن بلوغ رسیدند و احتلام شدند، باید بدون اجازه بر شما وارد نشوند، همان‌گونه که کسانی پیش از آنان بودند اجازه می‌گرفتند).

در حدیثی به روایت ابوداود از علی بن ابی طالب پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «رفع القلم عن ثلاث: عن الصبی حتی یحتلم. وعن النائم حتی یتیقظ وعن المجنون حتی یفیک.»

(از سه کس قلم تکلیف برداشته شده است: از کودک تا این که احتلام شود و از به خواب رفته تا این که بیدار گردد و از دیوانه تا این که بهبودی حاصل کند و رشد خویش را باز یابد). (و به روایت حضرت علی بن ابی طالب پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «لا یتیم بعد احتلام» (بعد از احتلام یتیمی وجود ندارد و دیگر یتیم نیست). (به روایت ابوداود و بخاری).

۲- به پایان بردن پانزده سال تمام از عمر خود، چون ابن عمر گفت: در روز جنگ «أحد» که چهارده سال داشتم بر پیامبر صلی الله علیه و سلم عرضه شدم، که در جنگ شرکت کنم، به من اجازه نداد و روز جنگ خندق که پانزده سال داشتم بر وی عرضه شدم که در جنگ شرکت کنم به من اجازه داد. چون عمر بن عبدالعزیز این مطلب را شنید به عاملان خود نوشت که کسی را به جنگ نفرستند مگر این که به پانزده سالگی رسیده باشند و تا کسی به پانزده سالگی نرسیده باشد به وی تعرض نکنند.

امام ابوحنیفه و امام مالک گفته‌اند کسی که احتلام نشده باشد، حکم به بلوغ وی نمی‌شود تا این که به سن شانزده سالگی برسد و در روایت مشهورتری از امام ابوحنیفه هفده سال نقل شده است. و در باره دختر گفته است باید به سن هفده سالگی برسد و امام داوود گفته است: انسان با سن بلوغ نمی‌شود، مادام که احتلام نیابد اگرچه چهل ساله هم باشد.

۳- روییدن موی سیاه زهار که موی سیاه مجعد است، نه مطلق موی، که مطلق موی در زهار کودکان نیز هست. در جنگ بنی قریظه مرد را با روییدن موی زهار می شناختند و هر کس موی زهارش رویده بود، به وی اجازه شرکت در جنگ داده می شد.

امام ابوحنیفه گفت: با روییدن موی، هیچ حکمی ثابت نمی شود و روییدن موی زهار نه بلوغ است و نه علامت بلوغ.

۴- قاعده شدن و آبستن شدن، و با این سه علامت قبلی که ذکر شد بلوغ پسر و دختر ثابت می شود و علائم بلوغ دختران علاوه بر آنها، قاعده شدن و آبستن شدن نیز هست، چون بخاری و غیر او از عایشه روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «لا يقبل الله صلاة حائض إلا بخمار» (خداوند نماز زن به حیض افتاده بالغ را نمی پذیرد تا این که روسری داشته باشد و بدون آن نمی پذیرد).

یادداشت تشریحی از آیات (۵۸ تا ۶۰):

این آیات، تتمه‌ی آیه های پیشین است و راه و رسم و آداب اجتماعی را به مؤمنان می آموزد که به کودکانشان یاد دهند که در سه وقت برای ورود به اتاق خصوصی زن و مرد اجازه بگیرند؛ چون آن اوقات در لباس راحت اند و ستر عورت و حجاب کامل ندارند و جامه از تن در آورده اند؛ اما سایر اوقات به اجازه گرفتن نیازی نیست؛ چون خدمتکاران و فرزندان و سایر افراد خانواده برای انجام کارهای لازم، پیوسته در رفت و آمدند که اگر هر بار اجازه بگیرند، تکلیفی سنگین است و از طرفی، نه کارها پیش می رود و نه خانواده شکل منظمی به خود می گیرد. پس خداوند، این چنین آداب و راه شرعی را تبیین می فرماید تا مؤمنان و خواستاران بدان تمسک جویند و پای بند به موازین دینی

شوند. قطعاً خداوند به تمام مصالح مورد نیاز بندگانش آگاه و در تشریح و تدبیر امور، حکیم و کارساز است.

ای مؤمنان؛ هرگاه فرزندان شما بزرگ شدند و به سن بلوغ و رشد عقلی رسیدند، راه و رسم و آداب اسلامی را به آنان بیاموزید، تا همگی زندگی بس نیکویی داشته باشید.

مطالعه کنندگان گرامی!

حکم حجاب و مراعات کردن آن در دوران وسن جوانی در آیه‌های قبلی به بیان گرفته شد، اکنون آیه‌ی مبارکه (۶۰) در باره حکم حجاب و چگونگی پوشش را توضیح می‌دهد و می‌فرماید:

پیرزنانی که به طور کلی، میل جنسی را از دست داده اند و موجب تحریک جنسی نمی‌شوند، اجازه دارند چادر و لباس رویین و گشاد را از تن در آورند و با لباس و جامه‌ی عادی به میان مردم بروند، البته به شرطی که از روی عمد زینت و زیور را در معرض دید قرار ندهند و پوشیده نگهدارند؛ هرچند بهتر است حجاب کامل را فراموش نکنند و مراعات نمایند. اگر این زنان دوست بدارند زینت و زیبایی خود را بنمایانند، دلیل بر این است که هنوز آتش کم نور شهوت درون‌شان خاموش نشده است. بنابراین، حکم این آیه شامل آنان نخواهد شد و هرکس برخلاف این دستور الهی عمل کند، خدا شنوا و داناست و از همه چیز خبر دارد و به حسابش خواهد رسید.

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٦٠﴾

و بر زنان از جای نشسته که امید ازدواجی ندارند، گناهی نیست که حجاب و روپوش خود را کنار بگذارند، در صورتی که با زیور و آرایش خویش قصد خودآرایی نداشته باشند. و پاکدامنی برای آنان بهتر است؛ و الله شنوای داناست. (۶۰).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْقَوَاعِدُ»: جمع قاعد. زنان پیر و سالخورده که از حیض باز ایستاده‌اند شده و میل زناشویی و جاذبه جنسی را کاملاً از دست داده باشند.

«لَا يَرْجُونَ نِكَاحاً»: امیدی به ازدواج ندارند، چرا که دیگر بدانان رغبتی نیست و آتش دلدادگی و دلباختگی خودشان در دلشان فرو مرده است.

«أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ»: این که لباس‌های خود را زمین بگذارند. مراد (خمار) و (جلابیب) مذکور در سوره نور آیه ۳۱، و سوره احزاب آیه ۵۹ است که روسری و چارقد و مقنعه و جامه‌های رویین می‌باشد.

«غَيْرًا»: حال است.

«مُتَبَرِّجَاتٍ»: خارج‌شوندگان از حشمت. زنان آرایش کرده و زینت و زیبایی خود را نشان دهنده.

«يَسْتَعْظِفْنَ»: عفت پیشه کنند. مراد حفظ حجاب برابر سوره نور آیه ۳۱، و سوره احزاب آیه ۵۹ است. (تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل).

وضع قوانین اسلام مطابق با واقعیت‌ها و ضرورت‌ها و نیازها و توانایی‌ها است: طوری که این آیه درباره زنان سالخورده و پیرزنانی که کبر سن آنان را از شهوت و بهره جنسی باز نشانده و ایشان را به ازدواج رغبتی نیست و از حیض دیدن مایوس و از زاییدن محروم اند نازل گردیده است: یعنی پیر زنانی که کبر سن آنان را از شهوت و بهره جنسی باز نشانده و ایشان را به ازدواج رغبتی نیست و دل‌های مردان هم به سوی شان گرایش ندارد گناهی نمی‌باشد که پوشش سبک‌تری اختیار کنند؛ همچون پوشیدن رواندازی بر روی لباس‌های خویش. ولی «غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ» در صورتی که زر و زیور خود را نمایان نسازند، تا مورد توجه قرار گیرند.

ابو حیان گفته است: تبرج در حقیقت عبارت است از نشان دادن چیزی که پنهان کردنش واجب باشد و بسی از پیره زنها حریصند که نشان دهند دارای جمالند. (البحر ۶/۴۷۳) ولی نباید فراموش کنیم که: شرع اسلام برای زنان، چه پیر باشد و چه جوان، نشان دادن آرایش و زینت بدن را برای زنان ممنوع اعلام داشته است. ولی تذکر داده است که ستر و عِفاف، هم در لباس و هم چادر پوشیدن برای شان بهتر است. قابل تذکر است که: در شرع اسلام: سالخوردگی به تنهایی کافی نیست، بلکه باید بی میلی به ازدواج نیز وجود داشته باشد تا اجازه برداشتن روسری را به دست آرد. ولی به صورت کل باید گفت: حجاب، مایه‌ی حفظ عفت زن بوده، و به صورت کل؛ حجاب، به نفع زنان است.

در جنب سایر آزادی، هشدار لازم صورت گرفته است: (اگر از احکام الهی، سوء استفاده شود، خدا شنوا و آگاه است و به حساب متخلفان می رسد). «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» الله متعال نهران ضمیر و نفس را می داند و هر کس را مطابق عملش مکافات و یا مجازات می دهد.
خوانندگان گرامی!

در آیه متبرکه (۶۱) در باره خوردن در برخی خانه‌ها بدون اجازه، اما به ظن رضا، به حث بعمل آمده است.

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَاسْلُمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ

تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ
تَعْقِلُونَ ﴿٦١﴾

بر نایینا گناهی نیست و بر لنگ (هم) گناهی نیست و بر مریض (نیز) گناهی نیست و (نیز) بر خودتان گناهی نیست، که از خانه‌های خودتان و از خانه‌های فرزندان‌تان، یا خانه‌های پدران‌تان، یا خانه‌های مادران‌تان، یا خانه‌های برداران‌تان، یا خانه‌های خواهران‌تان، یا خانه‌های کاکاهای‌تان، یا خانه‌های عمه‌های‌تان، یا خانه‌های ماماها‌ی‌تان و یا خانه‌های خاله‌های‌تان و یا آن (خانه‌هایی) که کلیدشان را در اختیار دارید، یا خانه‌های دوستان‌تان طعام بخورید همچنین بر شما گناهی نیست که یکجا و یا جداگانه طعام بخورید. پس چون به خانه‌ها در آمدید، بر یکدیگر سلام و تحیتی گوئید به سلام و درود مبارک و پاکیزه که از جانب الله (ثابت شده) است. الله این چنین آیات (خود) را برای‌تان بیان می‌کند تا بفهمید. (٦١)

«لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ»؛ اشخاص نایینا، لنگ و مریض در تخلف از جهاد و غیر آن از واجباتی که بدان پرداخته نمیتوانند، معذور شناخته میشوند از آن‌رو که این آفت‌ها مانع انجام تکالیف‌شان میشود.

بر دارندگان عذر یعنی نایینا و لنگ و مریض عیب و ایرادی نیست و گناه ندارد به جهاد نروند؛ زیرا ضعیف‌اند و ناتوان. (این نظر حسن و ابن زید است و ظاهر همان است. صاحب البحر و کشاف نیز آن را پذیرفته‌اند. و گویا منظور این است که مانعی نیست اصحاب عذر با افراد سالم غذا بخورند و طبری و رازی برآیند).

شیخ مرحوم علی صابونی (رح) در «التفسیر الواضح» میگوید: «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ تا علی المریض حرج» در مورد کسانی شرف نزول یافته که

توان جهاد را نداشتند و معذور بودند و بدین سبب خدا آنان را برای رفتن به جهاد مکلف نفرمود و سیاق سخن نیز چنین است: «لیس علی الأعمی حرج و إثم فی عدم خروجهم للجهاد»، نه تکلیفی و نه گناهی بر این گروه نیست اگر برای جهاد بیرون نروند و در میدان جنگ حاضر نشوند؛ زیرا ناتوان و درمانده و غیر مکلف اند و الله جز به اندازه‌ی توان، تکلیف نخواهد کرد.» (سوره توبه آیات ۹۱ و ۹۲).

«ولا علی أنفسکم أن تأکلوا من بیوتکم»: و ای مؤمنان! بر شما گناهی نیست که از خانه‌های خودتان بخورید، یا از خانه‌های پسران‌تان. مفسران گفته‌اند: خانه پسر شخص خانه خود اوست، به دلیل حدیث شریف: «أنت و مالک لابیک». «تو و مالک از آن پدرت هستید».

همچنان امام بیضاوی فرموده است: خانه‌ی فرزندان را نیز شامل می‌شود؛ چون خانه‌ی فرزند مانند خانه‌ی خود انسان است، و در حدیث آمده است: «پاکترین چیزی که انسان آن را می‌خورد، عبارت است از نتیجه‌ی کسبش و فرزند جزو کسب انسان است». (بیضاوی ۵۸/۲).

«أَوْ بُیُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُیُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُیُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُیُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُیُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُیُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُیُوتِ أَخَوَالِكُمْ أَوْ بُیُوتِ خَالَاتِكُمْ»
یا از خانه‌های پدران، مادران، برادران، خواهران، عموها، عمه‌ها، ماماها و خاله‌های تان، یا از خانه‌هایی که نماینده مالکان آن در نگهداشت آن هستید، یا از خانه‌های دوستان تان.

امام فخر رازی گفته است: ظاهراً اباحه‌ی خوردن بر اجازه متوقف نیست؛ زیرا آن‌ها به طیب خاطر به خویشاوندان غذا می‌دهند. (تفسیر کبیر ۳۶/۲۴).

لطیفه:

لطیفه‌ها در تاریخ جوامع بشری و خصوصاً لطیفه‌ها در مورد حیوانات ساختگی

اند و اکثر اساس که واقع شده باشند، ندارند ولی برای افاده بخش از مطالب و رساندن آن به سامع و خواننده بسیار کاری و مؤثر می‌باشند.

به یک نفر گفتند: برادرت را بیشتر دوست داری یا دوستت را؟ گفت: اگر برادرم دوستم نباشد او را دوست ندارم. و ابن عباس (رض) گفته است: دوست از خویش و نزدیک، نزدیکتر است. مگر نمی‌بینی وقتی دوزخیان فریاد کمک برمی‌دارند می‌گویند: «فَمَالْنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقِ حَمِيمٍ» اما از پدران و مادران کمک و یاری نخواسته‌اند. (البحر المحيط ۴۷۴/۶۱).

«أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ» یا از خانه‌هایی که نماینده مالکان آن درنگهداشت آن هستید، حضرت عایشه رضی الله عنها گفته است: مسلمانان با پیامبر صلی الله علیه وسلم به جهاد میرفتند، و کلید خانه‌های خود را به محافظان آن‌ها میدادند، و میگفتند: خوردن از آن را برای تان حلال کردیم و میتوانید از آن بخورید، اما آنها می‌گفتند: برای ما حلال نیست از آن بخوریم؛ چون آن را به طیب خاطر حلال نکرده‌اند، ما فقط امین می‌باشیم تا این که آیهی «أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ» نازل شد. (تفسیر ابن کثیر ۲۱۹/۲).

«أَوْ صَدِيقِكُمْ» یا از خانه‌های دوستان تان.

قتاده گفته است وقتی وارد خانه‌ی دوست شدی گناهی ندارد بدون اجازه چیزی بخوری.

«لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً» همچنین بر شما گناهی نیست که در هنگام غذا خوردن با هم جمع شوید یا پراکنده بخورید.

مفسران گفته‌اند: آیه درباره‌ی طایفه‌ای از کنانه نازل شده است، مردان آن‌ها عادت داشتند به تنهایی غذا نخورند، اگر یک نفر همخوانی نمی‌یافت تمام روز بدون غذا می‌ماند و چیزی نمی‌خورد و چه بسا شتر شیرده داشت، اما تا

یکی پیدا نمی‌شد که با او شیر بنوشد، او نمی‌نوشید، آنگاه خدای متعال به آن‌ها ابلاغ فرمود: اگر انسان به تنهایی غذا بخورد، گناه و مانعی ندارد. «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ» و چون به خانه‌هایی داخل می‌شوید که مسکونی است یا از سکنه خالی می‌باشد باید به همدیگر با درود و تحیه، به حاضران سلام کنید.

«تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ» به آن‌ها سلام اسلامی یعنی «السلام علیکم» بدهید که سلامی پر برکت و پاک است که خداوند متعال آن را برای بندگان مقرر فرموده است.

صیغۀ: «السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته» می‌باشد، سلام کنید. و اگر کسی در خانه نبود بنابر روایتی باید بگوید: «السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین سلام بر ما و بر بندگان شایسته خداوند باد». خداوند این تحیه «سلام» را که مبارک است و میوه محبت و اُلفت میان مؤمنان را به ارمغان می‌آورد، مشروع ساخته است.

قرطبی گفته است: آن را به مبارک توصیف کرده است؛ چون شامل دعا و جلب محبت است.

آن را به طیب توصیف کرده است؛ چون شنونده آن را نیکو می‌یابد. (قرطبی) «كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» ابن کثیر گفته است: بعد از این که خدای منان در این سوره‌ی شریف احکام استوار را یادآور شد و شرایع مبرم و پابرجا را ذکر کرد، به بندگان تذکر داد که برای آنان آیات و دلایل روشن و شافی را بیان می‌کند، تا در آن اندیشیده و سر عقل بیایند. (مختصر ابن کثیر ۶۲۰/۲)

شأن نزول آیه ۶۱:

۷۸۱- عبدالرزاق گفته است که معمر از ابن ابونجیح از مجاهد برای ما نقل کرده است: شخصی کور، لنگ و مریض را [که برای صرف غذا به خانه اش می آمدند، چون چیزی برای اطعام آنها نداشت] (روح المعانی، همان منبع، ج ۱۸، ص ۲۱۷). به خانه پدر خود یا برادر خود یا خواهر خود یا عمه خود و یا خاله خود می بُرد. ناتوانان از پا افتاده از این امر اجتناب می کردند و می گفتند: ما را به خانه دیگران می برند. آیه «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ...» برای اجازه آنان نازل شد. (عبدالرزاق ۲۰۶۷ از طریق او طبری ۲۶۲۲۱ و ۲۶۲۲۲).

۷۸۲- ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: هنگامی که خداوند متعال آیت (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ) (نساء: ۲۹) «ای مؤمنان، مالهای تان را در میان خود به ناروا مخورید» را نازل کرد.

مسلمانان گفتند: خوبترین مال طعام است پس اجازه نداریم که از غذای دیگران تناول کنیم. لذا از خوردن غذای یکدیگر پرهیز کردند. آنگاه آیه مبارکه: «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ»، نازل شد (طبری ۲۶۲۱۹ از علی بن ابوطلحه از ابن عباس (رض) روایت کرده است).

خوانندگان گرامی!

بعد از این که در آیات قبلی حکم اجازه گرفتن برای ورود به منازل مورد توضیح و بیان قرار گرفت، اینک در آیات متبرکه (۶۲ الی ۶۴) به مؤمنان یاد می دهد تا برای بیرون رفتن از مجلس، به خصوص زمانی که با پیامبر برای کار مهمی چون جنگ و جهاد با دشمن و... گرد آیند تا با هم مشورت کنند -

اجازه بگیرند. سپس الله متعال به آنان فرمان می‌دهد که هنگام صدا زدن پیامبر، ادب را نگهدارند و از نافرمانی وی حذر نمایند.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذِنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأُذِنَ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٦٢﴾

مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به الله و پیغمبرش ایمان آورده‌اند، و چون در کار جمع کننده (و مهمی که نیاز به جمع شدن مردم دارد) با او باشند به جایی نمی‌روند تا این که از وی کسب اجازه کنند، یقیناً آنان که از تو اجازه می‌خواهند، ایشان کسانی‌اند که به الله و پیغمبرش ایمان دارند. پس چون برای انجام بعضی از کارهای خود از تو اجازه خواستند، به هر کس از آنان که خواستی، اجازه بده و از الله برای‌شان آمرزش بخواه. بدون شک الله آمرزگار مهربان است. (۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَمْرٌ جَامِعٌ»: کار مهمی که مردمان برای مشورت و یا شرکت در آن گرد می‌آیند، از قبیل جهاد و جمعه و جماعت و عیدین.

یادداشت: «... فَأُذِنَ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ...». نشان می‌دهد که خداوند پاره‌ای از احکام را به رأی و نظر پیامبر صلی الله علیه وسلم واگذار کرده است. این مسأله «تفویض» نام دارد که در علم اصول، مفصل بیان شده است.

شان نزول آیات ۶۲ - ۶۴:

۷۹۰- ابن اسحاق و بیهقی در «دلایل» از عروه و محمد بن کعب قرظی و دیگران روایت کرده‌اند: در غزوه خندق قریش به سرکردگی ابوسفیان در مجمع آسیال رومه چاهی نزدیک مدینه جابجا گردید. و غطفان افراد خویش

را به «نعمی» کنار کوه اُحُد جابجا کرد. خبر آمدن آن‌ها قبلاً به پیامبر رسیده بود و آن بزرگوار با کمک دیگر مسلمانان در اطراف مدینه خندق کند، اما برخی از منافقان آهسته و خیلی اندک کار می‌کردند و بدون اجازه رسول خدا مخفیانه به خانه‌های خویش می‌رفتند. اگر برای یکی از مسلمانان ضرورتی پیش می‌آمد که از اجرای آن ناگزیر می‌بود ضرورت کار خویش را نزد رسول خدا یادآور میشد و برای رسیدگی به نیازمندی خود اجازه می‌خواست. پیامبر اکرم اجازه می‌داد و او چون نیازمندی‌های خویش را انجام می‌داد برمی‌گشت. آنگاه خدای پاک در شان آن‌ها آیات «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذِنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنَ لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٢﴾ لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَسْتَلْلُونَ مِنْكُمْ لَوْ آذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٤﴾» را نازل کرد (بیهقی «دلائل نبوت» ۳ / ۴۰۸ و ۴۰۹، این مرسل است و احادیثی را که عروه به قسم مرسل روایت می‌کند، قوی هستند. سیره ابن هشام ۱۶۹/۳، البدایه والنهایه ابن کثیر ۴ / ۹۴ و «تفسیر شوکانی» ۱۸۹۶).

۷۹۱- ابونعیم در «دلائل» از طریق ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است: در ابتدای اسلام مسلمانان پیامبر خدا را «ای محمد»، ای ابوالقاسم صدا میکردند. پس الله (برای هدایت مسلمانان آیه) «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا...» را نازل فرمود. سپس می‌گفتند: ای نبی الله، ای رسول الله.

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾

دعوت پیامبر را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر تلقی نکنید، خداوند کسانی را که از شما پشت سر دیگران پنهان می‌شوند و یکی پس از دیگری فرار می‌کند می‌داند، آن‌ها که مخالفت فرمان او می‌کنند باید از این بترسند که فتنه‌ای دامن‌شان را بگیرد، یا عذاب دردناک به آن‌ها برسد. (۶۳)

ای مؤمنان! پیامبر صلی الله علیه وسلم را به نام مجردش صدا نکنید، طوری که در بین خود یک دیگری را صدا می‌کنید، یعنی پیامبر صلی الله علیه وسلم را چنان مورد خطاب قرار ندهید که همدیگر را در بعضی از حالات با بی‌پروایی و از روی بی‌مبالاتی مورد خطاب قرار می‌دهید، به‌طور مثال چنین نگوئید: ای محمد! بلکه او را با تمام احترام و تعظیم یاد کرده و بگوئید: یا نبی الله! یا رسول الله!

ابو حیان گفته است: از آنجایی که نام بردن افراد به اسم، از آداب و رسوم عرب بدوی بود، به آن‌ها امر شد پیامبر را محترم بدانند و او را به بهترین نام صدا زنند؛ از قبیل یا رسول الله، یا نبی الله، مگر نه این که وقتی بعضی از اعراب بدوی مسلمان می‌شد، خطاب به پیامبر می‌گفت: یا محمد، اما از آن نهی شدند. (البحر ۴۷۶/۶)

قتاده گفته است: خدای توانا به آن‌ها امر کرد که او را بزرگوار و محترم صدا بزنند.

بعضی از سلف گفته‌اند: هر کس سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم را بر گفتار و کردار خود حاکم نماید، گفتارش سرشار از حکمت خواهد شد. و

هر کس هوا و هوس را بر گفتار و کردار خود حاکم سازد، جز بدعت چیزی بر زبانش جاری نخواهد شد؛ چرا که خداوند فرموده است: «وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا» (۵۴ نور) (و اگر اطاعتش کنید، هدایت می یابید). (زاد المسیر ۶/۵۷).

نباید فراموش کرد که: ساده گرفتن هدایات و دساتیر رسول الله صلی الله علیه وسلم و بی توجهی به آنها، فتنه و عذاب سختی را به دنبال دارد. کسانی که در مخالفت به فرمان الهی و هدایات پیامبرش قرار گیرد مطمئن باشد که یا در دنیا و یا هم در آخرت به مجازات سنگینی محکوم خواهد شد.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيَنْبِتُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٤﴾

آگاه باشید! که آنچه در آسمانها و زمین است فقط در سیطره مالکیت و فرمان روایی الله است. او میداند آنچه را که شما بر آن هستید و روزی که به سوی او بازگردانده می شوند. پس آنان را به آنچه کرده اند خبر می دهد، و الله به هر چیز داناست. (۶۴)

واقعاً پروردگار با عظمت ما، آگاه به همه ی فکرها و نیت هاست. به همه چیز داناست؛ آشکار و نهان را دانسته و علمش به همه چیز فراگیر است. ایمان به علم خداوند، وسیله ی بازدارنده از بدی هاست.

آیات پایانی (آیه ۶۲ الی ۶۴) نیز در مورد ادب اجتماعی - دینی الزامی است. مؤمنان کامل در ایمان و راستگو در گفتار و کردار، یکتایی خدا و رسالت پیامبر را تأیید میکنند و با جان و دل باور دارند و در گردهمایی های مهم و امور ضروری جز به دستور پیامبر از مجلس بیرون نمیروند و خودسرانه جلسه را ترک نمیکنند.

این ادب و تربیت، متمم آداب و روشی است که در آیه های پیشین آمده اند.

قطعاً این مؤمنان که پای‌بند دستورات پیامبرند، مؤمنانی راست‌کردار و مخلص و در برابر خدا و پیامبر، متواضع‌اند و همواره گوش به فرمان حق‌اند و مؤدبانه پیامبر را به «ای رسول!» خطاب می‌کنند. او را به نام یا کنیه فرا نمی‌خوانند. اما منافقان بدصفت دروغگو از فرمان الله و پیامبر، خود را می‌دزدند و در میان انبوه مردم، کم‌کم از صحنه فرار میکنند و به خانه‌هایشان می‌خیزند؛ هرچند از چنگ کیفر و عذاب دردناک الهی نخواهند رست. بدان‌که: همه‌ی هستی از آن خداست و از تمام کارهای ما خبر دارد. [یونس/۶۱]، [قیامت/۱۳].

و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الفرقان

جزء ۱۸، ۱۹

سورة فرقان در مکه نازل شده و دارای هفتاد و هفت آیه و شش رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

«فرقان»: به معنی جدا، و جداکننده و فرق گذارنده (حق و باطل) و یکی از نام های قرآن کریم نیز «فرقان» است، و سببش آن است که قرآن کریم بین حق و باطل فرق می کند یعنی اینکه؛ حجت حق در آنها به طور کامل آشکار و فرق میان حق و باطل در آن تماما جلوه گر است، و قرآن، بهترین وسیله شناخت حق از باطل است.

قرآن کتابی که آن را بر بندهی خود، محمد نازل کرد و بزرگترین نعمت بر انسانیت به شمار می آید؛ زیرا نوری است پرفروغ و درخششی است که الله متعال به وسیلهی آن حق و باطل و تاریکی و روشنایی و کفر و ایمان را از هم جدا کرده است. از این رو شایسته است که به فرقان موسوم گردد.

همه ی این سوره به اتفاق جمهور مفسران، مکی است، فقط ابن عباس (رض) و قتاده در باره سه آیه این سوره فرموده اند که مکی نیستند، بلکه مدنی هستند. بقیه ی سوره مکی است. برخی از حضرات فرموده اند که این سوره مدنی است، و در آن چند آیه مکی است (تفسیر قرطبی).

برخی از مفسران بدین باور اند که: سبب تسمیه قرآن کریم به (فرقان) آن است که به یکبارگی نازل نشده است، بلکه جدا جدا و کم کم نازل شده است. و برخی در مورد سبب نام گذاری این سوره می نویسند که کلمه «فرقان» در آیه ی اول آن آمده بناءً بدین نام مسمی گردیده است.

خلاصه مضامین این سوره:

خلاصه مضامین این سوره بیان عظمت قرآن، حقانیت نبوت و رسالت آن حضرت صلی الله علیه وسلم و جواب به آن اعتراضاتی است که از طرف دشمنان بر او وارد گشته است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره فرقان:

قبل از همه باید گفت که به استثنای یک یادوآیات سایر سوره فرقان مکی اند. این سوره دارای شش (۶) رکوع، هفتاد و هفت (۷۷) آیات، نه صد و شش (۹۰۶) کلمه، سه هزار و نه صد و نوزده (۳۹۱۹) حرف، و یک هزار و هفت صد و پنجاه و یک (۱۷۵۱) نقطه است.

یادداشت:

تفصیل معلومات در مورد تعداد (آیات، کلمات و حروف قرآن عظیم الشان) را می توانید در سوره «طور» تفسیر احمد مطالعه فرمود.

ارتباط و پیوند سوره فرقان با سوره قبلی:

سوره فرقان از چندین جهت با سوره ی نور پیوند و ارتباط دارد که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- پایان سوره ی نور از فرمانروایی و حاکمیت مطلق الله متعال سخن میگوید و سرآغاز سوره ی فرقان نیز به مقام والای کردگار و فرمانروایی بی چون و چرای او در آسمانها و زمین و یکتایی اش در مالکیت، اشاره دارد.

۲- خداوند متعال در سوره ی نور اطاعت از پیامبر را واجب شمرده است و مطلع فرقان چگونگی فرمانبرداری از پیامبر را هم به بیان گرفته است.

۳- در سوره ی نور بحث از الهیات (خداشناسی) بعمل آمده است و سه دلیل بر اثبات یکتایی و بی همتایی الله متعال مطرح نموده است:

الف: اوضاع و احوال آسمان و زمین

ب: آمدن و چگونگی برف و باران و ژاله

ج: احوال جانداران

در سوره‌ی فرقان به مواردی از آفریده‌ها - که دال بر توحید است اشاره میکند؛ مانند: شب و روز، باد و باران، حیوانات، کنار هم قرار گرفتن آب دو بحر با هم، آفرینش انسان نسبی (خویشاوندی) و سببی (ازراه ازدواج و شیرخوارگی)، پیدایش آسمانها و زمین در شش دوره، مستولی و چیره گشتن پروردگار بر عرش اعلی، سیارات و ستارگان، چراغ پر فروغ ماه و آفتاب و غیره...

در سوره‌ی نور میفرماید: «مگر نمی دانی که الله ابرها را به آرامی به حرکت در می آورد؟» [نور/۴۳] و در سوره‌ی فرقان آمده است: «اوست که بادها را مژده رسان قرار داد..» [۴۸]. باز در سوره‌ی نور چنین آمده: «خداوند هر جنبنده‌ای را از آب آفرید.» [۴۵] در فرقان می فرماید: «او کسی است که از آب بشری آفرید، آن گاه او را دارای پیوند نسبی و سبی قرار داد.» [۵۴] هر دو سوره از اعمال کافران و منافقان سخن به میان می آورند که در قیامت اثربخش نیست. [نور/۳۹]، [فرقان/۲۳].

پایان سوره‌ی نور، سخن از قضاوت و فیصله دادن کارهاست. [۶۴] و سرآغاز سوره‌ی فرقان به ثنا و ستایش الله متعال و فرمانروایی مطلق او اشاره می کند.

محتوای سوره «فرقان»:

سوره‌ی فرقان طوریکه گفته شد از جمله سوره‌های مکی است. بیشترین تکیه اش بر مسائل مربوط به مبداء و معاد، و بیان نبوت پیامبر صلی الله علیه و سلم، و مبارزه با شرک و مشرکان و انذار از عواقب شوم کفر و بت پرستی و گناه است. در این سوره طوریکه گفتیم به امور عقیده و ایدئولوژی پرداخته و شبهات مشرکین را پیرامون رسالت محمد صلی الله علیه و سلم و قرآن کریم

بررسی و برطرف می کند. محور اساسی سوره، اثبات صدق قرآن و درستی رسالت محمد صلی الله علیه و سلم و ایمان به زنده شدن و روز جزا می باشد. و به منظور پند و اندرز قصه‌هایی را نیز در ضمن دارد.

سوره با بحث پیرامون قرآن عظیم الشان می نماید. مشرکان برای ضربه زدن و تکذیب آیات آن از به کار گرفتن هر مهارت و فنی دریغ نورزیدند؛ مثلاً زمانی مگفتند: قرآن کتاب قصه و افسانه‌های گذشته است، و گاهی می گفتند: ساخته‌ی دست محمد است و بعضی از اهل کتاب او را یاری داده‌اند، و گاهی نیز می گفتند: قرآن سحری است آشکار. اما الله متعال همه ای تصورات و خیال پردازی دروغین آنها را مردود دانست و این اوهام باطل و ناروای آنها را رد کرده و دلایل و براهینی اقامه کرده است که از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است. سپس پیرامون موضوع رسالت داد سخن داده است، که مدت‌های مدید مشرکان معاند در بحث پیرامون آن فرو رفته بودند و پیشنهاد می کردند که پیامبر باید فرشته باشد نه انسان.

آنان می گفتند: به فرض اینکه پیامبر انسان هم باشد، رسالت مخصوص اهل جاه و منزلت و ثروت است. در نتیجه پیامبر باید انسانی ثروتمند و بزرگ باشد، نه بینوایی یتیم. خدای متعال با دلایل قاطع این شبهات را رد و حجت کوبنده اقامه کرده و کمر باطل و ناروا را شکسته است:

این سوره در حقیقت از سه بخش تشکیل میشود: بخش اول که آغاز این سوره را تشکیل میدهد منطق مشرکان را شدیداً در هم می‌کوبد، و بهانه جوئیهای آنها را مطرح کرده و پاسخ میگوید، و آنها را از عذاب خدا و حساب قیامت و مجازاتهای دردناک دوزخ بیم میدهد، و به دنبال آن قسمتهایی از سرگذشت اقوام پیشین را که بر اثر مخالفت با دعوت پیامبران گرفتار سخت ترین بلاها و

کیفرها شدند، به عنوان درس عبرت، برای این مشرکان لجوج و حق ستیز بازگو می کند.

در بخش دوم برای تکمیل این بحث قسمتی از دلایل توحید و نشانه های عظمت خدا را در جهان آفرینش، از روشنایی آفتاب گرفته، تا ظلمت و تاریکی شب، و وزش بادهای و نزول باران، و زنده شدن زمینهای مرده، و آفرینش آسمانها و زمینها در شش دوران و آفرینش خورشید و ماه و سیر منظم آنها در بروج آسمانی و مانند آن سخن می گوید. در حقیقت بخش اول مفهوم «لا اله الا الله» را مشخص می کند و بخش دوم «الا الله» را.

بعد از آن، اوضاع و احوال بعضی از مشرکین را بیان کرده است، که با حق آشنایی پیدا کرده و آن را پذیرفتند اما بعداً به عقب برگشتند. از جمله «عقبه بن ابی معیط» را یادآور شده است که مسلمان شد اما به سبب دوست بدبختش، «ابی بن خلف» مرتد شد، و قرآن کریم او را «ظالم» نامید: وَ يَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ، و دوستش شیطان نام گرفت.

در لابلای آیات سوره ی مبارک فرقان، ذکری اجمالی بعضی از پیامبران علیهم السلام و اقوام تکذیب کننده ی آنها به میان آمده است. و عذاب و آزاری که در نتیجه ی گردنکشی و تکذیب پیامبران، آنها را فرامی گیرد، بیان شده است. از جمله قوم نوح، عاد، ثمود، اصحاب رس، قوم لوط و دیگر اقوام کافر و منکر را میتوان نام برد. همچنین سوره درباره ی دلایل قدرت و یگانگی خدا و درباره ی صنایع شگفت انگیز در عالم هستی، داد سخن داده است، عالم هستی ای که یکی از آثار قدرت خدا و یکی از گواهان بر عظمت و شکوه او به شمار می آید.

سوره با بیان صفات بندگان خدای رحمان، و اخلاق پسندیده‌ای که از جانب خدا به آنان عطا شده است خاتمه یافته است. بندگان که به سبب آن صفات ستوده، استحقاق پاداش بزرگ در بهشت را دارند.

بخش سوم فشرده بسیار جامع و جالبی از صفات مؤمنان راستین (عباد الرحمن) و بندگان خالص الله است که در مقایسه با کفار متعصب و بهانه گیر و آلوده ای که در بخش اول مطرح بودند، موضع هر دو گروه کاملاً مشخص می شود و این صفات مجموعه ای است از اعتقادات، عمل صالح، مبارزه با شهوات، داشتن آگاهی کافی، و تعهد و احساس مسئولیت اجتماعی.

ترجمه و تفسیر سورة «الفرقان»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ﴿١﴾

همیشه خجسته و بابرکت است آن ذاتی که فرقان (= کتاب جدا سازنده حق از باطل) را بر بنده خود (محمد) نازل کرد تا برای جهانیان هشدار دهنده ای باشد. (۱)

«تَبَارَكَ»: از برکت به معنی وفور و فراوانی و به معنی کثرت خیر است، و به معنی تمجید و ستایش و تعظیم ماندگار و زوال ناپذیر نیز می آید. این کلمه تنها به صورت ماضی به کار میرود و دال بر کثرت و زیادت خیر است و معنی تمجید و تعظیم نیز دارد.

«تبارک» و «تقدس» در عربی یک چیز است و هر دو به معنای عظمت و بزرگی است.

ابن عباس (رض) فرموده که: معنی آیه چنین است که هر خیر و برکت از طرف الله تعالی است.

«الْفُرْقَان» لقب قرآن است، «الْفُرْقَان»: مصدر است و به معنی جدا کردن. و در لغت به معنی تمییز و فرق می آید که میان حق و باطل جدایی افکنده و هدایت را از گمراهی و حلال را از حرام متمایز می گرداند.

«لِلْعَالَمِينَ»: از این ثابت شد که رسالت و نبوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای همه جهان است، برخلاف انبیاء گذشته که نبوت و رسالت آنها برای قومی خاصی و منطقه ای خاص می بود، در حدیث صحیح مسلم آن حضرت

صلی الله علیه وسلم شش خصوصیت و فضیلت برای خود بیان فرموده است: از آن جمله یکی این رایان نموده است که بعثت او برای همه‌ی جهان عام است. «نَزَلَ الْفُرْقَانَ»: «نزل» از باب «تنزیل» است که مفید معنای نزول در روندی تدریجی درحالی بعد از حال دیگر و باری پس از بار دیگر به دفعات بر حسب حوادث و رویدادها است.

نزول قرآن از آسمان دنیا بر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم به این شیوه تدریجی بوده است تا بیان و روشنگری آن بلیغ‌تر و تأثیرگذاری آن بیشتر و بزرگتر باشد.

معنای نزول:

اصل نزول به معنای فرود آمدن است. راغب اصفهانی، در این مورد میفرماید: «النَّزُولُ فِي الْأَصْلِ: هُوَ انْحِطَاظٌ مِنْ عَلْوٍ» در باره باران آمده: «أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُنْزَنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ» (واقعه، ۶۹) (آیا شما آن را از ابر فرود آورده‌اید یا ما فرود آورندگانیم؟) همچنان میفرماید: «رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ...» (سورة مائده، ۱۱۴). (خدایا بما از آسمان مائده‌ای فرود آور) و میفرماید: «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ» (سورة حدید، ۲۵) و میفرماید: «وَأَنْزَلْ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ» (سورة زمر، ۶) و «...بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْآتِكُمْ...» (اعراف، ۲۶).

مفسر تفسیر «جلوه‌های از اسرار قرآن» مینویسد: «انزال و پائین آوردن قرآن هم به معنی فرستادن این پیام الهی از بالا به پائین است و هم پائین آوردن مستوای بلند کلام الهی به سطح فهم و درک انسان. یعنی پروردگار با عظمت ما مستوای کلام خود را به حدی پائین آورده که برای «انسان روی زمین» قابل فهم شود.».

نزول، اگر در قالب «انزلنا» باشد به معنای فرستادن دفعی و یکجاست، ولی اگر در قالب «نَزَلَ» باشد به معنای فرستادن تدریجی است و قرآن دارای هر دو نزول است؛ یکبار در شب قدر به صورت دفعی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد، «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (سوره قدر ۱) و بار دیگر به صورت تدریجی و در مدت ۲۳ سال نازل شده است، «نَزَلَ الْفُرْقَانَ» همان گونه که در جای دیگر قرآن می خوانیم: «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَلْنَاهُ تَنْزِيلًا» (اسراء، ۱۰۶). ما قرآن را قطعه قطعه فرستادیم تا بتدریج بر مردم بخوانی.

مفسرین اسلام نزول قرآن را بر دو قسم تقسیم مینمایند:

۱- نزول دفعی و کلی

۲- نزول تدریجی

نزول دفعی یعنی قرآن عظیم الشان بطور کامل در شب قدر بر قلب رسول اکرم صلی علیه وسلم نازل گردیده است و نزول تدریجی عبارت از نزولی است که:

قرآن در مدت بیست و سه سال به تدریج و به مناسبت ها و طبق رویداد ها بر پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نزول یافته است.
خوانندگان گرامی!

تعدادی از مفسرین محترم در تفسیر آیه: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» مینویسند که: مراد از «انزله / انزلناه» «ما قرآن را فرورستادیم» نه این نیست که در همین شب قدر جمعاً از عرش به آسمان دنیا فرستاده شده، و نه اینکه قرآن در شب نخستین نزول «جمعاً» بر قلب پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده، این دو تو جیه بی اساس و مغایر آیات صریح قرآن است که بر نزول تدریجی قرآن بر پیامبر صلی الله علیه وسلم تأکید دارد.

تفسیر این آیه را در خود قرآن باید جستجو کرد و هر رای که با شرح قرآن تصادم کند باید آنرا کنار بگذاریم و وقتی به آن ننمائیم.

قرآن عظیم الشأن در این مورد صریحاً میفرماید: «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا» (سوره الاسراء ۱۰۶) (و قرآن را جزء جزء کردیم تا آنرا با درنگ بر مردم بخوانی و با اینگونه نزولی آن فرو فرستادیم). همچنان میفرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَأُنزِلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً ۚ كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ ۗ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا» (سوره فرقان: ۳۲) (و کافران گفتند: چرا قرآن همه یکباره بر او نازل نشده؟ چنین کردیم تا دلت را با آن استوار سازیم و آنرا آرام و شیوا بر خوانیم).

این آیات بوضوح نشان میدهند که «نزول» قرآن تدریجی جز وار، و توأم با وقفه بوده و بر رای کسانی که معتقد به «نزول» یکباره قرآن اند خط بطلان میکشد.

«انزلنا» در قرآن برای «نزول» باران بطور مکرر استعمال شده که بارش تدریجی و وقفه ئی باران را افاده می کند نه نزول یکباره همه آب آسمان، یکجا و در یک وقت.

قرآن، از سرچشمه ی مبارکی صادر شده است. قرآن، بهترین وسیله ی شناخت حق از باطل است. و اگر کتب آسمانی و رسالت انبیاء نبود، انسان متحیر و سرگردان بود. و رسالت پیامبر اسلام جهانی است.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا ﴿٢﴾

آن خدایی که پادشاهی آسمانها و زمین از آن اوست و هرگز فرزندی نگرفته و برای او شریکی در فرمانروایی نبوده است و هر چیزی را آفریده و بدان گونه که درخور آن بوده اندازه گیری کرده است. (۲)

در التسهیل آمده است: خلق یعنی به وجود آوردن از عدم، و تقدیر یعنی استحکام در ساختار و این که هر آفریده‌ای با توجه به شرایط زمانی و مکانی آن از آفرینش خاصی برخوردار باشد و مصالح و منافع و مدت زمان حیات وی معین و مشخص گردد. (التسهیل ۷۴/۳).

و امام فخر رازی گفته است: خدای سبحان خود را به چهار نوع صفت از صفات کبریا توصیف کرده است:

اول، این که مالک آسمان و زمین است.

دوم، این که فقط او معبود است.

سوم، این که الوهیت فقط از آن اوست.

چهارم، این که در خلقت جهان آفرینش تدبیر و حکمت به خرج داده است.

(تفسیر کبیر ۲۴/۴۶).

مشرکان و یهود و نصارا، هر کدام به نحوی معتقد بودند که خداوند فرزند، یا شریکی دارد و قرآن عظیم الشان و از جمله درهمین قرآن کریم این عقیده‌ی خرافانی را مردود شمرده است. و فرموده است که حکومت و حاکمیت هستی، مخصوص الله متعال است.

الله متعال همان ذات متعالی که ملک آسمان‌ها و زمین در آفرینش، فرمانروایی و تدبیر از آن اوست؛ اوست که خلق را به استوارترین شیوه و کامل‌ترین شکل آفریده است؛ از صورت‌گری خلق، تا برنامه‌ریزی به اندازه و تدبیر آن و تا کارگردانی امور آن، همه را بر پایه حکمت، استواری، نظم و انسجام قرار داده است. بنابر این در آفرینش و صنع و در حکم و شرعش هیچگونه عیب، نقص یا خللی وجود ندارد. تدبیر هستی، به دست خالق هستی است همه‌ی آفریده‌ها از سرچشمه‌ی قدرت واحدی برخاسته‌اند.

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَّا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ
ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا ﴿٣﴾

و به جای او خدایانی برای خود گرفته اند که چیزی را خلق نمی کنند و خود خلق شده اند و برای خود نه زبانی را در اختیار دارند و نه سودی را و نه مرگی را در اختیار دارند و نه حیاتی و نه رستاخیزی را (۳)
مفسر زمخشری میفرماید: یعنی آنها پرستش خدایانی را بر پرستش خدا ترجیح داده اند که توانایی هیچ کاری را ندارند. وقتی آنها از دفع ضرر و جلب منفعت برای خود ناتوان اند، امری که در قدرت بندگان می باشد، پس، از زنده کردن مرده که فقط در قبضه قدرت خدا قرار دارد ناتوان ترند. (تفسیر کشاف ۱۱۵/۳).

باید گفت که: خداگرایی، امر فطری است و اگر کسی عبادت الله متعال را رها کند، مطمئن باشید، سراغ خدایان دروغین می شتافد. در این آیه مبارکه درس مهمی نهفته است، و آن اینکه باید با مشرکان با استدلال بحث نمود و برای شان گفت که: دلیل بندگی انسان، قدرت خداوند بر حل مشکلات و بازشدن و عقده های اوست و بت های که شما آنرا مورد سجده خویش قرار داده اید، فاقد این قدرت و امکانات است، زیرا کسی که از خود ضرری را دفع کرده نتواند، و یا برای خود نفعی را جلب کرده نتواند، مطمئن باشید که برای دیگران بصورت مطلق هیچ کاری را کرده نمی تواند.

همچنان در این آیه مبارکه دریافتیم که: دفع ضرر، بر جلب منفعت مقدم می باشد. همچنان دریافتیم که: کار انسان، یا باید هدف دنیوی را همراه داشته باشد، و یا هم هدف اخروی را به دنبال داشته باشد. ولی در پرستش و عبادت بت ها که توسط مشرکین بعمل می آید هیچ کدام از این اهداف وجود نداشته و به هیچ صورت برای انسان کمکی را بار آورده نمی تواند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۴ الی ۱۰) موضوعات عیب جوییهای مشرکان در مورد قرآن و پیامبر و رد شبهه ها و ایرادهایشان، مورد بحث قرار میگیرد:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا ﴿٤﴾

و کسانی که کفر ورزیدند گفتند این [کتاب] جز دروغی بیش نیست که خود (محمد) آن را ساخته است و گروهی دیگر او را بر آن یاری کرده‌اند. و قطعاً [با چنین نسبتی] ظلم و بهتانی بزرگی را مرتکب شدند. (۴)

طوریکه در فوق یاد آور شدیم در این سوره مبارکه به رد وجواب چندین اعتراضاتی که از جانب کفار و مشرکین در حق نبوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم و قرآن وارد می کردند، پرداخته شده است.

از جمله در رد اعتراض و شبهه اول آمده است: کافران که مدعی بودند که قرآن عظیم الشأن دروغ و افترا بی است که محمد صلی الله علیه وسلم آن را بر خود ساخته و تعدادی دیگری نیز وی را بر این کار یاری و مساعدت کرده‌اند! واقعاً وارد کردن این اتهام ظلم و ستمی بزرگ، اشتباهی فاحش و غلطی آشکار را به میان آوردند؛ زیرا قرآن حقی بی شبهه از جانب الله سبحان و تعالی نازل گردیده است. این کلام پروردگار با عظمت است که آن را بر پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم نازل کرده است.

کفار، کفر خود را همیشه با دروغ خواندن کتب آسمانی توجیه می کنند. ولی از فحوی آیه مبارکه معلوم میشود که: تحقیر کتاب، «إِنَّ هَذَا» و تحقیر پیامبران، «افترأه» شیوهی همیشگی کفار است.

در ضمن قابل یاد آوری است که: از فحوی این آیه مبارکه با وضاحت معلوم میشود که؛ مخالفان قرآن به عظمت قرآن اعتراف، و آنرا پذیرفته اند.

بصورت مجموع باید گفت که: عوام فریبی از طریق تحقیر و وارد کردن تهمت و افترا، و ایجاد مانع در هدایت شدن دیگران، از بدترین گناهان است که برخی از انسانها به آن دست می زنند.

همچنان قابل تذکر است که: وارد کردن همچو اتهامات و در پیش گرفتن همچو شیوه‌ها از جانب کفار چیزی جدیدی در تاریخ ادیان ابراهیمی نمیشد، بلکه این تکتیک و شیوه‌های تخریبی در طول ادوار و زمانهای مختلفی پیامبران و کتب آسمانی، مطرح گردیده ولی در نهایت جز رسوایی چیز دیگری را برای شان ببار نیاورده است.

وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَبَتْهَا فَمَلَىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٥﴾

و گفتند افسانه‌های پیشینیان است که برای خود نوشته است، و صبح و شام بر او خوانده می شود. (۵)

نظر و مفکوره را که کافران در مورد قرآن مطرح می کردند این بود که می گفتند: «وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَبَتْهَا» قرآن از جمله؛ افسانه و خرافات ملت‌های پیشین است که پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور فرموده است که آنرا برایش کاپی و بنویسند. و همین نسخه‌ها، را صبح و شام بر وی خوانده می شود و به استماع او رسانیده می شود، تا که به یاد او بماند، بس همان مطالب یاد شده در اجتماعات بیان گردیده به سوی الله منسوب کرده می شود.

دیده میشود کفار، هم به محتوای قرآن مشکل داشتند و به زعم خویش طوری استدلال داشتند که: گویا این قرآن به فکر و زعم خودشان هیچ نوآوری نداشته، و در ضمن آنرا کتابی جمله از قصه‌های «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» می‌شمردند است، می‌گفتند که این قرآن داستانهای بدون اسناد و مدرکی است، که از گذشتگان سینه به سینه نقل شده است، که آنها را این اشاره به پیامبر صلی الله علیه وسلم است در عبارت‌های عمده با فکر و اندیشه توسط اصحاب خویش نوشته است تا که محفوظ بماند.

کافران در جنب که قرآن را زیر سوال بردند، شخصیت بزرگوار رسول الله صلی الله علیه وسلم را هم زیر سؤال می بردند که به اصطلاح آنرا «اُکْتَبَها» کاپی یارونویسی کرده است، و همچنان یارانی خیالی برای پیامبر صلی الله علیه وسلم می تراشیدند.

در این آیه مبارکه دومین اتهام که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد کردند همانا اینست که: قرآن افسانه‌های پیشینیان و نشأت یافته از اخبار و خرافات آنان است و محمد صلی الله علیه وسلم قرآن را از زبان مردمی دیگر برگرفته و از آنها کاپی برداشته و یا اینکه: بعد از آن که آنها را بازنویسی کرده آن را از دهان کسانی که بر وی املا می کنند، حفظ میکند و خوب یاد می گیرد زیرا او خود اُمی و ناخوان بوده توان این را ندارد که آن را از روی این نوشته‌ها حتی بخواند.

حضرت ابن عباس (رض) میفرماید: گویند گان این سخن عبارتند از: «نضر بن حارث» و پیروانش. و افک یعنی بدترین دروغ. (البحر ۶/۴۸۱).

اولاً باید گفت که: قرآن کتاب بی نهایت علمی است نه کتاب افسانه. ثانیاً؛ قرآن ساخته و پرداخته دست بشر نیست، بلکه فرستاده‌ی کسی است که به تمام اسرار عالم علم دارد. قرآن عظیم الشان با عظم ترین کتابی که حاوی دستوراتی اسرار آمیز می باشد، که با تأسف ما بشریت توان آنرا نیافته ایم که بر همه اسرار آن دست یابیم و آنرا سرمشق و رهنمای عمل در زندگی خویش قرار دهیم.

قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٦﴾
 بگو: آن را ذاتی نازل کرده است که نهانیهای آسمان و زمین را می داند. یقیناً او آمرزگار (و) مهربان است. (۶)

«يَعْلَمُ السِّرَّ...»: اشاره به این است که قرآن ساخته و پرداخته مغز بشر نیست و با کمک این و آن تنظیم نوشته و تحریر نشده است، بلکه تألیف این کتاب با عظمت الله متعال است این کتاب معجزه بوده و یکی از اسرار جهان بشریت است.

طوریکه در این آیه مبارکه می فرماید: ای محمد! بگو: خدای دانا و توانا آن را نازل کرده است که هیچ چیز در آسمان و زمین بر او پوشیده نیست. «إِنَّهُ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً» خدای قادر در کیفر و عقوبت شما تعجیل نمیکند، بلکه به عنوان دلسوزی و رحم به حال شما مهلت میدهد؛ زیرا میدان بخشودگیش وسیع و نسبت به بندگانش مهربان است. و حتی دروازه توبه اش برای کفّاری که قرآن را افسانه بیش و پیامبر صلی الله علیه وسلم را دروغگو مخاطب نموده است هم باز است.

باید با تمام قوت و صلابت گفت که قرآن، ساخته دست بشر نیست، بلکه فرستاده‌ی کسی است که به تمام اسرار عالم آگاهی همه جانبه دارد. قرآن عظیم الشان حاوی دستوراتی اسرارآمیز است. که از همه بشر می خواهد تا آنرا درک، ورهنمود زندگی خویش قرار دهد.

وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا ﴿٧﴾

وگفتند: این چه پیامبری است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای به سوی او نازل نشده که همراه او بیم دهنده باشد؟ (۷) در این آیه مبارکه سومین اتهام که از جانب مشرکان وارد می شد، اتهام است که در شخص پیامبر صلی الله علیه وسلم میباشد: آنان می گفتند: این چه پیامبری است که مانند ما غذا میخورد و مانند ما و برای انتظام امور زندگی خویش به دنبال کسب کار و بار و معاش در بازارها میگردد؟ او نه فرشته است

و نه پادشاه؛ زیرا فرشته خوراک نمی خورد و پادشاه در بازار رفت و آمد ندارد. یعنی چرا الله متعال با وی فرشته‌ای را براو موظف نساخته که؛ وی را در امر رسالت یاری و پشتیبانی و تصدیق کرده و بر رسالت وی شهادت دهد. قابل تذکر است که: در جمله «ما لِهَذَا الرَّسُولِ» علاوه بر این که او را انکار می کنند متضمن مسخره و استهزاء نیز هست.

أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا
مَسْحُورًا ﴿٨﴾

یا [چرا] گنجی به سوی او افکنده نمی شود؟ یا باغی برای او نمی باشد که از [میوه های] آن بهره مند شود؟ و ستمکاران گفتند: [ای مردم!] شما جز مردی جادو شده را پیروی نمی کنید!! (۸)

به تأسف باید گفت که: برخی از انسانها، کمال را عیب و نقص تلقی می کنند، زندگی عادی رسول الله صلی الله علیه وسلم و حضور وی در میان مردم، که برای رهبر کمال است، آنرا هم زیر سؤال بردند و گفتند: چرا گنجی و خزانه ای از آسمان بر وی نیامده تا از کار و کسب بی نیازش گرداند؟ یا چرا باغی سبز و خرمی باغ پر از میوه برایش نداد که از میوه های آن بهره گیرد؟

در آیه مبارکه کافران به مؤمنان می گفتند: «وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا» ای گروه مؤمنان! شما فقط از یک انسان افسون شده که عقل وی مغلوب سحر و جادو شده، و عقل خویش را از دست داده است و او گمان میکند که پیامبر خدا می باشد پیروی و اطاعت می کنید. از این تعبیر جاهلانه شان بر می آید که: تمام این پیشنهادها و سخنان شان ظالمانه و ستمگرانه و به دور از عدل و انصاف مطرح می شد.

باید گفت که: ظالمین و مستکبرین هر لحظه در جستجو بهانه گیری جدیدی بودند، همینکه از مطرح کردن یک بهانه مأیوس می شدند، دست به طرح بهانه‌ی و دسیسه و بهانه تراشی جدیدی می زدند، و به اصطلاح بهانه جدید را جایگزین بهانه قدیمی خود می ساختند.

بطور مثال در آیه قبلی خواندیم که مشرکین مطرح ساختند که پیامبر نباید برای دست آوردن مایحتاج و رفع ضروریات زندگی و معیشت روزمره خویش از جمله نان و غذا، در میان مردم حضور یابد. طوریکه در (آیه ۷ این سوره) یاد شد که کفار می گفتند: «ما لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ» (این چه پیامبری است که غذا میخورد و در بازارها راه می رود؟). در آیه متذکره توقع کفار اینست که پیامبر صلی الله علیه وسلم باید خود کفا باشد تا به حضور در بازار و میان مردم احتیاج و ضرورتی نداشته باشد، و «يُلْقِي إِلَيْهِ كَنْزًا أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ» (آیه ۸ فرقان) [چرا] گنجی به سوی او افکنده نمی شود؟ یا باغی برای او نمی باشد).

باید گفت که خواست خداوند متعال در مورد محمد صلی الله علیه وسلم این بود که او در صفوف مسلمانان فقیر و در وضع و حال آن قرار گیرد، و خود آن حضرت صلی الله علیه وسلم هم برای خود این را پسند فرموده بود. طوریکه در مسند امام احمد و جامع ترمذی از حضرت ابو اسامه مروی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: پروردگارم به من فرمود که تمام بطحاء مکه و کوه‌های آن را برای تو طلا خواهم کرد، من عرض کردم که خیر، پروردگارا! این مورد پسند من است که روزی سیر باشم (که بر آن الله را شکر بگویم) و روزی گرسنه باشم (که بر آن صبر کنم)، و حضرت عایشه فرمود که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: که اگر می خواستم کوه‌های طلا همراه با من به گردش در می آمدند. (تفسیر مظهري).

خلاصه ی آن این است که ماندن عموم انبیاء در فقر وفاقه مبتنی بر مصلحت عموم مردم و هزارها حکمت الهی است، و باز هم ماندن آنها بر این حالت اجباری نیست، بلکه اگر آنان بخواهند، خداوند آنها را بسیار ثروتمند و مالک اموال می گرداند، ولی الله متعال ذات آنها را به گونه ای قرار داد، که با مال و ثروت علاقه ای ندارند و فقر وفاقه را پسند می کنند.

انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ﴿٩﴾

بین چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند، در نتیجه هیچ راهی نمی یابند. (۹) رها کردن منطوق و معجزه و کمالات پیامبر و رفتن به سراغ مال و مقام و بهانه جویی، گمراهی است.

الله متعال در این آیه مبارکه میفرماید: «انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا» ای محمد! نگاه کن چگونه درباره ی تو آن سخنان عجیب، سخنان دروغین عجیب و غریب را بر زبان آوردند؟ سخنانی که از منتهای دوری از حق گوئی به «ضرب المثل» می ماند.

هدف از کلمه «الأمثال»: در آیه مبارکه؛ عبارت است از پیش کردن مثال های بی پایه و بی اساس و تشبیهات نادرست و ناروا و در نهایت مطرح ساختن پیشنهادات عجیب و غریب علی صابونی مفسر تفسیر صفوة التفاسیر مینویسد: کفار برای پیامبر صلی الله علیه و سلم پنج صفت را ذکر کردند و معتقد بودند این صفات مخل رسالت میباشند؛ زیرا آنها گمان می کردند که پیامبر باید در جسم و بدن بر دیگران برتری داشته باشد، و این اوج نادانی و سفاهت است. خدا به دو صورت سخن پوچ آنها را رد کرده است: اول، متعجب ساختن پیامبر صلی الله علیه و سلم از تناقضات شان؛ چرا که گاهی می گفتند شاعر است و زمانی می گفتند ساحر است و زمانی هم می گفتند دیوانه است. تا جایی که سخنان بی پایه و اساس و نادرست به دلیل عجیب و غریب بودنش به

صورت «ضرب المثل» درآمده است. دوم، اگر خدا می‌خواست چیزهای بهتر از موارد پیشنهاد شده توسط آنان را به پیامبر خود عطا می‌کرد. و از آنچه آنها تصورش را می‌کردند، بهتر و مهمتر به او می‌داد.

تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا ﴿١٠﴾

بزرگ [و خجسته] است کسی که اگر بخواهد بهتر از این را برای تو قرار می‌دهد باغ‌هایی که از زیر (قصرها و درختان) آن نهرها روان است و برای قصرهایی مجلل قرار میدهد. (۱۰)

در آیات قبلی بیان شد که کفار از پیامبر صلی الله علیه وسلم، توقع گنج و باغ را بعمل آوردند، در این آیه مبارکه میفرماید: اگر الله متعال بخواهد به جای یک باغ، باغ‌هایی را در اختیار پیامبر می‌گذارد.

وهدف از فرموده پروردگار با عظمت که میفرماید: «تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ» برکات الهی بزرگ و خجسته، نامش مقدس، فضایلش عام، خیرش بسیار و جلالش عظیم است؛ همان ذاتی که هرگاه بخواهد ای پیامبر بهتر از آنچه را که کافران نام بردند برایت ارزانی می‌دارد. یعنی عظمت پروردگار به حدی است که اگر می‌خواست، از نعمتهای دنیا، بهتر از آن برایت قرار می‌داد که آنها گفته‌اند.

«جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» اگر الله متعال می‌خواست باغ‌ها و بستانهای متعدد به تو عطا میکرد که در آن نهرهای آب زلال و گوارا جاری است.

جمال مناظر آنها دلگشا و بها و رونق آنها روح افزاست آری!
باغ‌های به تو عطا می‌کرد، نه آنچنان که آنها می‌گفتند: چرا باغی ندارد که از آن بخورد؟!

«وَجَعَلَ لَكَ قُصُورًا» و اضافه بر آن باغ‌ها، قصرهای بلند و وسیع و باشکوه مانند کاخ شاهان، به تو عطا می‌کرد.

مفسر ضحاک می‌فرماید: وقتی مشرکین بینوایی را برای پیامبر عار و ننگ قلمداد کردند، پیامبر غمگین شد، آنگاه جبرئیل نزد او آمد و او را دلداری داد، در آن هنگام که سرگرم صحبت کردن با جبرئیل بود، ناگهان دری از آسمان گشوده شد، آنگاه جبرئیل گفت: ای محمد! مژده باد این رضوان خزانه دار بهشت است. از جانب خدایت آمده است که تو را راضی کند.

آنگاه رضوان بر پیامبر سلام کرد و گفت: خدا تو را مخیر کرده است که «پیامبر و پادشاه باشی» یا «پیامبر و بنده‌ی خدا». با خود دسته کلیدی نورین و درخشان داشت. سپس گفت: این کلید گنجینه‌های زمین می‌باشند. پیامبر صلی الله علیه و و سلم به جبرئیل نگاه کرد و با او مشورت نمود، اما جبرئیل با دست اشاره کرد که فروتن باشد. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: بلکه ترجیح میدهم که پیامبر و بنده باشم. بعد از آن تا زمانی که در قید حیات بود، آسوده خوراکی نخورد. (حاشیه‌ی شیخ زاده بر بیضاوی ۴۴۴/۳).

شان نزول آیه ۱۰:

۷۹۲- ک: ابن ابوشیبہ در «مصنف» و ابن جریر و ابن ابوحاتم از خیشمه روایت کرده اند: خدا به پیامبر گفت: اگر خواسته باشی گنجینه‌های روی زمین و کلیدهای آنها را به تو ببخشم، این کار نعمت‌های آخرت را که نزد ما موجود است کم نمی‌کند و اگر خواسته باشی هردو را یک جا در آخرت به تو بدهم. پیامبر گفت: هردو را در آخرت به من عطا نما. پس آیه «تَبَارَكَ الَّذِي إِذَا شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ» نازل شد.

همچنان روایت شده است که این آیه را رضوان کلیددار بهشت درحالی که جبرئیل علیه السلام نیز همراه وی بود، بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل کرد.

چون رضوان فرود آمد، بررسول الله صلی الله علیه وسلم سلام کرد و گفت: ای محمد! رب العزه به تو سلام میگوید و بعد از آن این صندوقچه‌ای است نا گاهان دیدند که صندوقچه‌ای از نور است که می درخشد سپس گفت: پروردگارت به تو میگوید: کلیدهای گنج‌های دنیا درون این صندوقچه است و بدان که دادن اینها به تو، از عطایای آخرت نیز به اندازه بال پشه‌ای کم نمیکند. در این اثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم به سوی جبرئیل علیه السلام نگرستند، نگاهی حاکی از آنکه مشورت وی را می طلبند، جبرئیل علیه السلام دست خویش را بر زمین زد. یعنی: به این امر اشاره داشت که نپذیرند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: ای رضوان! مرا به آنها نیازی نیست، نزد من فقر و این که بنده‌ای شکیبیا و شکرگزار باشم دوست‌داشته‌تر است. رضوان گفت: چه نیکو انتخابی کردی، الله با توست. خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات متبرکه که قبلی به رد شبهه‌ها پرداخته شد، اینک در آیات (۱۱ الی ۲۰) موضوعاتی در باره انکار و احوال مشرکان در روز رستاخیز، گردهمایی مردم در آن روز، و این که: پیامبر بشر است، به بیان گرفته میشود. همچنان در آیه ۲۰ بجواب آنانی پرداخته میشود که: می گفتند: این چگونه ممکن است کسی که پیامبر باشد، و مثل سایر انسانها، بخورد و بیاشامد و مانند سایر مردم در بازار راه برود و خرید و فروش کند؟!

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا ﴿١١﴾

(اینها همه بهانه است) بلکه آنها قیامت را تکذیب کرده اند و ما برای کسی که قیامت را انکار کند آتش سوزانی آماده کرده ایم. (۱۱)
بل: بلکه، یعنی، آن اوصاف و شبهات پنجانگانه ای که در پیش بیان شد و با پیامبری تعارض دارد، مردود است. الساعه: روز قیامت، رستاخیز، معاد.

«سعیرا»: آتش سوزان، دوزخ.

دیده می شود که: سرچشمه‌ی همه بهانه گیری های را که کفار، در برابر پیامبر صلی الله علیه وسلم، مطرح می داشتند ناشی از بی اعتقادی شان از برپای روز قیامت سرچشمه می گیرد. به یاد داشته باشید که: تکذیب از قیامت بی نهایت خطرناک است. و مطابق حکم قرآنی؛ گناه بزرگی بوده و عذاب بزرگی را هم به دنبال دارد.

در این آیه مبارکه میفرماید: ای پیامبر! کافران به این علت که تو غذا نمیخوری و در بازارها راه می روی، تو را تکذیب نکرده‌اند بلکه آنها در حقیقت حساب و روز بازگشت یعنی روز معاد و قیامت را تکذیب کرده‌اند. منشأ انکار آنها از وحدانیت الله متعال و حقانیت دعوت است.

طوری‌که امام طبری در تفسیر این آیه میفرماید: یعنی مشرکان به خاطر این که خوراک میخوری و در بازار میگردی، خدا را تکذیب نکرده و حقیقتی را انکار نمی کنند که تو آورده‌ای، بلکه به این سبب است که آنها به روز رستاخیز ایمان و یقین ندارند و آن را تکذیب می کنند. و ما هم برای آنان که حشر را تکذیب می کنند، آتشی آماده داریم که بر آنان زبانه کشیده و شعله‌ور است. (تفسیر طبری ۱۴۰/۱۸).

إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْطًا وَ زَفِيْرًا ﴿١٢﴾

چون [دوزخ] از فاصله‌ای دور آنان را ببیند، خشم و خروشی از آن میشنوند. (۱۲)
 «تَغِيْطًا»: خشم، فریاد خشم. زفیرا: خروش بر آوردن، جوشش، صدای تند بازدم که از انتهای جوف بیرون میریزد، فریاد و ناله. [هود/۱۰۶] [انبیاء/۱۰۰].
 راغب اصفهانی گفته است این آیه مانند «تَكَادُ تَمَيَّرُ مِنَ الْعَيْطِ؛ ملك آیه: ۸» است که آن نیز درباره جهنم است

«زَفِيرًا» زفیر: خروشی است که به هنگام شدت خشم از درون شخص بیرون می آید. یعنی: دوزخ چنان بر کفار قهر، خشمگین و خروشان است که نزدیک است از شدت خشم بر آنان، از هم بدرد. (تفسیر نور: مصطفی خرمدل) همچنان «زَفِيرًا» به معنی فریاد باشد مانند «سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَ هِيَ تَقُورُ مَلِكٌ / ۷» رجوع شود به (انبیاء / ۱۰۰) این لفظ سه بار در قرآن تذکر یافته است.

و نعره‌ای مانند نعره‌ی الاغ را از آن میشنوند. ابن عباس (رض) گفته است: وقتی انسان به سوی آتش کشیده میشود، آتش مانند قاطری که جو را دیده است، صدا درمی آورد و نعره‌ای بر می کشد که همه کس از آن می ترسد. به خاطر ایجاد خوف و ترس، «رؤیت» به «مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ» مقید شده است.

مساحت و وسعت دوزخ، آن قدر بزرگ و عظیم است که روز قیامت اگر از او سؤال کنند: آیا پر شدی؟ میگوید: آیا باز هم هست؟ «هَلْ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ» (ق، ۳۰) ولی با همه‌ی بزرگی دوزخ، خلافاً در آن، مکان تنگی دارد. مانند وجود میخ در دیواری بزرگ که هم بزرگی دیوار حقیقت دارد و هم تنگی مکان میخ.

وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا ﴿۱۳﴾

و هنگامی که آنانرا در حالی که با غل و زنجیر به هم بسته شده اند در مکانی تنگ از آن آتش سوزان بیفکنند، در آنجا فریاد مرگ خواهی سر دهند. (۱۳) «مُقَرَّنِينَ»: کسانی که دست‌ها و پاهایشان را با غل و زنجیر به هم بسته باشند (ابراهیم آیه: ۴۹).

«وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا» وقتی که کفار در جهنم به جایی تنگ در حالیکه دستهای شان با زنجیرها به گردنهای شان انداخته و بسته شده است در تنگنایی سخت از دوزخ بیندازند آنها از شدت خوف و ترس چیغ و فریاد می کشند. «قرن» طنابی است که به آن چیزی را می بندند.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از این معنی مورد سؤال قرار گرفتند پس فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آنان با چنان فشاری به دوزخ در آورده می شوند چنان که میخ به فشار در دیوار فرو برده می شود».

ابن عباس (رض) فرموده است: جای آنان به حدی تنگ می شود که حتی جای نیزه انداختن نمی ماند. (البحر ۶/۴۵۸).

«دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُوراً» «دَعَوْا»: فریاد می دارند. ندا می زنند، آرزوی مرگ خود را می طلبند. «هُنَالِكَ»: در آن مکان تنگ.

«ثُبُوراً»: هلاک. یعنی فریاد می زنند، دوزخیان میگویند: ای مرگ بیا و ما را دریاب، وقت فرا رسیده است.

مرگ ما را دریاب تا نابود شویم و از عذاب نجات یابیم. (سوره: نبأ / ۴۰).

در چنان مکانی بر خود شیون و زاری و واویلا سرداده و میگویند: ای وای بر ما! ای مرگ بر ما! و برای رهایی از آزاری شدیدتر از مرگ، مرگ را آرزو میکنند. گفته اند: شدیدتر از مرگ آن است که برای رهایی از آن مرگ را آرزو کنند.

ابن کثیر میفرماید: «ثبور»: جمع کننده معانی هلاکت، بربادی، ویرانی و زیان است». در حدیث شریف به روایت انس بن مالک (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «اولین کسیکه بر وی جامه ای از آتش پوشانده میشود ابلیس است، او آن جامه را بر پیشانی خویش گذاشته و از پشت سر خویش آن را میکشد درحالیکه نسل وی به دنبال وی اند و در این حال فریاد می کشد: ای هلاکت! کجایی، مرا دریاب! و نسل و تبار وی هم فریاد میکشند: ای هلاکت ما را دریاب! تا چون در پرتگاه دوزخ قرار داده

شوند، ابلیس میگوید: یا ثبورا! یعنی: ای هلاکت! مرا دریاب. و نسل و تبارش نیز چنین صدای را سر میدهند، در این وخت است که برای شان گفته میشود:

لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا ﴿١٤﴾

[به آنان می گویند: امروز یک بار درخواست مرگ نکنید، (بلکه برای خود) بارها نابودی را بخواهید. (۱۴)]

«ثُبُورًا كَثِيرًا»: هدف از آن واویلاها و ناله‌های پشت سر یکدیگر را می گویند بطور مثال صدا میزنند و ای مرگ و ای مرگهای مکرر است. در قیامت، برای کفار فریادرسی نیست آنان در دوزخ به زاری می‌گیرند. به آنان گفته می‌شود: امروز یکبار مرگ خود را نخواهید، بلکه بارها و بارها مرگ خود را بطلبید؛ زیرا عذاب و آزار سختی که در آن قرار دارید، و مدت این عذاب طولانی و پایان ناپذیر است در حالیکه سختی و عذاب مرگ چند لحظه‌ای بیش نیست، مقتضی آن است که همیشه و هر لحظه آن مرگ را آرزو کنید.

زیرا هرگز گرفتاری‌تان را گشایشی روی نمی‌دهد و ابداً غم و پریشانی‌تان از بین نمی‌رود. و بدین ترتیب آنها از قبول شدن دعا و تخفیف عذاب واز تحقق آرزوی هلاکت و نابودی است که نجات‌دهنده آنان از آن عذاب سخت است. ناامید می‌گردند.

قُلْ أَذِلَّكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً
وَمَصِيرًا ﴿١٥﴾

بگو: آیا این [آتش سوزان] بهتر است یا بهشت جاودانی که به پرهیزکاران وعده داده اند که پاداش و بازگشت گاه آنان است؟ (۱۵)

قرآن عظیم الشان میفرماید که: بهشت، جاودانی است. و وعده‌ی الله متعال در مورد جنت، هم قطعی است.

ای پیامبر! به طریق توبیخ و سرزنش به کافران بگو: آیا این آتش زبانه کشیده بهتر است، یا بهشت جاودانی است که حق تعالی به بندگان پرهیزگار، شایسته، با اخلاص خویش در مقابل عمل نیک‌شان وعده داده شده.

ابن کثیر گفته است: خدا میفرماید: ای محمد! چنین است وضع و حال بدبختان که دوزخ با چهره‌ای درهم کشیده و بسیار خشمگین و غرآن آنها را می‌پذیرد، پس به زنجیر کشیده میشوند و در مکانی تنگ جا می‌گیرند، به گونه‌ای که قدرت حرکت و باز کردن زنجیر را ندارند و نمی‌توانند از آن وضع رها شوند، آیا چنین وضعی بهتر است یا بهشت جاویدان که الله متعال وعده‌ی آن را به متقیان داده است؟ (تفسیر ابن کثیر ۶۲۶/۲).

امام فخر رازی میفرماید: اگر گفته شود: چگونه به آنها گفته می‌شود: آیا عذاب بهتر است یا بهشت جاویدان؟ و آیا درست است عاقل پرسد: آیا شکر خوب است یا حنظل؟ در جواب میگوییم: در موقع سرزنش و توبیخ چنین سؤالی درست است؛ مثلاً آقای مالی را به بنده‌اش می‌دهد، اما بنده از قبول آن امتناع می‌ورزد و تکبر نشان می‌دهد، آنگاه آقا او را به شدت میزند و به عنوان توبیخ میگوید: نوش جان! آیا این لذت بخش است یا آن؟ (تفسیر کبیر ۲۴/۵۷).

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا ﴿١٦﴾

در آنجا هر چه بخواهند در حالی که جاودانه اند برای آنان فراهم است، این بر عهده پروردگارت وعده ای است درخواست شده [و مورد انتظار اهل ایمان از خدای بخشنده و کریم]. (۱۶)

انسان، تنها در بهشت است که به همه‌ی آرزوهای دلخواه خویش دست می‌یابد: «لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ» در بهشت هر نعمتی را که آرزو می‌برد، برایشان فراهم میشود. در بهشت، هر چه بخواهند هست.

«لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ» ولی در مورد دوزخیان چنین نیست. طوریکه قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ» (آیه ۴۵ سوره سبأ) (سرانجام) میان آنان و آن چه میخواستند جدایی افتاد، همان گونه که از دیر باز با امثال ایشان چنین شد، زیرا آنان در شک و تردید سختی بودند).

«خالدین»: برای همیشه در آن باقی خواهند ماند.

«عَلَى رَبِّكَ وَعَدًّا مَسْئُولا» الله متعال عمل به وعده‌های خود را بر خود لازم کرده است. یعنی: این وعده‌ای است که بهشتیان وفا به آن را از پروردگارشان درخواست کرده‌اند و او هم به این وعده وفا می کند و مسئول تحقق این وعده است.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ﴿١٧﴾

و [یاد کن] روزی را که الله آنان را و آنچه را بجای الله می پرستیدند جمع کند، و (به معبودان) میگوید: آیا شما این بندگانم را گمراه کرده‌اید، یا خودشان راه را گم کردند؟ (۱۷)

«مَا يَعْبُدُونَ»: هدف عیسی و عَزِیر و فرشتگان و دیگر ذوی العقولی است که پرستش شده‌اند (مراجعه شود به سوره های: مائده / آیه ۱۱۶، توبه / آیه ۳۰، انبیاء / آیه ۲۶، سبا / آیات ۴۰ و ۴۱). (تفسیر نور مصطفی خرمدل).

«وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» قبل از همه باید گفت که: خدا پرستی، در فطرت همه‌ی انسان‌ها وجود دارد و انحراف بشر عارضی است. در این آیه مبارکه میفرماید: آن روز پرخوف و ترس را به یاد بیاور (روز رستاخیز) خدای متعال کافران را با درختان و سنگ‌هایی که میپرستیدند.

یکجا محشور میسازد. این بدین معنی است که: در قیامت، غیر از انسان موجودات دیگری نیز مبعوث خواهند شد، مانند بت‌ها. مجاهد گفته است: آنها عبارتند از عیسی و عزیز و فرشتگان. «فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ» سپس از آن معبودان باطل می پرسد: آیا شما بودید که بندگانم را از صراط مستقیم، از شاهراه هدایت به بیراهه کشانده و ایشان را به سوی پستی و گمراهی فراخواندید؟ «أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ» یا که آن‌ها خود از راه هدایت منحرف شدند و بی آنکه شما دستورشان دهید به عبادت شما برخاستند؟

قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ
وَأَبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا ﴿١٨﴾

آنها (در جواب) می گویند: تو را به پاکی یاد می کنیم، برای ما سزاوار نیست که غیر از تو دوستانی بگیریم، بلکه آنان و پدرانشان را (از همه نعمت‌های دنیوی) برخوردار ساختی تا آنجا که یاد تو را فراموش کردند، و قوم هلاک شده بودند. (۱۸)

کلمه «سُبْحَانَكَ» در دو مورد بکار برده می شود؛ یکی در مورد تعجب و دیگری در مورد برخورد با عقائد و سخنان انحرافی.

«قَالُوا سُبْحَانَكَ» با ابراز تعجب از این گفته میگویند: پروردگارا! ما تو را از کار زشت و ننگین این گروه مشرک، تنزیه و تقدیس می کنیم؛ تو برتر و والاتر از آنی که ما به جای تو مورد پرستش قرار گیریم یا ما جز تو دوستانی بگیریم؛ «ما كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ» نه ما ونه هیچ کس حق نداریم برایت شریک قرار دهیم و در عبادت دیگری را شریک تو قرار دهیم.

«وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ» ولی تو خود این گروه کافر را از انواع نعمت‌ها همچون مال، جاه، فرزندان، سلامتی و تندرستی برخوردار گردانیدی تا بدانجا که دینت را فراموش کرده و از یادت غافل شدند. «وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا» آنان در حقیقت قومی هلاک شده بودند که خواری و خذلان از طاعت رحمان بازشان داشت، در نتیجه دچار زیان و خسران شدند.

الله متعال کافران را توبیخ نموده و میفرماید:

فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِمُ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا ﴿١٩﴾

قطعاً [خدایانتان] در آنچه می‌گفتید شما را تکذیب کردند در نتیجه نه می‌توانید [عذاب را از خود] دفع کنید و نه [خود را] یاری نمایید و هر کس از شما شرک و رزد عذابی سهمگین به او می‌چشانیم (۱۹)

باید یاد آور شد که: انسان مشرک در قیامت از هیچ حمایتی برخوردار نیست و از عملی ساختن هر اقدامی برای نجات خود عاجز و ناتوان است. «فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ» به مشرکان گفته میشود: اینک آن خدایان تان که به ناروا مورد پرستش قرار داده‌اید، شما را در ادعا و افترای تان تکذیب کرده‌اند. یعنی اینکه: معبودهای خیالی و بت‌ها، نه تنها یار شما نیستند، بلکه کار شما را نیز تخطئه و تکذیب می‌کنند.

«فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا» پس ای کافران! قدرت دفع عذاب را از خود ندارید و نمی‌توانید در رهایی از این بلایا به خود کمک هم نمایید. «وَمَنْ يَظْلِمُ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا» بعد از آن آیه مبارکه تمام مکلفان را مورد خطاب قرار داده می‌فرماید قطعاً هر کس بر کفر بمیرد و به علت شرک و رزی بر خویشتن ستم کند، او را در آتش جهنم عذاب سختی است.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ
وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ﴿٢٠﴾

ما هیچیک از رسولان را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه غذا می خوردند و در بازارها راه میرفتند، و بعضی از شما را، وسیله امتحان بعض دیگر قرار دادیم، آیا صبر و شکیبائی میکنید؟ (و از عهده امتحانات بر می آئید) و پروردگار تو بصیر و بینا بوده و هست. (۲۰)

همانطوریکه در آیهی هفتم این سوره، مبارکه بهانه جویی کفار را دربارهی زندگی عادی پیامبر اسلام مطالعه نمودیم، خداوند متعال در این آیه میفرماید: همهی انبیاء غذا می خوردند و با مردم و در میان آنان بودند، و مصروف کسب و کار و تجارت در بازارها رفت و آمد می کردند.

در این آیه مبارکه میفرماید: پس چرا آنان این را از تو انکار می کنند و بر تو ایراد می گیرند؟ این آیه در جواب گفتهی آنهايي آمده است که میگفتند: «ما لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ؟ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَ تَصْبِرُونَ» و بعضی از انسانها را برای بعضی دیگر وسیلهی بلا و آزمایش قرار دادیم، خدا ثروتمند را به فقر و شریف را به پستی و تندرست را به مریض مبتلا می کند تا صبر و تحمل و ایمانتان در بوتهی آزمایش قرار گیرد و معلوم شود که آیا سپاسگزارید یا ناسپاس؟ (تفسیر صفوأة التفاسیر علی صابونی)

حسن بصری گفته است: نابینا میگوید: اگر خدا میخواست مرا مانند فلان بینا می کرد و بینوا میگوید: اگر خدا میخواست مرا نیز مانند فلان ثروتمند می کرد، و مریض میگوید: اگر خدا میخواست مرا هم مانند فلان تندرست و سالم می کرد. (تفسیر طبری ۱۸/۱۴۴).

«وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا» پروردگارت همواره بینا است و میداند چه کسی شکیباست یا نالان، و میداند چه کسی سپاسگزار است و چه کسی یک ناسپاس؟

شان نزول آیه ۲۰:

۷۹۳- واحدی از طریق جویری از ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است: چون مشرکان رسول الله را به خاطر فقر و نیازمندی سرزنش کردند و گفتند: چگونه پیغمبر است که غذای ناچیز می خورد و در بازارها گردش میکند. گفتار آنها پیامبر صلی الله علیه وسلم (را اندوهگین ساخت. پس آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ...») نازل شد. (واحدی ۶۵۵ از اسحاق بن بشر از جویری مفصل ذکر کرده است. این اسناد جداً ضعیف است اسحاق متروک و جویری و ضحاک با ابن عباس (رض) ملاقات نکرده اند.)

۷۹۴- ابن جریر از طریق سعید و عکرمه از ابن عباس (رض) به این معنی روایت کرده. (طبری ۲۶۳۱۵).

پایان جزء هجدهم

خوانندگان گرامی!

در آیات (۲۱ الی ۲۹) موضوعاتی درباره ای درخواستهای ناروای مشرکان و فرجام شان را مورد بحث قرار میدهد. از آنجمله در آیات متبرکه (۲۱ الی ۲۴) به رد آنشبهه ای مشرکان می پردازد که میگویند: چرا خداوند فرشتگان را به سرزمین نمی فرستد تا بر حقانیت و ادعای محمد شهادت دهند و یا این که چرا الله را نبینیم که پیامبری محمد را تأیید کند؟

همچنان در آیات (۲۵ الی ۲۹) از فضای خوفناک و حراس افکن روز قیامت و فرود آمدن فرشتگان در آن روز خبر می دهد که همگان زیر نظر فرشتگان اند و کفر پیشگان ظالم برای عمر از دست رفته و زیان دیده، انگشت حسرت و پشیمانی می گزند و میگویند: ای کاش از آن پیامبر اطاعت می کردیم و امروز را نمی دیدیم و فریب ابلیس را نمی خوردیم!

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا ﴿٢١﴾

و کسانی که به ملاقات ما امید ندارند می گویند چرا فرشتگان بر ما نازل نمی شوند، یا چرا پروردگاران را نمی بینیم؟ به راستی آنان خویششان را بزرگ شمردند و طغیان بزرگی کردند. (۲۱)

خداوند متعال بعد از این که موضوع انکار نبوت را توسط مشرکین و تکذیب قرآن از جانب آنان در آیات فوقانی به بیان گرفت به تعقیب آن به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم به ارایه قصه های برخی از پیامبران پرداخته و در ضمن یادآور میشود که چه بلایی های نبود که به سر اقوام تکذیب کننده ی بیارنیامد.

باید یاد آور شد که: بی اعتقادی به قیامت، مایه ی بهانه گیری در برابر انبیاست کافرانی که به لقای پروردگار با عظمت در روز قیامت باور نداشته و آن موعد را انتظار نمی برند گفتند: «لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ» چرا الله متعال فرشتگان را بر ما نازل نکرد و خبر صدق محمد را به ما نگفتند؟

«أَوْ نَرَى رَبَّنَا» چرا پروردگار خود را به چشم سر نمی بینیم تا پیام رسالت را از خود وی بشنویم؟

ابو حیان در تفسیر خویش میفرماید: تمام این سخنان بر سیل ایجاد دردسر و لجاجت و ماجراجویی آمده است و گرنه در صورتی که می اندیشیدند و عقل خود را به کار می گرفتند معجزاتی که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم آورده بود کافی بود. (البحر ۴۹۱/۶).

«لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ»: قطعاً این گروه بد کار، بسیار از خود راضی و در تجاوز از حد بسی طغیانگر و سرکش اند؛ «وَعَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا» زیرا برای خویش مقام و منزلتی را خواستند که اصلاً شایستگی اش را ندارند. و مطابق اصطلاح

مشهور مردم پای خویش را از لحاف خویش بیرون کرده و در ظلم و بغاوت از حد تجاوز کردند، تا به آخرین نقطه‌ی ستمگری و استکبار رسیدند.

يَوْمَ يَرُونَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا ﴿٢٢﴾
 روزی که آنان فرشتگان را می‌بینند، آن روز برای مجرمان هیچ مژده‌ای نیست؛ و آنان [به فرشتگان] می‌گویند: [از شما درخواست داریم که ما را] امان دهید [و آسیب و گزند عذاب را از ما] مانع شوید. (۲۲)
 «وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا»: ملائیک به آنها می‌گویند: بهشت بر شما حرام و ممنوع است و از رحمت خدا دورید.

ابن کثیر گفته است: این گفتگو در حالت احتضار روی می‌دهد، آنگاه که ملائیک به آنها مژده‌ی آتش دوزخ می‌دهند و مأمور قبض روح در وقت خروج روح کافر می‌گویند: ای روح ناپاک! از بدن و جسد ناپاک بیرون شو. و به سوی شراره‌ی آتش و گرمای بسیار سوزان و تیره بیرون شو. اما روح از خروج امتناع می‌ورزد و در تمام بدن پخش و پراکنده می‌شود. آنگاه با شلاق آهنین او را می‌زنند، به عکس روح مؤمنان؛ چون در آن حالت به آنها مژده‌ی خیرات و مسرات می‌دهند: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ» (آیه: ۳۰ فصلت) (همانا کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست، پس (براین عقیده) مقاومت نمودند، فرشتگان بر آنان نازل میشوند (و می‌گویند): نترسید و غمگین مباشید و بشارت بادر شما به بهشتی که پی در پی وعده داده میشدید.»). (تفسیر ابن کثیر ۶۲۸/۲).

وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا ﴿٢٣﴾
 و ما به [بررسی و حسابرسی] هر عملی که [به عنوان عمل خیر] انجام داده اند، می‌پردازیم، پس همه آنها را غباری پراکنده می‌سازیم. (۲۳)

«وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ» مشرکان اعمالی را انجام می دادند که در شکل و صورت عمل نیک بود، از قبیل نیکی کردن با پدر و مادر و صله‌ی رحم و غذا دادن به مساکن. و امثال آن، مگر الله متعال به سبب کفر و شرکشان، آن اعمالشان را هدر و بی‌ثمر گردانیده تا بدانجا که میفرماید: «فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا» و آنرا مانند گرد و غباری که در هوا پخش شده است پراکنده میسازیم؛ زیرا بر اساس و اصول درستی انجام نشده و تکیه‌گاهی از ایمان ندارد.

«هَبَاءً مَّنْثُورًا»: «هَبَاءً» خاک نرم را می‌گویند و «منثور» یعنی پخش شده. یعنی: غبار برباد رفته، یا خاکستر برباد رفته، یا ذرات غبار موجود در شعاع آفتاب یا روی آب.

امام طبری میفرماید: یعنی آن را باطل می‌کنیم؛ زیرا آن را به خاطر خدا انجام نداده‌اند. بلکه به خاطر جلب رضای شیطان آن را انجام داده‌اند! هباء عبارت است از ذرات غبارمانندی که در موقع تابش آفتاب از پنجره به داخل خانه وارد میشوند، و منثور یعنی پخش و پراکنده. (تفسیر طبری ۳/۱۹).

و امام قرطبی گفته است: خدا به سبب کفرشان اعمال آنها را باطل کرده و به صورت «هباء منثور» درآورده است. (تفسیر قرطبی ۲۲/۱۳).

ابن کثیر می‌گوید: «دلیل هدر دادن اعمال کفار این است که آن اعمال فاقد شرط شرعی برای قبول می‌باشد زیرا شرط قبول اعمال، داشتن اخلاص همراه با پیروی از شرع است در حالیکه اعمال نیک کفار از این دو حالت خارج نیست: یا از اخلاص خالی است و یا از پیروی شرع به دور است.

خوانندگان گرامی!

روح کار، انگیزه و نیت کسی است که آن را انجام می‌دهد و گرنه عمل منهای عقیده و اخلاص، بی‌نتیجه و پوچ است. که قرآن عظیم الشان آنرا به «هَبَاءً مَّنْثُورًا» تعریف فرموده است.

قرآن عظیم الشان در جای دیگر عمل کفار را به خاکستری تشبیه نموده که باد تندی آن را پراکنده سازد. «مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ» (ابراهیم، ۱۸) (مثال آنانیکه به پروردگارشان کفر ورزیدند اعمالشان مانند خاکستری است که تند بادی در یک روز طوفانی بر آن وزیده باشد، به هیچ چیزی از آنچه (در دنیا) کسب کرده بودند، قدرت ندارند. این همان گمراهی دور (ودرازی) است.)

و در (آیه: ۳۹ /سورة نور) کار کفار به سراب تشبیه شده است، که انسان تشنه آن را آب می پندارد. «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (و آنانکه کفر ورزیدند، اعمالشان مانند سراب در دشت هموار است که (فرد) تشنه آنرا آبی گمان می کند، تا چون به آن نزدیک شود آن را چیزی نیابد، و الله را نزد خود یابد و حسابش را تمام و کامل به او بدهد، و الله سریع الحساب است.)

تباه شدن عمل در برابر چشم انسان، از حسرت های او در قیامت است. «هَبَاءٌ» پس به کارها و تلاش های خود اطمینان نکنیم، شاید بدعاقبت شویم و اعمالمان بی اثر باشد.

بنابراین هر عمل پذیرفته شده ای باید دو اصل را داشته باشد تا مورد قبول قرار گیرد؛ یکی اینکه خالصانه برای رضای حق تعالی انجام گرفته باشد یعنی برچسب اخلاص و دیگر اینکه منطبق با سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد یعنی برچسب متابعت.

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ﴿۲۴﴾

اهل جنت در آن روز، قرارگاه شان و استراحت گاهشان بهتر و نیکوتر است. (۲۴)

بعد از اینکه در آیه فوق وضع کفار و زیانمندی کلی و ناامید کفار به بیان گرفته شده در این آیه مبارکه: مکان و منزلت بهشتیان در روز قیامت که از مکان و مأوای کفار بهتر است به بیان گرفته میشود. طوریکه میفرماید: «أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا» اصحاب بهشت در آخرت جایگاه بهتر و منزلتی نیکوتر دارند؛ آن‌ها در بهشت از نعمت و سرور و بهجت و نور برخوردارند. نه رنجی دارند، نه خستگی‌ای، نه ترسی، نه اندوهی، نه زحمتی و نه گرفتاری. «وَ أَحْسَنُ مَقِيلًا»: مکان آنها برای لذت بردن از خواب نیمروزی، از مکان و قرارگاه کفار بهتر است.

یعنی در آخرت مؤمنان در فردوس و بهشت قرار دارند و کفار در درکات دوزخ جا دارند.

مقیل: قیلوله، به معنای استراحت نیمروز است، خواه همراه خواب باشد یا نباشد. هدف از مقیل، استراحت گاه شان در بهشت است. با در نظر داشت اینکه در بهشت خوابی نیست ولی استراحت گاهشان با حوران بهشتی به خوابگاه تشبیه شده است.

ابن مسعود (رض) میفرماید: روز قیامت به نیمه نمی‌رسد که بهشتیان در بهشت قرار می‌گیرند و دوزخیان در آتش.

وَيَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا ﴿٢٥﴾

و به خاطر آور روزی را که آسمان با ابرها از هم شکافته می‌شود، و فرشتگان پیایی فرستاده شوند. (۲۵)

«تَشَقُّقٌ»: پاره پاره می‌گردد. اشارت به آن است که در آستانه قیامت، انقلابات و انفجارات شگرفی سراسر عالم هستی را فرا میگیرد و ابر غلیظی از گرد و غبار کرات متلاشی شده، صفحه آسمان را می‌پوشاند که در لابلای این ابر شکافی وجود دارد. «بِالْغَمَامِ»: به وسیله ابر. همراه ابر.

«وَنَزَّلَ الْمَلَائِكَةَ تَنْزِيلًا» و فرشتگان دسته دسته فرود آمده و مردم را در میدان محشر احاطه می کنند.

به قولی مراد این است: آسمان برای فرود آمدن فرشتگان از آن، در حالی شکافته می شود که ابری سپید از آن بیرون می آید.

ابن کثیر میفرماید: «آن ابر عبارت است از سایه روشنی های نور عظیمی که چشم ها را خیره میکند.» «و فرشتگان چنان که باید، فرود آورده میشوند» گروهی بعد از گروه دیگر، پیایی و در محشر خلایق را در احاطه خویش میگیرند.

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا ﴿٢٦﴾

آن روز سلطنت و پادشاهی حقیقی از پروردگار مهربان است. و آن روزی است که بر کافران بسیار دشوار خواهد بود. (۲۶)

«الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ» در روز قیامت ملک و فرمانروایی راستین و حقیقی تنها و تنها برای خدای رحمان است. زیرا در آن روز، هر فرمانروایی دیگری جز فرمانروایی وی نابود میشود. الله متعال در این موقف حاکم و مالک جزا میباشد و کسی دیگر با وی همراه نیست. تمام شاهان در پیشگاهش سر فروتنی فرو می نهند، و بزرگان در مقابلش سر تسلیم خم کرده و گردنکشان در برابرش دست ذلت و خواری بر سینه می نهند.

«وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا» آن روز دارای خوف و وهم و ترس و هیبتناک و خطر عظیمی که دربر دارد بر کفار بسیار سخت و دشوار است. چون واسطه ها، عذر خواهی ها، اموال و اولاد، فامیل و مقام، هیچ یک برای نجات کافران کارساز نیست، لذا آن روز بر آنان سنگین و دشوار است.

ولی بالعکس اما آن روز بر مؤمنان آسان است زیرا در آن برای ایشان کرامت ها و مزده های عظیم و مسرت بخش می رسد.

ابو حیان گفته است: عبارت «عَلَى الْكَافِرِينَ» نشان می‌دهد که برای مؤمنان آسان است. در خبر آمده است: «آن روز برای مؤمن سبک و آسان است تا حدی که از اقامه‌ی یک نماز فرض که در دنیا اقامه کرده است آسانتر و سبک‌تر است» (البحر ۶/۴۹۵)، اخراج از احمد بالفظ «و الذی نفسی بیده إنه لیخفف علی المؤمن...» تا آخر.

در حدیث شریف آمده است که به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: یا رسول الله! روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال باشد چقدر روزی طولانی است؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آن روز چنان بر مؤمن سبک گردانیده می‌شود که حتی از وقت یک نماز فرض که در دنیا می‌خواند هم سبک‌تر است».

وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ﴿٢٧﴾
 (یادآور شو) روزی را که ظالم دست‌های خود را با دندان می‌گزد؛ میگوید: ای کاش من هم همراهی پیغمبر، راهی (ایمان و نجات را) درپیش میگرفتم. (۲۷) «الظَّالِمُ»: کافر. کسیکه با کفر و مخالفت با انبیاء، به خویشتن ظلم کرده است. سحنه دوم که درروز قیامت به مشاهده می‌رسد اینست که: «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ» روزی را یادآور کن به آنان «روزی» که ظالم دست‌های خود را می‌گزد و پشیمان شده و از این که چرا فرمان الله متعال را اطاعت نکرده است بر خود افسوس می‌خورد. واقعاً عذاب قیامت بسیار سخت است. طوریکه در جمله «يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ» می‌آید که: مشرک تنها یک انگشت و یا یک دست خود را نمی‌گزد، بلکه به گزدین هر دو دست خود اقدام می‌کند، و این گزیدن هر دودست کنایه از پشیمانی و افسوس است.

«يَعَضُّ»: دست و یا انگشتان خود را می‌گزد، کنایه از خشم و پشیمانی است.

و میگوید: «يُقُولُ يَا لَيْتَنِي اِتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً» ای کاش از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی کرده و به هدایتش چنگ می زدم. ای کاش به پیامش ایمان آورده و به راهش پایبند می شدم. واقعیت هم همین است که در قیامت، وجدانها بیدار میشود، در ضمن باید گفت که: رها کردن راه انبیا ظلم است. (ظلم به خود و ظلم به انبیا) دو دوستی در یک قلب جا نمی گیرد. (دوستی پیامبر و دوستی انسان گمراه)

«خذلان» این است که انسان به حمایت کسی امید داشته باشد، ولی او انسان را رها کند.

شان نزول آیات ۲۷ - ۲۹:

۷۹۵- ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: ابی بن خلف نزد سرور کائنات می آمد، ولی عقبه بن ابومعیط او را سرزنش و از این کار منع می کرد. پس الله متعال این آیه «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اِتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً» ﴿۲۷﴾ یا وَيَلْتِي لَيْتَنِي لَمْ اَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلاً ﴿۲۸﴾ لَقَدْ اَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ اِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْانْسَانِ خَذُولًا ﴿۲۹﴾ را نازل کرد. (طبری ۲۶۳۴۷).

۷۹۶- واز شعبی و مقسم نیز مثل این روایت کرده است. (طبری ۲۶۳۴۸ از شعبی و ۲۶۳۴۹ از مقسم به طور مرسل روایت کرده. «زاد المسیر» ۱۰۴۹ و ۱۰۵۰).

يَا وَيَلْتِي لَيْتَنِي لَمْ اَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلاً ﴿۲۸﴾

ای وای، کاش من فلانی را [که سبب بدبختی من شد] به دوستی نمیگرفتم. (۲۸)

«فُلَانًا خَلِيلاً» لفظ (فلان) کنایه از شخصی است که او را از راه به در برده و آن عبارت است از «ابی بن خلف».

امام قرطبی میفرماید: برای این که تمام افراد مانند او را شامل شود او را به کنایه آورده و نامش را به صراحت نگفته است. (تفسیر قرطبی ۲۶/۱۲).

لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا ﴿٢٩﴾

او [بود که] مرا به گمراهی کشانید پس از آنکه قرآن به من رسیده بود و شیطان همواره فروگذارنده انسان است (۲۹)

«لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي» به راستی آن دوست کافر بود که مرا از قرآن پس از آنکه از سوی پیامبر صلی الله علیه وسلم به من رسید و پس از اینکه ایمان آوردم و هدایت شدم، مرا گمراه کرد و مرا به بیراهه کشانده بود.

«وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا» و شیطان انسان را گمراه می کند و او را فریب می دهد و در موقع نزول بلا از او دوری می کند، و او را یاری نمی دهد.

واقعاً شیطان هنگام امید، انسان را تنها و تنهارها می کند.

این هشدار است در مورد همدمی و همراهی با اشرار و دوستی با فجّار؛ زیرا چه بسا آنان رفیق خود را به پرتگاه نار و خشم خدای جبار وارد کنند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «جز این نیست که صفت همنشین خوب و همنشین بد همچون صفت حامل مشک و دمنده در کوره آهنگری است؛ حامل مشک یا از مشک به تو می دهد، یا آن را از او می خرد و یا از آن بویی خوش می یابی اما دمنده در کوره، یا لباس را میسوزاند، یا این که بوی پلید آن مشامت را آزار می دهد». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده است که اصحاب از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند: «کدامین همنشینان ما بهتر اند؟» رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من ذکر کم الله رؤیته و زاد فی علمکم منطقه و ذکر کم بالآخرة عمله». «کسی که دیدنش شما را

به یاد خدا اندازد، منطق و بیانش بر علم و دانش شما بیفزاید و عملش شما را به یاد آخرت اندازد».

خوانندگان گرامی!

در آیات (۳۰ الی ۳۴) موضوعاتی؛ دوری گزیدن از قرآن و درخواست مشرکان در مورد نزول یکپارچه ی آن، به بحث گرفته شده است.

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ﴿٣٠﴾

و پیامبر [خدا] گفت پروردگارا قوم من این قرآن را رها کردند (۳۰)

«مَهْجُورًا»: متروک. رها شده. هجر و هجران آنست که انسان از دیگری جدا شود خواه با زبان باشد یا با بدن یا با قلب هجر (بر وزن قفل) به معنی هذیان آید مهجور به نظر بعضی هذیان است.

برخی از علماء در باره اصطلاح «مَهْجُورًا»: میفرماید که هدف از «مَهْجُورًا»؛ ترک قرآن، دوری گزیدن از: شنیدن و اندیشیدن، عمل به احکام حلال و حرام آن، در اصول و فروع دین حاکم کردن و فیصله بردن بدان، درمان قلب و درون خود را از قرآن خواستن، و بالاخره عقائد و عبادات و اخلاق از آن آموختن است.

باید گفت: تنها تلاوت ظاهری قرآن عظیم الشان کافی نیست، بلکه عمل به احکام قرآن عظیم الشان نیز لازم و ضروری میباشد.

بعد از اینکه طعنهی مشرکین به قرآن عظیم الشان به شدت خود رسید؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم شکوه کنان از اعمال قومش گفت: پروردگارا! قوم من قرآن را تکذیب و به آن ایمان نیاورده اند و آنرا پشت سر گذاشته و از گوش فرادادن به آن امتناع ورزیده اند.

یعنی اینکه در حقیقت قومم از قرآن بر گردانده و آن را در تصدیق، تلاوت، تدبّر، عمل، تبلیغ و مرجع داوری رها کرده اند و فرو گذاشته اند.

مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: منظور باز گفتن سخنان مشرکین نیست، بلکه هدف از آن ترساندن قومش است؛ زیرا وقتی که پیامبران به خدا روی آورده و از قوم خود شکایت کنند، عذاب آنها را فرا گرفته و مهلت نمی یابند. ابن قیم (رح) میفرماید که: «مهجور قراردادن و وانهادن قرآن بر چند نوع است: یکی از این انواع: گوش ننهادن و ایمان نیاوردن به آن است. دوم: ترک عمل به آن است هر چند که آن را بخواند و به آن ایمان آورد. سوم: ترک حاکمیت و قضاوت طلبیدن از آن است.

چهارم: ترک تدبیر و فهم معانی آن است.

پنجم: ترک شفا خواستن و درمان جستن از آن است در امراض قلبی، هر چند که بعضی از این انواع از بعضی دیگر سبکتر اند».

در حدیث شریف به روایت انس (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «من تعلم القرآن وعلق مصحفه لم يتعاهده ولم ينظر فيه جاء يوم القيامة متعلقا به يقول يارب العالمين: إن عبدك هذا اتخذني مهجورا فاقض بيني و بينه». «هر کس قرآن را فراگیرد سپس مصحفش را به طاقچه ای گذاشته نه بر آن مواظبت و پایبندی کند و نه در آن بنگرد، روز قیامت در حالی می آید که قرآن بدان در آویخته است و می گوید: ای پروردگار عالمیان! همانا این بنده تو مرا وانهاد پس میان من و او قضاوت کن».

سعادت دنیا و آخرت در گرو عمل به قرآن است:

قرآن کتاب زندگی است. اگر بشریت قواعد زندگی خویش را با قرآن تطبیق بکنند، مطمئن باشید که سعادت دنیا و آخرت نصیب آنها خواهد شد. مشکل ما این است که این کار را نمیکنیم؛ مشکل ما این است که ما زندگی خویش را با قواعد قرآن تطبیق نمیکنیم؛ بطور مثال مریضی نزد طبیب مراجعه میکند و نسخه ای از طبیب اخذ می دارد ولی مطابق نسخه ورهنمود طبیب عمل نمی

کند، بناءً مراجعه نزد طیب بدون عمل کردن به رهنمود های طیب بر مریضی و صحت‌مندی انسان اثر نخواهد داشت. با تأسف وضع امروزی ما مسلمانان همینطور است.

قرآن هم کتاب علم و هم کتاب دستور زندگی:

قرآن، هم کتاب علم و معرفت است یعنی قلب و افکار انسانی را سیراب مینماید، قرآن دستور زندگی است؛ قرآن علاوه بر جنبه‌ی معرفتی و معرفت‌آموزی دستورات کار بردی برای زندگی دارد؛ یعنی محیط زندگی را آباد میکند، زندگی را از امنیت و سلامت و آسایش کامل برخوردار میکند.

قرآن عظیم الشان در (آیه ۱۶ / سورة مائده) میفرماید: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (خداوند به وسیله‌ی آن (کتاب) کسانی را که بدنبال رضای الهی‌اند، به راه‌های امن و عافیت هدایت می‌کند، و آنان را با خواست خود از تاریکی‌ها به روشنایی درمی‌آورد، و به راه راست هدایت می‌کند).

انسانها در طول تاریخ دست‌به‌گریبانِ ظلم و تبعیض و جنگ و ناامنی و لگدمال شدن ارزشها بوده‌اند، امروز هم هستند؛ راه علاج از همه مشکلات همین قرآن است.

عمده شمردن امور دنیوی:

قرآن عظیم الشان در (آیه ۲۰۰ / سورة بقره) میفرماید: «فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَ مَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ» (بعضی از مردم کسانی هستند که می‌گویند: خداوند! به ما در دنیا عطا کن. آنان در آخرت بهره‌ای ندارند). برخی از انسانها همه‌ی قواعد زندگی انسانی را، دوستی‌ها را، دشمنی‌ها را، رابطه‌ها را، هدفها را، انگیزه‌ها را در کار دنیا محصور میکنند؛ دنیا یعنی چه؟ یعنی پول، یعنی قدرت، یعنی شهوت؛ مراد از دنیا در اینجا اینها است.

دوستی‌شان به خاطر اینها است، دشمنی‌شان به خاطر اینها است، رابطه گیری‌شان به خاطر اینها است، تلاش‌شان به خاطر اینها است، هدف‌هایشان به خاطر اینها است؛ که این را خدای متعال رد میکند. این جور قاعده‌ی زندگی ساختن را خدای متعال رد میکند؛ وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ. اینها در زندگی دنیوی به چیزهایی خواهند رسید- در این زندگی موقت کوتاه- اما در زندگی اصلی و واقعی و اخروی که زندگی انسان در آنجا است چیزی ندارند، بی نصیبند، بی بهره اند.

ولی در مقابل یک قاعده دیگری برای زندگی وجود دارد طوریکه قرآن عظیم الشأن میفرماید: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (سوره بقره) (اما) بعضی از مردم میگویند: پروردگارا! در دنیا به ما نیکی عطا کن و در آخرت نیز نیکی مرحمت فرما و ما را از عذاب آتش نگاهدار.

یکی از راه‌های شناخت انسانها، آشنایی با آرزوها و دعا‌های آنان است. در آیه قبل، درخواست گروه اول از خداوند مربوط به دنیا بود و کاری به خیر و شر آن نداشتند، ولی در این آیه مبارکه درخواست گروه دوم از خداوند، «حَسَنَةً» است در دنیا و آخرت. در دیدگاه گروه اول؛ دنیا به خودی خود مطلوب است، ولی در دید گروه دوم؛ دنیایی ارزشمند است که حسنه باشد و به آخرت منتهی گردد.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا ﴿٣١﴾
و این گونه برای هر پیامبری دشمنی از گناهکاران قرار دادیم و همین بس که پروردگارت هدایت کننده و نصرت دهنده تو است. (۳۱)

ندای حقّ خواهی و حقّ گویی، همیشه دارای مخالفین هستند. مبارزه و تضادّ میان حقّ و باطل، در طول تاریخ وجود داشته، و تنها راه پیروزی بر دشمن، و مخالفین همانا تَمَسُّكْ به هدایت و نصرت الهی است. همان طور که از مشرکین قومت دشمنانی برایت قرار دادیم، برای هر پیامبری نیز از کفار قومش دشمن قرار دادیم.

هدف اینست که به پیامبر صلی الله علیه وسلم تسلی خاطر داده شده، که پیروی قبل از خود تاسی کند. این بدین معنی است که: هر پیامبر از اشرار اقوام شان دشمنانی قرار داده بود. پس بر پیامبر صلی الله علیه وسلم است که شکیبایی ورزد، چنان که آنان شکیبیا بودند. «وَ كَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَ نَصِيرًا» و پروردگارت به عنوان هدایتگر و یاور کافی است. ای محمد! و همین بس که خدا تو را هدایت کند و تو را در مقابل دشمنانت یاری دهد. پس به دشمن اهمیت مده. همین بس که الله متعال هدایت کننده و راهنمای دوستانش بوده، ایشان را به راه صواب دلالت مینماید و همین بس که او علیه دشمنان، یاورشان است. پس ولایت با هدایت حاصل است و حمایت و یاری، با پیروزی و نصرت. فهم عالی جمله: «هَادِيًا وَ نَصِيرًا» آیه مبارکه میرساند که: انسان در درگیری های حقّ و باطل، به دو چیز نیاز دارد: یکی هدایت و دیگری قدرت. و هدایت و نصرت از شئون ربوبیت خداوند متعال است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا ﴿٣٢﴾

و کسانی که کافر شدند گفتند چرا قرآن یکجا بر او نازل نشده است این گونه [ما آن را به تدریج نازل کردیم] تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم و آن را به آرامی [بر تو] خواندیم. (۳۲)

طوری که دیده میشود که: بهانه جویان، هر لحظه در طرح و پیش کردن بهانه‌ی جدیدی هستند، یکبار می‌گفتند: چرا به ما وحی نمی‌شود؟ و بار دیگری طرح میکردند: چرا فرشته وحی را نمی‌بینیم؟ چرا پیامبر پول و دارایی، قصر، باغ بوستان سرمایه و طلا ندارد؟ و گاهی می‌گفتند: چرا قرآن یکجا نازل نمی‌شود؟ اینها غافل از آن هستند که: قرآن دارای دو نزول است: یکی نزول دفعی که در شب قدر بر قلب پیامبر نازل شده است و دیگری نزول تدریجی که به مناسبت‌های مختلف در طول بیست و سه سال نازل شده است.

یکی دیگر از شبهات که از جانب کافران مطرح میشود اینست که: چرا قرآن عظیم الشان مانند سایر کتب آسمانی، مانند تورات و انجیل به یک دفعه ای بالای پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل نشده است؟ خداوند متعال در رد این شبهه بی محتوای در آیه فوق میفرماید: «كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ» الله متعال قرآن عظیم الشان چنین پراکنده و متفرق به تدریج و بخش بخش نازل کرده است، تا قلب پیامبرش را نیرومند و استوار گردانیده، وی را به آهستگی تربیت نماید و بتوانی آن را حفظ کنی و به مقتضای محتوایش عمل کنی و در عین حال بر طمأنینه و تدبّرش در کتاب مولایش بیفزاید.

نازل کردن قرآن بر این کیفیت و بر این وصف، قلبت را قوی و استوار گردانیم زیرا نازل کردن آن به این کیفیت نزدیکتر به آن است که قلبت در هر رویدادی از رویدادهای مخاطره انگیز و در توطئه‌ها و شگرد های گونه‌گون و نیرنگ های رنگارنگی که از سوی دشمنان با آنها رویاروی هستی، قوی و استوار گردد و در خود هیچ‌گونه تردید و انفعالی نیابی زیرا قلب محب با رسیدن پیاپی نامه‌های محبوب آرام می‌گیرد، «وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً» آن را به شیوه‌ای بدیع تفصیل دادیم.

این آیه مبارکه بر لزوم تدبّر در قرآن، عنایت و اهتمام به آن و دریافت تدریجی آن دلالت دارد تا در قلب رسوخ یافته و موجب بهره‌مندی صحیح انسان مؤمن گردد.

قتاده گفته است: یعنی آن را توضیح دادیم. و رازی گفته است: ترتیل در سخن این است که هر قسمت در فرصت مناسب و پشت سر دیگری بیاید. ترتیل در دندان‌ها این است که از هم فاصله داشته و به هم نچسبیده باشند. (تفسیر کبیر ۷۹/۲۴).

و طبری گفته است: ترتیل در قرائت یعنی این که با تأنی و با آهنگ و منظم خوانده شود. (تفسیر طبری ۸/۱۹).

حکمت های نزول قرآن به تدریج:

یکی از حکمت های نازل کردن تدریجی قرآن نیز همین بود زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم و امتشان هر دو امی بودند و نوشتن و خواندن را نمی‌شناختند پس اگر قرآن به یکباره بر ایشان نازل می‌شد، قطعاً حفظ و نگهداشت آن بر ایشان دشوار بود، به علاوه این که مشاهده گاه به گاه جبرئیل علیه السلام از سوی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم، خود از اموری بود که عزم آن حضرت صلی الله علیه وسلم را استوارتر گردانیده و ایشان را به صبر و شکیبایی در تبلیغ رسالت و امی داشت.

دومین حکمت نزول تدریجی قرآن، دفع حرج و دشواری از مکلفان بود زیرا اگر قرآن تماماً به یکباره نازل می‌شد، آنها دفعتاً به احکام بسیاری مکلف میشدند و این امر برای‌شان سخت و سنگین بود.

سومین حکمت نزول تدریجی قرآن، تدرج در قانون‌گذاری بود چرا که عادات و روشهای جاهلی چنان موروثی و ریشه‌دار بود که برکندن آنها از نهاد جامعه، نیاز به زمان کافی داشت.

شان نزول آیه ۳۲:

۷۹۷- ک: ابن ابوحاتم و حاکم به قسم صحیح و ضیاء در «المختاره» از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: مشرکان گفتند: اگر محمد آنگونه که گمان می کند پیامبر باشد پس چرا پروردگارش او را شکنجه می کند و قرآن را به او به یک باره نازل نمی کند، بلکه یک آیه و دو آیه می فرستد. پس خدای عزوجل آیه «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَأُنزِلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً» را نازل کرد. (در المنثور) ۵ / ۱۲۷ و ۱۲۸ به حاکم، ضیاء و ابوحاتم نسبت داده است.

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ﴿۳۳﴾

آنها هیچ مثلی برای تو نمی آورند مگر اینکه ما حق را برای تو می آوریم و تفسیری بهتر (و جواب دندان شکن که ناچار به تسلیم شوند). (۳۳) «مثل»: مراد اعتراضات و شبهات است.

«الْحَقُّ»: جواب درست و واقعی.

«أَحْسَنَ»: بهترین و زیباترین چیز در حد ذات خود. عطف بر «الْحَقُّ» یا محل آن است. (تفسیر نور مصطفی خرمدل).

باید گفت که: قرآن، کتاب جامعی است و جواب دهنده به همه ی شبهات میباشد. جواب میدهد. انبیا با مخالفان درگیر بودند و از راه استدلال با آنان رفتار میکردند. خداوند از انبیا دفاع میکند و در برابر سخنان باطل کفار، کلام حق را مطرح میدارد. و مطمئن باشید که حق بر باطل پیروز است. و هدف انبیا را هم، استقرار حق تشکیل می داد.

در آیه مبارکه میفرماید: «وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ: ای محمد صلی الله علیه وسلم! کافران هیچ سؤالی از سؤالهای باطل که گویی در بطلان خود مثلی است و هیچ حجت و شبهه ای نمی آورند، مگر آن که مادر مقابل مثل

باطل و شبهه بی اساس آنان، برایت جوابی استوار که در اسلوب و بیان از سخنان شان نیکوتر و شیواتر و در دلیل و برهان، از آن استوارتر و نیرومندتر می باشد، برایت آورده است. تا شبهات و باطل آنها را خنثی کنی.

«وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا» و حق را با نیکوترین بیان برای تو آوردیم.

الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٣٤﴾

کسانی که به رو در افتاده به سوی دوزخ حشر می شوند آنان بدترین جای و گم ترین راه را دارند. (۳۴).

به یاد داشته باشید و این را هم نباید فراموش کرد که: تحقیر انبیاء، سبب تحقیر خود انسان در روز قیامت می گردد. طوریکه در آیه مبارکه می فرماید: که گروه کفار به روی در افتاده به سوی جهنم حشر میشوند، آنان نزد الله بدترین خلق، دورترین آنها از نظر رشد و پست ترین آنها در امر گمراهی و انحراف اند.

در حدیث شریف آمده است: «مردم در روز قیامت در سه گروه حشر میشوند: گروهی پیاده، گروهی سواره و گروهی به روی افتاده. سؤال شد: یا رسول الله! چگونه به روی افتاده محشور می شوند؟ فرمودند: همان ذاتی که آنان را بر پاهایشان روان میگرداند، بر این امر نیز تواناست که آنانرا بر چهره هایشان (روی ها) روان گرداند...». (اخراج از - اصحاب السنن).

هكذا در حدیثی دیگری آمده است:

۱۷۵۸- أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ يُحْشَرُ الْكَافِرُ عَلَىٰ وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «أَلَيْسَ الَّذِي أَمْشَاهُ عَلَى الرَّجُلَيْنِ فِي الدُّنْيَا قَادِرًا عَلَىٰ أَنْ يُمَشِّيَهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [رواه البخاری: ۴۷۶۰].

۱۷۵۸- از انس بن مالک (رض) روایت است که کسی از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسید: کافر در روز قیامت چگونه بر رویش حشر میشود؟ فرمودند:

«مگر آن ذاتی که او را در دنیا بر دو پایش روان ساخت، قادر نیست که در روز قیامت او را بر رویش روان سازد.»

از احکام و مسائل متعلق به این حدیث:

از این حدیث نبوی شریف این طور دانسته می‌شود که کفار در روز قیامت بر روی خود انداخته شده و به همان طریق به سوی دوزخ روان می‌گردند، و این به سبب آن است که آن‌ها در دنیا از سجده کردن به خدا ابا ورزیده بودند، و اکنون برخلاف عمل خود مجازات می‌گردند، و دیگر اینکه رفتن بر روی یک نوع عذاب است، و عذاب کفار پیش از رسیدن به دوزخ شروع می‌شود. خوانندگان گرامی!

آیات (۳۵ الی ۴۰) داستانها و قصه های برخی از پیامبران و کفر تکذیب کنندگان را مورد بحث قرار داده می‌فرماید:

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا ﴿٣٥﴾

و به یقین [ما] به موسی کتاب [آسمانی] عطا کردیم و برادرش هارون را همراه او دستیار [ش] گردانیدیم (۳۵)

جانشین انبیاء را هم باید الله متعال تعیین کند.

فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمْرْنَاَهُمْ تَدْمِيرًا ﴿٣٦﴾

پس گفتیم هر دو به سوی قومی که نشانه های ما را به دروغ گرفتند بروید پس [ما] آنان را به سختی هلاک نمودیم (۳۶).

«كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا...»: مراد از (آیات) نشانه‌های خداشناسی موجود در گستره هستی، یا آیات کتاب‌های آسمانی پیشین، و یا معجزات نهگانه‌ای است که بر دست موسی علیه السلام انجام گرفته است.

«فَدَمْرْنَاَهُمْ تَدْمِيرًا»: ایشان را سخت هلاک ساختیم. این جمله جواب جمله مقدر محذوفی بوده و در اصل چنین است: «فَذَهَبَا إِلَيْهِمْ بِالرَّسَالَةِ فَكَذَّبُوهُمَا

فَدَمَّرْنَا هُمْ تَدْمِيرًا...». در اینجا علت استحقاق عذاب فرعون و فرعونیان مورد نظر است، و خلاصه از داستان ایشان بدون در نظر گرفتن تقدم و تأخر زمانی مطالب حادثه، برای پیغمبر نقل میشود. (تفسیر نور: مصطفی خرمدل).

الله تعالی در این آیه مبارکه به موسی و هارون دستور داد تا هر دو با دلایل روشن و معجزات قاطع نزد فرعون و قومش بروید که آیات ما را تکذیب کرده‌اند. و به حق کفر ورزیده‌اند. «فَدَمَّرْنَا هُمْ تَدْمِيرًا (۳۶)» به سبب این که پیامبران ما را تکذیب کردند، آنها را به هلاکت رساندیم و به کلی از بین بردیم. پس باید این گروهی که پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم را تکذیب میکنند، نیز به هوش باشند. و عبرتی برای عبرت اندوزان گردانید.

کلمه‌ی «تدمیر» از «دمار»، به معنای هلاکت اعجاب‌انگیز است. (کتاب التحقیق فی کلمات القرآن).

وَقَوْمٌ نُّوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَا هُمْ وَجَعَلْنَا هُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٣٧﴾

و قوم نوح را آنگاه که پیامبران [خدا] را تکذیب کردند غرقشان ساختیم و آنان را برای [همه] مردم عبرتی گردانیدیم و برای ستمکاران عذابی پر درد آماده کرده‌ایم. (۳۷)

الله متعال قوم نوح علیه السلام را بعد از اینکه کفر ورزیدند و نوح علیه السلام و پیامبران قبل از وی را تکذیب کردند. آنها را در طوفان غرق ساخت، تا برای دیگران درس عبرت، پند و اندرز باشند. درس باشد برای ستمکاران: قوم نوح علیه السلام و هرکسی که در تکذیب پیامبران علیهم السلام رهرو راه آنان شده است؛ و عذابی دردناک در دوزخ برای شان تدارک دیده شده.

ابو سعود می فرماید: علت اینکه چرا در آیه مبارکه کلمه «الرُّسُلَ»، آمده در صورتی که آنها تنها نوح را تکذیب کردند، علت آن این است که: تکذیب

او تکذیب جمیع است؛ زیرا عموماً بر توحید و اسلام توافق دارند. (ابو سعود ۹/۴).

قابل یاد آوری است که تکذیب انبیاء، هم قهر دنیوی دربر دارد، طوریکه در جمله «أَعْرَفْنَا» آمده است و هم عذاب اخروی. که در جمله «عَذَاباً أَلِيماً» بیان شده است.

سنت الهی فرستادن رسولان برای هدایت مردم و هلاکت تکذیب کنندگان آنان می باشد.

وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا ﴿٣٨﴾

و عاد و ثمود و اصحاب الرس (گروهی که درخت صنوبر را میپرستیدند) و نسلهایی فراوان را در میان اینان [هلاک و نبود کردیم] (۳۸)

«أَصْحَابَ الرَّسِّ»: اصحاب الاخدود که ذکر آن در سوره بروج آیه چهار است. چرا که (أخدود) به معنی شکاف و گودال مستطیل شکل در زمین است، و از جمله معانی (رَسّ) هم معنی چاه و حفره است. هدف از آن کافرانی است که در یمن زندگی میکردند و خواستند مسیحیان موحد و راستین نجران را که در همسایگی آنان زندگی بسر میبردند به کفر برگردانند.

مسیحیان خداشناس نپذیرفتند و بر دین آسمانی ماندگار شدند. رؤسای کفار برای وا داشتن ایشان گودالی را کردند و در آن آتش برافروختند و هر که دین مسیحیت را ترک نمی کرد، در همین گودال می انداختند.

«قُرُونًا»: بمعنی ملت ها و اقوام (ملاحظه شود سوره های: انعام آیه ۶، یونس آیه ۱۳، مؤمنون آیه ۴۲).

در قرآن عظیم الشأن از اصحاب راس در دو سوره قرآن عظیم الشأن بحثی از اصحاب رس مطرح گردیده است؛ یکبار در (آیه ۱۲ / سوره ق)، که از تکذیب آنها از پیامبرشان، بحث بعمل آمده است و یکبار در (آیه ۳۷ سوره

فرقان) که مبین عذاب اصحاب رس در ردیف قوم عاد و ثمود (حضرت هود و حضرت صالح) است.

الله متعال در آیه مبارکه میفرماید که قوم عاد و ثمود و اصحاب رس (چاه) را نیز نابود ساختیم.

رس در کلام عرب: چاهی است که دیواره آن را با سنگ برنیاورده باشند. به قولی: رس چاهی در «انطاکیه» بود که در آن حیب نجار را کشتند، از این جهت به آن چاه نسبت داده شدند پس در حالی که گرداگرد آن چاه نشسته بودند، خداوند متعال آنان را با منازلشان در زمین فرو برد. «تفسیر انوار القرآن».

امام بیضاوی در تفسیر خویش میفرماید: اصحاب الرس قومی بت پرست بودند و خدا شعیب را به میان آنان مبعوث نمود. اما آنها شعیب را تکذیب کردند، و در حالی که در اطراف چاهی جمع شده بودند، ناگهان چاه فرو ریخت و آنها را نابود کرد و سرزمینشان نیز دچار رانش شد. (تفسیر بیضاوی ۶۸/۲).

«وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا» ملت‌ها و خلایق زیادی را میان آنها نابود کردیم، که فقط الله متعال تعداد آنها را می‌داند.

وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا ﴿٣٩﴾

و ما برای هر یک از این طوایف مثلها (و پندها برای هدایت و اتمام حجت) زدیم و همه را در هم شکستیم و هلاک کردیم. (۳۹)

«وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ» الله متعال با همه‌ی امت‌ها اتمام حجت کرده است، ادله حق را برای همه امت‌های پیشین و پسین روشن ساخته، برهان‌ها را اقامه کرد و طوریکه یاد آور شدیم، حجت‌ها را برپا داشت تا برای هیچ کسی عذر آوری بهانه‌ای باقی نیاید.

«وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا» و هریک از آنان را به سختی هلاک ساختیم، و زیر و زبر کردیم؛ زیرا پند و اندرز در آنان اثر نکرد. و باید گفت: قهر و غضب خداوند بر کفار، یکی از سنت‌های الهی است.

وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا مَطَرًا سَوًّا أَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا
يَرْجُونَ نُشُورًا ﴿٤٠﴾

و قطعاً بر شهری که باران بلا (بارانی از سنگهای آسمانی) بر آن بارانده شد
(دیوار قوم لوط) گذشته اند مگر آن را ندیده اند [چرا] ولی امید به زنده شدن
ندارند (۴۰)

محمد علی صابونی مفسر صفوة التفاسیر در تفسیر این آیه مبارکه میفرماید: و
قریش در سفر تجارتشان به سوی شام بارها از کنار قریه «سدوم»، بزرگترین
قریه قوم لوط گذشته اند، همان قریه که سبب نزول سنگ از آسمان بر آن،
ویران و نابود شد.

«أَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا» به سبب آن که پند و اندرز نمی گیرند آنها را توبیخ کرده
است. یعنی آیا در سفرهایشان آن را با چشم خود نمی بینند، تا از سرنوشت
ساکنان آن و عذاب و دردی که به سبب تکذیب پیامبر خود و مخالفتشان با
فرمان خدا آنها را فراگرفت، عبرت بگیرند؟

ابن عباس (رض) در این مورد در تفسیر خویش می نویسد: قریش در سفرهای
تجارتی که به سوی شام می رفتند از کنار ویرانه های مداین و شهرهای قوم
لوط میگذشتند، همان گونه که در جای دیگری نیز میفرماید: «وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ
عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ ﴿١٣٧﴾ وَ بِاللَّيْلِ أَفْلا تَعْقِلُونَ ﴿١٣٨﴾» (و همانا شما
صبحگاهان بر آثار آنان می گذرید. (و نیز) شامگاهان؛ پس آیا عقل خود را
بکار نمی گیرید. آنها از این جهت عبرت نمی گیرند که به معاد، روز رستاخیز
امیدوار نیستند.

خوانندگان گرامی!

آیات متبرکه (۴۱ الی ۴۴) موضوعاتی در باره استهزای مشرکان به پیامبر و
نامگذاری دعوت حق به گمراهی، مورد بحث قرار گرفته است.

وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُؤًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ﴿٤١﴾

و چون تو را ببینند جز به ریشخندت نگیرند [که] آیا این همان کسی است که
الله او را به حیث پیغمبر فرستاده است؟! (۴۱)

باید یاد آور شد که: تمسخر و تحقیر انبیاء، یکی از شیوه‌ی دائمی کفار بوده
است، کفار با انکار شخص پیامبر صلی الله علیه وسلم، میکوشیدند که: رسالت
او را زیر سؤال ببرند.

در بیان شأن نزول روایت شده است: که این آیه در باره ابو جهل نازل شد زیرا
چون رسول الله صلی الله علیه وسلم با یاران خویش از برابر وی می گذشتند، با
تمسخر و ریشخندی میگفتند: (آیا این همان کسی است که خدا او را به رسالت
برانگیخته است؟).

إِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ
الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤٢﴾

چیزی نمانده بود که ما را از خدایانمان اگر بر آن ایستادگی نمی کردیم
منحرف کند و هنگامی که عذاب را می بینند به زودی خواهند دانست چه
کسی گمراه تر است. (۴۲).

از فحوای جمله «لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا» آیه مبارکه معلوم می شود که: مشرکان به
تأثیر سخنان پیامبر صلی الله علیه وسلم اعتراف دارند. ولی با تأسف باید گفت
که در برخی از موارد انسانها چنان سرچپه فکر میکند که هدایت را گمراهی
می پندارند. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: چیزی نمانده بود که این مدعی
رسالت، ما را با نیروی برهان و انوار بیانش از پرستش بتان بازگرداند؛ لیکن ما
بر پرستش آنها ثابت قدم باقی ماندیم.

ولی پروردگار با عظمت در جواب آنها میفرماید: «وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا» یعنی در آخرت به هنگام مشاهده‌ی عذاب خواهند فهمید که چه کسی رهرو راه رشد و هدایت بوده و چه کسی گمراه است؟ و از دین منحرف گشته است؟

أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا ﴿٤٣﴾

آیا دیدی کسی را که هوای نفس خویش را معبود خود برگزیده است؟ آیا تو می‌توانی او را هدایت کنی؟ یا به دفاع از او برخیزی؟ (۴۳)
«مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»: کسی که هوا و هوس را معبود و خدای خود ساخته است. هدف از آن آرزوپرستی، به فرمان دل گوش کردن، و فرمان خدا و رسول و رهنمود عقل را رها کردن است (ملاحظه شود سوره‌های: کهف / ۲۸، طه / ۱۶، قصص / ۵۰).

در مورد اصطلاح «هَوَاهُ» امام قرطبی می‌فرماید که به هر معبودی غیر از حق، هوی گفته می‌شود.

قرآن عظیم الشان با تمام شدت هوا پرستی را رد نموده و هواپرستی، را سرچشمه غفلت دانسته است، طوریکه در (سوره کهف، آیه ۲۸) میفرماید: «وَلَا تُطِيعُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ» و از آن کس که ما دلش را از یاد خود غافل ساخته ایم و از پی هوای خویش رفته و کارش نادیده گرفتن حق بوده است پیروی مکن.

همچنان می‌فرماید: «فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدِي» (آیه ۱۶ سوره طه) پس مبادا کسی که به قیامت ایمان ندارد و پیرو هوای نفس خویش است، تو را از توجه به قیامت باز دارد که سقوط می‌کنی.

هواپرستی، بدترین انحراف است. طوریکه در (آیه ۵۰/سوره قصص) میفرماید: «فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّهَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ

بَعِيرٍ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٠﴾ (پس اگر (خواستۀ و پیشنهاد) تو را نپذیرفتند، بدان که آنان پیرو هوس‌های نفسانی خویش‌اند و کیست گمراه‌تر از آن کس که بدون (پذیرش حق و توجه به) هدایت و رهنمود الهی، از هوس خود پیروی نماید؟ همانا خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.

همچنان باید گفت که همین خصوصیت هواپرستی است که مانع قضاوت عادلانه می‌گردد. طوریکه می‌فرماید: «یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ﴿٢٦﴾» (آیه ۲۶ سوره ص) (ای داود! همانا ما تو را در زمین جانشین قرار دادیم، پس میان مردم به حق داوری کن و از هواها و هوس‌ها پیروی نکن که تو را از راه خدا منحرف می‌کند. البته کسانی که از راه خدا منحرف می‌شوند برایشان عذاب سختی است به خاطر آن که روز قیامت را فراموش کردند).

و در نهایت باید گفت که: هوا پرستی، سرچشمه‌ی فساد است. طوریکه که می‌فرماید: «وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ ﴿٧١﴾» (آیه ۷۱ / سوره مؤمنون) (و اگر حق، از هوس‌های آنان پیروی می‌کرد، قطعاً آسمان‌ها و زمین و کسانی که در آنها هستند تباه می‌شدند، ولی ما قرآنی به آنها دادیم که مایه‌ی یاد (وشرف و حیثیت) آنهاست، اما آنان از این یاد رویگردانند).

ابن عباس (رض) در مورد هوا و هوس مشرکین می‌نویسد: یکی از مشرکین سنگی را پرستش می‌کرد، وقتی بهتر از آن را می‌دید، آن را برمی‌گرفت و قلبی را دور می‌انداخت.

«أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا ﴿٤٣﴾» آیا میتوانی ضامن آن باشی که او را از هوی حفظ کنی؟ این کار تو نیست. ابو حیان گفته است: این بیان نومیدی از ایمان آنان را می‌رساند و به پیامبر اشاره می‌کند که بر آنان افسوس نخورد و نشان می‌دهد که آنها در عدم شناخت منافع خود و عدم تأمل در اندیشه در عواقب امور مانند حیواناتند. (البحر ۶/۵۰۱).

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤٤﴾

یا گمان داری که بیشترشان می‌شنوند یا می‌فهمند؟ آنان جز مانند چهارپایان (بی‌خرد)، بکله ایشان گمراه‌ترند. (۴۴)

«أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ» آیا گمان می‌بری که مشرکان برای شنیدن گوش شنوا دارند، آیا آیات قرآن را به سمع قبول و بهره‌گیری می‌شنوند، یا عبرت‌ها و اندرزهایی را که در آن است می‌فهمند؟

«إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» چنین نیست «آنان جز همانند چهارپایان» بی‌عقل و و فکر «نیستند بلکه آنان گمراه‌ترند» از چهارپایان زیرا چهارپایان پروردگارش را می‌شناسند، برای او تسبیح می‌گویند، به سوی چراگاه‌های خویش راه می‌روند، برای صاحب خود منقاد و رام می‌شوند، آنچه را که به سودشان است عمل می‌کنند و از چیزهای زیانبار و خطرناک می‌پرهیزند در حالی که این گروه نه برای آفریدگار خود منقاد می‌شوند و نه پروردگاری که آنان را روزی داده است می‌شناسند. همچنین اینان از چهارپایان به این دلیل گمراه‌ترند که اگر چهارپایان پیام توحید و نبوت را درک نمی‌کنند، علیه آن هم قیام هم نمی‌کنند، برخلاف این گروه که از روی عناد، مکابره، تعصب و خرد شمردن حق، در برابر آن به ستیز برمی‌خیزند پس هرگز به آنان امیدوار نباش. «تفسیر انوار القرآن»

خوانندگان گرامی!

در آیات (۴۵ الی ۵۴) دلایل چند بر وجود و یکتایی آفریدگار، بحث مینماید:
 أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ
 دَلِيلًا ﴿٤٥﴾

آیا ندیده ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است و اگر می خواست آن را ساکن قرار می داد آنگاه آفتاب را بر آن دلیل گردانیدیم (۴۵) «مَدَّ الظِّلَّ...»: سایه را همه جا گستر کرده است. اشاره به این است که سایه گاهی بر قسمت شرقی و گاهی بر قسمت جنوبی کره زمین می افتد، و بر اثر گردش زمین به دور خود، شب و روز تولید می گردد و سایه و روشنی همه جا را به نوبه فرا میگیرند، و بر اثر گردش زمین به دور آفتاب، فصول چهارگانه تشکیل، و قطب شمال و قطب جنوب هم مانند سایر نقاط زمین به طور متناوب از نور و سایه برخوردار می شوند.

«عَلَيْهِ دَلِيلًا»: رهنمون به آن. بیان گر آن. اشاره به این است که آفتاب شناساننده تاریکی است، چرا که ضدّ به ضدّ شناخته می شود.

باید یاد آور شد که: بهترین راه خدانشناسی برای همگان، تفکر در پدیده های هستی است که بر اساس حکمت الهی آفریده شده اند. گردش زمین به دور خود و آفتاب چیزی تصادفی نیست، بلکه همه آن حکیمانه و مدبرانه است.

واقعیت امر اینست که: گستردگی و طولانی شدن مدّت سایه به خاطر پرورش و رشد و شکوفایی است. «رَبِّكَ... مَدَّ الظِّلَّ» (اگر نور، مستقیم و یا سایه دائمی بود، یا همگی می سوختند و یا منجمد می شدند).

پروردگار با عظمت با زیبای خاصی در آیه مبارکه میفرماید: آیا ندیدی که الله تعالی با عظمت چطور سایه هر چیز را از طلوع بامداد تا طلوع آفتاب گسترانده است؟ اگر او میخواست آن سایه را چنان ثابت و ساکن میگردانید که طلوع

آفتاب نتواند آن را تغییر دهد اما او آفتاب را نشانه‌ای گردانید که بدان بر احوال سایه راه برده می‌شود.

همان گونه که آفرینش جهان به تدریج و آرامی و در شش مرحله صورت گرفته است، تغییر آن نیز به تدریج خواهد بود.

در تفسیر انوار القرآن آمده است: از فواید این سایه متحرک، بهره‌گیری از آن به‌عنوان مقیاسی برای اندازه‌گیری زمان است چنان که فقها آن را نشانه و مقیاسی برای شناخت اوقات بعضی از نمازها گردانیده‌اند، مانند نماز ظهر که شروع آن در هنگام زوال آفتاب است و نماز عصر که وقت آن در هنگام برابر شدن سایه هر چیز با سایه اصلی آن در نزد جمهور و دو برابر شدن سایه اصلی آن در نزد امام ابوحنیفه است «آنگاه آفتاب را بر آن دلیلی گردانیدیم» یعنی: آفتاب را برای سایه نشانه‌ای رهنما گردانیدیم که احوال آفتاب، بازتابگر احوال آن است بدان جهت که سایه با آفتاب زیاد و کم شده و گسترده‌گی یا کوتاهی پیدا می‌کند. آری! سایه برای جانداران و عاقلان در هر مکانی نعمت عظمایی است، بخصوص در سر زمین های گرم سیر که راحت بخش و خنک کننده تن جانداران است.

ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا ﴿٤٦﴾

سپس آن [سایه] را اندک اندک به سوی خود بازمی‌گیریم (۴۶)
«قَبْضْنَاهُ»: آن را جمع می‌گردانیم. مراد محو تدریجی سایه بر حسب موقعیت آفتاب است.

«إِلَيْنَا»: به سوی خود. این تعبیر بیان‌گر این است که تابش نور و گسترش سایه بر اثر طلوع و غروب آفتاب هر دو در دست الله و ناشی از قدرت «لا یزال الله» در نظام کائنات است. (تفسیر «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

«ثُمَّ قَبَّضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا»: یعنی سپس از آن سایه اندک اندک می‌کاهیم. نه یکباره، تا منافع بندگان مختل نشود. ابن عباس (رض) گفته است: سایه از وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب است. (طبری ۱۲/۱۹، این نظر مجاهد است و بسی از مفسران آن را پذیرفته و گفته‌اند: سایه بهترین حالت است و بهشت به آن موصوف گشته است: وَظِلٌّ مَمْدُودٌ، و ما این را که راحج است برگرفته‌ایم؛ چون. سایه‌ی معروف همان است و لفظ «شمس» بر آن دلیل است. علامه ابو سعود این نظر را ترجیح می‌دهد).

مفسران می‌نویسند: سایه عبارت است از امر متوسط در بین نور خالص و تاریکی مطلق که در فاصله‌ی بین فجر و طلوع آفتاب بر سطح زمین گسترش پیدا می‌کند. پس از آن آفتاب اندک‌اندک آن را محو و زایل می‌کند. سپس نور آفتاب سایه را به تدریج از میان می‌برد تا آفتاب از خط استوا عبور کند. و از وقت زوال نیز آفتاب همچنان از سایه می‌کاهد تا آفتاب غروب کند. سایه در این موقعیت به «فیء» موسوم است. استدلال به وسیله‌ی آن بر وجود صانع دانا چنین است: پیدایش آن بعد از عدم و از میان رفتن آن بعد از پیدایش و تغییر و تحولاتی که بر آن عارض می‌شود از قبیل کم و زیاد شدن و گسترش یافتن و جمع شدن به صورتی که منافع بندگان را در تضمین می‌کند، مستلزم وجود صانعی توانا و مدبّر و دانا است که میتواند اجرام آسمانی را به حرکت درآورد و اجسام فلکی را به شیوه‌ای بسیار نیکو ترتیب دهد. و این تدبیر و توانایی جز از جانب خدای عالمیان صورت‌پذیر نیست. (تفسیر رازی ۸۸/۲۴).

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا ﴿٤٧﴾

و اوست ذاتی که شب را برای تان لباس و خواب را مایه آرامش گردانید. و روز را (وقت) برخاستن شما (در زمین) قرار داد. (۴۷)

«لِبَاسًا»: مراد این است که تاریکی شب همچون جامه شما را در خود میپوشاند.

«سُبَاتًا»: تعطیل کار به منظور استراحت و تجدید قوا است. ضمناً اشاره لطیفی به تعطیل فعالیت های برخی از اندام های بدن به هنگام خواب دارد. «نُشُورًا»: بیداری. هدف از آن وقت بیداری و تلاش و کوشش و حرکت و جنبش است که به زنده شدن دوباره رستاخیز می ماند (ملاحظه شود سوره های: فرقان/۳ و ۴۰، فاطر/۹، ملک/۱۵). (تفسیر نور مصطفی خرمدل).

در این آیه مبارکه به نشانه های قدرت پروردگار با عظمت و نعمت های ارزشمندی که آن را به بندگان خویش ارزانی داشته اشاره نموده میفرماید: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا» الله متعال ذاتی یگانه است که شب را برای شما آفرید که خود را به تاریکی آن میپوشانید آنگونه که خود را به لباس میپوشانید. «لِبَاسًا»: لباس، زمانی نعمت الهی است که بدن را بپوشاند. در قرآن کریم در چند مواردی ذکری از لباس بعمل آمده است: بطور مثال از شب: طوریکه در (آیه ۴۷ / سوره فرقان) میفرماید: «جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا» (آیه ۴۷ سوره فرقان) که در فوق تذکر یافت.

مورد دیگری «لباس» همانا همسر است؛ طوریکه در (آیه: ۱۸۷/سوره بقره میفرماید: «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ» و مورد دیگری «لباس» همانا تقوا است، طوریکه در (آیه ۲۶ / سوره اعراف) آمده است: «يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ»

(ای فرزندان آدم! همانا بر شما لباسی فرو فرستادیم تا هم زشتی (برهنگی) شما را بپوشاند و هم زیوری باشد، (ولی) لباس تقوا همانا بهتر است. آن، از نشانه های خداست، باشد که آنان پند گیرند (و متذکر شوند).

«وَالنَّوْمَ سُبَاتًا» و خواب را مایه ی آسایش بدن شما قرار داده است؛ یعنی خواب

را راحت بخش بدن‌های تان و انقطاعی دوره‌ای برای کسب و کارتان گردانید چون در شب دست از کار و تلاش می‌کشید.

«سَبَاتًا»: راحتی قطع‌کننده حرکت برای آرامش دادن به جسم و روح است. «وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا» و روز را زمان‌بندین منظور آفرید تا در آن برای کار و کسب روزی، گشت و گذار کنید.

«نُشُورًا»: از «نشر» آمده است، و به معنای پخش شدن مردم در روز برای کار و تلاش است.

وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا ﴿٤٨﴾

و او کسی است که بادهای را بشارت‌گرانی پیش از رحمتش فرستاد و از آسمان آبی پاک‌کننده نازل کردیم. (۴۸).

«الرِّيحَ»: جمع ریح، بادهای، ذکر آن به صورت جمع، اشاره به انواع مختلف بادهای است که ابرها را به مناطق مختلفی از روی زمین می‌رانند.

«رَحْمَتِهِ»: رحمت او. مراد باران است که رحمت خدا در حق بندگان است. اشاره به وزش بادهای در پیشاپیش توده‌های ابر است که آمیخته با رطوبت ملایمی بوده و نسیم دل‌انگیزی ایجاد می‌کند که از آن بوی باران به مشام میرسد و به مژده رسان‌هایی میمانند که خبر از خوشی‌ها و شادی‌ها میدهند. «السَّمَاءِ»: مراد ابر آسمان است (سورة: واقعه آیه ۶۹).

«طَهُورًا»: پاک. پاک‌کننده (سورة: انفال / ۱۱). (تفسیر نور مصطفی خرم‌دل) «وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ» الله متعال ذاتی است که: بادهای را فرستاده تا مژده‌ی باران رحمت را بدهد.

«وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا»: الله متعال ذاتی است که: از ابر، آبی فرو فرستاد که مردم از آن می‌نوشند و در غسل و وضوء، خود را بدان پاک می‌سازند.

«طهوراً»: پاک پاک کننده است زیرا آب آسمان بر هیچ چیز نجس یا پلیدی فرود نمی آید مگر این که آن را پاک می گرداند.

امام قرطبی در تفسیر خویش مینویسد: صیغه ی (طهوراً) برای مبالغه در «پاکی» آمده است، پس مقتضی است که پاک و پاک کننده باشد. (تفسیر قرطبی ۳۹/۱۳).

در حدیث شریف به روایت ابو سعید خدری (رض) آمده است که رسول الله صلی اله علیه وسلم فرمودند: «إن الماء طهور لا ینجسه شیء». «آب پاک کننده است و هیچ چیز آن را نجس نمی گرداند».

آب مایه حیات و نعمتی است که خداوند متعال آن را به شکل وافر و رایگان در اختیار بندگان و سایر موجودات روی زمین اعطا نموده است و در این مورد الله متعال میفرماید: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ؟» و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم آیا [باز هم] ایمان نمی آورند» (آیه ۳۰/سورة انبیاء).

خداوند متعال به آب ارزش و اهمیت زیادی داده است که در بیش از صد آیه قرآن کریم در مورد آن بحث نموده و انسان از گذشته های دور از بدو پیدایش حیات با آب رابطه مستحکم داشته است آب نقش اساسی و حیاتی در ادامه زندگی انسان ایفا کرده است و منابع آبی در ایجاد و شکل گیری اکثر تمدنهای دارای نقش مهم و حیاتی است. در سوره ی مبارکه ی کهف آیه ۴۵ خداوند متعال حیات و زندگی انسان را به آبی تشبیه نموده است که از آسمان فرو می آید و موجب نمو و رشد نباتات میشود و پس از دوران کوتاه حیات نباتاتی آن پایان می یابد، نکته بسیار مهم و زیبا در همان اصل تشبیه است که حیات، آب است و آب، حیات است و نمو و رشد نیز از برکات همین آب حیات است.

لُنْحِيَّ بِهٖ بَلْدَةً مَّيْتًا وُنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا اَنْعَامًا وَاَنْاسِيَّ كَثِيْرًا ﴿٤٩﴾

تا به وسیله آن (آب) سرزمین مرده را زنده کنیم و آن را به آنچه از چهارپایان و انسان‌های بسیاری که آفریده‌ایم، بنوشانیم. (۴۹).
«بَلْدَةً»: سرزمین.

«مَيْتًا»: مرده. هدف از آن سرزمین خشک و بی آب و علف است. (مَيْتًا) صفت (بَلْدَةً) است و میبایست به صورت مؤنث، یعنی (مَيْتَةً) ذکر شود، اما در اینجا توجه به معنی است که (بَلْدًا) است؛ نه به لفظ (ملاحظه شود سوره: فاطر / آیه ۹).
«نُسْقِيَهُ»: آن را برای نوشیدن در اختیار قرار دهیم. برخی (إِسْقَاء) و (سَقَى) را به یک معنی دانسته‌اند.
«اَنْعَام»: چهارپایان.

«اَنْاسِيَّ»: جمع انسان یا انسی، مردمان. (تفسیر نور خرمدل).

«لُنْحِيَّ بِهٖ بَلْدَةً مَّيْتًا»: الله متعال بعد از اینکه زمین مرده بود، به وسیله این باران سرزمینی مرده را که در آن زراعتی وجود نداشت رویاندن گیاه سبز را به وسیله آب، برای استفاده هر بخش انسان و حیوان قرار دهد.
و انسان برای مصرف خود و امور زراعتی خویش و حیواناتش سخت به آب نیازمند است.

امام فخر رازی میفرماید: نکره آوردن «انعام» و «اناسی» به این دلیل است که زندگی انسان به زندگی زمین و حیواناتش بستگی دارد و بیشتر مردم در زمین‌های نزدیک جویبارها و رودخانه‌ها جمع میشوند. بنابراین آنان از نوشیدن آب باران بی‌نیازند، ولی بیشتر انسان‌ها در بیابان‌ها و صحراها ساکن هستند و جز در مواقع نزول باران آبی برای شرب نمی‌یابند. از این رو گفته است: «اَنْعَامًا وَاَنْاسِيَّ كَثِيْرًا»؛ یعنی افرادی زیاد؛ چون از وزن «فَعِيل» قصد فزونی میشود. (تفسیر کبیر ۹۱/۲۴).

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا هُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴿٥٠﴾

ما این آیات را به صورتهای گوناگون در میان بیان کردیم تا پند گیرند ولی بیشتر مردم جز انکار و کفر کاری نکردند. (۵۰)

«صَرَّفْنَا هُ بَيْنَهُمْ»: ما باران را در میان انسانها تقسیم می کنیم و گاهی باران را در این ناحیه و گاهی در آن ناحیه می بارانیم و از نعمت آب بهره مند می گردانیم (سورة: نور / ۴۳). در این صورت مرجع ضمیر (ه) باران است. اما با توجه به آیه ۵۲ و موارد استعمال (صرف) به صورت فعلهای ماضی و مضارع در قرآن و ذکر (لِيَذَّكَّرُوا) یا همانند آن پشت سر آن، مرجع ضمیر (قرآن) است (مراجعه شود به: اسرا / ۴۱ و ۸۹، کهف / ۵۴، طه / ۱۱۳، احقاف / ۲۷، أنعام / ۴۶ و ۶۵).

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا هُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا» برای این که خرد و اندیشه‌ی خود را به کار گیرند، در این قرآن برای انسانها مثالهای فراوانی آورده‌ایم و دلایل و براهین فراوانی را بیان کرده‌ایم.

«فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴿٥٠﴾» بسی از انسانها جز انکار و تکذیب راهی را در پیش نگرفتند.

ابن کثیر از ابن عباس و ابن مسعود (رضی الله عنهما) نقل می کند که در تفسیر این آیه گفتند: «هیچ سالی از سال دیگر در بارندگی بیش نیست ولی الله متعال باران را آن گونه که خواهد در نقاط مختلف زمین به گردش می آورد».

یعنی الله متعال باران را از سرزمینی به سرزمینی دیگر متحوّل گردانیده، برخی را از آن آب رسانیده و برخی دیگر را از آب باز داشته است تا بندگان نعمتش بر خود را یاد کرده و در نتیجه وی را شکر گزارند و چنانچه باران را از آنان بازداشت، وی را به توبه و استغفار یاد کنند.

«فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا» ولی بیشتر مردم راهی جز انکار و ناسپاسی به نشانه‌ها و نعمت‌های الله متعال را نپذیرفتند؛ چنان‌که نزول باران را به فلان و فلان ستاره نسبت دادند.

وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا ﴿٥١﴾

و اگر میخواستیم در هر شهر و دیاری پیامبری میفرستادیم. (۵۱)
«قَرْيَةً»: شهر. روستا. وهدف از آن ناحیه و دیار است.

«نَذِيرًا»: بیم دهنده. منظور پیغمبری است که مردمان را از سرکشی و عذاب خدا ترساند.

یعنی اگر الله متعال میخواست قطعاً در هر شهر پیامبری میفرستاد که مردم را به سوی توحید فراخوانده و از عذاب الهی بیم دهد. ولیکن چنین نکردیم بلکه (ای محمد) شما را به سوی تمام بشریت مبعوث کردیم و این از خصوصیت های توست. و بدین وسیله بزرگی مقام تو را نشان دادیم ای محمد.

فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا ﴿٥٢﴾

بنابر این از کافران اطاعت مکن و به وسیله قرآن با آنها جهاد بزرگی بپرداز. (۵۲)

«جَاهِدْهُمْ بِهِ»: با حجت و برهان و درس‌ها و عبرت های قرآن، جهاد فکری و فرهنگی و تبلیغاتی را با کافران به راه انداز.

جهاد علمی و منطقی علیه کفر و شرک، بزرگ‌ترین جهاد بشمار می رود و به اصطلاح بنام؛ «جهاداً کبیراً» مسمی می باشد.

قرآن عظیم الشأن بهترین ابزار جهاد علمی و فرهنگی و نیرومندترین وسیله‌ی بحث و محاجّه با دشمنان اسلام است.

دکتر عایض بن عبدالله القرنی مفسیر تفسیر المیسر می نویسد: پس ای پیامبر!

از کافران در ترک چیزی از امر تبلیغ که حق تعالی تو را بدان دستور داده است، اطاعت نکن و چیزی از پیام الله متعال را پنهان نساز بلکه در دعوت و نصیحت سخت بکوشی و به وسیله این قرآن با کافران به جهادی بزرگ که هیچ گسست و سستی‌ای در آن نباشد، پرداز.

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا ﴿٥٣﴾

و او ذاتی است که دو دریا را موج‌زنان به سوی هم روان کرد این یکی شیرین [و] گوارا و آن یکی شور [و] تلخ است و میان آن دو مانع و حریمی استوار قرار داد (۵۳)

الله متعال که اجازه نمی دهد آب شیرین و آب شور و تلخ که در کنار یکدیگرند باهم مخلوط شوند، چگونه اجازه میدهد حق و باطل و کفر و ایمان، آمیخته شوند؟ و با اراده پروردگار با عظمت خداوند متعال، حتی اگر مایعات در کنار هم باشند با یکدیگر مخلوط نمی شوند.

ابن کثیر در معنی این آیه مبارکه می نویسد: الله متعال آب را دو نوع خلق کرده است: یکی آب شیرین و دیگری آب شور، آب شیرین مانند آب دریا ها و چشمه و چاه‌ها، و آب شور مانند آب در ابحار بزرگ که جریان ندارد، و در بین آب شیرین و شور مانعی قرار داده است که مانع درهم آمیختن این دو نوع آن است و آن عبارت است از خشکی. ابن جریر این را پذیرفته است. (تفسیر ابن کثیر ۶۳۵/۲).

و امام فخر رازی در این مورد میفرماید: وجه استدلال در اینجا آشکار است؛ زیرا شیرینی و شوری اگر از طبیعت زمین یا آب ناشی باشد، باید آب‌ها مساوی باشند، اما می بینیم که این طور نیست، پس قادری دانا باید هر یک را به صفتی اختصاص دهد. (تفسیر کبیر ۱۰۱/۲۴).

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ﴿٥٤﴾
 و او ذاتی است که از آب (نطفه) بشری آفرید و او را [دارای خویشاوندی]
 نسبی و دامادی قرار داد و پروردگار تو همواره تواناست (۵۴)
 هدف از آب در این آیه مبارکه، نطفه‌ی انسان است، طوریکه خداوند متعال
 در (آیه ۲۰ سورهٔ مرسلات) میفرماید: «أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ» (آیا ما شما
 را از آبی پست خلق نکردیم). و باز در (آیه ۶ / سورهٔ طارق) میفرماید: «خُلِقَ
 مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ».

«نسب» پیوندی است که از طریق زاد و ولد به وجود می‌آید، مانند پیوند پدر
 و فرزند و برادران با یکدیگر.

کلمه‌ی «صهر» به معنای داماد است و دامادی پیوندی است که بین یک مرد و
 یک خانواده‌ی دیگر به وجود می‌آید، مانند پیوند داماد با وابستگان همسرش
 که در اصطلاح به آن خویشاوندی سببی می‌گویند.

در آیهٔ مبارکه آمده است که: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا» الله متعال یگانه
 ذاتی است که؛ از آب منی مرد و زن، (آب نطفه) انسان‌هایی تمام اندام از
 مردان و زنان را آفرید.

در فحوای آیهٔ متبر که با وضاحت این فهم حاصل می‌شود که: انسان مخلوق
 با عظمتی است. «بَشَرًا» (تنوین نشانه عظمت است).

«فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا» زندگی انسان بر اساس پیوندهای سببی و نسبی شکل
 می‌گیرد. در آیه مبارکه میفرماید که: از یک نطفه دو نوع انسان را به وجود
 آورده است: نوعی که مذکر است و منشاء نسب است؛ زیرا نسب از آن پدران
 است. و نوعی هم مؤنث است که به وسیله‌ی آنها وصلت و خویشاوندی
 فراهم میشود. پس به سبب نسب تعارف و تواصل حاصل میشود و به وسیله‌ی

مصاهره محبت و مودت حاصل شده و بیگانه و نزدیک در کنار هم جمع میشوند. (تفسیر صفوة التفاسیر صابونی).

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» میفرماید که: «از مرد نسب پدید می آید و از زن خویشاوندی و تفسیر (نسبا و صهرا) این است».

زندگی انسان بر اساس پیوندهای سببی و نسبی شکل می گیرد، «وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا» و خدا در خلق و ایجاد بسیار توانا می باشد، به طوری که از یک نطفه مذکر و مؤنث خلق می کند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (۵۵ الی ۶۲) در باره نادانی مشرکان و پرستش بتان، دلیل بندگی در برابر خدای رحمان، بحث بعمل آمده است.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا ﴿٥٥﴾

آنها غیر از الله چیزهایی را میپرستند که نه به آنها فایده می رساند و نه زیانی، و کافران در برابر پروردگارشان (در طریق کفر) کمک کار یکدیگرند. (۵۵) هدف از «الکافر»: جنس کفار. «علی ربّه»: بر ضدّ پروردگارش. هدف این است که کافران در مسیر انحراف از راه خدا تنها نیستند و بر ضدّ آئین خدا یکدیگر را تقویت و نیروهای را بسیج می نمایند (سورة: اعراف / ۲۰۲).

کفار با وجود روشنی و کثرت این برهانها و همچنان دلالت آنها بر قدرت حق تعالی، بازهم جز خدای یگانه قهار هر چه را از درختان و سنگها که خواستند به پرستش گرفتند؛ بتانی را که نه جلب کننده نفعی برای شان هستند و نه دفع کننده زیانی. و این امر نشانه و گویای جهل مشرکان است.

«وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا» و کافر همواره در برابر پروردگارش پشتیبان

(گمراهان و خطوط انحرافی) است. در واقع انسان کافر، شیطان را بر دشمنی با الله متعال و پرستش غیروی یاری و پشتیبانی میکند و دیگر شیاطین انسی و جنی را نیز بر نافرمانی حق تعالی مدد میرساند.

در این هیچ جای شکی نیست که: مشرکان، کافرند و در کفر پشتیبان یکدیگرند.

مجاهد گفته است: در معصیت و نافرمانی خدا، پشت شیطان را گرفته و آن را یاری می دهد. (تفسیر طبری ۱۷/۱۹).

ابن عباس (رض) در شأن نزول این آیه مبارکه میفرماید که این آیه کریمه؛ «در باره ابو جهل نازل شد ولی عام بودن لفظ معتبر است، نه خاص بودن سبب».

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٥٦﴾

و ما تو را جز مژده رسان و هشدار دهنده نفرستاده ایم. (۵۶)

الله متعال پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم را جز بشارتگر بندگان صالحش به بهشت های پر ناز و نعمت و بیم دهنده دشمنان کافرش به عذاب جحیم، نفرستاده است.

خوانندگان گرامی!

در می یابیم که در این آیه ی مبارکه کوتاه، هم به مبحث توحید اشاره بعمل آمده؛ چون کلمه، «ارسلنا»، هم به نبوت، «ک» و هم به معاد، «مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا» همچنان از محتوای این آیه مبارکه معلوم میشود که: انسان، به هشدار بیشتر نیاز دارد تا بشارت. (کلمه ی «نذیر» صیغه ی مبالغه و نشانه ی تأکید است).

در آیه فوق موضوع بصورت کل بیان گردیده است ولی تفصیل این موضوع را میتوان در سوره ی مبارکه ی «بقره آیه ۱۱۹» و در سوره ی «فاطر آیه: ۲۴» و در سوره ی «احزاب آیات ۴۵ تا ۴۷» مورد مطالعه قرار دهید.

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿٥٧﴾

بگو: من از شما [در برابر تبلیغ دین هیچ] مزدی نمی خواهم، جز اینکه هر که بخواهد [میتواند از برکت هدایت من] راهی به سوی پروردگارش بگیرد. (۵۷)

ای پیامبر! به مردم بگو: من از شما در قبال دعوت خود مزدی نمی طلبم و برای دریافت چیزی چنین کاری را نمی کنم زیرا پاداشم بر خداوند متعال است.

«إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» جز این که هر کس بخواهد به وسیله‌ی ایمان و عمل صالح راهی به سوی الله در پیش گیرد. من مال و پاداشی از شما نمی خواهم، فقط ایمان به الله متعال و طاعتش را از شما می طلبم، و پاداش من نزد الله می باشد.

وَتَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَىٰ بِهِ بُدْثُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا ﴿٥٨﴾

و بر آن زنده که نمی میرد توکل کن و به ستایش او تسیح گوی و همین بس که او به گناهان بندگانش آگاه است (۵۸)

«وَتَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ» در تمام امور خود به خداوند یگانه و یکتا تکیه کن که همیشه باقی و پابرجاست و هرگز او را مرگ نیست. که همین تو را بس است و تو را یاری می دهد و دینت را بر ادیان دیگر پیروز می گرداند.

«وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ» از اوصافی که مشرکان به او نسبت می دهند، او را منزّه بدار، اوصافی که شایسته‌ی شأن او نیست؛ از قبیل نسبت دادن شریک و اولاد به او.

«وَكَفَىٰ بِهِ بُدْثُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا» و همین بس که خدا از اعمال بندگان آگاه است، و چیزی از او مخفی نیست.

امام فخر رازی میفرماید: از این گفته مبالغه منظور است، همان گونه که میگویند: «کفی بالعلم جمالا و کفی بالأدب مالا». و به معنی «حسبک» یعنی تو را بس است، می باشد؛ یعنی تو به دیگری احتیاج نداری؛ چون الله متعال به

احوال آنان آگاه است و قدرت مجازات آنان را دارد. و این وعیدی است بس شدید. (تفسیر کبیر ۱۰۳/۲۴).

الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا ﴿٥٩﴾

همان ذاتی که آسمانها و زمین و مابین آنها را در شش روز آفرید باز بر عرش مستقر گردید (طوری که شایسته شکوه و جلال اوست). اوست خداوند رحمان، و درباره اش از [فردی] آگاه پرس. (۵۹)

ابن جبیر گفته است: خدا میتواند آسمانها و زمین را در یک لحظه خلق کند، اما در اینجا میخواهد صبر و تأنی و پایداری را به بندگان بیاموزد. (تفسیر کبیر ۱۰۴/۲۴).

درباره خلقت جهان در شش روز، در قرآن عظیم الشأن شش بار بحث بعمل آمده است. هدف از شش روز، یا شش دوره و مرحله و یا مدتی برابر شش روز طبیعی میباشد.

کلمه‌ی «عرش» در فرهنگ اسلام، مرکز فرماندهی و تدبیر آفرینش است و هدف از «اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ» همان تسلط و تدبیر الهی است، به دلیل آیه‌ی ۳ سوره یونس که میفرماید: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (همانا پروردگارتان، خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز و دوران آفرید، سپس بر عرش استیلاء یافت (زام امور را به دست گرفت). کار جهان را تدبیر و سامان دهی میکند. هیچ شفاعت کننده‌ای جز با اذن او نیست. آن خداوند است که پروردگار شماست، پس او را پرستید. آیا پند نمی‌گیرید؟).

«عرش»: عرش در اصل به معنی رفع و بالا بردن است. تخت حکومت را عرش گویند. به علت بالا رفتن در آن. مثل: «وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ» (سوره نمل / ۲۳). همچنان «عرش» در قرآن کریم گاهی، به معنی تخت حکومت و کنایه از تدبیر جهان است. مانند: «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» و گاهی، یک موجود به خصوصی است. مثل: «وَوَدَّ الْمَلَائِكَةُ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ زَمْر / ۷۵» (رجوع شود به قاموس قرآن - عرش)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا ﴿۶۰﴾

و چون به آنان گفته شود به خداوند رحمان سجده برید، میگویند پروردگار بخشنده چیست؟ آیا به چیزی که تو میفرمایی سجده بریم؟ و این امر بر نفرت و گریزشان افزود. (۶۰)

«مَا الرَّحْمَنُ؟»: رحمان چیست؟ هدف این است که تمسخر و تفرعنمی کردند و همچون فرعون رفتار مینمودند که تجاهلکنان به موسی می گفت: «وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ؟!» (برای تفصیل مراجعه شود به سورة: شعراء آیه: ۲۳).

باید گفت که: سجده، مظهر یکتاپرستی و روح ادیان توحیدی است.

«اسْجُدُوا» (از میان همه ی تکالیف، تنها سخن از سجده به میان آمده است). مفسران در شأن نزول این آیه مبارکه میفرمایند: مشرکان مکه گفتند؛ ما رحمان دیگری را بجز رحمان «یمامه» نمی شناسیم. مراد آنها مسیلمه کذاب بود که خود را رحمان نامیده بود پس این آیه نازل شد: «و چون به آنان گفته شود: برای رحمان سجده کنید، میگویند: رحمان چیست؟» یعنی: چون این صفت از صفات خدای سبحان را شنیدند، آن را با انکار تلقی کرده و نسبت به آن اظهار ناآشنایی کردند «آیا برای چیزی سجده بریم که تو به ما فرمان میدهی» یعنی: برای رحمانی سجده بریم که تو ما را به سجده کردن برای او فرمان

میدهی؟! «و بر رمیدن شان می‌افزاید» یعنی: فرمان دادن به سجده بر نفرت و شرمندگی‌شان از دین و دوری شان از آن می‌افزاید. (تفسیر انوار القرآن) یادداشت اولی:

در این آیه دو بار کلمه‌ی «ما» مطرح شده است که برای جمادات به کار می‌رود. هدف کفار از این تعبیر، تحقیر ذات مقدس الهی بود. لذا به جای «و من الرحمن» گفتند: «ما الرّحمن» و به جای «لمن تأمرنا» گفتند: «لما تأمرنا». کلمه‌ی «رحمن» رمز رحمت دائمی و بی‌پایان و از صفات اختصاصی پروردگار است.

یادداشت دومی:

علماء بر این امر که این آیه از آیات سجده تلاوت است، اتفاق نظر دارند. تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا ﴿٦١﴾ خجسته و بسیار بابرکت است ذاتی که در آسمان برج‌ها آفرید و در میان آن چراغ روشن و ماه نور بخشی آفرید. (۶۱)

«تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا» مجد و عظمت از آن خداست که آن ستارگان عظیم و درخشنده را در آسمان قرار داده است. «وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا ﴿٦١﴾» آفتاب درخشان و ماه تابان را در آن قرار داده است. مراد از بروج: برج‌های ستارگان، یعنی منازل دوازده‌گانه آن است که عبارتند از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. آنها را «برج» یعنی قصر بلند نامیدند زیرا ستارگان برای ساکنان خود همچون کاخ‌های بلندی هستند «و در آن چراغی قرار داد» یعنی: در آسمان خورشید فروزانی قرار داد «و ماه تابانی» که با طلوع خود زمین را روشن میکند ولی نور آن مانند نور خورشید، فروزان و گرما بخش نیست.

شیخ سعید حوی در تفسیر «الأساس» می نویسد: «در یک قرائت دیگر (سرجا) آمده است، سرج جمع سراج است و سراج همان خورشید است پس آیه کریمه بنابراین قرائت به وجود خورشیدهای متعدد اشاره می کند نه به یک خورشید و این همان معنایی است که مردم آن را فقط در این عصر شناخته و دریافته اند! بلی! دریافته اند که ستارگان همه خورشیدهایی مانند آفتاب ما هستند ولی از آنجا که این ستارگان از ما دورند، کوچک به نظر میرسند.» (تفسیر انوار القرآن).

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا ﴿٦٢﴾
 و اوست ذاتی که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد، برای کسی که خواهان پند گرفتن یا خواهان شکرگزاری است. (۶۲)
 «خِلْفَةً»: چیزی که به دنبال چیز دیگری می آید. «أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ»: بخواهد به یاد خدا باشد. بخواهد به حکمت خدا و قدرت مطلقه او از روی مشاهده نظام بدیع آفتاب و ماه و ابراج آسمانی و ستارگان کیهانی پی ببرد.
 ابن کثیر در تفسیر آیه میگوید: «یعنی حق تعالی شب و روز را برای تعیین اوقات عبادت، پی آمد یکدیگر قرار داده است پس کسی که در شب عملی از او فوت شود، آن را در روز جبران می کند و کسی که در روز عملی از او فوت شود، آن را در شب جبران می کند.»

همچنان امام طبری میفرماید که: الله متعال شب و روز را جانشین هم قرار داده، پس هرکس کاری را در شب از دست بدهد، آن را در روز در می یابد و اگر کاری را در روز از دست بدهد، آن را در شب در می یابد. (طبری ۲۰/۱۹).
 واقعاً هم یاد الله متعال زمانی ارزش دارد که بر اساس آگاهی و بصیرت باشد، شب و روز، نعمتی شایسته‌ی شکر و سپاسگزاری است. واز اینکه در آیه

مبارکه کلمه «أَرَادَ» دوبار تکرار شده این فهم را برای ما می رساند که: هم شناخت، اراده می خواهد و هم عمل و شکر.

صفات ممیزه بندگان رحمان:

بالاترین مدال برای انسان، مدال بندگی الله متعال است. وانتساب به «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ» مقام و منزلت انسان را بی نهایت، بالا می برد. امام قرطبی فرموده است: خدای سبحان بندگان رحمان را به یازده صفت پسندیده متصف کرده است که عبارتند از: فروتنی، شکیبایی، شب زنده داری، بیم وهراس، ترک اسراف و خسیسی، دوری جستن از شرک، پاکی از زنا و قتل، توبه، دوری ازدروغ، پذیرفتن نصیحت و اندرز، ورو آوردن و التماس به الله. پس از آن پاداش نیکوی آنها را بیان کرده است که عبارت است از نایل آمدن به غرفه یعنی بالاترین منزل های بهشت و باشکوه ترین آن. خوانندگان گرامی!

میخواهم مبحث «صفات ممیزه بندگان الرحمن» مطابق فحوای (آیات ۶۳ الی ۷۶) که در آن صفات، علامت و ممیزه برای بندگان مقبول و مخصوص خداوند بزرگ ذکر گردیده، بشرح ذیل در روشنی آیات متبرکه و احادیث نبوی به معرفی گیرم:

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴿۶۳﴾

و بندگان پروردگار رحمان کسانی اند که بر روی زمین متواضع راه می روند و چون نادانان ایشان را مخاطب قرار دهند گویند: سلام بر شما. (۶۳).

تواضع و فروتنی:

در آیه مبارکه اولین صفت از صفات شایسته عباد الرحمن و بندگان خاص خداوند، تواضع و فروتنی شمرده شده است. خداوند متعال در اولین توصیف،

خلق و خوی تکبر و خود برترینی را از این دسته از بندگان خاص خود نفی کرده است. در آیه مبارکه از کلمه «يَمْشُونَ» یعنی «مشی» استفاده بعمل آمده است، که بارزترین و آشکارترین تفسیر آن عدم تکبر در هنگام راه رفتن به تفسیر گرفته شده است. یعنی این بدین معنی است که: بندگانی که الله آنان را دوست می‌دارد و شایسته‌ی آنند که به خدا منتسب شوند، بندگان با تقوا و نیک اند که چون بر زمین راه می‌روند؛ با تواضع، آرامش و نرمی و بدون تکبر گام برمی‌دارند. و از روی فخر و تکبر پرا را بر زمین نمی‌کوبند و سرمست نیستند و در راه رفتن هم فخر فروشی نمی‌کنند.

قابل تذکر است که فهم کلمه «يَمْشُونَ» یعنی «مشی» را نباید تنها و تنها در راه رفتن عادی خلاصه نمود، بلکه در فهم کلمه «يَمْشُونَ» خط و مشی زندگی و برنامه‌های اجتماعی را نیز باید شامل ساخت. که در این صورت آیه شریفه؛ معنای همه جانبه‌ای را بخود می‌گیرد، و گفته میشود که: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ»؛ عباد الرحمن کسانی هستند که در تمام پروگرام‌های زندگی خویش چه شخصی باید و یا هم اجتماعی، توأم با تواضع و فروتنی باید قدم بگذارند، و این بندگان خاص خداوند همواره از تکبر و خود برترینی به دورند.

حضرت حسن بصری در تفسیر آیه: «يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً» می‌فرماید که تمام اعشا و جوارح مؤمنین مخلصین از چشم گرفته تا گوش دست و پا در برابر خدا ذلیل و عاجز شوند، مردم نا آگاه با مشاهده‌ی آن می‌پندارند که او عاجز و معذور است، در صورتی که نه او مریض است و نه معذور، بلکه تندرست و سالم است، ولی خوف از الله چنان بر او مسلط است که بردیگران مسلط نیست، فکر آخرت او را از مشاغل دنیا باز داشته است، و کسی بر خدا اعتماد نمی‌کند و تمام فکر و اندیشه‌ی او در امور دنیاست، پس او همیشه در

تحشر و تأسف می باشد (که دنیا کاملاً میسر نمیشود و او از آخرت سهمی بر نداشت) و کسی که نعمت خدا را تنها، خورد و نوش تصور کرد و سوی عالی ترین اخلاق متوجه نمی شود، علم او بسیار اندک است، و عذاب برای او آماده است. (تفسیر ابن کثیر).

«هَوْنًا»: آهسته و آرام. هدف با وقار، سکینه، تواضع و فروتنانه راه رفتن، و ترک خود خواهی کردن است. مصدر است و در معنی اسم فاعل برای تأکید به کار رفته است.

باید یاد آور شد که رفتار هر کس، نشان دهنده‌ی شخصیت اوست. «عِبَادُ الرَّحْمَنِ... يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» (بندگان خاص خداوند، مظهر تواضع هستند). می بینیم که: اسلام، دین جامعی است که حتی برای چگونه راه رفتن انسان به روی زمین نصایح و رهنمود های مفید و سودمندی را مطرح می کند. طوریکه گفته شد: از خصوصیات «عباد الرحمن» این است که ایشان به آرامی، وقار و متانت خاصی بر روی زمین سیر می کنند.

«عباد الرحمن» در مقابل پروردگار خویش فروتن و نرمخو هستند و هرگز خصلت غرور در آنها نفوذ کرده نمی تواند، الله عز و جل انسان مؤمن را از این که متکبرانه بر روی زمین راه برود نهی فرموده است.

طوریکه در (آیه ۳۷ سورة اسراء) میفرماید: «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا» و در روی زمین متکبرانه و مغرورانه راه مرو. چراکه تو (با پای کوبیدن متکبرانه ات بر زمین) نمیتوانی زمین را بشکافی و (با گردن کشیدن جبارانه ات بر آسمان، نمی توانی) به بلندای کوه ها برسی. (آخر ذره ناچیزی انسان نام، در برابر کره زمین و در برابر مجموعه هستی، چه چیزی بشمار می آید؟!).

این گروه از مؤمنان عباد الرحمن وصیت لقمان علیه السلام را که به فرزندش راه، که (آیه ۱۹ / سورة مبارکه لقمان) تذکر یافته است با تمام دقت عملی مینماید: «وَ أَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنْ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ: و در راه رفتنت اعتدال را رعایت کن و (در سخن گفتنت) از صدای خود بکاه (و فریاد مزین) چرا که زشت ترین صداها، صدای خران است».

خوانندگان گرامی!

البته هدف اینست که بندگان رحمان کسانی اند که آنان با عزت و گردن فرازی گام برمی دارند که نشانه مؤمن متواضع برای الله متعال است طوریکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در راه رفتن چنان حرکت می کردند که گویی از مکان بلند و مرتفعی فرود می آیند.

در شمایل رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که راه رفتن رسول الله صلی اله علیه وسلم خیلی اهسته نبود، بلکه قدر تیز بود طوریکه در حدیث میفرماید: «وَ كَانَمَا الْأَرْضُ تُطَوَّى لَهُ» یعنی آن حضرت صلی الله علیه وسلم طوری راه میرفت که گویا زمین برای او پیچیده میشد. (تفسیر ابن کثیر) سیرت نویسان می نویسند که برخی از سلف صالح نیز راه رفتن به پژمردگی و تصنع را مکروه می دانستند تا بدانجا که روایت شده است: که امیر المؤمنین حضرت عمر (رض) جوانی را دید که سست و پژمرده راه می رود، فرمود: تو را چه شده است، آیا مریض هستی؟ گفت: نه ای امیر المؤمنین! آن گاه عمر (رضی الله عنه) شمشیر خویش را بر سرش بلند کرد و به او فرمان داد تا با نیرومندی و چابکی راه برود.

صبر، بردباری و تحمل:

همچنان در آیه مبارکه آمده است که: «إِنَّهُمْ وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (۶۳: فرقان)

«الْجَاهِلُونَ»: لوده، ونادان. ولی باید گفت که در ترجمه «الْجَاهِلُونَ»: به جهالت این امر روشن گردید که هدف از آن شخص بی علم نیست، بلکه کسی است که کار جهالت و کلام جاهلانه بعمل ارد، اگرچه در نفس الامر عالم هم باشد. «سلاماً»: درود. هدف از سلام متار که و دوری گزیدن و رویگردانی است؛ نه سلام احوال‌پرسی کردن (مراجعه شود به سورة: قصص آیه: ۵۵).

«إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (چون جاهلان آنان را طرف خطاب قرار دهند، باسلام جواب میفرمایند) یعنی: بر آزارهایی که از سوی اهل جهالت نادانی می بینند، روش تحمل و بردباری را در پیش گرفته و مانند آنان جهالت نمی کنند بلکه میگویند: سلام! که این سلام، البته سلام درود و تحیت نیست بلکه سلام متار که است که نه در آن خیری است و نه شری. یا مراد از «سلام» این است: در برابر جاهل سخنی ملایم و حکیمانه می گویند که از آزار او به سلامت مانند.

حسن بصری گفته است: یعنی زمانیکه اگر با انسان نادانی روبه رو شوند آنها از خود نادانی نشان نمی دهند و شکیبایی راپیشه می کنند.

امام قرطبی از نحاس نقل کرده است که سلام در اینجا مشتق از تسلیم نیست، بلکه مشتق از تسلیم است، به معنی سلامت مانند، منظور این که در جواب به جاهلان، آنها سخن سلامتی می گویند که به دیگران اذیت نرسد، و آنها هم گناهکار نباشند، همین تفسیر از حضرت مجاهد، مقاتل و غیره منقول است.

(تفسیر مظهری) نتیجه اینکه با کسی که صحبت احمقانه و جاهلانه می گوید: انتقام نمی گیرند، بلکه از آنها در می گذرند.

هرگاه نادانان، «عبادالرحمن» را مورد خطاب قرار دهند اینان با درود و سلام جواب شان را می گویند، یعنی هر زمان که انسان‌های نادان از روی جهالت

منجر به برافروختن خشم و غضب آنان شوند «عبادالرحمن» در جواب به آنان میگویند: سلام و درود بر شما باد و از جانب ما در امنیت هستید؛ و با این کار خود را از همنشینی با جاهلان دور میسازند و به مانند گفتار مردم دوران جاهلیت جواب نمی دهند.

با توجه به تعلیمات اسلامی، مسلمانان هرگاه همدیگر را می بینند به یکدیگر سلام و درود میفرستند و همدیگر را گرامی میدارند و به این وسیله پیام جامعه اسلامی را که همان امنیت و آرامش است در میان خود اعلام می دارند و نسبت به هم یادآور می شوند. کلمه سلام، در امان ماندن آبرو و مال و سلامتی جسم و تمام آنچه که انسان خواهان در امان ماندن آن است را شامل می شود. بنابر این، مسلمانان زمانیکه به انسان جاهل، لوده و نادانان روبرو می شود، در مقابل آن با صبر و بردباری برخورد نموده و از آنان دوری می جویند؛ و حتی از همنشینی با آنان خودداری مینمایند. این است همان آرامش و امنیتی که مسلمانان هنگام ملاقات یکدیگر آنرا باید رعایت کنند.

رسول الله صلی الله علیه السلام با چه زیبای مهم ترین خصوصیت یک شخص مسلمان را چنین بیان فرموده است: «المُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ، وَ الْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ؛ مسلمان واقعی کسی است که برادرش از زبان و دست او در امان باشد».

امام بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر و بن العاص که آنان نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند، نقل می کنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: مسلمان واقعی کسی است که مسلمانان دیگر از زبان و دست او در امان باشند و هجرت کننده (ترک کننده) حقیقتی کسی است که از آنچه که خداوند او را از انجام آن نهی فرموده دوری نماید. پس کسانی که

این صفات را نداشته باشند، در حقیقت جزء «عباد الرحمن» به شمار نمی آیند و هیچ رابطه و پیوندی با اسلام ندارند.

خوانندگان گرامی!

طوری که یاد آور شدیم از خصوصیت «عباد الرحمن» صفاتی ظاهری در رفتار و منششان است و آن صفاتی است که بر اخلاقی بردبارانه که ریشه در درون آنان دارد و نیز به برتری عقل و دانش نزد آنان دلالت می کند.

با جاهلان نباید مقابله بالمثل صورت گیرد:

و نباید فراموش کرد که: مدارا و حلم و حوصله، از صفات بارز مؤمنان است. زمانیکه با جهل جاهلان، و عمل جاهلانه وی مواجه و روبرو میشوید نباید ویرا تحت تأثیر قرار دهید، کوشش باید صورت گیرد که؛ آنان در مقابل عمل شما عکس العمل جاهلانه و احمقانه را در پیش نگیرند، عباد الرحمن همیشه بر زبان های خود مسلط هستند و به مانند آنان کلامی ناروا بر زبان جاری نمیسازند و هرگز حرکت های نامناسب و ناشایسته ای را از خود بروز نمیدهند. بندگان خدا، همیشه سعی و کوشش بخرج میدهند تا راه فتنه و شر را بر جاهلان بندند و شراره های آتشی شعله ور و سوزان که قطعاً منجر به کشتاری بزرگ و فتنه ای دامن گیر می شود را خاموش می کنند.

باید گفت که: تواضع، ثمره ی بندگی و اولین نشانه ی عباد الرحمن است. سرچشمه ی مدارا و نرمخویی بندگان خدا، ایمان است، نه ترس و ضعف آنان. وقار و نرمی از بارزترین صفات عباد مؤمن بشمار می رود.

طوری که گفتیم: تواضع باید هم در عمل باشد، «يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» هم در کلام، «قَالُوا سَلَامًا» و هم در عبادت. «سُجِّدُوا وَقِيَامًا» با اشخاص نادان، جاهل و فرومایه نباید مجادله کرد «قَالُوا سَلَامًا» (آنان سخنی در شأن خود میگویند، ولی شما در مقابل سخنی عالمانه و کریمانه بزبان آرید).

وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا ﴿٦٤﴾

و آنان که شب را برای پروردگارشان با سجده و قیام به صبح می رسانند. (۶۴)

قیام اللیل و شب زنده داری:

امام فخر رازی گفته است: بعد از این که سیرت و رفتار عباد الرحمن را در روز به دو صورت یعنی ترک اذیت و آزار و پیشه کردن صبر و شکیبایی بیان کرد، در اینجا رفتار «عبادالرحمن» را یادآور شده است که عبارت است از اشتغال به خدمت خالق. (تفسیر کبیر ۱۰۸/۲۴).

همچنان که خداوند متعال در جای دیگری از قرآن نیز در وصف آنان میفرماید: «قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ». یعنی: آنان تمام شب یا بیشتر قسمتهای از شب را سجده کنان بر روی های شان و قیام کنان بر پاهایشان در حال نماز و تهجد به روز می آورند.

«يَبِيتُونَ»: اهل لغت می فرمایند که بیتوته آنست که شب انسان را درک کند خواه بخوابد یا نخوابد «بات بیتوته... ادر که اللیل نام أ و لم ینم» علی هذا معنی آیه آن میشود: شب آنها را درک می کند در حال سجده و قیام.

«سجدا» جمع ساجد. چنان که قیاما جمع قائم است.

در این آیه مبارکه به معرفی یکی دیگر از صفات «عبادالرحمن» به معرفی گرفته میفرماید: که عباد الرحمن آنان اند که؛ شب را در قیام و سجده به صبح میرسانند. و طوریکه یاد آور شدیم از خصوصیات عالی «عبادالرحمن» این است که آنان شبانه نیز به عبادت خداوند مشغولند و تنها در برابر خداوند بزرگ سجده و قیام میکنند. اینان شب زنده داری میکنند و با تمام وجود خود الله را یاد میکنند و او را به بزرگی و عظمت می ستایند و تسبیح گوی او هستند و تنها از او طلب می کنند و از عذابش می ترسند و به پاداش او امیدوار هستند.

«عباد الرحمن» ساعت‌های خلوت تاریکی شب خود را همراه با خداوند پشت سر می‌گذارند و به سوی الله متعال روی می‌آورند و او را عبادت می‌کنند. «عباد الرحمن» کسانی هستند که به نشان بندگی حقیقی و عبودیت خالصانه دست یافته‌اند و به دنبال پناهی هستند که سایه خداوند رحمان بالای سرشان باشد.

«عباد الرحمن» خداوند را اطاعت می‌کنند و در دل شب هم مشغول عبادتند و با خدای مهربان خود خلوت کرده‌اند. لازمه متصف بودن آنان به «عباد الرحمن» این نیست که کل شب را برای عبادت خداوند بیدار بمانند بلکه عبادت در پاسی از شب کفایت میکند چرا که الله متعال رسول الله صلی الله علیه وسلم را که سرور «عباد الرحمن» است به شب زنده داری در تمام شب مکلف نساخت طوریکه پروردگار با عظمت ما در ابتدای سورة «مزمّل» آیات ۱ تا ۶ در این زمینه میفرماید: «يا أَيُّهَا الْمُزْمَلُ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا» (ای جامه بخود پیچیده! (۲) شب برخیز مگر اندکی (از آن را). (۳) (بر خیز) نیمی از شب یا اندکی از آن کم کن. (۴) یا اندکی بر آن بیافزای و قرآن را با تدبر و تأمل و شمرده بخوان. (۵) (چون) ما کلام نهایت گران (و موجب مسئولیت را) بر تو القا خواهیم کرد. (۶) به یقین شب زنده داری در تزکیه و اصلاح نفس مؤثرتر و در سخن استوارتر است).

حضرت ابن عباس (رضی الله عنه) فرموده است: کسی که بعد از نماز عشاء دو رکعت یا بیش از دو رکعت نماز بخواند، او در این حکم «بات لله ساجد وقائماً» قرار میگیرد. (مظهري و بغوي) همچنان حضرت عثمان (رضی الله عنه) میفرماید که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: کسی که نماز عشاء را با

جماعت اداء کند او در حکم کسی است که نصف شب را به عبادت گذارنده است. (رواه احمد و مسلم فی صحیحہ از مظہری).

بنابراین کسی که برای پرورش نفس خود در پاسی از شب به عبادت مشغول باشد و در مقابل ذات احدیت عالم به دور از ریا، تشویش، هوای نفس، دنیا خواهی سجده و قیام نماید قطعاً استوارترین سخنان را بر زبان جاری میسازد. یعنی در مناجات با الله متعال برای صفای ذهن و آرامش روح و روان و محیطش صادقترین کلام را به کار میگیرد و پس از این بیشتر با خداوند خلوت میکند و دعا و قرآن میخواند.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ﴿٦٥﴾
و آنان که می گویند: پروردگارا! عذاب [دوزخ] را از ما برطرف گردان که مسلماً عذاب آن پایدار و همیشگی است. (۶۵)

دعا و مناجات:

بندگان رحمان «کسانی اند که میگویند: پروردگارا! عذاب جهنم را از ما بگردان، بی گمان عذاب آن پایدار است» غرام: لازم و دائمی است. کلمه ی «غرام» در اصل به معنای مصیبتی است که انسان در برابر آن راه فرار ندارد و نوعی التزام و تعهد بر دوش او قرار میدهد.

«عبادالرحمن» از خداوند باری تعالی میخواهند که تمام عذاب جهنم را از آنان دور بدارد، چه عذابی که بر اثر استقرار یا بر اثر اقامت برای آنان مقدر شود. هدف از این دعا، این است که «عبادالرحمن» از خداوند میخواهند که به وسیله «دعا»، عذاب را از آنان دور گرداند. در نتیجه دعا کردن یکی از نشانه های ایمان راستین و درست و عمل صالح است که قطعاً ثمربخش می شود.

«عبادالرحمن» توسط ایمان حقیقی درمقابل کفر از خود محافظت می کنند و از این که در عذاب جهنم مستقر شوند، رهایی میابند و همچنین به وسیله اعمال

صالح، خویشان را از عصیان و سرکشی در امان نگاه می‌دارند و این که در عذاب جهنم هر چند به مدت کوتاهی اقامت داشته باشند خود را نجات می‌دهند.

إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٦٦﴾

یقیناً دوزخ بدترین جایگاه و بد محل اقامتی است. (۶۶)

«مُسْتَقَرًّا»: مکان ماندن موقت را می‌گویند. و «مُقَامًا»: محل اقامت دائم. «مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا»: عطف این دو کلمه بر یکدیگر، بیان گر افزایش کمیت و کیفیت عذاب و رو به فزونی نهادن آن در طول مدت است (مراجعه شود به سوره: فاطر / ۳۶). (تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل)

امام قرطبی در تفسیر این آیه می‌فرماید: یعنی دوزخ بد جایگاه و بد قرارگاهی می‌باشد! این بندگان مطیع با وجود طاعت خود از عذاب خدا بیمناک و در حذرند. (تفسیر قرطبی ۷۲/۱۳).

و حسن بصری گفته است: برای دوری جستن از عذاب جهنم در روز بیمناکند و در شب خسته.

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ﴿٦٧﴾

آنها کسانی هستند که هر گاه انفاق کنند نه اسراف می‌کنند و نه بخل می‌ورزند، بلکه در میان این (دوراه) حد وسط را برمی‌گزینند (۶۷)

انفاق و دوری از تبذیر و اسراف:

«أَنْفَقُوا»: خرج کردند. برای خود و خانواده خرید کردند. «لَمْ يَقْتُرُوا»: سختگیری نمی‌کنند و بخل نشان نمی‌دهند. «قَوَامًا»: حد وسط. میانه‌روی.

یعنی نه آن چنان سخت‌گیری و تنگ چشمی میکنند که زن و فرزندان‌شان گرسنه بمانند، و نه آن چنان در مخارج و نفقه زیاده روی و باد دستی می‌کنند که تبذیر و اسراف بشمار آید.

واقعیت امر همین است که: امت میانه و وسط، باید برنامه های معتدل و وسط را داشته باشد. و از افراط و تفریط در زندگی خویش بپرهیزد. حتی میانه روی در عبادت و انفاق، دارای ارزش واز جمله خواست دین مقدس اسلام می باشد. در آیه مبارکه در باره پنجمین صفت از صفات بندگان رحمان آمده است: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يَسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا» یعنی در خوراک و نوشیدن و پوشاک زیاده روی و یا کوتاهی و قصور نمیکنند و مانند خسیسان دست خشک نیستند. اسراف: در لغت به معنی تجاوز از حد است، و در اصطلاح شرع در نزد حضرت ابن عباس (رض)، مجاهد، قتاده و ابن جریح اسراف از انفاق فی معصية الله است، اگر چه پیشیزی (سکه) باشد، و بعضی فرموده که خرج کردن بدون ضرورت در کار های جایز که در حدود تبذیر (فضول خرجی) میباشد آن هم در حکم اسراف است؛ زیرا تبذیر یعنی زیاده خرجی به نص قرآن کریم حرام و معصیت است، حق تعالی میفرماید: «إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» (همانا اسرافکاران برادران شیطان هایند).

و «اقتار» به معنی تنگی در خرج و بخیلی است، و در اصطلاح شرع این است که در کارهایی که الله ورسول به انفاق در آنها دستور داده است، تنگی به کار برده شود، (عدم انفاق به درجه اولی در آن داخل است) این تفسیر از حضرت ابن عباس (رض)، قتاده و غیره منقول است. (مظهري).

مفهوم آیه این است که صفت بندگان مقبول خدا این است که در انفاق مال در میان اسراف و اقتار بر اعتدال و میانه روی عمل میکنند، رسول الله صلی علیه وسلم فرموده است. «من فقه الرجل قصده فی معیشه» یعنی علامت دانشمندی انسان این است که در انفاق میانه روی اختیار کند، (نه در اسراف مبتلا باشد و نه در بخیلی) (رواه احمد عن أبي الدرداء، ابن كثير)

«عباد الرحمن» به این سفارش الهی عمل می کنند تا آن هنگام که انفاق میکنند جزء اسرافکاران نباشند چرا که اسراف کنندگان یاران شیطان به حساب می آیند و شیطان انسان را به کارهای زشت و ناروا هدایت می کند و از او می خواهد که در گناهان اسراف و زیاده روی نماید و کسانی که در این راه کج قدم برمی دارند دچار هلاکت و نابودی خواهند شد و جزء یاران بد و شیاطین انسی و جنی که آنها را همراهی می کنند چیز دیگری نمی یابند تا جایی که در گناه و ذلت و خواری می افتند و خداوند بر آنان خشمگین شده سپس به سوی جهنم رهسپار می شوند و چه بد سرنوشتی را خواهند داشت.

«وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ﴿٦٧﴾» مفسران در فهم این آیه مبارکه می نویسند که: مؤمنان با تقوای کسانی هستند زمانیکه از اموال خویش انفاق می کنند، حد وسط، راهی میانه و معتدل را در پیش می گیرند؛ نه در انفاق اسراف و ولخرجی می کنند و نه در بخشش، بخل و تنگ چشمی می ورزند طوریکه در فوق هم یاد آوری شدیم حد وسط و روش میانه و وسط را در پی می گیرند. مجاهد در این مورد با زیبایی می فرماید: اگر به اندازه‌ی کوه ابو قییس طلا را در راه الله خرج کنی اسراف و زیاده روی نیست و اگر مشتی را در نافرمانی خدا خرج کنی، اسراف است. (طبری ۲۳/۱۹). این بر مبنای قولی است که اسراف را به «انفاق در معصیت تفسیر کرده است»، و بعضی از مفسران این قول را پذیرفته‌اند و همین قول از ابن عباس (رض) نیز نقل شده است، اما قول اول «اظهر» است.

امام احمد از عبدالله بن مسعود (رض) روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) فرمودند: «مَاعَالَ مَنْ اِقْتَصَدَ». یعنی کسیکه در زندگی خود میانه روی و اعتدال نماید هرگز فقیر نمی شود و منظور از میانه روی همان اعتدالی است که خالی از افراط و تفریط باشد.

همچنین در حدیث شریف آمده است: «ما أحسن القصد فی الغنی وما أحسن القصد فی الفقر وما أحسن القصد فی العبادۃ». «چقدر نیکوست میانه روی در توانگری، چقدر نیکوست میانه روی در حال فقر و چقدر نیکوست میانه روی در عبادت».

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ
وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿٦٨﴾

و کسانی که با الله معبود دیگری را نمی پرستند، و نفسی را که الله (خونش را) حرام کرده است جز به حق نمی کشند و زنا نمی کنند. و هر کس که چنین اعمال را مرتکب شود، مجازات سختی آن را می بیند. (۶۸)

به خدای یگانه شرک نمی ورزند:

قبل از همه باید یاد آور شد که: هدایت و دستور قرآن عظیم الشأن در مورد دوری از شرک، زنا و قتل، تنها یک موعظه نیست، بلکه قانونی است که تخلف از آن جزای سنگین و شدیدی را درپیش دارد. همچنان باید گفت: که جزای الهی استثنابردار نیست، هر کس تخلف کند سزا می بیند. ششمین صفت عباد الرحمن آنست که؛ در عبادت، با الله کسی دیگری را شریک نمی گردانند.

طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» ایشان کسانی اند که به الله متعال شریک نیاورده، بلکه او را یگانه دانسته و مخلصانه او را پرستش می کنند. فقط او را در عبودیت یگانه و یکتا قرار می دهند.

«عباد الرحمن» به یقین دریافته اند که جز الله خدایی نیست و تنها او روزی دهنده و زنده کننده و میراننده و شفا دهنده است و به جز او کس دیگری نمیتواند در عالم هستی دخل و تصرف نماید. پس به او ایمان راستین و خالصانه آورده و قلب هایشان را فقط در گرو او قرار داده اند.

«عبادالرحمن» یقین دارند که اگر انسان و جنیان دور هم جمع کردند تا به کسی فایده‌ای رسانند قادر به انجام آن نخواهند بود مگر آنچه که خداوند مهربان برای آن شخص مقرر کرده باشد و اگر تمام این گروه جمع شوند تا به کسی ضرر رسانند هرگز نمیتوانند مگر آنچه که خداوند برای او مقدر ساخته باشد.

این‌ها صفاتی بودند که «عبادالرحمن» به آن آراسته‌اند و این صفات را نیز حضرت ابراهیم علیه السلام هم بیان داشته‌اند. طوریکه در سوره «شعرا» آیات ۶۹ تا ۸۶ از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام، آمده است:

«وَآتَىٰ عَلَيْهِمْ نَبَأَ اِبْرَاهِيمَ اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ قَالُوا نَعْبُدُ اَصْنَامًا فَنظَّلْ لَهَا عَاكِفِينَ قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ اِذْ تَدْعُونَ اَوْ يَنْفَعُونَكُمْ اَوْ يَضُرُّونَ قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا اَبَاءَنَا كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ قَالَ اَفَرَايْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ اَنْتُمْ وَ اَبَاؤُكُمْ اَلْاَقْدَمُونَ فَاِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِيْ اِلَّا رَبُّ الْعٰلَمِينَ الَّذِيْ خَلَقَنِيْ فَهُوَ يَهْدِيْنِ وَ الَّذِيْ هُوَ يَطْعَمُنِيْ وَ يَسْقِيْنِيْ وَ اِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِيْنِيْ وَ الَّذِيْ يَمِيْنُنِيْ ثُمَّ يَحْيِيْنِيْ وَ الَّذِيْ اَطْمَعُ اَنْ يَغْفِرَ لِيْ خَطِيْئَتِيْ يَوْمَ الدِّيْنِ رَبُّ هَبْ لِيْ حُكْمًا وَ الْحَقِيْنِيْ بِالصّٰلِحِيْنَ وَ اجْعَلْ لِيْ لِسَانَ صِدْقٍ فِى الْاٰخِرِيْنَ وَ اجْعَلْنِيْ مِنْ وَّرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيْمِ وَ اغْفِرْ لِاَبِيْ اِنَّهُ كَانَ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ»

(ای پیغمبر!) سرگذشت ابراهیم را برای کافران بیان دار. (و خبر ابراهیم را برای شان بخوان). (۷۰) وقتی که به پدر و قوم خود گفت: شما چه می‌پرستید؟ (۷۱) گفتند: بت‌ها را می‌پرستیم، و همیشه بر عبادت‌شان معتکف می‌باشیم. (۷۲) ابراهیم گفت: آیا وقتی که آنها را می‌خوانید سخن شما را می‌شنوند؟ (۷۳) یا به شما فائده یا ضرری میرسانند؟ (۷۴) گفتند: نه، بلکه پدران خود را دیدیم که چنین می‌کردند. (۷۵) ابراهیم گفت: آیا آنچه را که شما می‌پرستید، دیده‌اید

(تأمل کرده‌اید). (۷۶) و (آنچه را) پدران پیشین تان می‌پرستیدند؟ (۷۷) پس بدانید که همه آنها دشمن من‌اند، غیر از پروردگار جهانیان. (۷۸) آن ذاتی که مرا آفریده است، پس او مرا هدایت می‌کند. (۷۹) آن ذاتی که مرا (غذا) می‌خوراند و (آشامیدنی) می‌نوشاند. (۸۰) و چون بیمار شوم، پس وی مرا شفا می‌دهد. (۸۱) و آن ذاتی که مرا می‌میراند، باز زنده‌ام می‌گرداند. (۸۲) و آن ذاتی که امیدوارم در روز جزا خطایم را ببامرزد. (۸۳) ای پروردگار! به من حکم (علم و نبوت) ببخش و مرا با صالحان ملحق بگردان. (۸۴) و برای من در میان آیندگان نام نیک بگذار. (۸۵) و مرا از جمله وارثان جنت پرناز و نعمت بگردان. (۸۶) و پدرم را بیمارز، زیرا او از گمراهان بود.

پرهیز از قتل نفس:

«وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ» «و هیچ نفسی را که خداوند حرام کرده است» یعنی: کشتنش را «جز به حق نمی‌کشند» کشتن به حق در سه مورد است:

- ۱- کفر بعد از ایمان (کشتن مرتد).
 - ۲- یا زنا بعد از احصان (همسرداری) یعنی: زناى مرد محصن و زن محصنه (مرد و زن دارای همسر).
 - ۳- یا کشتن نفس به تجاوز و عدوان. یعنی قصاص.
- آنان هرگز کسی را به قتل نمیرسانند حتی اگر به حق باشد. آنچه که در قتل نفس اصل است این است که قتل نفس در دین الهی حرام است هر چند که شایسته کشتن باشد زیرا خداوند آفریننده نفس است و با حیات بخشیدن به آن، زیستن طولانی را به آن ارزانی بخشیده تا در گرفتاری‌ها و دشواری‌ها نقشش را به خوبی ایفا کند و باید مسیری که خداوند آن را برای امتحان پیش

روی انسان قرار داده، آن گونه که شایسته است آن را ببیناید و در نهایت پاداش آن نزد خداوند است؛ اما منافع جامعه بشری قتل را قصاص برخی از انسان‌ها میداند. خداوند نیز قتل را در برخی شرایط که مجازات در آن واجب میشود جایز می‌داند و این نوع قتل، قتل به حق است.

«عبدالرحمان» به این صفت متصفند که مرتکب قتلی نمی‌شوند مگر آن که خداوند آن را جایز دانسته باشد و آنان سفارش خداوند را برای مؤمنان عملی می‌سازند همان طور که خداوند عز و جل در سوره «اسراء» آیه ۳۳ میفرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» و کسی را نکشید که خداوند کشتن او را - جز به حق - حرام کرده است. هر کس که مظلومانه کشته شود، به صاحب خون او (که نزدیکترین خویشاوند به او است، این) قدرت را داده‌ایم (که با مراجعه به قاضی، قصاص خود را درخواست و قاتل را به مجازات برساند) ولی نباید او هم در کشتن اسراف کند (و به جای یک نفر، دو نفر و بیشتر را بکشد، یا این که به عوض قاتل، دیگری را هلاک سازد) بی‌گمان صاحب خون، یاری شونده (از سوی خدا) است (چرا که حق قصاص را بدو داده است).

«عبدالرحمن» از آنچه که خداوند آن را حرام دانسته دوری می‌کنند. خداوند در سوره «انعام» آیه ۱۵۱ میفرماید:

«قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْهِمْ إِلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرِزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكَمْ وَ صَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» بگو: بیایید چیزهایی را برایتان بیان کنم که پروردگارتان بر شما حرام

نموده است. این که هیچ چیزی را شریک خدا نکنید و به پدر و مادر (بدی نکنید و بلکه تا آنجا که ممکن است بدیشان) نیکی کنید و فرزندانان را از ترس فقر و تنگدستی (کنونی یا آینده) مکشید (چراکه) ما به شما و ایشان روزی می‌دهیم (و روزی‌رسان همگان ماییم؛ نه شما) و به گناهان کبیره (از جمله زنا) نزدیک نشوید، خواه (آن‌ها در وقت انجام برای مردم) آشکار باشد و خواه پنهان و کسی را بدون حق (قصاص و اجرای فرمان الهی) مکشید که خداوند آن را حرام کرده است. این‌ها اموری هستند که خدا به گونه مؤکد شما را بدان‌ها توصیه می‌کند تا آن‌ها را بفهمید و خردمندانه عمل کنید».

«عبادالرحمن» هرگز چنین کاری نخواهند کرد مگر زمانی که انجام آن به اذن الهی باشد. چطور ممکن است که «عبادالرحمن» دچار چنین گناهی گردند در حالی که اینان کلام خداوند را شنیده‌اند که در سوره «نساء» آیه ۹۳ می‌فرماید: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِدًا فَجَزَاءُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعْنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا؛ و کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد (و از ایمان او باخبر بوده و تجاوزکارانه او را به قتل برساند و چنین قتلی را حلال بداند، کافر به شمار می‌آید و) کیفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می‌ماند و خداوند بر او خشم می‌گیرد و او را از رحمت خود محروم می‌سازد و عذاب عظیمی برای وی تهیه می‌بیند».

حکم قصاص، عاملی بازدارنده برای تقوا پیشه کنندگان و غیر متقین است و علت آن این است: کسانی که ترس از خداوند آنان را از قتل باز ندارد، هرگاه آنچه که در پس مرگ است یعنی همان قصاص عادلانه‌ای که دولت اسلامی عهده‌دار آن است را یادآور میشوند، پس به این وسیله از قصاص می‌ترسند.

در کلام خداوند بزرگ در سوره «بقره» آیه ۱۷۹ چنین آمده است: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ؛ ای صاحبان خرد! برای شما در

قصاص، حیات و زندگی است (بنا بر مصلحت و حکمتی که در آن و دقائق و نکاتی که در همه احکام است. این است که قانون قصاص را برای شما وضع کردیم تا از تجاوز و خونریزی پرهیزید) باشد که تقوا پیشه کنید».

دوری و جلوگیری از زنا:

از جمله صفات «عبادالرحمن» این است که آنان هرگز زنا نمی کنند. چرا که از خداوند بلند مرتبه اطاعت میکنند و آیات الله عز و جل را که بر آنان تلاوت شده را شنیده اند و در آن آیه ها دوری از زنا و نهی و بر حذر ماندن از آن و از سرانجام بد آن آمده است و در سخنان ارزشمند رسول اکرم صلی الله علیه وسلم عاقبت اهل زنا به وضوح بیان شده است.

قطعاً «عبادالرحمن» کلام الله عز و جل را شنیده اند که در سوره «اسراء» آیه ۳۲ به مؤمنان فرموده است: «وَلَا تَقْرُبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا» و (با انجام عوامل و انگیزه های زنا) به زنا نزدیک نشوید که زنا گناه بسیار زشت و بدترین راه و شیوه است». بنابر این مؤمنان تمام آنچه که خداوند آنان را از آن نهی فرموده است به پایان رسانیدند و از آن اطاعت کردند تا بدان وسیله به نشان تقرب به خداوند دست یابند. نشانی که «عبادالرحمان» حاملان آن هستند و به دوستی که آنان گروهی برتر از مؤمنانند و به بندگی حقیقی الهی آراسته اند.

«عبادالرحمن» دریافته اند که دوری از زنا، دور شدن از اسباب و مقدمات و انگیزه های آن را نیز تضمین می کند بنابر این آنان تمام جوارح و اعضای بدن خود را از گناهانی که آنان را به سمت زنا سوق میدهد، باز می دارند.

خداوند باری تعالی زنا را به عنوان یک عمل زشت و ناپسند وصف کرده است (یعنی گناهی بزرگ) و آن را به عنوان راهی بس ناپسند توصیف کرده یعنی عملی که برای رسیدن به شهوت و تمایل به جماع صورت می گیرد. از

آنجایی که این عمل نامشروع است، پس گناهی بسیار بزرگ به شمار می آید و به همین دلیل الله تعالی به دوری از آن و سرانجام ناپسند آن، تأکید می کند و در تمام آنچه که بر بندگان خود نازل کرده، اعم از شریعت و قوانین اسلام از عهد حضرت آدم (ع) تا عهد پیامبر خاتم حضرت محمد مصطفی (ص) آن را حرام دانسته است.

در مورد مجازات مرد یا زن زناکار و ناپاک خداوند عز و جل در سوره «نور» آیه ۲۴، چنین میفرماید: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: (آنان عذاب عظیمی دارند) در آن روزی که علیه آنان زبان و دست و پای ایشان بر کارهایی که کرده اند گواهی می دهند».

و از آنجایی که «عباد الرحمن» بندگان برگزیده الهی هستند و از نظر مقام، بالاتر از مؤمنانند پس آنان هرگز به سمت زنا نمی روند، یعنی عمل قبیح زنا هرگز جزء عادت های آنان محسوب نمی شود.

شان نزول آیات ۶۸ - ۷۰:

۷۹۸- بخاری و مسلم از ابن مسعود (روایت کرده اند: از رسول خدا (پرسیدم بزرگترین گناه کدام است، گفت: برای خالق جهان همتا و مانند قایل شوی، گفتم: پس از آن کدام گناه است؟ گفت: فرزندی را از ترس این که طعامت را می خورد بکشی، گفتم: پس از این کدام گناه است، گفت: زنا با زن همسایه. پس خدا برای تصدیق سخنان پیامبر خود آیه «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ...» را نازل کرد. (صحیح است، بخاری ۷۵۲۰، مسلم ۱ / ۹۰، ح ۸۶، ترمذی ۳۱۸۲، نسائی ۱ / ۷، احمد ۱ / ۳۸۰ و ۴۳۱ و ۴۳۴ از روایت کرده اند. «زاد المسیر» ۱۰۵۴ و «تفسیر شوکانی» (۴۷۲۰).

۷۹۹- بخاری و مسلم از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: عده‌ای از اهل شرک مرتکب قتل شدند و در این کار زیاده‌روی کردند، زنا کردند و در این عمل افراط نمودند، سپس خدمت رسول الله آمدند و گفتند: آنچه می‌گویی و ما را به آن راه دعوت می‌کنی بسیار خوب است کاش ما را آگاه کنی، آیا برای اعمالی که انجام داده ایم باید کفاره پردازیم؟ پس خداوند متعال آیه (وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿٦٨﴾ يَضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا ﴿٦٩﴾ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يبدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٠﴾ و قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا... (زمر: ۵۳) را نازل کرد. (صحیح است، بخاری ۴۸۱۰ مسلم ۱۲۲، ابوداود ۴۲۷۴، نسائی در «تفسیر» ۴۶۹، بیهقی ۹۸ / ۹ و حاکم ۲ / ۴۰۳ همه از ابن عباس (رض) روایت کرده اند. «تفسیر شوکانی» ۱۹۱۳)

يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا ﴿٦٩﴾

برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می‌شود و خوار و زار و جاویدان در آن می‌ماند. (۶۹)

«يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» الله تعالی برای انجام دهنده این گناهان کبیره، عذاب روز قیامت را چند برابر و تشدید می‌سازد «وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا» و وی را در ذلت و حقارت، و تا ابد در آن عذاب و کیفر ذلیل و خوار می‌ماند.

جزای روز قیامت هم کمی است، و هم کیفی:

چند برابر شدن عذاب مجرمین که در جمله‌ی «يُضَاعَفْ» آمده است، با عدل الهی مخالفتی ندارد، زیرا عذاب مضاعف در شرایطی است که گناه، آثار شوم و چند برابر داشته باشد. مثلاً زناکار هم گناه می‌کند و هم دیگری را به گناه وادار می‌سازد و هم چه بسا از این گناه، فرزند حرامزاده‌ای به دنیا می‌آورد

که گرایش‌های منفی دارد. در قتل نفس نیز قاتل، شخصی را میکشد، ولی اشخاصی را داغدار، بی‌سرپرست و یتیم و جامعه را ناامن می‌کند. هریک از این عناوین به تنهایی قابل کیفر است، همان‌گونه که اگر کسی سنت بدی را در جامعه بنا نهد در طول تاریخ هرکس به آن سنت عمل کند، برای مؤسس آن نیز گناهی ثبت می‌شود.

از آنجا که به اتفاق همه‌ی علما و مفسران، زنا به تنهایی سبب جاودانگی در دوزخ نمیشود، بنابر این مسئله‌ی خلود و جاودانگی در دوزخ تنها برای مشرکانی است که زناکار باشند. بلی، عقیده‌ی حق و باطل و جهان بینی کفر و شرک، در کیفرها تأثیرگذار است.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ
وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٠﴾

مگر آنان که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، پس ایشانند که الله بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل میکند و الله آمرزنده‌ی مهربان است. (۷۰) «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»: خداوند بدی‌های ایشان را به نیکی‌ها، و گناهانشان را به طاعات و عبادات تبدیل مینماید! کرم بین و لطف خداوندگار، گذشت او با گذشت انسان‌ها، و مهر او با مهر انسان‌ها تفاوت از زمین تا آسمان دارد.

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا»: مگر کسانی که در دنیا از خطاها و گناهان خود به درگاه الله متعال توبه‌ی نصوح و واقعی کند، یعنی ایمانی راسخ آورد و سپس آن توبه و ایمان را با اعمال صالح دنبال کند.

«فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» پس خداوند متعال آنان را مورد لطف و کرم قرار میدهد از خطاهایش در گذشته، بدی‌هایش را می‌بخشاید و آن را به حسنات تبدیل می‌کند.

بدان شرط که از گناهانش کاملاً دست شسته و بر آنچه از وی گذشته است پشیمان باشد. و خدا بر توبه کاران بسیار آمرزگار و رحمتش بر بازآمدگان بسی وسیع است.

در دین مقدس اسلام، بن بست وجود ندارد. برای گنهکاران هر لحظه راه بازگشت باز است. از جانب دیگر، در هنگام ارتکاب گناه، ایمان از کف می‌رود، ولی هنگام توبه باز می‌گردد. و نباید فراموش کنیم که: توبه، یک انقلاب همه جانبه و کلی است، نه یک حرکت سطحی و لفظی، عمل صالح. نشانه‌ی توبه واقعی است.

در حدیث آمده است: «من آخرین فردی که وارد جنت می‌شود و آخرین فردی را که از دوزخ و آتش خارج می‌شود، می‌دانم چه کسی است. در روز قیامت یک نفر را می‌آورند، گفته می‌شود: گناهان کوچکش را بر او عرضه کنند و گناهان بزرگش را از او برطرف کنند. گناهان کوچکش بر او عرضه می‌شود، به او می‌گویند: در فلان و فلان روز چنان و چنین کردی. می‌گوید: بله، نمی‌تواند بگوید نه و از در انکار درآید. درحالی‌که از گناهان بزرگ خود در هراس است. آنگاه به او گفته می‌شود: به جای هر گناه و بدی یک حسنه و نیکی داری. آنگاه می‌گوید: خداوند! اعمالی را مرتکب شده‌ام که آنها را در اینجا نمی‌بینم! در این موقع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خندید تا جایی که دندان‌های پیشین او نمایان شد». (اخراج از مسلم).

ابن کثیر این معنی را ترجیح داده و می‌گوید: «بدان که سیئات با توبه نصوح به حسنات تبدیل می‌شود و این نیست مگر بدین جهت که چون او گذشته‌اش را به یاد می‌آورد، پشیمان شده و استرجاع و استغفار می‌گوید پس به این اعتبار گناه وی به طاعت تبدیل می‌شود و بدی‌ها در نامه اعمال وی به حسنات تبدیل می‌شوند چنان که در این باره احادیث صحیحی آمده است».

شأن نزول آیه ۷۰:

۸۰۰- بخاری و غیره از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: وقتی که آیه «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ...» (فرقان: ۶۸) نازل شد. مشرکان مکه گفتند: خون‌ها را به ناحق ریختیم، برای خدای یکتا بت‌ها را شریک و هم‌تا قرار دادیم و دست به فواحش و زنا زدیم. پس ذاتی که جز در بارگاهش پناهی نیست آیه «إِلَّا مَنْ تَابَ...» را نازل کرد.

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا ﴿٧١﴾

وهر کس توبه کند و کار نیک انجام دهد حقا که او به سوی الله باز می‌گردد. (۷۱) «وَمَنْ تَابَ...»: این آیه پاسخی است برای تعجیبی که چه بسا آیه پیشین در برخی از اذهان بر می‌انگیزد، و آن این که چگونه ممکن است خداوند سیئات را به حسنات تبدیل فرماید؟ «مَتَابًا»: باز گشتن. دست کشیدن از معاصی. مفعول مطلق تأکیدی است و بیان گر اهمیت و عظمت توبه است. معنی آیه چنین هم میتواند باشد: کسی که از معاصی دست بکشد و علاوه از آن کارهای شایسته انجام دهد، این چنین کسی به سوی خدا بر می‌گردد و توبه میکند. (تفسیر نور خرمدل).

عبدالرؤف مخلص هروی مفسر تفسیر انوار القرآن در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: هر کس به زبان خویش توبه کند اما آن توبه را با عمل خویش ثابت نگرداند پس آن توبه وی به هیچ وجه سودمند نیست بلکه فقط کسی به سوی الله متعال توبه راستین (نصوح) کرده است که توبه خویش را با اعمال شایسته، ثابت و محقق گردانیده باشد.

دکتر عایض بن عبدالله القرنی مفسر تفسیر المیسر می‌نویسد: و هر کس از ارتکاب گناهان توبه کرده و با انابت به سوی پروردگارش باز گردد و از اعمال شایسته بسیار انجام دهد بی‌گمان باز گشتش به سوی الله اُ صحیح و

توبه‌اش صادقانه است؛ بنابر این یقیناً او توبه‌اش را پذیرفته و گناهانش را به آب رحمت خود شستشو می‌دهد.

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ﴿٧٢﴾

آنها کسانی هستند که شهادت به دروغ نمی‌دهند (و در مجالس باطل شرکت نمیکنند) و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند بزرگوارانه و شرافتمندانه می‌گذرند. (۷۲)

اجتناب از شهادت دروغین:

«الزُّور»: باطل. «لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ»: در مجالس دروغگوئی و معاصی شرکت نمی‌کنند. شهادت باطل و دروغ نمی‌دهند.

گروه مؤمن عبادالرحمن از پرهیزگار کسانی اند که بر دروغ که موجب تضییع حقوق انسان شود، شهادت نمیدهند. باید گفت که: نه تنها انجام گناه حرام است، بلکه شرکت در مجالس گناه و شاهد بودن بر گناه نیز در شرع ممنوع است.

حاضر نشدن در مجالس گناه و بی‌اعتنایی به گناهکاران، در ذات خویش نوعی نهی از منکر بشمار میرود. اشتراک در مجالس فاسد، حتی در بندگان واقعی خدا اثر می‌کند.

امام طبری میفرماید: لغو عبارت است از هر گفته یا عملی باطل و هر چیزی که کسب آن برای انسان ناپسند باشد. و مراسم نکاح و عروسی در بعضی اماکن، و گوش فرادادن به آوازهای ناپسند، تمام اینها داخل معنی لغو می‌باشند که احتراز و دوری جستن از آن بر مؤمن واجب است. (تفسیر طبری ۳۲/۱۹).

(زور): دروغ و باطل است و بالاتر از شرک به خدای متعال دروغی نیست زیرا شرک به الله متعال بزرگتر از (زور) است. بلی! حضور در مجالس و محافل بدعت از (زور) است زیرا این محافل دروغ، باطل و علیه دین الله متعال است.

خواننده محترم!

چطور ممکن است که «عباد الرحمن» به دروغ شهادت دهند در صورتی است که آنان چهره واقعی حقیقت را تغییر می دهند و آن را کتمان می کنند؟ و این در حالی است که آنان کلام خداوند بلند مرتبه را شنیدند که آنان را از گفتن سخن دروغ بر حذر داشته است. فرقی ندارد که سخن دروغ در شهادت دادن باشد و یا در غیرشهادت دادن؛ و این کلام الله سبحانه تعالی در سورة مبارکه «حج» آیه ۳۰ بیان شده که میفرماید: «ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»: آن (چیزی که گذشت، برنامه و مناسک حج بود) و هر کس اوامر و نواهی خدا را (به ویژه در مراسم و امور مربوط به حج) بزرگ و محترم دارد، از نظر خدا چنین کاری (در دنیا و آخرت) برای او بهتر است.

(خوردن گوشت) چهارپایان (همچون شتر، گاو، بز و گوسفند) برای شما حلال گشته است، مگر (گوشت) آن چهارپایانی که (درقرآن) برایتان بیان میشود (همچون مردار و غیره) و از (پرستش) پلیدها، یعنی بت‌ها دوری کنید و از گفتن افتراء (بر مردم و بر خدا) پرهیزید».

قطعاً «عباد الرحمن» دچار چنین عمل ناشایستی نمی شوند چرا که آنان در زمره مؤمنان و متقین می باشند. «الزور» در لغت، سخن دروغ و باطل است و اصل ماده این کلمه بر تمایل داشتن دلالت دارد. سخن دروغ و باطل نیز به مانند رویگرداندن از راه درست و حق است.

چطور ممکن است «عباد الرحمن» به دروغ شهادت دهند در حالی که شهادت به دروغ خود یکی از انواع دروغ‌ها و زشت‌ترین آنهاست و بدترین تأثیر را در زندگی مردم دارد؟

خداوند عز وجل بیان کرده که دروغ گفتن در نظر من کار آسانی نیست مگر برای کسانی که بی ایمانند. در سوره مبارکه «نحل» آیه ۱۰۵ آمده است: «انَمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ»: تنها و تنها کسانی (بر زبان خدا) دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان نداشته باشند؛ و در حقیقت آنان دروغگویان واقعی هستند (نه محمد امین، چرا که چنین کسانی از خدا و مجازات او باکی ندارند و هر وقت مصلحت بدانند، بر زبان دروغ می‌رانند)».

این آیه در باره محصور شدن دروغ در وجود کسانی صحبت می‌کند که ایمان ندارند. زشت‌ترین دروغ‌ها، دروغ بستن به ذات مقدس الهی و به دروغ شهادت دادن است.

رسول الله صلی اله علیه وسلم بیان کرده‌اند که، مؤمن هرگز دروغ نمی‌گوید و نیز امام مالک در کتاب «موطا» از صفوان بن سلیم روایت کرده‌اند که صفوان از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیده است که آیا مؤمن می‌تواند ترسو باشد؟ رسول الله صلی علیه وسلم فرموده‌اند: بله! وی مجدداً پرسیده است. ای نبی خدا! آیا انسان مؤمن می‌تواند بخیل باشد؟ ایشان پاسخ داده‌اند: بله! و در نهایت وی پرسیده است آیا مؤمن می‌تواند دروغگو باشد؟ رسول الله صلی علیه وسلم جواب داده‌اند: نه (هرگز).

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آیا شما را از بزرگترین کبایر آگاه نگردانم؟ و سه بار این سخن را تکرار کردند. اصحاب گفتند: چرا، یا رسول الله! ما را آگاه کنید. فرمودند: شرک به خداوند، نافرمانی والدین و درحالی که تکیه داده بودند، نشستند و آن‌گاه فرمودند: هان آگاه باشید: و گفتن دروغ، آگاه باشید: و گواهی دروغ». پس پیوسته آن را تکرار می‌کردند تا بدانجا که اصحاب با خود گفتند: ای کاش رسول الله صلی علیه وسلم سکوت کنند.

حضرت عمر (رض) فرموده کسی که در حق او ثابت باشد که به دروغ شهادت داده است، او به چهل ضربه شلاق سزا داده خواهد شد، و روی او سیاه گردانیده در بازار گردانیده و رسوا کرده می شود، باز تا مدت طولانی حبس می شود. (رواه ابن اَبی شیبه، عبد الراق و مظهري).

عدم حضور در مجالس لغو و بیهوده:

دهمین صفت ازبندگان رحمان با زیبایی خاصی در آیه مبارکه توضیح یافته طوریکه میفرماید: «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» (آیه ۷۲: فرقان) عباد الرحمن کسانی اند که در مجالس لغو باطل و بیهوده حضور نمی یابند و آن را مشاهده هم نمی کنند. و از همچو مجالس دوری می جویند.

«إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ»: هر گاه سخنان یاوه را بشنوند. هر گاه لغزشی و گناهی از کسی مشاهده کنند (مؤمنون آیه ۳).

«مَرُّوا كِرَامًا»: بزرگوارانه میگذرند و همچون بزرگان خویشان را از شرکت در بدگوئیها و بدکرداریها کنار میکشند و بزرگوارانه میگذرند و همچون بزرگان لغزش و گناه دیگران را نادیده می گیرند و به پخش آن نمی پردازند.

یا این که اگر دشنام و حرفهای زشتی از کسی شنیدند، به بزرگی خود آنرا می بخشند.

خوانندگان گرامی!

«عبادالرحمن» هر گاه با مسئله بی فایده ای روبه رو میشوند بزرگ منشانه از آن میگذرند و خود را بزرگتر از آن می دانند که وقت شان را صرف امور پوچ و بیهوده نمایند و فرقی ندارد که آن امر بیهوده، کلام و یا عمل باشد.

«عبادالرحمن» ارزش و قیمت وقت خود را میدانند و دریافته اند زمانی که بر آنان میگذرد ثروتی است که در این دنیا مالک آنند و این ثروت در کنار نعمتهایی از جمله، نیروی جسمی، فکری، درونی است که خداوند به آنان

عطا نموده است و اگر آنان به زمان اجازه دهند که در مسائل بیهوده و باطلی که برای دنیا و آخرت آنان هیچ فایده‌ای ندارد، تلف شود. در حقیقت آنان مهم‌ترین دارایی خود را به اندازه زمانی که صرف مسائل بیهوده ساخته‌اند، تباه نموده‌اند و میدانند که خسارت وارده بر آنان جبران ناپذیر است و اگر اهل بصیرت و دانایی باشند تلاش میکنند که گرفتار خسارتی که جبران ناپذیر است نشوند و اگر کسی خسران زده شد از آنجایی که عمر انسان محدود است و انسان هر چقدر تلاش نماید تا آن ناراحتی به اندازه یک ساعت به تأخیر اندازد و درصدد جبران آن برآید، امکان‌پذیر نخواهد بود؛ و اگر بعد از مرگ بخواهد به این دنیا بازگردد تا عمل نیک و صالح انجام دهد خواسته‌اش با توبیخ و ملامت رد میشود.

به‌همین دلیل است که الله سبحانه تعالی به عصر و زمان سوگند می‌خورد چرا که انسان را همیشه و در تمام اوقاتی که بر او سپری می‌شود در زیان می‌بیند زیرا که با سپری شدن و گذر هر لحظه بر او ثروتش تباه می‌شود و آن ثروت همان عمر با ارزش اوست که تلف می‌شود در حالی که او در خسران به‌سر می‌برد و چاره‌ای هم ندارد، چرا که در لغزشگاه خسران است اما خداوند بزرگ از میان تمام انسان‌هایی که دچار خسران شده‌اند، کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای نیک انجام داده‌اند، استثناء قرار داده و به‌سوی صبر و حق رهنمون شده است، دلیلش این است که مؤمنان لحظه به لحظه عمرشان را در تجارتي سودمند با خداوند سپری کرده‌اند و این سود حاصل برای آنان بس بزرگ است و بالاتر از آن چیزی است که بتوان تصور کرد.

از میان این گروه از مؤمنان «عبادالرحمن» مستثنی هستند. چون هرگاه با امور بیهوده مواجه میشوند سخاوتمندانه و گذرا بر آن عبور میکنند. آنان می‌ترسند که دارایی‌شان دچار خسران شود، که هیچ سود و عمل نیک و صالحی در آن نباشد.

همت بلند از خصوصیت های «عبادالرحمن» است که به واسطه این همت خود را از مسائل ناچیز و پست دور می کنند و خود را بالا می کشند و به دنبال کارهای ارجمند و کمالات هستند.

پرداختن به امور باطل باعث سرگرم شدن به امور پست می شود، در حالی که «عبادالرحمن» خود را به آنچه که به آنان ربطی ندارد مشغول نمی سازند و به سفارش رسول خدا(ص) عمل می کنند که فرموده است: از جمله اسلام نیکو آوردن انسان این است که آنچه را که به او ارتباطی ندارد ترک نماید.

خداوند عز و جل در سوره مبارکه «مؤمنون» آیات ۱ تا ۳، میفرماید: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ: مسلماً مؤمنان پیروز و درستکارند. کسانی که در نمازشان خشوع و خضوع دارند و از (کردار) بیهوده و (گفتار) یاهو رویگردانند (و زندگی را جدی می گیرند؛ نه شوخی)».

«أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ الَّتِي هِيَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ: آنان کسانی اند که دو بار اجر و پاداششان داده میشود، به سبب این که (در راه ایمان اذیت و آزارها دیده اند (و) شکیبائی کرده اند و بدی ها را با نیکی ها از میان برمی دارند (و نه تنها بدی ها را با بدی ها پاسخ نمی گویند، بلکه در مقابل کردار و گفتار بد مردم، رفتار بایسته می کنند و سخن شایسته میگویند) و از آنچه بدیشان عطاء کرده ایم (در راه خیر و صلاح) خرج می کنند و می بخشند و هنگامی که یاهو بشنوند از آن روی میگردانند (و دشنام را با دشنام پاسخ نمی گویند و بلکه) میگویند: اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شما است (و هر کسی آن درود عاقبت کار

که کشت) وداع و بدرودتان باد! ما خواهان (همنشینی با) نادانان نیستیم». (قصص: ۵۴-۵۵)

این توصیف حقیقی «عبادالرحمن» و تمامی مؤمنانی است که در کتاب آسمانی پیش از قرآن نیز آمده است و به درستی و راستین بودن ایمانشان و نیز توصیف عقلانی از بین مردم اشاره دارد.

حضرت عبد الله بن مسعود اتفاقاً روزی بر مجلس لغو و بیهوده ای گذشت، در آنجا نایستاد و رفت، آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر این عمل وی اطلاع یافته فرمود ابن مسعود کریم شد، و این آیه را تلاوت فرمود که در آن مانند کیمان و شرافتمندان بر مجالس بیهوده دستور به گذشتن است. (ابن کثیر).

وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ﴿٧٣﴾
و آنان که وقتی به آیات پروردگارشان پندشان دهند، در برابر آن باحالت کری و کوری نمی افتند، [بلکه با گوش شنوا و چشم بصیرت به آن دل میدهند]. (۷۳)

آگاهانه باید به سراغ دین رفت:

در این آیه مبارکه برای ما می آموزاند که: تعبد و بصیرت، از اوصاف عباد الرحمن است. و واقعیت امر هم همین است که؛ بندگان رحمن، باید آگاهانه به سراغ دین روند ایمان باید بر اساس آگاهی و بصیرت استوار باشد، آنرا قبول و عملی سازند.

طوری که در قرآن عظیم الشأن میخوانیم: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (آیه ۱۹۱ سوره آل عمران). (خردمندان) کسانی هستند که الله را (به حالت) ایستاده، و نشسته، و بر پهلو آرامیده یاد می کنند، و در (حکمت از) آفریدن آسمانها و زمین تفکر می کنند (و در دعای خود می گویند): ای پروردگار ما! این عالم و موجودات را بی فائده نه آفریده ای،

پاکی تو (از آنچه لایق شأن تو نیست) پس ما را از عذاب دوزخ نگاه دار). از جمله خصلت‌های دائمی «عبادالرحمن» این است که هرگاه آیات الهی را یادآور می‌شوند در آن تفکر و تدبر می‌کنند، سپس در برابر پروردگارشان به سجده می‌افتند و ذات بی‌مانند او را تسبیح می‌گویند و کبر نمی‌ورزند و به مانند جاهلان و انسان‌های ریاکار در ظاهر به سجده نمی‌افتند.

«عبادالرحمن» ایمان آورندگان حقیقی هستند چه در مقابل آیاتی که شاهد آند و چه در برابر آیاتی که بر آنان تلاوت میشود و به اینکه این دلالت بر ذات مقدس الله دارند و جامع تمام صفات الهی است باور قلبی دارند و هرگاه آیات الهی را یادآور شوند جایگاه حقیقی‌شان را مقابلشان متصور می‌شوند. همان طور که خداوند عز و جل نیز در سوره مبارکه «سجده» آیات ۱۵ و ۱۶ میفرماید: «إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»: تنها کسانی به آیات ما ایمان دارند که هر وقت بدان‌ها پند داده شوند، (برای خدا) به سجده می‌افتند و ستایشگرانه به تسبیح پروردگارشان می‌پردازند و تکبر نمی‌ورزند. پهلوهایش از بسترها به دور میشود (و خواب شیرین را ترک گفته و به عبادت پروردگارشان می‌پردازند و) پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد می‌خوانند و از چیزهایی که بدیشان داده‌ایم می‌بخشند».

«وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا: و کسانی‌اند که هنگامی که به وسیله آیات پروردگارشان پند داده شدند، همسان کران و نابینایان بر آن فرو نمی‌افتند (و غافل‌وار بدان گوش فرامی‌دهند. بلکه با گوش دل می‌شنوند و با چشم عقل بدان می‌نگرند و درس‌ها و اندرزهای قرآنی را آویزه گوش جان می‌کنند و نیروی ایمان خود را بدان تقویت می‌سازند)».

«عباد الرحمن» در این گروه هستند و به دلیل بصیرت و عبادات واقعی جزء والامقامان به شمار می آیند.

«لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا: ۷۳ فرقان» طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که: بندگان رحمان «کسانی اند که چون به کلام پروردگارشان و به کلام پیامبرش پند و اندرز داده شوند و یا آنان را بر حذر دارند، نه از آن روی میگردانند و نه خود را چنان به تغافل میزنند که گویی گوش های شان از شنیدن، کر و چشم های شان از دیدن، کور است بلکه قلب شان هوشیار و پذیرا، گوش های شان شنوا، دیده های شان پویا و بینا و حواس شان جوینده و بیدار است. ایشان با فروتنی و نرمی، مطیعانه و خاشعانه برای پروردگار خود سجده می کنند.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ
إِمَامًا ﴿۷۴﴾

و آنان که میگویند: ای پروردگار ما! به ما از همسران و فرزندان ما آن را عنایت کن که مایه روشنی چشمان باشد. و ما را پیشوای پرهیزگاران بگردان. (۷۴) باید گفت که: انسان در برابر همسر و فرزند و نسل خود متعهد است و باید برای عاقبت نیکوی آنها تلاش و دعا کند.

بندگان رحمان «کسانی اند که میگویند: پروردگارا! به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنی چشمان ما باشند، طاعت و عبادت شما را به جای آورند و رضایت و خشنودی تو را بجویند.

«قره العین» یعنی: خنکی اشک چشم زیرا خنکی اشک چشم دلیل شادمانی و مسرت است چنان که گرمی اشک دلیل بر غم و اندوه می باشد.

«وَجَعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴿٧٤﴾» وما را پیشوای پرهیزگاران گردان، به گونه‌ای که اهل تقوی از ما پیروی کنند. دعوتگران به سوی خیر باشیم. هم هدایت یافته باشیم و هم هدایتگر.

ابن عباس (رض) میگوید: یعنی پیشوایانی که در امر خیر به ما اقتدا شود. (مختصر ابن کثیر ۶۴۲/۲).

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا ﴿٧٥﴾
 آنها هستند که به خاطر آن که صبر کردند، مقام بلند را می‌یابند و در آن جا به سلام و درود روبرو می‌شوند. (۷۵)

«الْغُرْفَةُ»: قسمت‌های فوقانی ساختمان و طبقات بالای منازل. ساختمان بلند. در اینجا مراد منازل و درجات عالی بهشت است (سوره های: عنکبوت/۵۸، زمر/۲۰)

«این گروه» از بندگان صالح را که به اوصاف زیبای صفات پسندیده و خوی رفیع یادشده، به سبب صبر و شکیبایشان بر انجام اوامر خدا به درجات بسیار رفیع و عالی نایل خواهند آمد. درجه رفیع، عبارت از بلندترین و بهترین منازل جنت می‌باشد.

«وَيُلَقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا» و در آنجا با سلام و درود فرشتگان مواجه خواهند شد. طوریکه پروردگار با عظمت ما در (آیه ۲۳ سوره رعد) «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ﴿٢٣﴾» (و فرشتگان از هر دری (برای تبریک و تهنیت) بر آنان وارد می‌شوند).

خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتٌ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٧٦﴾
 در آن جا همیشه می‌مانند، چه قرارگاه خوب و چه محل اقامت جالبی! (۷۶)

آن گروه اولیای ابرار برای همیشه ابد در بهشت رضوان ماندگار اند بی آنکه بمیرند و از آن خارج شوند. «حَسُنْتَ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا» چه خوش قرارگاه و چه خوب منزلی و اقامتگاهی است برای اهل تقوی!

جایگاهی که از بس زیبا و دلکش است، از آن خواهان انتقال نمی شوند؛ و از بس معطر و پاکیزه است، که هرگز طالب کوچیدن از آن نمی گردند.

قُلْ مَا يَعْجَبُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا ﴿٧٧﴾
 بگو: اگر دعای تان نباشد، پروردگار من به شما هیچ اعتنایی به شما نمی کند، در حقیقت شما به تکذیب پرداخته اید و به زودی [عذاب بر شما] لازم خواهد شد (۷۷)

باید گفت که: تکذیب دین، باعث سقوط ارزش انسان است. دعا وسیله‌ی تحصیل ارزش هاست.

محمد علی صابونی مفسر تفسیر صفوة التفاسیر در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: ای محمد! به آنان بگو: اگر دعای شما به هنگام حلول حوادث و مشکلات نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی کند. این تضرع و زاری شما است که سبب جلب توجه خدا به سوی شما می شود.

«فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا» ای کافران! در حقیقت شما پیامبر و قرآن را تکذیب کرده اید و به زودی در آخرت عذاب بر شما لازم خواهد شد.
 خوانندگان گرامی!

با این بیم دهی و هشدار است که پایان سوره به آغاز آن، یعنی آیه اول: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ﴿١﴾» [الفرقان: ۱]. «بزرگ و خجسته است کسیکه بر بنده خود فرقان را نازل کرد تا برای عالمیان هشدار دهنده‌ای باشد» پیوند می خورد.

بیشتر مضامین این سوره شامل اثبات نبوت و رسالت پامبر صلی الله علیه وسلم و جواب به اعتراضات کفار و مشرکین و چگونگی کیفر و عذاب کفار و مشرکین و اعراض کنندگان از احکام الهی میباشد، و سرانجام خداوند در قسمت پایانی سوره ویژگی‌های بندگان واقعی و پذیرفته خویش را که ایمان کامل به رسالت داشته و در حرف و عمل اخلاق و عادات، خشنودی الله و رسول را مدنظر دارند و مطابق احکام شریعت اسلام، عمل میکنند را به بیان گرفت.

قرآن کتاب هدایت و باران رحمتی است که تمامی ندارد دریای عمیقی است که یافتن عمقش امکان‌پذیر نیست و نمی‌توان بدان دست یافت ولی هر پژوهشگر اندیشمندی به اندازه حجم و ظرفش از آن بهره‌مند می‌شود و از آن تبعیت میکند کسانی که از آن سود می‌جویند استخراج کنندگان گنجینه‌های بارزش آن هستند و تا امتداد زمان مخزن‌های فکری، حقایق علمی و راهنمایی و ارشاد برای طالبان و پژوهشگران در آن وجود دارد، قرآن یک حقیقت است همان‌طور که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز در وصفش فرموده است: «شگفتی‌هایش پایان‌ناپذیر است و به دلیل بازتاب‌های زیادش هرگز کهنه نمی‌شود».

خدایا ما را از چشمه علم و دانش خویش سیراب گردان، همان علمی که آن را در کتاب عظیم خودت برای ما ودیعه نهادی و به ما نیک اندیشی و نیک کرداری و نیت راستین و خالص و پاکی که از آن توسل و عملی که با انجام دادنش تو را خشنود میسازد، عطا فرمودی.

و من الله التوفیق

مکثی بر بعضی از منابع و مأخذها

۱- تفسیر صفوة التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود ۱۹۳۰م) این تفسیر در سال ۱۳۹۹ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم‌ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است.

۲- تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدير شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد. سال نشر: ۱۳۸۹ هجری قمری - محل نشر: احمد جام - افغانستان.

۳- تفسیر المیسر:

تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی (اول جنوری ۱۹۵۹م مطابق ۱۳۷۹ هجری). انتشارات: شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ: ۱۳۹۵ هـ.

۴- تفسیر کابلی:

تفسیر کابلی (ترجمه فارسی ترجمه عثمانی) مفسر: شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه، مترجم: شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه، ترجمه دری/فارسی: جمعی از علمای افغانستان.

۵- تفسیر معالم التنزیل - بغوی:

تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال ۵۱۶ هجری قمری) این تفسیر به زبان عربی نوشته شده، و از تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

۶- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (۵۱۰ هجری / ۱۱۱۶ میلادی - ۱۲ رمضان ۵۹۲ هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.

۷- البحر المحيط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (۶۵۴ - ۷۴۵ق) مشهور به ابو حیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» به زبان عربی می باشد. وی به تحقیق پیرامون کلمات هر آیه و اختلاف ترکیب ها و بلاغت، توجه خاصی مبذول داشته است.

۸- تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:

تفسیر القرآن العظیم: تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی ۷۷۴ق) مشهور به ابن کثیر. که از علماء ممتاز و محقق قرن هشتم به شمار می آید. (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).

۹- تفسیر بیضاوی:

یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل»، مشهور به «تفسیر بیضاوی» تألیف شیخ ناصرالدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال ۷۹۱ هـ) در قرن هفتم هجری این تفسیر به زبان عربی تحریر یافته است. و در سال (۱۴۱۸ق یا ۱۹۹۸م) دار إحياء التراث العربی - بیروت - لبنان بچاپ رسیده است.

۱۰- تفسیر الجلالین «التفسیر الجلالین»:

جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال ۸۶۴ و وفات جلال الدین سیوطی سال ۹۱۱ هـ) (سال نشر: ۱۴۱۶ ق یا ۱۹۹۶ م).

ناشر: مؤسسه النور المطبوعات مکان نشر: بیروت - لبنان) این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم نوشته شده باشد.

۱۱- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:

علامه أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید طبری متولد (۲۲۴ وفات ۳۱۰ هجری قمری) در بغداد و یا (۸۳۹ - ۹۲۳ میلادی) (قرن ۴ قمری، ناشر: دار المعرفه، محل نشر: بیروت) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است.

۱۲- تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جُزَیّ (متوفی ۷۴۱ق) (ناشر: شرکه دارالأرقم بن أبیالأرقم، بیروت - لبنان) یکی از موجزترین و در عین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

۱۳- تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی ۹۸۲) از علمای ترک نژاد می باشد. (محل طبع مکتبه الرياض الحدیثه بالرياض).

۱۴- تفسیر فی ظلال القرآن:

تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال ۱۳۸۷ هـ). سال نشر ۱۴۰۸ ق یا ۱۹۸۸ م. ناشر: دار الشروق، مکان نشر، بیروت - لبنان

۱۵- تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: عالم و محقق مشهور اندلس (اسپانیا) علامه ابو عبد الله محمد بن احمد بن بکر بن فرح القرطبی (متوفی سال ۶۷۱ هجری) هدف اساسی وی از تألیف این تفسیر استنباط احکام و مسائل فقهی از قرآن کریم بوده است.

۱۶- تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

۱۷- تفسیر خازان:

نام تفسیر: «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازان)» تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری می باشد).

۱۸- روح المعانی (الوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (۱۲۱۷ - ۱۲۷۰ق) سال نشر: ۰۱ یانیر ۲۰۰۷ محل نشر، اداره الطباعة المنیریة تصویر دار إحیاء التراث العربی.

۱۹- جلال الدین سیوطی:

«الاتقان فی علوم القرآن» تفسیر الدار المنشور فی التفسیر با لمأثور» مؤلف: حافظ جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی. (۱۴۴۵-۱۵۰۵م) مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف ۱۴۲۶ هـ المدینه المنوره

۲۰- زجاج: «تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:

مؤلف: الزجاج أو أبو إسحاق الزجاج أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السری بن سهل الزجاج البغدادی است. (۲۴۱ هجری - ۳۱۱ هجری ۸۵۵ - ۹۲۳ میلادی)

۲۱- تفسیر ابن عطیة:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ابن عطیة» بوده مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطیة الأندلسی المحاربی (المتوفی: ۵۴۲هـ) سال نشر: سنه النشر: ۱۴۲۲ - ۲۰۰۱، دار ابن حزم.

۲۲- تفسیر قتاده:

أبو الخطاب قتاده بن دعامة بن عكابه الدوسي بصری (۶۱هـ - ۱۱۸هـ - ۶۸۰م - ۷۳۶م). وی از جمله تابعین بوده، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل در باره او میگوید: «او با حافظه‌ترین اهل بصره بود و چیزی نمی شنید مگر اینکه آن را حفظ میکرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

۲۳- تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری.

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جار الله زمخشری (۲۷ رجب ۴۶۷ - ۹ ذیحجه ۵۳۸هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سال‌های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره به چاپ رسیده است. محل نشر: انتشارات دار إحیا التراث العربی.

۲۴- تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد ۲۲۴ و فات ۳۱۰ هجری قمری در بغداد

(۲۱۸ - ۳۰۱ هجری شمسی. تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است. سال طبع هفتم: ۱۴۰۲ هـ - ۱۹۸۱م - محل طبع: دار القرآن الکریم، بیروت - لبنان.

۲۵- مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (۱۱۷۵-۱۲۴۱ق) است. سال و محل طبع: بالمطبعة العامرة الشرفیة سنه ۱۳۱۸ هجریة.

۲۶- سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم ترین و اثر گذارترین آثار حوی به شمار می آید. سال نشر: ۱۴۲۴ق یا ۲۰۰۳م، محل نشر قاهره - مصر موسسه دار السلام

۲۷- تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، شیخ الإسلام فخرالدین رازی (۵۴۴ هـ - ۶۰۶ هـ) تفسیر کبیر مهمترین و جامع ترین اثر فخر رازی و یکی از چند تفسیر مهم و برجسته قرآن کریم به زبان عربی است.

۲۸- تفسیر سدی کبیر:

تفسیر سدی کبیر اثر «ابو محمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدی کبیر، متوفای ۱۲۸ هجری قمری از مردم حجاز است که در کوفه می زیست. وی مفسری عالی قدر و نویسنده ای توانا در تاریخ، بخصوص در باره ی غزوات (جنگ های) صدر اسلام است. از تفسیر او به نام «تفسیر کبیر» یاد میشود که از منابع سرشار تفاسیری است که پس از وی به رشته ی تحریر در آمده است.

«جلال الدین سیوطی» به نقل از «خلیلی» میگوید: سدّی، تفسیر خود را با ذکر سندهایی از «ابن مسعود» و «ابن عباس (رض)» نقل کرده است و بزرگانی چون «ثوری» و «شعبه» از او روایت کرده‌اند.

۲۹- تفسیر المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز:

مؤلف: ابو محمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن غالب محاربی معروف به ابن عطیه اندلسی (۴۸۱ - ۵۴۱ هجری)

۳۰- تفسیر فرقان:

تألیف: شیخ بهاء الدین حیسنی

۳۱- کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی:

نویسنده: شیخ زاده، محمد بن مصطفی

زبان: عربی

ناشر: دار الکتب العلمیة

سایر نویسندگان: نویسنده: بیضاوی، عبدالله بن عمر - مصحح: شاهین، محمد عبدالقادر - نویسنده: شیخ زاده، محمد بن مصطفی.

۳۲- تفسیر گلشاهی:

مؤلف: دکتر آناتواق آخوند گلشاهی

موضوع: ترجمه و تفسیر کامل قرآن کریم

۳۳- کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی:

نویسنده: شیخ زاده، محمد بن مصطفی

زبان: عربی

۳۴- تفسیر مجاهد:

تفسیر مجاهد، اثر ابوالحجاج مجاهد (۲۱ - متوفی ۱۰۲ یا ۱۰۳ یا ۱۰۴ یا ۱۰۵ق) فرزند جبر و یا جبیر مکی مخزومی از مفسران تابعین و علمای علوم قرآنی است.

۳۵- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: ۲۰۱۶ Jan ۲۶.

۳۶- صحیح مسلم - و صحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال ۲۶۱ هجری قمری وفات نمود. و گرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (۱۹۴ - ۲۵۶ هجری)

۳۷- تفسیر نور دکتر مصطفی خرمدل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل از کردستان: (متولد سال ۱۳۱۵ هجری، وفات ۱۳۹۹ هجری).

۳۸- مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال ۵۰۲ هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاء ۲ / ۲۹۷، وأساس التقدیس صفحه ۷).)

۳۹- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:

شیخ حسنین محمد مخلوف (۷۵۱هـ - ۸۱۲ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبدالکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

بیوگرافی مختصر
امین الدین «سعیدی - سعید افغانی»
مدیر مطالعات ستراتیژیک افغان
و مسؤل مرکز کلتوری دحق لاره-جرمنی

مولانا امین الدین «سعیدی- سعید افغانی» فرزند مرحوم مولوی دکتور محمد سعید «سعید افغانی» نواسه خطیب مولوی عبد المجید در سال (۱۹۵۸) در قریه خیر آباد عمرزائی ولایت لغمان، در یک فامیل روحانی چشم به جهان گشوده است، تعلیمات ابتدایی خویش را در مکتب ابتدایه مسجد جامع حیدر خانی و مکتب دهنزیارت ولایت لغمان به اتمام رسانیده و در سال (۱۳۴۹) شامل مدرسه عالی امام ابوحنیفه (رح) در شهر کابل گردید.

بعد از ختم تحصیلات عالی، ابتدا بحیث معلم تفسیر و علوم دینی در مکاتب شهر کابل مقرر شد. در سال (۱۳۵۸) بحیث مدیر بورد تبلیغات اسلامی وزارت اطلاعات و کلتور و بعداً بحیث رئیس دفتر مطبوعاتی آن وزارت و در سال (۱۳۶۳) بحیث عضو مدیریت دوم سیاسی (شرق میانه و افریقا) وزارت امور خارجه موظف گردید.

در سال (۱۳۶۴) بحیث سکرتر اول واتشه مطبوعاتی سفارت افغانستان در شهر دمشق کشور جمهوری عربی سوریه مقرر گردید، در سال (۱۳۶۷) هجری شمسی مطابق (۱۹۸۷) م دوباره به کشور مراجعت نموده و بحیث مدیر امور شرق میانه و افریقا در وزارت امور خارجه اجرای وظیفه نموده است.

موصوف در سال (۱۹۸۹) م بحیث مستشار وزیر مختار سفارت افغانی در شهر «تریپولی» کشور جمهوری عربی لیبیا اجرای وظیفه نموده و در سال (۱۹۹۲) م

به کشور جمهوری فدرالی المان مهاجر و در این کشور تحصیلات خویش را در رشته امراض روانی، منجمت و اداره به پایان رسانیده و مصروف کار شد. «سعیدی- سعید افغانی» متهل بوده و چهار اولاد دارد، به زبان های پشتو، دری، عربی و المانی تسلط دارد. و همچنان با برادر خویش محترم دکتور صلاح الدین «سعیدی- سعید افغانی» مسؤلیت «مرکز مطالعات ستراتیژیک افغان و مسؤلیت مرکز کلتوری دحق لاره» را به عهده دارد.

آثار چاپ شده:

- تعلیمات اسلامی، سال (۱۹۹۸ م) دحق د لاری کلتوری تولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- پشتو متلونه، سال (۱۹۹۸ م) دحق د لاری کلتوری تولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- عقیده و ایمان، سال (۱۹۹۹ م) دحق د لاری کلتوری تولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- شیطان، سال (۲۰۰۴ م) دحق د لاری کلتوری تولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- زن در اسلام، سال (۲۰۰۵ م) دحق د لاری کلتوری تولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- رمضان المبارک، سال (۲۰۰۶ م) دحق د لاری کلتوری تولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- نماز راه ارتباط با خدا، سال (۲۰۰۷ م) دحق د لاری کلتوری تولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی
- زن و نبوت، سال (۲۰۰۷ م) دحق د لاری کلتوری تولنه او دافغانستان داستراتیژیکو مرکز - جرمنی

-
- مقام و منزلت شب قدر، سال (۲۰۰۷م) دحق د لاری کلتوری تولنه او دافغانستان د استراتیژیکو مرکز - جرمنی
 - نکاح در اسلام، سال (۲۰۰۷م) دحق د لاری کلتوری تولنه او دافغانستان د استراتیژیکو مرکز - جرمنی
 - غازی مولوی عبد المجید، سال (۲۰۰۸م) دحق د لاری کلتوری تولنه او دافغانستان د استراتیژیکو مرکز - جرمنی
 - حیلہ دور اسقاط در قبرستان افغانستان سال (۲۰۱۵ م) دحق د لاری کلتوری تولنه او دافغانستان د استراتیژیکو مرکز - جرمنی
 - تفسیر احمد تفسیر شریف جزء سی ام (۳۰)
 - تفسیر احمد جزء بیست ونهم (۲۹)
 - تفسیر احمد جزء بیست وهفتم و بیست وهشتم (۲۷-۲۸)
 - تفسیر احمد جزء بیست و پنجم و بیست وششم (۲۵-۲۶)
 - تفسیر احمد جزء بیست دوم و بیست وسوم و بیست و چهارم (۲۲-۲۳-۲۴)
 - تفسیر احمد جزء نوزدهم، بیستم و یکم (۱۹-۲۰-۲۱)
 - تفسیر احمد جزء شانزدهم، هفدهم و هژدهم (۱۶-۱۷-۱۸)

Mailing Address In Germany:

آدرس:

**Mr. A. Saidi – Wiettsbacher Str.34 , 50321 – Bruhl, Germany,
E- mail: saidafgani@hotmail.com**

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

In the name of Allah, Most Gracious, Most Merciful
Praise be to Allah, the Cherisher and Sustainer of the worlds;
Most Gracious, Most Merciful;
Master of the Day of Judgment.

We worship you alone and seek only your help!
Lead us on to the path of righteousness.

Sura e Al-Fateha I., 1-6

And,

Blessing and Peace be upon our beloved Prophet Mohammad,
his family, his companions and his ummah.

Dear reader,

This is Volume16-17-18 of «Tafseer Ahmad», the commentary on and interpretation of the Holy Qur'an in Dari (Afghan Persian).

This updated version of the commentary is compiled by Brother Aminuddin Saidi- Said Afghani a new, modern style and peer reviewed by knowledgeable and well know scholars. It is now available for use by seekers of truth and especially by the youth.

This compilation of the «Tafseer Ahmad» has some unique features that distinguish it from other compilations:

The language has been updated and simplified. Specific terms and words have been clearly and concisely defined therein.

Going into the differences in interpretation due to the emergence of various schools of thought (mazahib) has been avoided.

In interpreting various topics, related verses in the same chapter of the topic and other chapters have been used to protect the authenticity of the topic.

The topics are discussed using authentic narrations of the Prophet (PBUH) and references are provided therewith.

Such narrations have been cited from authoritative sources, scholars and historians and references are provided.

Unreliable, unnecessary, and marginal issues have been excluded from the text.

We know that Allah (SWT) is exalted and absolutely perfect. His book, The Holy Qur'an is also perfect. In the technical part and the refinement of this noble interpretation, however, it is possible that there are inaccuracies for obvious reason that nothing a human being makes is perfect. I pray to Allah (SWT) that such issues, if identified, can be further refined with the constructive comments and feedback from readers and technical experts which be considered in future editions.

Dr. Salahuddin Sayedi "Said Afghani"

Editor of Tafseer Ahmad, Email: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**